

ماتن مترجمہ

گلاب سکیڈت

شیخ طائفہ محمد بن حسن حلو سے

ترجمہ و تالیف
صاحبزادہ گلزار علی

www.KitaboSunnat.com
1438ھ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه کتاب الغیبه

نویسنده:

شیخ طوسی

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	ترجمه کتاب الغیبه
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	مقدمه ناشر
۱۹	مقدمه مترجم
۱۹	گذری کوتاه بر زندگی شیخ طوسی رحمه الله
۲۰	تولد تا هجرت به بغداد
۲۰	بغداد
۲۱	ورود شیخ طوسی به بغداد و زعامت شیخ مفید
۲۱	رحلت شیخ مفید و زعامت سید مرتضی
۲۲	رحلت سید مرتضی و زعامت شیخ طوسی
۲۲	حوادث تلخ بغداد
۲۳	هجرت شیخ به نجف
۲۴	شاگردان شیخ طوسی
۲۴	آثار قلمی شیخ
۲۵	فهرست موضوعی کتاب‌های شیخ
۲۶	چند سطری درباره کتاب حاضر
۲۷	چند نکته پیرامون این ترجمه
۲۷	مقدمه مؤلف
۲۷	اشاره
۲۸	فصل اول: بحث در غیبت امام زمان علیه السلام
۲۸	بحث در غیبت امام زمان «ع»
۲۹	بحث در غیبت امام زمان «ع»

۲۹	طریق اول
۲۹	طریق دوم
۳۰	اصل اول: «وجوب و لزوم امامت»
۳۰	اصل اول: «وجوب و لزوم امامت»
۳۱	اشکالات مخالفان امامت
۳۱	اشکال اول
۳۱	اشکال دوم
۳۲	اشکال سوم
۳۲	جواب اشکال اول
۳۲	سؤال
۳۲	پاسخ
۳۲	اشکال
۳۳	پاسخ
۳۳	جواب اشکال دوم
۳۴	جواب اشکال سوم
۳۷	اشکال
قلنا الذی نقوله أنّ وجود الإمام المنبسط الید إذا ثبت أنّه لطف لنا علی ما دللنا علیه ولم یکن إیجاده فی مقدورنا لم یحسن أن نکلف إیجاده لآئه تک	
۳۷	پاسخ
۳۸	اشکال
۳۸	پاسخ
۳۸	اشکال
۳۹	پاسخ
۳۹	اشکال
۴۰	پاسخ

- ۴۰ اشکال
- ۴۰ پاسخ
- ۴۱ سؤال
- ۴۱ پاسخ
- ۴۴ وأما الذی یدلّ علی الأصل الثانی
- ۴۴ اصل دوم: «عصمت امام»
- ۴۴ اصل سوم: خارج نبودن حقّ از میان امت اسلامی
- ۴۵ ادله فساد اعتقاد کیسانیه ادله فساد اعتقاد کیسانیه
- ۴۵ اشاره
- ۴۵ دلیل اول
- ۴۶ شهادت حجرالاسود(۱۶) به امامت امام سجاده علیه السلام
- ۴۶ شهادت حجرالاسود(۱۷) به امامت امام سجاده علیه السلام
- ۴۶ دلیل دوم
- ۴۷ دلیل سوم
- ۴۷ دلیل چهارم
- ۴۷ اشکال
- ۴۷ پاسخ
- ۴۸ سؤال
- ۴۸ پاسخ
- ۴۹ ردّ اعتقاد ناووسیه
- ۴۹ ردّ اعتقاد واقفیه
- ۵۰ اخبار شهادت امام کاظم علیه السلام
- ۵۶ تصریح امام کاظم بر امامت امام رضا علیهما السلام
- ۶۰ ادله امامت امام کاظم علیه السلام و ردّ نظر واقفیه

۶۰	سؤال
۶۰	پاسخ
۶۰	اما آنچه که واقفیه روایت کرده‌اند:
۶۱	توضیح خبر
۶۲	توضیح خبر
۶۲	توضیح خبر
۶۳	توضیح خبر
۶۳	توضیح خبر
۶۴	توضیح خبر
۶۴	توضیح خبر
۶۴	توضیح خبر
۶۵	توضیح خبر
۶۵	توضیح خبر
۶۶	توضیح خبر
۶۶	توضیح خبر
۶۷	توضیح خبر
۶۷	توضیح خبر
۶۸	توضیح خبر
۶۸	توضیح خبر
۶۸	توضیح خبر
۶۹	توضیح خبر
۶۹	توضیح خبر
۶۹	توضیح خبر
۷۰	توضیح خبر

۷۰ توضیح خبر
۷۰ توضیح خبر
۷۱ توضیح خبر
۷۱ توضیح خبر
۷۲ توضیح خبر
۷۲ توضیح خبر
۷۳ توضیح خبر
۷۳ توضیح خبر
۷۴ توضیح خبر
۷۴ توضیح دو خبر
۷۴ توضیح خبر
۷۵ توضیح خبر
۷۵ توضیح خبر
۷۵ توضیح خبر
۷۶ توضیح خبر
۷۶ عوامل پیدایش واقفیه
۷۸ روایاتی که در طعن راویان واقفه آمده است
۸۰ بیان بعضی از معجزات امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام
۸۴ ایجاد شبهه توسط مخالفان در مورد ولادت امام زمان علیه السلام
۸۴ شبهه
۸۴ جواب شبهه
۸۶ شبهه
۸۷ جواب شبهه
۸۹ رد سایر فرقه‌هایی که قائل به امامت غیر ولی عصر علیه السلام هستند

- ۹۱ فلسفه و حکمت غیبت
- ۹۱ فلسفه و حکمت غیبت
- ۹۲ اشکال
- ۹۲ پاسخ
- ۹۵ اما نوع اول
- ۹۵ اما نوع دوم
- ۹۷ پاسخ
- ۹۸ اشکال
- ۹۸ پاسخ
- ۹۹ اشکال
- ۹۹ پاسخ
- ۹۹ وضعیت اجرای حدود الهی در زمان غیبت
- ۹۹ سؤال
- ۱۰۰ پاسخ
- ۱۰۰ پاسخ به این دو ادعا
- ۱۰۱ چگونگی تشخیص اعتقاد حقّ در زمان غیبت
- ۱۰۱ سؤال
- ۱۰۱ پاسخ
- ۱۰۲ سؤال
- ۱۰۲ پاسخ
- ۱۰۳ نظر سید مرتضی
- ۱۰۳ علت غیبت حضرت از شیعیان و دوستداران
- ۱۰۳ علت غیبت حضرت از شیعیان و دوستداران
- ۱۰۶ اگر گفته شود

- ۱۰۶ جواب می‌گوییم
- ۱۰۷ اشکال
- ۱۰۷ پاسخ
- ۱۰۸ اشکال
- ۱۰۸ پاسخ
- ۱۰۸ اشکال
- ۱۰۹ پاسخ
- ۱۰۹ نظر مرحوم سید مرتضی
- ۱۱۰ «مخفی بودن ولادت حضرت صاحب الزمان امری غیر عادی نبوده است»
- ۱۱۰ «مخفی بودن ولادت حضرت صاحب الزمان امری غیر عادی نبوده است»
- ۱۱۲ اشکال
- ۱۱۲ پاسخ
- ۱۱۳ «مخفی بودن مکان امام زمان علیه السلام»
- ۱۱۳ اشکال
- ۱۱۳ پاسخ
- ۱۱۴ «چند مثال»
- ۱۱۴ «غیبت حضرت خضر علیه السلام»
- ۱۱۵ «غیبت حضرت موسی علیه السلام»
- ۱۱۵ «غیبت حضرت یوسف علیه السلام»
- ۱۱۵ «غیبت حضرت یونس علیه السلام»
- ۱۱۶ «غیبت اصحاب کهف»
- ۱۱۶ «غیبت صاحب حمار»
- ۱۱۷ اخبار معمرین [کهن سالان]
- ۱۱۷ اشکال

- ۱۱۷ پاسخ
- ۱۱۷ وجه اول
- ۱۱۷ اخبار کهنسالان عرب و عجم که در کتب تاریخ از آنها یاد شده است.
- ۱۱۸ «دجال»
- ۱۱۸ «لقمان بن عاد»
- ۱۱۸ «ربیع بن ضبع»
- ۱۱۹ «مستوغر بن ربیع»
- ۱۱۹ «اکثم بن صیفی»
- ۱۱۹ «درید بن صمّه»
- ۱۲۰ «محسن بن غسان»
- ۱۲۰ «عمرو بن حمّه دوستی»
- ۱۲۰ «حارث بن مضاض جرهمی»
- ۱۲۰ «عبدالمسیح بن بقیله غسانی»
- ۱۲۱ «تابغه جعدی»
- ۱۲۱ «ابوطمحان قینی»
- ۱۲۱ «ذوالاصبع عدوانی»
- ۱۲۲ «زهیر بن جناب»
- ۱۲۲ «دوید بن نهد»
- ۱۲۲ «حارث بن کعب»
- ۱۲۴ «کهنسالان فارس و عجم»
- ۱۲۴ «یعرب بن قحطان»
- ۱۲۴ «عمرو بن عامر مزقییا»
- ۱۲۵ «جلهمه بن ادد»
- ۱۲۵ «عمرو بن لُحی»

- ۱۲۷ «دلیل دیگر بر امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام»
- ۱۲۷ «روایات عامه در این که ائمه‌علیهم السلام دوازده نفرند»
- ۱۳۰ «روایات خاصه [شیعه] در این که امامان، دوازده نفر هستند»
- ۱۳۲ متن لوح فاطمه‌علیها السلام متن لوح فاطمه‌علیها السلام
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۹ اشکال
- ۱۳۹ جواب اشکال
- ۱۴۰ «روایات ائمه در مورد غیبت امام زمان علیه السلام»
- ۱۴۰ «روایات ائمه در مورد غیبت امام زمان علیه السلام»
- ۱۴۸ اشکال
- ۱۴۸ پاسخ
- ۱۵۲ مهدی علیه السلام از فرزندان علی و فاطمه‌علیها السلام
- ۱۵۳ مهدی علیه السلام از اولاد و نسل امام حسین علیه السلام
- ۱۵۴ بطلان قول کسانی که معتقدند مهدی کسی غیر از
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ اشکال
- ۱۵۵ پاسخ
- ۱۵۷ ابطال قول کسانی که بر امام صادق علیه السلام توقف کرده
- ۱۵۸ واقفیه و بطلان اعتقادشان
- ۱۵۸ ابطال قول محمدیه
- ۱۵۸ امامت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۱۵۹ فوت سید محمد در زمان حیات پدرش امام هادی علیه السلام
- ۱۶۰ معجزات امام حسن عسکری علیه السلام
- ۱۶۹ ردّ کسانی که معتقدند امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا نرفته و همان مهدی است.

- ۱۷۰ ردّ کسانی که می‌گویند امام حسن عسکری علیه السلام پس از مرگ زنده می‌شود
- ۱۷۱ ردّ کسانی که معتقد به فترت پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام شده‌اند
- ۱۷۲ ردّ کسانی که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام به امامت جعفر بن علی
- ۱۷۲ ردّ کسانی که گفته‌اند امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشت
- ۱۷۴ ردّ کسانی که گفته‌اند پس از امامت امام حسن علیه السلام، امامت منقطع شده است.
- ۱۷۴ رد امامت جعفر بن علی [جعفر کذاب] و اثبات این که امامت پس از حسن و حسین «در دو برابر هرگز جمع نمی‌شود»
- ۱۷۵ «اما در این که جعفر بن علی معصوم نبوده»
- ۱۷۶ ردّ کسانی که به سیزده امام اعتقاد داشته‌اند
- ۱۷۶ تذکر
- ۱۷۶ فصل اول: بحث در غیبت امام زمان علیه السلام
- ۱۷۶ اخباری که متضمن این معناست که صاحب الزمان از دنیا خواهد رفت
- ۱۷۷ زمان ظهور و خروج حضرت علیه السلام
- ۱۷۹ اخباری که ظاهراً با اخبار بالا منافات دارند
- ۱۷۹ اخباری که ظاهراً با اخبار بالا منافات دارند
- ۱۷۹ توجیه این اخبار
- ۱۸۱ توضیح و توجیه این اخبار
- ۱۸۱ اشکال
- ۱۸۱ پاسخ
- ۱۸۱ فصل دوم: اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام
- ۱۸۱ فصل دوم: اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام
- ۱۸۲ اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان «ع»
- ۱۹۵ فصل سوم: اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کرده‌اند
- ۱۹۵ فصل سوم: اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کرده‌اند
- ۱۹۵ اخبار کسانی که صاحب الزمان «ع» را زیارت کرده‌اند

- ۲۱۱ «متن نسخه دفتری که از ناحیه حضرت صادر شده است»
- ۲۱۳ فصل چهارم: در معجزات صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت
- ۲۱۳ فصل چهارم: در معجزات صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت
- ۲۱۳ معجزات حضرت در زمان غیبت
- ۲۱۵ توقیعات وارده از حضرت صاحب الزمان علیه السلام
- ۲۴۲ فصل پنجم: عواملی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است
- ۲۴۲ فصل پنجم: عواملی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است
- ۲۴۲ علّتی که مانع از ظهور صاحب الامر «ع» شده است
- ۲۴۲ علّتی که مانع از ظهور صاحب الامر «ع» شده است
- ۲۴۲ اشکال
- ۲۴۲ پاسخ
- ۲۴۳ اشکال
- ۲۴۳ جواب
- ۲۴۴ اشکال
- ۲۴۴ پاسخ
- ۲۴۹ فصل ششم: اخبار سفیران امام علیه السلام در زمان غیبت
- ۲۵۰ فصل ششم: اخبار سفیران امام علیه السلام در زمان غیبت
- ۲۵۰ اخبار سفرای امام «ع» در زمان غیبت
- ۲۵۰ سفیران مورد تأیید
- ۲۵۰ حرمان بن اعین
- ۲۵۱ مفضل بن عمر
- ۲۵۱ معلی بن خنیس
- ۲۵۱ ومنهم نصر بن قابوس اللّخمی:
- ۲۵۲ نصر بن قابوس لخمی

- ۲۵۲ عبدالله بن جندب بجلی
- ۲۵۲ محمد بن سنان
- ۲۵۳ عبدالعزيز بن مهتدی قمی اشعری
- ۲۵۳ علی بن مهزیار اهوازی که مورد ستایش بود
- ۲۵۳ ایوب بن نوح بن درّاج
- ۲۵۳ علی بن جعفر همدانی
- ۲۵۴ ابو علی حسن بن راشد
- ۲۵۴ سفیران سرزنش شده که مورد تأیید نبوده‌اند
- ۲۵۴ صالح بن محمد بن سهل همدانی
- ۲۵۵ علی بن ابی حمزه بطائنی، و زیاد بن مروان قندی، و عثمان بن عیسی رواسی
- ۲۵۵ فارس بن حاتم بن ماهویه القزوینی
- ۲۵۶ احمد بن هلال عبرتائی
- ۲۵۶ نواب خاص حضرت
- ۲۵۶ اول: ابو عمرو عثمان بن سعید عمری قدس سره
- ۲۵۶ عثمان بن سعید عمری
- ۲۶۰ ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری
- ۲۶۵ ابوالقاسم حسین بن روح
- ۲۶۹ چند توقیع از توقیعات حضرت حجّت علیه السلام
- ۲۶۹ چند توقیع از توقیعات حضرت حجّت علیه السلام
- ۲۷۰ نسخه طومار [اهالی قم] مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری خطاب به حضرت حجّت علیه السلام
- ۲۷۰ توقیع
- ۲۷۱ توقیع
- ۲۷۱ توقیع
- ۲۷۱ توقیع

۲۷۲	توقیع
۲۷۲	توقیع
۲۷۲	توقیع
۲۷۲	توقیع
۲۷۲	توقیع
۲۷۳	توقیع
۲۷۳	پاسخ
۲۷۴	پاسخ
۲۷۴	پاسخ
۲۷۴	پاسخ
۲۷۴	پاسخ
۲۷۴	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۵	پاسخ
۲۷۶	پاسخ
۲۷۶	پاسخ
۲۷۶	سؤال
۲۷۷	پاسخ
۲۷۷	ادامه بحث در مورد فضایل حسین بن روح
۲۸۲	ابوالحسن علی بن محمد سَمَری

- ۲۸۴ ذکر مذمومین و سرزنش شدگان
- ۲۸۴ ذکر مذمومین و سرزنش شدگان
- ۲۸۴ ابو محمد معروف به شریعی
- ۲۸۵ محمد بن نصیر نمیری
- ۲۸۶ احمد بن هلال کرخی
- ۲۸۶ ابو طاهر محمد بن علی بن بلال
- ۲۸۷ حسین بن منصور حلاج
- ۲۸۹ ابن ابی عزافر
- ۲۹۳ توقیعی که در طعن و لعن ابن ابی عزافر خارج شد
- ۲۹۴ متن توقیع شریف
- ۲۹۵ در بیان ماجرای ابی بکر بغدادی برادر زاده شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری و حکایت ابی دلف مجنون
- ۲۹۷ ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی رحمه الله
- ۲۹۹ احمد بن اسحاق و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزه بن یسع
- ۲۹۹ فصل هفتم: در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام
- ۲۹۹ فصل هفتم: در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام
- ۲۹۹ در بیان عمر شریف حضرت «ع»
- ۳۰۰ نشانه‌های پیش از قیام و ظهور امام زمان علیه السلام
- ۳۱۲ فصل هشتم: در بیان پاره‌ای از صفات، سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام
- ۳۱۲ فصل هشتم: در بیان پاره‌ای از صفات، سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام
- ۳۱۲ برخی از صفات و مقامات حضرت صاحب الزمان «ع»
- ۳۱۷ فهرست منابع ترجمه غیبت شیخ طوسی
- ۳۱۸ بی نوشت ها
- ۳۳۸ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه کتاب الغیبه

مشخصات کتاب

سرشناسه: طوسی محمد بن حسن ۳۸۵-۴۶۰ق عنوان قراردادی: الغیبه. فارسی عنوان و نام پدیدآور: ترجمه کتاب الغیبه / محمد بن حسن طوسی؛ مترجم مجتبی عزیزی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۱ ج. (شماره گذاری گوناگون). شابک: ۸۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۹۵-۰. یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: عنوان روی جلد: متن و ترجمه کتاب غیبت. یادداشت: واژه‌نامه یادداشت: کتابنامه: ص. ۸۱۷-۸۱۹؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت: نمایه. عنوان روی جلد: متن و ترجمه کتاب غیبت. موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- احادیث موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۵ق موضوع: فتن و ملاحم موضوع: مهدویت -- احادیث موضوع: مهدویت -- انتظار شناسه افزوده: عزیزی مجتبی مترجم شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: ۱۳۰BP/ط ۹۰۴۱ ۱۳۸۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲ شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۹۱۴۰

مقدمه ناشر

کتاب شریف غیبت شیخ طوسی رحمه الله از معتبرترین و قدیمی‌ترین آثار شیعه می‌باشد که از جهت نزدیک بودن به عصر غیبت صغری جزء معدود آثار برجای مانده از علمای سلف می‌باشد و پژوهشگران و محققان مباحث مهدویت و انتظار به عنوان چشمه‌ای زلال و ناب به آن نگرسته، از آن سیراب می‌گردند؛ لذا با بررسی ترجمه‌های قدیمی موجود، بر آن شدیم تا این اثر گران‌بها را با قلمی نو و تحقیقی جدید، ترجمه و در اختیار فارسی‌زبانان مشتاق قرار دهیم. در مدت بیش از دو سال که برادر ارجمند حجت الاسلام و المسلمین مجتبی عزیزی به ترجمه کتاب مشغول بودند، همزمان برادر گرامی احمد سعیدی کار اعراب گذاری و ویرایش متن عربی و فارسی آن را بر عهده داشتند و در این راستا برادران محترم سید حمید رضا موسوی، امیرسعید سعیدی، و ... جهت آماده نمودن این اثر تلاش نمودند. در اینجا لازم می‌دانیم که از این عزیزان و به ویژه تولیت محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیت الله وافی که با عنایت ویژه خود ما را در نشر این گونه آثار یاری می‌نمایند کمال تشکر را بنماییم. امیدواریم که مقبول حضرت حق جل و علا واقع گردد. در پایان امید است خوانندگان گرامی به ویژه عزیزان محقق و پژوهشگر ما را از راهنمایی‌های خود محروم نفرمایند. مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

مقدمه مترجم

گذری کوتاه بر زندگی شیخ طوسی رحمه الله

شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی از فقهای نامدار تشیع و از تأثیرگذارترین علمای اسلام در طول تاریخ است. شیخ طوسی، فقیهی متبّع، اصولی‌ای محقق، مفسّری ژرف‌نگر، محدّثی موفق و متکلمی قدرتمند بوده و در بستر تاریخ نه تنها مورد فخر و مباهات جهان شیعه، بلکه از مفاخر اسلام و بشریت است. ایشان در کلیه علوم اسلام در حدّ اعلاّی آگاهی قرار داشته است که گوناگونی تألیفات او گواه این مدعاست. زندگی خاص و شرایط بسیار حساس عصر شیخ و حوادث سنگینی که در نوع خود کم‌نظیر بلکه بی‌نظیر بودند از او فرزانه‌ای بزرگ ساخت که مکتب پر بارش پس از قرن‌ها هنوز شاهد شیرین تشنگان حیات علمی و معنوی است. علامه حلی در مورد ایشان می‌فرماید: «شیخ الطائفه و رئیس الطائفه، جلیل القدر، عظیم المنزله نقد عین، صدوق، عارف بالاخبار

والرجال والفقہ والاصول والکلام والادب، و جمیع الفضائل تنسب الیه، و مصنف فی کل فنون الاسلام و هوالمهذب للعقائد فی الاصول و الفروع، الجامع لکمالات النفس فی العلم والعمل؛ یعنی شیخ طوسی سرآمد دانشمندان شیعه و پیشوای آنهاست، جایگاهی بزرگ و مقامی با عظمت دارد. شیخ عالمی موثق و مورد استناد بوده و عالم به علم و به هم چون اخبار، رجال، فقه، اصول، کلام و ادب بوده و تمامی فضایل را دارا بود، وی در تمامی فنون و علوم اسلامی کتاب نوشته است، او عقاید شیعه را در اصول و فروع تهذیب و تنظیم کرده و نیز کمالات نفسانی را در علم و عمل با هم جمع کرد. (۱) و علامه بحر العلوم نیز می‌گوید: «محمّد بن الحسن بن علی الطوسی ابوجعفر شیخ الطائفة المحققة و رافع اعلام الشیعة الحقة، امام الفرقة بعد الائمة المعصومین و عماد الشریعة والامامیه فی کل ما يتعلق بالمذهب والدين محقق الاصول والفروع و مهذب فنون المعقول والمسموع شیخ الطائفة علی الاطلاق، و رئیسها الذی تلوی الیه الاعیان. صنف فی جمیع علوم الاسلام و كان القدوة فی ذلك والامام؛ محمّد بن حسن بن علی طوسی ابوجعفر، از بزرگان مذهب به حق امامیه و به اهتزاز در آورنده پرچم حق شیعه است، پس از ائمه معصومین علیهم السلام پیشوای فرقه امامیه و ستون شریعت است. او محقق اصول و فروع و تهذیب کننده فنون و علوم معقول و منقول است. بی تردید وی شیخ و بزرگ طایفه شیعه است که همگان چشم به او دوخته‌اند. در تمامی علوم اسلامی کتاب نوشته و در تمامی آن‌ها توانمند و پیشوای علمای آن علم است.

تولد تا هجرت به بغداد

ایشان در ماه مبارک رمضان سال ۳۸۵ ه. ق دقیقاً چهار سال پس از رحلت شیخ صدوق و آغاز زعامت شیخ مفید رحمهما الله دیده به جهان گشود. ولادتش در «طوس» و در منطقه «نوقان» یا همان شهر مقدّس مشهد است که در آن زمان، مهد علم و ادب بوده و دانشمندان بزرگی را؛ همچون فردوسی شاعر بلند آوازه ایران و امثال او را پرورانیده. بنابراین مسلم است که در آن اعصار در منطقه طوس خاندانهای شیعی زندگی می‌کرده و به جهت قرابت و همجواری با حریم مقدّس رضوی و مضجع نورانی امام رضا علیه السلام و به برکت آن حضرت از حیث علم و عمل شدیداً فعال و مؤثر بوده‌اند. که وجود شیخ بزرگوار و حکیم ابوالقاسم فردوسی خود دلیل بر این مدعا است. البته شیعیان، جمعیت غالب را به خود اختصاص نداده بودند؛ چرا که بیشتر مردم نواحی طوس در آن زمان شافعی مذهب بوده و علمایی چون خواجه نظام الملک و غزالی در آن منطقه متولد و رشد کرده‌اند. به هر حال شیخ در خانواده‌ای شیعه و عالم متولد شد. نام پدر ایشان حسن بن علی بن حسن بود که اطلاعات دقیق و جامعی از ایشان در دسترس ما نیست و شخصیت علمی او ناشناخته مانده است. قاعدتاً شیخ طوسی در دورانی که در طوس حضور داشته است از محضر اساتیدی با فضل و علم و کمال استفاده و حظّ وافری برده است. با ورود به بغداد به حوزه درس زعیم تشیع جناب شیخ مفید قدس سره که در آن زمان ملجأ و پناه شیعه بود، می‌رود و طولی نمی‌کشد که از شاگردان مبرز شیخ و سید مرتضی می‌شود. ناگفته نماند که شیخ در اثناء هجرت به بغداد از شهرهای نیشابور، ری و قم عبور کرده‌اند که احتمالاً در هر کدام از این بلاد که دارالعلم هم بودند مدتی اقامت داشته و از محضر بزرگان شیعه کسب فیض کرده‌اند.

بغداد

شهر بغداد که در سال ۱۴۸ ه. ق به دست ابوجعفر منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی تأسیس و به مرکز حکومت عباسیان مبدل شده بود، به عنوان مرکز فعالیت‌های سیاسی جهان اسلام نیز بود؛ لذا به عنوان پایتخت خلافت عباسی بر قسمت اعظم دنیای اسلام از دریای سرخ و سواحل مدیترانه گرفته تا سرحد چین، تسلط و حکومت داشت و از نظر علمی نیز در اوج شهرت و ترقی و محل تلاقی و مجمع اندیشمندان کلیه مذاهب اسلامی بود. دانشمندان چهار مذهب اهل تسنن [حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی] در این شهر

حضور داشتند؛ لذا برای اهل سنت مرکز بزرگی جهت تعلیم و تعلم بود تا آنجا که بزرگ‌ترین فقها و محدثان و مؤلفان و مورخان این مذاهب، مانند: محمد بن اسحاق واقدی، ابن سعد کاتب واقدی، یعقوبی، مسعودی، طبری، بلاذری، ابن قتیبه دینوری، ابوالفرج اصفهانی، محمد بن اسماعیل بخاری [صاحب صحیح بخاری] مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح مسلم، ابو داوود سلیمان بن اشعث صاحب سنن ابی داوود، ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی صاحب صحیح ترمذی، احمد بن علی شعیب نسائی صاحب سنن نسائی و ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی صاحب سنن ابن ماجه، تمام و یا مقداری از عمر خود را در بغداد سپری کرده‌اند. بنابراین علمای اهل سنت تا زمان شیخ طوسی از پیشینه و ریشه‌ای قوی به مدت دو قرن برخوردار بوده و بغداد اصلی‌ترین محل فعالیت علمی ایشان بود. از طرفی موقعیت شیعه هم در بغداد نه تنها کم‌تر از اهل سنت نبوده بلکه از نظر کیفی و حتی کمی بسیار فعال و مؤثرتر از اهل سنت بوده است. امام کاظم و امام جواد علیهما السلام به اجبار حکام جور عباسی در این شهر سکونت داشته و به شهادت رسیده‌اند، امام هادی و امام عسکری علیهما السلام هم در عراق و منطقه سامرا حضور داشته‌اند که حوزه فعالیت علمی این دو امام همام، بغداد را هم قهراً در بر گرفته است. بنابراین بسیاری از علما و دانشمندان شیعه به برکت قدوم مبارک اهل بیت علیهم السلام از آغاز بنای بغداد در آنجا تردد یا توطن کرده‌اند؛ مانند: هشام بن حکم، محمد بن ابی عمیر، علی بن یقطین و خاندانش، خاندان نوبختی، خاندان ابن قولویه، خاندان اسکافی، خاندان سید مرتضی و سید رضی، و شیخ بزرگوار مفید اعلی الله مقامهم. هر قدر از عمر بغداد می‌گذشت تمرکز و تجمع شیعیان در این شهر بیشتر می‌شد، تا این که در قرن سوم و چهارم و پنجم، این شهر به مهم‌ترین مرکز علمی تشیع مبدل شد، چنان که نواب اربعه امام زمان علیه السلام در این شهر سکونت داشته و مرجعیت علمی و عملی شیعه در این خطه استقرار داشت.

ورود شیخ طوسی به بغداد و زعامت شیخ مفید

شیخ طوسی در سال ۴۰۸ ه.ق در حالی که ۲۳ سال از عمر با برکتش می‌گذشت، به بغداد آمده و در درس رئیس شیعه شیخ مفید رحمه الله شرکت کرد. شیخ مفید علاوه بر مرجعیت جهان تشیع، شاگردان بسیار ارزنده‌ای را تربیت می‌کرد که همگی در شمار اعظام علمای شیعه به شمار می‌روند، معروف‌ترین آن‌ها علم الهدی سید مرتضی، و برادر نابغه اش سید رضی، احمد بن علی بن عباس نجاشی، سعد بن عبد العزیز، ابوالفتح کراچکی هستند و هنگام ورود شیخ طوسی به بغداد به جز سید رضی که در سال ۴۰۶ ه.ق از دار دنیا رفته بود همگی در قید حیات بوده و در درس شیخ مفید شرکت می‌کردند. دانشمند جوان خطه طوس، مدت پنج سال؛ یعنی تا پایان عمر شیخ مفید قدس سره مداوم از محضر پر فیض ایشان بهره‌مند بود. شیخ طوسی در زمان حیات استاد بزرگوارش شیخ مفید اقدام به نوشتن شرح کتاب «المقنعه» ایشان با نام «تهذیب الاحکام» نمود که بهترین دلیل برای شناسایی مقام علمی و نبوغ کم‌نظیر وی است و طی ده قرن گذشته تاکنون مأخذ و مدرک پرارزش حدیث و فقه شیعه بوده و هست و نیز یکی از چهار کتاب اصلی شیعه به شمار می‌آید، البته این کتاب در دوران حیات شیخ مفید به پایان نرسید و پس از اتمام کتاب طهارت بود که شیخ مفید به ملکوت اعلی پیوست.

رحلت شیخ مفید و زعامت سید مرتضی

نابغه بی‌نظیر شیعه و جهان بزرگ عالم تشیع، شیخ مفید در سال ۴۱۳ ه.ق به عالم ملکوت رحلت فرمود. پس از رحلت شیخ مفید شیخ طوسی راه‌های ترقی و تکامل بیشتر را نزد جانشین شایسته شیخ مفید، جناب سید مرتضی رحمه الله طی کرد و مدت بیست و سه سال از محضر مبارک ایشان بهره‌مند شد. شیخ طوسی در مورد ایشان می‌نویسد: وی در بسیاری از علوم؛ از جمله کلام فقه، اصول، ادب، شعر، نحو، معانی و لغت و غیره بر همه مقدم بوده، دیوان او شامل بیش از بیست هزار شعر است. تصانیف و پاسخ

ایشان به مسائل شهرها و کشورها، کتب زیادی را تشکیل می‌دهد. شیخ طوسی در جای دیگر از کتاب فهرست، پس از شمارش ۳۸ کتاب بزرگ و مشهور از تألیفات سید مرتضی، می‌گوید: بیشتر این کتاب‌ها را نزد ایشان خواندم و بقیه را هنگامی که بر او قرائت می‌کردند من بودم. شیخ طوسی در طول مدت زعامت سید مرتضی همواره در کنار او بوده و دیری نپایید که سرآمد شاگردان سید به شمار آمد و امید آینده شیعه محسوب شد.

رحلت سید مرتضی و زعامت شیخ طوسی

سید مرتضی در سال ۴۲۶ ه.ق و در هشتاد سالگی به ملکوت اعلی پیوست و عالم تشیع را از فقدان خود داغدار نمود. پس از رحلت سید هنوز تعدادی از شاگردان مبرز شیخ مفید مانند «نجاشی» و «کراجکی» در قید حیات بودند و هر کدام از مفاخر علمای شیعه محسوب می‌شدند، ولی زعامت و مرجعیت علمی شیعه برعهده شیخ طوسی - اعلی الله مقامه الشریف - نهاده شد که نشانه جایگاه بلند علمی و عملی و شخصیت ممتاز و بی نظیر شیخ است. شیخ طوسی در این برهه از تاریخ ۴۱ ساله بودند که مدت ۲۸ سال از این عمر با برکت را در حوزه درس شیخ مفید و سید مرتضی به کسب فضایل و مراتب علمی اشتغال داشت و به مدد تحقیق و تألیف و مطالعه و زحمات طاقت‌فرسا در کلیه علوم رایج عصر خود؛ اعم از معقول و منقول به عالی‌ترین سطح علمی نایل شد و در اهم موضوعات اسلامی هم دست به تألیف کتب متنوعی زد که در جای خود به آن اشاره می‌شود. شهرت علمی و شخصیت والا و احاطه وسیع شیخ بر عقاید و مذاهب موجب گردید تا خلیفه وقت، القائم به امر الله که از خلفای عباسی و سنی مذهب بود ناگزیر شود تا کرسی علم کلام را که به سرآمد علمای عصر تعلق می‌گرفت در اختیار ایشان بگذارد. شیخ روی این کرسی می‌نشست و علم کلام؛ یعنی بحث پیرامون عقاید و مذاهب را که رایج‌ترین علوم آن روزگار بود، درس می‌گفت و به تمامی شبهات مخالفان با چیرگی و آگاهی مثال زدنی جواب محکم و مستدل می‌داد. با توجه به این که بغداد در آن زمان مرکز ثقل علمای اهل سنت بوده و بسیاری از ایشان علناً با شیعه مخالفت و حتی دشمنی می‌کردند، بدست آوردن کرسی علم کلام توسط شیخ نشان می‌دهد که وی علاوه بر اعتدال و پرهیز از حساسیت زایی، از اعتقادات اهل بیت و شیعه چنان دفاع کرده است که حتی بین اهل تسنن کسی یافت نمی‌شده که سؤال بی پاسخی از ایشان کرده باشد و این امر چیزی جز تسلط فوق‌العاده ایشان بر علوم عصر خود نیست. شیخ طوسی مدت دوازده سال؛ یعنی تا سال ۴۴۸ ه.ق با کمال عظمت و عزت در بغداد مشغول به تدریس، تألیف و پاسخگویی به مسائل وارده از بلاد مختلف اسلامی بود و مرجعیت و زعامت ایشان مورد پذیرش شیعیان عراق و ایران و شام قرار گرفته و در مسائل و مشکلات به ایشان مراجعه می‌کردند.

حوادث تلخ بغداد

با کمال تأسف، تعصب‌های جاهلانه‌ای که از آغاز اسلام تاکنون مانع پیشرفت مسلمانان شده، در آن زمان هم مانع فعالیت خدایپسندانه و اقامت شیخ در بغداد شد. وجود یک دانشمند ایرانی و شیعه در مرکز دنیای عرب و اهل تسنن آن هم به صورتی که به تنهایی تمام اعتبار علمی اسلام بوده و قوت و قدرت علمی او هر مخالفی را از رویارویی عالمانه با این ستاره درخشان آسمان علم و معرفت مأیوس می‌کرد، موجب شد تا گروهی از جاهلان عالم‌نما در مقابل منطق فوق‌العاده متین شیعه خلع سلاح شده از خلأ وجود شیخ مفید و سید مرتضی که هر دو عرب بودند استفاده کرده و شروع به تفرقه افکنی در جامعه اسلامی نمودند. البته حوادث تلخی که موجب هجرت شیخ از بغداد شد منحصر به زمان زعامت ایشان نبود، بلکه از سال ورود ایشان و در دوره زعامت شیخ مفید تا زمان شیخ طوسی ادامه داشت و این تعرضات حدود چهل سال به صورت پراکنده اتفاق می‌افتاد، اما نفوذ شیخ مفید و سید مرتضی در میان اعراب اهل تسنن و حکومت‌های محلی وقت، مانع اوج گرفتن تعرض به شیعه می‌شد. ولی در زمان شیخ طوسی و

در سال‌های ۴۴۸ - ۴۴۷ ه. ق حوادث بزرگی رخ داد؛ به گونه‌ای که اهل تسنن به طور دسته جمعی بر ضد شیعه شوریدند و بسیاری از ایشان که در محله شیعه‌نشین کرخ زندگی می‌کردند را به شهادت رسانیده، خانه‌هایشان را تصاحب کرده و دست به غارت اموالشان زدند و این حوادث درست در ماه‌های محرم و صفر که شیعیان مشغول عزاداری برای سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام و اصحاب و اهل بیت سرافرازش بودند به وقوع پیوست. خلاصه ماجرا به این صورت بود که وقتی «طغرل بیک» حکمران سلجوقی که سنی متعصبی هم بود به تشویق «القائم به امر الله» بغداد را در سال ۴۴۷ ه. ق تصرف کرد و موجب انقراض حکومت «آل بویه» شد، عرصه را روز به روز بر شیعیان تنگ‌تر کرد، تا آنجا که گفتن حی علی خیر العمل را در اذان ممنوع کرده، دستور داد به جای آن به شیوه اهل تسنن در نماز صبح بگویند: الصلاة خیر من النوم و مأمورینی را مسؤول نظارت بر این عمل کرد. بعلاوه تمام شعارها و کتیبه‌هایی که شیعیان بر دیوارها و دروازه‌های کرخ نوشته بودند؛ مانند: محمد و علی خیر البشر را به دستور او محو کردند. سپس مداحان اهل سنت، وارد کرخ شده و با صدای بلند اشعاری در مدح خلفای غاصب قرائت می‌کردند تا به این وسیله احساسات شیعیان را تحریک کنند که البته موفق به این عمل نشدند. سپس یکی از بزرگان و بازرگانان معروف شیعه «ابوعبدالله جلاب» را به جرم غلو در تشیع به قتل رسانیدند و بر در مغازه‌اش بر دار آویختند. پس از این اعمال مغرضانه، متوجه خانه شیخ که بزرگ شیعیان بود شدند و چون به وی دسترسی پیدا نکردند کلیه دارایی ایشان را به غارت بردند و کتاب‌ها و کرسی تدریس او را به محله کرخ و جلوی مسجد نصر آورده، سه پرچم سفید را که در قدیم شیعیان هنگام زیارت امام علی علیه السلام با خود حمل می‌کردند را روی آن‌ها نهاده و همه را یکجا به آتش کشیدند. البته معترضین، به این اعمال بسنده نکردند بلکه یک سال بعد کتاب‌خانه شاهپور بن اردشیر وزیر بهاء الدوله دیلمی که مردی دانشمند و شیعه‌ای راسخ و خالص بود را با ده هزار و چهار صد جلد کتاب نفیس و بی نظیر به همراه یک صد قرآن مجید طعمه حریق کردند.

هجرت شیخ به نجف

در مدت اقامت شیخ در بغداد، برخوردهای پراکنده و گاه عمومی بین اکثریت سنی و اقلیت شیعه رخ می‌داد و شیخ طوسی با نهایت متانت و بردباری با آن‌ها برخورد می‌کرد و در عین حال سخت مشغول تحصیل، تدریس و نوشتن کتاب بود. ولی سرانجام صبر آن مرد خدا به سر آمده و به سوی حریم مقدس مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام هجرت کرد که تا به امروز شیعه از نعم و برکات این هجرت منتعم است. در آن زمان نجف روستایی بسیار کوچک و محقر بود که جمعی از شیعیان با شور و حال، ساکن این قریه کوچک بودند. شیخ دوازده سال آخر عمر با برکت خویش را در جوار امام علی علیه السلام سپری کرده و به تدریس، تحقیق و تألیفات خود ادامه داد. همین امر موجب رونق نجف و رفت آمد علما و فرهیختگان شیعه به این منطقه شد و گروه زیادی از شاگردان شیخ و اهل فضل به منظور استفاده از محضر مبارک ایشان به نجف هجرت کرده و آن دیار به مرکز علمی شیعه مبدل شد و حوزه علمیه هزار ساله شیعه توسط شیخ طوسی پدید آمد. بنابراین مسلم است که مؤسس این حوزه قدیمی و پربرکت کسی نیست جز «شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی» اعلی الله مقامه الشریف. شیخ الطایفه در شب ۲۲ محرم ۵۴۶۰ ه. ق و در سن هفتاد و پنج سالگی از عالم ملک به ملکوت سیر کرد و برای همیشه در جوار حرم مطهر علی علیه السلام آرام گرفت. بدن مطهر شیخ توسط سه تن از شاگردانش به نام‌های «حسن بن مهدی سلیقی» «ابوالحسن محمد بن عبد الواحد حسین زربی» و «شیخ ابوالحسن شوشتری» در همان شب غسل داده شد و لباس آخرت پوشید. شیخ را در خانه مسکونی اش که در سمت شمالی حرم مطهر امام العارفین علیه السلام قرار داشت دفن کردند و خانه هم طبق وصیت شیخ تبدیل به مسجد شد و اکنون که درب صحن حضرت به سمت مقبره شیخ باز می‌شود به باب الطوسی معروف است. پس از شیخ طوسی فرزندش شیخ ابوعلی و بعد از او نوه شیخ در نجف اشرف عهده‌دار زعامت و مرجعیت عالم تشیع شدند و این سنگر تازه بنا شده را حفظ کردند و با عنایات خاصه حضرت بقیه الله الاعظم

ارواحنا فداه حوزه علمیه نجف تا به امروز به عنوان پایگاه بزرگ علمی تشیع به حیات طیبه خود ادامه داده و فقیهان بزرگی را به عالم اسلام تحویل داده است که این همه از برکت هجرت آن عالم شکسته دل است. و سلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم بیعت حیاً.

شاگردان شیخ طوسی

بسیاری از عالمان و فقیهان و مفسران و متکلمان عصر شیخ، خوشه چین خرمن پر بار علم و عمل شیخ الطائفه بوده‌اند که هر کدام دارای خصوصیات و امتیازات خاصی هستند و در محضر آن خورشید عالم تاب زانوی تلمذ به زمین گذارده و شرف شاگردی شیخ را مدال افتخار خود می‌دانستند. مطابق بعضی از تحقیقات افزون بر سیصد مجتهد و عالم شیعه و سنی از فیض وجود ایشان مستفیض شده‌اند؛ بزرگانی مثل: (۱) شیخ ابوعلی؛ فرزند شیخ طوسی معروف به مفید ثانی. (۲) شیخ تقی بن نجم حلی که از بزرگان علمای امامیه است کنیه‌اش ابو صلاح بوده و از محضر سید مرتضی و شیخ طوسی کسب علم کرده است. (۳) ابوالفتح کراچکی صاحب کتوز کراچکی. (۴) سلیمان بن حسن صهرشتی. (۵) شیخ عبدالعزیز بن نحریر بن براج؛ ایشان نماینده شیخ طوسی در بلاد شام بود و به مدت سی سال در طرابلس صاحب منصب قضاوت بود، لذا ملقب شد به «قاضی ابن براج». (۶) آدم بن یونس بن ابی المهاجر که از فقهای شیعه است. (۷) ابوبکر احمد بن حسین بن احمد نیشابوری که از مصنفین بزرگ شیعه است. (۸) شیخ ابو محمد عبدالرحمن فرزند دیگر شیخ که طی مسافرت‌های متعدد، اخبار و روایات را از موافق و مخالف گرفته، در مناقب اهل بیت علیهم السلام کتبی نوشت. (۹) اسحاق بن محمد قمی، نوه شیخ صدوق رحمه الله که عالمی ثقه و مورد اعتماد بود. (۱۰) ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد بن حسن قمی، نوه دیگر شیخ صدوق، این دو بزرگوار روایات بسیاری را از شیخ دریافت کردند. (۱۱) ابوالخیر برکه بن محمد بن برکه اسلامی. (۱۲) شمس الاسلام ابو محمد حسن بن حسین بن حسن بن علی بن بابویه قمی. ایشان تمامی تصانیف شیخ را در نجف برای او خواند. جد شیخ منتجب الدین صاحب فهرست است. (۱۳) ابو محمد حسن بن عبدالعزیز بن محسن فقیه و ثقه مصر. (۱۴) محیی الدین ابو عبدالله حسین بن مظفر بن علی حمدانی، فقیه و شیخ قزوین. (۱۵) سید ابو الصمصام ذوالفقار بن محمد بن سعید الحسینی، سیدی عالم و فقیه و از جمله مشایخ و اساتید قطب راوندی. (۱۶) سید ابو محمد زید بن علی بن الحسین حسینی. ایشان فقیهی بزرگ و صاحب کتاب طب اهل بیت است. (۱۷) سید زین الدین بن داعی حسینی. عالمی فرزانه و فقیه بوده و از شیخ روایت کرده است. (۱۸) شهر آشوب مازندرانی جد ابن شهر آشوب صاحب مناقب است. (۱۹) صاعد بن ربیع بن غانم که فقیه و محدث بوده است. (۲۰) شیخ ابوالصلت بن عبدالقادر، که فقیه بزرگوار بوده است. (۲۱) شیخ ابو الوفاء عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری، ایشان از فقهای ری بوده و کتبی هم در فقه به عربی و فارسی تصنیف کرده است. (۲۲) شیخ محمد بن حسن بن علی فتال نیشابوری، صاحب روضه الواعظین. (۲۳) سید مرتضی ذوالفخرین ابوالحسن مطهر بن ابی القاسم علی بن ابی الفضل دیباجی، بزرگ سادات عراق و در علم اعلام از سردمداران زمان خویش بود. (۲۴) شیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن جعفر، فقیه و ثقه و وجیه بوده و صاحب تصانیفی از جمله کتاب زهد. (۲۵) ابو ابراهیم ناصر بن رضا بن محمد بن محمد بن عبدالله علوی حسینی، ایشان فقیه و محدث و ادیبی عالی مقام بودند که کتبی در مناقب اهل بیت به رشته تحریر درآورده است. در مورد شاگردان شیخ که پیرو مکتب اهل سنت بودند هم در تحقیقات گوناگون به اثبات رسیده است که بسیاری از علما و دانشمندان عامه پای درس ایشان حاضر شده و از فیض وجودش بهره‌مند می‌شدند.

آثار قلمی شیخ

بی‌گمان شیخ طوسی رحمه الله یکی از پرکارترین علمای عصر خود و حتی دوره‌های بعدی بوده است. ایشان در کنار کارهای

مختلفی که بسیار هم حائز اهمیت بودند، از نوشتن و تبیین شریعت مقدّس اسلام غافل نشده و در علوم مختلف و متناسب با نیاز جامعه اسلامی، تألیفات و تصانیف گران‌بهای را به یادگار گذاشتند که پس از ایشان چراغ راه علما و فضلالی جهان اسلام بوده و هست. کتبی که برای معرفی بعضی از آن‌ها مثل «تبیان» در تفسیر قرآن یا «تهذیب الاحکام» و «استبصار» در فقه که دو کتاب از کتب اربعه شیعه هستند، نیازمند تألیف مستقلی است که از حوصله این مختصر خارج است. به طور کلی تألیفات شیخ به واسطه تسلط شگرف ایشان بر کلیه علوم معقول و منقول و احاطه کامل بر اعتقادات مذاهب مختلف و شناخت کافی از شرایط حاکم بر زمانه، دارای استدلالاتی محکم و براهین واضح و عالمانه است که به کتاب‌های ایشان استحکام کم نظیری داده است. از طرفی دو کتاب‌خانه مهم آن زمان که دارای آوازه‌ای خاص در دنیای اسلام بود، در اختیار و دسترس شیخ بزرگوار قرار داشت. یکی کتاب‌خانه استادش «سید مرتضی» که به گفته مورخین هشتاد هزار جلد کتاب در فنون مختلف را در خود جای داده بود و دیگری کتاب‌خانه «شاپور بن اردشیر» وزیر «بهاء الدوله دیلمی» که متجاوز از ده هزار عنوان کتاب داشت. با این سرمایه بزرگ و نبوغ فوق العاده، شیخ طوسی بیش از پنجاه عنوان کتاب به رشته تحریر درآورد که احتمالاً در جریان حریق خانه‌اش و هجرت به نجف اشرف بعضی از این سرمایه‌های عالم اسلام را، مشتاقان فضیلت برای همیشه از دست دادند.

فهرست موضوعی کتاب‌های شیخ

الف: اصول اعتقاد و کلام (۱) أصول العقاید؛ این کتاب از توحید بحث کرده و قسمتی از مسئله عدل را نوشته است. (۲) الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد فیما یجب علی العباد من اصول العقاید والعبادات الشرعیة. (۳) تلخیص الشافی؛ خلاصه کتاب «شافی» اثر سید مرتضی که در دفاع از امامت و ولایت نوشته است. (۴) الغیبه؛ کتاب حاضر که به درخواست یکی از بزرگان شیعه نوشته است. (۵) الکافی، فی علم الکلام. (۶) المفصح؛ در بحث امامت بوده و ظاهراً تاکنون چاپ نشده است. (۷) المسائل فی الفرق بین النبی والامام. (۸) مالایسع المکلف الإخلال به. (۹) ما یعلل و مالایعلل. (۱۰) مقدمه فی المدخل الی علم الکلام؛ شیخ در فهرست درباره این کتاب آورده: مانندش تألیف نشده است. (۱۱) النقض علی ابن شاذان فی مسألة الغار. (۱۲) تمهید الاصول یا التمهید فی الاصول؛ شرح کلام «جمل العلم والعمل» سید مرتضی رحمه الله. (۱۳) ریاضة العقول؛ شرح «مقدمه فی المدخل الی علم الکلام». (۱۴) شرح الشرح فی الاصول؛ شرحی است بر کتاب تمهید الاصول. (۱۵) مسألة فی الاصول. (۱۶) المسائل الزاویة فی الوعید؛ این کتاب شامل پانزده مسئله است که از «ری» برای سید مرتضی ارسال شده و سید به همراه شیخ الطائفه به آن‌ها پاسخ دادند. (۱۷) مسائل اصول الدین؛ یا مسائل الطوسی، متن مختصری در عقاید است. ب: فقه (۱۸) النهایة؛ فی مجرد الفقه والفتوی، این کتاب را مطابق مذاق علمای حدیث نوشته‌اند. و یک دوره فقه گرفته شده از اخبار و روایات است. (۱۹) المبسوط؛ شیخ در این کتاب تمام ابواب فقه را نوشته که از کتب بسیار نفیس شیعه است. (۲۰) الجمل و العقود فی العبادات؛ مرحوم شیخ این کتاب را به درخواست قاضی ابن براج نوشته است و شامل بحث‌های طهارت تا امر به معروف و نهی از منکر است. (۲۱) الخلاف فی الأحکام؛ در خصوص مسائل مورد اختلاف بین امامیه و اهل سنت نوشته است. (۲۲) الإیجاز فی الفرائض؛ این کتاب متن مختصری در احکام ارث است. (۲۳) مناسک الحج فی مجرد العمل. (۲۴) المسائل الحلیة فی الفقه. (۲۵) المسائل الجنبلیة فی الفقه؛ که شامل بیست و چهار مسئله فقهی است. (۲۶) المسائل الحائریة فی الفقه؛ که شامل حدود سیصد مسئله فقهی است. (۲۷) مسألة فی وجوب الجزیة علی اليهود و المنتمنین الی الجابرة. (۲۸) مسألة فی تحریم الفقاع. ج: اصول فقه (۲۹) العیة فی الاصول؛ این کتاب مسبوط ترین کتاب اصول نزد قدما است. (۳۰) مسئله فی العمل بخبر الواحد و بیان حجیة الاخبار. د: تفسیر (۳۱) التبیان فی تفسیر القرآن؛ از جمله نفیس ترین کتب شیخ است که تا زمان شیخ مانند آن نوشته نشده بود و از تفاسیر بسیار معتبر شیعه است. (۳۲) المسائل الدمشقیة فی تفسیر القرآن؛ شامل دوازده مسئله راجع به تفسیر قرآن. (۳۳) المسائل الرجیة فی تفسیر آی من القرآن. ه: حدیث (۳۴) تهذیب الأحکام؛ این کتاب یکی از چهار کتاب اصلی

شیعه در حدیث است که شرح بر کتاب مقنعه شیخ مفید است و مشتمل بر تمامی ابواب فقه است. (۳۵) الإستبصار: یکی دیگر از کتب اربعه شیعه است که از اعتبار بسیار زیادی برخوردار است و شامل تمامی مباحث مهم فقه است. (۳۶) امالی: شامل چهل و پنج مجلس درس و املاء حدیث شیخ است. و: ادعیه (۳۷) مصباح المتهجد فی أعمال السنه: این کتاب شامل ادعیه و آداب و اعمال سال است و زیارات مهم نظیر زیارت عاشورا در این کتاب مضبوط است. (۳۸) مختصر المصباح: خلاصه کتاب مصباح المتهجد است که به دلیل استقبال گستره از مصباح به رشته تحریر در آمده است. (۳۹) مختصر فی عمل یوم و لیلۀ فی العبادات: این کتاب را که برخی به «یوم و لیلۀ» نامیده‌اند، راجع به فرایض و نوافل شبانه روزی است که به نحو اختصار نوشته شده است. (۴۰) أنس الوحید: احتمالاً در باب ادعیه و یا مجموعه‌ای کَشکول مانند در این باب بوده است که اثری از آن در دست نیست. (۴۱) هدایۀ المسترشد و بصیرۀ المتعبد: در خصوص عبادات نوشته شده است. ز: رجال (۴۲) اختیار الرجال: این کتاب زبده‌ای از اصل «رجال کشی» است و چون اصل آن کتاب نامرتب و مغلوط بود، شیخ آن را مرتب کرده و اصلاحاتی در آن به وجود آورد و آن را «اختیار الرجال» نام نهاد. (۴۳) فهرست: شامل نام و شرح حال بیش از نهصد نفر از مصنفین شیعه و کتب ایشان است. (۴۴) رجال شیخ طوسی: شامل اسامی حدود ۹۸۰۰ نفر از راویان حدیث است. ح: تاریخ (۴۵) مختصر اخبار المختار بن ابی عبیدۀ الثقفی: در احوالات مختار نوشته شده و به نام «اخبار مختار» هم معروف است. (۴۶) مقتل الحسین علیه السلام. ط: پاسخ به شبهات (۴۷) المسائل القمیه. (۴۸) مسائل ابن البرّاج: احتمالاً در پاسخ به شبهات در فقه است. (۴۹) المسائل الأساسیة: پاسخ به یکصد شبهه در مسائل مختلف است.

چند سطری درباره کتاب حاضر

زمانی که زعامت و مرجعیت شیعه به شیخ الطایفه محوّل شد، مذهب نورانی تشیع کاملاً در عالم اسلام معرفی شده و قوت استدلال علمای آن بر همگان معلوم گردید. لذا از دو جهت مورد توجه جدی قرار گرفت؛ یکی از طرف مخالفان سرسخت و دیگری از طرف موافقان پژوهشگر، گاه سؤالات، شبهات و حتی ردودی بر مبانی کلامی تشیع وارد می‌شد که تازگی نداشت و بزرگان قبل و حتی بعد از شیخ هم با این مسئله روبه‌رو شده‌اند، اما زمان شیخ ویژگی خاصی داشت [در بخش زندگی نامه به آن اشاره شد] که موجب اوج‌گیری جریان‌های تخریبی علیه شیعه شد. بی‌شک یکی از مباحث مهم و مورد نیاز همه، همین مسئله غیبت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بود که مخالفان با تمام توان به مقابله با آن پرداخته و سؤالات متعددی در این باره مطرح می‌کردند. مرحوم شیخ‌رحمه الله در سال ۴۴۷ ه. ق اقدام به نگارش این کتاب کردند تا پاسخی قاطع باشد به ایرادات و شبهات مطرح شده در اطراف مسئله غیبت که خصوصیات این کتاب ارزشمند در مقدمه خودشان با اسلوبی مناسب بیان شده است. از نکات بسیار مهم در مورد این کتاب، این است که نگارش این اثر زمانی صورت گرفته است که شیخ تحت شدیدترین فشارها و شکنجه‌های روحی و روانی بوده است و مخالفان، اسباب آزار و اذیت ایشان را فراهم کرده بودند. بارها به خانه و کتابخانه‌اش حمله‌ور شدند که بالاخره در سال ۴۴۹ منجر به سوزاندن خانه و کتاب‌خانه و کرسی ایشان شد و به ناچار همان‌گونه که توضیح دادیم به نجف اشرف هجرت کردند. امّا شیخ بزرگوار در آن وضعیت نابسامان و بحران‌های متعدد و اوضاع آشفته و خطرناک بغداد، این کتاب را با بهترین اسلوب و روش و استدلال متین، به رشته تحریر درآوردند و مطالب ژرف و دقیقی؛ از جمله در موارد زیر: (۱) اثبات وجود حضرت امام زمان علیه السلام؛ (۲) رد عقاید کیسائیه، ناووسیّه، فطحیه، واقفیه، اسماعیلیه و ... که از راه هدایت اهل بیت خارج شدند. (۳) اثبات غیبت و طول عمر امام علیه السلام؛ (۴) فلسفه و حکمت غیبت؛ (۵) ذکر کسانی که حضرت را دیده‌اند؛ (۶) اخلاق و سیره عملی حضرت حجّت علیه السلام؛ و مطالب متنوع دیگری که هر کدام بابتی از ابواب معرفت به حجّت حقّ است. بی‌گمان کتاب غیبت شیخ طوسی - اعلی الله مقامه الشریف - یکی از مهم‌ترین و دقیق‌ترین کتب در موضوع مهم و حیاتی غیبت امام زمان علیه السلام است و لازم است حداکثر بهره از این اثر جاودان برده شود.

چند نکته پیرامون این ترجمه

۱) غالب کتب حدیث و استدلال‌ات علمی شیعه که یادگار علمای بزرگی؛ همچون: مفید، صدوق، طوسی، علامه حلی و دیگر بزرگان است، به زبان عربی نگاشته شده‌اند که یا به دلیل وقوع در جغرافیای خاص و زبان و گویش غالب عربی، و یا به دلیل رواج زبان عربی در مجامع علمی بوده است. بعلاوه این که در بین علمای اسلامی زبان عربی زبان علم بوده و کماکان همین گونه است. به همین دلیل شیعیان پاک باخته اهل بیت علیهم السلام که تسلط به زبان عربی نداشته‌اند، امکان استفاده از ظرفیت‌های فوق‌العاده این زبان را نداشته و ندارند. فلذا بسیاری از معارف شیعی به دست مردم جهان؛ اعم از فارس و غیره نرسیده است. در مواردی هم که کتبی ترجمه شده است به دلیل مرور زمان و تغییر گفتمان غالب در جامعه، کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. ضمن آن که در برخی موارد متن ترجمه خود نیازمند ترجمه است و مترجمین محترم در ضمن زحمات فراوانی که متحمل شده‌اند از عباراتی استفاده کرده‌اند که مردم هرگز تسلط کافی به آن‌ها ندارند. ۲) با توجه به نکته فوق بر آن شدیم که از کتاب غیبت شیخ ترجمه‌ای روان و قابل درک ارائه دهیم، بر همین اساس ابتدا متن عربی را به فارسی برگردان کرده و به عبارتی مفاهیم بلند مدّ نظر مرحوم شیخ طوسی را از قالب و کالبد الفاظ عربی در آورده و لباس الفاظ فارسی بر آن پوشانیدیم، سپس به گونه‌ای که مفاهیم دچار انقلاب و تغییر و تحول نشوند متن فارسی شده را روان سازی نمودیم. به عبارت واضحتر در دو مرحله ابتدا برگردان به فارسی و سپس روان سازی متن انجام شد تا درصد بیشتری از مشتاقان معارف اهل بیت علیهم السلام از این کتاب استفاده و فیض ببرند. ۳) هدف ما در ترجمه، رساندن کتاب غیبت به دست همه اقشار است، لذا به سادگی عبارات و در دسترس قرار دادن مباحث توجه ویژه شده است. ۴) بسیاری از کلمات و عبارات دقیق علمی، در حیطه های کلام، فقه، اصول، تاریخ، رجال، حدیث و غیره به عنوان پی نوشت توضیح داده شده است. ۵) تعدادی از عبارات کتاب در همان متن توضیح داده شده‌اند که این توضیحات تماماً در کروشه [] گنجانده شده‌اند. ۶) جهت سهولت تحقیق محققین محترم اقدام به اضافه کردن فهرست پی نوشته‌ها و راویان به فهرست‌های معمول؛ مثل فهرست آیات، اعلام و ... نمودیم. ۷) از کلیه محققین و خوانندگان محترم، بابت کاستی‌های احتمالی کتاب که به نظر ما نرسیده، پیشاپیش عذرخواهی کرده و مستدعی هستیم با دیده رحمت و شفقت، ناصح همیشگی ما باشند. در آخر از کلیه عزیزانی که در به ثمر رسیدن این ترجمه، دست ما را گرفته و یار و یاور ما بودند؛ خصوصاً واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدّس جمکران و به ویژه برادر عزیز و سرور مکرم حضرت حجه الاسلام و المسلمین حسین احمدی دامت افاضاته تشکر و قدردانی می‌نمایم. تردیدی نیست که این اثر با عنایت خاص حجت بالغه حقّ ولی الله الاعظم امام زمان ارواحنا فداه به ثمر نشسته است و اگر نباشد نظر عنایت آن یوسف مصر بقا، هیچ عملی در جهت ترویج معارف الهی به ثمر نخواهد رسید. لذا برای شادی قلب منور آن وجود مقدّس که قطب دایره امکان و خلیفه خدا در زمین است، ترجمه غیبت شیخ طوسی را به وجود قدس ملیکه ملک و ملکوت و اسوه حسنه امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - حضرت صدیقه طاهره علیها السلام تقدیم می‌دارم، امید که آن بانو تحفه کوچک این کمترین را بپذیرد تا ذخیره قبر و قیامت باشد. والسلام علی عباد الله الصالحین مجتبی عزیزی

مقدمه مؤلف

اشاره

حمد و سپاس شایسته خداوندی است که ما را به سپاسگزاری از خود هدایت و اهل آن قرار داد، و توفیق چنگ زدن و دست توسل دراز کردن به طرف دینش و پذیرش و گردن نهادن به راهش [دستوراتش] را به ما کرامت فرمود و ما را از جمله انکار کنندگان نعمت‌هایش قرار نداد، کسانی که عنایت و فضل و کرم خداوند را انکار می‌کنند، و ما را از کسانی قرار نداد که [قرآن درباره آن‌ها

می فرماید: «شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده؛ آن‌ها حزب شیطانند. بدانید حزب شیطان زیانکارانند.» (۲) و سلام و درود خداوند بر سید و سرور پیامبران الهی و آخرین برگزیدگان خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و درود و سلام بر خاندان پاک و طاهرش، ستارگان درخشان، و پرچم‌های برافراشته؛ همانانی که به ولایتشان چنگ زده و به ریسمان محکم پیروی شان تمسک کرده‌ایم و امیدواریم که به واسطه پیروی از ایشان به فیض ابدی برسیم. أمّا بعد فإنی مجیب إلی ما رسمه الشيخ الجلیل، أطال الله بقاءه من إملاء کلام فی غیبه صاحب الزمان، وسبب غیبه، والعلة التي لأجلها طالت غیبه، وامتداد استتاره، مع شدة الحاجة إلیه وانتشار الحیل، ووقوع الهرج والمرج، وکثرة الفساد فی الأرض، وظهوره فی البرّ والبحر، ولم یم ینظر وما المانع منه، وما المحجوب إلیه، والجواب عن کلّ ما یسأل فی ذلك من شبه المخالفین ومطاعن المعاندين. وأنا مجیب إلی ما سأله، و ممثّل ما رسمه، مع ضیق الوقت، وشعث الفکر، وعوائق الزمان وصوراف الحدثان، وأتکلم بجمل یزول معها الریب و تنحسم به الشبه ولا- أطول الکلام فیه (فیملّ، فإنّ کتبی فی) الإمامة وکتب شیوخنا مبسوطه فی هذا المعنی فی غایة الاستقصاء، أمّا بعد شیخ و استاد جلیل القدر و بزرگوارم (۳) که خداوند بر طول عمر مبارکش بیفزاید دستور داده تا کتابی به رشته تحریر درآید پیرامون مسئله غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام، و دلیل طولانی شدن آن، که علیرغم شدت نیاز بشریت به ظهور ایشان و فراگیر شدن حیل و نیرنگ و واقع شدن هرج و مرج بسیار و فساد در زمین که سراسر آن را فرا گرفته است و این که چرا حضرت ظاهر نشده‌اند و چه مانعی بر سر راه ظهور بوده و چه نیازی به وجود ایشان است، تا به کلیه سؤالات مطروحه در این زمینه‌ها و نیز شبهات مخالفان و نکوهش و طعنه بدخواهان جواب داده شود. علیرغم کمی فرصت و پریشانی فکر و ناملايمات روزگار و حوادث دشوار و سخت، به این درخواست جواب داده و آنچه را که امر فرموده‌اند اطاعت کردم. لذا مطالبی خواهم گفت تا به وسیله آن‌ها تمامی شک و شبهه و تردیدها از بین برود. اگرچه سخن را هم طولانی نمی‌کنم. چرا که هم در کتب خودم و هم کتب اساتیدم، معمولاً این مسئله و در نهایت شرح و به طور مبسوط توضیح داده شده است. وأتکلم علی [کل ما یسأل فی هذا الباب من الأسئلة المختلفة، وأردف ذلك تأکیداً لما نذکره، و تأنیساً للمتمسکین بالأخبار، والمتعلقین بظواهر الأحوال، فإنّ كثيراً من الناس یخفی علیهم الکلام اللطیف الّذی یتعلّق بهذا الباب، وربّما لم یتبینه، وأجعل للفريقین طریقاً إلی ما نختاره ونلتمسّه، ومن الله تعالی أستمده المعونة والتوفیق، فهما المرجّوان من جهته، والمطلوبان من قبله، وهو حسبی و نعم الوکیل. در این کتاب به سؤالات مختلفی که درباره این موضوع طرح شده پاسخ می‌دهم و تعدادی از اخبار و روایات که بر صحت گفتار ما دلالت داشته باشد و تأکیدی باشد بر آنچه که می‌گوییم را بر خواهیم شمرد، تا موجب آرامش کسانی شود که متمسک به اخبار می‌شوند و به ظواهر حال نگاه می‌کنند. چون یقیناً نکات دقیق و لطیف این مسئله بر بسیاری از مردم پوشیده است و چه بسا نتوانند به درک آن دقایق نایل شوند. بنابراین برای هر دو گروه و دسته راهی را به سمت آنچه که می‌خواهیم و خودمان اختیار کرده‌ایم قرار می‌دهم و از خداوند بزرگ مدد و توفیق استدعا می‌کنم که امید هدایت به [هر دو راه، از ناحیه الهی و از درگاهش درخواست شدنی است. و خداوند برای من کافی بوده و او بهترین وکیل است.

فصل اول: بحث در غیبت امام زمان علیه السلام

۱ - فصل فی الکلام فی الغیبة اعلم أنّ لنا فی الکلام فی غیبه صاحب الزّمان علیه السلام طریقین. أحدهما: أن نقول: إذا ثبت وجوب الإمامة فی کلّ حال، وأنّ الخلق مع کونهم غیر معصومین لا یجوز أن یخلو من رئیس فی وقت من الأوقات، وأنّ من شرط الرئیس أن یكون مقطوعاً علی عصمته، فلا یخلو ذلك الرئیس من أن یكون ظاهراً معلوماً، أو غائباً مستوراً، فإذا علمنا أنّ کلّ من يدعی له الإمامة ظاهراً لیس بمقطوع علی عصمته، بل ظاهر أفعالهم وأحوالهم ینافی العصمة، علمنا أنّ من یقطع علی عصمته غائب مستور.

بحث در غیبت امام زمان «ع»

بحث در غیبت امام زمان «ع»

سخن پیرامون غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام به دو طریق خواهد بود:

طریق اول

وقتی ثابت شد که وجود امام و رهبر در هر حال لازم است و این که مردم به جهت معصوم نبودن شان در هیچ برهه‌ای از زمان نباید بدون رهبر و پیشوا بمانند، و شرط رهبر نیز این است که یقیناً دارای مقام عصمت باشد، پس این امام، یا ظاهر و معلوم است یا این که پنهان و در پس پرده غیبت می‌باشد. و نیز وقتی که بدانیم آنان که [غیر از یازده امام شیعه علیهم السلام ظاهر بوده و بر ایشان ادعای امامت شده، نه تنها یقین به عصمت آن‌ها وجود ندارد، بلکه ظاهر اعمال و حالات شان با عصمت منافات دارد، در این صورت خواهیم دانست تنها کسی که به عصمتش قطع و یقین وجود دارد [ظاهر نیست بلکه] غایب و مستور است. و إذا علمنا أن کل من يدعی له العصمة قطعاً ممن هو غائب من الكيسانية و النواوسية و الفطحية و الواقفة و غیرهم قولهم باطل، علمنا بذلك صحه إمامة ابن الحسن عليه السلام و صحه غيبته و ولايته، و لا نحتاج إلى تكلف الكلام في إثبات ولادته، و سبب غيبته، مع ثبوت ما ذكرناه، لأن الحق لا يجوز خروجه عن الأمة. والطريق الثاني: أن نقول: الكلام في غيبة ابن الحسن عليه السلام فرع على ثبوت إمامته، و المخالف لنا إما أن يسلم لنا إمامته و يسأل عن سبب غيبته عليه السلام فتكلف جوابه، أو لا يسلم لنا إمامته فلا معنى لسؤاله عن غيبة من لم يثبت إمامته، و متى نوزعنا في ثبوت و باز وقتی که دانستیم، اعتقاد کسانی که برای اشخاص دیگر ادعای عصمت و غیبت کرده‌اند؛ از جمله گروه‌های کیسانیه، ناووسییه، فطحیه و واقفیه، باطل است؛ از این رو صحّت امامت و ولایت فرزند برومند امام حسن عسکری علیه السلام برای ما ثابت و قطعی می‌شود، [چرا که معارض دیگری در میان امت اسلامی نداریم]. و لذا نیازی به پیچیده کردن بحث در زمینه اثبات ولادت آن حضرت یا بیان سبب غیبت ایشان نخواهد بود، چرا که حرف حق و اعتقاد صحیح در میان امت اسلامی است نه خارج آن. (۴)

طریق دوم

سخن پیرامون غیبت حضرت ولی عصر، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام فرع بر ثبوت امامت ایشان است. و مخالف آن از دو حال خارج نیست: یا امامت آن حضرت را پذیرفته و آن گاه دلیل غیبت آن مورد را جویا می‌شوند، در این صورت، پاسخگوی او خواهیم بود. امامته دللنا علیها بأن نقول: قد ثبت وجوب الإمامة مع بقاء التكليف على من ليس بمعصوم في جميع الأحوال و الأعصار بالأدلة القاهرة، و ثبت أيضاً أن من شرط الإمام أن يكون على عصمته و علمنا أيضاً أن الحق لا يخرج عن الأمة. فإذا ثبت ذلك وجدنا الأمة بين أقوال: بين قائل يقول: لا- إمام، فما ثبت من وجوب الإمامة في كل حال يفسد قوله. یا این که امامت آن حضرت را نمی‌پذیرند، که در صورت عدم پذیرش امت، پرسش از غیبت ایشان مفهوم نخواهد داشت و بایستی در آن صورت به بحث برخیزد و چنانچه در اصل امامت ایشان با ما نزاع کند ما نیز چنین استدلال خواهیم کرد: وجوب امامت با بقای تکلیف در جمیع احوال و همیشه بر عهده کسانی که معصوم نیستند به وسیله ادله محکم و استوار اثبات شده، (۵) و باز ثابت شده است که شرط امام بودن این است که قطعاً معصوم باشد، [علاوه بر این می‌دانیم که حق از میان این امت خارج نیست. با توجه به آنچه که گذشت، پیرامون این مسأله چند دیدگاه وجود دارد: ۱- عده‌ای معتقدند که امامی در کار نیست. این اعتقاد فاسد و باطل است، چرا که ثابت شده که وجود امام در هر حالی واجب است. و قائل يقول بإمامة من ليس بمقطوع على عصمته، فقولہ بیطل بما دللنا علیه من وجوب القطع على عصمة الإمام عليه السلام. و من ادعى العصمة لبعض من يذهب إلى إمامته، فالشاهد يشهد بخلاف قوله، لأن أفعالهم الظاهرة

وأحوالهم تنافی العصمة، فلا وجه لتكلف القول فيما نعلم ضرورة خلافه. و من ادّعت له العصمة وذهب قوم إلى إمامته كالكيسانية القائلين بإمامة محمد بن الحنفية، والناوسية القائلين بإمامة جعفر بن محمد عليه السلام، وأنه لم يمت والواقفية الذين قالوا: إن موسى بن جعفر عليه السلام لم يمت، فقولهم باطل من وجوه سند كرها. ۲ - گروهی به امامت کسی اعتقاد دارند که دارای مقام عصمت نیست، این قول هم با دلایل ما مبنی بر لزوم عصمت امام [که در آینده خواهد آمد] باطل می‌شود. ۳ - برخی دیگر هم برای افراد خاصی [نظیر خلفا و یا بعضی از صحابه] ادعای عصمت می‌کنند؛ در این مورد شواهد بسیاری وجود دارد که بر خلاف این مدعا شهادت می‌دهند؛ چرا که اعمال ظاهری و حالات آن‌ها با مقام عصمت منافات دارد، بنابراین پیچیده کردن مسأله و استدلال درباره موضوعی که ما خلاف آن را بدیهی می‌دانیم فایده‌ای ندارد ۴ - و اعتقاد همه کسانی که برای افراد خاصی مدعی عصمت و امامت شده‌اند، باطل است؛ همچون: الف: کیسانیه که به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد دارند. ب: ناووسیه، که اعتقاد به امامت امام صادق علیه السلام داشته و بنابراین عقیده‌اند که آن حضرت از دنیا نرفته و همان مهدی موعود است. ج: واقفیه که می‌گویند: امام موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا نرفته است و ما به زودی دلایل بطلان همه آن‌ها را بیان خواهیم کرد. فصار الطريقان محتاجين إلى فساد قول هذه الفرق لیتّم ما قصدناه ويفتقران إلى إثبات الأصول (الثلاثة) التي ذكرناها من وجوب الرئاسة، و وجوب القطع على العصمة، و أنّ الحقّ لا يخرج عن الأمية، ونحن ندلّ على كلّ واحد من هذه الأقوال بموجز من القول لأنّ استيفاء ذلك موجود في كتبي في الإمامة على وجه لا مزيد عليه. و الغرض بهذا الكتاب ما يختصّ الغيبة دون غيرها والله الموفق لذلك بمنه. و الذي يدلّ على وجوب الرئاسة ما ثبت من كونها لطفاً في الواجبات العقلية فصارت واجبة، پس بنابراین هر دو طریق استدلال، متوقف بر دو امر هستند: اول بطلان اعتقاد این فرقه‌ها، تا آنچه را که قصد کرده‌ایم [اثبات غیر امام علیه السلام] تمام شده و به مقصود برسیم. دوم نیازمند به اثبات اصول سه گانه‌ای هستند که ذکر کردیم؛ یعنی وجوب امامت، وجوب یقین بر عصمت امام، و این که اعتقاد حقّ و درست از امت اسلامی خارج نیست. ما هر کدام از این امور سه گانه و اقوال گوناگون آن را به شکل مختصر و کوتاه بحث خواهیم کرد؛ زیرا بحث مفصل و مشروح در این مورد در کتبی که پیرامون امامت نوشته‌ایم موجود است و هدف در این کتاب، پرداختن به موضوع اختصاصی غیبت است نه چیز دیگری و [امیدوارم که] خداوند منت گذارد و با کرمش در این مهم توفیق دهد.

اصل اول: «وجوب و لزوم امامت»

اصل اول: «وجوب و لزوم امامت»

آنچه که بر وجوب ریاست عالی امام علیه السلام دلالت می‌کند، آن است که امامت، لطفی از ناحیه خداوند است. (۶) و از واجبات عقلیه است [که عقل به وجوب آن حکم می‌کند]. کالمعرفة التي لا يعرى مكلف من وجوبها عليه، ألا ترى أنّ من المعلوم أنّ من ليس بمعصوم من الخلق متى خلوا من رئيس مهيب يردع المعاند ويؤدّب الجاني، ويأخذ على يد المتغلب، ويمنع القوي من الضعيف، و أمنوا ذلك، وقع الفساد، وانتشر الحيل، و كثر الفساد، و قلّ الصلاح، ومتى كان لهم رئيس هذه صفة كان الأمر بالعكس من ذلك، من شمول الصلاح و كثرته، و قلّة الفساد و نزارته. مثل: مسأله معرفت، که مکلف از وجوب آن عاری نمی‌شود و همواره همراه اوست، [و همیشه معرفت بر مکلف واجب است]. آیا نمی‌بینید که اگر مردم از وجود پیشوایی با هیبت و مقتدر محروم باشند، که اهل عناد را منع، و خیانت کاران را ادب نماید، و دست مظلوم را گرفته، و گروهی را از آزار دادن ضعیف باز دارد و ضعیفان به برکت او اطمینان و آرامش یابند؛ فساد به وجود آمده و زیاد می‌شود؟ و حيله و نیرنگ همه جا منتشر شده و اصلاح کم می‌شود؟ و هر وقت پیشوا و امامی با آن خصوصیات [دفاع از مظلوم] در بین مردم باشد، اوضاع برگشته و صلاح و اصلاح امت فراگیر شده و فساد کم می‌گردد؟ والعلم بذلك ضروري لا يخفى على العقلاء، فمن دفعه لا يحسن مكالمته؛ وأجبنا عن كلّ ما يسأل على ذلك مستوفى في

تلخیص الشافی و شرح الجمل لا نطوّل بذکره هاهنا. و وجدت لبعض المتأخرين كلاماً اعترض به كلام المرتضى رحمه الله في الغيبة وظنّ أنّه ظفر بطائل فموّه به على من ليس له قريحه ولا بصر بوجوه النظر و أنا أتكلّم عليه. فقال: الكلام في الغيبة والاعتراض عليها من ثلاثة أوجه. أحدها: أنا نلزم الإماميّة ثبوت وجه قبح فيها أوفى التكليف معها فيلزمهم أن يثبتوا أنّ الغيبة ليس فيها وجه قبح، لأنّ مع ثبوت وجه القبح تقبح الغيبة؛ وإن ثبت فيها وجه حسن این مطلب از جمله بدیهیات است که بر عقلا مخفی نیست، و اگر کسی این را انکار کند، قابلیت گفت و گو را ندارد و ما به همه اشکالاتی که به وجوب ریاست و امامت وارد ساخته‌اند، در کتاب «تلخیص شافی» و «شرح جمل» جواب داده‌ایم، لذا اینجا تکرار نمی‌کنیم. یکی از متأخرین در همین باب به کلام سیّد مرتضی قدس سره اعتراض کرده، به گمانش که به ایشان غلبه نموده، و با همان اعتراض به افراد بی سلیقه و فاقد درک و شعور وانمود کرده که با دلیل، بیان سیّد را رد کرده است. که ذیلاً اشکال او را نقل و جواب می‌دهم.

اشکالات مخالفان امامت

او می‌گوید: مسأله غیبت به سه اشکال و دلیل، مورد اعتراض و مردود است:

اشکال اول

ما امامیه را ملزم کرده و ثابت می‌کنیم که یا در خود غیبت و یا تکلیف با وجود غیبت، جهت قبح وجود دارد. بنابراین ایشان می‌بایست عدم لزوم قبح در غیبت، یا تکلیف با اعتقاد غیبت را اثبات کنند. چون با ثبوت وجه قبح، اعتقاد به غیبت زشت می‌باشد، هر چند که برای آن وجه حسنی هم ثابت شود [مثلاً گفته شود که غیبت لطف است] کما نقول فی قبح تکلیف ما لا یطاق (آن‌فیه وجه قبح) و این‌کان فیه وجه حسن بأن یکون لطفاً لغيره. و الثانی: أنّ الغيبة تنقض طریق وجوب الإمامة فی کلّ زمان، لأنّ کون الناس مع رئیس مهیب متصرّف أبعد من القبیح لو اقتضى کونه لطفاً واجباً فی کلّ حال، و قبح التکلیف مع فقدہ لانتقض بزمان الغيبة، لأنّ فی زمان الغيبة نکون مع رئیس هذه صفته أبعد من القبیح، وهو دلیل وجوب هذه الرئاسة، ولم يجب وجود رئیس هذه صفته فی زمان الغيبة ولا قبح التکلیف مع فقدہ، فقد وجد الدلیل و لا مدلول وهذا نقض الدلیل. همان‌طور که ما در مورد قبح تکلیف به مالایطاق (۷) می‌گوییم: اگر چنانچه وجه حسن و خوبی هم داشته باشد از جمله این که در حقّ بندگان لطف باشد در این صورت باز هم قبح و زشتی وجود دارد.

اشکال دوم

اعتقاد به غیبت، موجب نقض مسئله لزوم وجود امام در همه زمان‌ها می‌شود، چرا که مردم به برکت وجود رهبر و امامی با هیبت، مقتدر و صاحب اختیار، که وجودش در هر حالی لطف و واجب الهی باشد از اعمال قبیح و زشت دور می‌شوند [به این معنا که وقتی امامی با اقتدار و قدرت، در صحنه زندگی مردم حضور داشته باشد، مردم توسط او از اعمال زشت نهی شده و مکلف به ترک آن‌ها می‌شوند، در نتیجه از ارتکاب به آن‌ها دور می‌شوند]. در حالی که به سبب اعتقاد به وجود امام در زمان غیبت و از طرفی با حاضر نبودن امام، قبح تکلیف به مالایطاق نقض می‌شود، به خاطر این که ما در زمان غیبت با وجود امامی با خصوصیات و ویژگی‌های بالا از اعمال زشت و قبیح دور می‌شویم و [از طرفی] وجود امام دلیل بر وجوب امامت و رهبری است. و الثالث: أن یقال: إنّ الفائدة بالإمامة هی کونه مبعّداً من القبیح علی قولکم، و ذلك لا یحصل مع وجوده غائباً فلم یفصل وجوده من عدمه، وإذا لم یختصّ وجوده غائباً بوجه الوجوب الذی ذکره لم یقتض دلیلکم وجوب وجوده مع الغيبة، فدلّیلکم مع أنّه منتقض حیث وجد مع انبساط الید، ولم يجب انبساط الید مع الغيبة، فهو غیر متعلّق بوجود إمام غیر منبسط الید ولا هو حاصل فی هذه الحال. و این در حالی

است که وجود امام با این خصوصیات در زمان غیبت لازم نیست [چون که غایب است] و با نبودن او، تکلیف قبحی ندارد، بنابراین دلیل موجود است [که لزوم وجود امام و امامت است] اما مدلول [که حضور و ظهور امام و قیام بودن تکلیف در صورت فقدان او باشد] وجود ندارد، و این نقض دلیل است.

اشکال سوم

این که گفته شود: به اعتقاد شما فایده امامت این است که وجود امام، مردم را از اعمال زشت و قبیح دور می‌کند، ولی این فایده با وجود امامی که غایب است حاصل نمی‌شود، لذا فرقی بین وجود امام غایب و عدم وجود امام نیست [و در هر دو صورت فایده‌ای ندارد]. پس دلیل شما [مبنی بر فایده امامت] با این که نقض شده اما زمانی صحیح خواهد بود که همراه باز بودن دست امام باشد [یعنی امام حکومت داشته باشد] در حالی که با توجه به غیبت، دست او باز نخواهد بود، بنابراین دلیل شما به وجود امامی که مبسوط الید نباشد تعلق نمی‌گیرد و در غیبت هم مبسوط الید بودن امام حاصل نشده است. الکلام علیه أن نقول أمّا الفصل الأوّل من قوله: «إنّا نلزم الإماميّة أن يكون في الغيبة وجه قبح» وعيد منه محض لا يقترن به حجّة، فكان ينبغي أن يتبين وجه القبح الذي أراد إلزامه إياهم لنظر فيه و لم يفعل، فلا يتوجه وعيده. و إن قال ذلك سائلاً على وجه: «ما أنكرتم أن يكون فيها وجه قبح». فإنّا نقول: وجوه القبح معقولة من كون الشيء ظلماً وعبثاً وكذباً ومفسدةً وجهلاً وليس شيء من ذلك موجوداً هاهنا، فعلمنا بذلك انتفاء وجود القبح. فإن قيل: وجه القبح أنه لم يرح علة المكلف على قولكم، لأنّ انبساط يده الذي هو لطف

جواب اشکال اول

آنجا که گفت: ما امامیه را ملزم کرده و ثابت می‌کنیم که در اعتقاد به غیبت، جنبه قبح و زشتی وجود دارد، می‌گوییم: این حرف چیزی جز تهدید [بی جایی] نیست و هیچ گونه دلیل و مدرکی بر مدعای خودش ندارد. و اگر هم دلیل می‌داشت می‌بایست علت این قبحی را که می‌خواهد بر امامیه ثابت کند روشن کرده و تبیین نماید تا ما هم دلیل آن‌ها را ببینیم و جوابی هم ارائه بدهیم، و این در حالی است که هرگز در تأیید ادعایش دلیل اقامه نکرده، بنابراین تهدید بیهوده او توجیهی ندارد.

سؤال

حال اگر او از ما بپرسد: شما چه دلیلی دارید که قبح غیبت را انکار می‌کنید [به چه دلیل زشت بودن اعتقاد بر غیبت را انکار می‌کنید].

پاسخ

خواهیم گفت: زشتی هر عملی [و یا اعتقادی] وقتی معقول است، که یا ظلم، یا بیهوده، یا دروغ و یا دارای مفسده، و یا از روی جهل باشد، در حالی که در این مبحث هیچ کدام از این موارد موجود نیست، بنابراین [به وضوح] یقین می‌کنیم که قبح و زشتی در این عمل [اعتقاد به غیبت] منتفی است.

اشکال

دلیل قبح در اعتقاد به غیبت امام علیه السلام آن است که سختی و مانع را از مکلف فی الحقیقه والخوف من تأدیه لم يحصل، فصار ذلك إخلالاً بلطف المكلف فقیح لأجله. قلنا: (قد) بینا فی باب وجوب الإمامة بحيث أشرنا إليه أن انبساط يده عليه السلام والخوف

من تأدیهه إنّما فات المکلفین لما یرجع إلیهم، لأنّهم أحوّجوه إلی الاستتار بأنّ أخافوه ویمکنونه فأتوا من قبل نفوسهم. وجرى ذلك مجرى أن يقول قائل: «من لم يحصل له معرفة الله تعالى في تكليفه وجه قبح» لأنه لم يحصل ما هو لطف له من المعرفة، فینبغی أن یقبح تکلیفه. دور نمی‌کند، به این علت که باز بودن دست امام که در حقیقت لطف خداوندی است و همچنین ترس مردم از تنبیه شدن توسط امام [در صورت ارتکاب معاصی] حاصل نشده است. [چون امام غایب است و امامی در کار نیست] پس در لطفی که بر مکلف شده است اختلال به وجود آمده، به همین دلیل اعتقاد به غیبت، قبیح و زشت است.

پاسخ

می‌گوییم: در باب وجوب امامت اشاره کرده و روشن ساختیم، که علت عدم باز بودن دست امام و ترس مردم از تنبیه و تأدیب توسط حضرت که آن‌ها را از آن محروم ساخته، به خود آن‌ها برمی‌گردد، و خودشان مقصرند، چرا که آنان موجب ترس حضرت شده‌اند (۸) و موجبات پنهان شدن ایشان را فراهم کرده‌اند و حالا قدرتی بر دسترسی به امام علیه السلام ندارند، این معضل از جانب خود آن‌ها بوده است. کلام این شخص که به غیبت اعتراض کرده، مثل سخن کسی است که بگوید: کسی که معرفت الله برایش حاصل نشده است تکلیف کردنش قبیح و زشت است. برخی جواب داده‌اند: اینکه کافر تحصیل معرفت نکرده است از جانب خودش بوده و مقصر است فما یقولونه هاهنا من أنّ الکافر أتی من قبل نفسه، لأنّ الله قد نصب له الدلالة علی معرفته ومکنه من الوصول إلیها، فإذا لم ینظر ولم یعرف أتی فی ذلك من قبل نفسه ولم یقبح ذلك تکلیفه، فکذلك نقول: انبساط ید الإمام وإن فات المکلف فإنّما أتی من قبل نفسه، ولو مکنه لظهر وانسبط یده فحصل لطفه فلم یقبح تکلیفه، لأنّ الحجة علیه لا له. و قد استوفینا نظائر ذلك فی الموضع الذی أشرنا إلیه و سندکر فیما بعد إذا عرض ما یحتاج إلی ذکره. و أمّا الکلام فی الفصل الثانی فهو مبني علی المغالطة ولا نقول: إنّ لم یفهم ما چرا که خداوند متعال برای رسیدن او به معرفت، دلیل و راهنما قرار داده است و به او توان رسیدن به آن را کرامت فرموده است، حال اگر خودش [عمداً] دلیل را به دست نیاورد و در نتیجه معرفت هم کسب نکرد! این مشکل از جانب خود اوست، پس تکلیف کردنش [به کسب معرفت] قبیح و زشت نخواهد بود. ما هم جواب می‌دهیم: بنابراین بسط ید و باز بودن دست امام [در اداره امور] از دست مکلفین رفته است و این درد و مشکلی است که از جانب خودشان به آن‌ها رسیده است، چرا که اگر امام می‌توانست [و برایش امکان داشت] حتماً ظاهر شده و دستش هم باز بود پس لطف هم حاصل می‌شد، لذا تکلیفشان در حال غیبت قبیح نیست [چون که خودشان باعث و بانی غیبت بوده‌اند] در این صورت حجّت و دلیل بر علیه آن‌ها است نه به نفعشان. ما نظیر این مباحث را در همان مسأله وجوب امامت گفته‌ایم، و اگر چنانچه دوباره نیازی باشد ذکر می‌کنیم.

جواب اشکال دوم

این اشکال در واقع مغالطه و به اشتباه انداختن است، البته ما نمی‌گوییم که وی نفهمیده، چون او بالاتر از این حرف‌ها است، اما خواسته، حق را مخفی کرده و اشتباه جلوه دهد. آورده، لأنّ الرجل کان فوق ذلك لكن أراد التلیس والتمویه (فی قوله): إنّ دلیل وجوب الرئاسة ینتقض بحال الغیبه، لأنّ کون الناس مع رئیس مهیب متصرّف أبعد من القبیح لو اقتضی کونه لطفاً واجباً علی کلّ حال وقبح التکلیف مع فقدّه لانتنقض بزمان الغیبه [لأنّنا فی زمان الغیبه] فلم یقبح التکلیف مع فقدّه، فقد وجد الدلیل ولا مدلول و هذا نقض. و إنّما قلنا: إنّ تمویه لأنّه ظنّ أنّا نقول: إنّ فی حال الغیبه دلیل وجوب الإمامه قائم ولا إمام فکان نقضاً، ولا نقول ذلك، بل دلیلنا فی حال وجود الإمام بعینه هو دلیل حال غیبت، فی أنّ فی الحالین الإمام لطف فلا نقول: إنّ زمان الغیبه خلا من وجوب رئیس، بل عندنا آنجا که می‌گویید: دلیل شیعه بر وجوب امامت، در زمان غیبت نقض می‌شود و مردم با بودن یک رهبر مقتدر و صاحب اختیار، که وجودش در هر حالی لطف الهی باشد، از اعمال قبیح و زشت دور می‌شوند؛ [یعنی با وجود اوست که مردم معصیت

نمی‌کنند یا در صورت ارتکاب به گناهان تأدیب می‌شوند] و زشت بودن تکلیف با نبود امام و در زمان غیبت نقض می‌شود. پس در صورت نبودنش تکلیف قبیح نخواهد بود، و این نقض است که دلیل [یعنی لزوم وجود امام] یافت شود، اما مدلول [شخص امام] نباشد. ما می‌گوییم: این شخص مطلب را به گونه دیگری گفته، به این دلیل که خیال کرده که ما معتقدیم در زمان غیبت، دلیل وجوب امامت موجود است ولی امامی در کار نیست و این نقض است، در حالی که ما هرگز چنین اعتقادی نداریم، بلکه دلیل ما در زمان حضور یا غیبت امام یکی است و فرقی ندارد. و در هر دو حال وجود مبارک امام علیه السلام لطف الهی است. پس ما نمی‌گوییم که در زمان غیبت، امام وجود ندارد، [این تهمتی نارواست که دشمنان عنود آل الله به شیعه نسبت داده‌اند] بلکه در نظر ما وجود حضرت ثابت است، آن رئیس حاصل، و إنما ارتفع انبساط یده لما یرجع إلى المکلفین علی ما ینبأه لا لأن انبساط یده خرج من کونه لطفاً بل وجه اللطف به قائم، و إنما لم یحصل لما یرجع إلى غیر الله. فجری مجری أن یقول قائل: کیف یکون معرفة الله تعالی لطفاً مع أن الکافر لا یعرف الله، فلما کان التکلیف علی الکافر قائماً والمعرفة مرتفعة دلّ علی أن المعرفة لیست لطفاً علی کلّ حال لأنها لو کانت كذلك لکان ذلك نقضاً. وجوابنا فی الإمامة کجوابهم فی المعرفة من أن الکافر لطفه قائم بالمعرفة و إنما فوّت نفسه بالتفريط فی النظر المؤدی إليها فلم یقبح تکلیفه، فکذلك نقول: الرئاسة لطف للمکلف منتهی دست حضرت در خصوص مکلفین باز نیست و این به آن معنا نیست که وجود مبارک آن حضرت از دایره لطف خارج باشد، بلکه لطف الهی به واسطه ایشان است [که به خلائق می‌رسد؛ یعنی علاوه بر این که ایشان خود لطف عظمای حق تعالی است، واسطه بین الطاف خداوندی و عالم نیز است] و حاصل نشدن این لطف، از جانب غیر خدا [مردم] است. [باید مردم خودشان به خدا رو کنند تا این که این لطف الهی هم در زندگی ایشان جریان یابد]. این بیان [اشکال و جواب] نظیر آن است که گفته شود: چگونه معرفت الله برای کافری که خدا را نمی‌شناسد، لطف است؟ و زمانی که کافر به معرفتی موظف شده که موجود نیست، دلیل بر این معنا است که معرفت در هر حالی لطف نباشد. برای این که اگر معرفت در هر حالی لطف باشد موجب تناقض می‌شود. [چون کافر موظف به کسب چیزی شده است که وجود ندارد و این نقض است]. لذا جواب ما در مورد امامت [و این که وجود امام علیه السلام در هر حالی برای مردم لطف است] نظیر جواب همین آقایان صاحب اشکال در باب معرفت است، بدین ترتیب که می‌گویند: لطف به کافر بستگی به معرفت او دارد، بنابراین اگر خودش به وسیله تفريط فی حال الغیبه، وما یتعلّق بالله من ایجاد حاصل و إنما ارتفع تصرّفه و انبساط یده لأمر یرجع إلى المکلفین فاستوی الأمران، و الکلام فی هذا المعنی مستوفی أيضاً بحیث ذکرناه. و أما الکلام فی الفصل الثالث من قوله: إنّ الفائدة بالإمامة هی کونه مبعّداً من القبیح علی قولکم، و ذلك لم یحصل مع غیبه، فلم یفصل وجوده من عدمه، فإذا لم یختصّ وجوده غائباً بوجه الوجوب الّذی ذکره لم یقتض دلیلکم وجوب وجوده مع الغیبه فدلّیکم مع أنّه منتقض حیث وجد مع انبساط الید، و لم یجب انبساط الید مع الغیبه، فهو غیر متعلّق بوجود إمام غیر منبسط الید و لا- هو حاصل فی هذه الحال. و کوتاهی، این معرفت و لطف را از دست داد، در نتیجه موظف کردن کافر به کسب «معرفت الله» قبیح و زشت نیست. ما هم به همین صورت می‌گوییم: امامت در زمان غیبت [همانند زمان حضور امام علیه السلام] برای مکلفین لطف الهی است، و آنچه که به خداوند بستگی دارد عبارت است از خلق و ایجاد امام که انجام شده است، اما عدم تصرف [ظاهری] و باز نبودن دستشان و حکمرانی آن حضرت، به مکلفین و اعمالشان بر می‌گردد [که حاصل نشده است]. پس جواب ما، [در باب غیبت] مساوی جواب آن‌ها [در باب معرفت] است و هر چه در آنجا بود در این جا هم همان است، البته در این مورد به شکل کافی بحث کرده‌ایم.

جواب اشکال سوم

این که گفته می‌شود به اعتقاد شما فایده امامت این است که وجود امام مردم را از اعمال زشت و قبیح دور می‌کند، این فایده با وجود امامی که غایب است حاصل نمی‌شود لذا فرقی بین وجود امام غایب و عدم وجود او نیست [چرا که در هر دو صورت

فایده‌ای ندارد]. پس دلیل شما [مبنی بر فایده امامت] علاوه بر این که نقض شده، زمانی صحیح خواهد بود که همراه انبساط ید باشد؛ [یعنی دست امام در دخالت در امور باز باشد] در حالی که با توجه به غیبت، دست امام باز نخواهد بود، بنابراین دلیل شما با وجود امامی که مبسوط الید نباشد تعلق نمی‌گیرد و در غیبت هم مبسوط الید بودن امام حاصل نشده است. فإنا نقول: إنه لم يفعل فی هذا الفصل أكثر من تعقید القول علی طریقه المنطقیین من قلب المقدمات و رد بعضها علی بعض، ولا شك أنه قصد بذلك التمیوه والمغالطه، وإلّا فالأمر أوضح من أن یخفی. و متى قالت الإمامیه: إن انبساط ید الإمام لا یجب فی حال الغیبه حتی یقول: دلیلکم لا یدل علی وجوب امام غیر منبسط الید، لأن هذه حال الغیبه، بل الذي صرحنا به دفعه بعد أخرى أن انبساط یده واجب فی الحالین (فی) حال ظهوره و حال غیبت، غیر أن حال ظهوره مکن منه فانبسطت یده و حال الغیبه لم یمكن فانقبضت یده، لا أن انبساط یده خرج من باب الوجوب، و بینا أن الحجته بذلك قائمه علی المکلفین من حیث منعه و لم یمكنه فأتوا من قبل نفوسهم، و شبهنا ذلك بالمعرفه دفعه بعد أخرى. در جواب می‌گوییم: کسی که این اشکال را مطرح کرده، اعتراضش را طبق یک روند منطقی استوار نکرده است، به خاطر این که بعضی از مقدمات را وارونه کرده و بعد به وسیله مقدمات دیگری مقدمات وارونه را رد می‌کند. بی‌گمان قصد و غرض این شخص به اشتباه انداختن و شبهه افکنی و مغالطه بوده است، چرا که مسأله بسیار روشن‌تر از آن است که مخفی باشد. چه وقت و کجا شیعه گفته است: باز بودن دست امام در زمان غیبت واجب نیست؟ که عنوان شود دلیل شما بر وجوب امامی که دستش باز نیست و تصرف در امور نمی‌کند دلالت ندارد؟! بلکه آنچه را که ما بارها و با صراحت گفته‌ایم این است که باز بودن دست امام [به عبارت دیگر حاکمیت حضرت] چه در زمان غیبت و چه در زمان حضور، واجب است با این تفاوت که در زمان ظهور و حضور امام علیه السلام امکان و توان این امر [یعنی حاکمیت و باز بودن دست امام به واسطه فرمانبرداری مردم از ایشان و زمینه‌سازی توسط مردم فراهم است، در این صورت امام مبسوط الید بوده و حاکمیت ظاهری دارد. و أيضاً فإنا نعلم أن نصب رئیس واجب بعد الشرع لما فی نصبه من اللطف لتحمله للقیام بما لا یقوم به غیره، ومع هذا فلیس التمكن واقعاً لأهل الحلّ والعقد من نصب من یصلح لها خاصه علی مذهب أهل العدل الذین کلامنا معهم، ومع هذا لا یقول أحد: إن وجوب نصب رئیس سقط الآن من حیث لم یقع التمكن منه. اما در زمان غیبت، این امکان، به دلیل عدم فرمانبرداری مردم فراهم نشده است و دست امام بسته است. و معنای این حرف این نیست که اگر امام مبسوط الید نبود، پس وجودش واجب نیست، و قبلاً بیان کردیم که حجت خدا برای [هدایت] مردم آمده است، اما از این جهت که آن‌ها نسبت به او فرمانبردار نبوده و از تصرف در امور عملاً منع شده‌اند [گرفتار ضرر و خسران شده‌اند] و این خسارتی است که مردم به خودشان زده‌اند و دلیل و حجت بر علیه خودشان است و ما هم بارها آن را به مسأله معرفت تشبیه کرده‌ایم. و همچنین ما می‌دانیم که پس از [صدور و مقرر کردن] شریعت و دین، تعیین و نصب امام بر خداوند متعال واجب است، و این انتصاب لطفی از ناحیه خداوند است چرا که امام به کارهایی می‌پردازد که دیگران توان انجام آن را ندارند. با وجود این‌ها بر اساس اعتقاد اهل عدل [کسانی که به عدل خداوند اعتقاد دارند؛ یعنی شیعه و معتزله] که روی سخن ما با آن‌ها است، در صورتی که اهل حلّ و عقد (۹) از فجواننا فی غیبه الإمام جوابهم فی منع أهل الحلّ والعقد من اختیار من یصلح تنها کسی که دارای صلاحیت امامت است تمکین و فرمانبرداری نکنند، کسی نمی‌گوید چون اهل حل و عقد تمکین نکرده‌اند و وجوب انتصاب امام و رهبر ساقط است [و دیگر لزومی ندارد که رهبری انتخاب شود]. پس جواب ما در مورد غیبت امام علیه السلام مثل جواب آن‌ها در مورد منع کردن اهل حلّ و عقد است از انتخاب کسی که صلاحیت امامت داشته باشد [یعنی این دو فرق در جایی است که نخواهیم بین دو روش عقلی و نقلی جمع کنیم در حالی که اگر جمع کنیم، که راه درست هم همین است، دیگر فرقی وجود نخواهد داشت. (۱۰)] این دو جواب [جواب ما در غیبت و جواب آن‌ها در مورد اهل حل و عقد] فرقی با هم ندارند. تنها فرق ممکن بین این دو جواب این است که ما این عقیده و جواب را از راه عقل فهمیده‌ایم [مثل قاعده لطف که از قواعد عقلی است] و آن‌ها از راه نقل فهمیده‌اند، [مثل لزوم انتخاب رهبر توسط اهل حل و عقد] و این فرق هم از

غیر موضع جمع است. للإمامة، ولا فرق بينهما فإنما الخلاف بيننا أنا قلنا: علمنا ذلك عقلاً، و قالوا ذلك معلوم شرعاً، وذلك فرق من غیر موضع الجمع. فإن قيل: أهل الحل والعقد إذا لم يمكنوا من اختيار من يصلح للإمامة فإن الله يفعل ما يقوم مقام ذلك من الألفاظ فلا يجب إسقاط التكليف، وفي الشيوخ من قال إن الإمام يجب نصبه في الشرع لمصالح دنيوية، و ذلك غير واجب أن يفعل لها اللطف. قلنا: أما من قال: نصب الإمام لمصالح دنيوية قوله يفسد: لأنه لو كان كذلك لما وجب إمامته، ولا خلاف بينهم في أنه يجب إقامة الإمام مع الاختيار. اگر گفته شود: وقتی که اهل حل و عقد در مورد انتخاب کسی که صلاحیت امامت را دارد، به وظیفه عمل نکردند، پس خداوند متعال از الطاف بیکرانیش چیز دیگری را جایگزین امامت می‌فرماید [و عدم تمکین اهل حل و عقد مانع از لطف خداوندی نمی‌شود] بنابراین تکلیف ساقط نیست. از طرفی یکی از بزرگان هم گفته است: وجوب انتصاب امام در شرع مقدس به خاطر مصالح دنیایی مردم است و لازم نیست که جهت تأمین مصالح دنیایی، این چنین لطفی صورت بگیرد [بنابراین قرار دادن امام، لطف واجب نیست]. در جواب می‌گوییم: اما سخن کسی که گفته بود، تعیین امام فقط برای مصالح دنیایی است، باطل است، چرا که در این صورت نمی‌بایست امامتش واجب باشد، در حالی که همه [مذاهب و فرق معتقدند وجود امامی با اختیارات تام، واجب و لازم است، زیرا او باید اقداماتی را انجام دهد [که همگی] از مسائل و امور دینی بوده و ترک آنها جایز نیست؛ از جمله جهاد، ولایت و سرپرستی حکام و قضات، تقسیم بیت المال، اجرای حدود مجرمان و اقامه قصاص [که هر کدام از این‌ها علاوه بر فواید دنیوی در واقع امری معنوی و اخروی هستند]. علی أن ما يقوم به الإمام من الجهاد وتولية الأمراء والقضاء وقسمة الفیء واستيفاء الحدود والقصاصات أمور دینیة لا يجوز تركها، ولو كان لمصلحة دنيوية لما وجب ذلك، فقله ساقط بذلك. و أما من قال: يفعل الله ما يقوم مقامه باطل، لأنه لو كان كذلك لما وجب عليه إقامة الإمام مطلقاً على كل حال، و لكان يكون ذلك من باب التخيير، كما نقول في فروض الكفایات و في علمنا بتعيين ذلك و وجوبه على كل حال دليل على فساد ما قالوه. علی أنه يلزم علی الوجهين جميعاً المعرفة: حال اگر امامت فقط برای مصلحت دنیایی می‌بود نمی‌بایست اموری که در بالا گفته شد لازم و واجب باشد، پس ادعای این که امام فقط برای مصالح دنیایی است از درجه اعتبار ساقط است. و اما ادعای کسی که گفته بود: «خداوند به جای این لطف، لطف دیگری را مرحمت فرموده و جایگزین امامت می‌کند»، نیز باطل است. چون اگر چنین بود دیگر نصب و تعیین امام و رهبری در هر حال [و زمان] بر خداوند واجب نبود، بلکه می‌بایست از باب تخيير باشد [که خداوند بین آن دو لطف مخیر باشد] چنان که ما در باب واجبات کفایبی می‌گوییم. (۱۱) و به استناد آنچه که در مسأله وجوب تعیین امام در هر حال و هر زمان دانستیم، فساد و بطلان این قول و اعتقاد ضعیف، مشخص است. بأن يقال: الكافر إذا لم يحصل له المعرفة يفعل الله له ما يقوم مقامها، فلا يجب عليه المعرفة على كل حال. أو يقال: إن ما يحصل من الإنزجار عن فعل الظلم عند المعرفة أمر دنيوي لا يجب لها المعرفة، فيجب من ذلك إسقاط وجوب المعرفة، ومتى قيل: إنه لا بدل للمعرفة، قلنا: و كذلك لا بدل للإمام على ما مضى - وذكرناه في تلخيص الشافى - و كذلك إن بينوا أن الإنزجار من القبيح عند المعرفة أمر دینی قلنا: مثل ذلك في وجود الإمام سواء. فإن قيل: لا يخلو وجود رئيس مطاع منبسط اليد من أن يجب على الله جميع ذلك أو يجب علينا جميعه أو يجب على الله إيجاده وعلينا بسط يده. علاوه بر آنچه که گفته شد لازمه پذیرش این قول آن است که در باب معرفت دو نکته ذکر شود: نکته اول: گفتن این مطلب که وقتی برای کافر معرفت حاصل نشود، خداوند تبارک و تعالی می‌بایست به جای معرفت، امر دیگری را جایگزین آن فرماید، بنابراین کسب معرفت در هر حالی بر کافر واجب نیست. نکته دوم: آنچه که در نتیجه معرفت حاصل می‌شود، انزجار از ظلم است و این هم یک امر دنیایی است که برای آن تحصیل معرفت واجب نیست، بنابراین وجوب تحصیل معرفت الله از کافر ساقط است. اگر گفته شود: برای معرفت، بدلی وجود ندارد. می‌گوییم: برای امام هم بدلی وجود ندارد. همچنان که در کتاب تلخیص شافی گفتیم. و همچنین اگر گفته شود: انزجار از ظلم و کارهای زشت که در نتیجه معرفت ایجاد می‌شود، امری دینی است نه دنیایی. خواهیم گفت: همین حرف را در مورد امام می‌گوییم که بسیاری از امور مربوط به امام، دینی است نه دنیایی. فإن قلتم يجب جميع ذلك

علی الله، فإنه ينتقض بحال الغيبة لأنه لم يوجد إمام منبسط اليد، وإن وجب علينا جميعه فذلك تكليف ما لا يطاق، لأننا لا نقدر على إيجاده، وإن وجب عليه إيجاده وعلينا بسط يده و تمكينه فما دليلكم عليه، مع أن فيه أنه يجب علينا أن نفعل ما هو لطف للغير، وكيف يجب على زيد بسط يد الإمام لتحصيل لطف عمرو، و هل ذلك إلا نقض الأصول.

اشکال

اگر گفته شود: وجود تعیین امام و رهبری مُطاع، آن هم با دست باز [که بتواند در کلیه امور تصرف نماید] از سه حال خارج نیست: یا بر خداوند واجب است، یا بر ما انسان‌ها، و یا این که ایجاد و انتصابش بر خداوند و باز گذاردن دستش بر ما واجب است؛ ۱- اگر شما بگویید که انتصاب و باز گذاشتن دست امام بر خداوند واجب است، پس این ادعای شما در زمان غیبت نقض می‌شود؛ چرا که در حال غیبت، امامی که مبسوط الید باشد موجود نیست [از یک طرف کسی به امامت منصوب شده است و از طرفی دیگر امام دستش باز نیست و نمی‌تواند در امور تصرف کند و این تناقض است]. ۲- و اگر بگویید بر ما واجب است، این هم تکلیف به مالایطاق است، چون ما قادر به بسط ید او نیستیم. ۳- و اگر قائل شوید که ایجادش بر خداوند و باز گذاردن دستش و فرمانبرداری از او بر ما واجب است، شما چه دلیلی برایین مدعا دارید؟ علاوه بر این اگر انتصاب و باز گذاردن دست امام بر ما واجب باشد، در واقع عهدی بر ما واجب شده است که برای دیگران لطف است نه خودمان. مثلاً، چگونه بر زید واجب است که دست امام را باز بگذارد تا این که لطفی در حق عمرو باشد؟ آیا این نقض اصول نیست؟ (۱۲)

قلنا الذي نقوله أن وجود الإمام المنبسط اليد إذا ثبت أنه لطف لنا على ما دللنا عليه ولم يكن إيجاده في مقدورنا لم يحسن أن نكلف إيجاده لأنه تكليف ما لا يطاق، وبسط يده وتقوية سلطانه قد يكون في مقدورنا وفي مقدور الله، فإذا لم يفعل الله تعالى علمنا أنه غير واجب عليه وأنه واجب علينا، لأنه لا بد من أن يكون منبسط اليد لئتم الغرض بالتكليف، وبتنا بذلك أن بسط يده لو كان من فعله تعالى لتهر الخلق عليه، والحيولة بينه وبين أعدائه وتقوية أمره بالملائكة ربما أدى إلى سقوط الغرض بالتكليف، وحصول الإلجاء، فإذا يجب علينا بسط يده على كل حال وإذا لم نفعله أتينا من قبل نفوسنا.

پاسخ

آنچه که ما در مورد امام مبسوط الید می‌گوییم این است: وقتی که ثابت شده که وجود امام بر ما لطف بوده و از طرفی ما قادر به ایجاد و انتصاب امام نیستیم، چنین وظیفه‌ای برای ایجاد امام، امر درستی نیست، چرا که انجام این تکلیف از عهده ما خارج است، و از طرفی باز بودن دست امام و همچنین تقویت حاکمیت آن حضرت، هم برای ما و هم برای خداوند مقدور است، حال وقتی که خداوند متعال این کار را انجام نداده است حتماً خواهیم دانست که این امر بر خداوند واجب نیست بلکه بر ما واجب است. زیرا دست امام حتماً باید باز باشد تا این که غرض و هدف تکلیف تمام باشد. (۱۳) و از طرفی روشن کردیم که اگر باز گذاردن دست امام، فعل خداوند تبارک و تعالی بوده و به کمک ملائکه بین او و دشمنانش حائل شده و حاکمیت او را تقویت کند، بنابراین مردم در مقابل نصّ خداوند مجبور و مقهورند، و چه بسا این عمل منجر به سقوط و از بین رفتن هدف تکلیف و نیز باعث به وجود آمدن اضطراب (و بی پناهی مردم) شود، بنابراین باز گذاردن دست امام در هر حال بر ما واجب است، و اگر ما به این وظیفه عمل نکنیم ضرر و خسارتی است که از خودمان بر ما رسیده است. فأمّا قولهم فی ذلك ایجاب اللطف علينا للغير غير صحيح. لأننا نقول: إن كل من يجب عليه نصره الإمام وتقوية سلطانه له فی ذلك مصلحة تخصه، وإن كانت فيه مصلحة يرجع إلى غيره كما نقوله فی أن الأنبياء يجب عليهم تحمّل أعباء النبوة والأداء إلى الخلق ما هو مصلحة لهم، لأنّ لهم فی القيام بذلك مصلحة تخصهم وإن كانت فيها مصلحة لغيرهم. و يلزم المخالف في أهل الحل والعقد بأن يقال: كيف يجب عليهم اختيار الإمام لمصلحة ترجع إلى جميع الأمة، وهل ذلك

إلّا إيجاب الفعل عليهم لما يرجع إلى مصلحة غيرهم، فأى شىء أجابوا به فهو جوابنا بعينه سواء. واما این که گفتند: انتصاب و باز گذاردن دست امام بر ما واجب است [در حالی که این عمل] در حقّ دیگری لطف است، این سخن هم صحیح نیست. [که ما موجبات لطف برای دیگران را فراهم کنیم و خود ما بی بهره باشیم]. چون در جواب می‌گوییم: هر کسی که نصرت و یاری امام و نیز تقویت حاکمیت آن حضرت بر او واجب شده است، این وجوب مطابق مصلحتی بوده که اختصاص به او دارد. [و نفعش به خود او برمی‌گردد] اگر چه در این مسأله برای دیگران هم مصلحتی وجود داشته باشد. چنان که در مورد انبیاء هم می‌گوییم: در اشتغال و به دوش کشیدن بار نبوت و رساندن آن به دست مردم برای آن‌ها مصلحتی وجود دارد، که به واسطه همین مصلحت در قیامت مخصوص می‌شوند، [و مورد عنایت خاص خداوند قرار می‌گیرند] اگر چه در این عمل، برای دیگران هم مصلحت وجود دارد. علامه بر این ما مخالف خودمان [اهل سنت] را درباره اهل حل و عقد و با گفتن این که چگونه بر آن‌ها واجب است که امامی را برگزینند که مصلحتش متوجه تمام امت است ملزم [به پاسخگویی] می‌کنیم، آیا این کار غیر از این است که فعلی برایشان واجب شده است که مصلحت و لطف برای دیگران است؟ بنابراین هر پاسخی به سؤال ما بدهند ما هم همان را به خودشان در این مسأله می‌گوییم. فإن قيل: لم زعمتم أنّه يجب إيجاده في حال الغيبة وهلاًّ جاز أن يكون معدوماً. قلنا: إنّما أوجبنا [ذلك] من حيث إنّ تصرّفه الّذی هو لطفنا إذا لم يتمّ إلا بعد وجوده و إيجاده لم يكن في مقدورنا، قلنا عند ذلك: أنّه يجب على الله ذلك وإلّا أدى إلى أن لا نكون مزاحی العله بفعل اللطف فنكون أتينا من قبله تعالى لا- من قبلنا وإذا أوجده ولم نمكّنه من انبساط يده أتينا من قبل نفوسنا فحسن التكليف وفي الأوّل لم يحسن.

اشکال

شما برای چه خیال می‌کنید که وجود امام در زمان غیبت هم واجب است؟ آیا بهتر نبود که اصلاً وجود نداشته باشند؟

پاسخ

می‌گوییم: این که ما وجود امام را در هر حال و زمانی واجب و لازم می‌دانیم از آن جهت است که تصرف ایشان در امور برای ما لطف است و این لطف الهی در صورتی تمام است که آن حضرت وجود داشته باشد. البته ایجاد ایشان در حدّ توان و قدرت ما نیست بلکه بر خداوند واجب است، و اگر پروردگار عالم او را ایجاد نمی‌کرد منجر به این می‌شد که ما نتوانیم موانع تکلیف را برطرف کنیم، فلذا این ضرر و زیانی بود که از جانب خداوند به ما می‌رسید نه از جانب خودمان، اما وقتی که خداوند امام را ایجاد فرماید و ما نسبت به ایشان تمکین نکرده و فرمانبردار آن حضرت نبوده و دست ایشان را باز نگذاریم، این ایراد و نقص از ناحیه خودمان است، در این صورت تکلیف [ما به اعتقاد به وجود امام آن هم در حال غیبت و همچنین به لزوم تمکین و فرمانبرداری از امام] خوب است [و هیچ جهت قبح و زشتی ندارد. چون ما خودمان باعث عدم استفاده از این لطف الهی شده‌ایم] اما در صورت اوّل [که خداوند امام را ایجاد نکرده باشد] تکلیف ما بجا و درست نیست. فإن قيل ما الّذی تریدون بتمکیننا إیّاه؟ أتریدون أن نقصده ونشافهه وذلك لا يتمّ إلا مع وجوده. قيل لكم: لا یصحّ جمیع ذلك إلا مع ظهوره وعلما أو علم بعضنا بمكانه. وإن قلتم: نرید بتمکیننا أن نبخع لطاغته والشّد علی یده، ونکفّ عن نصره الظالمین، ونقوم علی نصرته متى دعانا إلى إمامته و دلّنا علیها بمعجزته. قلنا لكم: فنحن یمكننا ذلك في زمان الغيبة وإن لم يكن الإمام موجوداً فيه، فكيف قلتم لا- يتمّ ما كلفناه من ذلك إلا مع وجود الإمام. قلنا: الّذی نقوله في هذا الباب ما ذكره المرتضى رحمه الله في الذخيرة و ذكرناه في تلخیص

اشکال

منظور شما از تمکین در برابر امام چیست؟ اگر مقصود این است که به محضر او شرفیاب شده و کنار او باشیم، که این امر فقط با وجود ایشان ممکن است؛ به شما گفته شده که تمکین و فرمانبرداری از امام در صورتی صحیح است که ایشان ظاهر باشد و این که ما بدانیم یا حداقل بعضی از ما بدانیم که مکان ایشان کجا است. و اگر منظور از فرمانبرداری از امام این باشد که مهبیای اطاعت و آماده کمک به ایشان باشیم، و اهل ظلم و ستم را یاری نکنیم، و همچنین هر زمانی که آن حضرت ظهور فرموده و با دلیل و برهان و به وسیله معجزه، ما را به امامتش دعوت کرد، برای کمک به او آماده باشیم. به شما می‌گوییم که ما نیز ممکن است در آن زمان چنین آمادگی را داشته باشیم حتی اگر امامی هم در کار نباشد. پس چگونه است که می‌گویید: آنچه که ما موظف به انجام آن هستیم فقط با وجود امام کامل است؟

پاسخ

آنچه را که، در این باب می‌گوییم همان مطلبی است که سید مرتضی رحمه الله در کتاب ذخیره فرموده‌اند و ما هم در تلخیص شافی ذکر کرده‌ایم که لطف خداوند در حق ما که همان تصرف امام [در اداره امور مردم] و مبسوط الید بودنشان می‌باشد، به الشافی أن المذی هو لطفنا من تصرف الإمام وانبساط یده لا یتّم إلّا بأمر ثلاثة. أحدها: یتعلّق باللّه وهو ایجاد. و الثانی: یتعلّق به من تحمیل أعباء الإمامة والقیام بها. و الثالث: یتعلّق بنا من العزم علی نصرته، و معاضدته، و الانقیاد له، فوجوب تحمله علیه فرع علی وجوده، لأنّه لا یجوز أن یتناول التکلیف المعدوم، فصار ایجاد اللّه إیاه أصلاً لوجوب قیامه، و صار وجوب نصرته علینا فرعاً لهذین الأصلین لأنّه إنّما یجب علینا طاعته إذا وجد، و تحمّل أعباء الإمامة و قام بها، فحینئذ یجب علینا طاعته، فمع هذا التحقیق کیف یقال: لم لا یكون معدوماً. وسیله سه امر کامل می‌شود: اول: امری که به خداوند تعلق دارد و عبارت است از ایجاد امام. دوم: امری که به کسی که منصب امامت را عهده دار شده است، تعلق دارد. سوم: امری که به ما مردم تعلق دارد و آن عبارت است از این که اراده و عزم بر یاری و کمک امام داشته و مطیع او باشیم. بنابراین وجوب تحمل منصب امامت برای امام فرع وجود اوست، چرا که تکلیف کردن معدوم درست نیست؛ [یعنی کسی را که وجود ندارد، نمی‌توان موظف به انجام کاری کرد]. پس این که خداوند او را ایجاد می‌کند اصل و اساس وجوب قیام ایشان به انجام امور امامت است، همچنین وجوب یاری کردن او توسط ما فرع این دو مسأله است، زیرا زمانی اطاعتش بر ما واجب می‌شود که هم وجود داشته باشد، و هم در جایگاه و منصب امامت بوده و اقدام به کارهای امامت کند. بنابراین اطاعت از ایشان بر ما واجب است. حال با توجه به این استدلال چگونه گفته می‌شود که برای چه از ما انتظار دارند که ملتزم به عدم وجود او شده و بگوییم آن حضرت وجود ندارد. فإن قیل: فما الفرق بین أن یكون موجوداً مستتراً (حتی إذا علم اللّه منّا تمکینه أظهره، و بین أن یكون) معدوماً حتّی إذا علم منّا العزم علی تمکینه أوجده. قلنا: لا یحسن من اللّه تعالی أن یوجب علینا تمکین من لیس بموجود لأنّه تکلیف ما لا یطاق، فإذا لا بدّ من وجوده. فإن قیل: یوجده اللّه تعالی إذا علم أنّا ننطوی علی تمکینه بزمان واحد کما أنّه یظهره عند مثل ذلك. قلنا: وجوب تمکینه و الإنطواء علی طاعته لازم فی جمیع أحوالنا، فیجب أن یكون التمکین من طاعته و المصیر إلی أمره ممکناً فی جمیع الأحوال و إلّا لم یحسن التکلیف

اشکال

چه فرقی هست بین این که امام وجود داشته و غایب باشد تا زمانی که خداوند، فرمانبرداری ما از ایشان را ببیند و حضرت را آشکار فرماید، و بین این که اصلاً وجود نداشته باشد و هر وقت خداوند دانست که ما عزم و اراده برای تمکین و اطاعت از ایشان را داریم، او را به وجود بیاورد؟

پاسخ

شایسته نیست که خداوند تمکین و فرمانبری از کسی را بر ما واجب نماید که موجود نیست. چرا که این، امر به مالا یطاق است. بنابراین حتماً باید وجود داشته باشد.

اشکال

خداوند هر وقت بداند ما آمادگی فرمانبرداری از او را داریم او را ایجاد می‌کند. همانطور که طبق عقیده شما، ظهور او در چنین زمانی واقع می‌شود.

پاسخ

فرمانبرداری از ایشان و اراده و قصد اطاعت از او به اعتقاد ما در جمیع احوال بر ما واجب است. پس لازم است که در تمام احوال، تمکین و فرمانبرداری از ایشان ممکن و مقدور و در حدّ توان باشد. چرا که در غیر این صورت تکلیف درست نخواهد بود و این اشکال در صورتی وارد است که ما در تمام احوال؛ چه غیبت و چه ظهور، مکلف بر اطاعت و فرمانبرداری از حضرت نباشیم؛ [یعنی در زمان غیبت، اطاعتش و إنما کان یتّم ذلك لو لم نكن مکلفین فی کلّ حال لوجوب طاعته والانقیاد لأمره، بل کان یجب علینا ذلك عند ظهوره والأمر عندنا بخلافه. ثمّ یقال: لمن خالفنا فی ذلك وألزمنا عدمه علی استتاره: لم لا یجوز أن یکلف الله تعالی المعرفة ولا- ینصب علیها دلالة إذا علم أننا لا- ننظر فیها، حتّی إذا علم من حالنا أننا نقصد إلى النظر ونعزم علی ذلك أوجد الأدلّة ونصبها، فحینئذ ننظر ونقول ما الفرق بین دلالة منصوبة لا ننظر فیها و بین عدمها حتّی إذا عزمنا علی النظر فیها أوجدها الله تعالی. و متى قالوا: نصب الأدلّة من جملة التمکین الذی لا یحسن التکلیف من دونه كالقدره والآله. واجب نباشد] و فقط بعد از ظهورش، تمکین نسبت به ایشان واجب باشد. در حالی که اعتقاد ما این گونه نیست. و اینک از کسی که در وجود امام غایب، مخالف ما بوده و قصد دارد ما را ملزم به پذیرش عدم وجود ایشان کند، پرسیده می‌شود: چرا جایز نیست که خداوند معرفت را تکلیف کند و مادامی که می‌داند ما توجّهی به معرفت نداریم، دلیل و راهنما برای رسیدن به معرفت نصب نکند؟ تا وقتی که بداند ما اراده و عزم به معرفت داریم [و در صدد آن هستیم که خدا را بشناسیم و کسب معرفت کنیم] آن وقت دلیل را ایجاد کرده و نصب فرماید؟ بنابراین می‌گوییم: چه فرقی است بین راهنمایی که خداوند برای هدایت مردم نصب فرموده و به آن توجّه نمی‌کنیم، و بین عدم نصب آن راهنما، تا در زمان عزم و اراده مردم برای کسب معرفت، آن را ایجاد کند؟ اگر در جواب ما بگویند: نصب دلیل توسط خداوند در مسأله معرفت از جمله شرایط و اجزا و مقدمات تمکین و اطاعت است که تکلیف بدون آن شایسته نیست؛ درست مثل قدرت و ابزار بر انجام کار [که اگر نباشد تکلیف درست نیست و نصب دلیل هم دقیقاً همین است]. قلنا: و كذلك وجود الإمام علیه السلام من جملة التمکین من وجوب طاعته، ومتی لم یکن موجوداً لم تمکنا طاعته، كما أنّ الأدلّة إذا لم تکن موجودة لم یمكننا النظر فیها فاستوی الأمران. وبهذا التحقیق یسقط جمیع ما یورد فی هذا الباب من عبارات لا نرتضیها فی الجواب وأسئلة المخالف علیها، وهذا المعنی مستوفی فی کتبی وخاصّة فی تلخیص الشافی فلا تطول بذکره. خواهیم گفت: به همین منوال وجود امام علیه السلام هم از جمله شرایط تمکین و توان بر وجوب اطاعت از اوست و اگر چنانچه امام وجود نداشته باشد ما هم قادر به اطاعت از او نیستیم. چنان که در مورد مسأله معرفت الله اگر ادلّه [و راهنمایی برای کسب معرفت الله] وجود نداشته باشد، نمی‌توانیم متوجّه آن ادله شده و معرفت کسب کنیم. بنابراین هر دو مسأله با هم مساوی هستند. (۱۴) [تا به اینجا و] به وسیله تحقیقی که انجام شد، تمامی شبهات و اشکالاتی که در این باب ایراد شده بود از درجه اعتبار ساقط می‌شوند؛ از جمله عباراتی که ما به وسیله سؤال و جواب، مخالفان

مسأله غیبت و وجود امام علیه السلام را قانع کردیم، و البته این مبحث را به شکل کافی در کتابهایم؛ خصوصاً «تلخیص شافی» آورده‌ام، پس با ذکر دوباره آن‌ها بحث را طولانی نمی‌کنیم. والمثال الّذی ذکره من أنّه لو أوجب الله علينا أن نتوضأ من ماء بئر معینة لم یکن لها جبل نستقی به، وقال لنا: إن دنوتم من البئر خلقت لكم جبلاً تستقون به [من الماء، فإنه یكون مزیحاً لعلتنا، ومتی لم ندن من البئر کنا قد أتینا من قبل نفوسنا لا من قبله تعالی]. وكذلك لو قال السید لعبده وهو بعید منه: اشتر لی لحمًا من السوق، فقال: لا- أتمکن من ذلك لأنه لیس معی ثمنه، فقال: إن دنوت أعطیتک ثمنه؛ فإنه یكون مزیحاً لعلته، ومتی لم یدن لأخذ الثمن یكون قد أتى من قبل نفسه لا- من قبل سیّده، وهذه حال ظهور الإمام مع تمکیننا فیجب أن یكون عدم تمکیننا هو السبب فی أن لم یظهر فی هذه الأحوال لا عدمه إذ کنا لو مکنا علیه السلام لوجد وظهر.

سؤال

اگر خداوند وضو گرفتن در آب چاهی را که ریسمان ندارد بر ما واجب کند و بفرماید: اگر نزدیک چاه بشوید، برای شما ریسمانی ایجاد می‌کنم، تا به وسیله آن آب از چاه بکشید. پس با این شرطی که گذاشته و وعده‌ای که داده است، آن مانع رسیدن به آب را که نبودن ریسمان است برطرف می‌کند. با این وصف که اگر ما نزدیک به چاه نشدیم خسارت آن از جانب خودمان به ما رسیده است نه از ناحیه حق تعالی. مثال دیگر: اگر مولایی به نوکرش که از او دور است بگوید: برو و از بازار گوشت تهیه کن و نوکر بگوید: نمی‌توانم، چون پول همراه ندارم و مولا بگوید: اگر جلوتر بیایی پول در اختیار می‌گذارم. این جمله مولا مانع تکلیف را [که نداشتن پول بود] از مکلف برطرف می‌کند. حالا- اگر نوکر نزدیک مولایش نشود. این کوتاهی از ناحیه خودش است و از جانب مولایش نیست. در مورد ظهور امام علیه السلام و تمکین ما نسبت به ایشان نیز به همین ترتیب است. در نتیجه عدم تمکین و فرمانبرداری نکردن ما مردم سبب شده است تا در این حال امام ظاهر نباشد، نه این که وجود نداشته باشد. چرا که اگر ما نسبت به ایشان تمکین و فرمانبرداری را پیش می‌گرفتیم حضرت شان ظهور می‌کردند. قلنا: هذا کلام من یظنّ أنّه یجب علينا تمکینه إذا ظهر ولا یجب علينا ذلك فی کلّ حال، ورضینا بالمثال الّذی ذکره، لأنه تعالی لو أوجب علينا الاستقاء فی الحال لوجب أن یكون الجبل حاصلًا فی الحال لأنّ به تزاح العلة، لكن إذا قال: متی دنوتم من البئر خلقت لكم الجبل إنّما هو مکلف للذنوّ لا للاستقاء فیکفی القدرة علی الذنوّ فی هذه الحال، لأنه لیس بمکلف للاستقاء منها، فإذا دنا من البئر صار حینئذ مکلفًا للاستقاء، فیجب عند ذلك أن یخلق له الجبل، فنظیر ذلك أن لا یجب علينا فی کلّ حال طاعة الإمام وتمکینه

پاسخ

این [نحوه مثال زدن نشان می‌دهد که این ادعا و سخن] کلام کسی است که خیال کرده فرمانبرداری و اطاعت از امام فقط در زمان ظهور امام بر ما واجب است نه در همه حالات [از جمله در حال غیبت]. البته ما با مثالی که ذکر کرده، موافق هستیم [مثال خوبی برای اثبات حقانیت اعتقاد به امام غایب است] اما با این حال به خود او اشکال می‌کنیم که اگر خداوند آب کشیدن از چاه را برای ما واجب می‌کرد می‌بایست که ریسمان حتماً وجود داشته باشد چرا که مانع آب کشیدن، به وسیله همین ریسمان مرتفع می‌شود، اما وقتی که خداوند متعال بفرماید: هر وقت به نزدیکی چاه بروید ریسمان را برای شما خلق می‌کنم، در این صورت تکلیف متوجه نزدیک شدن به چاه است نه آب کشیدن، پس در این صورت توان نزدیک شدن به چاه کفایت می‌کند. بنابراین مکلف، مأمور به آب کشیدن از چاه نیست بلکه (فعالاً مکلف به نزدیک شدن است و) هر زمانی که به چاه نزدیک شد آن وقت موظف به آب کشیدن می‌شود. و در این مرحله خداوند [مطابق وعده‌ای که داده] باید ریسمان را خلق کند. این مثال را نظیر این مسأله قرار داده که بگوییم در هر حالی اطاعت از امام و تمکین نسبت به ایشان بر ما واجب نباشد. در این صورت وجود او هم واجب نخواهد بود.

[به این معنا که در حال حاضر که امام غایب است و دسترسی به ایشان عادتاً مقدور نیست، فلا يجب عند ذلك وجوده، فلما كانت طاعته واجبة في الحال ولم نقف على شرطه ولا وقت منتظر وجب أن يكون موجوداً لتزاح العلة في التكليف ويحسن. والجواب: عن مثال السيد مع غلامه مثل ذلك لأنه إنما كلفه الدينونة لا الشراء، فإذا دنا منه وكلفه الشراء وجب عليه إعطاء الثمن. ولهذا قلنا: إن الله تعالى كلف من يأتي إلى يوم القيامة ولا يجب أن يكونوا موجودين مزاحي العلة لأنه لم يكلفهم الآن، فإذا أوجدتهم وأزاح علتهم في التكليف بالقدرة والآلة ونصب الأدلة حينئذ تناولهم التكليف، فسقط بذلك هذه المغالطة. پیروی از امام واجب نیست؛ یعنی در صورتی که پیروی و اطاعت از او واجب نبود، وجودش هم واجب نخواهد بود.] پس اگر فرمانبرداری از امام آن هم در حالی که ما به شرط اطاعت و وقت ظهور ایشان آگاهی نداشته باشیم واجب بوده باشد، لاجرم وجود او هم لازم و واجب خواهد بود که مانع تکلیف را از بین ببرد و نتیجتاً تکلیف [به اطاعت از ایشان] صحیح و درست بشود. و امّا جواب از مثال مولا و نوکرش، نظیر همان جواب مثال قبلی است، چرا که مولا-غلام را به نزدیک شدن به خود مکلف کرد، نه خرید و فروش. پس هر وقت نوکر به آفایش نزدیک شد و مولا- او را به خرید مکلف کرد، بر مولا- واجب است که پول در اختیارش بگذارد. به همین جهت گفتیم: خداوند تبارک و تعالی تمام کسانی را که تا روز قیامت می آیند مکلف فرموده است، در حالی که لازم نیست همه آنها الآن موجود بوده و مانع تکلیف هم از آنها برداشته شود. به دلیل این که خداوند همه آنها را الآن مکلف نکرده است، بلکه وقتی که ایشان را ایجاد کرد و مانع در تکلیفشان را به وسیله قدرت و اسباب انجام دادن آن و نیز مقرر کردن ادله [و راهنمایان] برطرف فرمود، آن وقت آنها را مکلف می کند. به این ترتیب مغالطه و اشکال مخالف ما در مورد وجود امام، ساقط شده و فاقد اعتبار است. علی أن الإمام إذا كان مكلفاً للقيام بالأمر وتحمل أعباء الإمامة كيف يجوز أن يكون معدوماً وهل يصح تكليف المعدوم عند عاقل، وليس لتكليفه ذلك تعلق بتمكيننا أصلاً، بل وجوب التمكين علينا فرع على تحمله على ما مضى القول فيه، وهذا واضح. ثم يقال لهم: أليس النبي صلى الله عليه وآله اختفى في الشعب ثلاث سنين لم يصل إليه أحد، واختفى في الغار ثلاثة أيام ولم يجز قياساً على ذلك أن يعدهم الله تعالى تلك المدّة مع بقاء التكليف على الخلق الذين بعثه لطفاً لهم. علاوه بر این امامی که مکلف است تا به امر امامت و رهبری قیام کرده و در آن منصب باشد چگونه ممکن است که معدوم بوده و وجود نداشته باشد، آیا عقلاً تکلیف کسی که اصلاً وجود ندارد و معدوم است صحیح است؟ و تکلیف امام به انجام امور امامت، اصلاً وابسته به اطاعت و فرمانبرداری ما از ایشان نیست. [و این گونه نیست که خداوند بفرماید که اگر شما او را اطاعت کنید من هم ایجادش کرده او را به امامت منصوب می کنم] بلکه وجوب فرمانبرداری ما از ایشان فرع بر این است که ایشان در جایگاه امامت باشد [نه این که امامت ایشان معلق به تمکین ما باشد بلکه فرمانبرداری ما فرع و معلق به امامت آن حضرت است. بنابراین، اصل، وجود و امامت اوست و فرع هم اطاعت ما از ایشان] و این هم واضح و روشن است. بعد از این بحث به مخالفین گفته می شود: مگر نه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سه سال در شعب ابی طالب مخفی شد، به گونه ای که احدی به ایشان دسترسی نداشت؟ و همچنین در غار [ثور] سه روز مخفی شدند؟ لذا نمی توان قیاس کرد و گفت که خداوند ایشان را در آن مدت خاص معدوم فرموده و آن حضرت وجود نداشته است و با این حال وظیفه مردم در اطاعت از پیامبر که خداوند از سر لطف، او را برای هدایت آنها مبعوث فرموده باقی و پا بر جا باشد [و به عبارت روشن تر، مردم مکلف باشند از پیامبری که موجود نیست، اطاعت کنند]. ومتی قالوا: إنما اختفى بعد ما دعا إلى نفسه وأظهر نبوته فلما أخافوه استتر. قلنا: وكذلك الإمام لم يستتر إلّا وقد أظهر آباؤه موضعه وصفته، ودلّوا عليه، ثم لما خاف عليه أبوه الحسن بن عليّ عليه السلام أخفاه وستره، فالأمران إذاً سواء. ثم يقال لهم: خبرونا لو علم الله من حال شخص أن من مصلحته أن يبعث الله إليه نبياً معيناً يؤدّي إليه مصالحه وعلم أنه لو بعثه لقتله هذا الشخص، ولو منع من قتله قهراً كان فيه مفسدة له أو لغيره، هل يحسن أن يكلف هذا الشخص ولا يبعث إليه ذلك النبي، أو لا يكلف. اگر در جواب ما بگویند: پیامبر زمانی مخفی شدند که مردم را به طرف خودشان دعوت کرده و نبوت شان را ظاهر کرده بودند. [و پنهان شدن او بعد از انجام دعوت و مأموریتش بوده] و بعد از آن که

حضرت را ترسانیدند، ایشان هم مخفی شدند. ما هم می‌گوییم: امام زمان علیه السلام هم همین گونه بودند، یعنی زمانی مخفی شدند که پدران و اجداد بزرگوارشان اوصاف و ویژگی‌های آن حضرت را بیان کرده و مردم را به سمت ایشان راهنمایی کرده بودند و بعد به جهت آن که پدر ایشان امام حسن عسکری علیه السلام برای جان حضرت ترسیدند، [به جهت احتیاط و حفظ جان امام] ایشان را پنهان کردند. پس در نتیجه این دو مسأله [یعنی مخفی شدن پیامبر و غیبت امام زمان علیهما السلام] نیز با هم مساوی هستند. اینک به جهت روشن تر شدن مسأله به آن‌ها گفته می‌شود: بگویید ببینیم اگر خداوند از روی حالات شخصی بداند که مصلحتش در این است که پیامبر معینی را برای او مبعوث کند که مصالح شخصی او را تأمین کند و از طرفی هم بداند که چنانچه آن پیامبر را مبعوث کند، شخص مورد نظر، او را به قتل می‌رساند، حالا اگر خداوند به صورت قهری و جبری مانع این قتل شده و پیامبر را برای هدایت او مبعوث نکند، آیا این کار برای همان شخص، مفسده و ضرر دارد یا برای دیگری؟ آیا تکلیف کردن این شخص [به اطاعت از پیامبر] در حالی که هنوز پیامبری مبعوث نشده درست است یا نه؟ *فإن قالوا: لا یکلف. قلنا: وما المانع منه، وله طریق إلى معرفة مصالحه بأن یمکن النبی من الأداء إلیه. وإن قلتم: یکلفه ولا یبعث إلیه. قلنا: وكيف یجوز أن یکلفه ولم یفعل به ما هو لطف له مقدور. فإن قالوا: أتى فی ذلک من قبل نفسه. قلنا: هو لم یفعل شیئاً و إنما علم أنه لا یمکنه، وبالعلم لا یحسن تکلیفه مع ارتفاع اللطف، ولو جاز ذلک لجاز أن یکلف ما لا- دلیل علیه إذا علم أنه لا ینظر فیه، وذلک باطل، اگر گفتند: تکلیف نکردن او درست است. می‌گوییم: با وجود این که راه برای شناخت مصالحش به وسیله اطاعت از پیامبر باز است، دیگر چه چیزی مانع تکلیف اوست؟ اگر بگویند: خداوند او را مکلف کرده، ولی پیامبری برایش مبعوث نکند. می‌گوییم: چگونه جایز است که خداوند کاری را که می‌تواند انجام دهد و در حقیقت لطف است را انجام نداده [و پیامبری نفرستاده] ولی شخص مورد نظر را موظف به اطاعت از پیامبر کرده است؟ اگر گفتند: خود آن شخص سبب عدم بعثت پیامبر شده و مقصر است. می‌گوییم: او کاری نکرده است فقط خداوند می‌داند که او از پیامبر اطاعت نخواهد کرد و به صرف علم داشتن خداوند، تکلیف کردن او [به اطاعت از پیامبر] در حالی که لطفی در کار نیست [و هنوز پیامبری مبعوث نشده است] درست نیست، و چنانچه موظف کردن او به اطاعت از پیامبر درست می‌بود، می‌بایست تکلیف کردن افراد به امری که خداوند به صرف دانستن این که توجه به آن نمی‌شود و راهنمایی برای آن قرار نداده است درست باشد و پر واضح است که این امر باطل است [به این معنا که خداوند به صرف این که می‌داند کسی به معرفت توجهی نمی‌کند دلیل و راهنما برای کسب معرفت هم قرار ندهد و بعد با این وجود، افراد را به کسب معرفت تکلیف کند و روشن است که این معنا باطل و فاسد است. *و لا بد أن یقال: إنه یبعث إلى ذلک الشخص ویوجب علیه الإنقیاد له لیكون مزیحاً لعلته، فإمّا أن یمنع منه بما لا ینافی التکلیف، أو یجعله بحيث لا یتمکن من قتله، فیکون قد أتى من قبل نفسه فی عدم الوصول إلیه، وهذه حالنا مع الإمام فی حال الغیبه سواء. فإن قال: لا بد أن یعلمه أن له مصلحه فی بعثه هذا الشخص إلیه علی لسان غیره لیعلم أنه قد أتى من قبل نفسه. قلنا: وكذلك أعلمنا الله علی لسان نبیه صلی الله علیه وآله والأئمة من آباءهم علیهم السلام موضعه، وأوجب علينا طاعته، فإذا لم یظهر لنا علمنا أننا أتینا من قبل نفوسنا فاستوی الأمران. پس به ناچار باید گفت: خداوند برای آن شخص پیامبری مبعوث فرموده و اطاعت از آن پیامبر را هم واجب می‌کند تا به این وسیله موانع تکلیف برداشته شوند. در این حال پروردگار عالم یا به نحوی که با تکلیف شخص منافات نداشته باشد پیامبرش را از گزند او حفظ می‌کند و یا به گونه‌ای پیامبرش را محافظت می‌کند که آن شخص نتواند او را به قتل رسانده و از بین ببرد. پس آنچه که بر سر شخص می‌آید؛ یعنی عدم حضور پیامبرش و این که محضر او را درک نمی‌کند، از ناحیه خودش می‌باشد. وضعیت ما هم با امام علیه السلام در زمان غیبت به همین صورت است، بنابراین هر دو مطلب مساوی هستند. اگر گفته شود: می‌بایست توسط فرد دیگری به شخص آموزش داده شود که مبعوث شدن پیامبر به نفع و مصلحت اوست تا بداند [که در صورت عدم دسترسی او به پیامبر] ضررش متوجه خود او است. می‌گوییم: خداوند تبارک و تعالی به وسیله پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام امام زمان علیه السلام را به ما معرفی فرموده [و نسبت به مصلحت وجود ایشان آگاهی**

داده‌اند [و اطاعت از ایشان را بر ما واجب کرده است. حالا اگر آن حضرت برای ما ظاهر نیست [و به ایشان دسترسی نداریم] از ناحیه خودمان بوده و مقصریم، پس هر دو موضع مساوی اند.

وَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى الْأَصْلِ الثَّانِي

وهو أن من شأن الإمام أن يكون مقطوعاً على عصمته، فهو أن العَلَمَةَ التي لأجلها احتجنا إلى الإمام ارتفاع العصمة، بدلالة أن الخلق متى كانوا معصومين لم يحتاجوا إلى إمام وإذا خلوا من كونهم معصومين احتجوا إليه، علمنا عند ذلك أن علمه الحاجة هي ارتفاع العصمة، كما نقوله في علته حاجة الفعل إلى فاعل أنها الحدوث، بدلالة أن ما يصح حدوثه يحتاج إلى فاعل في حدوثه، وما لا يصح حدوثه يستغنى عن الفاعل، و حكمنا بذلك أن كل محدث يحتاج إلى محدث، فبمثل ذلك يجب الحكم بحاجة كل من ليس بمعصوم إلى إمام وإلا انتقضت العلة، فلو كان الإمام غير معصوم

اصل دوم: «عصمت امام»

و اما آنچه که بر اصل دوم دلالت دارد این است که شأن و جایگاه امام علیه السلام اقتضا می کند که نسبت به عصمت ایشان قطع و یقین حاصل شده باشد، و علتی که موجب می شود ما به عصمت امام احتجاج کنیم این است که ما معصوم نیستیم، چرا که اگر همه مردم معصوم می بودند دیگر احتیاجی به امام نبود. اما وقتی که مردم معصوم نباشند [که نیستند] پس محتاج به امام معصوم هستند و لذا یقین می کنیم که علت نیاز مردم به امام معصوم این است که خودشان معصوم نیستند. مثل آنچه که در علت نیاز فعل به فاعل می گوئیم: علت آن، حدوث و به وجود آمدن فعل است. به دلیل این که هر چیزی که به وجود آمدنش صحیح باشد، محتاج و نیازمند به فاعلی است که آن را به وجود آورد و آنچه که حدوثش صحیح نیست بی نیاز از فاعل است، به این ترتیب حکم می کنیم که هر به وجود آمده‌ای نیازمند به وجود آورنده ای است. پس مثل همین مسأله حکم می کنیم به لزوم این که هر کسی که معصوم نیست نیاز به امام دارد، در غیر این صورت حکم علت نقض می شود. حال اگر امام هم غیر معصوم باشد علت نیاز به امام معصوم شامل او هم می شود و او نیز محتاج امام دیگر است. لكانت علمه الحاجة فيه قائمة واحتاج إلى إمام آخر، والكلام في إمامه كالكلام فيه، فيؤدى إلى إيجاب أنيئة لا نهاية لهم أو الانتهاء إلى معصوم وهو المراد. وهذه الطريقة قد أحكمناها في كتبنا فلا تطول بالأسئلة عليها لأن الغرض بهذا الكتاب غير ذلك، وفي هذا القدر كفاية. بنابراین کلام در مورد امام او هم عین کلام در مورد خود اوست؛ یعنی این امام هم اگر معصوم نباشد به امام نیازمند است و این امر منجر به وجود بی نهایت امام می شود مگر این که منتهی به یک امام معصوم بشود که مقصود ما هم همین است. البته در این مورد در کتب دیگرمان توضیح داده ایم، لذا در اینجا بحث را طولانی نمی کنیم چرا که غرض ما در این کتاب غیر از این بحث است [یعنی بحث اصلی ما در غیبت است نه عصمت] و همین قدر کفایت می کند. (۱۵) و أمّا الأصل الثالث وهو أن الحق لا يخرج عن الأمة فهو متفق عليه بيننا وبين خصومنا وإن اختلفنا في علة ذلك. لأن عندنا أن الزمان لا يخلو من إمام معصوم لا يجوز عليه الغلط على ما قلناه، فإذا الحق لا يخرج عن الأمة لكون المعصوم فيهم. وعند المخالف لقيام أدلته يذكرونها دلت على أن الإجماع حجة، فلا وجه للتشاغل بذلك. فإذا ثبتت هذه الأصول ثبت إمامه صاحب الزمان عليه السلام، لأن كل من يقطع على ثبوت العصمة للإمام قطع على أنه الإمام، وليس فيهم من يقطع على عصمة الإمام ويخالف في إمامته إلا قوم دلّ الدليل على بطلان قولهم كالكيسانية والناوسية والواقفة، فإذا أفسدنا أقوال هؤلاء ثبت إمامته عليه السلام.

اصل سوم: خارج نبودن حق از میان امت اسلامی

این اصل هم مورد اتفاق ما است و هم مورد اجماع مخالفین ما؛ اگر چه در باب علت آن با هم اختلاف نظر داریم. [که یک

اختلاف فرعی است و در اصل وجود حق در میان همین امت هیچ اختلافی نیست. [ما معتقدیم که هیچ زمانی از وجود امام معصوم خالی نیست، آن امامی که احتمال خطا در وی وجود ندارد، بنابراین حق از میان این امت خارج نیست. چون امام معصوم در میان همین امت است. مخالفین ما هم اجماع بر همین مطلب دارند و با استدلال به ادله و براهین، حجیت اجماع را ثابت می‌کنند. این مسأله مسلم است و هیچ دلیلی بر مشغول کردن فکر به این مسأله وجود ندارد. با توجه به اثبات این سه اصل، امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام هم ثابت می‌شود. چون هر کسی که به ثبوت عصمت برای امام یقین داشته باشد لاجرم یقین دارد که او امام است و کسی پیدا نمی‌شود که از یک طرف یقین به عصمت امام داشته باشد و از طرفی مخالف امامتش باشد، مگر کسانی که بر بطلان اعتقادشان، دلیل کافی اقامه شده است؛ مثل: کیسانیه، ناووسیه و واقفیه. بنابراین وقتی نظریه آن‌ها را باطل کردیم، امامت حضرت حجت علیه السلام ثابت می‌شود. [بر همین اساس و برای اثبات امامت حضرت، ابتدا ادله فساد و بطلان اعتقاد فرقه‌های فوق را بیان می‌کنیم]. [أقول: وأما المذی يدلّ علی فساد قول الكيسانية القائلين بإمامة محمد بن الحنفية فأشياء: منها: أنه لو كان إماماً مقطوعاً علی عصمته لوجب أن يكون منصوباً عليه نصّاً صريحاً لأنّ العصمة لا تعلم إلا بالنصّ، وهم لا يدعون نصّاً صريحاً عليه وإنما يتعلّقون بأمور ضعيفة دخلت عليهم فيها شبهة لا تدلّ علی النصّ، نحو إعطاء أمير المؤمنين عليه السلام إياه الرأيه يوم البصرة، وقوله له «أنت ابني حقاً» مع كون الحسن والحسين عليهما السلام ابنيه وليس في ذلك دلالة علی إمامته علی وجه، وإنما يدلّ علی فضيلته ومنزلته.

ادله فساد اعتقاد کیسانیه ادله فساد اعتقاد کیسانیه

اشاره

اما ادله‌ای که دلالت بر فساد قول کیسانیه که به امامت محمد بن حنفیه قائل هستند، چند دلیل است:

دلیل اول

چنانچه محمد بن حنفیه امام بوده و یقین بر عصمتش می‌بود، می‌بایست به وسیله نصّ صریح بیان می‌شد. به دلیل این که عصمت تنها به وسیله نصّ فهمیده می‌شود و این در حالی است که خود کیسانیه هم مدّعی وجود نصّ صریح بر عصمت محمد بن حنفیه نشده‌اند، بلکه به ادله ضعیفی متوسل شده‌اند که موجب اشتباه و کج فهمی آن‌ها شده و هیچ دلالتی بر نصّ ندارد؛ از جمله تمسک کرده‌اند به این که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل پرچم را به ایشان سپردند و خطاب به او فرمودند: حقیقتاً تو فرزند من هستی. علی علیه السلام این کار را در حالی انجام داد که حسن و حسین هم فرزندان ایشان هستند. این واقعه [که به عنوان دلیل بر عصمت و امامت محمد بن حنفیه مورد استفاده قرار گرفته است] هیچ دلالتی بر امامت وی ندارد، بلکه فقط دلیلی بر فضیلت و منزلت ایشان است. علی أنّ الشیعة تروی أنّه جرى بينه وبين علي بن الحسين عليه السلام كلام في استحقاق الإمامة فتحاكما إلى الحجر فشهد الحجر لعلي بن الحسين عليه السلام بالإمامة؛ فكان ذلك معجزاً له فسلم له الأمر وقال بإمامته. ۱ - وَالْخَبْرُ بِذَلِكَ مَشْهُورٌ عِنْدَ الْإِمَامِيَّةِ لِأَنَّهُمْ رَوَوْا أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ نَازَعَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِمَامِيَّةِ وَأَدْعَى أَنَّ الْأَمْرَ أَفْضَى إِلَيْهِ بَعْدَ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَنَاطَرَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِ بِآيٍ مِنَ الْقُرْآنِ كَقَوْلِهِ «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» علاوه بر این، شیعه روایت می‌کند به این که بین او و امام زین العابدین علیه السلام در باب امامت که کدام امامند، بحث و گفت و گو در گرفت و حجرالاسود را بین خودشان حکم قرار دادند و حجرالاسود هم به امامت امام زین العابدین علیه السلام شهادت داد. که این امر خود معجزه و کرامت امام سجاده علیه السلام بود، و پس از این شهادت، محمد بن حنفیه در برابر امامت حضرت تسلیم شده و

دلیل سوم

اخبار و روایاتی است که از وجود مقدس رسول خداصلی الله علیه وآله به وسیله شیعه و سنی نقل شده است و ما به زودی آن‌ها را ذکر می‌کنیم. این روایات همگی متضمن نص رسول خداصلی الله علیه وآله به ائمه دوازده گانه است. و هر کسی که معتقد به امامت دوازده امام شده است، یقین بر فوت و رحلت محمد بن حنفیه داشته و امامت را تا حضرت صاحب الزمان علیه السلام جاری می‌داند. و منها انقراض هذه الفرقة فإنه لم يبق في الدنيا في وقتنا ولا قبله بزمان طويل قائل يقول به، ولو كان ذلك حقاً لما جاز انقراضه. فإن قيل: كيف يعلم انقراضهم وهماً جاز أن يكون في بعض البلاد البعيدة وجزائر البحر وأطراف الأرض أقوام يقولون بهذا القول كما يجوز أن يكون في أطراف الأرض من يقول بمذهب الحسن في أن مرتكب الكبيرة منافق فلا يمكن ادعاء انقراض هذه الفرقة وإنما كان يمكن العلم بذلك لو كان المسلمون فيهم قلّة والعلماء محصورين فأما وقد انتشر الإسلام وكثر العلماء فمن أين يعلم ذلك. قلنا: هذا يؤدي إلى أن لا يمكن العلم بإجماع الأئمة على قول ولا مذهب بأن يقال: لعل في أطراف الأرض من يخالف ذلك ويلزم أن يجوز أن يكون في أطراف الأرض من يقول:

دلیل چهارم

آن است که نسل فرقه کیسانیه منقرض شده؛ نه در این زمان و نه در زمان‌های گذشته هم معتقدی به این مرام در دنیا باقی نمانده است، بنابراین اگر این اعتقاد حق بود نمی‌بایست منقرض شده و از بین می‌رفت.

اشکال

چگونه معلوم می‌شود که کیسانیه منقرض شده و از بین رفته است؛ در حالی که ممکن است در بعضی از شهرها و بلاد دوردست و جزایر دریاها و اطراف زمین کسانی باشند که به این امر معتقد باشند، چنان که ممکن است کسانی در اطراف و گوشه و کنار جهان یافت بشوند که گرایش به مذهب حسن بصری داشته باشند. وی معتقد بود کسی که مرتکب گناه کبیره شود منافق است. بنابراین نمی‌توان مدعی انقراض کیسانیه شد، مگر در صورتی که مسلمین کم جمعیت بوده و علما هم محصور در تعداد خاصی باشند. در حالی که اسلام [به نقاط مختلف جهان] گسترش پیدا کرده و علما هم بسیار شده‌اند. پس از کجا می‌توان علم به انقراض آن‌ها پیدا کرد؟

پاسخ

جواب ما این است که پذیرش این اشکال منتهی به این امر می‌شود [که بگوییم]: إن البرد لا ينقض الصوم وأنه يجوز للصائم أن يأكل إلى طلوع الشمس، لأنّ الأول كان مذهب أبي طلحة الأنصاري، والثاني مذهب حذيفة والأعمش، وكذلك مسائل كثيرة من الفقه كان الخلف فيها (واقعاً) بين الصحابة والتابعين، ثم زال الخلف فيما بعد، واجتمع أهل الأعصار على خلافه، فينبغي أن يشك في ذلك ولا نثق بالإجماع على مسألة سبق الخلاف فيها وهذا طعن من يقول أن الإجماع لا يمكن معرفته ولا التوصل إليه، والكلام في ذلك لا يختص هذه المسألة فلا وجه لإيرادها هنا. علم پیدا کردن به اجماع امت بر هیچ قول یا مذهبی ممکن نیست! چرا که ممکن است در گوشه و کنار جهان مخالفی داشته باشد؛ مثلاً ممکن است که در گوشه‌ای از عالم کسی پیدا شود که بگوید: خوردن تگرگ روزه را باطل نمی‌کند چون این عقیده ابو طلحه انصاری است و یا این که روزه‌دار می‌تواند تا طلوع آفتاب غذا بخورد که این نیز نظریه حذیفه و اعمش است و به همین ترتیب مسائل زیادی در فقه موجود است که بین اصحاب و تابعین در مورد آن‌ها

اختلاف نظر وجود داشته، ولی به مرور زمان این اختلاف از بین رفته و علمای عصرهای بعدی برخلاف آن اجماع کرده‌اند. بنابراین در صورت پذیرش اشکال فوق، لازم می‌آید که انسان نسبت به اجماع در مسأله‌ای که سابقاً مورد اختلاف بوده مشکوک شده، اعتماد نکند [به این معنا که پذیرش این اشکال مستلزم این است که به هیچ اجماعی نتوان اعتماد کرد، در حالی که این اعتقاد اصلاً صحیح نیست]. این بیان در واقع طعن و ایراد کسی است که می‌گوید شناخت اجماع و رسیدن به آن غیر ممکن است. البته بحث در این مورد مختص به این مسأله نیست بنابراین لزومی ندارد که در اینجا مبادرت به بیان آن کنیم. ثُمَّ إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الْأَنْصَارَ طَلَبَتِ الْإِمْرَةَ وَدَفَعَهُمُ الْمُهَاجِرُونَ عَنْهَا ثُمَّ رَجَعَتِ الْأَنْصَارُ إِلَى قَوْلِ الْمُهَاجِرِينَ عَلَى قَوْلِ الْمُخَالَفِ، فَلَوْ أَنَّ قَائِلًا قَالَ: يَجُوزُ عَقْدُ الْإِمَامَةِ لِمَنْ كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ لِأَنَّ الْخِلَافَ سَبَقَ فِيهِ، وَلَعَلَّ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَمَا كَانَ يَكُونُ جَوَابَهُمْ فِيهِ [فَأَيُّ شَيْءٍ قَالُوهُ فَهُوَ جَوَابُنَا بَعِينَهُ فَلَا نَطْوُلُ بِذِكْرِهِ. فَإِنْ قِيلَ: إِذَا كَانَ الْإِجْمَاعُ عِنْدَكُمْ إِنَّمَا يَكُونُ حُجَّةً بِكَوْنِ الْمَعْصُومِ فِيهِ، فَمَنْ أَيْنَ تَعْلَمُونَ دَخُولَ قَوْلِهِ فِي جُمْلَةِ أَقْوَالِ الْأُمَّةِ؟ (وَهَلْ مَا جَازَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ مُنْفَرِدًا عَنْهُمْ فَلَا تَتَّقُونَ بِالْإِجْمَاعِ؟)]. علاوه بر این ما می‌دانیم که براساس گفته مخالف ما [یعنی اهل سنت] در ماجرای سقیفه بنی ساعده، گروه انصار امارت [و حکمرانی بر مسلمین] را از مهاجرین مطالبه کرده [و مدعی آن شدند] امّا مهاجرین دست رد به سینه آن‌ها زدند، بنابراین انصار از ادعای خود برگشتند و عقیده مهاجرین را پذیرفتند. حال اگر کسی بگوید: مقام امامت و حاکمیت از آن یکی از انصار است، به دلیل این که ابتدا بین انصار و مهاجرین اختلاف بود و ممکن است در گوشه‌ای از عالم کسی باشد که چنین عقیده‌ای داشته باشد [که حاکمیت حقّ یکی از انصار بوده است نه مهاجرین، بنابراین نمی‌توان گفت که وجود دارد چون ممکن است مخالفی داشته باشد، که البته دارد] پس هر چه که مخالفین ما در جواب این سؤال و شبهه بگویند، عیناً جواب ما به خود آن‌هاست؛ لذا کلام را طولانی نمی‌کنیم.

سؤال

اگر اشکال شود به این که شما شیعیان اجماع را به این دلیل حجّت می‌دانید که قول امام معصوم در میان اجماع کنندگان است. شما از کجا می‌دانید که قول امام علیه السلام در میان اقوال ائمت است؟ آیا این ممکن نیست که قول امام و نظر او منحصر به فرد و مخالف نظر اجماع باشد، یا حداقل بین اجماع کنندگان نباشد؟ بنابراین به اجماعی که واقع شده است نمی‌توان اعتماد کرد. [چون دلیلی بر حضور امام یا قول ایشان در میان اجماع کنندگان نداریم]. قلنا: المعصوم إذا كان من جملة علماء الأمة فلا بدّ [من أن يكون قوله موجوداً في جملة أقوال العلماء، لأنّه لا يجوز أن يكون منفرداً مظهراً للكفر فإنّ ذلك لا يجوز عليه، فإذا لا بدّ [من أن يكون قوله في جملة الأقوال، وإن شككنا في أنّه الإمام. فإذا اعتبرنا أقوال الأئمة ووجدنا بعض العلماء يخالف فيه، فإن كُنّا نعرفه ونعرف مولده ومنشأه لم نعتدّ بقوله لعلنا أنّه ليس بإمام، وإن شككنا في نسبه لم تكن المسألة إجماعاً. فعلى هذا أقوال العلماء من الأئمة اعتبرناها فلم نجد فيهم قائلًا بهذا المذهب الذي هو مذهب الكيسانية أو الواقفة، وإن وجدنا فرضاً واحداً أو اثنين فإننا نعلم منشأه ومولده]

پاسخ

زمانی که خود معصوم علیه السلام از جمله علمای ائمت باشد [که حتماً نیز همین طور است] پس می‌بایست قول و نظرش نیز در میان اقوال علما موجود باشد و جایز نیست [بلکه ممکن نیست] که او منفرد باشد. [به این ترتیب که همه علمای ائمت یک نظریه داشته باشند و ایشان به تنهایی نظری در جهت خلاف این‌ها داشته باشد] پس مسلماً قول او در میان اقوال علما است، حتّی اگر در امامت او شک داشته باشیم. حال اگر چنانچه اقوال ائمت را بررسی کردیم [و همگی یک نظر داشتند] ولی دریافتیم که یکی از علما با این اتفاق نظر مخالف است؛ اگر او را شناختیم، به نحوی که محل تولّد و اصل و نسب او را پیدا کردیم که به مخالفت او اعتنا نمی‌کنیم چون می‌دانیم که او حتماً امام نیست، امّا اگر در نسب آن کسی که مخالف اجماع است شک کردیم و مشخصات او را به دست

نیاوردیم، دیگر مسأله اجماعی نخواهد بود. پس بنابراین اقوال علمای امت را گشتیم و در بین آنها کسی را پیدا نکردیم که معتقد به مذهب کیسانیه و یا حتی واقفی باشد. حال اگر کسی یک یا دو نفر پیدا کرد که قائل به این اعتقاد بودند، چون ما حالات آنها را می‌دانیم و می‌دانیم که زادگاه شان کجا است و کجا رشد و نمو کرده‌اند، به نظر آنها [چون مخالف اجماع است] اعتنا نمی‌کنیم لا- یعتد بقوله واعتبرنا أقوال الباقین الذین نقطع علی کون المعصوم فیهم، فسقطت هذه الشبهة علی هذا التحریر و بان وهنھا. فأما القائلون بإمامة جعفر بن محمد علیہ السلام من الناووسیة وأنه حی لم یمت وأنه المهدی فالكلام علیهم ظاهر، لأننا نعلم موت جعفر بن محمد علیہ السلام كما نعلم موت أبیه وجدہ علیہما السلام، و قتل علی علیہ السلام، وموت النبئی صلی الله علیہ وآله فلو جاز الخلاف فیہ لجاز الخلاف فی جمیع ذلك، ویؤدی إلى قول الغلاة والمفوضة الذین جحدوا قتل علی والحسین علیہما السلام وذلك سفسطة. وسنشع الکلام فی ذلك عند الکلام علی الواقفة (والناووسیة) إن شاء الله تعالی. و در مقابل، نظر دیگران را معتبر می‌دانیم و یقین داریم که معصوم در میان آنها است. در نتیجه، با توضیحی که بیان شد، هم اصل شبهه ساقط گردید و هم سست بودن آن ظاهر شد.

رد اعتقاد ناووسیه

اما معتقدان به امامت جعفر بن محمد علیهما السلام؛ یعنی ناووسیه که معتقدند امام صادق علیه السلام زنده بوده و از دنیا نرفته است و ایشان همان مهدی موعود است؛ رد اینها بسیار روشن است به دلیل این که همان گونه که ما از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و رحلت نبی اکرم صلی الله علیه وآله و پدر و جد امام صادق علیهم السلام اطلاع داریم، از شهادت ایشان هم اطلاع کامل داریم. حال اگر در شهادت امام صادق علیه السلام امکان خلاف باشد، می‌بایست در شهادت هر کدام از ائمه علیهم السلام این امکان وجود داشته باشد. [از طرفی] این اعتقاد [زنده بودن امام صادق علیه السلام] در نهایت منجر به غلو شده و به نظر غلات و مفوضه برمی‌گردد که شهادت امیر مؤمنان علی و امام حسین علیهما السلام را انکار کرده‌اند. بنابراین نظریه ناووسیه سفسطه‌ای بیش نیست و البته ما هم به زودی در مسأله واقفیه و ناووسیه بحث خواهیم کرد و کلام را ان شاء الله کامل می‌کنیم. الکلام علی الواقفة وأما الذی یدل علی فساد مذهب الواقفة الذین وقفوا فی امامة أبی الحسن موسی علیہ السلام وقالوا: «إنه المهدی» فقولهم باطل بما ظهر من موته علیہ السلام، واشتهر واستفاض، كما اشتهر موت أبیه وجدہ ومن تقدّم من آبائهم علیہ السلام. ولو شککنا لم ننفصل من الناووسیة والکیسانیة والغلاة والمفوضة الذین خالفوا فی موت من تقدّم من آبائهم علیہ السلام. علی أنّ موته اشتهر ما لم یشتهر موت أحد من آبائهم علیہما السلام، لأنّه أظهر وأحضر والقضاء

رد اعتقاد واقفیه

واقفیه کسانی هستند که در امامت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام توقّف کرده و معتقد بودند به این که امام کاظم علیه السلام همان مهدی موعود است. دلیلی که بر بطلان اعتقاد آنها است این است که شهادت امام کاظم علیه السلام مسأله‌ای روشن و مشهور بوده و از روایات زیادی استفاده می‌شود و عیناً همان قدر مشهور است که شهادت پدر و اجداد ایشان مشهور و مسلم است و اگر در شهادت ایشان تردیدی باشد تازه فرقی با ناووسیه و کیسانیه و غلات و مفوضه که هر کدام منکر شهادت یکی از ائمه علیهم السلام هستند نمی‌کند. [و جواب همه هم یکی خواهد بود و آن هم قطعی بودن شهادت ائمه اهل بیت از امام علی تا امام عسکری علیهم السلام است]. علاوه بر این که شهادت امام کاظم علیه السلام آن قدر مشهور و معروف شد که شهادت پدران ایشان به این حد از شهرت نرسید، به خاطر این که شهادت ایشان را [حکومت وقت] ظاهر و علنی کرد و قضات آن زمان را به همراه شهودی بر جسد مطهر امام علیه السلام حاضر کرده و در بالای پل بغداد (۲۰) ندا دادند: این جسد همان کسی است که رافضی‌ها

والشهود، ونودی علیه بیغداد علی الجسر وقیل: «هذا الذي تزعم الرفضه أنه حتى لا يموت مات حتف أنفه» وما جرى هذا المجرى لا يمكن الخلاف فيه. ۲ - فروی یونس بن عبد الرحمن قال: حضر الحسين بن علي الرواسي جنازة أبي إبراهيم عليه السلام. فلما وضع علي شفير القبر، إذا رسول من سندی بن شاهک قد أتى أبا المضا خليفته - وكان مع الجنازة - أن اكشف وجهه للناس قبل أن تدفنه حتى يروه صحيحاً لم يحدث به حدث. قال: وكشف عن وجه مولاي حتى رأيتُه وعرفته، ثم غطّي وجهه وأدخل قبره صلوات الله عليه. گمان می کنند که زنده بوده و نمی میرد، حالا- به مرگ طبیعی مرده و از دنیا رفته است. و هر چیزی که این گونه مشهور و معروف شود امکان ندارد که کسی در آن اختلاف یا شک و تردید کند.

اخبار شهادت امام کاظم علیه السلام

۱ / ۲ - یونس بن عبدالرحمن گفته است: حسین بن علی رواسی بر جنازه امام کاظم علیه السلام حاضر بوده [و می گوید]: وقتی که پیکر مطهر امام علیه السلام کنار قبر قرار داده شد، فرستاده سندی بن شاهک - لعنة الله عليه - آمد و به ابی المضا که جانشین [یا معاون] سندی و همراه جسد مطهر امام بود گفت: قبل از آن که او را دفن کنید صورت او را برای مردم باز کنید تا مردم ببینند که بدنش سالم است و حادثه مرگش در اثر اتفاق [شکنجه] نبوده است و به مرگ طبیعی مرده است. بعد کفن را باز کرد و از چهره مولایم کنار زد تا من سیمای نورانی ایشان دیده و شناختم. سپس صورت مبارک حضرت را پوشانید و امام را وارد قبر نمودند، درود بی پایان خدا بر امام کاظم علیه السلام. (۲۱) ۳ - وروی محمد بن عیسی بن عبید العیدی قال: أخبرتني رحيم أم ولد الحسين بن علي بن يقطين - وكانت امرأة حرة فاضلة قد حجت نيفاً وعشرين حجة - عن سعيد مولى أبي الحسن عليه السلام - وكان يخدمه في الحبس ويختلف في حوائجه - أنه حضره حين مات كما يموت الناس من قوة إلى ضعف إلى أن قضى عليه السلام. ۴ - وروی محمد بن خالد البرقي، عن محمد بن عباد المهلبی قال: لما حبس هارون الرشيد أبا إبراهيم موسى عليه السلام وأظهر الدلائل والمعجزات وهو في الحبس تحير الرشيد، فدعا ۲ / ۳ - محمد بن عیسی بن عبید العیدی گفته است: رحیمه، مادر حسین بن علی بن یقظین که زنی محترمه و فاضله بوده و بالغ بر بیست و هفت مرتبه به حج بیت الله مشرف شده بود، از سعید خدمت کار امام کاظم علیه السلام که جهت رفع نیازهای ایشان به زندان رفت و آمد می کرد به ما خبر داد که [سعید] در زمان شهادت امام علیه السلام در محضر ایشان حاضر بوده و می گوید: به همان ترتیبی که مردم از حالت توانایی ضعیف شده و می میرند، امام علیه السلام هم ضعیف شد و از دنیا رفت. ۳ / ۴ - محمد بن خالد برقی از محمد بن عباد مهلبی روایت کرده: وقتی هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را زندانی کرد و حضرت هم دلایل و معجزاتی را در همان زندان و در حقانیت خودشان ظاهر فرمودند، هارون الرشید به شدت متحیر شد. تا این که یحیی بن خالد البرمکی فقال له: يا أبا عليّ أ ما ترى ما نحن فيه من هذه العجائب، ألا تدبّر في أمر هذا الرجل تدبيراً يريحنا من غمّه؟ فقال له: يحيى بن خالد البرمكى: ألبدي أراه لك يا أمير المؤمنين أن تمننّ عليه وتصل رحمه، فقد - والله - أفسد علينا قلوب شيعتنا. وكان يحيى يتولاها، وهارون لا يعلم ذلك. فقال هارون: انطلق إليه وأطلق عنه الحديد، وأبلغه عنّي السلام، وقل له: يقول لك ابن عمّك: إنّه قد سبق منّي فيك يمين أنّي لا- أخليك حتى تقرّ لي بالإساءة، وتسالني العفو عمّا سلف منك وليس عليك في إقرارك عار، و لا- في مسألتك إياي منقصه. وهذا يحيى بن خالد (هو) ثقتي و وزيری، و صاحب أمری، فسله بقدر ما أخرج من يميني وانصرف راشداً. يحيى بن خالد برمكى را خواسته و به او گفت: ای ابا علی! مخمضه ای را که این عجایب برای ما ایجاد کرده و ما را در خود فرو برده نمی بینی؟ در مورد این موضوع فکر و تدبیری کن و ما را از غم و اندوه او راحت کن. يحيى بن خالد برمكى به هارون الرشيد گفت: ای امیر مؤمنان!! آنچه که من برای تو صلاح می دانم این است که به او منت بگذاری و به او صلّه رحم کنی. به خدا قسم، چون این موضوع دل هواداران ما را بدبین کرده است. البته يحيى از دوست داران امام کاظم علیه السلام بود و هارون این مسأله را نمی دانست. هارون خطاب به يحيى گفت: برو و زنجیر از گردن او باز کن، سلام مرا به او رسانده و بگو: پسر

عمویت می‌گوید: من قبلاً - قسم یاد کرده بودم که تا اقرار نکنی که درباره من بد کرده‌ای و تا درخواست بخشش از من نکنی رهایت نکنم، و در این که به گناهت اقرار کنی ننگی برای تو نیست و نیز در این که از من درخواست بخشش کنی هم منقصد و شکستی برای تو نیست. حال این یحیی بن خالد است که وزیر و مورد اعتماد و صاحب امر من است که نزد تو آمده است، پس چیز اندکی از او درخواست کن تا من از سوگندم آزاد شوم، و تو هم به صلاح و سلامت [به مدینه] برگرد. ۵ - قال محمد بن عباد: فأخبرني موسى بن يحيى بن خالد: أن أبا إبراهيم عليه السلام قال لي يحيى: يا أبا عليّ أنا ميت، وإنما بقي من أجلي أسبوع، اكنم موتي واثني يوم الجمعة عند الزوال، وصلّ عليّ أنت وأوليائي فرادي، وانظر إذا سار هذا الطاغية إلى الرقة، وعاد إلى العراق لا يراك ولا تراه لنفسك، فأني رأيت في نجمك ونجم ولدك ونجمه أنه يأتي عليكم فاحذروه. ثم قال: يا أبا عليّ أبلغه عنّي: يقول لك موسى بن جعفر: رسولي يأتيك يوم الجمعة فيخبرك بما تری، وستعلم غداً إذا جاثيتك بين يدي الله من الظالم والمعتدي على صاحبه، والسلام. ۴ / ۵ - محمد بن عباد گفته است: موسى بن يحيى بن خالد به من خبر داد: امام کاظم علیه السلام به یحیی فرمودند: ای ابا علی! من حتماً می‌میرم و از عمرم فقط یک هفته باقی مانده است. زمان مرگم را مخفی بدار و ظهر روز جمعه نزد من بیا و با دوستانت هر کدام فرادی بر من نماز بخوانید و مراقب باش که برای حفظ جانت، وقتی سفر کنی که این سرکش ظالم [هارون الرشید] به طرف [شهر] رقه (۲۲) رفته، تا وقتی به عراق [بغداد] برگشت او تو را نبیند و تو هم او را نبینی. چرا که من در ستاره تو و فرزندان و همچنین در ستاره او دیده‌ام که او [با دشمنی] به سراغ شما خواهد آمد، بنابراین از هارون دوری کنید. سپس حضرت فرمودند: ای ابا علی! از طرف من به او بگو: موسی بن جعفر به تو می‌گوید: روز جمعه فرستاده من نزد تو خواهد آمد و به آنچه که می‌بینی خبر می‌دهد و به زودی در فردای قیامت وقتی در مقابل خداوند به زانو در آمدی خواهی دانست که چه کسی ظالم بوده و به حق دوستش تجاوز کرده است. والسلام. فخرج يحيى من عنده، واحمرت عيناه من البكاء حتى دخل على هارون فأخبره بقصته وما ردّ عليه، فقال [له هارون]: إن لم يدع النبوة بعد أيام فما أحسن حالنا. فلما كان يوم الجمعة توفّي أبو إبراهيم عليه السلام، وقد خرج هارون إلى المدائن قبل ذلك، فأخرج إلى الناس حتى نظروا إليه، ثم دفن عليه السلام ورجع الناس. فافترقوا فرقتين: فرقة تقول: مات؛ وفرقة تقول: لم يمّت. ۶ - وأخبرنا أحمد بن عبدون سماعاً وقراءةً عليه قال: أخبرنا أبو الفرج عليّ بن الحسين الأصبهاني، قال: حدّثني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال: حدّثنا عليّ بن محمد النوفلي، عن أبيه يحيى در حالی که چشم‌هایش از گریه سرخ شده بود از محضر امام علیه السلام خارج شد، و نزد هارون رفته و جواب امام را به او ابلاغ کرد. هارون هم به یحیی گفت: اگر او بعد از چند روز ادعای نبوت نکند خیلی خوب است [این جمله هارون نشانه درماندگی بیش از حد او در مقابل امام است]. روز جمعه که فرا رسید، هارون به مدائن رفت و بعد امام علیه السلام به شهادت رسیدند. پیکر مطهر آن حضرت را بیرون آوردند تا مردم امام را زیارت کنند، سپس ایشان را به خاک سپردند و برگشتند. بعد از آن واقعه مردم به دو فرقه تقسیم شدند: عده‌ای گفتند: حضرت از دنیا رفته است و برخی دیگر گفتند: آن حضرت از دنیا نرفته و زنده‌اند. (۲۳) ۵ / ۶ - احمد بن عبدون از قول ابوالفرج علی بن الحسین اصفهانی روایت می‌کند که احمد بن عبيد الله بن عمار از علی بن محمد نوفلی و او هم از پدرش نقل کرده است. قال الأصبهاني: وحدّثني أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدّثني يحيى بن الحسن العلوي؛ وحدّثني غيرهما ببعض قصته، وجمعت ذلك بعضه إلى بعض قالوا: كان السبب في أخذ موسى بن جعفر عليه السلام أن الرشيد جعل ابنه في حجر جعفر بن محمد بن الأشعث، فحسده يحيى بن خالد البرمكي وقال: إن أفضت الخلافة إليه زالت دولتي و دولته ولدي. فاحتال علي جعفر بن محمد - وكان يقول بالإمامة - حتى داخله وأنس إليه. وكان يكثر غشيانه في منزله، فيقف على أمره، فيرفعه إلى الرشيد ويزيد عليه بما يقدح في قلبه. ثم قال يوماً لبعض ثقافته: تعرفون لي رجلاً من آل أبي طالب ليس بوسع الحال يعزّفي ما أحتاج [إليه]؟ فدللّ عليّ بن إسماعيل بن جعفر بن محمد، فحمل إليه (يحيى بن خالد مالا). اصفهانی هم می‌گوید: احمد بن محمد بن سعيد نقل کرده که یحیی بن حسن علوی برای من نقل کرد و غیر از این دو نفر نیز بخشی از قصه را برایم گفته‌اند و من هم آنچه که این‌ها گفته‌اند، به این صورت

جمع کردم که گفتند: ماجرای گرفتاری امام کاظم علیه السلام این بود که هارون الرشید فرزندش را برای تعلیم به جعفر بن محمد بن اشعث سپرده بود، یحیی بن خالد برمکی به این امر حسادت کرد و پیش خودش گفت: اگر خلافت به پسر رشید برسد دولت و حکومت من و فرزندانم از بین می‌رود. بنابراین بر ضد جعفر بن محمد که به مسأله امامت معتقد بود حیلہ کرد، به این صورت که با او از در دوستی وارد شده، و به منزلش خیلی رفت و آمد می‌کرد تا این که به اسرارش دسترسی پیدا کرد و از شیعه بودنش مطلع شد و [همزمان] اخبار او را به هارون الرشید می‌رساند و پشت سر او زیاد بدگویی می‌کرد. تا موقعیتش در دل رشید متزلزل شود. [در همین راستا] روزی به بعضی از افراد مورد اطمینانش گفت: مردی از آل ابوطالب را به من معرفی کنید که در فقر و تنگ دستی باشد. پس به طرف علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد راهنمایی شد. یحیی هم اموالی را برای او فرستاد. و کان موسی علیه السلام یانس إليه ویصله، وربما أفضی إليه بأسراره کلها. فکتب لیشخص به، فأحسّ موسی علیه السلام بذلک فدعاه فقال: إلی این یا ابن أخي؟ قال: إلی بغداد. قال: ما تصنع؟ قال: علیّ دین و أنا مملق. قال: فأنا أفضی دینک وأفعل بک وأصنع. فلم یلتفت إلی ذلک. فقال له: انظر یا ابن أخي، لا تؤتم أولادی. وأمر له بثلاث مائۀ دینار وأربعۀ آلاف درهم. فلما قام من بین یدیه، قال أبو الحسن موسی علیه السلام لمن حضره: واللّه لیسعین فی دمی ویؤتمن أولادی. این در حالی بود که امام کاظم علیه السلام با علی بن اسماعیل انس و الفتی داشت و به او صله می‌داد [و نیازهای مادی او را برآورده می‌کرد] و چه بسا امام علیه السلام اسرار خودش را به او می‌گفت. یحیی به علی بن اسماعیل نوشت که تنها به نزدش [به بغداد] برود. امام علیه السلام توطئه را احساس کردند؛ بنابراین او را خواستند و فرمودند: برادر زاده کجا می‌روی؟ گفت: به بغداد. امام فرمودند: برای چه کاری می‌روی؟ عرضه داشت: من مدیون و مقروض هستم و دستم خالی است. امام فرمودند: من قرض تو را می‌پردازم، به تو کمک می‌کنم و مشکلات تو را حل می‌کنم. ولی علی بن اسماعیل به ملاطفت امام توجهی نکرد. امام فرمودند: ای برادرزاده مراقب باش که اولاد من را یتیم نکنی. بعد فرمودند که سیصد دینار و چهار هزار درهم به او دادند. وقتی علی بن اسماعیل از برابر امام علیه السلام بلند شد، امام به حضار فرمودند: به خدا قسم که این در ریختن خون من سعایت و سخن چینی کرده و فرزندان من را یتیم خواهد کرد. فقالوا له: جعلنا الله فداک، فأنت تعلم هذا من حاله وتعطیه وتصله؟! فقال لهم: نعم، حدّثنی أبی، عن آباءه، عن رسول الله صلی الله علیه وآله «إِنَّ الرَّحْمَ إِذَا قَطَعَتْ فَوَصَلَتْ قَطْعَهَا اللَّهُ». فخرج علیّ بن اسماعیل حتّی أتی إلی یحیی بن خالد فتعرّف منه خبر موسی بن جعفر علیه السلام ورفعه إلی الرشید، وزاد علیه و قال له: إِنَّ الْأَمْوَالَ تَحْمَلُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَإِنَّ لَهُ بِيوتِ أَمْوَالٍ، وَإِنَّهُ اشْتَرَى ضِيعَةً بِنِثْلَائِينَ أَلْفِ دِينَارٍ فَسَمَّاهَا «الْيَسِيرَةَ» وَقَالَ [له] صاحبها وقد أحضر المال: لا آخذ هذا النقد، ولا آخذ إلاً نقد كذا. فأمر بذلک المال فرد وأعطاه ثلاثين ألف دينار من النقد الذي سألت بعينه؛ فرفع ذلك كله إلی الرشید، فأمر له بمائتي ألف درهم يسبّب له على بعض النواحي فاختر كور المشرق، ومضت رسله لتقبض المال، حضار عرضه داشتند: خدا ما را فدای شما کند، با وجودی که این‌ها را می‌دانید باز هم نسبت به او عطا کرده و به او صله می‌دهید؟! حضرت فرمودند: بله. چون پدرم از پدراننش و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که پیامبر فرمودند: وقتی که رحم قطع شد و تو وصلش کردی خداوند آن را قطع می‌فرماید. علی بن اسماعیل از محضر امام علیه السلام مرخص شده، به نزد یحیی بن خالد رفت. یحیی از طریق علی بن اسماعیل خبرهای امام را به دست آورد و خودش هم به آن اضافه کرد و به هارون الرشید رسانید و گفت: اموالی از مشرق و مغرب به سمت او روانه می‌شود و خانه‌هایی از اموال دارد. ملکی را به قیمت سی هزار دینار خریده و آن ملک را مال کمی می‌داند و صاحبش که مال را برای او حاضر کرده بود گفت: این نقد را [و این مقدار را] نمی‌گیرم مگر فلان مقدار. او دستور داد مال را رد کند و سی هزار دینار هم از همان مالی که خواسته بود به او دادند. تمام این قبیل خبرها را برای رشید گفت. رشید هم دستور داد که دوپست هزار درهم و حکومت بر بعضی از نواحی را برای او بنویسند. [ممکن است کنایه باشد از این که هارون الرشید مسؤولیت نواحی و گوشه‌ای از مملکت را که اهمیت چندانی هم نداشته، برای او نوشته است] او هم روستاهای مشرق و دخل هو فی بعض الأيام إلی الخلاء فحرّ حرّة خرجت منها حشوته [کلها] فسقط،

وجهدوا فی ردّها فلم یقدروا، فوقع لما به وجاءه المال وهو ینزع فقال: ما أصنع به وأنا فی الموت. وحجّ الرشید فی تلك السنّة فبدأ بقبر النبی صلی الله علیه وآله فقال: یا رسول الله إني أعتذر إليك من شيء أريد أن أفعله، أريد أن أحبس موسى بن جعفر فإنه يريد التشیت بأمّتك وسفک دمانها. ثم أمر به فأخذ من المسجد فأدخل إليه فقّیده، وأخرج من داره بغلان علیهما قبتان مغطّتان هو علیہ السلام فی إحداهما، ووجه مع کلّ واحدة منهما خيلاً فأخذ بواحدة علی طریق البصرة، والأخرى علی طریق الكوفة، ليعمی علی الناس أمره، وكان فی التي مضت إلى البصرة. را انتخاب کرد [و پس از استقرار در محل حاکمیتش] تعدادی را [به بغداد] فرستاد تا اموال را از رشید تحویل بگیرند. در همین اثنا روزی وارد مستراح شد و دچار اسهال خونی شدیدی شد که در اثر آن روده هایش بیرون زد. هر چه کردند روده ها پرنگشت. در همان اثنا آن مال دویست هزار درهمی را برایش آوردند. او هم گفت: من در حال مرگم با این مال چه کنم؟ در همان سال هارون الرشید به حج رفت، ابتدا به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله رفته و عرضه داشت: یا رسول الله! من از شما به خاطر قصدی که دارم عذر می‌خواهم. می‌خواهم موسی بن جعفر را زندانی کنم. چون او می‌خواهد بین امت تو تفرقه انداخته و خون مردم را بریزد. هارون الرشید دستور دستگیری امام را صادر کرد و حضرت را از میان مسجد گرفتار کرده و با غل و زنجیر بستند. از خانه ایشان دو قاطر آوردند و روی هر کدام از آنها جایگاهی درست کردند، امام را روی یکی از آنها سوار کردند، بعد یک قاطر را به سمت بصره و دیگری را به طرف کوفه روانه کرد و با هر کدام سپاهی را فرستاد. این عمل به خاطر این بود که سرنوشت امام از مردم مخفی شود. در حالی که امام در محملی بود که به طرف بصره می‌رفت. و امر الرسول أن یسلّمه إلى عیسی بن جعفر بن المنصور، وكان علی البصرة حينئذ فمضى به، فحبسه عنده سنه. ثم کتب إلى الرشید أن خذه منی و سلّمه إلى من شئت وإلا خلّیت سبیله، فقد اجتهدت بأن أجد علی حجة، فما أقدر علی ذلك حتی أنى لأتسمع علیهِ إذا دعا لعلّه يدعو علیّ أو علیک، فما أسمعهُ يدعو إلا لنفسه یسأل الرحمة والمغفرة. فوجه من تسلّمه منه، وحبسه عند الفضل بن الربیع ببغداد بقی عنده مدّة طویله وأراد الرشید علی شیء من أمره فأبى. فکتب بتسليمه إلى الفضل بن یحیی فتسلّمه منه وأراد ذلك منه فلم یفعل. هارون الرشید دستور داد که امام را تسلیم عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود کنند، او هم حضرت را یک سال در بصره زندانی کرد. پس از گذشت یک سال به رشید نامه‌ای نوشت که او را از من تحویل بگیر و به هر که می‌خواهی بسپار، در غیر این صورت او را آزاد می‌کنم، من هر چه تلاش کردم که دلیل و مدرکی بر ضد او پیدا کنم نتوانستم، حتی مخفیانه به دعا کردن او گوش می‌دادم تا شاید علیه تو یا من دعایی کند، اما آنچه شنیدم این است که برای خودش از خداوند طلب رحمت و مغفرت می‌کند. هارون الرشید هم نماینده‌ای را فرستاد تا امام را از عیسی تحویل گرفت و نزد فضل بن ربیع در بغداد برد، او هم امام را حبس کرد. حضرت مدّت زیادی در این زندان بودند. رشید قصد کشتن امام را داشت اما فضل از این عمر سرباز زد. بعد رشید دستور داد که امام را تسلیم فضل بن یحیی کند، فضل بن یحیی هم امام را تحویل گرفت. این بار رشید قصد داشت به وسیله او حضرت را به قتل برساند. اما او هم انجام نداد. وبلغه أنه عنده فی رفاهیة وسعة وهو حينئذ بالرقّة. فأنفذ مسرور الخادم إلى بغداد علی البرید، وأمره أن یدخل من فوره إلى موسی بن جعفر علیہ السلام فیعرف خبره، فإن كان الأمر علی ما بلغه أوصل کتاباً منه إلى العباس بن محمّد وأمره بامثاله، وأوصل کتاباً منه آخر إلى السندي بن شاهک يأمره بطاعة العباس. فقدم مسرور فنزل دار الفضل بن یحیی لا یدری أحد ما یرید، ثم دخل علی موسی بن جعفر علیہ السلام فوجده علی ما بلغ الرشید، فمضى من فوره إلى العباس بن محمّد والسندي، فأوصل الکتابین إلیهما. فلم یلبث الناس أن خرج الرسول یرکض إلى الفضل بن یحیی، فرکب معه وخرج مشدوهاً دهشاً، حتی دخل [علی العباس، فدعا بسیاط وعقابین. به هارون خیر رسید که امام کاظم علیہ السلام در زندان فضل در رفاه و آسایش است. در آن زمان هارون در «رقه» به سر می‌برد، لذا مسرور خادم را به عنوان پیک به بغداد فرستاد و به او دستور داد تا فوری نزد موسی بن جعفر علیہ السلام رفته و از وضعش اطلاع حاصل نماید، و اگر حال امام به همان ترتیبی بود که به هارون خبر داده بودند، یک نامه به عباس بن محمّد برساند و [در این نامه] دستور داده بود که عباس فرمان او را عمل کند و نامه دیگری هم به سندي بن شاهک برساند، [در آن نامه] دستور

داده بود که او تحت فرمان عباس باشد. مسرور به منزل فضل بن یحیی رفت و کسی هم نمی‌دانست که نقشه او چیست. به محضر امام رسید و حضرت را در همان حالتی که به هارون خبر رسیده بود دید. پس از این ماجرا سریعاً نزد عباس و سندی رفته و نامه‌های آن‌ها را تسلیم آن دو نمود. طولی نکشید که فرستاده بیرون آمد و به سمت فضل دوید. فضل به همراه فرستاده، سوار مرکب شد و به سرعت و با وحشت بیرون آمد. تا این که نزد عباس رفت [تا فضل رسید] عباس مأمورین مجازات را صدا زد و متوجه سندی شد و دستور به تنبیه فضل داد. فوجه ذلک الی السنندی، وأمر بالفضل فجرد ثم ضربه مائه سوط، وخرج متغیر اللون خلاف ما دخل، فأذہبت نخوته، فجعل یسلم علی الناس یمیناً وشمالاً. وکتب مسرور بالخبر الی الرشید، فأمر بتسليم موسى عليه السلام الی السنندی بن شاهک وجلس مجلساً حافلاً، وقال: أيها الناس إنَّ الفضل بن یحیی قد عصانی وخالف طاعتی ورأیت أن ألعنه فالعنوه. فلعنه الناس من کل ناحیه حتّی ارتجّ البيت والدار بلعنه. وبلغ یحیی بن خالد فرکب الی الرشید ودخل من غیر الباب الذی یدخل الناس منه حتّی جاءه من خلفه وهو لا یشعر، ثم قال له: التفت الیّ یا امیر المؤمنین. فأصغی الیه فرعاً فقال له: إنَّ الفضل حدث، وأنا أكفیک ما ترید. فانطلق وجهه وسرّ، وأقبل علی الناس فقال: سنندی هم او را برهنه کرده و یک صد ضربه شلاق به او زد. فضل با رنگ پریده و خلاف حالتی که داخل شده بود از آنجا خارج شد، تکبر و غرورش هم از بین رفته بود و به مردم از هر طرف سلام می‌کرد. مسرور ماجرا را برای هارون الرشید نوشت. او هم دستور داد تا امام کاظم علیه السلام را تسلیم سندی بن شاهک کردند، و در مجلسی مملوّ از جمعیت نشست و گفت: ای مردم! فضل بن یحیی نافرمانی کرد و از اطاعت من سرپیچی نمود، بنابراین صلاح دیدم که او را لعن کنم شما هم او را لعن کنید. مردم هم از هر طرف چنان او را لعن کردند که از صدای آنان، خانه لرزید. خبر [این لعن] به گوش یحیی بن خالد رسید. سریع سوار شد و به طرف رشید آمد و از غیر دربی که برای مردم بود وارد شد، به گونه‌ای که پشت سر هارون آمد و هارون متوجه او نبود. به هارون گفت: ای امیر مؤمنان! به من توجه کن. هارون با ناراحتی رو به یحیی کرد، یحیی گفت: فضل جوان است، من هر آنچه که تو بخواهی کفایت و ضمانت می‌کنم. چهره هارون شکفت و خوشحال گردید. بعد رو به مردم کرده و گفت: فضل در إنَّ الفضل کان عصانی فی شیء فلعنته، وقد تاب وأناب الی طاعتی فتولّوه. فقالوا له: نحن أولیاء من والیت وأعداء من عادیت وقد تولّیناه. ثم خرج یحیی بن خالد بنفسه علی البرید حتّی أتی بغداد، فماج الناس و أرجفوا بکل شیء. فأظهر أنّه ورد لتعديل السواد والنظر فی أمر العَمَیال، وتشاغل ببعض ذلک و دعا السنندی فأمره فیه بأمره، فامتله. وسأل موسی علیه السلام السنندی عند وفاته أن یحضره مولی له ینزل عند دار العباس بن محمّد فی أصحاب القصب لیغسله، ففعل ذلک. امری از فرمان سرپیچی کرد پس لعنش کردم ولی حالا توبه کرده و فرمانبردار شده است، بنابراین او را دوست داشته باشید. جمعیت حاضر هم به هارون گفتند: ما دوست کسی هستیم که تو او را دوست داشته باشی و با کسی دشمن هستیم که تو با او دشمن باشی، پس فضل را حتماً دوست می‌داریم. (۲۴) سپس یحیی بن خالد خودش به عنوان قاصد به بغداد آمد، مردم [با آمدنش] مضطرب شده و ترسیدند، هر کسی در این باره چیزی می‌گفت. معلوم شد که برای رسیدگی به امور سپاه و رسیدگی در کار عمّال دولتی آمده است. یحیی به بعضی از این امور مشغول شده، سندی را خواست درباره امام بنا به فرمان هارون دستورهایی داد و سندی هم اطاعت کرد. امام علیه السلام در موقع شهادت از سندی درخواست کرد تا غلامش را که در محله نی فروشان و در خانه عباس بن محمّد سکونت دارد برای غسل دادن ایشان حاضر کند، سندی هم این کار را کرد. قال: سألته أن یأذن لی أن أكفنه فأبی وقال: إننا أهل بیت مهور نسائنا وحجّ ضرورتنا وأکفان موتانا من طهره أموالنا، وعندی کفنی. فلما مات أدخل علیه الفقهاء ووجوه أهل بغداد وفیهم: الهیثم بن عدی وغیره، فنظروا الیه لا أثر به، وشهدوا علی ذلک، وأخرج فوضع علی الجسر ببغداد ونودی «هذا موسی بن جعفر قد مات فانظروا الیه». فجعل الناس یتفرّسون فی وجهه وهو میت. قال: وحَدَّثنی رجل من بعض الطالبيين أنّه نودی علیه «هذا موسی بن جعفر اللمدی تزعم الرافضة أنّه لا یموت فانظروا الیه» فنظروا الیه. قالوا: وحمل فدفن فی مقابر قریش، فوقع قبره الی جانب رجل من النوفلیین یقال له «عیسی بن عبد الله». راوی می‌گوید: از حضرت درخواست کردم تا اجازه دهند ایشان را کفن کنم [یا کفن ایشان را من بدهم].

حضرت قبول نکرده، فرمودند: ما اهل بیت، مهریه زنان مان و هزینه حج مان و پول کفن اموات مان را از پاک ترین اموالمان می‌پردازیم و کفن من نیز نزد خودم هست. وقتی که حضرت از دنیا رفتند، سندی فقها و افراد مشهور و معروف بغداد؛ از جمله: هیشم بن عدی و دیگران را حاضر کرد. آن‌ها هم امام را مشاهده کردند و دیدند که اثری از زخم و جراحت ندارد (۲۵) و به این مسأله شهادت دادند. بعد از آن پیکر پاک حضرت را خارج کرده و بالای جسر بغداد قرار داده و فریاد زدند: این موسی بن جعفر علیه السلام است که از دنیا رفته، به او نگاه کنید. مردم هم با دقت به صورت حضرت نظاره می‌کردند. ۷ - وروی محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن الحسن بن محمد بن بشار قال حدثني شيخ من أهل قطيعة الربيع من العائمة ممن كان يقبل قوله، قال: جمعنا السندی بن شاهک ثمانین رجلاً من الوجوه المنسویین إلى الخیر فأدخلنا علی موسی بن جعفر علیه السلام، وقال لنا السندی: یا هؤلاء انظروا إلى هذا الرجل هل حدث به حدث؟ فإن أمير المؤمنين لم يرد به سوء، وإنما ننتظر به أن يقدم لناظره و هو صحيح موسع علیه فی جميع أموره فسلوه وليس لنا هم إلا النظر إلى الرجل فی فضله و سمته. راوی می‌گوید: یکی از اولاد ابوطالب به من گفت که ندا و فریاد سندی این گونه بود: این موسی بن جعفر است که رافضیه [شیعه] گمان می‌کنند نمی‌میرد، پس او را بنگرید [که مرده است] و مردم نیز چنین کردند. راویان حدیث گفته‌اند: جسد مطهر حضرت، تشییع و در مقابر قریش [منطقه کاظمین] دفن شد و قبر ایشان کنار قبر مردی از اولاد نوفل بن عبدالمطلب به نام عیسی بن عبدالله قرار گرفت. ۶ / ۷ - محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او از محمد بن عیسی بن عبید و او از حسن بن محمد بن بشار و او از پیرمردی از اهل قطیعة الربیع [یکی از محلات شهر بغداد] از اهل سنت و البته از کسانی که مورد وثوق بوده و کلامش پذیرفته می‌شود، نقل کرده‌اند که گفته است: سندی بن شاهک، ما را که هشتاد نفر از بزرگان و سرشناسان و اهل خیر بودیم جمع کرده و وارد بر موسی بن جعفر علیه السلام کرد و گفت: ای جماعت! به این مرد نگاه کنید آیا حادثه‌ای [صدمه‌ای - شکنجه‌ای] به او رسیده است؟ تحقیقاً امیرالمؤمنین [هارون!!] نسبت به او قصد سوئی نداشته است و ما هنوز منتظریم تا او بیاید و [با موسی بن جعفر] بحث و گفت و گو کند. او هم صحیح و سالم بوده و تمام امورش در رفاه بوده است، خودتان از او پرسید. [این در حالی بود که همه هم و غم ما هشتاد نفر دیدن فضل و کمال و مقام امام علیه السلام بود. فقال موسی بن جعفر علیه السلام: أما ما ذكره من التوسعة وما أشبهها فهو علی ما ذكر، غير أنني أخبركم أيها النفر أنني قد سقيت السم في سبع تمرات وأنا غداً أخضر وبعد غد أموت، فنظرت إلى السندی بن شاهک يضطرب ويرتعد مثل السعفة. فموتة عليه السلام أشهر من أن يحتاج إلى ذكر الرواية به، لأن المخالف في ذلك يدفع الضرورات، والشك في ذلك يؤدي إلى الشك في موت كل واحد من آبائه وغيرهم فلا يوثق بموت أحد. علی أن المشهور عنه عليه السلام أنه وصي إلى ابنه علی بن موسی عليه السلام وأسند إليه أمره بعد موته، والأخبار بذلك أكثر من أن تحصي، نذكر منها طرفاً ولو كان حياً باقياً لما احتاج إليه. سپس موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: اما این که گفت من در توسعه و رفاه نسبی هستم همین طور است [که می‌بینید]. فقط به شما افراد [مورد اطمینان] خبر می‌دهم که این‌ها در هفت دانه خرما به من سم و زهر خوراندند. فردا بدنم سبز شده و روز بعد خواهم مرد. من [با شنیدن این کلام از امام علیه السلام] به سندی بن شاهک نگاه کردم، دیدم مضطرب بود و مثل شاخ و برگ خرما می‌لرزید. بنابراین شهادت آن حضرت مشهورتر از آن است که نیاز به ذکر روایات باشد، چرا که انکار شهادت حضرت به معنای مخالفت با ضروریات و بدیهیات است و از طرفی شک در شهادت ایشان منجر می‌شود به شک و تردید در مرگ و شهادت یک یک پدران معصوم آن حضرت و حتی دیگران، بنابراین به مرگ هیچ کسی نمی‌توان مطمئن شد. علاوه بر آنچه که گذشت این معروف است که آن حضرت به فرزندش علی بن موسی علیه السلام وصیت کرده و پس از شهادت، امر امامت را به او سپرده است و اخبار و روایات در این باب بیشتر از آن است که شماره شود و ما مقدار کمی از آن را ذکر می‌کنیم که اگر ایشان زنده می‌بود دیگر نیازی به این [وصیت کردن به امام رضا علیه السلام] نبود. ۸ - فمن ذلك ما رواه محمد بن یعقوب الكليني، عن محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمد بن علي و عبيد الله بن المرزبان، عن ابن سنان قال:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْدَمَ الْعِرَاقَ بِسَنَةِ وَعَلِيٍّ إِنَّهُ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ [أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ فَلَا تَجْزَعُ لِدَلِكِ]. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا يَكُونُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَدْ أَفْلَقْتَنِي؟ قَالَ: أَصَبِيرُ إِلَى هَذِهِ الطَّاعِيَةِ، أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُنِي مِنْهُ سُوءٌ وَمِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا يَكُونُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ قَالَ: يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.

تصریح امام کاظم بر امامت امام رضا علیهما السلام

۱ / ۸ - از جمله روایات حدیثی است از محمد بن سنان که گفته است: یک سال پیش از آن که ابوالحسن موسی علیه السلام به عراق برده شود، به محضرشان شرفیاب شدم و فرزندش، علی نیز در برابر ایشان نشسته بود. امام علیه السلام رو به من کرده و فرمودند: ای محمد! به زودی و در همین سال مسافرتی خواهم کرد، در آن سفر جزع و ناراحتی نکن. گفتم: جانم به فدای شما! مرا آزرده خاطر کردید، چه اتفاقی می افتد؟ فرمودند: به طرف این طغیانگر سرکش (۲۶) برده می شوم، در اوایل کار از او، و از کسی که بعد از او می آید به من آزاری نمی رسد. عرض کردم: خداوند مرا به قربان شما گرداند، بعد چه می شود؟ فرمودند: خداوند ظالمین را گمراه می کند، و هر چه خدا بخواهد انجام می دهد. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا ذَلِكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ قَالَ: مَنْ ظَلَمَ إِيْتِي هَذَا حَقَّهُ وَجَحَدَهُ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامَتَهُ وَجَحَدَهُ حَقَّهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ: قُلْتُ: وَاللَّهِ لَئِنْ مَدَّ اللَّهُ لِي فِي الْعُمُرِ لَأَسْلِمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَلِمَ أَقْرَنُ بِإِمَامَتِهِ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ وَتُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَقْرُّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَإِمَامَهُ مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ مُحَمَّدٌ. قَالَ: قُلْتُ: لَهُ الرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ. ۹ - عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علی بن محمد بن سنان وإسماعیل بن عباد القصری جمیعاً، عن داود الرقی، قال: عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند [امر امامت] چگونه می شود؟ فرمودند: هر کس بعد از من در حق این فرزندم ستم کند و یا امامت او را انکار نماید، مثل کسی است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم نموده و حق و امامت او را انکار کرده است. عرض کردم: به خدا قسم اگر خداوند به من عمری عنایت کند، حق ایشان را پذیرفته و به امامتشان اقرار می کنم. فرمودند: ای محمد! راست گفتم، خداوند عمرت را طولانی می کند و تو هم حق او را پذیرفته و به امامت او و کسی که بعد از اوست اقرار خواهی کرد. عرض کردم: او کیست؟ فرمودند: فرزندش محمد. عرض کردم: در برابر او هم تسلیم و بر امامتش راضی ام. ۲ / ۹ - داوود [بن کثیر] رقی روایت کرده که به محضر ابو ابراهیم [امام کاظم علیه السلام] قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبَّرْتُ سِنِّي فَخُذْ بِيَدِي (وَأَنْتَ تَدْنِي) مِنَ النَّارِ، (مَنْ صَاحِبُنَا بَعْدَكَ؟) فَأَشَارَ إِلَى إِبْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي. ۱۰ - عنه، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن محمد بن عبد الله، عن الحسن، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن إسحاق بن عمار، قال: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا تَدُلُّنِي عَلَى مَنْ آخُذُ مِنْهُ دِينِي؟ فَقَالَ: هَذَا إِيْتِي عَلِيٌّ، إِنَّ أَبِي آخُذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - إِذَا قَالَ قَوْلًا وَفِي بِهِ. ۱۱ - عنه، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصحاف قال: كنت أنا وهشام بن الحكم وعلي بن يقطين ببغداد: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقُطِينٍ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ [جَالِسًا فَدَخَلَ عَلَيْهِ إِنَّهُ عَلِيٌّ]، عرض کردم: جانم به فدای شما! سن من زیاد شده و پیرم، دستم را بگیر و از آتش جهنم نجاتم بده، بعد از شما صاحب ما چه کسی است؟ حضرت به فرزندشان ابی الحسن [امام رضا علیه السلام] اشاره کرده و فرمودند: بعد از من این شخص صاحب اختیار شماست. ۳ / ۱۰ - اسحاق بن عمار می گوید: خدمت ابی الحسن اول [امام کاظم علیه السلام] عرض کردم: مرا به کسی راهنمایی کنید که دینم را از او بگیرم. فرمودند: این فرزندم علی است، همانا پدرم دستم را گرفت و به روضه منوره رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و فرمود: پسر! خداوند در قرآن فرموده: «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.» و خداوند اگر وعده‌ای دهد حتماً به آن وفا می کند [اشاره به این که امامت امام رضا علیه السلام از ناحیه خداوند متعال است]. ۴ / ۱۱

- حسین بن نعیم گفته است: من و هشام بن حکم و علی بن یقظین در بغداد بودیم که علی بن یقظین گفت: من در محضر مبارک عبد صالح [امام کاظم علیه السلام] اَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ بْنَ يَقْظِينَ هَذَا عَلِيُّ سَيِّدُ وُلْدِي، أَمَا إِنِّي [قَدْ] نَحَلْتُهُ كُتَيْبِي، فَصَرَبَ هِشَامُ بِرَاحَتِهِ جَبْهَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَيْحَكَ! كَيْفَ قُلْتَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْظِينَ: سَمِعْتُهُ وَاللَّهِ مِنْهُ كَمَا قُلْتُ. فَقَالَ هِشَامُ: إِنَّ الْأَمْرَ (وَاللَّهِ) فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ. ۱۲ -

عنه، عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن معاوية بن حكيم نعيم القابوسي، عن أبي الحسن موسى عليه السلام [أنه قال: إِبْنِي عَلِيُّ أَكْبَرُ وُلْدِي وَأَثَرُهُمْ عِنْدِي وَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَهُوَ يَنْظُرُ مَعِيَ فِي الْجَفْرِ وَلَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ. نشسته بودم که فرزندش علی وارد شد، پس حضرت فرمودند: ای علی بن یقظین! این علی، سید و آقای فرزندان من است، و کنیه خودم را به او بخشیدم [کنیه مشترک امام کاظم و امام رضا علیهما السلام ابا الحسن است. بعد هشام با کف دستش به پیشانی اش زد و گفت: وای بر تو! چطور این حرف را زدی [و از این راز پرده برداشتی]؟ علی بن یقظین گفت: به خدا قسم، همان طور که گفتم از ایشان شنیدم. هشام گفت: آری به خدا قسم امر امامت پس از امام کاظم در وجود ایشان است. ۱۲ / ۵ - حکیم بن نعیم قابوسی نقل می کند که امام کاظم علیه السلام فرمودند: پسر من علی از نظر من بزرگ ترین و برگزیده ترین فرزندان من و محبوب ترین آنها است و اوست که با من کتاب جفر (۲۷) را نگاه می کند که فقط پیامبر و جانشینش می توانند در آن نگاه کنند. ۱۳ -

عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمّد بن علی، عن محمّد بن سنان وعلی بن الحکم جميعاً، عن الحسين بن المختار، قال: خَرَجْتُ إِلَيْنَا أَلْوَاخَ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ - وَهُوَ فِي الْحَبْسِ -: عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وُلْدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذَا وَأَنْ يَفْعَلَ كَذَا، وَفَلَانٌ لَا تَنْلُهُ شَيْئًا حَتَّى أَلْقَاكَ أَوْ يَقْضِي اللَّهُ عَلَيَّ الْمَوْتَ. ۱۴ -

عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمّد بن علی، عن زياد بن مروان القندي - [وكان من الواقفة] - قال: دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ أَبُو الْحَسَنِ إِبْنُهُ فَقَالَ لِي: يَا زِيَادُ هَذَا إِبْنِي عَلِيُّ، إِنَّ كِتَابَهُ كِتَابِي، وَكَلَامُهُ كَلَامِي، وَرَسُولُهُ رَسُولِي، وَمَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ. ۱۵ -

عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمّد بن علی، عن محمّد بن الفضل، عن المخزومي - وكان أمّه من ولد جعفر بن أبي طالب - قال: ۱۳ / ۶ - حسین بن مختار گفته است: در زمانی که امام کاظم علیه السلام در زندان بود، نوشته هایی از طرف ایشان [با این مضامین] به ما رسید که عهد [یا امامت] من با بزرگ فرزندان من است که چنین و چنان کند. به فلانی چیزی نده تا تو را ببینم و یا این که خداوند حکم به مرگ من کند. ۱۴ / ۷ -

زياد بن مروان قندی (که از پیروان مذهب واقفیه است) روایت کرده که به خدمت ابو ابراهیم امام کاظم علیه السلام رسیدم که فرزندشان ابو الحسن [رضاعیه السلام] هم در محضرشان بود، حضرت به من فرمودند: ای زیادا! این پسر من علی است، نوشته [و امر] او نوشته من و کلامش کلام من و فرستاده اش فرستاده من است و هر چه که بگوید، حرف حرف اوست. ۱۵ / ۸ -

محمّد بن فضل از مخزومی (۲۸) - که مادرش از اولاد جعفر بن ابی طالب بعثت إلینا أبو الحسن موسى عليه السلام فجَمَعْنَا، ثُمَّ قَالَ [لَنَا]: أَمْ تَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ؟ فَقُلْنَا: لَا، قَالَ: «اشْهَدُوا أَنَّ إِبْنِي هَذَا وَصِيِّي وَالْقَيْمُ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي» مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي دَيْنٌ فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ إِبْنِي هَذَا، وَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَةٌ فَلْيَتَجَرَّهَا مِنْهُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِي فَلَا يَلْقِنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ. ۱۶ -

عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمّد بن علی، عن أبي علي الخزاز، عن داود بن سليمان قال: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامِ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَخْرِيَتْ حَدَثٌ وَلَا أَلْقَاكَ، فَأَخْبَرَنِي عَنِ الْإِمَامِ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: إِبْنِي فَلَانٌ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. بود - نقل کرده است: ابو الحسن موسى علیه السلام به دنبال ما فرستاد و ما را جمع کرده و فرمودند: آیا می دانید برای چه امری شما را جمع کردم؟ عرضه داشتیم: خیر. فرمودند: گواهی بدهید که این فرزندم پس از من وصی و قیّم به امر من و خلیفه و جانشین من است، هر کس که دینی بر عهده من دارد از این فرزندم بگیرد، و هر کس که با او وعده ای دارم وفای به آن را از او بخواهد، و هر کسی که ناچار از دیدار من می باشد فقط با نوشته [و هماهنگی با] او مرا ببیند. (۲۹) ۱۶ / ۹ -

داوود بن سلیمان روایت کرده که به محضر مبارک امام کاظم علیه السلام عرض کردم: من می ترسم که حادثه ای واقع شود و شما را نتوانم زیارت کنم، از امام و پیشوای پس از خودتان به من خبر بدهید. حضرت فرمودند: فلان پسر من [یعنی ابا الحسن رضاعیه السلام]. ۱۷ -

وبهذا الإسناد، عن ابن مهران، عن محمّد بن علی، عن سعيد بن أبي الجهم، عن نصر بن قابوس قال: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامِ: إِنِّي سَأَلْتُ

أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَكَ؟ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، فَلَمَّا تُوْفِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَقُلْتُ بِكَ أَنَا وَأَصْحَابِي فَأَخْبَرَنِي مَنْ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وَلَدِكَ؟ قَالَ: ابْنِي فَلَانَ. ۱۸ - عنه، عن أحمد، عن محمد بن علي، عن الضحاك بن الأشعث، عن داود بن زربي قال: جئت إلى أبي إبراهيم عليه السلام بمال (قال): فَأَخَذَ بَعْضُهُ وَتَرَكَ بَعْضُهُ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! لَأَيِّ شَيْءٍ تَرَكْتَهُ عِنْدِي؟ فَقَالَ: إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ مِنْكَ، ۱۰ / ۱۷ - نصر بن قابوس (۳۰) گفته است: به محضر ابو ابراهيم [امام كاظم عليه السلام عرض كردم: من از پدرتان پرسيدم كه چه كسي بعد از شما امام است. ايشان به من خبر دادند كه شما امام هستيد، پس وقتي كه امام صادق عليه السلام از دنيا رفتند، مردم به راست و چپ متمايل شدند اما من و ياران و نزديكانم، قائل به امامت شما شديم. بفرماييد پس از شما چه كسي از فرزندانان امام خواهد شد؟ حضرت فرمودند: فلان پسر من [يعني امام رضا عليه السلام]. ۱۱ / ۱۸ - داوود بن زربي (۳۱) گفته است: مقداری مال [سهم امام] به خدمت ابو ابراهيم [امام كاظم] عليه السلام آوردم، حضرت بخشی از آن را گرفتند و بقیه را رد کردند. عرضه داشتم: خدا خیرتان بدهد. پس چرا مقداری از اموال را در دست من باقی گذاشتید؟ حضرت فرمودند: صاحب این امر [ولایت و امامت] آن را از تو مطالبه خواهد کرد. (۳۲) فَلَمَّا جَاءَ نَعْيُهُ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاعِيَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَنِي ذَلِكَ الْأَمَلِ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ. ۱۹ - عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن إبراهيم بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، عن يزيد بن سليط في حديث طويل: عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي السَّنَةِ الَّتِي قُبِضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا: إِنِّي أُؤَخِّدُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ، وَالْأَمْرُ [هُوَ] إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ، سُمِّيَ عَلِيٌّ فَأَمَّا عَلِيُّ الْأَوَّلُ، فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَّا (عَلِيٌّ) الْآخَرُ فَعَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْطَى فَهُمُ الْأَوَّلُ وَحَمَلُهُ وَنَصْرُهُ وَوُدُّهُ وَذِمَّتُهُ وَوَمِخْنَتُهُ وَالْآخِرُ، وَصَبْرُهُ عَلَيَّ مَا يُكْرَهُ، تمام الخبر. بعد از آن كه خبر فقدان آن حضرت به ما رسید، ابوالحسن رضا عليه السلام برای من پیغام فرستاد و باقی مانده اموال را درخواست فرمودند. من هم به خدمت ايشان تقديم كردم. ۱۲ / ۱۹ - يزيد بن سليط (۳۳) در حدیث طولانی نقل کرده است: امام كاظم عليه السلام در آن سال كه گرفتار زندان شد، فرمودند: در همین سال من گرفتار [و زندانی] می شوم، و كار امامت با پسر من علی است. او هم علی نامیده شد، امیرا علی اول، علی بن ابی طالب عليه السلام و علی دیگر علی بن الحسین علیهما السلام است. فهم و حلم، یاری و نصرت، و دوستی و عهد علی اول و محنت و غم و صبر در برابر ناملايمات علی دیگر به او داده شده است. (۳۴) ۲۰ - وروی ابوالحسن محمد بن جعفر الأسدی، عن سعد بن عبد الله، عن جماعة من أصحابنا منهم محمد بن الحسين بن أبي الخطاب والحسن بن موسى الخشاب ومحمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن سنان، عن الحسن بن الحسن - في حديث له - قال: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسَأَلُكَ؟ فَقَالَ: سَلْ إِمَامَكَ. فَقُلْتُ: مَنْ تَعْنِي؟ فَإِنِّي لَا أَعْرِفُ إِمَامًا غَيْرَكَ؟ قَالَ: هُوَ عَلِيُّ ابْنِي قَدْ نَحَلْتُهُ كُنِّيَّتِي. قُلْتُ: سَيِّدِي أَنْقَذَنِي مِنَ النَّارِ فَإِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّكَ أَنْتَ الْقَائِمُ بِهَذَا الْأَمْرِ! قَالَ: أَوْ لَمْ أَكُنْ قَائِمًا؟ ثُمَّ قَالَ: يَا حَسَنُ! مَا مِنْ إِمَامٍ يَكُونُ قَائِمًا فِي أُمَّةٍ إِلَّا وَهُوَ قَائِمُهُمْ، فَإِذَا مَضَى عَنْهُمْ فَالَّذِي يَلِيهِ هُوَ الْقَائِمُ وَالْحُجَّةُ حَتَّى يَغِيْبَ عَنْهُمْ، فَكُلُّنَا قَائِمٌ فَاصْبِرْ جَمِيعًا مَا كُنْتُ ۱۳ / ۲۰ - حسن بن حسن گفته است: به محضر امام ابی الحسن موسی عليه السلام عرض كردم: [اجازه می فرمایید] از شما سؤالی بپرسم؟ حضرت فرمودند: از امامت بپرس. عرض كردم: چه كسي [برای جانشینی] مد نظر شماست؟ من امامی غیر از شما نمی شناسم. حضرت فرمودند: علی پسر من، كه من كنيه خودم را به او بخشیده ام. عرض كردم: آقای من! مرا از آتش جهنم نجات بده و خلاصم كن. چون امام صادق عليه السلام فرمودند كه شما قائم به امر امامت هستيد. حضرت فرمودند: مگر من قائم به این امر نيستم؟ بعد فرمودند: ای حسن! هر امامی كه در امتی پیشوا و قائم به امر ولایت است او قائم ايشان است و هر گاه از دنيا برود، كسی كه پس از اوست همان قائم به امر و حجت خدا است، تا زمانی كه قائم و حجت از مردم غايب شود. بنابراین همه ما قائم هستيم، پس همان گونه كه با من رفتار می كردی [و ولایت مرا پذيرفتی] با پسر من علی هم همان طور باش. به خدا قسم كه من این كار تُعَامِلُنِي بِهِ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ، [وَاللَّهِ وَاللَّهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذَاكَ بِهِ، بَلِ اللَّهُ فَعَلَ بِهِ ذَاكَ حُبًّا. ۲۱ - وروی أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن محمد بن سنان و صفوان بن يحيى و عثمان بن عيسى،

عن موسی بن بکر قال: كنت عند أبي إبراهيم عليه السلام فقال لي: إِنَّ جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى خَلْفَهُ مِنْ نَفْسِهِ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ فَقَالَ: هَذَا وَقَدْ أَرَانِي اللَّهَ خَلْفِي مِنْ نَفْسِي. ۲۲ - عنه، عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن علي بن الحكم و علي بن الحسن بن نافع، عن هارون بن خارجة قال: قال لي هارون بن سعد العجلي: قد مات إسماعيل الذي كنتم تملّون إليه أعناقكم، و جعفر شيخ كبير يموت غداً أو بعد غد، فتبقون بلا إمام. [نصب امام بعد از خودم] را سر خود انجام نداده‌ام؛ بلکه خداوند به جهت محبوبیت او این کار را انجام داده است. (۳۵) / ۱۴ / ۲۱ - موسی بن بکر گفته است: من در خدمت ابو ابراهیم امام کاظم علیه السلام بودم، حضرت به من فرمودند: همانا امام صادق علیه السلام می فرمودند: مردی که پیش از مردن، جانشینش را که از نسل او است ببیند سعادت مند است. سپس حضرت به پسرشان علی اشاره کرد و فرمودند: خداوند این فرزندم را که جانشین و از جان من است به من نشان داد. ۱۵ / ۲۲ - هارون بن خارجه می گوید: هارون بن سعد عجلی به من گفت: اسماعیلی که گردن‌های تان را به سوی او می کشیدید [و امید به امامتش داشتید] از دار دنیا رفت. جعفر [امام صادق] هم پیرمردی شده که همین روزها از دنیا رحلت خواهد کرد و شما بدون امام می مانید. فلم أدر ما أقول، فأخبرت أبا عبد الله عليه السلام بمقالته، فقال: هِيَ هَاتِ هَيْهَاتَ أَبِي اللَّهِ - وَاللَّهِ - أَنْ يَنْقَطِعَ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَنْقَطِعَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَقُلْ لَهُ: هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَكْبُرُ وَ نَزْوِجُهُ وَ يُوَلِّدُ لَهُ فَيَكُونُ خَلْفًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ۲۳ - و فی خبر آخر: قال أبو عبد الله عليه السلام فی حدیث طویل: يَظْهَرُ صَاحِبُنَا وَهُوَ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا وَ تَضْفُو لَهُ الدُّنْيَا. ۲۴ - وروی اُیوب بن نوح، عن الحسن بن علي بن فضال قال: سمعت علي بن جعفر يقول: كنت عند أخي موسى بن جعفر عليه السلام - كان والله حجة [الله في الأرض] بعد أبي صلوات الله عليه - إذ طلع ابنه علي فقال لي: من نمی دانستم که چه جوابی به او بدهم. ماجرا را به عرض امام صادق علیه السلام رساندم. حضرت فرمودند: هیهات، هرگز! به خدا قسم که خداوند امر امامت را تا زمانی که شب و روز باقی است قطع نخواهد کرد. هر وقت او را دیدی بگو: این موسی بن جعفر بزرگ می شود و برای او ازدواجی برپا می کنیم و صاحب فرزندی می شود که خلیفه و جانشین اوست ان شاء الله. ۱۶ / ۲۳ - از امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی آمده است که فرمودند: صاحب ما از صلب این ظاهر می شود. و با دست به موسی بن جعفر علیه السلام اشاره فرمودند. پس زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از جور و ستم پر شده باشد و دنیا برای او صاف و هموار می شود. ۱۷ / ۲۴ - حسن بن علی بن فضال گفته است: از علی بن جعفر شنیدم که می گفت: من در محضر برادرم موسی بن جعفر علیه السلام بودم - که به خدا قسم بعد از پدرم حجت خدا روی زمین بود - تا این که پسرش علی علیه السلام آمد. پس حضرت به من فرمودند: یا عَلِيُّ هَذَا صَاحِبُكَ وَ هُوَ مَبْنِي بِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي، فَتَبَتَّكَ اللَّهُ عَلَى دِينِهِ. فَكَيْتُ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: نَعَى وَاللَّهِ إِلَيَّ نَفْسَهُ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَمْضِيَ مَقَادِيرَ اللَّهِ فِيَّ وَ لِي بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَصْوَةٌ، وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ يَحْمِلَهُ هَارُونُ الرَّشِيدَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، تَمَامَ الْخَبَرِ. وَ الْأَخْبَارُ فِي هَذَا الْمَعْنَى أَكْثَرَ مِنْ أَنْ تَحْصِيَ، وَ هِيَ مَوْجُودَةٌ فِي كِتَابِ الْإِمَامِيَّةِ مَعْرُوفَةٌ وَ مَشْهُورَةٌ مِنْ أَرَادَهَا وَ قَفَّ عَلَيْهَا مِنْ هُنَاكَ، وَ فِي هَذَا الْقَدْرِ هَاهُنَا كَفَايَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. فَإِنْ قِيلَ: كَيْفَ تَعُولُونَ عَلَى هَذِهِ الْأَخْبَارِ وَ تَدْعُونَ الْعِلْمَ بِمَوْتِهِ، وَ الْوَاقِفَةُ تَرَوِي أَخْبَارًا كَثِيرَةً أَيْ عَلِي! إِنْ صَاحِبُ وَ إِمَامٌ تَوَسَّطَ، وَ مَنْزِلَتُ أَوْ نَسَبُتُ بِهِ مِنْ مِثْلِ مَقَامٍ وَ مَنْزِلَتُ مِنْ دَرَجَاتِ الْإِسْلَامِ مِي بَاشَد. پَسِ خَدَاوَنَدِ تُو رَا دَر دِينِ أَوْ ثَابِتِ قَدَمِ بَدَارَد. بَعْدُ مِنْ كَرِيهِ كَرْدَمِ وَ بَا خُودَمِ كُفْتَم: حَضْرَتُ مِي خَوَاهَدِ خَبَرَ شَهَادَتَش رَا بَه مِنْ بَدَهْدِ كِه حَضْرَتُ فَرْمُودَنَد: عَلِي جَان! چاره‌ای نیست جز این که مقدرات خداوند درباره من جاری شود و من به رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تأسی می کنم. این ماجرا سه روز پیش از آن بود که هارون در مرتبه دوم امام را دستگیر کرد. اخبار و روایات در این باره بیشتر از آن است که شمارش شوند، و در کتب معروف و مشهور امامیه موجود هست و هر کسی که بخواهد اخبار و روایات را ببیند به آنجا مراجعه کند، همین مقدار که ما در اینجا نقل کردیم کافی است، ان شاء الله. (۳۶)

ادله امامت امام کاظم علیه السلام و ردّ نظر واقفیه

سؤال

شما با چه معیاری این اخبار را توجیه کرده و مدّعی می‌شوید که حضرت امام تنصّمنّ أنّه لم یمت، و أنّه القائم المشار إليه، موجوده فی کتبهم و کتب أصحابکم، فکیف تجمعون بینها؟ و کیف تدعون العلم بموته مع ذلك؟ قلنا: لم نذكر هذه [الأخبار] إلا على جهة الاستظهار والتبرّع، لا لأننا احتجنا إليها في العلم بموته لأنّ العلم بموته حاصل لا شكّ فيه كالعلم بموت آبائهم عليهم السلام، والمشكّك في موته كالمشكّك في موتهم، و موت كلّ من علمنا بموته. و إنّما استظهرنا بإيراد هذه الأخبار تأكيداً لهذا العلم، كما نرى أخباراً كثيرة فيما نعلم بالعقل والشرع وظاهر القرآن والإجماع وغير ذلك، فنذكر في ذلك أخباراً على وجه التأكيد. کاظم علیه السلام از دنیا رفته است، در حالی که واقفیه هم اخبار زیادی را روایت می‌کنند که متضمن زنده بودن ایشان است و این که آن حضرت قائمی است که به او اشاره شده است. این روایات در کتب آن‌ها و حتی کتب علمای شما نیز موجود هستند. بنابراین چگونه بین این دو دسته روایات جمع می‌کنید؟ و با توجه به این روایات چگونه مدعی علم به رحلت ایشان شده‌اید؟

پاسخ

این روایات را به جهت استظهار و اطلاع ذکر کردیم نه به عنوان این که به وسیله آن‌ها برای علم به موت ایشان احتجاج کنیم، چرا که علم به شهادت ایشان وجود دارد [و از بدیهیات است] و تردیدی در آن نیست؛ مثل علم به شهادت پدران بزرگوار ایشان علیهم السلام و کسی که در شهادت امام کاظم علیه السلام شک دارد در شهادت پدران ایشان هم می‌تواند شک کند و حتی می‌تواند در مورد مرگ هر کسی که ما علم به مرگش داریم شک کند. و این که ما این روایات را ذکر کردیم تأکیدی بر این علم بود، چنان که اخبار زیادی را که به دلیل عقل و شرع و ظاهر قرآن، و نیز اجماع و ادله دیگر، این علم را برای ما ایجاد می‌کند بیان کردیم. پس در این باب اخباری را به جهت تأکید ذکر می‌کنیم. فأمّا ما ترويه الواقفیه، فكلّها أخبار آحاد لا يعضدها حجّة، و لا يمكن ادّعاء العلم بصحتها، و مع هذا فالرواه لها مطعون عليهم، لا يوثق بقولهم و روایاتهم و بعد هذا كلّه فهي متأولة. و نحن نذكر جملاً ممّا رووه و نبين القول فيها، فمن ذلك أخبار ذكرها أبو محمد عليّ بن أحمد العلوي الموسوي في كتابه «في نصره الواقفیه».

اما آنچه که واقفیه روایت کرده‌اند:

(اولاً): همگی خبر واحد هستند که هیچ دلیل و حجّتی آن‌ها را تقویت نمی‌کند و ادعای علم به صحت آن‌ها غیر ممکن است. (۳۷)
 (ثانیاً): علاوه بر این، روایان آن‌ها هم مورد طعن و غیر قابل اعتماد هستند و نمی‌توان به قول و روایت شان اعتماد کرد. (ثالثاً): با همه این توضیحات تمام روایات آن‌ها قابل تأویل و توجیه هستند. و ما تعدادی از آن‌ها را که ابو محمد علی بن احمد علوی موسوی در کتابش «فی نصره الواقفیه» روایت کرده، نقل می‌کنیم و بحث در آن‌ها را روشن می‌کنیم. ۲۵ - قال: حدّثنی محمد بن بشر قال: حدّثنی الحسن بن سماعه، عن أبان بن عثمان، عن الفضيل بن يسار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا ينسجني والقائم أب. فهذا أوّلاً خبر واحد لا يدفع المعلوم لأجله، ولا يرجع إلى مثله، وليس يخلو أن يكون المراد به أنّه ليس بيني وبين القائم أب أو أراد لا يلدني وإياه أب، فإن أراد الأوّل فليس فيه تصريح بأنّ موسى هو القائم، ولم لا يجوز أن يكون المراد غيره كما قالت الفطحية: إنّ الإمام بعد أبي عبد الله عليه السلام عبد الله الأفتح ابنه، وإذا احتمل ذلك سقط الاحتجاج به. على أنّا قد بينّا أنّ كلّ إمام يقوم بعد الأوّل يسمّى قائماً فعلى هذا يسمّى موسى ۱ / ۲۵ - ابن يسار گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: من و حضرت قائم علیه السلام از یک پدر نخواهیم بود.

توضیح خبر

(أولاً): این روایت، خبر واحد است و امر مسلم و معلومی را که از راه دیگر ثابت شده به سبب آن نمی‌توان رد کرد و لذا به مثل این خبر واحد نمی‌توان رجوع و تمسک کرد. (ثانیاً): ممکن است که مراد امام این بوده باشد که بین من و قائم ارتباط پدری و فرزندی نیست، یا این که من و او از یک پدر نیستیم. بنابراین اگر مقصود اولی باشد که هیچ تصریحی به این که موسی بن جعفر علیهما السلام قائم باشد نیست و اصلاً چرا درست نباشد که منظور امام غیر از امام کاظم بوده باشد [و ممکن است مقصود امام غیر از امام کاظم علیه السلام باشد]. چنان که فطحیه گفته‌اند: پس از امام صادق علیه السلام فرزندشان عبدالله افطح امام است و وقتی که این احتمال وجود داشته باشد، احتجاج به این روایت که امام کاظم علیه السلام قائم است، ساقط و باطل است. (ثالثاً): ما قبلاً بیان کرده‌ایم که هر امامی که پس از امام قبلی مسؤولیت امامت را به قائماً ولا یجیء منه ما قالوه. علی أنه لا یمتنع أن یکون أراد رداً علی الإسماعیلیة الذین ذهبوا إلى إمامة محمد بن إسماعیل بعد أبي عبد الله علیه السلام فإن إسماعیل مات فی حیاته، فأراد: الذی یقوم مقامی لیس بینی و بینة أب بخلاف ما قالوه، وإن أراد أنه لم یلده وإیاه أب نفیاً للإمامة، عن إخوته فإننا نقول بذلك، مع أنه لیس ذلك قولاً لأحد. ۲۶ - قال الموسوی: وأخبرنی علی بن خلف الأنماطی قال: حدّثنا عبد الله بن وضاح، عن یزید الصائغ قال: لما ولد لأبی عبد الله علیه السلام أبو الحسن علیه السلام عملت له أوضاحاً وأهديتها عهدة بگیری، قائم نامیده می‌شود. بنابراین قائم اسم امام موسی کاظم علیه السلام خواهد بود. (۳۸) بنابراین ادعای آن‌ها صحّت ندارد. (رابعاً): علاوه بر این‌ها احتمال دارد مقصود حضرت، ردّ اسماعیلیه باشد که معتقد به امامت محمد بن اسماعیل [نوه امام صادق] پس از امام صادق علیه السلام بودند. چرا که اسماعیل در زمان حیات [پدر بزرگوارش] امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. پس [با توجه به این احتمال] مقصود امام این است که بین من و کسی که قائم مقام من است پدری فاصله نیست. به خلاف آنچه که اسماعیلیه می‌گویند. و اگر چنانچه مقصود امام این بوده باشد که من و قائم از یک پدر نیستیم، در این صورت حضرت، امامت را از برادرانش نفی فرموده است. ما هم همین را می‌گوییم، با این که کسی این حرف را نزده است. ۲۶ / ۲ - یزید صائغ گفته است: زمانی که امام کاظم علیه السلام به دنیا آمد، برای امام صادق علیه السلام علیه، فلما أتیت أبا عبد الله علیه السلام بها قال لی: یا یزید أهدیتها والله لِقائم آل مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وآله. فهو مع کونه خيراً واحداً رجاله غیر معروفین، ولو سلّم لکان الوجه فیہ ما قلناه. من أنه القائم من بعده بلا- فصل علی ما مضی القول فیہ. ۲۷ - قال الموسوی: وحدّثنی أحمد بن الحسن المیثمی، عن أبيه، عن أبي سعيد المدائنی قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: إِنَّ اللَّهَ اسْتَنْقَدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ فِرْعَوْنِهَا بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَنْقَدٌ هَذِهِ الْأُمَّةَ مِنْ فِرْعَوْنِهَا بِسَيِّدِيهِ. زیوری از نقره ساختم و به ایشان هدیه دادم و وقتی که هدیه را به محضر امام صادق علیه السلام آوردم، حضرت به من فرمودند: ای یزید! به خدا قسم که تو این زینت را به قائم آل محمد صلی الله علیه وآله هدیه دادی. توضیح خبر: این خبر علاوه بر این که مثل خبر واحد است، راویان آن هم غیر معروف و مجهولند [و مدحی درباره آن‌ها نیامده است. (۳۹)] بر فرض این که رجالش را بپذیریم، در مورد این حدیث هم همان حرف قبلی را می‌گوییم که امام کاظم پس از امام صادق، امام و پیشوا است چنان که در این باره بحث کردیم. [که همه ائمه قائم به امر هستند]. ۲۷ / ۳ - ابن سعید مدائنی (۴۰) گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند بنی اسرائیل را به وسیله موسی علیه السلام از شر فرعون نجات داد و این امت را هم به وسیله همنام موسی از فرعونش نجات می‌دهد. فالوجه فیہ: أيضاً مع أنه خبر واحد أن الله استنقذهم بأن دلهم علی إمامته والإبانة عن حقه بخلاف ما ذهب إليه الواقفة. ۲۸ - قال: وحدّثنی حنان بن سدير قال: كان أبي جالساً وعنده عبد الله بن سليمان الصيرفي وأبو المراهف وسالم الأشل، فقال عبد الله بن سليمان لأبي: يا أبا الفضل أعلمت أنه ولد لأبي عبد الله عليه السلام غلام فسماه فلاناً؟ - يسميه باسمه - فقال سالم: إن هذا لحق، فقال عبد الله: نعم، فقال سالم: والله لأن يكون حقاً أحب إلي

توضیح خبر

علاوه بر این که این خبر هم واحد است. منظور این است که خداوند امت را با اعتقاد به امامت امام کاظم و دفاع از حق امام علیه السلام هدایت و ارشاد کرده و [آن‌ها را از انحراف] نجات داد. به خلاف آنچه که واقفیه اعتقاد دارند. (۴۱) ۴ / ۲۸ - حنان بن سدیر می‌گوید: پدرم نشسته بود و عبدالله بن سلیمان صیرفی و ابو مراهف و سالم اشل نیز در کنار او بودند، عبدالله بن سلیمان به پدرم گفت: ای اباالفضل! آیا می‌دانی که برای امام صادق علیه السلام پسری متولد شده است و نامش را فلان [موسی] گذاشته است؟ سالم گفت: راست می‌گویی؟ عبدالله گفت: بله. سالم گفت: به خدا قسم که اگر این خبر حق و راست باشد، برای من از این که پانصد من آن انقلب إلى أهلی بخمس مائة دینار، و إننی محتاج إلى خمسة دراهم أعود بها علی نفسی و عیالی. فقال له عبد الله بن سلیمان: ولم ذاک؟ قال: بلغنی فی الحدیث: أَنَّ اللَّهَ عَرَضَ سَبْرَةَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ». فَقَالَ لَهُ: لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ. فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ» فَقِيلَ لَهُ: لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ سَجِيئِي». فَقِيلَ لَهُ: أُعْطِيَتْ ذَلِكُكَ. فَلَا أَدْرِي مَا الشَّبَهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ لِأَنَّهُ لَمْ يَسْنِدْهُ إِلَى إِمَامٍ، وَقَالَ: بَلِغْنِي فِي الْحَدِيثِ كَذَا، دِينَارٌ لِلْبَنِي خَانُوَادَهَامِ بِيرَمٍ مَحْبُوبٌ تَرِ اسْتِ، فِي حَالِي كَمَا فِي نَهْيِهِ [تَهْيِهِ] بِخَمْسِ دَرَاهِمٍ لِلْبَنِي خَانُوَادَهَامِ مَحْتِاجٌ هَسْتَمُ. عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلِيمَانَ بِهٖ أَوْ كَقَوْلِهِ: بِهٖ چَه دَلِيلٍ [اَيْنِ قَدْرٌ لِابْرَايْتِ مَهْمٌ اسْتِ]؟ سَالِمٌ كَقَوْلِهِ: فِي حَدِيثِي بِهٖ مِنْ رَسِيدِهِ اسْتِ كَمَا خَدَاوَنْدُ سِيرَهٗ وَ رُوشِ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ رَا بِرِ مَوْسَى بْنِ عِمْرَانَ بَيَانِ كَرْدِ. مَوْسَى عَرَضَهُ دَاشْتِ: خَدَاوَنْدَا! أَوْ رَا زِ ابْنِي إِسْرَائِيلِ قَرَارِ بَدَهٗ. خَدَاوَنْدُ بِهٖ أَوْ فَرْمُودِ كَمَا رَاهِي بِهٖ اَيْنِ امْرِئِ اسْتِ [اِمْكَانِ نَدَارْدِ]. بَعْدَ عَرَضِهِ دَاشْتِ: خَدَاوَنْدَا! مَرَا زِ يَارَانْتِشِ قَرَارِ بَدَهٗ. بِهٖ أَوْ وَحِي شُدْ: رَاهِي بِهٖ اَيْنِ مَهْمٌ نَسْتِ. بَعْدَ عَرَضِهِ دَاشْتِ: خَدَايَا أَوْ رَا هَمِ نَامِ مِنْ فَرْمَا. وَحِي شُدْ: اَنْ رَا [يَعْنِي هَمِ نَامِي بِاَقَائِمِ رَا] بِهٖ تُو عَطَا كَرْدِيمُ.

توضیح خبر

من نمی‌دانم که در این خبر چه شبهه و مطلبی علیه ما وجود دارد. ولیس کَلَّمَا يَبْلُغُهُ يَكُونُ صَحِيحًا، وَقَدْ قَلْنَا: اِنْ مِنْ يَقُومُ بَعْدَ الْإِمَامِ الْأَوَّلِ يَسْمَى قَائِمًا أَوْ يَلْزَمُهُ مِنَ السَّيْرَةِ مِثْلَ سَيْرَةِ الْأَوَّلِ سِوَاءِ، فَسَقَطَ الْقَوْلُ بِهٖ. ۲۹ - قَالَ: وَرُوشِ زَيْدِ الشَّحَامِ وَغَيْرِهِ قَالَ: سَمِعْتُ سَالِمًا يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَرَضَ سَبْرَةَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ... وَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَدْ تَكَلَّمْنَا عَلَيْهِ مَعَ تَسْلِيمِهِ. ۳۰ - قَالَ: وَحَدَّثَنِي بَحْرُ بْنُ زِيَادِ الطَّحَّانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِرْوَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَرُوءُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بِالْكُوفَةِ عَلَى الْمِثْبَرِ: بِهٖ اَيْنِ دَلِيلُ كَمَا خَبَرَ رَا بِهٖ هَيْجَ يَكُ مِنْ اِئْتَمِهِ مَسْتَنْدِ نَكْرَدَهٗ اسْتِ وَفَقَطْ كَقَوْلِهِ كَمَا بِهٖ مِنْ چِنِينِ رَسِيدِهِ، [مَقْصُودِ مَوْسَى اسْتِ كَمَا اِخْبَارِ رَا نَقْلِ كَرْدَهٗ] وَبِنَا نَسْتِ كَمَا هَرِ چَه خَبَرَ مِي رَسَدِ صَحِيحٌ بِشَدِّ وَ مَا قَبْلًا كَقَوْلِهِ: هَرِ كَسِ بَعْدَ اِزِ اِمَامِ قَبْلِي عَهْدَهٗ دَارِ اِمْرِ اِمَامَتِ بِشُدْ، أَوْ قَائِمِ نَامِيدَهٗ مِي شُدْ وَ اَيْنِ كَمَا بِرَايِ اَوْ هَمِ لَازِمِ اسْتِ كَمَا رُوشِشِ هَمَانْدِ اِمَامِ قَبْلِي بِشَدِّ. بِنَابْرَايِنِ اسْتِنَادِ بِهٖ اَيْنِ خَبَرَ اِزِ دَرَجَهٗ اِعْتِبَارِ سَاقِطِ اسْتِ. ۵ / ۲۹ - زَيْدِ شَحَامِ رَوَايْتِ كَرْدَهٗ اسْتِ: اِزِ سَالِمِ (۴۲) شَنِيدِمُ كَمَا مِي كَقَوْلِهِ: اِزِ اِمَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِيدِمُ كَمَا مِي فَرْمُودَنْدِ: خَدَاوَنْدُ تَعَالَى سِيرَهٗ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ رَا بِرِ مَوْسَى بْنِ عِمْرَانَ عَرَضَهُ كَرْدِ ... كَمَا بَقِيَهٗ حَدِيثِ هَمَانِ كَوْنَهٗ كَمَا دَرِ بَالَا اَمَدِ، نَقْلِ شُدَهٗ اسْتِ وَ مَا هَمِ دَرِ مَوْرَدِشِ بَحْثِ كَرْدِيمُ [اَيْنِ خَبَرَ رَا غَيْرِ اِزِ زَيْدِ شَحَامِ هَمِ نَقْلِ كَرْدَهٗ اِنْدِ]. ۶ / ۳۰ - مُحَمَّدُ بْنُ مِرْوَانَ كَقَوْلِهِ اسْتِ: مَرْدِي خَطَابِ بِهٖ اِمَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَ كَرْدِ: جَانِمِ بِهٖ قَرَبَانَ شَمَا، مَرْدَمِ مِي كَوِينْدِ: اِمْرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ بَالَايِ مَنبَرِ دَرِ كُوفَهٗ فَرْمُودَهٗ اِنْدِ: لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا اِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِّنِّي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْتَ هُوَ؟ فَقَالَ: لَا، ذَاكَ سَجِيئِي فَالِقِ الْبَحْرِ. فَالْوَجْهُ فِيهِ: بَعْدَ كَوْنِهِ خَبْرًا وَاحِدًا اِنَّ لَسَمِيَّ فَالِقِ الْبَحْرِ اَنْ يَقُومَ بِالْأَمْرِ وَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا اِنْ مَكَّنَ مِنْ ذَلِكِ، وَ اِنَّمَا نَفَاهُ عَنْ نَفْسِهِ تَقِيَهُ مِنْ سُلْطَانِ الْوَقْتِ لَا نَفِيَّ اسْتِحْقَاقَهٗ لِلْإِمَامَهٗ. ۳۱ - قَالَ: وَحَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ ضَرِيْسِ الْكِنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ قَالَ: اِزِ اَمْرِ دُنْيَا فَقَطْ يَكُ رُوشِ بَاقِي مَانْدَهٗ بِشَدِّ، خَدَاوَنْدُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اَنْ رُوشِ رَا

آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از نسل من را برانگیزاند، او زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. امام باقر علیه السلام فرمودند: بله، حضرت چنین فرموده‌اند. عرض کرد: شما همان شخص هستید؟ حضرت فرمودند: نه، او همانم شکافنده دریا نامیده شده است.

توضیح خبر

علاوه بر این که این خبر هم [مثل اخبار قبلی] خبر واحد است؛ علت نام‌گذاری امام به شکافنده دریا این است که او به امر امامت قیام کرده و اگر چنانچه بر امور تسلط یافته و برایشان مقدور باشد زمین را از عدل و داد پر می‌کند. [بنابراین شکافنده کنایه از تسلط و حاکمیت بر عالم است] و این که حضرت این اوصاف را از خودشان نفی کردند، معنای عدم استحقاق ایشان برای امر امامت و ولایت نیست، بلکه به جهت تقیه از سلطان وقت است. ۷ / ۳۱ - ابو خالد کابلی گفته است: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ قَارُونَ كَانَ يَلْبَسُ الثِّيَابَ الْحُمْرَ، وَإِنَّ فِرْعَوْنَ كَانَ يَلْبَسُ الشُّوَدَّ وَيُرْجِي الشُّعُورَ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّ بَنِي فُلَانٍ لَبَسُوا السَّوَادَ وَأَرْحُوا الشُّعُورَ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُهْلِكُهُمْ بِسَمِيهِ. ۳۲ - قال: وبهذا الإسناد قال: تذاكرنا عنده القائم؛ فقال: إِسْمُهُ إِسْمٌ لِحَدِيدَةِ الْحَلَاقِ. فالوجه فيه: بعد كونه خبراً واحداً ما قدمناه من أن موسى هو المستحق للقيام للأمر بعد أبيه، ويحتمل أيضاً أن يريد أن البذی يفعل ما تضمنه الخبر والبذی له العدل والقيام بالأمر يتمكن منه من ولد موسى. رداً على الذين قالوا ذلك في ولد إسماعيل وغيره؛ از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که فرمودند: قارون لباس قرمز می‌پوشید، و فرعون ملبس به لباس سیاه بود و موهای سرش را باز می‌گذاشت و به اطراف سرش می‌ریخت و خداوند موسی علیه السلام را به پیامبری فرستاد. و فرزندان فلانی [بنی عباس] هم لباس سیاه می‌پوشند و موهایشان را باز گذارده و به اطراف سرشان می‌ریزند و خداوند هم به وسیله همانم او [موسی] آنان را هلاک می‌کند. ۸ / ۳۲ - به همین سند ابو خالد کابلی گفته است: در محضر امام سجاد علیه السلام در مورد قائم، بحث و مذاکره می‌کردیم که حضرت فرمودند: اسم او اسم تیغ سر تراش است [یعنی موسی].

توضیح خبر

ضمن آن که این خبر هم واحد است، جواب ما همان است که قبلاً گفتیم، به این که موسی بن جعفر علیه السلام پس از پدر بزرگوارش مستحق اقامه امر امامت است و باز احتمال دارد منظور حضرت این باشد: کسی که آنچه را در ضمن خبر آمده است انجام می‌دهد و عدالت را فراگیر می‌کند و جهت قیام به امر امامت، متمکن و توانمند می‌شود، او از فرزندان موسی بن جعفر است. [این بیان] ردی است بر کسانی که معتقدند: امام زمان علیه السلام از اولاد اسماعیل بن جعفر و یا دیگران است. بنابراین آن فاضله‌ها به موسی علیه السلام لما كان ذلك في ولده، كما يقال: الإمامة في قریش، ويراد بذلك في أولاد قریش وأولاد أولاد من ينسب إليه. ۳۳ - قال: وروى جعفر بن سماعه، عن محمد بن الحسن، عن أبيه الحسن بن هارون قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إني هذا - يعني أبا الحسن عليه السلام - هو القائم، وهو من المحتوم، وهو الذي يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. فالوجه فيه: أيضاً ما قدمناه في غيره. ۳۴ - قال: وحديثي عبد الله بن سلام، عن عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من المحتوم أن إني هذا قائم هذه الأمة، وصاحب السيف. - وأشار بيده إلى أبي الحسن عليه السلام. - حضرت اوصاف قائم علیه السلام را به امام کاظم علیه السلام نسبت داده، به جهت آن که او از اولاد امام کاظم علیه السلام است. چنان که گفته می‌شود: «امامت در میان قریش است» در حالی که مقصود از این جمله، اولاد و یا اولاد اولاد و کسی که از نسل قریش است می‌باشد. ۹ / ۳۳ - حسن بن هارون گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: این پسر من؛ یعنی ابوالحسن [موسی علیه السلام] قائم است و این از امور حتمی است و او زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که پر از ظالم و جور شده باشد.

توضیح خبر

جواب این خبر همان است که در اخبار گذشته گفتیم. ۱۰ / ۳۴ - سنان گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: از محتومات [و قضا و قدر حتمی] این است که این پسر قائم این امت و صاحب شمشیر است. و حضرت با دست به ابی الحسن موسی علیه السلام اشاره فرمودند. فالوجه فيه: أيضاً ما قدّمنا [ه فی غیره سواء، من أن له ذلك استحقاقاً، أو يكون من ولده من يقوم بذلك فعلاً. ۳۵ - قال: وأخبرني علي بن رزق الله، عن أبي الوليد الطرائفی قال: كنت ليلة عند أبي عبد الله عليه السلام إذ نادى غلامه فقال: إنطلق فإذع لي سيد وُلدي. فقال له الغلام: مَنْ هُو؟ فقال: فلان؛ - يَعْنِي أبا الحسن عليه السلام. - [قال: فَلَمْ أَلِثُ حَتَّى جَاءَ بِقَمِيصٍ بَغِيرِ رِداءٍ - إِلَى أَنْ قَالَ: - ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى عَضُدِي وَقَالَ: يَا أَبَا الْوَلِيدِ كَأَنِّي بِالرَّايَةِ السُّوداءِ صَاحِبَهُ الرِّقْعَةِ الْخَضراءِ تَخْفُقُ فَوْقَ رَأْسِ هَذَا الْجَالِسِ وَمَعَهُ أَصْحَابُهُ يَهْدُونَ جِبَالَ الْحَدِيدِ هَدًّا، لَا يَأْتُونَ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا هَدَوْهُ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا؟

توضیح خبر

قبلاً گفتیم که منظور، استحقاق این منصب الهی برای وی و یا کسی از فرزندان ایشان است که این عمل را انجام خواهد داد. ۱۱ / ۳۵ - ابو ولید طرائفی گفته است: شبی در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که حضرت غلامش را صدا زده، فرمودند: برو و آقای فرزندانم را صدا بزن. غلام به حضرت عرض کرد: سید اولاد شما کیست؟ حضرت فرمودند: فلانی؛ یعنی ابا الحسن علیه السلام. هنوز مدتی نگذشته بود که ایشان با پیراهن و بدون ردا آمد. تا آنجا که ابی ولید می گوید: حضرت با دستش به بازویم زده و فرمودند: ای ابا ولید! گویا می بینم پرچم سیاه را که در کنار علم سبز است و بالای سر همین پسر که نشسته، به اهتزاز در آمده است. یارانی او را همراهی می کنند که کوه‌های آهن را متلاشی می کنند، و به هر مانعی که می رسند آن را از سر راه برمی دارند. عرض کردم: جان به فدای شما، همین پسر؟ قال: نَعَمْ هَذَا، یا أَبَا الْوَلِيدِ يَمْلَأُهَا قَسِيظًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِثْتُ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، يَسِيرُ فِي أَهْلِ الْقَبْلَةِ بِسَيْرَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا؟ قال: هَذَا، ثُمَّ قَالَ: فَاتَّبِعْهُ وَأَطِعْهُ وَصِدِّقْهُ وَأَعْطِهِ الرِّضَا مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّكَ سَتُدْرِكُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فالوجه فيه: أيضاً أن يكون قوله: «كأني بالراية على رأس هذا» أي على رأس من يكون من ولد هذا، بخلاف ما يقول الإسماعيلية وغيرهم، من أصناف الملل الذين يزعمون أن المهدي منهم فأضاهه إليه مجازاً، على ما مضى ذكر نظائره، ويكون أمره بطاعته وتصديقه، وأنه يدرک حال إمامته. فرمودند: بله، ای ابا ولید! همین پسر، زمین را پر از عدل و داد می کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد. در مورد اهل قبله به سیره و روش علی بن ابی طالب علیه السلام عمل می کند و آن قدر از دشمنان خدا را می کشد تا خداوند راضی شود. عرض کردم: جانم به فدای شما، همین پسر؟ حضرت فرمودند: همین پسر. سپس فرمودند: پس از او تبعیت کرده، مطیع او باش، او را تصدیق کن و او را از خودت راضی کن، به راستی که او را به زودی درک می کنی ان شاء الله.

توضیح خبر

این که حضرت فرمودند: گویا پرچم را روی سر این پسر می بینم؛ یعنی بالای سر آن کسی است که از فرزندان اوست. به خلاف آنچه اسماعیلیه و دیگران از گروه‌های مختلف می گویند که گمان می کنند مهدی از آنها است. بنابراین امام صادق علیه السلام مجازاً [و برای رفع این اشتباه] صفت قائمیت را به امام کاظم علیه السلام اضافه فرمودند، همچنان که نظایر این مجاز در اخبار قبلی گفته شد. و این که امام علیه السلام امر فرمودند به اطاعت و تصدیق امام کاظم علیه السلام توسط ابی ولید، به این خاطر است که او دوران امامت امام کاظم علیه السلام را درک می کند. ۳۶ - قال: وحَدَّثني عبد الله بن جميل، عن صالح بن أبي سعيد القمطاط، قال:

حدّثنی عبد الله بن غالب. قال: أنشدت أبا عبد الله عليه السلام هذه القصيدة: فإن تك أنت المرتجى للذي نرى فتلك التي من ذي العلى فيك نطلب فقال: ليس أنا صاحب هذه الصفة، ولكن هذا صاحبها - وأشار بيده إلى أبي الحسن عليه السلام - فالوجه فيه: أيضاً ما قلنا [ه في الخبر الأول، من أن صاحب هذا من ولده دون غيره ممن يدعى له ذلك. ۳۷ - قال: وحدّثني أبو عبد الله لئذا، عن صارم بن علوان الجوحى قال: دخلت أنا والمفضل ويونس بن زبيان والفيض بن المختار والقاسم - شريك المفضل - على ۱۲ / ۳۶ - عبد الله بن غالب می گوید: این قصیده (۴۳) را برای امام صادق علیه السلام سرودم: اگر محمل و مایه امید ما شما هستید همچنان که می بینم [می دانیم] پس این همان امری است که ما در مورد شما از خداوند درخواست می کنیم حضرت فرمودند: من صاحب این صفت نیستم؛ بلکه این شخص صاحب این صفت است و با دستشان به ابی الحسن موسی علیه السلام اشاره فرمودند.

توضیح خبر

ما در خبر اول اشاره کرده و گفتیم: مقصود این است که صاحب این مقام و منصب، فرزند اوست نه کسانی دیگر که مدعی این مقام هستند [مثل اسماعیلیه]. ۱۳ / ۳۷ - صارم بن علوان جوخی گفته است: من و مفضل و یونس بن زبیان و فیض بن مختار و قاسم - شریک مفضل - به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم، ابی عبد الله علیه السلام وعنده إسماعیل ابنه، فقال فیض: جعلت فداک نتقبّل من هؤلاء الضیاع فنقبلها بأكثر مما نتقبلها. فقال: لا بأس به. فقال له إسماعیل ابنه: لم تفهم يا أبا! فقال أبو عبد الله عليه السلام: أنا لم أفهم، أقول لك: الزمني فلا تفعل. فقام إسماعیل مغضباً. فقال فیض: إنا نرى أنه صاحب هذا الأمر من بعدك. فقال أبو عبد الله عليه السلام: لا والله ما هو كذلك، ثم قال: هذا أزم لي من ذلك - وأشار إلى أبي و پسرشان اسماعیل هم در محضر امام بود. فیض عرض کرد: جانم به فدای شما، ما اموالی را که در دست مردم هست [و به هر دلیلی توان به کارگیری و سود بردن شرعی از آن را ندارند] از آن ها قبول کرده و به پرداخت بیشتر از آنی که پذیرفته ایم، ضمانت می کنیم. (۴۴) حضرت فرمودند: اشکالی ندارد. اسماعیل به حضرت گفت: پدرجان! مسأله را متوجه نشدید! حضرت به اسماعیل فرمودند: من نفهمیدم؟! [بارها] به تو می گویم که همراه و ملازم من باش تا این مسائل را درک کنی و تو این کار را انجام نمی دهی. اسماعیل با عصبانیت برخاست و رفت. فیض به محضر امام عرض کرد: ما فکر می کردیم که بعد از شما ایشان صاحب منصب امامت است. حضرت فرمودند: نه، به خدا قسم که این طور نیست. بعد فرمودند: این است که ملازم و همراه من در امر امامت است و اشاره به ابی الحسن علیه السلام کردند، که خوابیده بود. الحسن علیه السلام - وهو نائم فضمه إليه فنام على صدره، فلما انتبه أخذ أبو عبد الله عليه السلام بساعده، ثم قال: هذا والله إبنی حقاً هو والله يملأها قسطاً وعيدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. فقال له قاسم الثانية: هذا جعلت فداك؟ قال: إبي والله إبنی هذا لا يخرج من الدنيا حتى يملأ الله الأرض به قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ثلاث إيمان يحلف بها. فالوجه فيه: أيضاً ما قلناه، من أن الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً يكون من ولده دون ولد إسماعیل على ما ذهب إليه قوم، فلذلك قرنه بالإيمان علماً منه بأن قوماً يعتقدون في ولد إسماعیل هذا، فنفاه وقرنه بالإيمان لتزول الشبهة والشك والريبة. حضرت او را بغل کرد و روی سینه خود خوابانید. وقتی از خواب بیدار شد، امام صادق علیه السلام دست او را گرفته، فرمودند: به خدا قسم که حقیقتاً این پسر من [پس از من صاحب مقام امامت] است که به خدا قسم زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. قاسم - شریک مفضل - عرضه داشت: جانم به فدای شما، همین پسر؟ حضرت فرمودند: بله، به خدا قسم این است و از دنیا نمی رود تا این که خداوند به وسیله او زمین را پر از قسط و عدل می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد و حضرت سه مرتبه قسم یاد کردند.

توضیح خبر

همان طور که قبلاً گفتیم آن کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند از اولاد امام کاظم علیه السلام است، نه اولاد اسماعیل،

چنان که عده‌ای این گونه خیال کرده‌اند و این که امام صادق علیه السلام کلام خود را به قسم همراه کردند، به خاطر آن بوده که می‌دانستند عده‌ای معتقد خواهند شد که مهدی علیه السلام از اولاد اسماعیل است. بنابراین امام علیه السلام این گمان باطل را نفی فرموده، با قسم همراهش کرده است تا این که هر گونه شک و شبهه را در این مورد از بین ببرند. ۳۸ - قال: وحَدَّثني حَنَّان بن سدير، عن إسماعيل البرّاز قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ صاحبَ هذا الأمرِ يلي الوصيةَ وهو ابنُ عشرينَ سنَّةً. فقالَ إسماعيلُ: فَوَ اللَّهِ ما وليها أَحَدٌ قطُّ كانَ أَحَدًا مِنهُ، وإِنَّهُ لَفِي السِّنِّ الَّذِي قالَ أبو عبد الله عليه السلام. فليس في هذا الخبر تصريح من الذي يقوم بهذا الأمر، وإنما قال: يكون ابن عشرين سنه، وحمله الراوي على ما أراد، وقول الراوي ليس بحجة، ولو حمل غيره على غيره لكان [قد] ساواه في التأويل، فبطل التعلق به. ۳۹ - قال: وحَدَّثني إبراهيم بن محمد بن حمران، عن يحيى بن القاسم الحدّاء وغيره، عن جميل بن صالح، عن داود بن زربي، قال: بعث إلى العبد الصالح عليه السلام - وهو في الحبس - فقال: إئت هذا الرَّجُلَ، - يَعْنِي يَحْيَى بنَ خَالِدٍ - فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لِمَكَ أَبُو فُلانٍ: ما حَمَلَكَ ۱۴ / ۳۸ - اسماعيل [بن زياد] بزاز می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: تحقیقاً صاحب این امر [امامت] متولی وصیت است در حالی که بیست سال دارد. بعد اسماعیل می‌گوید: هیچ کسی متولی وصیت [امام صادق علیه السلام] نشد که از او جوان‌تر باشد، و امام کاظم علیه السلام در همان سن و سالی بود که امام صادق علیه السلام فرموده بودند.

توضیح خبر

در این خبر هیچ تصریحی مبنی بر این که قائم چه کسی است وجود ندارد. فقط گفته است که او بیست ساله است و از طرفی راوی هم خبر را مطابق اعتقاد خودش حمل کرده است. گفته راوی هم که حجت نیست. حال اگر کسی [با عقیده و گرایش دیگری] خبر را به غیر از امام کاظم علیه السلام حمل کند، با آنچه که راوی ادعا کرده مساوی است. بنابراین تمسک به این خبر، باطل و بی‌فایده است. ۱۵ / ۳۹ - داوود بن زربي گفته است: وقتی که عبد صالح [امام کاظم علیه السلام در زندان بود سراغ من فرستاد و فرمود: برو به این مرد؛ یعنی یحیی بن خالد [برمکی بگو: علی ما صيغت؟ أَخْرَجْتَنِي مِنْ بِلادِي وَفَرَّقْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ عِيَالِي. فَأَتَيْتَهُ وَأَخْبَرْتَهُ فَقَالَ: زبيد طالق، وعليه أغلظ الأيمان لوددت أنه غرم الساعة ألفي ألف، وأنت خرجت. فرجعت إليه فأبلغته. فقال: ارجع إليه، فقل له: يَقُولُ لِمَكَ: وَاللَّهِ لَتَخْرُجَنِي أَوْ لَأَخْرُجَنَّ. فلا - أدری أی تعلق فی هذا الخبر ودلالة علی أنه القائم بالأمر، وإنما فيه إخبار بأنه إن لم يخرج له ليخرجن - یعنی من الحبس - ومع ذلك فقد قرنه باليمين أنه إن لم يفعل به ليفعلن، وكلاهما لم يوجد، فإذا لم يخرج يحمي كان ينبغي أن يخرج وإلّا حنث في يمينه وذلك لا يجوز عليه. فلانني می‌گوید: چه چیزی باعث شد که با من این کار را بکنی؟ مرا از شهر و دیارم بیرون کردی و بین من و عیالم جدایی انداختی؟ من هم آمدم و به یحیی خبر دادم. یحیی هم گفت: زبیده [زن هارون] مطلقه بشود! قسم های زیادی یاد کرد و گفت: دوست می‌داشتم دو هزار هزار درهم [دو میلیون] اگرامت می‌دادم و تو را آزاد می‌کردم. به خدمت امام برگشتم و ماجرا را گفتم، امام فرمودند: برو و بگو: [فلانی] می‌گوید: به خدا قسم که تو حتماً مرا از زندان خارج می‌کنی یا این که من خودم می‌روم.

توضیح خبر

من نمی‌دانم در این خبر چه دست آویزی هست و چه چیزی دلالت می‌کند به این که امام کاظم، قائم به امر است. فقط در این خبر این معنا وجود دارد که اگر مرا از حبس خارج نکنی من خودم خارج می‌شوم و این معنا را با قسم یاد کردن، کامل می‌کند که اگر او [یحیی] انجام ندهد، خودش [امام] انجام خواهد داد. در حالی که هیچ کدام انجام ندادند. بنابراین وقتی یحیی او را خارج نکرد سزاوار بود خودش بیرون می‌آمد در حالی که این نشد و خلاف قسم شد که جایز نیست [بنابراین نمی‌شود به این خبر تکیه کرد].

۴۰ - قال: وحَدَّثني إبراهيم بن محمد بن حمران، عن إسماعيل بن منصور الزبالي قال: سمعت شيخاً باذرعاً - قد أتت عليه عشرون ومائة سنة - قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ: كَأَنِّي بَابِنِ حَمِيدَةَ قَدْ مَلَأَهَا عَدْلًا وَقَسَطًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا. فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَهُوَ مِنْكَ أَوْ مِنْ غَيْرِكَ؟ فَقَالَ: لَا، بَلْ هُوَ رَجُلٌ مِنِّي. فالوجه فيه: أن صاحب (هذا) الأمر يكون من ولد حميدة وهي أم موسى بن جعفر عليه السلام كما يقال: يكون من ولد فاطمة عليها السلام وليس فيه أنه يكون منها لصلبها دون نسلها، كما لا يكون كذلك إذا نسب إلى فاطمة عليها السلام وكما لا يلزم (أن يكون) ولده لصلبه وإن قال: إنه يكون مني، بل يكفي أن يكون من نسله. ۱۶ / ۴۰ - اسماعيل بن منصور زبالي گفته است: از پیرمردی در «اذرعات» [منطقه‌ای در سوریه] که ۱۲۰ سال از عمرش می‌گذشت، شنیدم که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که بالای منبر مسجد کوفه می‌فرمودند: گویا پسر حمیده را می‌بینم که زمین را پر از عدل و داد کرده است، چنان که پر از ظلم و جور شده است. در همین حین مردی برخاسته، عرض کرد: آیا از «نسل» شما است و یا از «نسل» غیر شماست؟ حضرت فرمودند: نه، بلکه او از نسل من است.

توضیح خبر

آری صاحب این امر [امام زمان علیه السلام] از فرزندان حمیده، مادر موسی بن جعفر علیهما السلام است. و آن طور که گفته می‌شود، [ولئی عصر علیه السلام] از اولاد فاطمه علیها السلام است. و در این خبر هیچ دلیلی دال بر این که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرزند بدون واسطه حمیده باشد نیست. چنان که نسبت دادن ایشان به حضرت زهرا علیه السلام همین گونه است [یعنی از نسل فاطمه است، نه زاده فاطمه علیها السلام و در مورد حمیده هم همین مسأله جاری است] و این که امام علی علیه السلام فرمودند: او از من است، لازم نیست که از صلب ایشان باشد و همین که از نسل امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، کفایت می‌کند. ۴۱ - قال: وحَدَّثني أحمد بن الحسن قال: حَدَّثني يحيى بن إسحاق العلوي، عن أبيه قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ. قَالَ: صَاحِبُ الْبَهْمَةِ، وَأَبُو الْحَسَنِ فِي نَاحِيَةِ الدَّارِ وَمَعَهُ عِنَاقٌ مَكِيَّةٌ وَيَقُولُ لَهَا: أُسْجِدِي لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ. ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ الَّذِي يَمَلَأُ قَسِطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا. فَأَوَّلُ مَا فِيهِ: أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ مُسْتَحَقِّ (هَذَا) الْأَمْرِ بَعْدَهُ فَقَالَ: «صَاحِبُ الْبَهْمَةِ» وَهَذَا نَصٌّ عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ. وَقَوْلُهُ: «أَمَا إِنَّهُ يَمَلَأُ قَسِطًا وَعَدْلًا (كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا)». لا يمتنع أن يكون المراد أن من ولده من يملأها قسطًا وعدلًا، وإذا احتمل ذلك سقطت المعارضة. ۱۷ / ۴۱ - يحيى بن اسحاق علوی از پدرش نقل می‌کند که محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و از صاحب امر امامت پس از ایشان سؤال کردم. حضرت فرمودند: همان که همراه آن حیوان است. در همین حال ابوالحسن [کاظم علیه السلام] در گوشه‌ای از [حیاط] منزل همراه یک بزغاله مکی بود و به بزغاله می‌گفت: برای خدایی که تو را خلق کرده سجده کن. بعد حضرت فرمودند: آگاه باش که او کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که پر از ظلم و جور شده باشد.

توضیح خبر

تأویل خبر این است که سائل در مورد کسی از حضرت سؤال کرده است که بعد از امام علیه السلام مستحق این مقام و منصب است و حضرت هم فرمودند: صاحب بهیمه [حیوان]، این جمله نص بر امامت امام کاظم علیه السلام است و اما این که حضرت فرمود: بدان که او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که پر از ظلم و جور شده است، مانع از این معنا نیست که مقصود حضرت این باشد که کسی از فرزندان او زمین را پر از عدل و داد می‌کند. وقتی که این احتمال درست باشد [که هست] دیگر اختلافی وجود ندارد. ۴۲ - قال: وحَدَّثني الحسين بن علي بن معمر، عن أبيه، عن عبد الله بن سنان قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَكَرَ الْبِدَاءَ لِلَّهِ فَقَالَ: فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَأَخْرَجَهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى الرَّسُولِ، فَأَخْرَجَهُ الرَّسُولُ إِلَى الْأَدَمِيِّينَ، فَلَيْسَ فِيهِ بِدَاءٌ. وَإِنَّ مِنَ الْمُحْتَمِمْ أَنَّ

اینی هذا هُوَ الْقَائِمُ. فما يتضمّن هذا الخبر من ذكر البداء معناه الظهور على ما بيّناه في غير موضع وقوله: «إنّ المحتوم أنّ ابنه هو القائم» معناه القائم بعده في موضع الإمامة والاستحقاق لها دون القيام بالسيف، على ما مضى القول فيه. ۴۳ - قال: وروى بقباقه - أخو بنين الصيرفي - قال: حدّثني الإصطخرى، أنّه سَمِعَ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَأَنِّي بَابِنِ حَمِيدَةَ عَلَى أَعْوَادِهَا قَدْ دَائْتُ لَهُ شَرْقُ الْأَرْضِ وَعَوْبُهَا. ۴۲ / ۱۸ - عبدالله بن سنان گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در مورد بداء خداوند فرمودند: آنچه که خدا به ملائکه داده و ملائکه هم به انبیا داده‌اند، پس پیامبران هم به انسان‌ها ابلاغ کرده‌اند [که همان شرایع و دستورهای دین است]. بنابراین در این مورد بدایی نیست [لذا محتوم نامیده می‌شوند] و از جمله محتومات و حتمیات این است که این پسر قائم است.

توضیح خبر

آنچه که این خبر در مورد بداء در بر دارد این است که معنای بداء بنا بر آنچه که در جای خودش بیان کردیم عبارت است از ظهور امری در غیر موضع قبلی، و این که حضرت فرمود: «از حتمیات این است که فرزندان قائم است» معنایش این است که ایشان پس از پدر بزرگوارشان قائم به امر امامت است و استحقاق آن مقام را هم دارند بدون این که نیاز به قیام با شمشیر داشته باشند، چنان که بحث در موردش عنوان شد. ۴۳ / ۱۹ - بقباقه برادر فرزندان صیرفی گفته است: اصطخری گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: گویا فرزند حمیده را می‌بینم که بر مسند امامت قرار گرفته و شرق و غرب زمین در مقابل او خاضع شده‌اند. فالوجه فيه: أيضاً [أنه يكون من نسلها على ما مضى القول فيه. ۴۴ - قال: وحدّثني محمد بن عطاء ضرغامه، عن خلاد اللؤلؤی قال: حدّثني سعيد المكي عن أبي عبد الله عليه السلام - وكانت له منزلة منه - قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا سعيد! [الأئمة] اثنا عشر إذا مضى سنة فتح الله على السابع، ويملكك منّا أهل البيت حمسيّة وتطلع الشمس من مغربها على يد السادس. فهذا الخبر: فيه تصريح بأنّ الأئمة اثنا عشر، وما قال بعد ذلك: من التفصيل يكون قول الراوي على ما يذهب إليه الإسماعيلية. ۴۵ - قال: وحدّثني حنان بن سدیر، عن أبي إسماعيل الأبرص، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: على رأس السابع منّا الفرج.

توضیح خبر

همان‌طور که قبلاً گفته شد منظور از فرزند این است که از نسل حمیده است [نه فرزند بلافضل او]. ۴۴ / ۲۰ - سعید مکی که در نزد امام صادق علیه السلام صاحب مقام و منزلتی بود، نقل می‌کند که حضرت فرمودند: ای سعید! امامان دوازده نفرند، زمانی که شش تن از آن‌ها از دنیا بروند خداوند تبارک و تعالی برای نفر هفتم گشایش ایجاد می‌کند، و پنج نفر از ما اهل بیت مالک [امام] می‌شوند و به دست ششمین نفر، خورشید از مغرب طلوع می‌کند.

توضیح خبر

این روایت تصریح به این نکته دارد که ائمه دوازده نفرند، و آنچه که بعد از آن گفته شد، تفصیل و توضیحی است که راوی مطابق با مذهب و مرام اسماعیلیه گفته است. ۴۵ / ۲۱ - ابو بصیر گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: فرج بر سر هفتمی ماست. یحتمل أن يكون السابع منه، لأنه الظاهر من قوله «منّا» إشارة إلى نفسه وكذلك نقول السابع منه [هو] القائم [بالأمر]. وليس في الخبر «السابع من أولنا» وإذا احتمل ما قلناه، سقطت المعارضة به. ۴۶ - قال: وحدّثني عبد الله بن جبلة، عن سلمة بن جناح، عن حازم بن حبيب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنّ أبوي هلكا وقد أنعم الله عليّ ورزقاً فأتصدّق عنهما وأحجّ؟ فقال: نعم، ثمّ قال بيمينه: يا أبا حازم من جاءك يخبرك عن صاحب هذا الأمر أنّه غسله وكفنه ونفض التراب من قبره فلا تُصدِّقه.

توضیح خبر

ممکن است که منظور هفتمین امام از نسل ایشان باشد؛ چرا که ظاهر کلامشان که فرمودند: «از ما»، اشاره به وجود مقدس خود حضرت دارد و به همین ترتیب ما هم معتقدیم: هفتمین امام از امام صادق علیه السلام همان قائم به امر است و در خبر هم نیامده است که «هفتمین امام از ما»... حال که احتمال می‌رود همین باشد، پس معارضه‌ای که در نقل این خبر ادعا شده [که روایت با اعتقاد ما معارض است] ساقط می‌شود [چون این خبر عین اعتقاد ماست نه واقفیه]. ۲۲ / ۴۶ - حازم بن حبیب می‌گوید: به محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: پدر و مادرم از دار دنیا رفته‌اند و خداوند به من نعمت و رزق مرحمت فرموده است، آیا برای آن‌ها صدقه بدهم و حج به جا بیاورم؟ حضرت فرمودند: بله. بعد از مدتی با قسم و جدیت فرمودند: ای ابا حازم! اگر کسی آمد و از صاحب این امر [ولایت و امامت] به تو خبر داد که او را غسل داده و کفن کرده و از خاک قبرش گرد گرفته، او را تصدیق نکن [چون دروغ می‌گوید]. فَإِنَّمَا فِيهِ: أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَقُومَ بِالْأَمْرِ وَلَمْ يَذْكَرْ مِنْهُ؛ وَالْفَائِدَةُ فِيهِ أَنَّ فِي النَّاسِ مَنْ أَعْتَقَدَ أَنَّهُ يَمُوتُ وَيَعْتَهُ اللَّهُ وَيَحْيِيهِ - عَلِيٌّ مَا سَنِيئَتُهُ - فَكَانَ هَذَا رَدًّا عَلَيْهِ وَلَا شِبْهَهُ فِيهِ. ۴۷ - قَالَ: وَحَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي بصير، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: كَأَنِّي بَاتِنِي هَذَا - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَدْ أَخَذَهُ بُنُو فُلَانٍ فَمَكَّتَ فِي أَيْدِيهِمْ جِنًّا وَدَهْرًا، ثُمَّ خَرَجَ مِنْ أَيْدِيهِمْ فَيَأْخُذُ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِهِ حَتَّى يَنْتَهِيَ (بِهِ) إِلَى جَبَلٍ رِضْوَى فَيُهَذَا الْخَبْرُ: لَوْ حَمَلَ عَلِيُّ ظَاهِرَهُ لَكَانَ كَذِبًا، لِأَنَّهُ حَبَسَ فِي الْأَوَّلَةِ وَخَرَجَ وَلَمْ يَفْعَلْ مَا تَضَمَّنَهُ، وَفِي الثَّانِيَةِ لَمْ يَخْرُجَ.

توضیح خبر

در این خبر می‌فرماید: صاحب این امر از دنیا نمی‌رود مگر پس از قیام بر امر امامت، و از طرفی ذکری هم از [نام] قائم نشده است. فایده این خبر همان گونه که به زودی خواهیم گفت، در این است که عده‌ای از مردم معتقدند که صاحب الامر رحلت کرده و وقت قیامش که فرا برسد خداوند او را زنده می‌کند. بنابراین روایت در صدد رد این گروه و دفع شبهه آن است. ۲۳ / ۴۷ - ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: گویا این پسر؛ یعنی ابا الحسن را می‌بینم که به دست بنی فلان [بنی عباس] گرفتار و اسیر شده است و مدتی در دست آن‌ها است، سپس از دست آن‌ها خارج شده [و آزاد می‌شود] دست مردی از اولادش را می‌گیرد تا این که به کوه رضوی (۴۵) می‌رسند.

توضیح خبر

اگر این خبر را به ظاهر آن حمل کنیم دروغ خواهد شد؛ چرا که امام کاظم علیه السلام در مرتبه اول زندانی شدند و [موقتاً] آزاد شدند. آنچه را که در ضمن این خبر آمده انجام نداد و در نوبت دوم هم که زندانی شدند، تا شهادت در زندان بودند و از آنجا خارج نشدند. ثم ليس فيه أنَّ من يأخذ بيد رجل من ولده حتى ينتهي إلى جبل رضوى أنه يكون القائم وصاحب السيف الذي يظهر على الأرض فلا تعلق بمثل ذلك. ۴۸ - قَالَ: وَحَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ سَلِيمَانَ، عَنْ دَاوُدَ الصَّرْمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قَالَ إِلَى أَبُو عَبِيدٍ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ جَاءَكَ فَقَالَ لَكَ: إِنَّهُ مَرَضَ ابْنِي هَذَا، وَأَعْمَضُهُ وَعَسَلَهُ وَوَضَعَهُ فِي لَحْدِهِ، وَنَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ قَبْرِهِ، فَلَا تُصَيِّدَنَّ لَهُ. فهذا الخبر: رواه ابن أبي حمزة وهو مطعون عليه وهو واقفي وسنذكر ما دعاه إلى القول بالوقف. على أنه لا يمتنع أن يكون المراد به الرد علي من ربما يدعى أنه تولي تريضه وغسله ويكون في ذلك كاذباً، لأنه مرض في الحبس، ولم يصل إليه من يفعل ذلك وتولى بعض من طرفي الخبر مشخص نكرهه است كه کسی كه دست یکی از اولاد او را می‌گیرد و به کوه رضوی می‌رود، همان قائم و صاحب شمشیری است که بر [همه اهل] زمین پیروز می‌شود [یا کسی دیگری است] بنابراین استدلال و تمسک به این

خبر درست نیست. ۲۴ / ۴۸ - علی بن ابی حمزه گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: اگر کسی آمد و به تو گفت این پسر [امام کاظم] مریض شد و آن شخص چشم او را بسته و غسلش داده و در قبر قرار داده است و دستش را از خاک قبرش تکانه است، او را تصدیق نکن [چون دروغ می گوید].

توضیح خبر

اولاً- این خبر را ابن ابی حمزه روایت کرده که به علت واقفی بودن مورد طعن است، و به زودی خواهیم گفت که چرا واقفی شد. ثانیاً احتمال دارد که مقصود روایت ردّ بر کسی باشد که ادعا کند که در ایام بیماری امام از ایشان پرستاری کرده و پس از شهادت حضرت، او را غسل داده است که ادعای کذب و دروغی است. به جهت این که آن حضرت در حبس بودند و کسی نمی توانست از موالیه - علی ما قدمناه - غسله، و عند قوم من أصحابنا تولّاه ابنه. فیکون قصد البیان عن بطلان قول من یدعی ذلک. ۴۹ - قال: وروی عن سلیمان بن داود، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی الحسن علیه السلام قال: قال لی: یا علی من أخبرک أنّه مرّضنی وغمّضنی وغمّسنی ووضّعی فی لحدی ونفّض یدیه من تراب قبری فلا- تصیّدقه. فالوجه فیه: ایضاً ما قلناه فی الخبر الأوّل سواء. ۵۰ - قال: وأخبرنی أعین بن عبد الرحمن بن أعین قال: بعثنی عبد الله بن بکیر إلى عبد الله الكاهلی سنة أخذ العبد الصالح علیه السلام زمن المهدي فقال: أقرئه السلام وسله أتاہ خبر - إلى أن قال: - أقرئه السلام وقل له: حدّثنی أبو العیزار فی مسجدکم منذ ثلاثین سنة وهو یقول: ایشان پرستاری کند و یا همان طوری که قبلاً هم گفته شد آن حضرت را یکی از دوستان او غسل داده باشد. البته بسیاری از علمای ما معتقدند که فرزند ایشان [امام رضا] امور امام را انجام داده اند. [که کاملاً درست است]. بنابراین قصد روایت، بیان بطلان ادعای دیگران بوده است. ۲۵ / ۴۹ - علی بن ابی حمزه نقل کرده است: امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: ای علی! اگر کسی به تو خبر داد که در مریضی من بر بالینم بوده و پس از مرگ، چشمم را بسته و مرا در قبر گذاشته و از خاک قبرم گرد گرفته است، او را تصدیق نکن.

توضیح خبر

سخن ما همان است که در خبر گذشته بحث کردیم. ۲۶ / ۵۰ - اعین بن عبدالرحمن بن اعین گفته است: در همان سالی که امام کاظم علیه السلام در زمان مهدی عباسی دستگیر و روانه زندان شدند، عبدالله بن بکیر مرا به طرف عبدالله کاهلی فرستاد و گفت: سلام مرا به او رسانده از او پرس که آیا خبر [دستگیری امام] به او رسیده است یا نه؟ [تا این که گفت] به او سلام برسان و [از طرف من به او بگو]: ابوالعیزار سی سال پیش قال أبو عبد الله علیه السلام: یفدّم لصاحب الأمر العراق مرّتين؛ فأما الأولى فیعجل سراحه ویحسن جائزته وأما الثانیة فیحبس فیطول حبسه، ثم یرج من أیدیهم عنوة. فهذا الخبر: مع أنّه خبر واحد، یحتمل أن یكون الوجه فیه أنّه یرج من أیدیهم عنوة، بأن ینقله الله إلى دار کرامته، ولا- یبقی فی أیدیهم یعدّونه ویؤذونه علی أنّه لیس فیه من هو ذلک الشخص، وصاحب الأمر مشترک بینه و بین غیره، فلم حمل علیه دون غیره. ۵۱ - قال: وأخبرنی إبراهيم بن محمد بن حمران والهیثم بن واقد الجزری، عن عبد الله الرجانی قال: کنت عند ابی عبد الله علیه السلام إذ دخل علیه العبد الصالح علیه السلام فقال: یا أحمّدُ فَعَلْ كَذَا. در مسجد شما به ما می گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: صاحب امر امامت دو مرتبه به عراق برده می شود. اما اولین بار زود آزاد شده، جایزه خوبی هم به او داده می شود و امّا مرتبه دوم مدّت طولانی زندانی می شود و به شکل ناگهانی از دست آن ها خارج می شود.

توضیح خبر

علاوه بر این که خبر واحد است، ممکن است منظور از این که به صورت ناگهانی از دست آن‌ها خارج می‌شود، این باشد که خداوند تبارک و تعالی آن حضرت را به عالم بقا منتقل می‌کند و دیگر در دست آن‌ها نمی‌ماند تا شکنجه و آزار ببیند. از طرفی در این خبر نیامده است که صاحب امر مشخصاً چه کسی است. لذا لفظ صاحب امر مشترک بین امام کاظم و غیر ایشان است. پس به چه دلیل [وصف] صاحب الامر فقط بر او حمل بشود نه غیر او؟ ۲۷ / ۵۱ - عبدالله بن رجانی گفته است: من در محضر امام صادق علیه السلام بودم که عبد صالح [امام کاظم علیه السلام] داخل شد و امام صادق علیه السلام خطاب به ایشان فرمودند: ای احمد! آن کار را انجام بده. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِسْمُهُ فُلَانٌ؟ فَقَالَ: بَلْ إِسْمُهُ أَحْمَدُ وَمُحَمَّدٌ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يُؤَخِّدُ، فَيَطُولُ حَبْسُهُ فَإِذَا هَمُّوا بِهِ دَعَا بِاسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فَأَقْلَبْتُهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ. فهذا أيضاً: من جنس الأول يحتمل أن يكون أراد بفلته الموت دون الحياة. ۵۲ - قال: [و]روى بعض أصحابنا، عن أبي محمّد البرّاز قال: حدّثنا عمرو بن منهال القمّاط، عن حديد الساباطي، عن أبي عبد الله عليه السلام: قال: إِنَّ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَجَبَتَيْنِ؛ إِحْدَاهُمَا تَقِلُّ وَالْأُخْرَى تَطُولُ، حَتَّى يَجِيئَكُمْ مَنْ يَزْعَمُ أَنَّهُ مَاتَ وَصَلَى عَلَيَّ وَدَفَنَهُ وَنَفَضَ تُرَابَ الْقَبْرِ مِنْ يَدِهِ. فَهُوَ فِي ذَلِكِ كَاذِبٌ لَيْسَ يَمُوتُ وَصِيٌّ حَتَّى يَقِيمَ وَصِيًّا وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيَّ فَإِنَّ وَلِيَّهُ غَيْرُ وَصِيٍّ عَمِي. عرض کردم: جانم به فدای شما، اسم او فلان [موسی است] حضرت فرمودند: بلکه اسم او احمد و محمّد است. بعد به من فرمودند: ای عبدالله! همانا صاحب این امر گرفتار شده و مدّتی طولانی زندان می‌شود. پس وقتی که آن‌ها تصمیم به [کشتن] او گرفتند به اسم اعظم خداوند دعا کرده، از دستشان رها می‌شود.

توضیح خبر

این خبر هم از جنس خبر قبلی است، و احتمال می‌رود که مقصود از رها شدن این باشد که با مرگ رها می‌شود نه حیات و زندگی. ۲۸ / ۵۲ - حديد ساباطی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: ابی الحسن [کاظم علیه السلام] دو غیبت خواهد داشت، یکی کوتاه و دیگری طولانی خواهد بود. تا آنجا که کسی نزد شما آمده و خیال می‌کند که او از دنیا رفته و بر ایشان نماز خوانده و دفنش کرده و دستش را از خاک قبر او تکانده است. در این مورد آن شخص حتماً دروغگو و کاذب است. وصی من نمی‌میرد تا این که وظیفه وصایتش را انجام دهد و [امور] وصی را به جز وصی کسی به عهده نمی‌گیرد و اگر چنانچه کسی غیر از وصی، متولّی [امور غسل و کفن] وصی شود، کور خواهد شد. و إنّما فيه: تکذیب من يدعی موته قبل أن يقیم وصياً، وهذا لعمری باطل فأما إذا أوصی وأقام غيره مقامه فإنه ليس فيه ذكره. ۵۳ - قال: وحدّثنا عبد الله بن سلام أبوهريرة، عن زرعة، عن مفضل قال: كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِذْ جَاءَهُ أَبُو الْحَسَنِ وَمُحَمَّدٌ وَمَعَهُمَا عِنَاقٌ يَتَجَادَبَانَهَا فَعَلَبَهُ مُحَمَّدٌ عَلَيْهَا، فَاسْتَحْيَى أَبُو الْحَسَنِ فَجَاءَ فَجَلَسَ إِلَى جَانِبِي فَضَمَّمْتُهُ إِلَيَّ وَقَبَلْتُهُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُكُمْ مَعَ أَنَّ بَنِي الْعَبَّاسِ يَأْخُذُونَهُ فَيَلْقَى مِنْهُمْ عَنَتًا ثُمَّ يَفْلَتُهُ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ بِضَرْبٍ مِنَ الضَّرْبِ، ثُمَّ يُعْمَى عَلَى النَّاسِ أَمْرُهُ حَتَّى تَفِيضَ عَلَيْهِ الْعُيُونُ، وَتَضْطَرِبُ فِيهِ الْقُلُوبُ كَمَا تَضْطَرِبُ السَّفِينَةُ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ وَعَوَاصِفِ الرِّيحِ، ثُمَّ يَأْتِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ بِفَرَجٍ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

توضیح خبر

این خبر در واقع تکذیب کسی است که مدّعی شده، امام کاظم علیه السلام قبل از وصیت کردن از دنیا رفته است. ولی به جان خودم قسم این ادعا باطل و بیهوده است و اما پس از زمانی امام وصیت کرده وصی قرار داد و وصی هم جانشین او شد (فقط برای حفظ جانش) نام او را ذکر نکرد. ۲۹ / ۵۳ - مفضل [بن عمر] گفته است: من در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که ابوالحسن [موسی علیه السلام] به همراه محمّد [برادرشان] با یک بزغاله آمد و هر دو نفر بزغاله را سمت خودشان میکشاندند تا این که محمّد غلبه کرد و ابوالحسن حیا نموده، در کنار من نشست. من هم ایشان را بغل کرده و بوسیدم. بعد امام صادق علیه السلام

فرمودند: ایشان صاحب [و امام] شماسست با این که بنی عباس او را دستگیر می کنند و آسیب‌هایی از آن‌ها به او می رسد، اما خداوند به هر نحوی که می خواهد او را از دست بنی عباس رها می کند. بعد امر ایشان بر مردم پنهان می شود تا آنجا که چشم‌ها برای او گریان خواهد شد و دل‌های مردم مثل کشتی که در گرداب دریا و مقابل بادهای سهمگین قرار گرفته باشد، لرزان و مضطرب خواهد شد. سپس خداوند متعال فرج این امت را در دین و دنیا به دستش می آورد. فما تضمن هذا الخبر: من أن بنی العباس يأخذونه صحيح جرى الأمر فيه على ذلك وأفلته الله منهم بالموت. وقوله: «يعمى على الناس أمره» كذلك هو، لأنه اختلف فيه هذا الاختلاف وفاضت عليه عيون عند موته. وقوله: «ثم يأتي الله على يديه» يعني على يدى من يكون من ولده بفرج لهذه الأمة، وهو الحجة عليه السلام وقد بينا ذلك فى نظائره. ۵۴ - قال: وحديثى حنان، عن أبى عبد الرحمن المسعودى قال: حدثنا المنهال بن عمرو، عن أبى عبد الله النعمان، عن أبى جعفر عليه السلام قال: صاحب الأمر يُسجن حياً ويموت حياً [حياً] ويهرب حياً.

توضیح خبر

این خبر متضمن این مسأله است که بنی عباس ایشان را دستگیر می کنند که صحیح است و همین اتفاق هم افتاد و خداوند نیز آن حضرت را به وسیله مرگ از دست بنی عباس رها فرمود. و این که فرمودند: «امر ایشان بر مردم پنهان می شود» همین طور هم شد، به دلیل این که در مورد امام کاظم علیه السلام اختلافاتی شد و در زمان مرگ حضرت چشم‌ها برای او گریان شد. و این که حضرت فرمودند: «خداوند فرج دین و دنیای این امت را به دست او می آورد» به این معنا است که فرج دین امت به دست کسی است که از اولاد ایشان است که عبارت است از حضرت حجت علیه السلام و ما این مسأله را در موارد گوناگون بیان کرده ایم. ۳۰ / ۵۴ - ابی عبدالله نعمان از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: صاحب امر [امامت] زمانی زندانی می شود و زمانی هم می میرد و در زمانی دیگر می گریزد [و از زندان فرار می کند]. فأول ما فيه: أنه قال: «يموت حياً وذلك خلاف مذهب الواقفة، فأما الهرب فإنما صح ذلك فيمن ندعه نحن دون من يذهبون إليه، لأن أبا الحسن موسى عليه السلام ما علمنا أنه هرب وإنما هو شيء يدعونه لا. يوافقهم عليه أحد، ونحن يمكننا أن نتأول قوله «يموت حياً» بأن نقول: يموت ذكره. ۵۵ - قال: وروى بحر بن زياد، عن عبد الله الكاهلى، أنه سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن جاءكم من يخبركم بأنه مريض إيتى هذا، وهو شهده وهو أعمضه وغسله وأدرجه فى أكفانه وصلى عليه ووضع فى قبره وهو حثا عليه التراب، فلا تصدقوه ولا تبذ من أن يكون ذا.

توضیح خبر

اولین اشکال این خبر این است که گفت: زمانی می میرد، این فقره از خبر با مذهب خود واقفیه [که به این خبر استدلال کرده اند] مخالف است. و اما [اشکال دوم در مورد] فرار، این قسمت خبر هم در چیزی که ما ادعا می کنیم صحیح است [که به وسیله مرگ از دست بنی عباس رها شد] نه آنچه که [واقفیه] مدعی هستند. به این دلیل که [در هیچ مدرک و نقلی] دیده نشده است که حضرت [از زندان] فرار کرده اند و این مطلبی است که این‌ها ادعا کرده و هیچ کس با آن‌ها موافق نیست. البته ما می توانیم این جمله که «زمانی می میرد» را به این تأویل کنیم که زمانی یاد و ذکر ایشان می میرد [نظیر آنچه که در مورد امام زمان علیه السلام خواهد شد]. ۳۱ / ۵۵ - عبدالله کاهلی گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: اگر کسی آمد و به شما خبر داد که پسر مریض شده است و او شاهد مرگش بوده و چشمش را بسته و غسلش داده و او را کفن کرده و بر بدنش نماز اقامه کرده و در قبر قرار داده و روی او خاک ریخته است، تصدیقش نکنید. چون چاره‌ای نیست و باید این امر امامت امام کاظم علیه السلام واقع شود. فقال له محمد بن زياد تميمي: - وكان حاضر الكلام بمكة - يا أبا يحيى هذه والله فتنة عظيمة، فقال له الكاهلى: فسهم الله فيه أعظم، يغيب عنهم شيخ ويأتيهم شاب فيه سنة من يونس. فليس فيه أكثر من تكذيب من يدعى أنه فعل ذلك وتولاه، لعلمه بأنه ربما ادعى

ذلك من هو كاذب، لأنه لم يتول أمره إلا ابنه عند قوم أو مولاة على المشهور. فأما غير ذلك، فمن إدعاه كان كاذباً. وأما ظهور صاحب هذا الأمر فلعمري يكون في صورة شابٍ ويظن قوم أنه شاخ لأنه في سن شيخ قد هرم. در همین حین محمد بن زیاد تمیمی [از اصحاب امام صادق علیه السلام] که در مکه حاضر بود و این سخن را شنید، گفت: ای ابا یحیی! [کنیه عبدالله کاهلی] به خدا قسم که این فتنه بزرگ و عظیمی است. کاهلی به او جواب داد: در این ماجرا سهم خدا بیشتر است؛ در حالی که پیرمردی است از [دیدگان] مردم پنهان می‌شود و در حال جوانی [به طرف مردم] می‌آید که در این کار او سنتی از سیره و روش یونس هست.

توضیح خبر

حداکثر چیزی که در این خبر هست تکذیب کسی است که مدعی بشود، متصدی انجام امور مربوط به ایشان بوده، به این دلیل که امام صادق علیه السلام می‌دانست چه بسا شخص دروغگویی بیاید و مدعی این باشد، چون بنابر عقیده عدّه‌ای تنها کسی که این امور [مربوط به تجهیز بدن امام کاظم علیه السلام] را انجام داده، فرزندش [امام رضا علیه السلام] و بنابر نظریه مشهور، غلام آن حضرت بوده است. پس هر کسی مدعی غیر این امر شود دروغگو است. اما در مورد ظهور صاحب امر [امامت و ولایت] به جان خودم قسم که در سیمای جوانی خواهد بود و البته عدّه‌ای خیال می‌کنند که ایشان پیرمرد شده، چرا که در سن پیری و کهولت است. ۵۶ - قال: وروی أحمد بن الحارث، رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: لَوْ قَدْ يَقُومُ الْقَائِمُ لَقَالَ النَّاسُ: أَتَى يَكُونُ هَذَا وَبُيُتْ عِظَامُهُ. فَإِنَّمَا فِيهِ: أَنْ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهُ بَلِيَتْ عِظَامُهُ لِأَنَّهُمْ يَنْكُرُونَ أَنْ يَبْقَى هَذِهِ الْمَدَّةُ الطَّوِيلَةَ. وَقَدْ ادَّعَى قَوْمٌ أَنْ صَاحِبَ الزَّمَانِ مَاتَ وَغَيَّبَهُ اللَّهُ فَهَذَا رَدٌّ عَلَيْهِمْ. ۵۷ - قال: وروی سليمان بن داود، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سِنِينَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ؛ سَنَةٌ مِنْ مُوسَى وَسَنَةٌ مِنْ عِيسَى وَسَنَةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَسَنَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ أَمَّا [مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا [مِنْ يُوسُفَ فَالْبَرِّيُّ، وَأَمَّا [مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ: مَاتَ وَلَمْ يَمُتْ وَأَمَّا [مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالْسَّيْفُ. ۵۶ / ۳۲ - احمد بن حارث روایت کرده و سند حدیثش را به امام صادق علیه السلام رسانده که حضرت فرمودند: اگر چنانچه قائم علیه السلام قیام کند مردم خواهند گفت: از کجا این شخص همان قائم باشد؟ در حالی که استخوان‌های او هم پوسیده است.

توضیح خبر

این که عدّه‌ای می‌گویند «استخوان‌های او پوسیده» به این دلیل است که آن‌ها منکر بقای قائم علیه السلام در این مدّت طولانی هستند. عدّه‌ای هم مدعی شده‌اند که صاحب الزمان علیه السلام از دنیا رفته‌اند و خداوند ایشان را [از چشم مردم] پنهان کرده است. این خبر رد این دو دیدگاه است. ۵۷ / ۳۳ - ابو بصیر گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: در صاحب این امر [امامت] چهار سنت از سنن انبیا وجود دارد؛ سنتی از موسی بن عمران علیهما السلام، سنتی از عیسی بن مریم علیهما السلام، سنتی از یوسف علیه السلام و سنتی هم از محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. سنت موسی عبارت است از خوف و انتظار. سنت یوسف، زندان و سنت عیسی این است که درباره او گفته می‌شود که مرده است در حالی که آن حضرت زنده و حاضر است و سنتی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، خروج و قیام [علیه ظلم] با شمشیر است. فما تَضَمَّنَ هَذَا الْخَبْرَ مِنَ الْخِصَالِ كُلِّهَا حَاصِلَةٌ فِي صَاحِبِنَا. فَإِنَّ قِيلَ: صَاحِبِكُمْ لَمْ يَسْجُنْ فِي الْحَبْسِ. قُلْنَا: لَمْ يَسْجُنْ فِي الْحَبْسِ وَهُوَ فِي مَعْنَى الْمَسْجُونِ لِأَنَّهُ بَحِثٌ لَا- يُوَصَّلُ إِلَيْهِ وَلَا يَعْرِفُ شَخْصَهُ عَلَى التَّعْيِينِ فَكَأَنَّهُ مَسْجُونٌ. ۵۸ - قال: وروی علی بن عبد الله، عن زرعة بن محمد، عن مفضل قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ بَنِي الْعَبَّاسِ سَيُعْبَثُونَ بِابْنِي هَذَا وَلَنْ يَصِلُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: وَمَا صَائِحُهُ تَصَيِّحٌ، وَمَا سَاقَهُ تَسْقُ، وَمَا مِيرَاثٌ يُقَسَّمُ وَمَا أُمَّةٌ تُبَاعُ. ۵۹ - [قال: وروی أحمد بن علي، عن محمد بن الحسين بن إسماعيل، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

توضیح خبر

آنچه که این خبر متضمن آن است از ویژگی‌ها و خصال مذکور، در مورد صاحب ما [امام زمان علیه السلام] حاصل شده و وجود دارد. اگر گفته شود: صاحب شما زندانی نشده است. می‌گوییم: [بله] ایشان [در یک چهار دیواری] زندانی نشده‌اند لکن در معنای زندانی است، چرا که کسی دسترسی به ایشان نداشته و آن حضرت را مشخصاً نمی‌شناسد. بنابراین مثل این است که ایشان در زندان می‌باشند. ۵۸ / ۳۴ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: به زودی بنی عباس علیه این پسر م توطئه خواهند کرد و البته هرگز به او نمی‌رسند. سپس فرمود: نه زنی که بر او صیحه زده و ناله کند و نه مأموری که او را ببرد و نه میراثی که از او بماند و تقسیم شود و همچنین کنیزی که واگذار شود نخواهد بود. ۵۹ / ۳۵ - عبدالرحمن بن حجاج گفته است: از ابا ابراهیم، امام کاظم علیه السلام شنیدم سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ بَنِي فُلَانٍ يَأْخُذُونَ بِنِي وَيَحْبِسُونَنِي وَقَالَ: وَذَاكَ وَأَنْ طَالَ فِإِلَى سَلَامَةٍ. فالوجه في الخبر الأول: أنهم ما يصلون إلى دينة وفساد أمره، دون أن لا يصلوا إلى جسمه بالحبس، لأن الأمر جرى على خلافه. وكذلك قوله: «وذاك وإن طال فإلى سلامة» معناه إلى سلامة من دينة. ۶۰ - قال: و روی ابراهیم بن المستنیر، عن المفضل قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ؛ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ [مِنَ الْأُخْرَى حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ، وَبَعْضُ يَقُولُ: قُتِلَ، فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَلَا يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَأَمْرِهِ، وَلَا غَيْرُهُ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ. که می‌فرمودند: بنی فلان [بنی عباس] مرا دستگیر کرده و زندانی می‌کنند. بعد فرمودند: این امر اگر چه خیلی طولانی خواهد شد، اما ختم به سلامت می‌شود.

توضیح دو خبر

این که بنی عباس به آن حضرت نمی‌رسند. به این معنا است که آن‌ها به دین حضرت و ایجاد فساد در امر امامتش نمی‌رسند، نه این که آن‌ها به جسم حضرت نمی‌رسند و ایشان را حبس نمی‌کنند. چرا که مسأله برخلاف این بوده است [یعنی آن‌ها به جسم حضرت رسیدند]. و اما روایت دوم که فرمود: اگرچه [زندانی شدنم] خیلی طول خواهد کشید، اما ختم به سلامت می‌شود؛ معنای کلام این است که ختم به سلامت دین حضرت می‌شود. ۶۰ / ۳۶ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: برای صاحب این امر دو غیبت هست که یکی از آن‌ها طولانی‌تر از دیگری است. تا آنجا که گفته می‌شود: از دنیا رفته است و بعضی می‌گویند: کشته شده است. پس فقط عدّه کمی از یاران حضرت بر امر [امامت] او ثابت قدم باقی می‌مانند و هیچ کس به مکان و امور او مطلع و آگاه نخواهد شد؛ بجز غلامی که امور و کارهای حضرت را انجام می‌دهد. فهذا الخبر: صريح فيما نذهب إليه في صاحبنا لأن له غيبتين: الأولى كان يعرف فيها أخباره ومكاتبته. والثانية أطول؛ انقطع ذلك فيها، وليس يطلع عليه أحد إلا من يختصه، وليس كذلك لأبي الحسن موسى عليه السلام. ۶۱ - قال: و روی علی بن معاذ قال: قلت لصفوان بن يحيى: بأي شيء قطعت على علي؟ قال: صليت ودعوت الله واستخرت (عليه) و قطعت عليه. فهذا ليس فيه أكثر من التشيع على رجل بالتقليد، وإن صح ذلك فليس فيه حجة على غيره، على أن الرجل الذي ذكر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه وفضله وزهده ودينه،

توضیح خبر

این خبر تصریح دارد به آنچه که ما به آن معتقدیم، در این که صاحب ما دو غیبت دارد؛ اولی که در آن دوره خبرها و مکاتبات حضرت شناخته می‌شد [غیبت صغری] و دومی که طولانی‌تر است و اخبار و مکاتبات ایشان قطع شد. و هیچ کس برایشان مطلع نمی‌شود، به جز کسی که فیض این مقام را پیدا کند. در حالی که برای امام کاظم علیه السلام به این صورت نبوده است. ۶۱ / ۳۷ -

علی بن معاذ گفته است: به صفوان بن یحیی گفتم: به چه دلیلی یقین به [امامت] علی [بن موسی] پیدا کردی؟ گفت: اقامه نماز کردم و بعد از خداوند خواسته و استخاره کردم و [نتیجه این شد که به امامت او] قطع و یقین برایم حاصل شد.

توضیح خبر

در این خبر فقط سرزنش کسی است که [در امر اعتقادات] تقلید کرده است. تازه اگر هم این عمل صحیح باشد هیچ دلیل و حجّتی برای دیگران نیست. علاوه بر این که این مطلب از کسی ذکر شده است [صفوان بن یحیی] که به خاطر فضل و زهدش، مقام و منزلتی فوق این گونه نسبت‌ها را دارد. فکیف يستحسن أن يقول لخصمه في مسألة علمية: أنه قال فيها بالاستخارة؛ اللهم إلا أن يعتقد فيه من البُله والغفلة ما يخرج عن التكليف، فيسقط المعارضة لقوله. ۶۲ - ثم قال: و قال عليّ ببقائه: سألت صفوان بن يحيى وابن جنبد وجماعة من مشيختهم بنا براین چطور برای او درست است که در مسأله علمی [آن هم اهمّ مسائل] به مخالف بگویند که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم. مگر این که [بگویم] صفوان معتقد بوده که شخص سؤال کننده در درجه‌ای از بلاهت و نادانی است که ابله‌اش موجب خروج او از دایره تکلیف شده [مثل مجنون] اگر چنین باشد، معارضه و بحث ساقط است. ۶۲ / ۳۸ - علی ببقائه می گویند: از صفوان بن یحیی (۴۶) و ابن جنبد و جمعی از - و كان الذي بينه وبينهم عظيم - بأى شيء قطعتم على هذا الرجل أ لشيء بان لكم فأقبل قولكم؟ قالوا كلهم: لا والله إلا أنه قال فصدّقناه وأحالوا جميعاً على البنزطي، فقلت: سوءه لكم وأنتم مشيخة الشيعة، أ ترسلونني إلى ذلك الصبي الكذاب فأقبل منه وأدعكم أنتم؟ والكلام في هذا الخبر: مثل ما قلناه في الخبر الأوّل سواء. ۶۳ - قال: وسئل بعض أصحابنا عن عليّ بن رباط، هل سمع أحداً روى عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال: مشايخ آن‌ها [شیعه] در حالی که بین او و آن جماعت بحث مهم و بزرگی در گرفته بود، سؤال کردم: به چه دلیل بر حقّانیت این مرد [امام رضا] یقین کردید؟ آیا دلیلی دارید تا من هم حرف شما را بپذیرم؟ همگی در جواب گفتند: نه به خدا قسم [دلیلی نداریم] فقط او گفت، ما هم تصدیق کردیم [تقلید کورکورانه] و مرا به بنزطی (۴۷) حواله دادند. [کار که به اینجا کشید] گفتم: برای شما جماعت بزرگان شیعه زشت است که مرا به طرف آن کودک دروغگو می‌فرستید تا از او قبول نمایم و شما را رها کنم.

توضیح خبر

سخن ما در مورد این خبر همان است که در خبر قبلی گفتیم. ۶۳ / ۳۹ - یکی از اصحاب ما [اصحاب و یاران موسوی و واقفیه] از علی بن رباط سؤال کرد: آیا کسی شنیده است که ابو الحسن موسی گفته باشد: پسر من علی علیّ بنی و صبیّی أو إمامٌ بَعْدِي أو بِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي أَوْ خَلِيفَتِي أَوْ مَعْنَى هَذَا؟ قَالَ: لا. فليس فيه أكثر من أن ابن رباط قال: إنّه لم يسمع أحداً يقول ذلك وإذا لم يسمع هو لا - يدلّ علی أنّ غيره لم يسمعه، و[قد] قدّمنا طرفاً من الأخبار عمّن سمع ذلك، فسقط الاعتراض به. ۶۴ - قال: وسأل أبو بكر الأرمي عبد الله بن المغيرة بأى شيء قطعتم على عليّ؟ قال أخبرتني سلمى أنّه لم يكن عند أبيه أحد بمنزلته. فالوجه فيه: أيضاً ما قلناه في غيره سواء. ومن طرائف الأمور: أن يتوصّل إلى الطعن على قوم أجلاء في الدين والعلم والورع وصيّ من يا امام بعد از من است و یا گفته باشد منزلتش نسبت به من مثل مقام و منزلت من نسبت به پدرم می‌باشد، یا این که خلیفه و جانشین من است یا چیزی در این معنا و مضمون؟ گفت: نه.

توضیح خبر

حداکثر چیزی که در این خبر هست این است که ابن رباط گفته است: از کسی شنیده است که امام کاظم علیه السلام آن مطالب را گفته باشد. حالاً - که او شنیده دلیل نمی‌شود که دیگری هم شنیده باشد. این در حالی است که ما قبلاً اخباری در این مورد از

کسانی که شنیده بودند نقل کردیم. بنابراین اعتراض این آقایان وارد نیست. ۴۰ / ۶۴ - ابو بکر ارمنی از عبدالله بن مغیره سؤال کرد: به چه دلیل به [امامت] علی [بن موسی] یقین کردی؟ گفت: سلمی [از خدمت گزاران در خانه امام صادق علیه السلام] خبر داد که هیچ کسی نزد پدرش [امام کاظم علیه السلام] به اندازه او مقام و منزلت نداشت.

توضیح خبر

همان نکته که در دو خبر گذشته گفتیم اینجا هم می‌گوییم. از عجیب‌ترین امور این است که واقفیه به وسیله نقل حکایات ساختگی از افراد مجهول الهویّه به تعداد کثیری از بزرگان دین و علم و تقوا طعن و تهمت می‌زنند. بالحکایات عن أقوام لا- يعرفون، ثم لا یقنع بذلك حتی یجعل ذلك دلیلاً علی فساد المذهب، إن هذه لعصیة ظاهرة و تحامل عظیم، ولو لا أن رجلاً منسوباً إلى العلم له صیت وهو من وجوه المخالفین لنا، آورد هذه الأخبار و تعلق بها، لم یحسن إیرادها، لأنها کلها ضعیفة رواها من لا یوثق بقوله. فأول دلیل علی بطلانها آنه لم یثق قائل بها - علی ما سنبینه - ولو لا صعوبة الکلام علی المتعلق بها فی الغیبة بعد تسلیم الأصول و ضیق الأمر علیه فيه و عجزه عن الاعتراض علیه، لما التجأ إلى هذه الخرافات فإن المتعلق بها یعتقد بطلانها کلها. وقد روی السبب الذي دعا قوماً إلى القول بالوقف: تازه به این تهمت‌ها [ی ناجوانمردانه] قانع نشده و این حکایات را دلیل فساد مذهب بزرگان قرار می‌دهند. این کار، تعصب جاهلی آشکار و روی گردانی از حق است. و اگر یکی از مخالفین که منسوب به علم و دارای شهرت است، این اخبار را نقل نکرده و مورد استفاده قرار داده نبود به دلیل ضعف مفرطی که در تمام آن خبرها وجود دارد حتی ذکر این اخبار هم درست نبود، چون این اخبار را کسانی نقل کرده‌اند که مورد اعتماد نیستند. اولین دلیل بر بطلان اخبار واقفیه این است که هیچ قائلی به آن‌ها اعتماد نکرده است [چه موافق و چه مخالف] چنان که به زودی بیان خواهیم کرد و اگر سختی بحث بر کسی که در باب غیبت به این اخبار [جعلی] استناد کرده بود و عرصه بر او تنگ نمی‌شد و از اعتراض [با دلیل منطقی عاجز نمی‌شد، هرگز به این خرافات که خودش هم به بطلان آن‌ها اعتقاد دارد متوسل نمی‌شد. ۶۵ - فروی الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد علی بن أبی حمزة البطائنی و زیاد بن مروان القندی و عثمان بن عیسی الرواسی طمعوا فی الدنيا، و مالوا إلى حطامها و استمالوا قوماً فبدلوا لهم شیئاً مِمَّا اختانوه من الأموال، نحو حمزة بن بزيع و ابن المکاری و کرام الخثعمی و أمثالهم. ۶۶ - فروی محمّد بن یعقوب، عن محمّد بن یحیی العطار، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبد الرحمن قال: مات أبو إبراهیم علیه السلام و لیس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير، و كان ذلك سبب وقفهم و جحدهم موته، طمعاً فی الأموال، کان عند زیاد بن مروان القندی سبعون ألف دینار، و عند علی بن أبی حمزة ثلاثون ألف دینار.

عوامل پیدایش واقفیه

در مورد سببی که منجر شد عده‌ای معتقد به وقف شده و واقفیه ایجاد شد روایات و اخباری وجود دارد [از جمله]: ۱ / ۶۵ - از افراد مطمئن روایت شده است: اولین اشخاصی که این اعتقاد را اظهار کردند، «علی بن ابی حمزه بطائنی» و «زیاد بن مروان قندی» و «عثمان بن عیسی رواسی» بودند که به مال دنیا طمع کردند و نظر عده‌ای را هم به خود جلب نمودند؛ آن عده هم اموالی را در اختیارشان قرار دادند و ایشان هم مثل «حمزه بن بزيع» و «ابن مکاری» و «کرام خثعمی» و دیگران، در اموال مردم خیانت کردند. ۲ / ۶۶ - یونس بن عبد الرحمن گفته است: [وقتی] ابو ابراهیم [امام کاظم علیه السلام] از دنیا رفت، نزد [بعضی از] وکلایش اموال بسیار زیادی بود و همین امر موجب وقف آن‌ها شد. لذا به دلیل طمع در اموال حضرت، شهادت و مرگ ایشان را انکار کردند. فقط نزد «زیاد بن مروان قندی» هفتاد هزار دینار و در دست «علی بن ابی حمزه» سی هزار دینار بود. فلما رأیت ذلك و تبینت الحق و عرفت من أمر أبی الحسن الرضا علیه السلام ما علمت، تکلمت و دعوت الناس إليه، فبعثنا إلى وقال ما یدعوك إلى هذا؟ إن كنت ترید المال

فحن نغنيك وضمننا لى عشرة آلاف دينار، وقال [لى] : كَفَّ. فأبیت، وقلت لهما: إِنَّا روينَا عن الصادقين عليهم السلام أَنهم قالوا: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سِيلَبَ نُورُ الْإِيمَانِ». وما كنت لأدع الجهاد وأمر الله على كلِّ حال، فناصبانى وأضمرنا لى العداوة. ۶۷ - وروى محمّد بن الحسن بن الوليد، عن الصفار وسعد بن عبد الله الأشعري جميعاً، عن يعقوب بن يزيد الأنبارى، عن بعض أصحابه قال: مضى أبو إبراهيم عليه السلام وعند زياد وقتى كه اين جريانات را ديدم و حق برايم روشن شد، امر امامت ابى الحسن رضاعليه السلام را شناختم و آنچه را كه مى بايست آموختم، لذا سخترانى كردم و مردم را به سمت امامت امام رضاعليه السلام دعوت كردم. بعد آن دو نفر پيك فرستادند و گفتند: چه چيزى باعث شده كه اين كار را بكنى؟ اگر مال مى خواهى ما بى نيازت مى كنيم و تعهد كردند كه ده هزار دينار به من بدهند و گفتند: [از اين كارها] دست بردار. من خوددارى كردم و به آن ها گفتم: ما روايتى از امام صادق و امام باقر عليهم السلام داريم كه فرموده اند: هر وقت بدعت در دين ظاهر شد، عالم بايد علمش را ظاهر كند و اگر اين كار را [در مبارزه با بدعت] انجام ندهد نور ايمان از او دور مى شود. و من در هر حالى جهاد و اطاعت امر خدا را ترك نمى كنم. با بيان اين مطالب آن ها با من بناى دشمنى گذاشتند و به مبارزه پرداختند. ۶۷ / ۳ - يعقوب بن يزيد انبارى از بعضى از ياران و دوستانش نقل مى كند: وقتى ابو ابراهيم عليه السلام از دار دنيا رفت، نزد «زياد قندى» هفتاد هزار دينار و نزد «عثمان القندى سبعون ألف دينار، وعند عثمان بن عيسى الرواسى ثلاثون ألف دينار وخمس جوار ومسكنه بمصر. فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاعِيَةَ السَّلَامَ أَنْ إِحْمَلُوا مَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَالِ وَمَا كَانَ اجْتِمَاعَ لِأَبِي عِنْدَكُمْ مِنْ أَثَاثٍ وَجَوَارٍ، فَإِنِّي وَإِرْتُهُ وَقَائِمٌ مَقَامَهُ، وَقَدْ أَقْتَسَمْنَا مِيرَاثَهُ وَلَا عُذْرَ لَكُمْ فِي حَبْسِ مَا قَدْ اجْتَمَعَ لِي وَلِوَارِثِهِ قَبْلَكُمْ وَكَلَامٌ يُشَبَّهُ هَذَا. فَأَمَّا ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ فَإِنَّهُ أَنْكَرَهُ وَلَمْ يَعْتَرَفْ بِمَا عِنْدَهُ وَكَذَلِكَ زِيَادُ الْقَنْدِيُّ. وَأَمَّا عَثْمَانُ بْنُ عِيْسَى فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ أَنْ أَبَاكَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - لَمْ يَمِتْ وَهُوَ حَيٌّ قَائِمٌ، وَمَنْ ذَكَرَ أَنَّهُ مَاتَ فَهُوَ مَبْطُلٌ، وَأَعْمَلْ عَلَى أَنَّهُ قَدْ مَضَى كَمَا تَقُولُ، فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ، وَأَمَّا الْجَوَارِيُّ فَقَدْ أَعْتَقَهُنَّ وَتَزَوَّجَتْ بِهِنَّ. بِنِ عِيْسَى رِوَاْسِي» سى هزار دينار و پنج كنيز بود و محل سكونتش هم در مصر بود. امام رضاعليه السلام براى آن ها پيك فرستادند: آنچه از اموال پدرم كه جمع کرده و در دست شماست؛ اعم از اثاث و كنيز [و ديگر اموال] را براى من بفرستيد. چرا كه من وارث و جانشين ايشان هستم و ميراث حضرت را هم تقسيم کرده ايم [اشاره به اين كه مى دانيم چه مبالغى در دست شما است] و براى نگهدارى اموال ايشان و آنچه كه جمع شده و از آن من و وارث اوست هيچ عذرى نداريد. و از اين قبيل امور فرمودند. اما «ابن ابى حمزه» كه اصلاً انكار كرد و به آنچه كه در دست داشت اعتراف نكرد. «زياد قندى» هم همين طور. اما «عثمان بن عيسى» به امام رضاعليه السلام نوشت: پدر تو - صلوات الله عليه - زنده و قائم است و هر كس كه به مرگ او معتقد باشد اهل باطل است و اگر مى گويى بر مبنای اين كه او مرده است عمل كنم [و مرگ او را پذيرم] ايشان به من امر نكرده بودند كه به تو چيزى بدهم [اين در مورد اموال] و اما كنيزان، آن ها را آزاد کرده و به عقد ازدواج خود در آوردم. ۶۸ - وروى أحمد بن محمد بن سعيد بن عقده، عن محمد بن أحمد بن نصر التيمي قال: سمعت حرب بن الحسن الطحان يحدث يحيى بن الحسن العلوى أن يحيى بن المساور قال: حضرت جماعة من الشيعة، وكان فيهم علي بن أبي حمزة فسمعتة يقول: دخل علي بن يقطين علي أبي الحسن موسى عليه السلام فسأله عن أشياء فأجابته. ثم قال أبو الحسن عليه السلام: يا علي صاحبك يقتلني. فبكي علي بن يقطين وقال: يا سيدي! وأنا معه؟ قال: لا - يا علي لا تكون معه ولا تشهد قتلي. قال علي: فمن لنا بعدك يا سيدي؟ فقال: علي ابني هذا هو خير من أخلف بعدى، هو مني بمنزلة أبي، هو لشيعتي عنده علم ما يحتاجون إليه، سيد في الدنيا وسيد في الآخرة وإنه لمن المقربين. ۶۸ / ۴ - حرب بن حسن طحان براى يحيى بن حسن علوى حديث نقل كرد كه يحيى بن مساور گفته است: در ميان جماعتى از شيعة حاضر شدم، از «على بن ابى حمزه» كه در بين آن ها بود شنيدم كه مى گفت: على بن يقطين به محضر ابى الحسن موسى عليه السلام رسيد و درباره مسائلى سؤال كرد، و امام هم جواب دادند. سپس ابو الحسن عليه السلام فرمودند: اى على! صاحب [مولای] تو مرا مى كشد. على بن يقطين گريست و عرضه داشت: اى آقاى من! من هم با او هستم؟ حضرت فرمودند: نه، تو با او نيستى و كشته شدنم را

نمی‌بینی. علی عرض کرد: مولای من! پس از شما چه کسی برای ما [امام] است؟ فرمودند: علی پسر من، او بهترین کسی است که بعد از من است. مقام و منزلت او در نزد من مثل منزلت من در نزد پدرم است و هر علمی که شیعه نیاز داشته باشد در نزد اوست [عالم به همه امور است]. در دنیا و آخرت سید و سرور است، و از مقربین درگاه خداوند است. فقال یحیی بن الحسن لحرب: فما حمل علی بن ابی حمزة علی أن یرء منه وحسده؟ قال: سألت یحیی بن المساور عن ذلك فقال: حملة ما كان عنده من ماله [المدی اقتطعه لیشقیه الله فی الدنيا والآخرة، ثم دخل بعض بنی هاشم وانقطع الحدیث. ۶۹ - وروی علی بن حبشی بن قونی، عن الحسن بن أحمد بن الحسن بن علی بن فضال قال: كنت أری عند عمی علی بن الحسن بن فضال شیخاً من أهل بغداد وكان یهازل عمی. فقال له يوماً: لیس فی الدنيا شرّ منکم یا معشر الشیعة - أو قال: الرافضة - فقال له عمی: ولم لعنک الله؟ قال: أنا زوج بنت أحمد بن أبی بشر السراج قال لی لما حضرته الوفاة: إنّه کان عندی یحیی بن حسن حرب گفت: پس چه چیزی باعث شد که «علی بن ابی حمزه» از او [امام رضا] دوری جسته و حسادت کند؟ حرب گفت: همین را از «یحیی بن مساور» پرسیدم و او هم گفت: آنچه که از اموال امام در دست او بود از حضرت منع کرده و دسترسی امام را به آن قطع کرد. همین مسأله موجب این امر شده و خداوند او را به دلیل عمل زشتی که مرتکب شد در دنیا و آخرت بدبخت قرار داد. بعد که یکی از بنی هاشم آمد، حرب سخن را قطع کرد و ادامه نداد. ۵ / ۶۹ - حسین بن احمد بن حسن بن علی بن فضال گفته است: نزد عمویم علی بن الحسن بن فضال بودم که پیرمردی از اهل بغداد را دیدم که با عمویم مزاح می‌کرد. روزی پیرمرد خطاب به عمویم گفت: در تمام دنیا بدتر از شما جماعت شیعه یا رافضی نیست. عمویم به او گفت: برای چه، خدا تو را لعنت کند؟ گفت: من داماد احمد بن شبر سراج هستم. زمانی که وقت مرگش رسید به من گفت: عشرة آلاف دینار ودیعة لموسی بن جعفر علیه السلام، فدفعت ابنة عنها بعد موته، وشهدت أنّه لم یمت، فالله الله خلصونی من النار وسلّموها إلى الرضاعلیه السلام. فوالله ما أخرجنا حبة، ولقد ترکناه یصلی [بها] فی نار جهنّم. وإذا کان أصل هذا المذهب أمثال هؤلاء، کیف یوثق بروایاتهم أو یعول علیها! وأمّا ما روی من الطعن علی رواة الواقفة، فأكثر من أن یحصی، وهو موجود فی کتب أصحابنا، نحن نذکر طرفاً منه. ۷۰ - روی محمد بن أحمد بن یحیی الأشعری، عن عبد الله بن محمد، عن الخشاب عن أبی داود قال: كنت أنا وعینیة بیاع القصب عند علی بن ابی حمزة البطائنی - وكان ده هزار دینار از اموال موسی بن جعفر علیه السلام پیش من هست که پس از مرگش آن اموال را به فرزندش [رضا] ندادم و شهادت دادم که [موسی بن جعفر علیه السلام] نمرده است. شما را به خدا قسم می‌دهم که مرا از آتش جهنّم خلاص کنید و اموال را به امام رضاعلیه السلام بدهید. به خدا قسم که ما هم حتی دانه‌ای از اموال را بر نگردانیدیم و او را رها کردیم تا به جهنم برود. وقتی که پیشوایان مذهب خرافی واقفیه امثال این‌ها باشند، چگونه می‌توان به روایت آن‌ها اعتماد کرد و یا به آن‌ها اطمینان حاصل کرد.

روایاتی که در طعن راویان واقفه آمده است

اما آنچه در طعن و مذمت راویان فرقه واقفیه روایت شده و در کتب علمای ما موجود است بیشتر از آنی است که شماره شود؛ لذا ما تعداد اندکی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم. ۱ / ۷۰ - ابو داود گفته است: من و عینیة نی فروش نزد «علی بن ابی حمزه بطائنی» رئیس الواقفة - فسمعته یقول: قال لی أبو ابراهیم علیه السلام: إنّما أنت وأصحابک یا علیّ أشباه الحمیر. فقال لی عینیة: أ سمعت؟ قلت: ای والله لقد سمعت. فقال: لا والله، لا أنقل إلیه قدامی ما حیئت. ۷۱ - وروی ابن عقدة، عن علی بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عمر بن یزید وعلی بن أسباط جمیعاً، قالوا: قال لنا عثمان بن عیسی الرواسی: حدّثنی زیاد القندی وابن مسکان، قالوا: کنا عند أبی ابراهیم علیه السلام إذ قال: یدخل علیکم الساعیة خیر أهل الأرض. فدخل أبو الحسن الرضاعلیه السلام - وهو صبیّ - فقلنا خیر أهل الأرض! ثمّ دنا فضّمه إلیه فقبّله وقال: یا بنی تدری ما قال ذان؟ رئیس واقفیه بودیم، از او شنیدم که می‌گفت: ابو ابراهیم علیه السلام به من فرمود: ای علی بن ابی حمزه! تو و یاران شبیه به حمار هستی [احمقید]. عینیة به من گفت: شنیدی؟! گفتم: بله، به خدا قسم

که شنیدم. بعد عینه گفت: نه، به خدا قسم که تا زنده‌ام قدمی به طرف او بر نخواهم داشت. ۷۱ / ۲ - محمد بن عمر بن یزید و علی بن اسباط گفته‌اند: «عثمان بن عیسی» در روایتی به ما گفت: زیاد قندی و ابن مسکان برای من گفتند: ما نزد ابو ابراهیم علیه السلام بودیم که حضرت فرمودند: در همین لحظه بهترین اهل زمین نزد شما می‌آید. پس ابوالحسن رضاعیه السلام در حالی که هنوز کودک بود داخل شد. ما گفتیم: بهترین اهل زمین؟! سپس ابوالحسن رضاعیه السلام نزدیک شد و امام کاظم علیه السلام او را به خود چسبانده و بوسید و فرمود: پسر جانم! می‌دانی که این دو نفر چه گفتند؟ قال: نَعَمْ یا سَیِّدِی هَذَا یَشْکَانِ فِیَّ. قال علی بن اسباط: فحدثت بهذا الحديث الحسن بن محبوب، فقال: بتر الحديث، لا ولكن حدثني علي بن رثاب أن أبا إبراهيم عليه السلام قال لهما: إن جِدَّ ثَمَاءَ حَقَّهُ أَوْ خُتْمَاءَ فَعَلَيْكُمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، یا زیادُ لا تَنْجُبَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ أَيْدِئاً. قال علی بن رثاب: فلقیت زیاد القندی فقلت له: بلغنی أن أبا إبراهيم عليه السلام قال لك: كذا وكذا، فقال: أحسبک قد خولطت. فمَرَّ وترکنی فلم أكلمه ولا مررت به. قال الحسن بن محبوب: فلم نزل نتوقع لزیاد دعوةً أبی إبراهيم عليه السلام حتى ظهر منه أيام الرضاعیه السلام ما ظهر، ومات زنديقاً. گفت: بله مولای من! این دو نفر در مورد من شک و تردید دارند. علی بن اسباط می‌گوید: این حدیث را به حسن بن محبوب گفتم و او هم گفت: حدیث را بریده است، این گونه نیست بلکه به این صورت است که علی بن رثاب به من گفت: ابو ابراهیم علیه السلام به آن دو نفر فرموده‌اند: اگر حق او را انکار کنید و یا به او خیانت نمایید، پس لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر شما باد. ای زیاد! تو و اصحاب هرگز گرامی و نجیب نخواهید شد. بعد علی بن رثاب گفت: زیاد قندی را ملاقات کردم و به او گفتم: به من خبر رسیده که ابا ابراهیم به شما چنین و چنان گفته است. زیاد گفت: گمان می‌کنم که تو عقلت را از دست داده‌ای و بعد رفت و من را ترک کرد. من هم با او حرف نزدیم و به طرفش هم نرفتم. حسن بن محبوب گفته است: همیشه منتظر بودیم تا نفرین ابو ابراهیم علیه السلام در حق زیاد محقق شود، تا این که در زمان امام رضاعیه السلام این اتفاق افتاد و نفرین امام ظاهر شد و زیاد، زندق و کافر از دنیا رفت. ۷۲ - وروی احمد بن محمد بن یحیی، عن ابیه، عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، عن صفوان بن یحیی، عن ابراهیم بن یحیی بن ابی البلاد قال: قال الرضاعیه السلام: ما فعل الشقی، حمزة بن بزیع؟ قلت: هو ذا، هو قد قَدِمَ. فقال: یزعم أن ابی حی، هُم الیوم شکاک، ولا یموتون غداً إلا علی الزندقه. قال صفوان: فقلت فیما بینی و بین نفسی: شکاک قد عرفتهم، فکیف یموتون علی الزندقه؟ فما لبثنا إلا قليلاً حتى بلغنا عن رجل منهم أنه قال عند موته هو کافر بربر أماته. قال صفوان: فقلت هذا تصدیق الحدیث. ۷۳ - وروی ابو علی محمد بن همام، عن علی بن رباح قال: قلت للقاسم بن اسماعیل ۳ / ۷۲ - صفوان بن یحیی نقل می‌کند که ابراهیم بن یحیی بن ابی البلاد گفت: امام رضاعیه السلام فرمودند: «حمزه بن بزیع» بدبخت چه کرد؟ عرض کردم: او هم آمده است. حضرت فرمودند: او خیال می‌کند که پدرم زنده است، آن‌ها [حمزه و یارانش] امروز شکاک هستند و فردا نمی‌میرند مگر با مرام زندق‌ها [یعنی ملحد و کافر می‌میرند]. صفوان می‌گوید: با خودم گفتم، شکاک بودن آن‌ها را می‌دانستم، اما چگونه کافر و زندق می‌میرند؟ قدری نگذشته بود که به ما خبر رسید، یکی از آن‌ها وقت مرگش، به پروردگاری که می‌خواهد او را بمیراند کافر شده است. صفوان می‌گوید: گفتم این تصدیق همان حدیث [کلام امام] است. ۷۳ / ۴ - علی بن رباح گفته است: به قاسم بن اسماعیل قرشی که ممطور (۴۸) بود قرشی - وکان ممطوراً - ای شیء سمعت من محمد بن ابی حمزه؟ قال: ما سمعت منه إلا حديثاً واحداً. قال ابن رباح: ثم أخرج بعد ذلك حديثاً كثيراً فرواه عن محمد بن ابی حمزه. قال ابن رباح: وسألت القاسم هذا: کم سمعت من حنان؟ فقال: أربعة أحاديث أو خمسة. قال: ثم أخرج بعد ذلك حديثاً كثيراً فرواه عنه. ۷۴ - وروی احمد بن محمد بن عیسی، عن سعد بن سعد، عن أحمد بن عمر قال: سَمِعْتُ الرضاعیه السلام یقول فی ابن ابی حمزه: أ لیس هو الذی یزوی أن رأس المهدی یهدی إلى عیسی بن موسی وهو صاحب السفینی؟ وقال: إن أبا ابراهیم علیه السلام یعود إلى ثمانیه أشهر؛ فما استبان لهم كذبُهُ؟ گفتم: از محمد بن ابو حمزه چه چیزی شنیده‌ای؟ گفت: فقط یک حدیث شنیده‌ام. اما بعداً احادیث بسیار زیادی از او صادر شد که همه را از محمد بن ابی حمزه روایت می‌کرد. باز ابن رباح می‌گوید: از قاسم پرسیدم: چه

مقدار از حنان حدیث شنیده‌ای؟ گفت: چهار یا پنج حدیث. ولی بعداً احادیث زیادی از قاسم صادر شد که از حنان روایت می‌کرد. ۷۴ / ۵ - احمد بن عمر گفته است: از امام رضاعلیه السلام شنیدم که در مورد ابن ابی حمزه می‌فرمودند: آیا او همان کسی نیست که روایت می‌کرد سر مهدی را برای عیسی بن موسی هدیه می‌برند که او از یاران سفیانی است؟ و می‌گفت: ابو ابراهیم علیه السلام تا هشت ماه دیگر بر می‌گردد. آیا برای آن‌ها [طرفدارانش] کذب [ابن ابو حمزه] معلوم و روشن نشده است؟ ۷۵ - وروی محمد بن أحمد بن یحیی، عن بعض أصحابنا، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن محمد بن سنان قال: ذُكِرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمَزَةَ عِنْدَ الرِّضَاعِيَةِ السَّلَامِ فَلَعَنَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي حَمَزَةَ أَرَادَ أَنْ لَا يُعْبِدَ اللَّهُ فِي سَيِّمَائِهِ وَأَرْضِهِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَلَوْ كَرِهَ اللَّعِينُ الْمُشْرِكُ. قُلْتُ: الْمُشْرِكُ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُهُ كَذَلِكَ [وَأَ] هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» وَقَدْ جَرَتْ فِيهِ وَفِي أَمْثَالِهِ أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يُطْفِئَ نُورَ اللَّهِ. والطعون على هذه الطائفة أكثر من أن تحصي لا تطول بذكرها الكتاب، فكيف يوثق بروايات هؤلاء القوم وهذه أحوالهم وأقوال السلف الصالح فيهم. ۷۵ / ۶ - محمد بن سنان گفته است: در محضر امام رضاعلیه السلام صحبت از «علی بن ابی حمزه» شد، امام او را لعن کرده و فرمودند: علی بن ابی حمزه می‌خواهد خداوند در آسمان و زمینش عبادت نشود. اما خداوند خواسته است که نور [هدایت] خودش را تمام کند؛ هر چند که برای مشرکان ملعون، خوش آیند نباشد. عرض کردم: مشرک؟! فرمودند: بله، به خدا قسم این گونه است و پوزه اش به خاک مالیده می‌شود. این [نکته] در کتاب خدا هست، آنجا که می‌فرماید: «می‌خواهند نور خدا را با پف کردن خاموش کنند.» (۴۹) این آیه درباره او و امثال او جریان دارد که اراده کردند نور خدا را خاموش کنند. طعن ها و مذمت های فرقه ضالّه واقفیه بیشتر از آن است که شمارش بشود. ما هم کتابمان را با بیان آن‌ها طولانی نمی‌کنیم. پس چگونه می‌توان به روایات این قوم اعتماد کرد آن هم با این احوال و خصوصاً با توجه به کلام سلف صالح [مثل امام رضا و امام کاظم علیهما السلام] پیرامون آن‌ها. ولو لا معاندة من تعلق بهذه الأخبار التي ذكروها لما كان ينبغي أن يصغى إلى من يذكروها لأننا قد بينا من النصوص على الرضا عليه السلام ما فيه كفاية، ويبطل قولهم. ويبطل ذلك أيضاً ما ظهر من المعجزات على يد الرضا عليه السلام الدالة على صحّة إمامته، وهي مذكورة في الكتب. ولأجلها رجع جماعة من القول بالوقف مثل: عبد الرحمن بن الحجاج، ورفاعة بن موسى، ويونس بن يعقوب، وجميل بن دراج وحماد بن عيسى وغيرهم، وهؤلاء من أصحاب أبيه الذين شكوا فيه، ثم رجعوا. وكذلك من كان في عصره، مثل: أحمد بن محمد بن أبي نصر، والحسن بن عليّ الوشاء وغيرهم و اگر عناد و دشمنی کسانی که به این اخبار تمسک کرده‌اند نبود، گوش دادن به حرف و صحبت این‌ها سزاوار نبود. به این دلیل که ما به قدر کافی، نصوصی بر [امامت] امام رضاعلیه السلام بیان کردیم و همین مسأله قولشان را باطل می‌کند.

بیان بعضی از معجزات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

معجزاتی که به دست مبارک امام رضاعلیه السلام ظاهر شده و دلالت بر صحّت امامت آن حضرت می‌کند و در کتب شیعه آمده است نیز عقیده فرقه واقفیه را باطل می‌کند. به خاطر همین کرامات و معجزات بود که تعدادی از معتقدین به واقفیه؛ مثل: «عبد الرحمن بن حجاج» و «رفاعة بن موسى» و «یونس بن یعقوب» و «جميل بن دراج» و «حماد بن عيسى» و دیگران از اعتقاد باطل شان برگشتند، این‌ها از اصحاب پدر امام رضاعلیهما السلام بودند و در مورد امام رضاعلیه السلام شک کرده و سپس توبه کردند. همین طور کسانی که در زمان آن حضرت بودند، مثل: «احمد بن محمد بن ابی نصر» و «حسن بن علی و شاء» و دیگران که قائل به وقف بودند، [با دیدن کرامات و دلایل ممتن (کان) قال بالوقف، فالتزموا الحجة وقالوا بإمامته وإمامه من بعده من ولده. ۷۶ - فروی جعفر بن محمد بن مالک، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن أبي عمير، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر - وهو من آل مهران - وكانوا يقولون بالوقف، وكان عليّ رأيهم، فكاتبَ أبا الحسن الرضا عليه السلام وتعتت في المسائل فقال: كتبت إليه كتاباً وأضمرت في نفسي أنني متى دخلت عليه أسأله عن ثلاث مسائل من القرآن وهي قوله تعالى «أفأنت تسبح الصم أو تهيدي

الْعُمَى» وَقَوْلُهُ: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» امامت امام رضاعليه السلام [ولایت حجت حق را پذیرفتند و ملتزم به آن شدند و قائل به امامت امام رضا و ائمه پس از ایشان از فرزندان ایشان شدند. ۱ / ۷۶ - محمد بن ابو عمیر، از احمد بن محمد بن ابی نصر که از آل مهران بود و همگی قائل به وقف بودند، و او هم با بقیه آل مهران هم عقیده بود، نقل می‌کند که نامه‌ای به ابوالحسن رضاعليه السلام نوشت و برای آزار دادن و به مشقت انداختن او سؤالات سختی را مطرح کرده و گفت: ابتدا برای او نامه‌ای نوشتم سپس با خودم گفتم هر وقت او را دیدم از سه مسأله مهم از مسائل قرآن از او سؤال می‌کنم؛ از جمله آیه [۴۰ سوره زخرف] که می‌فرماید: «ای پیامبر! آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکاری هستند هدایت کنی؟!» و آیه [۱۲۵ سوره انعام که می‌فرماید: «آن کسی را که خداوند بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می‌سازد و آن کس را که [به خاطر اعمال خلافش] بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن‌چنان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود، این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.» و قَوْلُهُ: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». قَالَ أَحْمَدُ: فَأَجَابَنِي عَنْ كِتَابِي وَكَتَبَ فِي آخِرِهِ الْآيَاتِ الَّتِي أَضْمَرْتُهَا فِي نَفْسِي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهَا وَلَمْ أَذْكَرْهَا فِي كِتَابِي إِلَيْهِ، فَلَمَّا وَصَلَ الْجَوَابُ أَنْشَيْتُ مَا كُنْتُ أَضْمَرْتُهُ، فَقُلْتُ: أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنْ جَوَابِي؟ ثُمَّ ذَكَرْتُ أَنَّهُ مَا أَضْمَرْتُهُ. ۷۷ - و كذلك الحسن بن عليّ الوشاء وكان يقول بالوقف فرجع وكان سببه أنه قال: خرجت إلى خراسان في تجارة (لي) فلما وردته بعث إليّ أبو الحسن الرضاعليه السلام يطلب مني حبرة - وكانت بين ثيابي قد خفي عليّ أمرها - فقلت: ما معي منها شيء، فردّ الرسول وذكر علامتها وأنها في سبط كذا، فطلبها فكان كما قال، فبعثت بها إليه. و آیه [۵۶ سوره قصص که می‌فرماید: «تو نمی‌توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند، و او به هدایت یافتگان آگاه‌تر است.» احمد می‌گوید: ایشان جواب نامه‌ام را داد و در آخر نامه هم آیاتی را که خودم می‌خواستم از او بپرسم [و کسی از آن اطلاع نداشت و در نامه نیاورده بودم نوشته بود]. وقتی که جواب ایشان به دستم رسید، من فراموش کرده بودم که با خود چه گفته بودم، بنابراین گفتم: این چه جوابی است که به من داده [ربطی به بقیه نامه ندارد] بعداً به یادم آمد که این جواب همان سؤالاتی است که پیش خودم آماده کرده بودم. ۲ / ۷۷ - به همین ترتیب حسن بن علی و شَاء نیز که معتقد به وقف بود و سپس برگشت و توبه کرد، پیرامون سبب توبه‌اش می‌گوید: برای امر تجارت به خراسان سفر کردم، وقتی که وارد آنجا شدم ابوالحسن رضاعليه السلام کسی را فرستاد و از من بُرد یمنی خواست. بُرد در میان لباس‌های تجارتی من بود، امّا فراموش کرده بودم؛ لذا گفتم: من بردی ندارم. فرستاده امام رفت و برگشت و علامت آن را در بین اموال داد و این که بُرد در فلاخن زنبیل اجناس [یا بار حیوان است، گشتم تا این که دیدم بُرد همان جاست که گفته بود. ثمّ کتبت مسائل أسأله عنها، فلما وردت بابه خرج إليّ جواب تلك المسائل التي أردت أن أسأله عنها من غير أن أظهرتها، فرجع عن القول بالوقف إلى القطع على إمامته. ۷۸ - وقال أحمد بن محمد بن أبي نصر: قال ابن النجاشي: من الإمام بعد صاحبكم؟ فدخلت على أبي الحسن الرضاعليه السلام فأخبرته فقال: الإمام بعدي إني، ثمّ قال: هل يجزأ أحد أن يقول إني وليس له ولد؟ من هم بُرد را برایش فرستادم، بعد چند سؤال نوشتم تا از ایشان بپرسم. همین که به درب منزلشان رسیدم، حضرت از خانه خارج شدند و جواب سؤالات را که من می‌خواستم از ایشان بپرسم و کسی هم خبر نداشت، بیان کردند. حسن بن علی و شَاء با دیدن این معجزه از اعتقاد به وقف برگشت و یقین به امامت امام رضاعليه السلام پیدا کرد. ۳ / ۷۸ - احمد بن محمد بن ابی نصر گفته است: ابن نجاشی سؤال کرد: بعد از صاحب شما [امام رضاعليه السلام] چه کسی امام است؟ من هم محضر امام رضاعليه السلام رسیدم و ماجرا را عرض کردم. حضرت فرمودند: امام بعد از من پسر من است. بعد فرمودند: آیا کسی که پسری ندارد، جرأت دارد که بگوید پسر من؟ (۵۰) ۷۹ - و روی عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن عيسى اليقطيني قال: لما اختلف الناس في أمر أبي الحسن الرضاعليه السلام جمعت من مسائله مما سئل عنه وأجاب عنه خمس عشرة ألف مسألة. ۸۰ - وروی محمد بن عبد الله بن الأفضس قال: دخلت على المأمون فقزبني وحياني، ثمّ قال: رحم الله الرضاعليه السلام

ما كان أعلمه، لقد أخبرني بعجب سألته ليلة وقد بايع له الناس. فقلت: جعلت فداك أرى لك أن تمضى إلى العراق وأكون خليفتك بخراسان، فتبسم، ثم قال: لا لعمري ولكن من دون خراسان بدرجات، إن لنا هنا مكنأً ولشئت ببارح حتى يأتيني الموت ومنها المششر لا مُحالَةً. ۷۹ / ۴ - محمد بن عيسى يقطيني گفته است: وقتی مردم در مورد امامت ابو الحسن رضاعليه السلام دچار اختلاف شدند، سؤالاتی را که [برای امتحان و اطمینان از امامت شان] از ایشان پرسیده شده بود و حضرت هم به همگی پاسخ داده بودند، جمع کردم و تعدادشان به پانزده هزار مسأله رسید. ۸۰ / ۵ - محمد بن عبدالله بن افضس می گوید: وارد بر [مجلس] مأمون شدم، او هم مرا نزدیک خودش جای داده و با من احوال پرسید، بعد گفت: خدا رحمت کند رضا را که کسی عالم تر از او نبود. پس از آن که مردم با او بیعت کردند شبی از ایشان سؤالی پرسیدم و او در جواب امر عجیبی را به من خبر داد. سؤال کردم: جانم به فدای شما، برای شما صلاح را در این می بینم که به عراق بروید و من در خراسان جانشین شما باشم. حضرت تبسم کرده و فرمودند: نه به جان خودم قسم! قبل از [خروج از] خراسان نامه پیچیده می شود. [کنایه از این که مرگ خواهد رسید] برای ما در این جا توقفی است و این جا را ترک نمی کنم تا این که مرگ من فرا برسد، و حتماً حشر من از خراسان است. فقلت له: جعلت فداك وما علمك بذلك؟ فقال: علمي بمكاني كعلمي بمكانك. قلت: وأين مكاني أصلحك الله؟ فقال: لقد بُعِدَتِ الشَّقَّةُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، أَمُوتُ بِالْمَشْرِقِ وَتَمُوتُ بِالْمَغْرِبِ. فقلت: صدقت، والله ورسوله أعلم وآل محمد، فجهدت الجهد كله وأطمعته في الخلافة وما سواها فما أطمعني نفسه. ۸۱ - وروی محمد بن عبد الله بن الحسن الأفضس قال: كنت [عند] المأمون يوماً ونحن على شراب حتى إذا أخذ منه الشراب مأخذه، صرف ندماءه واحتبسني، ثم أخرج جواريه وضربن وتغنين، فقال لبعضهن: بالله لَمَا رثيت من بطوس قطنا، فأنشأت تقول: به ایشان عرض کردم: جانم به فدای شما! چگونه به این امر علم دارید؟ فرمودند: علم من به مکان خودم، مثل علم من به مکان تو است [به همان اندازه که به مکان تو علم دارم؛ یعنی هر دو را می دانم]. عرض کردم: خدا تو را خیر دهد! مکان مرگ من کجاست؟ فرمودند: فاصله بین من و تو بسیار دور است، من در مشرق می میرم و تو در مغرب. عرض کردم: راست می گوید، خداوند و پیامبرش و آل محمد اعلم هستند. بعد از آن تمام تلاشم را به کار بستم تا او را در خلافت و منصبها و مقامات دیگر تطمیع کنم. اما او اصلاً طمع نکرده و نپذیرفت. ۸۱ / ۶ - محمد بن عبدالله بن حسن افضس گفته است: روزی با مأمون مشغول شراب خوردن بودیم تا این که مأمون در اثر شراب مست شد، ندیمان او همگی رفتند ولی مرا نگه داشت. بعد کنیزان را بیرون آورد و آنها هم به زدن و خواندن پرداختند. مأمون به یکی از آنها گفت: تو را به خدا ای کاش برای کسی که در طوس ساکن شده، مرثیه ای می خواندی. کنیز هم به این ترتیب شروع به خواندن کرد: سقياً لطوس ومن أضحى بها قطنا من عتره المصطفى أبقى لنا حزنا أعنى أباحسن المأمون إن له حقاً على كل من أضحى بها شجنا قال محمد بن عبد الله: فجعل يبيكي حتى أبكاني ثم قال (لى): ويلك يا محمد أيلزمني أهل بيتي وأهل بيتك أن أنصب أبالحسن علماً، والله ان لو أخرجت من هذا الأمر ولأجلسته مجلسي غير أنه عوجل، فلعن الله عبد الله وحمزة إبنى الحسن فإنهما قتلاه. ثم قال لى: يا محمد بن عبد الله والله لأحدثك بحديث عجيب فاكتمه. قلت: ما ذاك يا أمير المؤمنين؟ ۱ - سیراب باد زمین طوس و کسی که از عترت پیامبر در آنجا ساکن است که برای ما حزن و اندوه به جای گذاشته است. ۲ - مقصودم ابالحسن می باشد، آن که آرزوی همه است. بر هر کسی که برای او حزن و غم و اندوه خود را آشکار کند حق دارد. محمد بن عبدالله می گوید: مأمون آن قدر گریه کرد که مرا هم گریاند، بعد به من گفت: وای بر تو ای محمد! آیا اهل بیت من و اهل بیت تو مرا ملزم می دانند که می بایست ابوالحسن را [به خلافت و امارت] منصوب می کردم؟ به خدا قسم اگر از این امر [مرگ] خارج می شد [نمی مرد] حتماً او را جای خودم می نشاندم [این در حالی است که مأمون خودش امام را به شهادت رسانده] اما او زود از دنیا رفت. خدا لعنت کند دو پسر حسن؛ یعنی عبدالله و حمزه که او را کشتند. سپس مأمون به من گفت: ای محمد بن عبدالله! به خدا قسم حدیثی عجیب برای تو نقل می کنم، ولی تو آن را کتمان و مخفی کن. گفتم: آن حدیث عجیب چیست ای امیرالمؤمنین؟! قال: لَمَا حَمَلتْ زَاهِرِيَّةُ بَدْرَ أُتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلتْ فَداك بَلغنى أن أبالحسن موسى بن جعفر، وجعفر بن

محمّد، ومحمّد بن علی، وعلی بن الحسین، والحسین بن علی علیهم السلام كانوا یزجرون الطیر ولا یخطئون، وأنت وصی القوم، وعندک علم ما کان عندهم، وزاهریه حظیتی ومن لا أقدم علیها أحداً من جوارئی، وقد حملت غیر مرّة کلّ ذلك یسقط، فهل عندک فی ذلك شیء ننتفع به؟ فقال: لا تخش من سیقطها فستسلم وتلد غلاماً صحیحاً مسلماً، أشبه الناس بأمّه قد زاده الله فی خلقه مرتبّین، فی یدیه الیمنی خنصرٌ وفی رجله الیمنی خنصرٌ. گفت: وقتی که زاهریه به فرزندم «بدر» حامله بود، به خدمت ایشان [امام رضاعلیه السلام] رفتم و گفتم: جانم به فدای شما! به من خبر رسیده است که موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن الحسین و حسین بن علی علیهم السلام تغال (۵۱) می زدند و خطا نمی کردند. شما وصی آنها هستی و علم آنها نزد شما است، از طرفی زاهریه را قلباً دوست دارم و هیچ کدام از کنیزانم را به او ترجیح نمی دهم، او بارها حامله شده، اما بچه سقط می شود. آیا چیزی [علمی] نزد شما هست که ما از آن در این مورد نفعی ببینیم؟ امام رضاعلیه السلام فرمودند: از سقط شدن بچه نترس، به زودی [زاهریه پسری صحیح و سالم به دنیا می آورد که از همه به مادرش شبیه تر است و خداوند در خلقت او دو چیز را اضافه گذارده است و آن این که در دست و پای راستش انگشت کوچکی است [شش انگشتی است]. فقلت فی نفسی: هذه والله فرصه إن لم یکن الأمر علی ما ذکر خلعت، فلم أزل أتوقّع أمرها حتّی أدرکها المخاض، فقلت للقیّمه: إذا وضعت فجیئنی بولدها، ذکراً کان أو أنثی فما شعرت إلّا بالقیّمه وقد أتتني (بالغلام) كما وصفه زائد الید والرجل، كأنه کوب درّی، فأردت أن أخرج من الأمر یومئذ وأسلم ما یدی إليه فلم تطاوعنی نفسی لکنی دفعت إليه الخاتم. فقلت: دبر الأمر فلیس علیک منی خلاف، وأنت المقدم، (و) بالله أن لو فعل لفعت. ۸۲ - وقصّته مع حبابه الوالیّه صاحبه الحصاه التي طبع فیها امیر المؤمنین علیه السلام وقال لها: با خودم گفتم: به خدا قسم این فرصت خوبی است که اگر قضیه خلاف چیزی بود که او می گوید، از ولیعهدی بر کنارش می کنم. بنابراین همواره منتظر زایمان زاهریه بودم تا این که درد زایمان گرفت. به قابله گفتم: به محض وضع حمل، بچه را، پسر یا دختر برایم بیاور. [مدتی گذشت] ناگهان دیدم قابله پسری را با همان مشخصات که امام گفته بود آورد و پسر مثل ماه می درخشید. [با دیدن این صحنه] قصد کردم که خلافت و همه زمام امور را به او واگذار کنم، اما او از من نپذیرفت. فقط انگشترم را به او دادم و عرض کردم: امور مملکت را شما تدبیر و سرپرستی کنید و شما مقدم هستید [در خلافت] من هم مخالفتی نمی کنم. به خدا قسم اگر می پذیرفت این کار را کرده بودم. (۵۲) ۷ / ۸۲ - داستان آن حضرت با حبابه والیه صاحب ریگ است که امیر المؤمنین علیه السلام به آن ریگ مهر زده و به صاحب والیه فرمودند: هر کس به این ریگ مهر بزند امام است. من طبع فیها فهو امام وبقیت إلى أيام الرضاعلیه السلام فطبع فیها، وقد شهدت من تقدم من آبائهم علیهم السلام وطبعوا فیها، وهو علیهم السلام آخر من لقیتمهم، وماتت بعد لقائها إیّاه وكفّنها فی قمیصه. ۸۳ - وكذلك قصّته مع أمّ غانم الأعرابیّه صاحبه الحصاه أيضاً - التي طبع فیها امیر المؤمنین علیه السلام وطبع بعده سائر الأئمه إلى زمان أبی محمّد العسکری علیه السلام - معروفه مشهوره. فلو لم یکن لمولانا أبی الحسن الرضاعلیه السلام والأئمه من ولده علیهم السلام غیر هاتین الدالتین فی نصّه من امیر المؤمنین علی إمامتهم لکان فی ذلك کفایه لمن أنصف من نفسه. حبابه تا زمان امامت امام رضاعلیه السلام زنده بود، ایشان ریگ را مهر زد و حبابه شاهد مهر زدن پدران بزرگوار امام رضاعلیهم السلام به ریگ بوده است و امام رضاعلیه السلام آخرین امامی بود که حبابه با او ملاقات کرد. حبابه بعد از دیدار امام رضاعلیه السلام از دنیا رفت و امام علیه السلام پیراهن خودشان را جهت کفن او عنایت فرمودند. ۸ / ۸۳ - به همین ترتیب داستان امام علیه السلام با ام غانم اعرابیه صاحب ریگ است که امیر المؤمنین علیه السلام آن ریگ را مهر زده بودند و سایر ائمه تا امام حسن عسکری علیهم السلام آن را مهر زده اند. که داستان آن معروف و مشهور است. (۵۳) اگر برای مولای ما ابی الحسن رضاعلیه السلام و ائمه بزرگوار از فرزندان ایشان علیهم السلام فقط همین دو دلیل و نصّ امیر المؤمنین علی علیه السلام بر امامشان بود، برای کسی که وجدان بیدار و انصاف داشته باشد، کافی بود. فإن قیل: قد مضی فی کلامکم أنّا نعلم موت موسی بن جعفر علیه السلام كما نعلم موت أبیه وجده علیهما السلام، فعلیکم لقائل أن یقول: إنّنا نعلم أنّه لم یکن للحسن بن علی ابن کما نعلم أنّه لم یکن له عشره بنین، وکما نعلم أنّه لم یکن للنبی صلی الله علیه

وآله ابن لصلبه عاش بعد موته. فإن قلت: لو علمنا أحدهما كما نعلم الآخر لما جاز أن يقع فيه خلاف كما لا يجوز أن يقع الخلاف في الآخر. قيل: لمخالفكم أن يقول: ولو علمنا موت محمد بن الحنفية، وجعفر بن محمد

ایجاد شبهه توسط مخالفان در مورد ولادت امام زمان علیه السلام

شبهه

اگر گفته شود: قبلاً در استدلال شما گذشت که می‌دانیم موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفته است، همان طور که به مرگ پدر و جدّ ایشان علم داریم، ممکن است کسی علیه شما بگوید: ما می‌دانیم که حسن بن علی [امام عسکری علیهما السلام] فرزندی نداشته، همان طور که می‌دانیم ایشان ده تا پسر نداشتند. به همان ترتیب که می‌دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرزند پسری نداشتند که بعد از رحلت حضرت، زنده باشد. [به این معنا که ما یقین داریم که امام حسن عسکری فرزندی نداشته است]. اگر به این صورت به شبهه پاسخ بدهید: اگر ما یکی از این‌ها را می‌دانستیم چنان که دیگری را می‌دانیم [یعنی اگر به همان ترتیبی که یقین داریم رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از رحلت پسری نداشته‌اند اگر یقین می‌داشتیم که امام عسکری علیه السلام پسری نداشته است دیگر در پسر نداشتن ایشان] اختلافی نبود، همچنان که در مورد رسول خدا اختلافی نیست. مخالفان شما [مثل کیسانیه، ناووسیه و واقفیه] می‌توانند همین حرف را به شما جواب دهند، به این صورت که چنانچه ما به مرگ محمد بن حنفیه یا جعفر بن محمد و موسی بن جعفر علیهم السلام که ما نعلم موت محمد بن علی بن الحسین علیه السلام لما وقع الخلاف فی أحدهما كما لم یجز أن يقع فی الآخر. قلنا: نفی ولادة الأولاد من الباب الّذی لا یصحّ أن یعلم صدوره فی موضع من المواضع، ولا یمکن أحداً أن یدعی فیمن لم ینظر له ولد أن ینظر له، وإنّما یرجع فی ذلك الی غالب الظنّ والإمارة، بأنّه لو کان له ولد لظهر وعرف خبره، لأنّ العقلاء قد تدعوهم الدواعی الی کتمان أولادهم لأغراض مختلفة. فمن الملوک من یخفیه خوفاً علیه وإشفاقاً، وقد وجد من ذلك کثیر فی عادة الأكاسرة والملوک الأول وأخبارهم معروفة. یا موسی بن جعفر علیهم السلام آگاهی و یقین داشتیم، همان طور که به مرگ محمد بن علی بن الحسین [امام باقر] یقین داریم دیگر اختلافی واقع نمی‌شد و با شما موافق بودیم چنان که در مسأله امام باقر علیه السلام اختلافی نیست.

جواب شبهه

صدور حکم نفی ولادت اولاد از مواردی است ابتدائاً و بدون یقین صحیح نیست، به عبارت دیگر ممکن نیست که کسی در مورد شخصی که ظاهراً فرزندی ندارد مدعی شود که حتماً فرزندی ندارد. بلکه در این موارد به باب غلبه ظن و امارات و علائم رجوع می‌شود [نه صرف خیال و گمان به این که فرزندی ندارد] به این که اگر برای او اولادی بود حتماً معلوم شده و خبرش می‌رسید. به جهت این که عقلاً گاهی اوقات، به دلایلی و برای مقاصد مختلفی، وجود بعضی از اولادشان را کتمان می‌کنند. از جمله سلاطین و پادشاهان که یا از جهت ترس و یا به جهت محبت فراوان، فرزندشان را مخفی می‌کردند. این مسأله کراراً در روش پادشاهان ایران [کسری‌ها] بوده و خبرشان هم معروف است. وفي الناس من یولد له ولد من بعض سرایاه أو ممن تزوّج بها سرّاً فیرمی به ویجحدّه خوفاً من وقوع الخصومة مع زوجته وأولاده الباقین، وذلك أيضاً یوجد کثیراً فی العادة. وفي الناس من یتزوّج بامرأة دنیة فی المنزلة والشرف وهو من ذوی الأقدار والمنازل، فیولد له، فیأنف من إلحاقه به فیجحدّه أصلاً. وفیهم من یتحرّج فیعطیه شیئاً من ماله. وفي الناس من یکون من أدونهم نسباً، فیتزوّج بامرأة ذات شرف ومنزلة لهوی منها فیه بغیر علم من أهلها، إمّا بأن یرزّجه نفسها بغیر ولیّ علی مذهب کثیر من الفقهاء، أو تولّى أمرها الحاکم فیزوّجها علی ظاهر الحال، فیولد له، فیکون الولد صحیحاً، وتنتفی منه در میان

مردم نیز کسانی هستند که از کنیزی، یا در نتیجه ازدواج پنهانی، صاحب اولادی می‌شوند و از ترس وقوع دشمنی با همسر و یا بقیه اولادش، بچه را از خود دور کرده و یا حتی انکارش می‌کنند و این هم در میان مردم زیاد است. و باز در میان مردم کسانی هستند که با وجود این که صاحب اقتدار و منزلت و شرف هستند، با زنی که از حیث شرف و منزلت پایین تر است ازدواج می‌کنند. بعد بچه‌ای برایشان به دنیا می‌آید و در اثر تکبر و بالایی شأنی که احساس می‌کنند، از نسبت دادن بچه به خودش خودداری کرده، اصلاً او را انکار می‌کند. از میان همین دسته کسانی هستند که بخشی از مالشان را به آن بچه می‌دهند [تا او خودش را منتسب به این پدر نداند] و باز بین مردم کسانی هستند که از طبقه پایین و منزلت کمی برخوردارند اما با زنی صاحب شرافت و منزلت، مخفیانه به خاطر میل و علاقه‌ای که به آن زن در وجود مرد هست، بدون اطلاع خانواده زن ازدواج می‌کنند، یا این که زن بدون اذن ولی، آن طور که نظر بعضی از فقها است خودش را به ازدواج او در می‌آورد، یا این که حاکم شرع متولی امر شده و این کار را انجام می‌دهد. بعد بچه‌ای برای این‌ها متولد می‌شود و در اثر ترس از آنفه و خوفاً من اولیائها و أهلها و غیر ذلک من الأسباب التي لا تطول بذکرها الکتاب. فلا یمکن ادعاء نفی الولادة جملةً، وإنما نعلم ما نعلمه إذا كانت الأحوال سلیمه، ونعلم أنه لا مانع من ذلک فحینئذ نعلم انتفاءه. فأما علمنا بأنه لم یکن للنبی صلی الله علیه وآله ابن عاش بعده فإنما علمناه لما علمنا عصمته ونبوته، ولو کان له ولد لأظهره، لأنه لا مخافة علیه فی إظهاره، وعلما أيضاً بإجماع الأمة علی أنه لم یکن له ابن عاش بعده. ومثل ذلک لا یمکن أن یدعی العلم به فی ابن الحسن علیه السلام لأنّ الحسن علیه السلام کان کالمحجور علیه، وفی حکم المحجوس، وکان الولد یخاف علیه، لما علم وانتشر من مذهبه فامیل زن و دلایل دیگری که با ذکر آن‌ها بحث را طولانی نمی‌کنیم، فرزند را نفی می‌کند. بنابراین، ادعای نفی ولادت فی الجملة ممکن نیست، یعنی در صورتی می‌توان آن را نفی کرد که ما از احوال افراد اطلاع داشته باشیم و مانعی هم [برای مخفی کردن اولاد] در کار نباشد، پس با این احوال است که خواهیم فهمید بچه‌ای وجود ندارد. و اما این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرزند پسری نداشتند که پس از رحلت حضرت زنده مانده باشد را از طریق عصمت و نبوت حضرت علم داریم و از طرفی اگر ایشان اولادی داشتند حتماً ظاهر می‌کردند، چون دلیلی بر ترس و عدم اظهارش نبود و همچنین از اجماع امت می‌فهمیم که فرزند پسری که پس از ایشان زنده باشد برای حضرت نبوده است. لکن در مورد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی‌توان این گونه ادعا کرد. به دلیل این که امام عسکری علیه السلام از هر کاری ممنوع بودند و در واقع در حکم زندانی بودند. (۵۴) أنّ الثانی عشر هو القائم بالأمر (المؤمل) لإزالة الدول فهو مطلوب لا محالة وخاف أيضاً من أهله کجعفر أخیه المذی طمع فی المیراث والأموال، فلذلک أخفاه ووقعت الشبهة فی ولادته. ومثل ذلک لا یمکن ادعاء العلم به فی موت من علم موته، لأنّ المیت مشاهد معلوم یعرف بشاهد الحال موته، وبالإمارات الدالّة علیه یضطرّ من رآه إلی ذلک فإذا أخبر من لم یشاهده علمه واضطرّ إلیه وجرى الفرق بین الموضعین. مثل ما یقول الفقهاء فی الأحکام الشرعیة من أنّ البینة إنّما یمکن أن تقوم علی إثبات و برای فرزندشان می‌ترسیدند [که وجودش را آشکار کنند] و حضرت بنابر آنچه که می‌دانست و از دیدگاه اهل بیت مبنی بر این که دوازدهمین نفر همان امام قائم بالامر است که برای از بین بردن دولت‌های جائر و ظالم آرزویش کشیده می‌شود، بدون شک [برای حفظ جان امام زمان علیه السلام] ترسیدند [بنابراین پنهان کردنش] پسندیده و مطلوب است و به همین ترتیب امام حسن عسکری علیه السلام حتی از نزدیکانی مثل برادرش جعفر که نسبت به میراث و اموال حضرت طمع کرده بود می‌ترسیدند. بنابراین به ناچار حجّت خدا را مخفی کردند. نتیجتاً پیرامون میلاد حضرت صاحب، شبهه به وجود آمد. و مثل این مورد را می‌توان نظیر آنچه در مرگ کسی که رحلتش معلوم شده ادعا کرد. [ادعای نفی ولادت با ادعای مرگ کسی که مرگش معلوم است فرق می‌کند]، چرا که مرگ اشخاص در مقابل نظر بوده و معلوم است، همچنین با دیدن حال او و نشانه‌هایی که دلالت بر اضطراب کسی که میت را می‌بیند دارد فهمیده می‌شود. پس اگر کسی که به با چشم مرگ او را ندید، بلکه به او خبر داده شد، و اظهار ناراحتی کرد، در این صورت علم به مرگ حاصل می‌شود. بنابراین بین این دو موضع [ولادت امام زمان و معلوم بودن مرگ افراد] الحقوق لا علی نفیها، لأنّ النفی لا یقوم علیه

بینة إلبا إذا كان تحته إثبات فبان الفرق بين الموضوعين لذلك. فإن قيل: العادة تسوى بين الموضوعين لأنّ الموت قد يشاهد الرجل يحتضر كما تشاهد القوابل الولادة، وليس كلّ أحد يشاهد احتضار غيره، كما أنّه ليس كلّ أحد يشاهد ولادة غيره، ولكن أظهر ما يمكن في علم الإنسان بموت غيره إذا لم يكن يشاهده أن يكون جاره ويعلم بمرضه ويتردد في عيادته، ثم يعلم بشدّة مرضه (ويشدد الخوف من موته)، تفاوت و فرق [زیادی] وجود دارد. مثل آنچه که فقها در احکام شرعی می‌فرمایند: بینة و شهود برای اثبات حقوق اقامه می‌شود؛ نه نفی آن، چرا که برای نفی چیزی نمی‌توان اقامه دلیل کرد، مگر این که در ضمنش یک مسأله اثباتی باشد. بنابراین فرق این دو مورد مشخص شد. (۵۵)

شبهه

اگر گفته شود: عادتاً بین این دو موضوع فرقی نیست، چون همان طور که انسان گاهی شاهد مرگ شخصی است، قابله‌ها هم شاهد ولادت فرزند می‌باشند. از طرفی این گونه نیست که همه، احتضار انسان را ببینند چنان که هر کسی هم شاهد ولادت فرزند نیست. لکن از ظاهرترین موارد علم انسان به مرگ شخصی، زمانی است که انسان شاهد مرگ او نبوده، اما چون همسایه بوده‌اند و متوجه مرضی او شده و به عیادتش می‌رفته، بعد متوجه شدت مرضش می‌شود تا آنجا که خوف مرگش می‌رود، ثمّ یسمع الواعیه من داره [و] لا- یکون فی الدار مریض غیره، ویجلس أهله للعزاء و آثار الحزن والجزع علیهم ظاهرة، ثمّ یقسم میراثه، ثمّ یتمادی الزّمان ولا یشاهد ولا یعلم لأهله غرض فی إظهار موته وهو حیّ. فهذه سبیل الولادة لأنّ النساء یشاهدن [الحمل ویتحدثن بذلك سیما إذا كانت حرمة رجل نیبه یتحدثن الناس بأحوال مثله [و] إذا استسرّ بجاریه (فی بعض المواضع) لم یخف تردده إلیها، ثمّ إذا ولد المولود ظهر البشر والسرور فی أهل الدار، وهنأهم الناس إذا كان المهناً جلیل القدر وانتشر ذلك، وتحدّث علی حسب جلاله قدره، ویعلم الناس أنّه قد ولد مولود سیما إذا علم أنّه لا غرض فی أن یظهر أنّه ولد له ولم یولد له. سپس صدای شیون و زاری که از خانه‌اش می‌شنود و از طرفی غیر از آن شخص، مریض دیگری در آن خانه نبوده است و اهل بیتش مجلس عزا گرفته‌اند و آثار حزن و اندوه در آن‌ها مشهود است، بعد میراثش را تقسیم می‌کنند، سپس مدّت‌ها می‌گذرد و او را نمی‌بیند و نه متوجه غرضی می‌شود که به خاطر آن در حالی که او زنده است خانواده‌اش مدعی مرگش شوند، بنابراین یقین به مرگش پیدا می‌کند. همین راه در مورد ولادت هم وجود دارد. به جهت این که، زن‌ها حمل را می‌بینند و بعد در موردش به همدیگر خبر می‌دهند؛ مخصوصاً اگر زن حامله همسر مرد شریف و عزیز باشد، مردم هم در مورد احوال او گفت و گو می‌کنند. بعد وقتی که طفل متولد شد و سرور و شادی در اهل خانه پدیدار شده و مردم به اهل خانه تبریک می‌گویند، بویژه وقتی که پدرش جلیل القدر و بزرگ باشد، خبر این ماجرا زود می‌پیچید و مردم به جهت مقام و بزرگی پدر طفل، درباره‌اش صحبت می‌کنند و همه متوجه می‌شوند که مولودی متولد شده است؛ خصوصاً زمانی که غرض و دلیلی ندارد که اگر بچه‌ای برایش متولد نشده، بگوید فرزند متولد شده است. فمتی اعتبرنا العادة وجدناها فی الموضوعین علی سواء، وإن نقض الله العادة فإنه یمكن فی الآخر، فإنه قد یجوز أن یمنع الله ببعض الشواغل عن مشاهدة الحامل وعن أن یحضر ولادتها إلا عدد یؤمن مثلهم علی کتمان أمره، ثمّ ینقله الله من مکان الولادة إلى قلّة جبل أو بریة لا- أحد فیها ولا- یطلع علی ذلك [الأمر] إلا من لا یظهره (إلا) علی المأمون مثله. وکما یجوز ذلك فإنه یجوز أن یمرض الإنسان ویتردّد إلیه عوّاده، فإذا اشتدّ (حاله) وتوقع موته، وكان یؤیس من حیاته نقله الله إلى قلّة جبل وصیر مکانه شخصاً میناً یشبهه كثيراً من الشبه، ثمّ یمنع بالشواغل وغيرها من مشاهدته إلا لمن یوثق به، ثمّ یدفن الشخص ویحضر جنازته من کان یتوقع موته ولا یرجو حیاته فیتوهم أنّ المدفون هو ذاک العلیل. بنابراین اگر ما عادت را در هر دو مورد معتبر بدانیم هر دو با هم مساوی هستند؛ البته اگر خداوند متعال بخواهد عادت را نقض کند در هر دو مورد ممکن است. چون گاه ممکن است که خداوند به واسطه بعضی دلایل و جهات مختلف، از مشاهده حمل و حاضر بودن افراد، هنگام ولادت طفل، به جز عدّه معدودی که می‌توان به آن‌ها اطمینان

داشت، مانع شود. سپس خداوند بچه را از محل ولادت به قله کوه یا بیابانی منتقل فرماید که احدی در آنجا نباشد و هیچ کس به آن مکان مطلع نباشد؛ مگر کسانی که مورد اطمینان باشند. و چون که این امر در مورد ولادت ممکن است، در مسأله مرگ هم ممکن است. همان طور که ممکن است کسی مریض بشود و مردم هم به عیادتش بیایند، بعد زمانی که حالش وخیم شد و رو به موت شد و از زنده بودنش مأیوس شدند، خداوند متعال به قله کوهی منتقلش کند و مرده‌ای را که کاملاً شبیه اوست جایگزینش فرماید. سپس به جهاتی مانع شود که کسی او را ببیند، به جز افراد مورد اطمینان. بعد آن شخص بدلی دفن می‌شود و حتی آن شخصی که منتظر مرگش بودند و امید به حیاتش نبوده هم، به تشییع جنازه حاضر می‌شود. پس همه فکر می‌کنند این شخص که دفن شده همان فرد مریض است. وقد یسکن نبض الإنسان و تنفسه، وینقض الله العاده و یغیبه عنهم وهو حی، لأنّ الحیّ منّا إنّما یحتاج إلیهما لإخراج البخارات المحترقة ممّا حول القلب یدخال هواء بارد صاف لیروح عن القلب، وقد یمکن أن یفعل الله من البروده فی الهواء المحدق بالقلب ما یمجرى مجرى هواء بارد یدخلها بالتنفس، فیکون الهواء المحدق بالقلب أبداً بارداً ولا یحترق منه شیء، لأنّ الحرارة الّتی تحصل فیہ تقوّم بالبروده. والجواب أنا نقول: أولاً أنّه لا یمتدّ من الّغیبه إلى مثل هذه الخرافات إلّا من كان مفلساً من الحجّه عاجزاً عن إیراد شبهه قویّه (غیر متمکن من الکلام علیها بما یرتضی مثله، فعند ذلك یمتدّ إلى مثل هذه التمویهات والتذلیقات). ونحن نتکلم علی ذلك علی ما به. و گاهی هم ممکن است که نبض انسان از حرکت بایستد و خداوند جریان عادی را [که مردن او است] نقض فرماید و او را از دیدگان مردم پنهان کند، در حالی که زنده است؛ چرا که انسان زنده به نبض و تنفس نیازمند است، تا به وسیله داخل کردن هوای سرد و صاف به قلب، گازهای مسموم و سوزان که اطراف قلب هستند را خارج کرده و از بین ببرد. حال گاهی اوقات ممکن است که خداوند همان هوایی که اطراف قلب را گرفته [و گرم شده است] بدون نیاز به ورود هوای سرد به وسیله تنفس، خنک کند. بنابراین هوای اطراف قلب همیشه خنک می‌باشد و هرگز گرم نمی‌شود، به جهت این که حرارتی که در قلب حاصل شده است به وسیله برودت و سرما برطرف می‌شود.

جواب شبهه

اولاً- کسی که پیرامون غیبت بحث می‌کند، نمی‌بایست از این خرافات کمک بگیرد. مگر این که از حیث ارائه دلیل و ایراد شبهه قوی، دستش خالی باشد و نتواند دلیل و منطقی را بیان کند که راضی کننده باشد. به همین علت متوسل به چرب زبانی و وارونه کردن حقایق می‌شود. ما هم به روش خودشان جواب شبهه را ارائه می‌کنیم. فنقول: إنّ ما ذکر من الطریق الّذی به یعلم موت الإنسان لیس بصحیح علی کلّ وجه، لأنّه قد یتفقّ جمیع ذلك وینکشف عن باطل بأن یمکن لمن أظهر ذلك غرض حکمی، فیظهر التمارض ویتقدّم إلى أهله بإظهار جمیع ذلك لیختبر به أحوال غیره ممّن له علیه طاعه أو إمرة، وقد سبق الملوک کثیراً والحکماء إلى مثل ذلك، وقد یدخل علیهم أيضاً شبهه بأن یمکنه سکتته، فیظهورون جمیع ذلك، ثم ینکشف عن باطل، وذلك أيضاً معلوم بالعادات، و إنّما یعلم الموت بالمشاهده وارتفاع الحسّ وجمود النبض، ویستمرّ ذلك أوقاتاً کثیره ربّما انضاف إلى ذلك أمارات معلومه بالعاده من جرب المرضی ومارسهم یعلم ذلك. بنابراین می‌گوییم: آنچه که در مورد شیوه پی بردن به مرگ انسان ذکر شده است در همه موارد صحیح نیست. به دلیل این که ممکن است تمام علایم مرگ از کسی ظاهر بشود ولی بعداً بطلان آن منکشف شود. به این صورت که برای غرض و هدفی اقدام به این کار کرده باشد؛ یعنی در مقابل نزدیکانش تظاهر به بیماری می‌کند تا به این وسیله متوجه حالات دیگران و نزدیکانش از حیث اطاعت و ولایت آنها نسبت به خودش بشود [و میزان علاقه آنها را امتحان کند]. چنان که سابقاً پادشاهان و حکمای بسیاری این کارها را کرده‌اند. و گاهی اوقات در اثر سکتته که علایم مرگ را ظاهر می‌کند شبهه فوت فرد ایجاد شده؛ اما بعداً خلاف آن معلوم شده است، در حالی که این از امور عادی و معمولی است [و همه علائم مرگ را دارا است] بنابراین مرگ انسان با مشاهده محض و از بین رفتن حس او و خشک شدن و از کار افتادن نبضش و استمرار طولانی

این علائم واقع می‌شود. علاوه بر این اموری که گفتیم کسانی که تجربه مریض داری و ممارست زیاد با مریض دارند [مثل اطبا و پرستاران] علائم دیگری را به آنچه گفته شد اضافه می‌کنند که عادتاً برایشان معلوم است. و هذه حالة موسى بن جعفر عليه السلام، فإنه أظهر للخلق الكثير الذين لا يخفى على مثلهم الحال، ولا يجوز عليهم دخول الشبهة في مثله. وقوله: «بأنه (يجوز أن) يغيب الله الشخص ويحضر شخصاً على شبهه» (علی) أصله لا يصح لأن هذا يسد باب الأدلة ويؤدى إلى الشك في المشاهدات، وأن جميع ما نراه ليس هو الذى رأيناه بالأمس، ويلزم الشك في موت جميع الأموات، ويحيى منه مذهب الغلاة والمفوضة الذين نفوا القتل عن أمير المؤمنين عليه السلام وعن الحسين عليه السلام، وما أدى إلى ذلك يجب أن يكون باطلاً. وما قاله «إن الله يفعل داخل الجوف حول القلب من البرودة ما ينوب مناب الهواء» ضرب من هوس الطب، ومع ذلك يؤدى إلى الشك في موت جميع الأموات على ما قلناه. این حالت نیز برای موسی بن جعفر علیه السلام واقع شد، به جهت این که برای تعداد بسیاری از مردم علامتی ظاهر شد که شهادت امام علیه السلام بر امثال آن مردم پنهان نماند. بنابراین ممکن نیست که در این مورد شبهه‌ای برای آن‌ها به وجود بیاید. این که گفته است: «ممکن است خداوند شخص محتضر را از دیده‌ها غایب کند و کس دیگری را که شبیه او باشد حاضر کند» اصل این مسأله صحیح نیست؛ زیرا با این دیدگاه باب استدلال بسته خواهد شد و منجر به این مسأله می‌شود که در همه مشاهدات نیز شک کنیم. به این معنا که احتمال بدهیم هرچه می‌بینیم غیر از آن چیزی است که دیروز مشاهده کرده‌ایم و لازم می‌آید در مرگ جمیع اموات شک کنیم. مذهب اهل غلو و کسانی که کشته شدن امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام را نفی می‌کنند [و ادعا می‌کنند که آن دو امام زنده هستند] نیز از همین ایده سرچشمه می‌گیرد که یقیناً باطل است. و اما آنچه که گفته شد: «خداوند در اطراف قلب انسان برودت و سرماییی ایجاد می‌کند تا جانشین هوای بیرون شود» نوعی طب و علاوه بر این منجر به شک در مرگ جمیع اموات می‌شود [که گفتیم باطل است]. علی أن علی قانون الطبّ حرکات النبض والشريانات من القلب وإنما يبطل بطلان الحرارة الغريزية، فإذا فقد حرکات النبض علم بطلان الحرارة وعلم عند ذلك موته، وليس ذلك بموقوف على التنفس، ولهذا يلتجئون إلى النبض عند انقطاع النفس أو ضعفه، فيبطل ما قالوه. وحمله الولادة على ذلك وما ادعاه من ظهور الأمر فيه صحيح متى فرضنا الأمر على ما قاله: من أنه يكون الحمل لرجل نبيه، وقد علم إظهاره ولا مانع من ستره وكتمانه، ومتى فرضنا كتمانه وستره لبعض الأغراض التي قدّمنا بعضها لا يجب العلم به ولا اشتهاؤه. علی أن الولادة في الشرع قد استقر أن يثبت بقول القابلة و يحكم بقولها في كونه به علاوه اینجا بنا بر قانون طب حرکت نبض و شریانها [ی موجود در وجود انسان] از قلب نشأت می‌گیرد و وقتی که حرارت غریزی و طبیعی بدن از بین رفت، نبض هم از بین می‌رود و هرگاه حرکت نبض متوقف شود نشانه نبود حرارت است و در نتیجه مرگ مشخص می‌شود. یعنی این عملیات متوقف بر تنفس نیست، به همین دلیل وقتی کسی تنفسش قطع یا بسیار ضعیف شود [فوری] متوجه نبض می‌شوند [که اگر حرکت داشته باشد زنده و الاً مرده است]. بنابراین آنچه که در اشکال گفته‌اند، باطل است. و این که ولادت را «با این بیان که نقل مسأله حامله بودن زن توسط زنان دیگر و یا از سرور و خوشحالی اهل منزل در زمان تولد طفل می‌شود فهمید» با مردن مقایسه کردند، در صورتی درست است که همان طور که خود [اشکال کننده] گفته است ما فرض کنیم که خبر حاملگی برای یک مرد بزرگ، با نفوذ و شریف بوده و شادی اش را اظهار کرده، مانعی هم برای کتمان و اختفای ولادت نباشد. اما اگر فرض کنیم به خاطر بعضی از مسائل و اهداف که قبلاً هم به آن‌ها اشاره شد، ولادت را پنهان نمایند، دیگر دانستن و شهرت این ولادت لازم نمی‌آید [بلکه در مواردی غیر ممکن است]. علاوه بر این در شریعت اسلام، ولادت طفل؛ چه زنده و چه مرده با استناد به قول حیّاً أو میتاً، فإذا جاز ذلك كيف لا- يقبل قول جماعة نقلوا ولادة صاحب الأمر عليه السلام [وشاهدوه] وشاهدوا من شاهده من الثقات. و نحن نورد الأخبار في ذلك عن رآه وحكى له. وقد أجاز صاحب السؤال أن يعرض في ذلك عارض يقتضى المصلحة، أنه إذا ولد أن ينقله الله إلى قلمه جبل أو موضع يخفى فيه أمره ولا يطلع عليه [أحد] وإنما ألزم على ذلك عارضاً في الموت وقد بينا الفصل بين الموضوعين. وأما من خالف من الفرق الباقية الذين قالوا بإمامة غيره كالمحيدية

الذین قالوا بإمامة قابله اثبات می‌شود و طبق گواهی او حکم صادر می‌شود. پس وقتی که این مسأله امکان داشته و برای حکم کردن کافی باشد، چگونه قول عدّه زیادی که ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام را نقل کرده و به آن شهادت داده‌اند و نیز تعدادی از افراد مورد اطمینان که دیدن دیگران را گواهی داده‌اند پذیرفته نشود؟! و البته اخبار و روایاتی در این زمینه از کسانی که حضرت را دیده‌اند و حکایت شده را بیان خواهیم کرد. همین اشکال کننده می‌گوید اگر در موردی مصلحت اقتضا کند، امکان دارد که مثلاً وقتی فرزندی متولد شد خداوند او را به قله کوه و یا مکان نامعلومی منتقل کند و هیچ کس از مکان او مطلع نباشد. البته او در باب مرگ هم همین فرض را صحیح دانسته که ما فرق این دو موضع را بیان کردیم.

رد سایر فرقه‌هایی که قائل به امامت غیر ولی عصر علیه السلام هستند

و اما کسانی از فرقه‌های دیگر که، قائل به امامت غیر امام زمان علیه السلام شده‌اند؛ مثل محمد بن علی بن محمد بن علی الرضاعیهم السلام، والفتحیه القائله بإمامة عبد الله بن جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و فی هذا الوقت بإمامة جعفر بن علی. (و) كالفرقة القائلة إنَّ صاحب الزّمان حمل لم یولد بعد. و كالذین قالوا إنّه مات، ثمّ یعیش. و كالذین قالوا بإمامة الحسن علیه السلام و قالوا هو الیقین، ولم یصحّ لنا ولادة ولده، فنحن فی فترة. فقولهم ظاهر البطلان من وجوه: أحدها: انقراضهم فإنّه لم یبق قائل یقول بشیء من هذه المقالات ولو كان حقاً لما انقرض. «محمّديه» که اعتقاد به امامت «محمّد بن علی بن محمد بن علی الرضاعیهم السلام» (۵۶) [فرزند امام هادی علیه السلام] داشتند. و فرقه فطحیه که قائل به امامت «عبدالله بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام» [فرزند امام صادق علیه السلام] بوده و در زمان ما (۵۷) معتقد به امامت جعفر بن علی [جعفر کذاب] هستند. و فرقه‌ای که قائلند صاحب الزمان علیه السلام حمل بوده و هنوز متولد نشده است. و فرقه‌ای که می‌گویند آن حضرت از دنیا رفته و بعداً زنده خواهد شد. و فرقه‌ای که اعتقاد به امامت امام عسکری علیه السلام داشته و می‌گویند امامت خود آن حضرت یقینی است ولی ولادت فرزندشان از نظر ما، ثابت نیست [و ممکن است که ایشان فرزندی نداشته باشد] و ما فعلاً در دوران فترت هستیم [بنابراین تا ایشان بیاید توقف می‌کنیم]. اعتقاد همه این فرقه‌ها باطل است و بطلان آن‌ها با توجه به دلایلی روشن است: از جمله این است که تمام این فرقه‌ها و هم چنین اعتقادشان منقرض شده و هیچ کس که قائل به این اعتقادات خرافی باشد، وجود ندارد پس اگر این فرق حق بودند منقرض نمی‌شدند. و منها أنّ محمد بن علی العسکری مات فی حیاة ابيه موتاً ظاهراً والأخبار فی ذلك ظاهرة معروفة، من دفعه کمن دفع موت من تقدّم من آبائهم علیهم السلام. ۸۴ - فروی سعد بن عبد الله الأشعری، قال: حدّثنی أبوهاشم داوود بن القاسم الجعفری، قال: کُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَّ وَفَاةً اَبِيهِ أَبِي جَعْفَرٍ، وَقَدْ كَانَ أَشَارَ إِلَيْهِ وَدَلَّ عَلَيْهِ وَإِنِّي لِأَفَكِّرُ فِي نَفْسِي وَأَقُولُ هَذِهِ قِصَّةُ [أَبِي] إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقِصَّةُ إِسْمَاعِيلَ. فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: نَعَمْ يَا أَبَاهَاشِمَ، بَدَأَ اللَّهُ فِي أَبِي جَعْفَرٍ وَصَيَّرَ مَكَانَهُ أَبَا مُحَمَّدٍ كَمَا يَدَّ لُهُ فِي وَازِ جَمَلِهِ أَيْنَ كَمَا أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَسْكَرِيٍّ فِي زَمَانِ حَيَاتِ پَدْرِ بَزْرِ گَوَارِشِ إِمَامِ هَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَنِي [و به صورتی که خیلی‌ها متوجه شدند] از دنیا رفت و اخبار هم در این مورد، معروف و مشهور است و کسی که مرگ او را انکار کند مثل این است که مرگ پدران ایشان را انکار کند. ۱ / ۸۴ - أبو هاشم داوود بن قاسم جعفری گفته است: در محضر مبارک ابو الحسن عسکری [امام هادی] علیهما السلام بودم، آن هم درست در زمانی که فرزندش ابی جعفر از دنیا می‌رفت، حضرت به او اشاره می‌کرد و راهنمایی به سمت او می‌فرمودند [تا فرزندشان را که از دنیا رفته بینیم]. من با خودم گفتم این همان قصه ابو ابراهیم [امام کاظم علیه السلام] و اسماعیل [ابن جعفر] است [که وقتی اسماعیل از دنیا رفت امام صادق علیه السلام مرگ او را علنی اعلام کردند تا کسی نگوید اسماعیل و یا اولادش امام هستند]. پس امام هادی علیه السلام به من نزدیک شده و فرمودند: بله، ای ابا هاشم! برای خداوند در مورد ابی جعفر (۵۸) بداء حاصل شد و خداوند به جای او ابا محمد را قرار داد؛ چنان که در مورد اسماعیل [پسر امام صادق علیه السلام] پس از آن که امام صادق علیه السلام به طرف او دلالت اسماعیل بعد ما دلّ عَلَيهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَنَصَبَهُ وَهُوَ كَمَا حَدَّثَكَ نَفْسِكَ وَإِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ، أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِي، عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَهُ إِلَيْهِ، وَمَعَهُ أَلَمَةُ الْإِمَامَةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ. و راهنمایی کرد و او را [به جانشینی نصب کرده بود چنین شد، همان طوری که تو با خودت گفتی، اگر چه برای اهل باطل ناخوشایند باشد، پسر من ابو محمد جانشین من است و هر چه جامعه شیعه نیاز داشته باشد. در اختیار دارد و نشانه‌های امامت هم همراه او است. والحمد لله. (۵۹)] و الأخبار بذلك كثيرة وبالنص من أبيه علي أبي محمد عليه السلام لا تطول بذكرها الكتاب، وربما نذكر طرفاً منها فيما بعد إن شاء الله تعالى. وأما ما تضمنه الخبر من قوله: «بدا لله فيه» معناه بدا من الله فيه، وهكذا القول في جميع ما يروى من أنه بدا لله في إسماعيل، معناه أنه بدا من الله، فإن الناس كانوا يظنون في إسماعيل بن جعفر أنه الإمام بعد أبيه، فلما مات علموا بطلان ذلك وتحققوا إمامة موسى عليه السلام، وهكذا كانوا يظنون إمامة محمد بن علي بعد أبيه، فلما مات في حياة أبيه علموا بطلان ما ظنوه. در این زمینه خصوصاً اخبار و روایات نص صریح از پدر امام حسن عسکری علیهما السلام برایشان بسیار زیاد است که کتاب را با ذکر آن روایات طولانی نمی‌کنیم. البته تعداد کمی از آن‌ها را بعداً ذکر خواهیم کرد ان شاء الله. اما آنچه که ضمن خبر آمده و گفته است: «بدا لله فيه» معنایش این است که «بدا» از جانب خداوند در آن امر به وجود آمده (۶۰) و همچنین در تمام مواردی که روایت شده است از این که [بدا لله في اسماعيل] یعنی در مورد اسماعیل برای خدا بدا حاصل شد، معنایش این است که بدا از جانب خدا به وجود آمد. چرا که مردم در مورد «اسماعیل بن جعفر» گمان می‌کردند که او بعد از پدرش امام است، و وقتی که او از دنیا رفت متوجه بطلان اعتقادشان شدند و امامت امام کاظم علیه السلام تحقق پیدا کرد. به همین ترتیب مردم گمان می‌کردند که پس از امام هادی، فرزندش «محمد» امام است و زمانی که او در ایام حیات پدرش از دنیا رفت، همه بطلان آنچه را که می‌پنداشتند را فهمیدند. و اما من قال: (إنه) لا ولد لأبي محمد عليه السلام ولكن هاهنا حمل مشهور سيولد فقوله باطل، لأن هذا يؤدي إلى خلو الزمان من إمام يرجع إليه، وقد بينا فساد ذلك، علي أنا سندل علي أنه قد ولد له ولد معروف، ونذكر الروايات في ذلك فيبطل قول هؤلاء أيضاً. و اما من قال: إن الأمر مشتبه فلا يدري هل للحسن عليه السلام ولد أم لا؟ وهو مستمسك بالأول حتى يتحقق ولادة ابنه، فقوله أيضاً يبطل بما قلناه: من أن الزمان لا يخلو من إمام لأن موت الحسن عليه السلام قد علمناه كما علمنا موت غيره، وسنبين ولادة ولده فيبطل قولهم أيضاً. و اما قول کسی که گفته است: «برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی متولد نشده است و لی حمل [و بارداری مادرش به] او مشهور است، و به زودی متولد خواهد شد» باطل است؛ چرا که این دیدگاه منجر می‌شود به این که زمان از وجود امامی که به او رجوع شود خالی باشد و ما فساد این نظریه را بیان کردیم. علاوه بر این به زودی دلیل می‌آوریم که برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی متولد شده است که [ماجرایش] معروف است و روایات این باب را ذکر خواهیم کرد تا قولشان باطل شود. و اما کسی که گفته: امر مشتبه شده است؛ یعنی معلوم نیست که برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی هست یا نه؟ این شخص به اولی تمسک می‌کند [یعنی بر امامت امام حسن عسکری باقی می‌ماند] تا این که ولادت پسرش برای او ثابت شود. این حرف هم بنابر آنچه که ما گفتیم: به این که زمان هرگز خالی از امام نمی‌ماند، باطل می‌شود به دلیل این که ما نسبت به مرگ امام حسن عسکری علیه السلام علم داریم، به همان اندازه که به مرگ دیگران علم و اطلاع داریم و به زودی ولادت فرزندش را ثابت می‌کنیم تا بطلان قول آنان هم معلوم شود. و اما من قال: إنه لا إمام بعد الحسن عليه السلام، فقوله باطل بما دللنا عليه من أن الزمان لا يخلو من حجة لله عقلاً و شرعاً. و اما من قال: إن أبامحمد عليه السلام مات ويحيى بعد موته، فقوله باطل بمثل ما قلناه، لأنه يؤدي إلى خلو الخلق من إمام من وقت وفاته عليه السلام إلى حين يحييه الله تعالى. واحتجاجهم بما روى «من أن صاحب هذا الأمر يحيى بعد ما يموت وأنه سمي قائماً لأنه يقوم بعد ما يموت» باطل لأن ذلك يحتمل - لو صح الخبر - أن يكون أراد بعد أن مات ذكره حتى لا يذكره إلا من يعتقد إمامته، فيظهره الله لجميع الخلق، علي أنا قد بينا أن كل إمام يقوم بعد الإمام الأول يسمى قائماً. اما کسی که گفته: بعد از امام عسکری علیه السلام امامت پایان یافته؛ این هم باطل است به همان دلیل که گفتیم: از نظر شرع و عقل، جهان بدون امام نخواهد بود. اما کسی که گفته: امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا

رفته و پس از مرگش زنده می‌شود؛ این گفته هم مثل آنچه که گذشت باطل است به جهت این که منجر می‌شود به این که خلقت و زمین از وقت وفات امام حسن علیه السلام از وجود امام خالی بوده تا زمانی که خداوند تبارک و تعالی ایشان را زنده کند. و آن که احتجاج به روایتی کرده که می‌گوید: «صاحب این امر بعد از آن که می‌میرد زنده می‌شود و به همین دلیل قائم نامیده می‌شود که بعد از مرگش قیام می‌کند» [این نحوه استدلال به روایت] اشتباه است؛ چون به فرض که این خبر صحیح باشد احتمال دارد که منظور روایت بعد از مردن نام و یادش در دل‌ها باشد تا جایی که کسی به یاد او نخواهد بود. مگر کسانی که به امامت او ایمان دارند [که تعدادشان هم کم است] و پس از آن خداوند، حضرت را برای جمیع خلق ظاهر می‌فرماید. علاوه بر این ما بیان کردیم که هر امامی که پس از امام قبلی بیاید، قائم نامیده می‌شود. و أمّ القائلون بإمامة عبد الله بن جعفر من الفطحية وجعفر بن علي، فقولهم باطل بما دللنا عليه من وجوب عصمة الإمام، وهما لم يكونا معصومين، وأفعالهما الظاهرة التي تنافي العصمة معروفة نقلها العلماء، وهي موجودة في الكتب فلا تطول بذكرها الكتاب. على أن المشهور الذي لا مريء فيه بين الطائفة أن الإمامة لا تكون في أخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام، فالقول بإمامة جعفر بعد أخيه الحسن يبطل بذلك. فإذا ثبت بطلان هذه الأقاويل كلها لم يبق إلّا القول بإمامة ابن الحسن عليه السلام، وإلّا لأدّى إلى خروج الحق، عن الأئمة، وذلك باطل. وإذا ثبتت إمامته بهذه السياقة، ثم وجدناه غائباً عن الأبصار، علمنا أنه لم يغب مع أمّا ادّعى طرفداران فرقه فطحية که قائل به امامت «عبدالله بن جعفر» [عبدالله افطح] و «جعفر بن علی» [جعفر کذاب] شده‌اند؛ به واسطه ادله‌ای که پیرامون وجوب عصمت امام اقامه کردیم، باطل و فاسد است و این که آن دو نفر نه تنها معصوم نبودند بلکه افعال ظاهری آن‌ها هم که معروف است و علما نقل کرده‌اند با عصمت منافات دارد و در کتب تاریخی موجود است و لذا کتاب خود را به ذکر آن‌ها طولانی نمی‌کنیم. به علاوه آنچه که بین طایفه شیعه امامیه معروف و مشهور است و تردیدی هم در آن نیست، این است که امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام در دو برادر جمع نخواهد شد. بنابراین اعتقاد به امامت «جعفر» پس از برادرش امام حسن عسکری علیه السلام باطل است. حال که این سخنان پوچ و بی مغز ابطال شد اعتقادی باقی نمی‌ماند مگر امامت فرزند گرامی امام حسن عسکری علیهما السلام چرا که در غیر این صورت منجر به خروج حق از این امت می‌شود و این هم همان طور که گفته شد، باطل است.

فلسفه و حکمت غیبت

فلسفه و حکمت غیبت

وقتی که امامت حضرت با بیانی که گذشت ثابت شد و متوجه شدیم که ایشان از چشم‌ها پنهان است، اجمالاً آگاه می‌شویم که حضرت با وجود مقام عصمت و تعیین عصمت و تعیین فرض الإمامة فيه و عليه إلّا لسبب سوغه ذلك و ضرورة ألجأته إليه، وإن لم يعلم علی وجه التفصیل. و جری ذلك مجرى الكلام فى إيلام الأطفال والبهائم وخلق المؤذيات والصور المشينات و متشابه القرآن إذا سألنا عن وجهها بأن نقول: إذا علمنا أن الله تعالى حكيم لا يجوز أن يفعل ما ليس بحكمه ولا صواب، علمنا أن هذه الأشياء لها وجه حكمه وإن لم نعلمه معيّنًا. (و) كذلك نقول فى صاحب الزمان عليه السلام، فإننا نعلم أنه لم يستتر إلّا لأمر حكيم يسوغه ذلك وإن لم نعلمه مفصّلًا. فإن قيل: نحن نعترض قولكم فى إمامته بغيبته بأن نقول: إذا لم يمكنكم بيان وجه امامت در وجود مبارکشان غایب نشده‌اند مگر به دلیل سببی که موجب لزوم غیبت شده است، اگرچه جزئیات این سبب فهمیده نشود. این موضوع [که به سبب غیبت را به تفصیل نمی‌دانیم] مانند مریضی اطفال و حیوانات و یا فلسفه خلق حیوانات موزی و صورت‌های کریه و زشت، و یا مثل آیات متشابه قرآن کریم است که هرگاه از دلیل و وجه این‌ها بپرسند، می‌گوئیم: وقتی می‌دانیم که خداوند تبارک و تعالی حکیم است و عملی که مطابق حکمت نباشد انجام نمی‌دهد، می‌فهمیم که برای این امور هم حکمتی وجود دارد، اگر چه جزئیات آن‌ها را ندانیم. همین

حرف را در مورد صاحب الزمان علیه السلام می‌زنیم، ما می‌دانیم که پنهان شدن حضرت برای حکمتی است که مجوز غیبت شده است اگر چه مفضلاً نمی‌دانیم.

اشکال

ما به بیان شما در مورد امامت و غیبت ایشان به ترتیب اعتراض داریم که همین که نمی‌توانید دلیلی برای علت غیبت بیان کنید، دلیل بر بطلان اعتقاد شما به امامت اوست. حسنهما دلّ ذلك علی بطلان القول بإمامته، لأنه لو صحّ لأمكنكم (بیان) وجه الحسن فيه. قلنا: إن لزمنا ذلك لزم جميع أهل العدل قول الملحده إذا قالوا إنا نتوصل بهذه الأفعال التي ليست بظاهرة الحكمة، إلى أن فاعلها ليس بحكيم، لأنه لو كان حكيماً لأمكنكم بيان وجه الحكمة فيها وإلا فما الفصل؟ فإذا قلت: تتكلم أولاً في إثبات حکمته، فإذا ثبت بدليل منفصل، ثم وجدنا هذه الأفعال المشبهة الظاهر حملناها على ما يطابق ذلك، فلا يؤدى إلى نقض ما علمنا؛ ومتى لم يسلموا لنا حکمته انتقلت المسألة إلى الكلام في حکمته. چرا که اگر دیدگاه شما [در مورد امامت او] صحیح و درست بود می‌بایست بتوانید دلیلی برای آن بیان کنید.

پاسخ

اگر چنانچه اشکال را بپذیریم لازم می‌آید که تمامی اهل عدل، قول ملحدین و کفار را بپذیرند که می‌گویند ما با توجه به افعالی که ظاهراً مطابق با حکمت نیستند، متوجه می‌شویم که فاعل این افعال [مثل غیبت] حکیم نیست. چرا که اگر حکیم بود می‌بایست شما بتوانید دلیل و وجه حکمت را بیان کنید. در غیر این صورت چه فرقی بین دو مورد هست [بین کار حکیمانه و غیر حکیمانه]؟ اگر بگویید: ابتدا حکمت خدا را اثبات می‌کنیم. وقتی با دلیل مجزی و مکفی ثابت شد که خدا حکیم است، بعد مواردی را پیدا کردیم که ظاهراً مشتبّه بوده و با حکمت سازگار نیست، آن‌ها را هم بر همان حکمت حمل می‌کنیم، پس منجر به نقض اعتقاد ما که می‌گوییم خداوند حکیم است نمی‌شود و اگر حکمت خدا را از ما نپذیرند، مسأله را [بازهم] به بحث در حکمت خدا منتقل می‌کنیم! قلنا: مثل ذلك هاهنا؛ من أن الكلام في غيبته فرع على إمامته، فإذا علمنا إمامته بدليل، وعلمنا عصمته بدليل آخر وعلمناه غاب، حملنا غيبته على وجه يطابق عصمته، فلا- فرق بين الموضوعين. ثم يقال للمخالف (في الغيبة): أتجوز أن يكون للغيبه سبب صحيح اقتضاها، ووجه من الحكمة أوجبها أم لا تجوز ذلك. فإن قال: يجوز ذلك. قيل له: فإذا كان ذلك جائزاً، فكيف جعلت وجود الغيبة دليلاً على فقد الإمام في الزمان مع تجوزك لها سبباً لا- ينافي وجود الإمام؟ وهل يجري ذلك إلا مجرى من توصل بإيلاهم الأطفال إلى نفي حكمه الصانع تعالى وهو معترف بأنه يجوز أن يكون في إيلاهم وجه می‌گوییم: ما هم مثل خود شما که این مسأله را جواب دادید، جواب می‌دهیم. به این ترتیب که بحث در مورد غیبت امام زمان علیه السلام فرع بر بحث در امامت ایشان است. وقتی با ادله مختلف به امامت و عصمت ایشان پی بردیم و دانستیم که ایشان غایب شده است، غیبت حضرت را هم طوری حمل و بیان می‌کنیم که با عصمت او مطابقت داشته باشد. بنابراین بین این دو مسأله فرقی نیست. سپس به مخالفان غیبت گفته می‌شود: آیا [وجود] سبب صحیحی که مقتضی غیبت باشد و یا دلیلی از حکمت که آن را لازم کرده باشد، ممکن است یا نه؟ اگر بگویید: ممکن است. به او گفته می‌شود: حال که این را ممکن می‌دانی، پس چرا غیبت را دلیل بر فقدان امام می‌دانی؟ در حالی که برای غیبت، وجود دلیل [یا حکمتی] که با وجود امام منافات نداشته باشد را ممکن و درست می‌دانی. آیا این اعتقاد شما دقیقاً عین کسی نیست که با برخورد به بیماری اطفال، حکمت خداوند تبارک و تعالی را نفی می‌کند؟ در حالی که صحیح لا ینافی الحكمة، أو من توصل بظاهر الآيات المتشابهات إلى أنه تعالى مشبه للأجسام وخالق لأفعال العباد مع تجوزها أن يكون لها وجوه صحیحه توافق [الحکمة و]العدل والتوحيد ونفي التشبيه. وإن قال: لا أجوز ذلك. قيل: هذا تحجّر شديد فيما لا يحاط بعلمه ولا يقطع على مثله، فمن

این قلت: إنّ ذلك همان شخص اعتراف می‌کند به این که در بیماری اطفال، دلیل صحیحی وجود دارد که با حکمت منافات ندارد. یا کسی که با رسیدن به ظاهر آیات متشابهات (۶۱) بگوید: خداوند تبارک و تعالی شبیه اجسام بوده و افعال عباد را خودش خلق می‌کند. با این که معتقد است که برای این آیات، توجیه صحیحی وجود دارد که با حکمت، عدل، توحید و شبیه به جسم نبودن خداوند، منافاتی ندارد. و اگر بگوید: [حکمت داشتن غیبت را] درست نمی‌دانیم و ممکن نیست. گفته می‌شود: [این که گفته است ممکن نیست، آن هم] در چیزی که به آن احاطه علمی ندارد [یعنی حکمت غیبت را نمی‌داند و درک نمی‌کند] و مسائل شبیه به آن را هم نفهمیده و یقین ندارد، تحجر و عقب ماندگی بسیار شدیدی است و این درحالی است که لا يجوز وانفصل ممن قال: لا يجوز أن يكون للآيات المتشابهات وجوه صحيحة تطابق أدلة العقل، ولا بد أن تكون على ظواهرها. ومتى قيل: نحن متمكنون من ذكر وجوه الآيات المتشابهات (وأنتم لا متمكنون من ذكر سبب صحيح للغيبة. قلنا: كلامنا على من يقول لا أحتاج إلى العلم بوجوه الآيات المتشابهات) مفضيلاً. بل يكفي علم الجملة، ومتى تعاطيت ذلك كان تبرعاً، وإن إقتنعت لفسكم بذلك، فنحن أيضاً متمكن من ذكر وجه صحة الغيبة و غرض حکمی لا ینافی عصمته. و سندر ذکر ذلك فيما بعد، وقد تكلمنا عليه مستوفى في كتاب الإمامة. [همین شخص] با کسی که گفته است، امکان ندارد که برای آیات متشابه توجیه صحیحی مطابق با ادله عقلی وجود داشته باشد و ناچاراً باید به ظواهر آن‌ها [آیات متشابه] عمل کرد، مخالفت کرده است. هر گاه گفته شود: ما توانایی بیان ادله و تفسیر آیات متشابه را داریم ولی شما نمی‌توانید دلیل صحیحی برای غیبت بیان کنید. می‌گوییم: بحث با کسی بود که می‌گوید، نیازی نداریم که به صورت تفصیلی به دلیل و تفسیر آیات متشابه علم پیدا کنیم، بلکه همان علم اجمالی و مختصری که داریم کفایت می‌کند، و هر گاه در صدد فهمیدن وجوه تفصیلی آیات متشابه برآمدم به این صورت نیست که وظیفه ما باشد بلکه حالت تبرعی و داوطلبانه خواهد داشت. حالا- چنانچه شما خودتان را به آن قانع کرده و دلتان به آن خوش است، ما هم می‌توانیم دلیل صحت غیبت و حکمت آن که با عصمت امام منافات ندارد را بیان کنیم [و ثابت کنیم که امکان دارد]. البته به زودی هدف و حکمت غیبت را در همین کتاب ذکر خواهیم کرد، همان طور که مفضیلاً در کتاب امامت در این باره گفت و گو کرده‌ایم. ثمّ يقال: كيف يجوز أن يجتمع صحة إمامة ابن الحسن عليه السلام بما بيناه من سياقه الأصول العقلية، مع القول، بأن الغيبة لا يجوز أن يكون لها سبب صحيح وهل هذا إلا تناقض، ويجرى مجرى القول بصحة التوحيد والعدل، مع القطع، على أنه لا- يجوز أن يكون للآيات المتشابهات وجه يطابق هذه الأصول. ومتى قالوا: نحن لا نسلم إمامة ابن الحسن عليه السلام، كان الكلام معهم في ثبوت الإمامة دون الكلام في سبب الغيبة، وقد تقدمت الدلالة على إمامته عليه السلام بما لا يحتاج إلى إعادته. وإنما قلنا ذلك: لأنّ الكلام في سبب غيبة الإمام عليه السلام فرع على ثبوت إمامته، فأما قبل ثبوتها، فلا وجه للكلام في سبب غيبته، كما لا وجه للكلام في وجوه الآيات المتشابهات وإيلاهم الأطفال وحسن التعبد بالشرائع قبل ثبوت التوحيد والعدل. بعد در ادامه گفته می‌شود: چگونه ممکن است که [اعتقاد به] صحت امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام آن طور که با اصول و قواعد عقلیه اثبات کردیم با این قول که غیبت ایشان دارای سبب و حکمت صحیحی نمی‌باشد جمع شود؟ آیا این تناقض گویی نیست؟ [این تناقض گویی] دقیقاً مثل اعتقاد به صحت توحید و عدل است همراه با یقین به این که آیات متشابه قرآنی، دلیلی را که مطابق با توحید و عدل باشد، ندارد. هر وقت بگویند: ما امامت فرزند امام حسن عسکری را مسلم نمی‌دانیم، در این صورت بحث با آن‌ها در باب اثبات امامت حضرت است، نه در تعیین علت غیبت، و دلیل اثبات امامت حضرت نیز قبلاً ذکر شده و نیازی به تکرار آن نیست. این مطلب را به این جهت بیان کردیم که بحث در علت غیبت امام علیه السلام فرع بر ثبوت امامت ایشان است، لذا قبل از اثبات امامت حضرت، دلیلی ندارد که در مورد علت غیبت بحث کنیم، چنان که پیش از ثبوت توحید و عدل دلیلی ندارد که از وجوه و ادله آیات متشابه قرآنی یا حکمت بیماری اطفال و یا حسن پذیرش دستورات دین و تعبد به شرایع بحث کنیم. فإن قيل: إلا كان السائل بالخيار بين الكلام في إمامة ابن الحسن عليه السلام ليعرف صحتها من فسادها، وبين أن يتكلم في سبب الغيبة. قلنا: لا- خيار في ذلك لأنّ من شكّ في إمامة ابن الحسن عليه السلام يجب أن يكون

الكلام معه في نص إمامته والتشاغل بالدلالة عليها، ولا يجوز مع الشك فيها أن نتكلم في سبب الغيبة، لأن الكلام في الفروع لا يسوغ إلا بعد إحكام الأصول لها، كما لا يجوز أن يتكلم في سبب إيلاف الأطفال قبل ثبوت حكمة القديم تعالى وأنه لا يفعل القبيح. وإنما رجحنا الكلام في إمامته عليه السلام على الكلام في غيبته وسببها، لأن الكلام في إمامته مبنی على أمور عقلية لا يدخلها الإحتمال، وسبب الغيبة ربما غمض واشتبه فصار الكلام اگر گفته شود: کسی که سؤال می کند، مخیر است بین این که پیرامون امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کند تا صحت و فساد آن را بفهمد و بین این که در باب علت و فلسفه غیبت سؤال کند. خواهیم گفت: سائل چنین حقی ندارد؛ چرا که بحث با کسی که در امامت آن حضرت شک و تردید دارد، می بایست در مورد نص به امامت ایشان [متمركز] باشد و مشغول دلایل این امر شد و اصلاً صحیح نیست با این شخص که در اصل امامت شک دارد، در فلسفه و علت غیبت بحث کرد. چون اقدام به مباحثه در فروع در صورتی درست است که اصول آن مستحکم و اثبات شده باشد. چنان که قبل از اثبات حکمت خداوند متعال و این که فعل قبیح از او صادر نمی شود، نمی توان از فلسفه و علت بیماری اطفال [بی گناه] صحبت کرد. بحث امامت حضرت ولی عصر علیه السلام را به این دلیل بر مسأله غیبت و علت آن مقدم کرده و ترجیح دادیم که موضوع امامت حضرت بر امور و ادله عقلی بنا گذاشته شده است و احتمال و شک در آن راه ندارد، در حالی که مسأله علت و فلسفه غیبت مشکل بوده و مورد شبهه و اشکال قرار گرفته است. بنابراین گفت و گو در مسائل واضح و روشن، فی الواضح الجلیّ أولى من الكلام فی المشتبه الغامض، كما فعلناه مع المخالفين للملّة، فرجحنا الكلام فی نبوة نبينا صلى الله عليه وآله على الكلام على ادعائهم تأييد شرعهم، لظهور ذلك وغموض هذا، وهذا بعينه موجود هاهنا. ومتى عادوا إلى أن يقولوا الغيبة فيها وجه من وجوه القبح، فقد مضى الكلام عليه، على أن وجوه القبح معقولة وهي كونه ظلماً أو كذباً أو عبثاً أو جهلاً أو استفساداً، وكل ذلك ليس بحاصل هاهنا، فيجب أن لا يدعى فيه وجه القبح. فإن قيل: إلا منع الله الخلق من الوصول إليه وحال بينهم وبينه ليقوم بالأمر ويحصل ما مقدم تر و سزاوارتر است تا بحث در مواردی که دارای شبهه و تردید است. چنان که به همین طریق با مخالفین اسلام هم عمل می کنیم؛ یعنی بحث در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر [رد] ادعای آن ها مبنی بر ابدی بودن دینشان [از جمله مسیحیت و یهودیت] مقدم داشته و ترجیح داده ایم. چرا که بحث در حقایق نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روشن و آشکار است حال آن که مسأله رد ادعای آن ها [و اثبات نسخ شدن شرعیت آنان توسط قرآن] پیچیده است. همین مسأله در اینجا و موضوع بحث ما نیز جریان دارد. چنانچه معترضین [و کسانی که اشکال به غیبت دارند] برگردند به این نکته که در اعتقاد به غیبت، وجه قبح و زشتی وجود دارد، [در جواب خواهیم گفت که] پاسخ به این اعتراض قبلاً [و در فصل اول] داده شد. بعلاوه این که وجه و امور قبیح، معقول [و قابل تشخیص] هستند به این که غیبت موجب دروغ، بیهودگی، جهل و فساد باشد و هیچ کدام از این موارد در اعتقاد به غیبت وجود ندارد، بنابراین نباید ادعا کرد که در مورد غیبت وجه قبحی وجود دارد. اگر گفته شود: چرا خداوند مانع از رسیدن آسیب خلق به ایشان نشده، و در عوض بین مردم و ایشان تا زمانی که قیام فرموده و لطف باری تعالی به واسطه حضور و ظهورش برای ما حاصل شود جدایی انداخت؟ چنان که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هو لطف لنا، كما نقول فی النبي صلى الله عليه وآله إذ بعثه الله تعالى (فإن الله تعالى) يمنع منه ما لم يؤد فکان يجب أن يكون حکم الإمام مثله. قلنا: المنع علی ضربین: أحدهما: لا ینافی التکلیف بأن لا یلجأ إلى ترک القبیح. والآخر: يؤدی إلى ذلك. فالأول قد فعله الله تعالى من حيث منع من ظلمه بالتهی عنه والحث علی وجوب طاعته، والانقیاد لأمره ونهی، وأن لا یعصی فی شیء من أوامره، وأن یساعد علی جمیع ما یقوی أمره ویشید سلطانه، فإن جمیع ذلك لا ینافی التکلیف، فإذا عصی من عصی فی ذلك می گوئیم که خداوند تبارک و تعالی زمانی که ایشان را مبعوث فرمود و پیش از آن که وظیفه رسالت را ادا کند آسیب های مردم را از ایشان دور کرد، پس لازم است که امام هم مثل پیامبر باشد [و خداوند پیش از این که قیام کند، او را از گزند دیگران حفظ کند]. می گوئیم: منع [خداوند] دو نوع است: یکی این که منافاتی با تکلیف نداشته باشد، به عبارت دیگر [مکلف را] وادار به ترک گناه نکند [چون لازمه تکلیف این است که مکلف مختار

باشد]. و نوع دیگر این که منجر به منافات با تکلیف بشود [و با تکلیف منافات داشته باشد].

اما نوع اول

پروردگار این منع را انجام داده است، به این ترتیب که به وسیله نهی از ظلم به ایشان، مردم را از آزار حضرت منع کرده و نسبت به فرمانبرداری و فروتنی و پذیرش امر و نهی ایشان تشویق و ترغیب فرموده که مکلف در مورد هیچ کدام از اوامر سرپیچی نکند و به هر چیزی که موجب تقویت و استحکام دستورهای ایشان و سلطنت حضرت [در قلوب مردم] می‌شود کمک کند؛ که هیچ کدام از این‌ها با تکلیف منافات ندارند. بنابراین اگر کسی در این موارد سرپیچی کرده و کاری که غرض مطلوب [یعنی ولم يفعل ما یتّم معه الغرض المطلوب، یكون قد أتى من قبل نفسه لا- من قبل خالقه. والضرب الآخر أن يحول بينهم وبينه بالقهر والعجز عن ظلمه وعصيانه، فذلك لا یصح اجتماعه مع التکلیف فیجب أن یكون ساقطاً. فأما النبی صلی الله علیه وآله فإنما نقول یجب أن یمنع الله منه حتی یؤدی الشرع، لأنه لا یمکن أن یعلم ذلك إلا من جهته، فلذلك وجب المنع منه. و لیس كذلك الإمام، لأنّ علّة المکلفین مزاحه فیما یتعلّق بالشرع، والأدلة منصوبه علی ما یحتاجون إلیه، ولهم طریق إلی معرفتها من دون قوله، ولو فرضنا أنّه ینتهی الحال إلی حدّ هدایت و سعادت مندی] با آن به دست می‌آید را انجام نداد، این از قِبَل خود اوست نه از طرف خالق جلّ جلاله.

اما نوع دوم

این که خداوند با قهر و غلبه بین خلق و امام حائل شود [و آن‌ها را از هم جدا کند] و خلق را از توان آزار رساندن و نافرمانی از او عاجز کند [به گونه‌ای که نتوانند از اوامر سرپیچی کنند]؛ این امر با تکلیف [که باید در حال اختیار باشد] قابل جمع نیست و واضح است که این نوع مانع شدن خداوند از آسیب رساندن به پیامبر صحیح نیست. اما در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله لازم بود که خداوند تا زمان ابلاغ رسالت حضرت، مانع از آزار رسیدن به ایشان شود؛ به دلیل این که ابلاغ رسالت [به مردم] ممکن نیست مگر در صورت منع آسیب از ایشان [و در نتیجه سلامت آن حضرت]. اما در مورد امام این طور نیست. به خاطر این که عذر مکلفین در آنچه که تعلق به شرع دارد مرتفع شده است (۶۲) و ادله هم بنابر نیازهای مکلفین نصب شده و راه شناخت لا یعرف الحق من الشرعیات إلا بقوله، لوجب أن یمنع الله تعالی منه ویظهره بحیث لا یوصل إلیه مثل النبی صلی الله علیه وآله. ونظیر مسأله الإمام أنّ النبی صلی الله علیه وآله إذا أدی ثمّ عرض فیما بعد ما یوجب خوفه لا یجب علی الله تعالی المنع منه لأنّ علّة المکلفین قد انزاحت بما أداه إلیهم فلهم طریق إلی معرفه لطفهم. اللهمّ إلا أن یتعلّق به أداء آخر فی المستقبل فإنّه یجب المنع منه كما یجب فی الإبتداء، فقد سوّنا بین النبی والإمام. شریعت هم قبل از امام برای آن‌ها مشخص شده. اگر فرض کنیم که کار به جایی برسد که حقیقت شرع فقط از طریق امام شناخته می‌شود، در این صورت واجب است که خداوند مانع آسیب رسیدن به او شده و او را به گونه‌ای ظاهر کند که هیچ آزاری به او نرسد، مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله. مسأله امام نظیر این است که وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله رسالتش را ابلاغ کرد و بعداً خطر جانی برای او به وجود بیاید که موجب ترس شود، دیگر بر خداوند واجب نیست که خطر را از ایشان دفع کند [به این معنا که باید مانع از خطر شود]؛ چرا که عذر مکلفین به وسیله آنچه که او آورده و ابلاغ کرده برطرف شده است و راه معرفت و شناخت لطف خداوند که متوجه آن‌هاست برای ایشان ایجاد شده است و دیگر عذری ندارند. مگر این که پیامبر صلی الله علیه وآله وظیفه دیگری داشته باشد که در آینده باید انجام دهد، در این صورت همان گونه که در ابتدای امر و قبل از انجام رسالت واجب بود که خداوند مانع بشود آسیب رسیدن به ایشان را، در اینجا هم واجب خواهد بود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه وآله و امام از این جهت مساوی بوده و فرقی با هم ندارند. فإن قیل: یتنوا علی (کلّ) حال - وإن لم یجب علیکم - وجه علّة الاستتار وما یمکن أن یكون علّة علی وجه لیكون أظهر فی الحجّه وأبلغ فی باب البرهان. قلنا: ممّا یقطع علی أنّه سبب لغیبه الإمام هو

خوفه على نفسه بالقتل بإخافه الظالمين إياه، ومنعهم إياه من التصرف فيما جعل إليه التدبير والتصرف فيه فإذا حيل بينه وبين مراده، سقط فرض القيام بالإمامه، وإذا خاف على نفسه وجبت غيبته، ولزم استتاره كما استتر النبي صلى الله عليه وآله تارة في الشعب، وأخرى في الغار ولا وجه لذلك إلا الخوف من المضارّ الواصله إليه. اگر گفته شود: اگرچه بر شما لازم نیست که علت و فلسفه غیبت امام یا آنچه که می‌تواند علت آن باشد را بیان کنید، لکن برای این که دلیل و برهان شما روشن تر و بلیغ تر بشود، آن را بگویید. می‌گویم: از جمله عللی که یقیناً سبب غیبت امام علیه السلام شده، ترس حضرت برای حفظ جانشان بود. [قبلاً هم گذشت که حفظ جان امام بر همه حتی خود ایشان هم واجب است. چرا که واسطه فیض الهی است، پس نه به خاطر خودشان که به خاطر حفظ مصالح کلی دین، جانشان باید حفظ شود.] و این که ستمگران با ایجاد رعب و وحشت ایشان را از تصرف در آنچه که خداوند تدبیر و تصرف در آن را برای او قرار داده بود منع کردند [و اجازه انجام وظایف امامت را به ایشان ندادند]. بنابراین وقتی که بین حضرت و مقصود و هدفش [یعنی انجام مأموریت امامت] حائل شدند، وظیفه قیام به امر امامت هم از ایشان ساقط شد و وقتی که بر جان خودش ترسید، غیبتش واجب شد. درست مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که گاهی در شعب ابی طالب و گاهی در غار ثور که دلیلش هم فقط ترس از آزار رسیدن به جان آن حضرت بود، مخفی شدند. و لیس لأحد أن يقول: إن النبي صلى الله عليه وآله ما استتر عن قومه إلا بعد أدائه إليهم ما وجب عليه أداءه ولم يتعلّق بهم إليه حاجه، وقولكم في الإمام بخلاف ذلك، وأيضاً فإن استتار النبي صلى الله عليه وآله ما طال ولا تمادى، واستتار الإمام قد مضت عليه الدهور، وانقضت عليه العصور. وذلك أنه ليس الأمر على ما قالوه، لأن النبي صلى الله عليه وآله إنما استتر في الشعب والغار بمكّة قبل الهجرة وما كان أدّى جميع الشريعة، فإن أكثر الأحكام ومعظم القرآن نزل بالمدينة، فكيف أوجبتم أنه كان بعد الأداء، ولو كان الأمر على ما قالوه من تكامل الأداء قبل الاستتار، لما كان ذلك رافعاً للحاجه إلى تدبيره وسياسته وأمره ونهيه، فإن أحداً لا يقول إن النبي صلى الله عليه وآله بعد أداء الشرع غير محتاج إليه ولا مفتقر إلى تدبيره، ولا يقول ذلك معاند. کسی نمی‌تواند بگوید: مخفی شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از انجام وظایف رسالت و ابلاغ آنچه که باید به مردم می‌رساندند بوده و مردم هم نیازی به ابلاغ رسالت ایشان نداشتند و آنچه که شما در مورد امام ادعا می‌کنید خلاف این است. و همچنین کسی نمی‌تواند بگوید: مخفی شدن پیامبر طولانی و متمادی نبود، در حالی که از استتار امام قرن‌ها و مدّت‌های مدیدی است که می‌گذرد. چون اصلاً مسأله به این صورتی که ممکن است گفته شود، نیست. چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در شعب ابی طالب و در غار ثور قبل از هجرت مخفی شدند که هنوز بسیاری از دستورهای شرع مقدّس را به مردم ابلاغ نکرده بودند و [همان طور که همه می‌دانند] اکثر احکام الهی و بیشتر آیات نورانی قرآن کریم در مدینه نازل شد. پس چگونه می‌گویید که مخفی شدن پیامبر بعد از انجام وظایف رسالتش بوده؟ بر فرض که مسأله به این ترتیبی که می‌گویند باشد و حضرت قبل از مخفی شدن، وظایف رسالت را انجام داده بود، این امر هرگز موجب نمی‌شود که مردم دیگر نیازی به تدبیر و سیاست و امر و نهی پیامبر نداشته باشند و کسی هم نگفته و نمی‌گوید که پس از انجام وظایف رسالت توسط حضرت، مردم به تدبیرات رسول خدا صلی الله علیه وآله نیازی ندارند، حتی دشمن هم چنین ادعایی نکرده است. وهو الجواب عن قول من قال: إن النبي صلى الله عليه وآله ما يتعلّق من مصلحتنا قد أدّاه وما يؤدّي في المستقبل لم يكن في الحال مصلحة للخلق، فجاز لذلك الاستتار و لیس كذلك الإمام عندكم لأنّ تصرفه في كلّ حال لطف للخلق، فلا يجوز له الاستتار على وجه، ووجب تقويته والمنع منه ليظهر ويزاح عنه المكلف. لأننا قد بينا أن النبي صلى الله عليه وآله مع أنه أدّى المصلحة التي تعلّقت بتلك الحال فلم يستغن عن أمره ونهيه وتدبيره بلا خلاف بين المحصّين، ومع هذا جاز له الاستتار، فكذلك الإمام. على أن أمر الله تعالى له بالاستتار بالشعب تارة وفي الغار أخرى ضرب من المنع منه، مطلب بالا جواب این اشکال هم هست که کسی بگوید: رسول خدا آنچه [از احکام و دستورهای الهی] را که به مصلحت ما بوده ابلاغ فرموده است و دستورهایی را که در آینده قرار بود ابلاغ فرماید آن موقع به مصلحت مردم نبوده، بنابراین کاملاً صحیح است که [به خاطر این قسم دوم که هنوز ابلاغ نشده] مخفی شود. اما در مورد امام، طبق اعتقاد شما

[شبهه] این گونه نیست چون در هر حالی تدبیر و تصرفش در امور، لطف خداوند بر مردم است، پس لزومی ندارد که مخفی شود [بلکه] می‌بایست تقویت شده و از مزاحمت‌های [احتمالی] نسبت به ایشان جلوگیری شود و موانع تکلیف [اطاعت از امام] از دوش مکلفین و مردم برداشته شود.

پاسخ

ما قبلاً هم گفتیم: درست است که پیامبر همه احکام و دستورهای دینی که به مصلحت مردم بود را به آن‌ها ابلاغ کرد؛ اما این مسأله هرگز موجب نشد که مردم نیازی به تدبیر و تصرف حضرت در امور نداشته باشند. فلذا خداوند به آن حضرت اجازه داد که مخفی شود. مسأله امام علیه السلام هم به همین ترتیب است [که مردم هرگز از تدبیر و سیاست ایشان بی‌نیاز نمی‌شوند]. بعلاوه همین که خداوند متعال امر می‌کند که ایشان گاهی در شعب ابی طالب و گاهی در غار مخفی شود، خود نوعی جلوگیری از آسیب رسیدن به حضرت است، چرا که لَئِنَّه لیس کُلَّ المنع أن یحول بینهم وینه بالعجز أو بتقویته بالملائکة، لَئِنَّه لا یمتنع أن یفرض فی تقویته بذلک مفسده فی الدین فلا یحسن من الله تعالی فعله، ولو خالیاً من وجوه الفساد و علم الله تعالی أنه تقتضیه المصلحه لقواه بالملائکة، و حال بینهم وینه، فلما لم یفعل ذلک مع ثبوت حکمته ووجوب إزاحه علمه مکلفین، علمنا أنه لم یتعلق به مصلحه بل مفسده. و کذلک نقول فی الإمام علیه السلام: إِنَّ الله تعالی منع من قتله بأمره بالإستتار والغبیه، ولو علم أن المصلحه تتعلق بتقویته بالملائکة لفعل، فلما لم یفعل مع ثبوت حکمته ووجوه إزاحه علمه مکلفین فی التکلیف، علمنا أنه لم یتعلق به مصلحه، بل ربما کان فیه مفسده. همیشه به این صورت نیست که به وسیله عجز و ناتوانی دشمن و یا به کمک ملائکه مانع از آزار دیدن پیامبر شود. زیرا اگر همواره به این ترتیب جان او را حفظ کند، ممکن است مفسده‌ای در دین به وجود بیاید، بنابراین انجام این کار [که با وسایل غیر عادی جان پیامبرش را حفظ کند] در تمام حالات و پیشامدها و همه موارد خطر، از خداوند شایسته نیست. لذا چنانچه این عمل مفسده‌ای در دین نداشته باشد، و خداوند تبارک و تعالی بداند که مصلحت اقتضا می‌کند، حتماً پیامبرش را به وسیله ملائکه تقویت کرده و بین ایشان و دشمنانش فاصله می‌اندازد. و اگر این امر را انجام نداد، با توجه به این که حکمت خدا ثابت شده [که خداوند عملش مطابق با حکمت عالیه است و هر کاری را به مقتضای حکمت انجام می‌دهد] و نیز ثابت شده که بر خداوند لازم است تا موانع انجام تکلیف توسط مکلفین را بردارد، خواهیم دانست که حفظ جان پیامبر در آن مقطع و به آن روش مصلحت نبوده، بلکه مفسده‌ای داشته است. به همین ترتیب در مورد امام علیه السلام هم می‌گوییم: خداوند تبارک و تعالی با امر به اختفا و غیبت امام، از کشته شدن حضرت جلوگیری کرده است، و اگر می‌دانست که مصلحت در تقویت ایشان به وسیله ملائکه است، این کار را حتماً انجام می‌داد، حال که خداوند چنین نکرده، با توجه به ثبوت حکمت و لزوم رفع مانع از تکلیف مکلفین خواهیم دانست که این کار به مصلحت نبوده و چه بسا در آن مفسده‌ای هم وجود داشته است. بل الّذی نقول: إن فی الجملة یجب علی الله تعالی تقویة ید الإمام بما یتمکن معه من القیام، ویسقط یده، ویمکن ذلک بالملائکة و بالبشر فإذا لم یفعله بالملائکة علمنا أنه لأجل أنه تعلق به مفسده، فوجب أن یکون متعلقاً بالبشر، فإذا لم یفعلوه أتوا من قبل نفوسهم لا من قبله تعالی، فیبطل بهذا التحریر جمیع ما یورد من هذا الجنس. وإذا جاز فی النبی صلی الله علیه وآله أن یستتر مع الحاجة إلیه لخوف الضرر و کانت التبعه فی ذلک لازمه لمخفیة و محوجیه إلی الغیبه، فکذلک غیبه الإمام علیه السلام سواء. فأما التفرقة بطول الغیبه و قصرها فغیر صحیحه، لأنه لا فرق فی ذلک بین القصیر خلاصه آنچه که ما در این مورد اعتقاد داریم این است که بر خداوند تبارک و تعالی لازم و واجب است که امام را به وسیله آنچه که بتواند قیام به امر امامت کند تقویت فرموده و دست او را [در تدبیر امور و مصالح مردم] باز بگذارد. انجام این عمل نیز به وسیله ملائکه و امور غیر معمول و یا به وسیله انسان‌ها ممکن است، و وقتی که خداوند به وسیله ملائکه انجام نداد، خواهیم دانست که در این عمل مفسده‌ای وجود داشته است. در نتیجه انجام این عمل را به بشریت سپرده [تا انسان‌ها یاری دهندگان امام باشند]، و چنانچه

جامعه بشری از یاری امامشان سر باز زدند، ضرری که از این جهت متوجه آنها می‌شود از ناحیه خودشان است نه خداوند تبارک و تعالی. با توجه به توضیحات فوق تمامی ایرادات و اشکالات از این قبیل ابطال می‌شود. و زمانی که مخفی شدن برای پیامبر صلی الله علیه و آله با وجود نیاز مردم به ایشان و به خاطر وجود ضرر جانی برای حضرت، صحیح باشد، به تبعیت از پیامبر، لزوم غیبت امام و این که ایشان مجبور به غیبت شدند، صحیح و درست است. لذا غیبت امام علیه السلام با مخفی شدن پیامبر [در فلسفه غیبت] فرقی ندارد. اما این که بخواهیم بین این دو [غیبت پیامبر و امام از نظر طولانی یا کوتاه بودن فرق المنقطع والطویل الممتد، لآنه إذا لم یکن فی الإستتار لائمة علی المستتر إذا أحوج إليه، بل الائمة (الائمة) علی من أحوجه إليها، جاز أن يتناول سبب الاستتار كما جاز أن یقصر زمانه. فإن قيل: إذا كان الخوف أحوجه إلى الإستتار فقد كان آباؤه عليهم السلام عندكم علی تقيّة وخوف من أعدائهم، فكيف لم یستروا؟ قلنا: ما كان علی آباءه عليهم السلام خوف من أعدائهم، مع لزوم التقيّة والعدول عن التظاهر بالإمامة ونفيها عن نفوسهم، وإمام الزمان علیه السلام كلّ الخوف علیه، لآنه يظهر بالسیف، ویدعو بگذاریم، صحیح نیست؛ چون غیبت بین این که کوتاه و منقطع، یا طولانی و ممتد باشد، هیچ تفاوتی و فرقی وجود ندارد. چرا که در مورد غیبت وقتی بر امام مستتری که او را مجبور به مخفی شدن کرده‌اند، ملامتی نیست، بلکه ملامت و سرزنش کسانی لازم است که امام را مجبور به این کار کرده‌اند، جایز است که سبب و علت غیبت در موردی طولانی باشد و یا این که کوتاه باشد. [در هر صورت و در اصل غیبت، فرقی ندارند].

اشکال

چنانچه ترس، ایشان را مجبور به اختفا و غیبت کرده است، پس چرا پدران ایشان که از دشمنان در خوف بودند و به اعتقاد خود شما [امامیه] به تقيّه عمل می‌کردند غایب نشدند؟

پاسخ

خوفی که پدران حضرت از دشمنانشان داشتند با [امکان و حتی] لزوم تقيّه و اظهار نکردن امامت در نزد دشمن و یا حتی [در مواردی] نفی امامت از خودشان همراه بود [در واقع ایشان این امکان را داشتند که تقيّه کنند به این که یا اظهار امامت نکنند و یا امامت را از خودشان نفی کنند]، اما در مورد امام زمان علیه السلام چنین نیست چون تمام خوف و ترس متوجه ایشان است به این دلیل که [با توجه به نصوص و روایات فراوان همه می‌دانستند] حضرت با شمشیر قیام کرده و مردم را به طرف [امامت و ولایت] خودش دعوت می‌کند و در مقابل مخالفینش جهاد خواهد کرد. إلی نفسه، ویجاهد من خالفه علیه، فأیّ نسبة بین خوفه من الأعداء وخوف آباءه عليهم السلام لو لا قلبه التأمل. علی أنّ آباءه عليهم السلام متى قتلوا أو ماتوا كان هناك من یقوم مقامهم ویسدّ مسدّهم یصلح للإمامة من أولاده، وصاحب الأمر علیه السلام بالعکس من ذلك، لأنّ من المعلوم أنّه لا یقوم أحد مقامه، ولا یسدّ مسدّه، فبان الفرق بین الأمرین. وقد بینا فیما تقدّم الفرق بین وجوده غائباً لا یصل إليه أحد أو أكثرهم و بین عدمه حتّی إذا كان المعلوم التمكن بالأمر یوجده. بنابراین چه نسبتی بین خوف ایشان و پدران ایشان علیه السلام وجود دارد؟ جز این که فقط از کم توجهی ایراد گیرنده سرچشمه گرفته است. علاوه بر این پدران ایشان وقتی که به شهادت رسیده و از دنیا می‌رفتند، کسی از اولادشان بود که صلاحیت امامت و رهبری را دارا باشد و به امر امامت قیام کرده و جای او را بگیرد، اما مسأله صاحب الامر علیه السلام عکس این است به جهت این که بی‌گمان در صورت شهادت آن حضرت، کسی جانشین و قائم مقام ایشان نمی‌شود. بنابراین بین این دو مسأله خیلی تفاوت وجود دارد. بین امام غایب و امامی که وجود ندارد و یا در آسمان است چه تفاوتی وجود دارد؟ ما قبلاً گفتیم تفاوت زیادی وجود دارد بین این که امام وجود داشته باشد و غائب باشد و هیچ کسی یا اکثر مردم دسترسی به ایشان نداشته باشند، و بین این که وجود نداشته باشد تا زمانی که معلوم شود مردم نسبت به ایشان فرمانبردار خواهند بود آن وقت به وجود بیاید [که به

صورت اشكال و جواب به بررسى آن مى پردازيم]. وكذلك قولهم: ما الفرق بين وجوده بحيث لا يصل إليه أحد وبين وجوده فى السماء. بأن قلنا: إذا كان موجوداً فى السماء بحيث لا يخفى عليه أخبار أهل الأرض فالسماة كالأرض، وإن كان يخفى عليه أمرهم، فذلك يجرى مجرى عدمه ثم نقلب عليهم فى النبى صلى الله عليه وآله بأن يقال: أى فرق بين وجوده مستتراً وبين عدمه وكونه فى السماء فأى شىء قالوه قلنا مثله على ما مضى القول فيه. وليس لهم أن يفرقوا بين الأمرين بأن النبى صلى الله عليه وآله ما استتر من كل أحد وإنما استتر من أعدائه، وإمام الزمان مستتر عن الجميع.

اشكال

ديگر مخالفين غيبت اين است كه مى گويند: بين وجود امام غائبي كه كسى به او دسترسى ندارد، و بين وجود همان امام كه در آسمان باشد [نظير اعتقادی كه مسيحيان دارند كه عيسى عليه السلام در آسمان ها است و ظهور خواهد كرد] چه فرقى هست؟

پاسخ

چنانچه امام در آسمان باشد و اخبار و اطلاعات اهل زمين از او مخفى نباشد [و همه اخبار ساكنان زمين در دسترس او باشد] در اين صورت آسمان مثل زمين است و فرقى ندارد كه در آسمان باشد يا در زمين و اگر در آسمان باشد و اخبار و اطلاعات اهل زمين از او مخفى باشد، كه در اين صورت به منزله عدم است [يعنى بود و نبودش يكي است. براى روشن تر شدن موضوع] مسأله را بر مى گردانيم پيرامون نبى اكرم صلى الله عليه وآله به اين ترتيب كه اگر گفته شود: بين اين كه پيامبر مستتر و مخفى باشد و يا اين كه اصلاً وجود نداشته باشد و يا در آسمان باشد، چه فرقى هست؟ هر جوابى كه مخالفين در پاسخ اين سؤال بدهند ما هم عين همان را در مورد امام غايب خواهيم گفت. و [مخالفين ما] نمى توانند بين اين دو مسأله تفاوت قائل شوند به اين ترتيب كه پيامبر صلى الله عليه وآله از همه مخفى نشدند بلكه فقط از دشمنانش مخفى شدند در حالى كه امام زمان عليه السلام از تمامى خلق پنهان شده اند. لأننا أولاً لا نقطع على أنه مستتر عن جميع أوليائه والتجويز في هذا الباب كاف. على أن النبى صلى الله عليه وآله لما استتر فى الغار كان مستتراً من أوليائه وأعدائه ولم يكن معه إلا أبو بكر وحده، وقد كان يجوز أن يستتر بحيث لا يكون معه أحد من ولي ولا عدو إذا اقتضت المصلحة ذلك. فإن قيل: فالحدود فى حال الغيبة ما حكمها؟ فإن سقطت عن الجانى على ما يوجبها الشرع فهذا نسخ الشريعة، وإن كانت باقية فمن يقيمها؟ قلنا: الحدود المستحقة باقية فى جنوب مستحقيها، فإن ظهر الإمام ومستحقوها باقون چون در جواب آن ها خواهيم گفت: اولاً: ما يقين نداريم كه امام از تمامى خلق پنهان شده اند، و همين كه اين معنا [كه از همه مخفى نباشند] امكان داشته باشد [براى ردّ مخالفين غيبت] كافى است. بعلاوه زمانى كه پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله در غار مخفى شده بودند از همه مخفى بودند؛ اعم از دوست و دشمن و كسى جز ابوبكر همراه ايشان نبود، و از طرفى اگر مصلحت الهى اقتضا مى كرد، كه ايشان به گونه اى مخفى شوند كه هيچ كس اعم از دوست و دشمن با ايشان نباشد، ممكن و كاملاً صحيح بود.

وضعيت اجراى حدود الهى در زمان غيبت

سؤال

وقتي كه امام غايب است تكليف حدود الهى چه مى شود؟ اگر حدود الهى كه شارع مقدّس بر جاني و قاتل واجب کرده [با غيبت امام] ساقط شوند كه مسلماً نسخ شريعت است [و باطل] و چنانچه حدّ همچنان واجب باشد، در اين صورت [با توجه به غيبت امام] چه كسى بايد آن را اقامه و اجرا كند؟

پاسخ

در زمان غیبت امام، حدود بر عهده مستحقان آن [مثل جانی، شارب خمر و ...] باقی است و چنانچه امام علیه السلام ظهور کرد و مستحقین حدود زنده بودند که امام با بینه اقامها عليهم بالبیئنه أو الإقرار، و إن كان فات ذلك بموته كان الإثم فی تفویتها علی من أخاف الإمام وألجأه إلى الغيبة، وليس هذا نسخاً لإقامة الحدود، لأنَّ الحدَّ إنما يجب إقامته مع التمكن وزوال المنع، ویسقط مع الحیلولة، و إنما یكون ذلك نسخاً لو سقط إقامتها مع الإمكان وزوال الموانع. ویقال لهم: ما یقولون فی الحال التي لا یتمكن أهل الحل والعقد من إختیار الإمام، ما حکم الحدود؟ و اقرار مستحق، حدّ و حدود الهی را جاری می‌فرماید، و اما اگر شخص [مثلاً، جانی] مرده باشد، گناه [عدم اجرای حدود الهی] بر عهده کسانی است که موجب خوف امام شده و ایشان را مجبور به غیبت کرده‌اند و این نسخ اقامه حدود نیست، چرا که اقامه حدود زمانی واجب است که امام بتواند آن را اجرا کرده، مانعی هم وجود نداشته باشد. (۶۳) بعلاوه به آن‌ها [مخالفین و اهل سنت] گفته می‌شود: اگر اهل حل و عقد نتوانند امامی را انتخاب کنند، در این صورت حکم حدود الهی چه می‌شود؟ و شما در این باره چه جوابی دارید؟ فإن قلت: سقطت، فهذا نسخ علی ما ألتزموننا. وإن قلت: هی باقیه (فی جنوب مستحقّیها فهو جوابنا بعینه. فإن قيل: قد قال أبوعلی: إن فی الحال التي لا یتمكن أهل الحلّ والعقد من نصب الإمام یفعل الله ما یقوم مقام إقامة الحدود ویزاح عله المکلف. و قال أبوهاشم: إن إقامة الحدود دنیاویة لا تعلق لها بالدين. قلنا: أما ما قاله أبوعلی فلو قلنا مثله ما ضررنا لأنّ إقامة الحدود لیس هو الذی لأجله اگر بگویید: حدود در این صورت ساقط می‌شود، که این همان نسخ شریعت است که شما ما را به آن متهم کردید. اگر بگویید: حدود بر عهده مستحق آن باقی است که این هم همان جوابی است که ما به شما دادیم. ادعای دو تن از بزرگان اهل سنت در مورد اجرای حدود اگر [در جواب ما] گفته شود: ابو علی (۶۴) گفته است: در زمانی که اهل حل و عقد نتوانند امامی را انتخاب کنند و قادر به نصب امام نباشند، خداوند تبارک و تعالی کاری می‌کند که جایگزین اقامه حدود باشد و مانع تکلیف را برطرف می‌فرماید. و ابو هاشم (۶۵) گفته است: اجرای حدود مربوط به امور دنیایی است و ارتباطی به دین ندارد.

پاسخ به این دو ادعا

و امّا آنچه که ابو علی گفته بود: اگر [بر فرض] ما هم مثل همین حرف را زده و جواب اوجبنا الإمام حتی إذا فات إقامته انتقض دلالة الإمامة، بل ذلك تابع للشرع، وقد قلنا: إنّه لا یمتنع أن یسقط فرض إقامتها فی حال انقباض ید الإمام أو تكون باقیه فی جنوب أصحابها، وکما جاز ذلك جاز أيضاً أن یكون هناك ما یقوم مقامها، فإذا صرنا إلى ما قاله لم ینتقض علينا أصل. و أمّا ما قاله أبوهاشم: من أنّ ذلك لمصالح الدنيا فبعید، لأنّ ذلك عبادة واجبه، ولو كان لمصلحة دنیاویة لما وجبت. علی أنّ إقامة الحدود عنده علی وجه الجزاء والنکال جزء من العقاب و إنما قدّم فی دار بدهیم، به اعتقاد ما ضرری نمی‌رساند، چرا که ما وجود امام را به خاطر اجرای حدود الهی واجب و ضروری نمی‌دانیم [و این گونه نیست که بگوییم امام فقط به این دلیل باید باشد تا حدود الهی اجرا شود] که اگر اقامه حدود منتفی شد و امکان نداشت دلیلی هم بر امامت نداشته باشیم، بلکه اجرای حدود تابع شرع است. به همین دلیل گفتیم که اگر دست امام باز نبوده و اجرای حدود امکان نداشته باشد و علیرغم این که بر عهده مستحق حدود آن باقی است، مانعی ندارد که وجوب آن ساقط شود. بنابراین وقتی این امر که ما می‌گوییم ممکن شد به همین ترتیب ممکن است که امر دیگری جانشین حدود شود. بنابراین اگر کلام ابو علی را هم بپذیریم برای اعتقاد ما [که وجوب لزوم وجود امام است] ضرری نداشته و آن را نقض نمی‌کند. اما آنچه ابو هاشم گفت که اجرای حدود برای مصالح دنیایی است؛ این حرف، خیلی بعید است، به این دلیل که اجرای حدود از عبادات واجب است که اگر صرفاً برای مصالح دنیوی بود که واجب نمی‌شد. بعلاوه بنا بر اعتقاد خود ابو هاشم، حدود به عنوان جزا و کیفر و عبرت و بخشی از عذاب اخروی است که به جهت مصلحتی که دارد قسمتی از آن مقدم شده و در

دنیا واقع می‌شود. الدنیا بعضه لما فيه من المصلحة، فكيف يقول مع ذلك أنه لمصالح دنياویة، فبطل ما قالوه. فإن قيل: كيف الطريق إلى إصابه الحق مع غيبة الإمام؟ فإن قلت: لا سبيل إليها. جعلتم الخلق في حيرة وضلالة وشك في جميع أمورهم. وإن قلت: يصاب الحق بأدلته. قيل لكم: هذا تصريح بالاستغناء عن الإمام بهذه الأدلة. قلنا: الحق على ضربين عقلي وسمعي، فالعقلي يصاب بأدلته، والسمعي عليه أدلة با این وصف چطور ابو هاشم می‌گوید حد [صرفاً] برای مصالح دنیایی است نه اخروی، بنابراین ادعای او باطل است.

چگونگی تشخیص اعتقاد حق در زمان غیبت

سؤال

با توجه به غیبت امام، چگونه می‌توان به [اعتقاد] حق رسید؟ اگر بگویید راهی نیست؛ در این صورت خلق خدا را در تمام امورشان در حیرت و سرگردانی و گمراهی و شک قرار داده‌اید [که مسلماً اشتباه است]. اگر بگویید به وسیله ادله و براهین می‌توان به اعتقاد حق رسید؛ در این صورت به شما گفته می‌شود: این [اعتراف شما] تصریح به این است که با وجود این ادله نیازی به وجود امام زمان علیه السلام نیست.

پاسخ

[رسیدن به اعتقاد] حق به دو طریق ممکن است: طریق عقلی و طریق سمعی [یا نقلی]. طریق عقلی: عبارت است از این که به وسیله ادله و براهین به اعتقاد حق برسیم. طریق سمعی یا نقلی: آن است که به وسیله ادله‌ای که از بیانات و گفتار صریح پیامبر منصوبه من اقوال النبی صلی الله علیه وآله، ونصوصه، وأقوال الأئمة علیهم السلام من ولده، وقد بینوا ذلك وأوضحوه، ولم یترکوا منه شیئاً لا دلیل علیه. غیر آن هذا وإن کان علی ما قلناه، فالحاجة إلى الإمام قد بینا ثبوتها لأن جهة الحاجة إليه المستمرة فی کل حال و زمان کونه لطفاً لنا علی ما تقدّم القول فيه، ولا یقوم غیره مقامه، فالحاجة المتعلقة بالسمع أيضاً ظاهرة، لأن النقل وإن کان وارداً عن الرسول صلی الله علیه وآله، وعن آباء الإمام علیهم السلام بجمع ما یتحتاج إليه فی الشریعة، فجائز علی الناقلین العدول عنه، إماماً تعديداً وإما لشبهه؛ فینقطع النقل، أو یتقی فیمن لا حجة فی نقله. وقد استوفینا هذه الطریقه فی تلخیص الشافی فلا نطوّل بذکرها الكتاب. اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه دین علیهم السلام که اولاد ایشان هستند [راه حق را] برای ما بیان کرده و توضیح داده‌اند و هیچ چیزی را بدون دلیل قاطع و محکم فروگذار نکرده‌اند. علاوه بر این همان گونه که قبلاً نیاز به وجود امام را بیان کردیم، علت این که ما در هر حال و زمان به وجود امام نیازمندیم این است که وجود ایشان در هر حالی برای ما لطف است، بنابراین هیچ کس و یا امر دیگری نمی‌تواند جانشین و جایگزین او باشد. با این بیان طریق سمعی و نقلی در رسیدن به حق هم روشن است. به خاطر این که اگرچه از طریق رسول خدا صلی الله علیه وآله و پدران بزرگوار امام زمان علیهم السلام تمام نیازهای دینی مردم در شریعت و احکام و دستورها وارد شده است، اما ممکن است ناقلین و راویان حدیث عمداً و یا از روی اشتباه از حق عدول کرده [و خبر را مخالف حق نقل کرده] باشند و این امر موجب قطع نقل خیر از معصوم شده باشد و یا این که راوی کسی باشد که دلیلی بر صحت نقل او نبوده [و روایتش معتبر نیست بنابراین وجود امام زمان واجب و لازم است]. این مسأله را مفصلاً و در کتاب تلخیص الشافی متذکر شده‌ایم. بنابراین نیازی نیست که با ذکر دوباره آن کتاب را طولانی کنیم. فإن قيل: لو فرضنا أن الناقلین کتم بعض منهم بعض الشریعة واحتیج إلى بیان الإمام ولم یعلم الحق إلا من جهة، وکان خوف القتل من أعدائه مستمراً کیف یکون الحال. فإن قلت: یتظهر وإن خاف القتل، فیجب أن یکون خوف القتل غیر مبیح له الاستتار ویلزم ظهوره. وإن قلت: لا یتظهر وسقط التکلیف فی ذلك الشیء

المکتوم عن الأئمة، خرجتم من الإجماع، لأنه منعقد على أن كل شيء شرعه النبي صلى الله عليه وآله وأوضحه فهو لازم للأئمة إلى أن تقوم الساعة.

سؤال

فرض کنیم که ناقلین اخبار بعضی از روایت‌ها و دستوره‌های شرعی را کتمان کرده باشند و اعتقاد حق هم فقط از طریق امام شناخته می‌شود، بنابراین نیاز مبرمی به بیان و روشننگری امام باشد، از طرفی هم ترس کشته شدن امام توسط دشمنانشان ادامه دارد، در این صورت چه می‌شود؟ و چه باید کرد؟ ۱- اگر بگویید: در این صورت امام باید ظاهر شود، حتی اگر خطر کشته شدن ایشان وجود داشته باشد. در این صورت لازم می‌آید که خطر مرگ و شهادت، دلیل موجهی برای غیبت ایشان نباشد. [بنابراین دلیل شما مبنی بر این که خوف از مرگ ایشان موجب غیبت شده موجه نخواهد و برای غیبت کافی نیست]. پس باید ظاهر شود. ۲- اگر بگویید: امام ظاهر نمی‌شود و در مورد آن دسته از احکام که از ائمت پوشیده شده است، تکلیف ساقط است. در این صورت شما از اجماع ائمت اسلامی خارج شده‌اید، چرا که همه ائمت اجماع دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هر چه را که به عنوان شریعت بیان فرموده‌اند، تا روز قیامت لازم الاجرا است. وإن قلت: إن التكليف لا يسقط، صرحتم بتكليف ما لا يطاق، وإيجاب العمل بما لا طريق إليه. قلنا: قد أجبتنا عن هذا السؤال في التلخيص مستوفى، وجملة إن الله تعالى لو علم أن النقل ببعض الشرع المفروض ينقطع في حال يكون تقيّة الإمام فيها مستمرة، وخوفه من الأعداء باقياً، لأسقط ذلك عن لا طريق له إليه، فإذا علمنا بالإجماع أن تكليف الشرع مستمر ثابت على جميع الأئمة إلى قيام الساعة، علمنا عند ذلك أنه لو اتفق انقطاع النقل بشيء من الشرع لما كان ذلك إلّا في حال يتمكّن فيها الإمام عليه السلام من الظهور والبروز والإعلام والإنذار. ۳- واگر بگویید: تکلیف ساقط نمی‌شود؛ در این صورت صراحتاً تکلیف غیر مقدور نموده و عملی را واجب کرده‌اید که راهی برای رسیدن آن وجود ندارد. [یعنی تکلیفی به عهده مردم گذاشته‌اید که انجام آن از توان آن‌ها خارج است].

پاسخ

ما در کتاب تلخیص مفصّلاً جواب این سؤال را بیان کرده‌ایم که خلاصه آن به این ترتیب است: اگر خداوند تبارک و تعالی بداند که امام در زمانی طولانی مجبور به تقيّة بوده و ترس از کشته شدن ایشان توسط دشمنانشان کماکان وجود دارد و طبق آنچه که در فرض سؤال آمد، نقل برخی از دستوره‌های شرع مقدّس قطع شود، آن دسته از احکام و تکالیف [که دچار کتمان و یا دست کاری عمدی یا سهوی شده‌اند] از عهده کسانی که راهی برای رسیدن به آن ندارند برداشته می‌شود. از طرفی وقتی که به وسیله اجماع ائمت دانستیم که دستوره‌های دینی بر تمام آحاد ائمت تا روز قیامت مستمراً ثابت است و تغییر نمی‌کند، خواهیم دانست که اگر نقل بخشی از دستوره‌های شرع مقدّس [به هر دلیل] قطع شود و به دست ما نرسد، این اتفاق در زمانی خواهد بود که امام بتواند ظهور کرده و حق را اعلام نموده و مردم را از نافرمانی خداوند بترساند. وکان المرتضى رحمه الله يقول أخيراً: لا يمتنع أن يكون هاهنا أمور كثيرة غير واصله إلينا هي مودعة عند الإمام عليه السلام، وإن كان قد كتمها الناقلون ولم ينقلوها ولم يلزم مع ذلك سقوط التكليف عن الخلق، لأنه إذا كان سبب الغيبة خوفه على نفسه (من الذين أخافوه، فمن أحوجه إلى الاستتار أتى من قبل نفسه) في فوت ما يفوته من الشرع، كما أنه أتى من قبل نفسه فيما يفوته من تأديب الإمام وتصرفه من حيث أحوجه إلى الاستتار، ولو زال خوفه لظهر، فيحصل له اللطف بتصرفه، وتبين له ما عنده مما انكتم عنه، فإذا لم يفعل وبقي مستتراً أتى من قبل نفسه في الأمرين وهذا قوی تقتضيه الأصول.

نظر سید مرتضی

سید مرتضی رحمه الله فرموده‌اند: ممکن است احکام و دستورهای زیادی [در شرع مقدس] وجود داشته باشد که هنوز به ما نرسیده است و نزد امام علیه السلام به امانت گذارده شده باشند، مع ذلک این بدان معنا نیست که لزوماً تکلیف از دوش خلق برداشته شده باشد. به این دلیل که اگر علت غیبت، خوف از کشته شدن حضرت توسط کسانی که موجب این ترس شده و ایشان را مجبور به استتار کرده‌اند باشد، ضرر این که بخشی از دستورهای دینی را از دست داده‌اند متوجه خود آن‌هاست؛ چنان که از دست دادن تأدیب امام [و تحت تربیت امام بودن] و نعمت تصرف حضرت در امور از جانب خودشان است. اگر این ترس و اجبار به غیبت از بین برود، حضرت ظاهر شده و به وسیله تصرف حضرت در امور، لطف خداوند حاصل می‌شود و آنچه را که از مردم کتمان شده برایشان روشن و آشکار می‌سازد و وقتی حضرت ظهور نکرده و در پرده غیبت بمانند، ضرری است که از جانب خود شخص مکلف متوجه اش شده است؛ چه در کتمان احکام دین و چه در عدم ظهور امام علیه السلام و این استدلال قوی و محکمی است که بر پایه اصول مسلم استوار است. وفي أصحابنا من قال: إنَّ عِلَّةَ الإِستتار عن أولیائه خوفه من أن یشیعوا خبره، ویتحدّثوا باجتماعهم معه سروراً (به) فیؤدّی ذلک الی الخوف من الأعداء وإن کان غیر مقصود. وهذا الجواب یضعف لأنَّ عقلاء شیعه لا یجوز أن یشیعوا علیهم ما فی إظهار اجتماعهم معه من الضرر علیه وعلیهم، فکیف یخبرون بذلک [العامة] مع علمهم بما (علیه و) علیهم فیه من المضرّة العامّة، وإن جاز (هذا) علی الواحد والإثنين لا یجوز علی جماعه شیعه الذین لا یظهر لهم. علی أن هذا یلزم علیه أن یکون شیعه قد عدموا الإنتفاع به علی وجه لا یتمکّنون من

علت غیبت حضرت از شیعیان و دوستان

علت غیبت حضرت از شیعیان و دوستان

بعضی از علما گفته‌اند: علت غیبت حضرت از دوستان و ارادتمندان ایشان، خوف و ترس از این مطلب است که اخبار [دیدار با] امام علیه السلام شایع شده و همه جا پخش شود و شیعیان از روی خوشحالی، اجتماعشان با حضرت را نقل کرده و مورد گفت و گو قرار دهند، و همین مسأله منجر به تشدید خوف آن حضرت از دشمنان بشود؛ اگر چه هدف آن‌ها [از انتشار خبر] تشدید خوف حضرت نبوده باشد. این بیان ضعیف است؛ چه این که به اعتقاد شیعه اصولاً و به حکم عقل ممکن نیست ضرری که در پی افشای زیارت و دیدار با امام متوجه حضرت و یا خودشان می‌شود را ندانند و بر آن‌ها مخفی باشد. بنابراین چگونه همه را به اجتماع با امام و زیارت حضرت با مسرت و خوشحالی خبردار می‌کنند، در حالی که از ضرر این عمل برای امام و خودشان آگاهی کامل دارند. البته ممکن است یکی دو نفر این کار را بکنند ولی جماعت [شیعه این گونه نبوده و این عمل از آن‌ها سر نمی‌زند. بعلاوه این حرف و ادعا مستلزم این است که شیعیان حضرت، فیض بردن از وجود مبارک ایشان را آن گونه از دست بدهند که دیگر نتوانند تلافی کنند. چرا که اگر علت تلافیه و ازالته، لآنه إذا علق الإستتار بما یعلم من حالهم أنّهم یفعلونه فلیس فی مقدورهم الآن ما یقتضی من ظهور الإمام علیه السلام، وهذا یقتضی سقوط التکلیف الذی الإمام لطف فیه عنهم. وفي أصحابنا من قال: عِلَّةُ استتاره عن الأولیاء ما یرجع الی الأعداء، لأنَّ انتفاع جمیع الرعیة من ولیّ وعدوّ بالإمام إنّما یکون بأن ینفذ أمره بیسط یده فیکون ظاهراً متصرفاً بلا دافع ولا منازع، وهذا ممّا المعلوم أنّ الأعداء قد حالوا دونه ومنعوا منه. قالوا: ولا فائدة فی ظهوره سرّاً لبعض أولیائه لأنَّ النفع المبتغی من تدبیر الأئمة لا یتّم إلّا غیبت حضرت را عملی بدانیم که شیعیان مرتکب آن شده و این عمل را از حالشان بفهمیم [که خبر زیارت حضرت را شایع می‌کنند] لکن در حال حاضر نمی‌توانند عملی انجام دهند که مقتضی ظهور امام باشد [به عبارت دیگر نمی‌توانند از افشای زیارت امام خودداری کنند] این امر موجب برداشتن وظیفه‌ای خواهد شد که وجود امام را در آن لطف دانستیم. برخی دیگر از

علمای ما گفته‌اند: علت غیبت حضرت از دوستدارانش، به دشمنان ایشان برمی‌گردد. به این دلیل که نفعی که همگی مردم اعم از دوست و دشمن به برکت امام می‌برند در صورتی است که امر حضرت نافذ و دست ایشان در امور باز باشد، و بدون مانع و مخالفتی بتواند ظاهر شده و در امور خلق تصرف کند و این از جمله مسائل روشن است که دشمنان بین ایشان و مردم حائل شده و مانع از تصرف ایشان در امور مردم شده‌اند. و در ادامه هم گفته‌اند: این که حضرت تنها برای بعضی از محبتین و دوستدارانش بظهوره للکل و نفوذ الأمر، فقد صارت العلة فی استتار الإمام علی الوجه الذی هو لطف و مصلحه للجمیع واحده. و ممکن آن یعترض هذا الجواب بأن یقال: إن الأعداء وإن حالوا بینه و بین الظهور علی وجه التصرف والتدبیر، فلم یحولوا بینه و بین لقاء من شاء من أولیائه علی سبیل الاختصاص، وهو یعتقد طاعته و یوجب اتباع أوامره، فإن کان لا نفع فی هذا اللقاء لأجل الاختصاص لأنه غیر نافذ الأمر للکل، فهذا تصریح بأنه لا انتفاع للشیعة الإمامیه ببقاء أئمتها من لدن وفاة أمير المؤمنين إلى أيام الحسن بن علی أبي القائم علیهم السلام لهذه العلة. ظاهر شود فایده‌ای ندارد، به جهت این که نفعی که می‌بایست از تدبیر امور امت به دست بیاید، در صورتی تمام و کامل خواهد بود که برای همه مردم ظهور کرده و فرامینش نافذ باشد. بنابراین علت و فلسفه غیبت امام برای تمام خلق [دوست و دشمن] یکپارچه لطف و مصلحت است [و فرقی نمی‌کند]. این جواب هم خالی از اشکال نیست و ممکن است که این گونه اعتراض شود: درست است که دشمن بین ایشان و ظهور و تصرف و تدبیر امور توسط ایشان حائل شده، اما بین ایشان و دیدار با هر کدام از محبتین امام که حضرت بنا بر خصوصیتی اراده فرموده باشند حائل نشده‌اند؛ [آن هم از جمله] کسانی که به امامت و اطاعت ایشان معتقد و تبعیت از اوامر حضرت را واجب بدانند. پس اگر بنا باشد این دیدارهای اختصاصی به دلیل این که امر حضرت برای همه نافذ نیست [و حضرت در مقام حاکمیت بر جامعه نیست] هیچ نفعی نداشته باشد، این بیان تصریح دارد به این که پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام تا ایام امامت امام حسن عسکری علیه السلام پدر امام زمان علیه السلام شیعیان به همین دلیل هیچ انتفاع و بهره‌ای از امامان شان نبرده‌اند [چون امرشان نافذ نبوده و حاکمیت جامعه به دستشان نبوده است]. و یوجب أيضاً أن یکون أولیاء أمير المؤمنين علیه السلام و شیعتهم لم یکن لهم بلقائه إنتفاع قبل انتقال الأمر إلى تدبیره و حصوله فی یده، وهذا بلوغ من قائله إلى حد لا یبلغه متأمل. علی أنه لو سلم أن الانتفاع بالإمام لا یکون إلا مع الظهور لجمیع الرعیة و نفوذ أمره فیهم لبطل قولهم من وجه آخر، وهو أنه یؤدی إلى سقوط التکلیف الذی الإمام لطف فیه عن شیعتهم، لأنه إذا لم یظهر لهم لعنة لا یرجع إلیهم ولا کان فی قدرتهم و إمكانهم إزالته، فلا بد من سقوط التکلیف عنهم، لأنه لو جاز أن یمنع قوم من المکلفین غیرهم لطفهم، و یکون التکلیف و همچنین موجب این می‌شود که شیعیان و دوستداران امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از انتقال امر خلافت ظاهری به ایشان و حصول تدبیر امت به دست حضرت از زیارت و دیدار امام علیه السلام منتفع نشده و دیدار شان فایده‌ای نداشته باشد، این بیان از کسی صادر شده است که به حد بلوغ فکری و توان و دقت در امور نرسیده است. علاوه بر آنچه که گذشت اگر این ادعا پذیرفته شود که انتفاع از محضر امام علیه السلام فقط در صورتی ممکن است که حضرت برای همه ظهور کند و اوامرش در امور مردم نافذ باشد [به این معنا که حاکمیت داشته باشد]، از این جهت هم باطل است چون منجر به سقوط تکلیفی می‌شود که وجود امام در آن برای شیعیانش لطف خداوندی است [یعنی تکلیف فرمانبری شیعه از امام برداشته می‌شود چون حضرت ظهور نکرده و حاکمیت هم در دست او نیست] به این دلیل که وقتی امام برای شیعیان به علتی که به آن‌ها مرتبط نباشد ظاهر نشود و از طرفی آن‌ها هم قدرت از بین بردن علت غیبت را نداشته باشند، به ناچار باید تکلیف از شیعیان برداشته شده و ساقط شود. چرا که اگر صحیح باشد عده‌ای از مکلفین و مردم [مثل دشمنانی که موجب ترس امام شده‌اند] دسته دیگر را [که شیعیان و مریدان حضرت هستند] از لطفی که برای آن‌ها است منع کنند و از طرفی هم تکلیفی (همان فرمانبرداری از امام) که آن لطف [یعنی وجود امام] در آن لطف الهی است برجا الّذی ذلک اللطف لطف فیه مستمراً علیهم، لجاز أن یمنع بعض المکلفین غیره بقید وما أشبهه من المشی علی وجه لا یمکن من إزالته، و یکون تکلیف المشی مع ذلک مستمراً علی الحقیقة. و لیس لهم أن یفرقوا بین القید و بین اللطف من حیث کان القید یتعدّر معه الفعل ولا

یتوهم وقوعه، و لیس كذلك فقد اللطف، لأن أكثر أهل العدل على أن فقد اللطف كفقده القدرة والآله، وأن التكليف مع فقد اللطف فيمن له لطف معلوم كالتكليف مع فقد القدرة والآله) ووجود الموانع، وأن من لم يفعل له اللطف ممن له لطف معلوم غير مزاح العلة في التكليف، كما أن الممنوع غير مزاح العلة. و مستمر باشد [به این معنا که از یک طرف مخالفین مانع از انتفاع و فیض بردن شیعه از وجود مبارک امام شوند و از طرفی تکلیف فرمانبرداری از امام که وجودش لطف الهی است بر عهده شیعه باقی باشد] این امر نظیر این است که بعضی از مکلفین پای دیگری را با زنجیر یا چیزی شبیه به آن به نحوی ببندند که او نتواند راه برود و قادر به باز کردن بند آن هم نباشد، و از طرفی هم تکلیف به راه رفتن در حق او استمرار داشته باشد. آن‌ها نمی‌توانند بین قید و زنجیر و بین لطف فرقی بگذارند، از این جهت که قید و بند، انسان را از عمل متعذر می‌کند چون راه رفتن با قید محال است ولی فقدان لطف از این مقوله نیست. چون اکثر اهل عدل [شیعه و معتزله] بر این باورند که فقدان لطف مثل فقدان قدرت و وسیله است و این که تکلیف با نبودن لطف درباره کسی که لطف معلومی متوجه او شده است؛ مثل تکلیف در صورت نبودن قدرت و نیز وجود مانع از انجام وظیفه است. و باز عدلیه معتقدند: کسی که لطف برایش معلوم است ولی حاصل نشده، غیر از کسی است که مانع تکلیف از او برداشته شده است چنان که کسی که ممنوع از راه رفتن است، غیر از کسی است که مانعی در راه رفتن دارد. و الهی ینبغی أن یجاب عن السؤال الّذی ذکرناه عن المخالف أن نقول: إنّنا أوّلاً لا نقطع علی استتاره عن جمیع أولیائه، بل یجوز (أن یتظهر) لأکثرهم ولا یعلم کلّ إنسان إلّا حال نفسه، فإن کان ظاهراً له فعلته مزاحه، وإن لم یکن ظاهراً له علم أنه إنّما لم یظهر له لأمر یرجع إلیه وإن لم یعلمه مفصّلاً لتقصیر من جهته، وإلّا لم یحسن تکلیفه. آنچه که شایسته است در جواب این سؤال که از جانب مخالفین ذکر کردیم ارائه شود، این است که بگوییم: اولاً- یقین نداریم که امام از تمامی دوستانانش مخفی شده باشد، بلکه ممکن است برای اکثر شیعیاناش ظاهر شده باشد، و هر انسانی فقط به وضع و حال خودش آگاه است [و از دیگران بی‌خبر است]. بنابراین اگر امام برای کسی ظاهر شود مانع تکلیف در حق او مرتفع شده و اگر برای کسی ظاهر نشود آن شخص حتماً خواهد دانست که علت این امر به عمل خود او بر می‌گردد، هر چند که تفصیلاً نداند که تقصیر از ناحیه او بوده است، در غیر این صورت تکلیف [به فرمانبرداری از امام درست نخواهد بود. (۶۶) فإذا علم بقاء تکلیفه علیه واستتار الإمام عنه علم أنه لأمر یرجع إلیه، كما تقوله جماعتنا فیمن لم یظهر فی طریق معرفه الله تعالی فلم یحصل له العلم، و جب أن یقطع علی أنه إنّما لم یحصل لتقصیر یرجع إلیه، وإلّا و جب إسقاط تکلیفه وإن لم یعلم ما الّذی وقع تقصیره فیه. فعلى هذا التقرير أقوی ما یعلل به ذلك أن الإمام إذا ظهر ولا- یعلم شخصه وعینه من حیث المشاهده، فلا بدّ من أن یظهر علیه علم معجز یدلّ علی صدقه والعلم بكون الشیء معجزاً یحتاج إلی نظر یجوز أن یعرض فیه شبهه، فلا یمتنع أن یکون المعلوم من حال من پس هر گاه بداند تکلیف بر عهده او باقی است و امام هم از او مخفی است، خواهد دانست که مخفی شدن امام به خاطر امری است که به خود او بر می‌گردد. چنان که این حرف را جماعتی از ما در مورد کسی می‌گویند که در راه رسیدن به معرفت الله، دقت و تعقل نکرده نتیجتاً علم هم برای او حاصل نشده است یقیناً به خاطر تقصیری است که به خود او بر می‌گردد. در غیر این صورت تکلیف از او ساقط می‌شود؛ اگرچه معلوم نشود در چه امری مقصر است و کوتاهی کرده است. بنابراین قوی‌ترین دلیلی که به آن استدلال می‌شود این است که وقتی امام ظهور کرد و شخص ایشان از نظر مشاهده و رؤیت شناخته نشد، به ناچار باید معجزاتی را بر مردم ظاهر و آشکار کند که دلالت بر صداقت امام کند و از طرفی علم به این که این عملی که از امام صادر شده معجزه هست یا نه، نیازمند به تأمل و دقت است و ممکن است که در آن‌هم شبهه وارد شود [تا جواب آن ارائه شود]. بنابراین احتمال دارد کسی که معجزه برای او ظاهر نشده وقتی که امام ظاهر شود لم یظهر له أنه متی ظهر وأظهر المعجز لم ینعم النظر فیدخل [علیه فیه شبهه، فیهعتقد أنه کذاب ویشیع خبره فیؤدّی إلی ما تقدّم القول فیه. فإن قیل: أى تقصیر وقع من الولیّ الّذی لم یظهر له الإمام لأجل هذا المعلوم من حاله، وأیّ قدره له علی النظر فیما یظهر له الإمام معه و إلی أى شیء یرجع فی تلافی ما یوجب غیبه. قلنا: ما أحلّنا فی سبب الغیبه عن الأولیاء إلّا علی معلوم یظهر موضع التقصیر فیه وإمكان تلافیه، لأنه غیر ممتنع

آن يكون من المعلوم من حاله أنه متى ظهر له الإمام قصير في النظر في معجزه، فإنما أتى في ذلك لتقصيره الحاصل في العلم بالفرق بين المعجز والممكن، و معجزه آشكار كند با دقت و تعقل توجه نکند و برایش در این امر شبهه‌ای ایجاد شود و معتقد شود [که امام] دروغ می‌گوید و خبرش را هم همه جا منتشر کند و این منجر شود به آنچه که گفتیم.

اگر گفته شود

تقصیر دوستداران امام چیست که امام برای کسانی که حالشان چنین است امری و یا معجزه‌ای ظاهر نمی‌کند؟ و با چه قدرتی در آنچه که امام برای او ظاهر می‌کند با دیده تأمل و تعمق بنگرد؟ و به چه وسیله‌ای آنچه را که موجب غیبت شده است، تلافی و جبران کند؟

جواب می‌گوییم

دلیل غیبت امام علیه السلام از دوستداران و علاقمندان به نظر ما معلوم است. [از طرفی] موضع تقصیر و همچنین امکان و نحوه تلافی آن هم معلوم و مشخص است. چرا که ممکن است از حال او معلوم شود که وقتی امام برایش [معجزه‌ای] ظاهر کرد و او در تأمل و تعمق در آن کوتاهی کند، پس قطعاً کوتاهی او در دانستن فرق بین معجزه و امر ممکن و نیز آگاهی از فرق بین دلیل این امر و شبهه از جانب خود اوست. والدلیل من ذلك والشبهه، ولو كان من ذلك على قاعدة صحيحة لم يجز أن يشته عليه معجز الإمام عند ظهوره له، فيجب عليه تلافی هذا التقصير واستدراكه. وليس لأحد أن يقول: هذا تكليف لما لا يطاق وحواله على غيب، لأن هذا الولي ليس يعرف ما قصير فيه بعينه من النظر والاستدلال فيستدرکه حتى يتمهد في نفسه ويتقرر، ونراكم تلزمونه ما لا يلزمه، وذلك إن ما يلزم في التكليف قد يتميز تارة ويشته أخرى بغيره، وإن كان التمكن من الأمرين ثابتاً حاصلًا. فالولي على هذا إذا حاسب نفسه ورأى أن الإمام لا يظهر له وأفسد أن يكون السبب في الغيبة ما ذكرناه من الوجوه الباطلة وأجناسها، علم أنه لا بد من سبب يرجع إليه. ولي اگر براساس يك قاعده و قانون صحيح عمل کند ممکن نیست که وقت ظاهر شدن معجزه امام برایش شبهه‌ای ایجاد شود. بنابراین باید کوتاهی خودش را تلافی و جبران کند. و کسی نمی‌تواند بگوید: این [تلافی تقصیر] تکلیفی است که از حدّ توان او خارج است. چرا که دوستدار امام نمی‌داند در چه چیزی و کجای استدلال کوتاهی کرده تا این که آن را تدارک و تلافی و در وجود خودش آمادگی جبران را ایجاد کند و می‌بینیم که شما آن‌ها را به امری ملزم می‌کنید که لازم نیست و آن عبارت است از این که آنچه لازمه تکلیف است گاهی مشخص و معلوم است و گاهی با امر دیگری مشتبه می‌شود؛ اگرچه تمکن و توان از هر دو امر ثابت و حاصل باشد. [باز هم امر به مالا یطاق است]. پس علاقمند به حضرت زمانی که با خودش محاسبه کرده، ملاحظه کند که امام بر او ظاهر نمی‌شود و همچنین دریافته باشد که وجوه باطله‌ای که ذکر کردیم و امثال این‌ها نمی‌توانند سبب غیبت حضرت باشند، خواهد دانست که حتماً علت غیبت به خودش برمی‌گردد. و إذا علم أن أقوى العلل ما ذكرناه، علم أن التقصير واقع من جهة في صفات المعجز وشروطه، فعليه معاودة النظر في ذلك، عند ذلك وتخليصه من الشوائب وما يوجب الالتباس، فإنه من اجتهد في ذلك حق الإجهاد ووفى النظر شروطه، فإنه لا بد من وقوع العلم بالفرق بين الحق والباطل، وهذه المواضع الإنسان فيها على نفسه بصيرة، وليس يمكن أن يؤمر فيها بأكثر من التناهي في الاجتهاد، والبحث والفحص والاستسلام للحق وقد بينا أن هذا نظير ما نقول لمخالفينا، إذا نظروا في أدلتنا ولم يحصل لهم العلم سواء. فإن قيل: لو كان الأمر على ما قلتم لوجب أن لا يعلم شيئاً من المعجزات في الحال، و زمانی که بدانند قوی‌ترین دلیل غیبت آن چیزی است که ما ذکر کردیم، آگاهی خواهد یافت که کوتاهی و تقصیر در مورد دقت نکردن در ویژگی‌ها و شرایط معجزه به خودش برمی‌گردد. بنابراین باید دوباره وقت ظهور معجزه با دقت و تأمل در آن توجه کند و آن را از شوائب و آنچه که موجب شبهه شده خالص کند؛ چون کسی که تلاش کند و با دقت و عمق،

شروط معجزه را ملا حظّه نماید علم به فرق بین حقّ و باطل برایش حاصل می‌شود و در این گونه موارد انسان بر نفس خودش بصیرت دارد. [که آیا حقیقتاً در شروط و ویژگی‌های معجزه دقت لازم را داشته، یا نه.] و نمی‌توان او را در این مسأله به بیشتر از توان و تلاشش به بحث و جست و جو و تسلیم حقّ شدن امر کرد و قبلاً هم بیان کرده‌ایم که این نظیر آن چیزی است که ما به مخالفین خود می‌گوییم آن‌گاه که در ادله ما دقت کرده، ولی علم و معرفت برای آن‌ها حاصل نشده باشد.

اشکال

اگر مسأله به همین ترتیب باشد که شما گفتید [که انسان در تشخیص معجزه امکان اشتباه دارد] پس نباید در حال حاضر هیچ یک از معجزات، تشخیص داده شوند. و هذا یؤدّی إلى أن لا یعلم النبوة وصدق الرسول، وذلك یرجّح عن الإسلام فضلاً عن الإیمان. قلنا: لا یلزم ذلك لأنه لا یمتنع أن تدخل الشبهة فی نوع من المعجزات دون نوع، ولیس إذا دخلت الشبهة فی بعضها دخل فی سائرها، فلا یمتنع أن یكون المعجز الدالّ علی النبوة لم تدخل علیه فی شبهة، فحصل له العلم بكونه معجزاً وعلّم عند ذلك نبوة النبی صلی الله علیه وآله، والمعجز الذی یظهر علی ید الإمام إذا ظهر یكون أمراً آخر یجوز أن یدخل علیه الشبهة فی كونه معجزاً، فیشكّ حیثئذ فی إمامته وإن كان عالماً بالنبوة. وهذا كما نقول إن من علم نبوة موسى علیه السلام بالمعجزات الدالّة علی نبوته إذا لم ینعم النظر لذا این امر غلط، منجر می‌شود به این که مردم به نبوت و صدق ادعای پیامبر پی نبرند و همین اعتقاد، انسان را از اسلام خارج می‌کند، چه رسد به خروج از ایمان.

پاسخ

این گونه [که در اشکال عنوان شد] نیست، چرا که ممکن است در نوع و بخشی از معجزات شبهه وارد شود، امّا در نوع و برخی دیگر از معجزات هیچ شبهه و تردیدی راه نداشته باشد. به عبارت دیگر: به این ترتیب نیست که اگر در بعضی از معجزات شبهه‌ای داخل شد، در سایر معجزات هم وارد شود. بنابراین ممکن است در معجزه‌ای که به نبوت مربوط می‌شود، هیچ گونه شبهه‌ای نباشد و برای مکلف و بیننده معجزه علم حاصل شود که این عمل معجزه است و به این واسطه به نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله آگاه شود. امّا وقتی معجزه‌ای به دست امام ظاهر می‌شود امر دیگری است و با معجزه پیامبر متفاوت است و ممکن است به معجزه بودن آن شبهه وارد شود اگرچه مکلف علم به نبوت داشته و به آن ایمان دارد، در عین حال امّا در امامت امام شکّ می‌کند. این مسأله مثل این است که می‌گوییم: کسی که از طریق معجزات حضرت موسی علیه السلام بر نبوت ایشان علم پیدا کرده ولی در معجزاتی که توسط حضرت عیسی علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه وآله فی المعجزات الظاهرة علی عیسی و نبینا محمّد صلی الله علیه وآله لا- یجب أن یقطع علی أنّه ما عرف تلك المعجزات، لأنّه لا- یمتنع أن یكون عارفاً بها وبوجه دلالتها وإن لم یعلم هذه المعجزات واشتبه علیه وجه دلالتها. فإن قیل: فیجب علی هذا أن یكون کلّ من لم یظهر له الإمام یقطع علی أنّه علی کبیره یلحق بالکفر لأنّه مقصّر علی ما فرضتموه فیما یوجب غیبة الإمام عنه ویقتضی فوت مصلحته فقد لحق الولی علی هذا بالعدوّ. قلنا: لیس یجب فی التقصیر الذی أشرنا إليه أن یكون کفراً ولا- ذنباً عظیماً، لأنّه فی هذه الحال ما اعتقد فی الإمام أنّه لیس یامام، ولا أخافه علی نفسه وإنّما قصیر فی بعض العلوم تقصیراً کان کالسبب فی أنّ علم من حاله أن ذلك الشکّ فی الإمامة یقع منه مستقبلاً، ظاهر شد به دیده دقت توجه نکرد، نمی‌توان یقین داشت که او معجزه موسی را هم نشناخته است. به این دلیل که ممکن است معجزات موسی و دلالت آن‌ها را [که دلالت بر نبوت موسی می‌کند] شناخته باشد ولی معجزات حضرت عیسی علیه السلام یا رسول خدا صلی الله علیه وآله را ندانسته و وجه دلالت آن‌ها به نبوت این دو بزرگوار برایش مشتبه شده باشد.

اشکال

بنابراین هر کسی که امام برای او ظاهر نشده است می‌بایست یقیناً کبیره‌ای مرتکب شده باشد که او را ملحق به کفر کرده است. چون بنابر فرض شما در آنچه که موجب غیبت امام و فوت مصلحت وجود امام شده است او مقصر است. به این ترتیب دوست و محب امام، به دشمنان ایشان ملحق می‌شود!!

پاسخ

لازم نیست آن تقصیری که به آن اشاره کردیم، کفر و یا گناه خیلی بزرگی باشد؛ زیرا این شخص در این حالت اعتقادش درباره امامت این نیست که حضرت علیه السلام امام نیست، و این گونه هم نیست که موجب خوف امام شده باشد، بلکه در بعضی از علوم [و مسائلی که باید می‌دانسته] به نحوی کوتاهی کرده است که سبب شده تا از حال او فهمیده شود که [احتمالاً] در آینده [و در ظهور امام] در امامت حضرت شک می‌کند، و الاذن فلیس بواقع، فغیر لازم آن یکون کافراً غیر آنه و إن لم یلزم أن یکون کفراً ولا جاریاً مجری تکذیب الإمام والشک فی صدقه فهو ذنب وخطأ لا ینافیان الإیمان واستحقاق الثواب، ولو لم یلحق الولی بالعدو علی هذا التقدير، لأن العدو فی الحال معتقد فی الإمام ما هو کفر وکبیره، والولی بخلاف ذلك. وإنما قلنا: إن ما هو کالسبب فی الکفر لا یجب أن یکون کفراً فی الحال أن أحداً لو اعتقد فی القادر منّا بقدرة أنه یصح أن یفعل فی غیره من الأجسام مبتدئاً کان ذلك خطأ وجهلاً. امّا الآن او ایمان دارد، و این شک واقع نشده است. بنابراین لازم نمی‌آید که او الآن کافر باشد، مگر این که بگوییم کفر و تکذیب امام که مانند کفر است لازم نمی‌آید [و از او سر نزنده] ولی خود شک در صدق ادعای امام گناه و خطایی است که البته با ایمان و استحقاق ثواب منافات ندارد. پس با این توضیح دوستدار و علاقمند امام به دشمن ملحق نمی‌شود؛ چرا که دشمن در مورد امامت اعتقادی دارد که کفر و گناه بسیار عظیمی است، اما محب و دوستدار حضرت این چنین نیست [بلکه فقط ممکن است در هنگام ظهور برای او شک حاصل شود] و این خلاف اعتقاد دشمن است. و آنچه که گفتیم مبنی بر این که [شکی که ممکن است بعداً حاصل شود] مثل سبب کفر است و به این معنا نیست که در حال حاضر او کافر باشد، [مثل این است که کسی معتقد باشد: شخصی توانایی خلق جسمی را دارد. این اعتقاد در واقع جهل و خطا است ولی کفر نیست. و البته ممکن است از این حال و اعتقاد امروز این فرد معلوم شود که اگر پیامبری ظهور کرده و مردم را به نبوتش دعوت کند و خداوند هم به دست او معجزه‌ای را به وجود آورد که اسباب بشری قادر به انجام آن نیستند، او دعوت پیامبر را قبول نمی‌کند. [چون معتقد بوده که این عمل از دیگری هم که فردی عادی بوده سر می‌زند] همین لیس بکفر، ولا یمتنع أن یکون المعلوم من حال هذا المعتقد أنه لو ظهر نبی یدعو إلى نبوته وجعل معجزه أن یفعل الله تعالی علی یده فعلاً [بحیث لا یصل إلیه أسباب البشر (أنه لا یقبله) وهذا لا محاله لو علم أنه معجز کان یقبله وما سبق من اعتقاده فی مقدور القدر، کان کالسبب فی هذا، ولم یلزم أن یجری مجراه فی الکفر. فإن قیل: إن هذا الجواب أيضاً لا یستمر علی أصلکم لأن الصحیح من مذهبکم أن من عرف الله تعالی بصفاته وعرف النبوة والإمامة وحصل مؤمناً لا یجوز أن یقع منه کفر أصلاً، فإذا ثبت هذا فکیف یمکنکم أن تجعلوا علّة الاستتار عن الولی أن المعلوم من حاله أنه إذا ظهر الإمام فظهر (علی یده) علم معجز شک فیهِ ولا یعرفه إماماً وإنّ الشک فی ذلك کفر، وذلك ینقض أصلکم الذی صحّتموه. شخص اگر یقین کند این عمل پیامبر معجزه بوده، حتماً آن را خواهد پذیرفت. پس آن اعتقادی که داشت در این که این عمل در حیطه قدرت دیگران هم هست، در واقع مثل سبب در عدم پذیرش نبوت است و [مسلم است که این امر کفر نیست.

اشکال

اگر گفته شود: این جواب در راستای اصول شما نیست. چه این که اعتقاد صحیح در مذهب شما [شیعیان] این است که اگر کسی خداوند تبارک و تعالی را به صفات عالیه اش و همچنین نبوت و امامت را شناخته باشد، او مؤمن است و ایمان برای او حاصل شده است، بنابراین امکان ندارد که کفری از او سر بزند. حال که این امر ثابت شد چگونه ممکن است شما علت غیبت امام از دوستانش را این قرار دهید که از حال دوستداران امام معلوم و روشن است که وقتی در آینده حضرت ظهور کند و به دست مبارکش معجزه‌ای ظاهر شود آن‌ها در مورد حضرت شک کرده و او را به امامت نمی‌شناسند. در این صورت این شک کفر است و با اصول شما تناقض دارد [از طرفی می‌گویید کسی که خدا را بشناسد، نبوت و امامت را بشناسد، ممکن نیست که کافر شود قیل: هذا الذی ذکرتموه لیس بصحیح، لأنّ الشکّ مع المعجز الّذی یظهر علی ید الإمام لیس بقادح فی معرفته لغير الإمام علی طریق الجملة و إنما یقدح فی أنّ ما علم علی طریق الجملة وصحت معرفته هل هو هذا الشخص أم لا؟ والشکّ فی هذا لیس بکفر، لأنّه لو کان کفراً لوجب أن یکون کفراً وإن لم یظهر المعجز، فإنّه لا- محاله قبل ظهور هذا المعجز فی یده شاکّ فیه، ویجوز کونه إماماً و کون غیره كذلك، و إنما یقدح فی العلم الحاصل له علی طریق الجملة أن لو شکّ فی المستقبل فی إمامته علی طریق الجملة، وذلك ممّا یمنع من وقوعه منه مستقبلاً. و از طرفی می‌گویید ممکن است امام بیاید و معجزه ظاهر کند ولی شیعیانش به ایشان شک کرده و امامت او را نپذیرند. این تناقض گویی است.]

پاسخ

در مقام جواب به این اشکال گفته شده است: آنچه که شما در اشکال ذکر کردید درست نیست. چرا که شک کردن در معجزه‌ای که به دست امام ظاهر می‌شود، زیانی به معرفت اجمالی او نسبت به امامت غیر ایشان [ائمه دیگر] نمی‌رساند. تنها زیانی که دارد این است که آنچه را که اجمالاً از امام دانسته و شناخت درستی هم بوده آیا این فرد [که معجزه آورده] همان شخص است یا نه؟ و شک در این کفر نیست؛ زیرا اگر این دیدگاه کفر می‌بود می‌بایست در صورت عدم ظهور معجزه از امام [و پیش از دیدن معجزه] هم این کفر وجود داشته باشد. در حالی که او قبل از ظهور معجزه به دست امام در تردید بود و احتمال می‌داد که ایشان امام باشد و یا این که دیگری امام باشد. البته این شک وقتی به ایمان و معرفت اجمالی او ضرر می‌رساند و کفر است که او اجمالاً امام را بشناسد و علم به امامت او داشته باشد، ولی در آینده در امامت آن امام شک کند [به این که امام همین شخص است که قبلاً شناخته است یا شخص دیگری است] البته این تردید و شک در آینده از شیعه و علاقمند به امام واقع نخواهد شد. و کان المرتضی (رضی الله عنهما) یقول: سؤال المخالف لنا - لم لا یظهر الإمام للأولیاء؟ - غیر لازم لأنه إن کان غرضه أنّ لطف الولی غیر حاصل، فلا یحصل تکلیفه فإنّه لا یتوجّه فإنّ لطف الولی حاصل، لأنه إذا علم الولی أنّ له إماماً غائباً یتوقّع ظهوره علیه السلام ساعة (ساعة) ویجوز انبساط یده فی کلّ حال، فإنّ خوفه من تأدیه حاصل، وینزجر لمکانه عن المقبحات، ویفعل کثیراً من الواجبات فیکون حال غیبه کحال کونه فی بلد آخر، بل ربّما کان فی حال الاستتار أبلغ، لأنه مع غیبه یجوز أن یکون معه فی بلده و فی جواره، ویشاهده

نظر مرحوم سید مرتضی

سید مرتضی رحمه الله می‌فرماید: این سؤال مخالف - که چرا امام برای دوستدارانش ظاهر نمی‌شود - سؤال غیر لازم و بی‌موردی است؛ به دلیل این که اگر هدف سؤال کننده این باشد که [در زمان غیبت] برای محبین امام لطف حاصل نشده، پس محب او تکلیفی [نسبت به امام] ندارد، و تکلیف [که فرمانبرداری از امام است] اصلاً متوجه او نشده است. [این سؤال درست نیست؛ چون] لطف در مورد شیعیان امام حاصل شده چرا که شیعه وقتی که می‌داند امام غایبی دارد که هر لحظه ممکن است ظهور کند، در هر حالی منتظر باز شدن دست امام است و نیز از تأدیب امام می‌ترسد، از زشتی‌ها و گناهان به خاطر بدی آن‌ها در نزد امام دوری

می‌کند، بسیاری از واجبات را انجام می‌دهد. پس غیبت امام در نظرش مثل این است که او در شهری و امام در شهر دیگری است [در این جا لطف حاصل است که همه این‌ها اثر وجودی امام است] و چه بسا در زمان غیبت توجه‌اش بیشتر است، چون علیرغم غیبت امام، احتمال می‌دهد که حضرت [هر لحظه] همراه او و در کنار او در شهر او باشد، او امام‌علیه السلام را ببیند و نشناسد و از حضرت اطلاع نداشته باشد. من حیث لا- يعرفه ولا یقف علی أخباره، و إذا کان فی بلد آخر ربّما خفی خبره، فصار حال الغیبه [و] الانزجار حاصلًا عن القبیح علی ما قلناه. و إذا لم یکن قد فاتهم اللّطف جاز استتاره عنهم و إن سلّم أنّه یحصل ما هو لطف لهم ومع ذلك یقال: لم لا- یظهر لهم؟ قلنا: ذلك غیر واجب علی کلّ حال، فسقط السؤال من أصله. علی أنّ لطفهم بمکانه حاصل من وجه آخر وهو أنّ لمکانه یثقون بوصول جمیع الشرع إلیهم، ولولاه لما وثقوا بذلك وجوّزوا أن یخفی علیهم کثیر من الشرع وینقطع دونهم، و إذا علموا وجوده فی الجملة أمنوا جمیع ذلك، فكان اللّطف بمکانه حاصلًا من هذا الوجه أيضًا. در حالی که ممکن است امام در کنار او باشد و اگر [مثلاً] امام در شهر دیگری باشد ممکن است اخبار او از امام پوشیده بماند، بنابراین در حال غیبت، انزجار و دوری از اعمال زشت بنابر همین فرض [که امام ممکن است هر لحظه در کنار شیعه و همراه او باشد] حاصل می‌شود. و اگر [هدف سؤال کننده این باشد که] لطف وجود امام از علاقمندان حضرت فوت نشده و ممکن است که امام در غیبت باشد، و حصول لطف را بپذیرد و بعد سؤال کند که چرا امام برای محبتین و شیعیانش ظهور نمی‌کند؟ می‌گوییم: در هر حالتی که لازم نیست امام ظاهر باشد، بنابراین [در هر صورت] سؤال از درجه اعتبار ساقط است و ارزشی ندارد. علاوه بر این لطف وجودی امام‌علیه السلام از طریق دیگری نیز حاصل شده است به این که به واسطه وجود مبارک حضرت، شیعیان ایشان به این که تمامی شریعت به آن‌ها رسیده است اعتماد می‌کنند، در غیر این صورت این اعتماد حاصل نمی‌شد و احتمال می‌دادند که بسیاری از احکام شریعت از آنان مخفی شده و یا از بین رفته باشد، ولی زمانی که فی الجملة می‌دانند وجود مبارک امام هست، به تمام شریعت و احکام دین ایمان می‌آورند. پس به واسطه وجود مبارک حضرت، از این نظر هم لطف حاصل است. وقد ذکرنا فیما تقدّم أنّ ستر ولاده صاحب الزّمان علیه السلام لیس بخارق للعادات إذ جرى أمثال ذلك فیما تقدّم من أخبار الملوک، وقد ذکره العلماء من الفرس و من روی أخبار الدولتین. من ذلك ما هو مشهور کقصه کبخسرو و ما کان من ستر أمه حملها وإخفاء ولادتها، وأمّه بنت ولد أفراسیاب ملک الترك، وکان جدّه کيقاوس أراد قتل ولده فسترته أمّه إلى أن ولدتها، وکان من قصّيته ما هو مشهور فی کتب التواریخ، ذکره الطبری. وقد نطق القرآن بقصّه إبراهیم علیه السلام وأنّ أمّه ولدتها خفیاً و غیبتة فی المغارة حتّى بلغ، وکان من أمره ما کان.

«مخفی بودن ولادت حضرت صاحب الزمان امری غیر عادی نبوده است»

«مخفی بودن ولادت حضرت صاحب الزمان امری غیر عادی نبوده است»

قبلاً- متذکر شدیم که مخفی بودن ولادت صاحب الزمان علیه السلام امری غیر عادی نیست، چرا که در گذشته هم [خصوصاً] در احوالات پادشاهان، نظایر آن اتفاق افتاده است و علمای ایرانی که اخبار دولت‌های فارس را نقل می‌کنند، مبادرت به ذکر آن‌ها کرده‌اند. از مواردی که مشهور است، قصه کبخسرو است که مادرش حمل و ولادت او را مخفی کرد، چون مادر کبخسرو نوه افراسیاب پادشاه ترکستان بود، و جدّ پدری کبخسرو می‌خواست فرزندان افراسیاب را به قتل برساند. بنابراین مادر کبخسرو تا ولادت، او را مخفی کرده که قصه اش در کتب تاریخ مشهور است و طبری هم در تاریخش نقل کرده است. (۶۷) و قرآن کریم قصه حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان فرموده که مادرش او را پنهانی به دنیا آورد و تا به سن بلوغ رسید او را در غار مخفی کرد و بعد هم ماجرای او همان است که آمده است. (۶۸) و ما کان من قصّه موسی علیه السلام فإنّ أمّه ألقته فی البحر خوفاً علیّه وإشفاقاً من فرعون علیّه، وذلک مشهور نطق به القرآن. و مثل ذلك قصّه صاحب الزّمان علیه السلام سواء فکیف یقال إنّ هذا خارج العادات. و من

الناس من يكون له ولد من جارية يستتر بها من زوجته برهه من الزمان حتى إذا حضرته الوفاة أقر به. وفي الناس من يستر أمر ولده خوفاً من أهله أن يقتلوه طمعاً في ميراثه قد جرت العادات بذلك. فلا ينبغي أن يتعجب من مثله في صاحب الزمان عليه السلام وقد شاهدنا من هذا الجنس كثيراً وسمعنا منه غير قليل، فلا نطول بذكره لأنه معلوم بالعادات. و باز قصه موسی علیه السلام است که مادرش او را مخفیانه به دنیا آورد و از ترس فرعون و نگرانی نسبت به فرزند، او را در سبیدی به آب انداخت که در قرآن کریم مشهور است. (۶۹) ماجرای ولادت امام زمان علیه السلام هم مثل همین‌ها است و فرقی نمی‌کند. پس به چه دلیل گفته می‌شود که این ولادت خارج از عادت بوده است؟ حتی از میان مردم عادی هم ممکن است کسی از جاریه و کنیزی صاحب اولاد شود و آن را از همسرش در برهه‌ای از زمان مخفی کند و وقتی که می‌خواهد از دنیا برود اقرار به آن نماید. یا ممکن است کسی تولد فرزندش را از ترس فامیلش مخفی کند که مبادا به طمع میراث او فرزندش را به قتل برسانند، چنان که این گونه موارد اتفاق افتاده است. پس شایسته نیست چیزی که موارد زیادی داشته، در مورد صاحب الزمان علیه السلام تعجب کنیم، در حالی که از این نوع اتفاقات را شاهد بوده و بسیاری را هم شنیده‌ایم. بنابراین کلام را به ذکر و نقل آن‌ها طولانی نمی‌کنیم؛ چون این مطلبی است که به طور عادی معلوم و روشن است. و کم وجدنا من ثبت نسبه بعد موت أیبه بدهر طویل ولم یکن أحد یعرفه إذا شهد بنسبه رجلا من مسلمان، ویكون (الأب) أشهدهما علی نفسه سترأ عن أهله وخوفاً من زوجته وأهله، فوضی به فشهدا بعد موته، أو شهدا بعقده علی امرأة عقداً صحیحاً فجاءت بولد یمكن أن یكون منه، فوجب بحکم الشرع إلحاقه به. والخبر بولادة ابن الحسن علیه السلام وارد من جهات أكثر ممّا یثبت به الأنساب فی الشرع، ونحن نذكر طرفاً من ذلك فیما بعد إن شاء الله تعالی. وأما إنكار جعفر بن علی - عمّ صاحب الزمان علیه السلام - شهادة الإمامیه بولد لأخیه الحسن بن علی ولد فی حیاته، ودفعه بذلك وجوده بعده، وأخذته ترکتة وحوزه میراثه، وما كان منه فی حمل سلطان الوقت علی حبس جوارى الحسن علیه السلام واستبدالهنّ بالاستبراء (لهنّ) من چه بسیار شنیده‌ایم که کسی نسبت خودش را مدت‌های مدیدی بعد از مرگ پدرش ثابت کرده است؛ [مثلاً] به این که دو مرد مسلمان به نسبش شهادت می‌دهند که پدر او آن‌ها را مخفیانه و به دور از اهل و عیالش و ترس از همسر و فامیلش شاهد قرار داده و نسبت به این فرزندش وصیت کرده و آن دو مرد مسلمان هم پس از مرگش شهادت داده‌اند، یا این که دو نفر شهادت دادند که شخصی [فلان میت با فلان زن عقد شرعی صحیح داشته است و بعداً آن زن فرزندی را به دنیا بیاورد که ممکن است از آن او باشد، در این صورت و به حکم شرع، فرزند ملحق به آن پدر می‌شود. خبر ولادت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام از طریق بسیار زیادی وارد شده، آن هم بیشتر از حدّ نیاز اثبات انتساب در شرع مقدّس که ما بعضی از آن‌ها را ان شاء الله ذکر می‌کنیم. اما این که جعفر عموی امام زمان علیه السلام شهادت امامیه مبنی بر این که امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیاتش صاحب فرزند بوده است را انکار کرد، و منکر وجود امام شد و اعتقاد به وجود حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دفع کرد و ارثیه حضرت را تصاحب کرده و حتی سلطان وقت را وادار کرد که کنیزان امام حسن را حبس کند تا معلوم شود الحمل لیتأكد نفیه لولد أخیه وإباحته دماء شیعتهم بدعواهم خلفاً له بعده کان أحقّ بمقامه، فلیس بشبهه یعتمد علی مثلها أحد من المحضّین، لاتّفاق الكلّ علی أن جعفرأ لم یکن له عصمه کعصمه الأنبياء فیمتنع علیه لذلك إنکار حقّ ودعوی باطل، بل الخطأ جائز علیه، والغلط غیر ممتنع منه. وقد نطق القرآن بما کان من ولد یعقوب علیه السلام مع أخیهم یوسف علیه السلام و طرحهم إیاه فی الجبّ، و بیعهم إیاه بالثمن البخس، وهم أولاد الأنبياء وفی التّیاس من یقول کانوا أنبياء. فإذا جاز منهم مثل ذلك مع عظم الخطأ فیهم فلم لا یجوز مثله من جعفر بن علی مع ابن أخیه وأن یفعل معه من الجحد طمعاً فی الدنیا ونیلها، وهل یمنع من ذلك أحد إلا مکابر معاند؟ که آن‌ها حامله نیستند تا تأکیدی باشد بر این که برادرش امام حسن عسکری علیه السلام فرزند ندارد و به این ترتیب ریختن خون شیعیان را به خاطر این که مدعی بودند امام فرزندی دارد که به جانشینی حضرت سزاوارتر است، مباح دانست، این انکار و شبهه و نظایر این نوع شبهات که مخالفین دست و پا کرده‌اند قابل بحث نبوده و ارزش ندارند. چرا که همه فرق و مذاهب متفق اند که جعفر مثل انبیا نبوده که دارای مقام عصمت باشد،

بنابراین غیر ممکن نیست، بلکه ممکن بود که از او خطا هم سر بزند و کار غلطی انجام دهد. [چون مسلماً معصوم نبود.] در قرآن کریم هم در مورد فرزندان یعقوب علیه السلام آمده است که با برادرشان یوسف چه کردند، او را در چاه انداختند، و بعد به مبلغ کمی فروختند، در حالی که این‌ها فرزندان پیامبر بودند و حتی بعضی از مردم بودند که گمان می‌کردند آن‌ها هم پیامبرند. پس وقتی که از امثال برادران یوسف این چنین خطا و غلط بزرگی سر بزند، چرا مثل این عمل از جعفر کذاب در حق فرزند برادرش آن هم به جهت طمع در مال دنیا و نیل به آن و انکار فرزند حضرت ممکن نباشد؟ آیا به جز دشمن لجباز و متکبر، کسی می‌تواند این مطلب را انکار کند؟ فإِنْ قِيلَ: كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَلَدٌ مَعَ إِسْنَادِهِ وَصِيَّتِهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوَفِّي فِيهِ إِلَى وَالِدَتِهِ الْمَسْمُومَةَ بِحَدِيثِ، الْمَكْنَاءُ بِأَمِّ الْحَسَنِ بِوَقُوفِهِ وَصِدْقَاتِهِ، وَأَسْنَدِ النَّظَرِ إِلَيْهَا فِي ذَلِكَ، وَلَوْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ لَذَكَرَهُ فِي الْوَصِيَّةِ. قِيلَ: إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ قَصْداً إِلَى تَمَامِ مَا كَانَ غَرَضُهُ فِي إِخْفَاءِ وَوَلادته، وَسُتْرِ حَالِهِ عَنِ سُلْطَانِ الْوَقْتِ، وَلَوْ ذَكَرَ وَلَدَهُ أَوْ أَسْنَدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ لِنَاقِضِ غَرَضِهِ خَاصَّةً وَهُوَ احْتِاجُ إِلَى الْإِشْهَادِ عَلَيْهَا وَجُوهِ الدَّوْلَةِ، وَأَسْبَابِ السُّلْطَانِ، وَشُهُودِ الْقَضَاءِ لِيَتَحَرَّسَ بِذَلِكَ وَقُوفِهِ، وَيَتَحَفَّظَ صِدْقَاتِهِ، وَيَتَمَّ بِهَ السُّتْرَ عَلَى وَلَدِهِ بِإِهْمَالِ ذِكْرِهِ وَحِرَاسَةِ مَهْجَتِهِ بِتَرْكِ التَّنْبِيهِ عَلَى وَجُودِهِ، وَمِنْ ظَنِّ أَنْ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى بَطْلَانِ دَعْوَى الْإِمَامِيَّةِ فِي وَجُودِ وَلَدٍ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، كَانَ بَعِيداً مِنْ مَعْرِفَةِ الْعَادَاتِ.

اشکال

چگونه ممکن است که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی داشته باشد، اما در عین حال در مرضی که منجر به مرگ حضرت شد، مادرش که نامش حدیث و کنیه‌اش ام حسن بود را وصی موقوفات و صدقات خودش قرار دهد و نظارت بر اموال را به او بسپرد؟ بنابراین اگر ایشان فرزندی می‌داشتند می‌بایست در وصیت، نام او را می‌بردند. [در حالی که هیچ نامی از او به میان نیامده است].

پاسخ

در پاسخ به این اشکال گفته شده است: امام حسن علیه السلام با این عمل هدفشان را که پنهان کردن ولادت وجود امام زمان علیه السلام از سلطان وقت بود تکمیل کردند، و اگر از فرزندشان یاد می‌کردند یا به او وصیت می‌فرمودند که هدفش را نقض کرده بود. خصوصاً این که حضرت [پیش از مرگ] رجال و بزرگان دولت و نزدیکان خلیفه و قضات را به شهادت طلبید و آن‌ها را شاهد قرار داد تا این که از موقوفات و صدقات شان نگهداری شود و به این ترتیب مسأله مخفی نگهداشتن فرزندشان را با نیابردن نامش تکمیل کرده و جانش را از خطر حتمی مرگ محافظت فرمودند. و اگر کسی گمان کند که این امر دلیل بر بطلان ادعای شیعه امامیه در مورد وجود مبارک فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، از عرف و عادت به دور است. وقد فعل نظیر ذلك الصادق جعفر بن محمد علیه السلام حين أسند وصيته إلى خمسة نفر أولهم المنصور إذ كان سلطان الوقت، ولم يفرد ابنه موسى عليه السلام بها إبقاء عليه، وأشهد معه الزبير وقاضى الوقت وجاريتيه أم ولده حميدة البربرية وختمهم بذكر ابنه موسى بن جعفر عليه السلام لستر أمره وحراسه نفسه، ولم يذكر مع ولده موسى أحداً من أولاده الباقين لعلمه كان فيهم من يدعى مقامه من بعده، ويتعلق بإدخاله في وصيته، ولو لم يكن موسى عليه السلام ظاهراً مشهوراً في أولاده معروف المكان منه، وصحة نسبة واشتهار فضله وعلمه، وكان مستوراً لما ذكره في وصيته ولاقتصر على ذكر غيره، كما فعل الحسن بن علي والد صاحب الزمان عليه السلام. نظير این عمل را امام صادق علیه السلام انجام دادند، به این ترتیب که به پنج نفر وصیت کردند که نفر اول آنان منصور دوانیقی سلطان وقت بود و در بین این پنج نفر، فرزندشان موسی را هم نام بردند و به تنهایی نام او را به عنوان وصی ذکر نکردند تا جان امام کاظم علیه السلام محفوظ بماند. لذا منصور را به همراه ربیع و قاضی وقت و مادر امام کاظم و موسی بن جعفر را به شهادت گرفتند، و وصیت را به نام فرزندشان

موسی ختم کردند. تا این که امامت حضرت را مخفی نگه دارند. و در کنار موسی، هیچ کدام از فرزندان دیگرشان را ذکر نفرمودند؛ زیرا آن حضرت می‌دانستند که در میان آن‌ها ممکن است کسانی باشند که پس از شهادت ایشان مدعی جانشینی حضرت بشوند و استدلال به این کنند که داخل در وصیت پدر هستند. و اگر امام کاظم علیه السلام در میان اولاد امام صادق علیه السلام در نظر امام، مشهور و دارای مکان و موقعیت نبود و همچنین صحت انتساب به امام و فضل و علم و دانش ایشان مشهور و معروف نبود، چه بسا حضرت نام ایشان را در وصیت ذکر نمی‌کردند و به ذکر نام دیگران اکتفا می‌کردند چنان که امام حسن عسکری علیه السلام هم همین عمل را انجام دادند. **فإن قيل: قولکم أنه منذ ولد صاحب الزمان علیه السلام إلى وقتنا هذا مع طول المدّة لا يعرف أحد مکانه، ولا يعلم مستقرّه، ولا يأتي بخبره من يوثق بقوله، خارج عن العادة، لأنّ کلّ من اتفق له الاستتار عن ظالم لخوف منه على نفسه أو لغير ذلك من الأغراض يكون مدّة استتاره قریبۀ ولا يبلغ عشرين سنۀ، ولا يخفی أيضاً على الكلّ في مدّة استتاره مکانه، ولا بدّ من أن يعرف فيه بعض أولیائه وأهل مکانه، أو يخبر بلقائه، وقولکم بخلاف ذلك. قلنا: ليس الأمر على ما قلتم لأنّ الإمامیة تقول إنّ جماعة من أصحاب أبي محمّد الحسن بن علیّ علیه السلام قد شاهدوا وجوده في حياته - وكانوا أصحابه وخاصّته بعد وفاته، والوسائط بينه وبين شيعته معروفون ربّما ذکرناهم فيما بعد، ينقلون إلى شيعته معالم الدين،**

«مخفی بودن مکان امام زمان علیه السلام»

اشکال

این گفته شما که از زمان ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام تا کنون با توجه به طولانی شدن مدّت غیبت، هیچ کسی از مکان ایشان اطلاع ندارد و حتی کسانی که مورد اطمینان هستند هم از محل ایشان خبری ندارند این [نوع مخفی بودن مکان ایشان] خارج از عرف و عادت است به خاطر این که هر کس را که به واسطه خوف از ظالم و برای حفظ جانش مخفی شده است مدتش کم بوده و بیشتر از بیست سال طول نکشیده است و این گونه هم نبوده که در زمان مخفی بودن مکانش، از همه پنهان بماند، بلکه حتماً بعضی از دوستان و نزدیکان ایشان از مکان او مطلع می‌شوند ولی اعتقاد شما [که هیچ کس از مکانش اطلاع ندارد] خلاف این عادت است.

پاسخ

مسأله به این ترتیب که می‌گویید نیست، به این دلیل که شیعه معتقد است تعدادی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام امام زمان علیه السلام را در حیات امام حسن زیارت کرده‌اند و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام همین‌ها اصحاب خاص امام زمان علیه السلام بوده‌اند و بین حضرت و شیعیانشان واسطه بودند [که به نواب خاص معروف هستند] و بعداً در مورد آن‌ها بحث خواهیم کرد. این افراد معالم دین را به شیعیان حضرت و یخرجون إلیهم أجوبته فی مسائلهم فیهم، و یقبضون منهم حقوقه، وهم جماعة کان الحسن بن علیّ علیه السلام عدّ لهم فی حياته، واختصّهم أماناً له فی وقته، وجعل إلیهم النظر فی أملاکهم، والقیام بأموره بأسمائهم وأنسابهم وأعیانهم، كأبی عمرو عثمان بن سعید السّیمان، وابنه أبی جعفر محمّد بن عثمان بن سعید، و غیرهم ممّن سنذکر أخبارهم فیما بعد إن شاء الله تعالی، (و كانوا أهل عقل وأمانة، وثقة ظاهرة، ودرایه وفهم، و تحصيل ونباهة) و كانوا معظّمین عند سلطان الوقت لعظم أقدارهم و جلاله محلّهم، مکرمین لظاهر أمانتهم واشتهار عدالتهم، حتّى أنّه کان یدفع عنهم ما یضیفه إلیهم خصومهم، وهذا یسقط قولهم إنّ صاحبکم لم یره أحد، و دعواهم خلافه. منتقل می‌کردند و جواب‌های حضرت را در مسائل شیعیان به آن‌ها می‌رساندند و حقوق امام را [مثل خمس] از آن‌ها می‌گرفتند. این‌ها کسانی بودند که امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات

مبارکش آن‌ها را برای مردم معرفی کردند [که رابط بین امام با مردم باشند به دلیل این که امام در پادگان سامرا محبوس بودند] و آن‌ها را امنای امام زمان علیه السلام در وقت امامت حضرت قرار دادند و ناظر املاک و متصدیان امور خود [و فرزندشان امام زمان] قرار دادند. همچنین آن‌ها را با نام و نسب معین به شیعیان معرفی فرمودند؛ مثل: ابو عمرو عثمان بن سعید سمان [روغن فروش] و پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید و دیگران که به زودی اخبار آن‌ها ذکر می‌شود، ان شاء الله. همگی این‌ها اهل عقل، امانت و مورد اطمینان و صاحب درایت و فهم در دین و دارای بزرگی و عظمت بودند، و حتی نزد سلطان وقت هم به خاطر جلالت قدرشان و معروفیت در امانت‌داری و اشتهار در عدالت، مورد احترام و تکریم بودند، و تا آنجا مورد احترام سلطان بودند که اگر دشمنان آن‌ها را در مضیقه قرار می‌دادند خطر را از ایشان دفع می‌کردند. با این بیان، اشکال مطروحه که هیچ کسی صاحب شما را ندیده است از درجه اعتبار ساقط می‌شود، بلکه ادعای آن‌ها خلاف واقع است. فأما بعد انقراض أصحاب أئمة فقد كان مدّة من الزمان أخباره واصله من جهة السفراء الذين بينه وبين شيعته، ويوثق بقولهم، ويرجع إليهم لدينهم وأمانتهم وما اختصوا به من الدين والنزاهة وربما ذكرنا طرفاً من أخبارهم فيما بعد. وقد سبق الخبر عن آبائهم عليهم السلام بأنّ القائم عليه السلام له غيبتان، أخراهما أطول من الأولى فالأولى يعرف فيها خبره، والأخرى لا يعرف فيها خبره، فجاء ذلك موافقاً لهذه الأخبار، فكان ذلك دليلاً ينضاف إلى ما ذكرناه، وسنوضح عن هذه الطريقة فيما بعد إن شاء الله تعالى. فأما خروج ذلك عن العادات فليس الأمر على ما قالوه، ولو صحّ لجاز أن ينقض الله أماناً من فوات أصحاب امام عسكري عليه السلام نیز، اخبار امام زمان علیه السلام به وسیله سفاری که مورد اطمینان بوده و مردم به واسطه امانت‌داری و دین‌داری و پاکی آن‌ها در امور دینی به ایشان مراجعه می‌کردند و واسطه بین امام و شیعیان بودند به شیعیان رسانده می‌شد. و ما در آینده تعدادی از اخبار این بزرگان را نقل خواهیم کرد. قبلاً اخباری از پدران بزرگوار امام زمان علیهم السلام بیان شد که می‌فرمودند: قائم ما دو غیبت دارد که یکی طولانی‌تر از دیگری است. در غیبت اولی اخبار او شناخته می‌شود [یعنی خبرش به مردم می‌رسد] و در دومی خبرش شناخته نمی‌شود [و اخبار حضرت به مردم نمی‌رسد]. پس آنچه که تا به اینجا بیان شد با این گونه اخبار و روایات نیز موافق است و این دسته روایات هم دلیلی است که در مورد مخفی بودن مکان حضرت گفتیم و بعداً در این مورد توضیح بیشتری هم خواهیم داد، ان شاء الله. و اما این که اشکال کننده گفت: مخفی بودن مکان ایشان به این نحو خارج عادت است؛ خیر، به این صورت نیست که آن‌ها می‌گویند اگر فرض کنیم که این اعتراض درست باشد حتماً به این معنا خواهد بود که ممکن است خداوند متعالی در مورد پنهان‌تعالی العادة فی ستر شخص، و یخفی أمره لضرب من المصلحة و حسن التدبیر، لما یعرض من المانع من ظهوره. وهذا الخضر علیه السلام موجود قبل زماننا من عهد موسى عليه السلام عند أكثر الأمم وإلى وقتنا هذا باتفاق أهل السیر لا یعرف مستقرّه ولا یعرف أحد له أصحاباً إلا ما جاء به القرآن من قصته مع موسى عليه السلام. وما یذکره بعض النیاس أنّه یظهر أحياناً [ولا یعرف ویظنّ من یراه أنّه بعض الزهاد، فإذا کردن شخصی، عادت و عرف را نقض کند و به خاطر پاره‌ای از مصالح و حسن تدبیر و به خاطر موانعی که در ظهورش می‌باشد وی را مخفی کند] و این هم برای خداوند ممکن و حتی آسان است.]

«چند مثال»

«غیبت حضرت خضر علیه السلام»

به عنوان نمونه وجود مبارک حضرت خضر است که به اعتقاد اکثر مسلمانان [قرن‌ها] قبل از زمان ما و در زمان موسی علیه السلام می‌زیسته و تا به حال هم وجود دارد و زنده است و به اتفاق اهل سیره و تاریخ، محل استقرار و زندگی او معلوم نشده و کسی هم اصحاب و یارانی برای آن حضرت معرفی نکرده است، غیر از آنچه که قرآن در مورد قصه او با موسی علیه السلام بیان فرموده

است. (۷۰) و آنچه توسط بعضی از مردم ذکر شده این است که احیاناً حضرت خضر بر مردم ظاهر می‌شود، ولی به صورتی که شناخته نمی‌شود و کسی که او را ببیند گمان می‌کند یکی از زهاد را دیده است تا زمانی که از او جدا می‌شود آن‌گاه فکر می‌کند آن مرد زاهد، همان فارق مکانه توهمه المسمی بالخضر، ولم یکن عرفه بعینه فی الحال، ولا ظنه فیها بل اعتقد أنه بعض أهل الزمان. وقد کان من غیبه موسی بن عمران علیه السلام من وطنه وهربه من فرعون ورهطه ما نطق به القرآن، ولم یظفر به أحد مدّة من الزمان، ولا عرفه بعینه حتّی بعثه الله نبیاً ودعا إلیه فعرفه الولیّ والعدوّ. وقد کان من قصیة یوسف بن یعقوب علیه السلام ما جاء به سورة فی القرآن وتضمّنت استتار خبره عن أبیه وهو نبیّ الله یأتیه الوحی صباحاً [ومساء] وما یخفی علیه خبر ولده، وعن خضر است، اما در زمان ملاقات، شخص خضر را هرگز شناخته و حتی ظن و گمان هم به این که خضر است نداشته است؛ بلکه معتقد بوده که یکی از مردم عادی اهل همان زمان است.

«غیبت حضرت موسی علیه السلام»

حضرت موسی به خاطر ترس از فرعون و دار و دسته‌اش از وطنش گریخت. قرآن کریم هم قصه غیبت موسی علیه السلام را بیان فرموده (۷۱) و این که تا مدّتی از زمان هیچ کسی به او دسترسی نداشته و او را نمی‌شناخته است، تا این که خداوند ایشان را به پیامبری مبعوث فرمود و مردم را به پیروی از او دعوت کرد، آن وقت بود که دوست و دشمن او را شناختند.

«غیبت حضرت یوسف علیه السلام»

قصه حضرت یوسف علیه السلام که یک سوره از قرآن به نام او و درباره او آمده است، متضمن این نکته است که خبر آن حضرت از پدرش که پیامبر خدا بود و صبح و شب برای او وحی می‌آمد، مخفی ماند و همچنین خبر احوال یوسف از فرزندان یعقوب هم ولده أيضاً حتّی أنهم کانوا یدخلون علیه و یعاملونه ولا یعرفونه، وحتّی مضت علی ذلك السنون والأزمان، ثم کشف الله أمره وظهر خبره، وجمع بینه و بین أبیه وإخوته، وإن لم یکن ذلك فی عادتنا الیوم ولا سمعنا بمثله. وکان من قصیة یونس بن متّی نبیّ الله علیه السلام مع قومه وفراره منهم حین تناول خلافهم له، واستخفافهم بحقوقه، و غیبتهم عنهم وعن کلّ أحد حتّی لم یعلم أحد من الخلق مستقرّه، وستره الله تعالی فی جوف السمکة، وأمسک علیه رمقه بضرب من المصلحة، إلی أن انقضت تلك المدّة وردّه الله تعالی إلی قومه، وجمع بینهم و بینه، وهذا أيضاً خارج عن عادتنا وبعید من تعارفنا قد نطق به القرآن وأجمع علیه أهل الإسلام. مخفی شد، تا آنجا که فرزندان یعقوب به نزد یوسف می‌رفتند و با او معامله می‌کردند ولی او را نمی‌شناختند، تا این که سال‌های زیادی گذشت، آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی پرده از امر یوسف علیه السلام برداشت و خبر او را ظاهر ساخت و بین او و پدر و برادرانش جمع کرد. اگرچه این ماجرا عادی و عرف روزمره ما نبوده و ما نیست و مثل آن را نشنیده‌ایم.

«غیبت حضرت یونس علیه السلام»

قصه یونس بن متّی علیه السلام پیامبر خدا با اتمش نمونه دیگری است، زمانی که آن‌ها کمر به مخالفت او بسته و حقش را پایمال کردند، از آن‌ها به صورتی مخفی شد که حتی یک نفر هم جایگاه او را نمی‌دانست، چون خداوند تبارک و تعالی او را در شکم ماهی پنهان فرمود و به جهت مصالحی رمق و جان او را نگه داشت. تا این که آن مدّت سپری شد، آن‌گاه خداوند او را به مردم و قومش برگرداند و آن‌ها را دور هم جمع کرد. این ماجرا هم اگرچه از عادات و عرف ما خارج است و نسبت به معیار عادی که ما سر و کار داریم بسیار دور است، ولی قرآن به آن تصریح داشته و همه اهل اسلام بر صحت آن اجماع دارند. (۷۲) و مثل ما حکیناه أيضاً قصیة أصحاب الکهف وقد نطق بها القرآن وتضمّن شرح حالهم واستتارهم عن قومهم فراراً بدینهم. ولو لا ما نطق القرآن به

لکان مخالفونای یجحدونه دفعاً لغیبه صاحب الزمان علیه السلام، وإلحاقهم به، لکن أخبر الله تعالى أنهم بقوا ثلاثمائة سنة مثل ذلك مستترین خائفین، ثم أحياهم الله تعالى فعادوا إلى قومهم، وقصّيتهم مشهوره في ذلك. وقد كان من أمر صاحب الحمار المذی نزل بقصّته القرآن وأهل الكتاب یزعمون أنه كان

«غیبت اصحاب کهف»

نمونه دیگر آنچه که [از باب غایب شدن طولانی] گفتیم، قصه اصحاب کهف است که قرآن کریم شرح حال آنها را بیان فرموده؛ از جمله فرار ایشان به خاطر دینداری و مخفی شدن از مردمشان و اگر قرآن کریم ماجرای اصحاب کهف را بیان نکرده بود، مخالفین ما برای نپذیرفتن غیبت امام زمان علیه السلام قصه آنها را به طور کلی انکار کرده و آنها را هم به جریان امام زمان ملحق می‌کردند [و غیبت آنها را هم نمی‌پذیرفتند]. اما خداوند متعال خبر داده که ایشان سیصد سال باقی ماندند و مانند امام زمان علیه السلام خائف و در غیبت به سر می‌بردند، بعد از این همه سال، خداوند ایشان را زنده کرد [و از خواب بیدار کرد] و به طرف مردم و قوم شان برگشتند. قصه اصحاب کهف در این باب مشهور است. (۷۳)

«غیبت صاحب حمار»

از جمله غیبت‌ها جریان شخصی (۷۴) است که قرآن داستان آن را به همراه الاغ او بیان کرده است. (۷۵) نبیاً فأما الله تعالى مائة عام، ثم بعثه، وبقي طعامه وشرابه لم يتغير وكان ذلك خارقاً للعاده. وإذا كان ما ذكرناه معروفاً كائناً كيف يمكن مع ذلك انكار غيبه صاحب الزمان عليه السلام، اللهم إلا أن يكون المخالف دهرياً معطلاً ينكر جميع ذلك ويحيله، فلا نتكلم معه في الغيبه، بل ننتقل معه إلى الكلام في أصل التوحيد، وأن ذلك مقدور، وإنما نكلم في ذلك من أقر بالاسلام وجوز (كون) ذلك مقدوراً لله تعالى فبين لهم نظائره في العادات. وأمثال ما قلناه كثيرة مما رواه أصحاب السير والتواريخ من ملوك الفرس وغيبتهم عن اهل كتاب وی را پیامبر می‌دانند، خداوند او را یکصد سال میراند، بعد او را زنده کرد، در حالی که [در طول این مدت طولانی] غذا و آشامیدنی او سالم مانده بود [و مسلماً] این مسأله غیر عادی و معجزه بوده است؟ حال و با توجه به آنچه که ذکر کردیم که همگی معروف بوده و واقع شده‌اند، چگونه ممکن است غیبت صاحب الزمان علیه السلام را انکار کرد. خدایا! مگر این که مخالف را دهری معطل باشد [یعنی مگر این که مخالف ما که از اهل سنت است مادی گرا باشد و نظم حاکم بر همه خلقت را که مبتنی بر نظام الهی است تعطیل بداند] و تمام این‌ها را منکر شده و محال بداند که در این صورت در مورد غیبت امام زمان علیه السلام هیچ بحثی با او نداریم، بلکه ابتدا باید با او در اصل توحید و این که این امور در عالم امکان، در دست قدرت خداوند هستند، بحث کنیم. چون در باب غیبت امام زمان علیه السلام با کسی وارد بحث و گفت و گو می‌شویم که به اصل اسلام اقرار کرده و همه مواردی که در بالا گفته شد را ممکن و مقدور خداوند تبارک و تعالی بداند و نظایر این امور برای وی روشن شده باشد. همانند آنچه که گفتیم بسیار زیاد است که سیره نویسان و مورخان از پادشاهان ایران نقل کرده‌اند غیبت و ظهور آنها که به خاطر تدبیر امور مدتی از یاران ایشان أصحابهم مدّة لا يعرفون خبرهم، ثم عودهم وظهورهم لضرب من التدبير؛ وإن لم ينطق به القرآن فهو مذکور فی التواریخ. وكذلك جماعة من حکماء الروم والهند قد كانت لهم غيبات وأحوال خارجة عن العادات لا نذكرها لأن المخالف ربّما جحدوا على عاداتهم جحد الأخبار وهو مذکور فی التواریخ. فإن قيل: ادّعاؤكم طول عمر صاحبكم أمر خارق للعادات مع بقائه على قولكم كامل العقل تام القوة والشباب، لأنه على قولكم [له في هذا الوقت - الذي هو سنة سبع وأربعين وأربعمائة - مائة وإحدى وتسعون سنة، لأن مولده على قولكم سنة ست وخمسين ومائتين، غایب می‌شدند، به نحوی که دیگر خبری از آنها نبود و بعداً برگشته و ظاهر می‌شدند. اگرچه قرآن متذکر این قضایا نشده است، اما در تاریخ آمده است. همچنین جماعتی از حکمای روم و هند که غیبت‌ها و حالات

خارج از عادت از آن‌ها سرزده و ما آن‌ها را ذکر نکردیم، به خاطر این که چه بسا مخالف ما [اهل سنت] مطابق عادت می‌کنند که دارد همه اخباری که در تاریخ آمده را انکار کند. [عادت مخالفین ما از مکتب اهل سنت این است که هر دلیلی که در مقابل آن‌ها قرار داشته باشد، هر چند هم از استحکام فوق العاده برخوردار بوده و بدیهی هم باشد را بدون دلیل منطقی انکار می‌کنند.]

اخبار معتمرین [کهن سالان]

اشکال

ادعای شما مبنی بر طول عمر و بقای صاحب تان [امام زمان علیه السلام] آن هم در حال کمال عقل و قوه جوانی، ادعایی است که عادت بشری را نقض می‌کند. به این دلیل که بنا بر اعتقاد خود شما در زمان حاضر که سال ۴۴۷ ه. ق است، عمر ایشان ۱۹۱ سال است، چون که باز بنا بر اعتقاد شما تولد او در سال ۲۵۶ ه. ق واقع شده است. ولم تجر العادة بأن يبقى أحد من البشر هذه المدة فكيف انتقضت العادة فيه، ولا يجوز انتقاضها إلا على يد الأنبياء؟ قلنا: الجواب عن ذلك من وجهين: أحدهما إننا لا نسلم أن ذلك خارق لجميع العادات بل العادات فيما تقدم قد جرت بمثلها وأكثر من ذلك، وقد ذكرنا بعضها كقصّة الخضر عليه السلام، وقصّة أصحاب الكهف، وغير ذلك. وقد أخبر الله تعالى عن نوح عليه السلام أنه لبث في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً، وأصحاب السير يقولون إنه عاش أكثر من ذلك، وإنما دعا قومه إلى الله تعالى هذه المدة المذكورة بعد أن مضت عليه ستون من عمره. و عادت و عرفی بشری این گونه نیست که کسی از ابنای بشر در این مدت طولانی باقی باشد، پس چگونه در مورد او عادت نقض شده، در حالی که نقض عادت [یا همان معجزه] فقط به دست انبیا ممکن است؟

پاسخ

جواب به این اشکال از دو راه ممکن است:

وجه اول

ما قبول نداریم که این امر عمر امام زمان علیه السلام همه عادات را درهم می‌شکند [و مخالف عادت است] بلکه در گذشته عادت هایی مثل این امر واقع شده و بسیار زیاد هم هست که ما فقط برخی را ذکر کردیم؛ مثل قصه خضر علیه السلام و اصحاب کهف و غیره آن [بنا بر این خلاف عادت نیست بلکه موافق عادت هایی است که قرآن تأیید کرده است]. [از باب مثال] خداوند تبارک و تعالی از نوح علیه السلام خبر داده است که ایشان در میان مردمش ۹۵۰ سال زندگی کرد. (۷۶) و مورخان می‌گویند: بیش از این مقدار عمر کرده است [و معتقد هستند آن ۹۵۰ سال مدت نبوت ایشان بوده] یعنی در تمام این مدت و بعد از ۶۰ سالگی که به مقام نبوت رسید مردم را به خداوند تبارک و تعالی دعوت می‌کرد. ۸۵ - و روی اصحاب الأخبار أن سلمان الفارسی رضی الله عنه لقی عیسی ابن مریم علیه السلام وبقی إلى زمان نبیناصلی الله علیه وآله و خبره مشهور. و أخبار المعتمرین من العرب والعجم معروفة مذکورة فی الكتب والتواریخ. ۸۶ - و روی اصحاب الحدیث أن الدجال موجود وأنه كان فی عصر النبی صلی الله علیه وآله وأنه باق إلى الوقت الذی یخرج فیهِ وهو عدو الله. فإذا جاز فی عدو الله لضرب من المصلحة، فكيف لا يجوز مثله فی ولی الله؟ إن هذا من العناد. ۱ / ۸۵ - بعضی اصحاب اخبار روایت کرده‌اند که سلمان فارسی رحمه الله حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را زیارت کرده است و تا زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم باقی بوده است و خبرش هم مشهور است. (۷۷)

اخبار کهنسالان عرب و عجم که در کتب تاریخ از آن‌ها یاد شده است.

«دجال»

۲ / ۸۶ - اصحاب حدیث روایت کرده‌اند که دجال در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود داشته و تا زمانی که قیام کند باقی خواهد بود؛ در حالی که او دشمن خداست. وقتی که امکان داشته باشد دشمن خداوند به خاطر مصلحتی [این مدت طولانی] باقی باشد، چگونه برای ولی خدا ممکن نباشد؟ تحقیقاً انکار طول عمر امام زمان علیه السلام فقط از روی عناد و دشمنی است. ۸۷ - وروی من ذکر أخبار العرب أنّ لقمان بن عاد كان أطول الناس عمراً وأنه عاش ثلاثه آلاف سنه وخمسائة سنه، ويقال: إنه عاش عمر سبعة أنسر، وكان يأخذ فرخ النسر الذكر فيجعله في الجبل فيعيش النسر ما عاش، فإذا مات أخذ آخر فرباه حتى كان آخرها لبد، وكان أطولها عمراً، فقليل: طال العمر على لبد وفيه يقول الأعشى. لنفسك إذ تختار سبعة أنسر إذا ما مضى نسر خلدت إلى نسر فعمر حتى خال أن نسوره خلود وهل يبقى النفوس على الدهر وقال لأدناهن إذ حل ريشه هلكت وأهلكت ابن عاد وما تدرى

«لقمان بن عاد»

۳ / ۸۷ - لقمان بن عاد طولانی‌ترین عمر را بین مردم داشته است و به مدت ۳۵۰۰ سال زندگی کرده است. گفته شده که او به عمر هفت عقاب زندگی کرده است به این ترتیب که جوجه عقاب را گرفته و در کوه نگهداری می‌کرد تا این که عقاب پیر شده و میمرد، بعد جوجه عقاب دیگری می‌گرفت و تربیت می‌کرد [تا هفت عدد] تا آخرین عقاب که نامش «لبد» بود، و عمر لبد بیشتر از بقیه بود. لذا در این مورد گفته می‌شود: عمر فلانی به اندازه لبد بسیار طولانی شد و اعشى [از شعرای عرب] نیز چنین سروده است: ۱ - زمانی که برای خودت هفت عقاب اختیار کردی - و هر وقت عقابی میمرد با عقاب بعدی جاودان می‌شدی. ۲ - تا آنجا عمر کرد که گمان کرد عقابها جاودان هستند. آیا جانها در [گذر زمان] روزگار همیشه باقی می‌مانند؟ ۳ - و به آخرین عقاب وقتی که از شدت پیری پر هایش می‌ریخت، گفت: هلاک شدی و ابن عاد را هم هلاک کردی و نمی‌دانی [چه کردی]. و منهم: ربیع بن ضبع بن وهب بن بغیض بن مالک بن سعد بن عیس بن فزاره، عاش ثلاثمائة سنه وأربعین سنه، فأدرك النبي صلى الله عليه وآله ولم يسلم. وروی آنه عاش إلى أيام عبد الملك بن مروان، وخبره معروف، فإنه قال له: فصل لي عمرك قال: عشت مائتي سنه في فترة عيسى، وعشرين ومائة سنه في الجاهليّه وسّتين في الإسلام، فقال له: لقد طلبك جدّ غير عاثر، وأخباره معروفه، وهو الذي يقول وقد طعن في ثلاثمائة سنه: أصبح منى الشباب قد حسرا إن بنا عنى فقد ثوى عصرا والأبيات معروفه، وهو الذي يقول: إذا كان الشتاء فأدفوني فإنّ الشيخ يهدمه الشتاء

«ربيع بن ضبع»

از جمله کسانی که عمر زیادی داشته ربیع بن ضبع است که ۳۴۰ سال زندگی کرد، و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را زیارت کرده ولی مسلمان نشد. نقل شده که ربیع تا زمان زمامداری عبدالملک مروان زنده بوده و خبرش معروف است که مروان به او گفت: عمرت را توضیح بده. ربیع گفت: دویست سال در دوران عیسی بودم [و در آرامش دین عیسی بودم] و ۱۲۰ سال در جاهلیت زندگی کردم و شصت سال در اسلام. بعد عبدالملک به او گفت: شانس همراه تو بوده است. اخبار ربیع معروف است. وقتی وارد سی صدمین سال عمرش شد، گفت: امروز جوانی از من جدا شد، اگر امروز از من فرار می‌کند سال‌های درازی همراه من بوده است. ابیات و اشعار وی معروف است، ربیع همان کسی است که می‌گوید: ۱ - وقتی که زمستان رسید مرا گرم کنید، چون تحقیقاً زمستان پیرمرد را از بین می‌برد. فأما حين يذهب كلّ قرّ فسربال خفيف أورداء إذا عاش الفتى مائتين عاماً فقد أودى المسرّة والفتاء ومنهم: المستوغر بن ربیع بن كعب بن زيد (بن) مناه عاش ثلاثمائة وثلاثين سنه، حتى قال: ولقد سئمت من الحياه وطولها وعمرت

من بعد السنین سنینا مائه أت من بعدها مائتان لی وعمرت من عدد الشهور سنینا هل ما بقی إلّا کما قد فأتنا یوم یکرّ ولیله تحدونا ومنهم: اکثم بن صیفی الأسدی عاش ثلاثمائة سنة وثلاثین سنة، وکان ممّن أدرك ۲ - اما وقتی که هوای سرد رفت، پس شلووار نازک یا رداء کافی است. ۳ - زمانی که جوان دویست سال زندگی کرد، پس خوشحالی و لذایذ جوانی را از دست داده است.

«مستوغر بن ربیعہ»

و از جمله کسانی که عمر طولانی داشته، مستوغر بن ربیعہ بن کعب بن زید بن مناه است که ۳۳۰ سال عمر کرده، تا آنجا که خودش گفته است: ۱ - از زندگی و طولانی شدن آن دلگیر شده‌ام چون بعد از سال‌ها، باز هم سال‌های زیادی عمر کردم. ۲ - بعد از دویست سال، صد سال دیگر هم آمد، به عدد ماه‌ها، سال‌ها عمر کردم. ۳ - آیا آنچه که باقی مانده غیر از این است که گذشته است؟ روزها تکرار می‌شود و شب [با تکرار عمر ما را محدود می‌کند.

«اکثم بن صیفی»

یکی دیگر از کهنسالان، اکثم بن صیفی اسدی است. او هم ۳۳۰ سال عمر کرد، و از کسانی بود که عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک کرده و ایمان هم آورده بود، ولی پیش از النبی صلی الله علیه وآله و آمن به، ومات قبل أن یلقاه، وله أخبار کثیره، وحکم وأمثال و هو القائل: وإن امرء قد عاش تسعین حجّه إلی مائه لم یسأم العیش جاهل خلت مائتان غیر ستّ و أربع وذلك من عدّ اللیالی قلائل و کان والده صیفی بن ریاح بن اکثم أيضاً من المعمرین عاش مائتین وسبعین سنة لا ینکر من عقله شیء، وهو المعروف بذی الحلم الذی قال فیہ المتلمس الیشکری: لذی الحلم قبل الیوم ما تُقرع العصا وما علّم الإنسان إلّا لیعلما ومنهم: ضبیره بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو، عاش مائتی سنة وعشرین سنة ولم یشب قطّ، وأدرك الإسلام ولم یسلم. آن که حضرت را زیارت کند از دنیا رفت. در مورد اکثم اخبار و حکمت‌ها و ضرب المثل‌های زیادی نقل شده، مثلاً گفته است: ۱ - همانا مردی که نود سال زندگی کند، وقتی به صد برسد و از زندگی دلگیر نشود جاهل است. ۲ - دویست سال به جز شش و چهار [۱۹۰ سال] از من گذشت، این عمر طولانی در برابر تعداد شب‌ها بسیار ناچیز است. پدر این شخص؛ یعنی صیفی بن ریاح بن اکثم هم خیلی عمر کرد، او ۲۷۰ سال زندگی کرد و هیچ چیز از عقلش کم نشد، و معروف به حلم و بردباری بود که متلمس شاعر در حق او گفته است: صیفی بن ریاح که صاحب حلم است، پیشتر از این نرمی و ملایمت داشته و ایشان چیزی نمی‌دانست مگر این که به دیگران تعلیم داده است. «ضبیره بن سعید» نمونه دیگر ضبیره بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو است که ۲۲۰ سال زندگی کرد و اصلاً پیر نشد، اسلام را درک کرد اما مسلمان نشد. وروی ابوحاتم و الریاشی عن العتبی عن ابيه قال: مات ضبیره السهمی وله مائتا سنة وعشرون سنة، وکان أسود الشعر، صحیح الأسنان، ورثاه ابن عمّه قیس بن عدی فقال: من یأمن الحدّثان بعد ضبیره السهمی ماتا سبقت میتة المشیب وکان میتة افتلاتا فترودوا لا تهلكوا من دون أهلکم خفاتا ومنهم: درید بن الصمّه الجشمی، عاش مائتی سنة، وأدرك الإسلام فلم یسلم وکان أحد قواد المشرکین یوم حنین ومقدمتهم، حضر حرب النبی صلی الله علیه وآله فقتل یومئذ. ومنهم: محصن بن غسیان بن ظالم الزبیدی، عاش مائتی سنة وستّاً وخمسین سنة. ابوحاتم و ریاشی، از عتبی که او از پدرش نقل کرده: ضبیره سهمی در سن ۲۲۰ سالگی مرد، با این حال موهایش سیاه و دندان‌هایش صحیح و سالم بود. قیس بن عدی پسر عمویش در رثای او گفته است: ۱ - چه کسی است که از حوادث زمان در امان باشد، بعد از ضبیره بن سهمی که دویست سال عمر کرد. ۲ - او بر پیری سبقت گرفته، جوان ماند و مرگ او هم ناگهانی بود. ۳ - پس [ای مردم] توشه‌ای فراهم کنید که بدون اهل و عیال و فامیل تان ناگهانی بمیرید.

«درید بن صمّه»

از جمله این‌ها درید بن صمه جشمی است که ۲۰۰ سال زندگی کرد، او هم اسلام را درک کرد اما مسلمان نشد و در جنگ حنین یکی از سران و پیشروهای مشرکین بود که به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در همان روز حنین کشته شد.

«محسن بن غسان»

از جمله کهنسالان، محسن بن غسان بن ظالم زبیدی است او نیز ۲۵۶ سال عمر کرد. ومنهم: عمرو بن حممه الدوسی، عاش أربعمائه سنه، وهو الذی یقول: کبرت وطال العمر حتی کأنتی سلیم أفاع لیله غیر مودع فما الموت أفانی ولكن تتابعت علی سنون من مصیف و مربع ثلاث مئآت قد مررن کواملا- وها أنا هذا أرتجی منه أربع ومنهم: الحارث بن مضاض الجرهمی، عاش أربعمائه سنه، وهو القائل: کان لم یکن بین الحجون إلی الصفا أنیس ولم یسمر بمکه سامر بلی نحن کنا أهلها فأبادنا صروف اللیالی والجدود العواثر

«عمرو بن حممه دوسی»

او هم از جمله معمرین است که چهارصد سال زندگی کرد و این شعر از خود او است که گفته است: ۱ - کهنسال شدم و عمرم آنقدر طولانی شد که گویی من مار گزیده شی هستم که تمام نمی‌شود. ۲ - پس آیا مرگ مرا فنا نکرده و از بین نبرد؟ اما سال‌ها از تابستان و بهار بر من پی در پی می‌گذرد. ۳ - سیصد سال را کاملاً پشت سر گذاردم و این من هستم که به چهار صدمین سال امیدوارم.

«حارث بن مضاض جرهمی»

این شخص چهار صد سال زنده بود و این دو بیت را هم خودش سروده است: ۱ - گویا بین حجون [راه ورودی مکه از طریق کوهستان مشرف به مکه] تا صفا کسی نبوده و در مکه هم عابد و شب زنده‌داری نیست. ۲ - بله ما اهل شب زنده‌داری مکه بودیم، که گذر شب و روز، را فرتوت و پیر کرد. ومنهم: عبد المسیح بن بقیله الغسانی، ذکر الکلبی و أبوعبیده و غیرهما أنه عاش ثلاثمائه سنه و خمسين سنه، وأدرک الإسلام فلم یسلم، وکان نصرانیا، وخبیره مع خالد بن الولید - لما نزل علی الحیره - معروف، حتی قال له کم أتى لک؟ قال: خمسون وثلاثمائه سنه، قال: فما أدرکت؟ قال: أدرکت سفن البحر ترفأ إلینا فی هذا الجرف ورأیت المرأه من أهل الحیره تضع مکتلها علی رأسها لا تزود إلاً رغیفاً واحداً حتی تأتی الشام وقد أصبحت خراباً، وذلك دأب الله فی العباد والبلاد، وهو القائل: والناس أبناء علّات فمن علموا أن قد أقلّ فمجفوّ ومحقور وهم بنون لأمّ إن رأوا نشباً فذاک بالغب محفوظ ومحصور

«عبد المسیح بن بقیله غسانی»

کلبی و ابوعبیده و دیگران گفته‌اند: عبد المسیح بن بقیله غسانی ۳۵۰ سال عمر کرد، و با وجود درک اسلام، ایمان نیاورده و به دین مسیحیت از دنیا رفته است. خبر این شخص با خالد بن ولید وقتی که به حیره آمده، معروف است. تا آنجا که خالد از او پرسید: چقدر عمر کرده‌ای؟ گفت: ۳۵۰ سال. خالد پرسید: در این مدت چه دیده‌ای؟ گفت: اینجا [یعنی بیابان حیره روزی دریایی بود و] من کشتی‌ها را می‌دیدم که در ساحل آن دریا پهلو می‌گرفتند و دیده‌ام که زنی از اهل حیره، زنبیلش را روی سر می‌گذاشت و فقط یک تکه نان بر می‌داشت و تا شام می‌رفت، اما حالا آن دریا بیابانی خشک و بی آب و علف شده است و این سنت خداوند در مورد بندگان و شهرهاست. عبد المسیح این دو بیت را سروده: ۱ - مردم فرزندان پراکنده [ناتنی] هستند، و وقتی که بدانند کسی در سختی و تنگدستی است، او را کشته و تحقیر می‌کنند. ۲ - زمانی که از کسی مال و ثروتی بینند، برادران تنی می‌شوند و این دورویی در عالم غیب، محفوظ و ثبت شده است. ومنهم: النابغه الجعدی من بنی عامر بن صعصعه یکنی أبالیلی. قال أبوحاتم

السجستانی: كان النابغة الجعدی أسن من النابغة الذبیانی وروی أنه كان یفتخر ویقول: أتیت النبی صلی الله علیه وآله فأشدته: بلغنا السماء مجدنا وجدودنا وإنا لنرجو فوق ذلك مظهراً فقال النبی صلی الله علیه وآله: أين المظهر یا أبا لیلی؟ فقلت: الجنة یا رسول الله، فقال: أجل إن شاء الله تعالی، ثم أنشدته: ولا خیر فی حلم إذا لم یکن له بوادر تحمی صفوه أن یکدرا ولا خیر فی جهل إذا لم یکن له حلیم إذا ما أورد الأمر أصدرنا

«نابغة جعدی»

نابغه جعدی از قبیله بنی عامر بن صعصعه است و کنیه اش ابا لیلی است. ابوحاتم سجستانی [که از بزرگان علمای لغت و شعر است] گفته است: نابغه جعدی از نابغه ذبیانی پیرتر بوده است و روایت شده که او با افتخار می گفت: به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیدم و این سروده را به حضرت تقدیم کردم: ۱ - ما بزرگی و عظمت را به آسمان رساندیم و امیدواریم که از آن هم بالاتر برسیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: ای ابا لیلی! بالاتر و ظاهرتر از آسمان کجاست؟ و من عرض کردم: بهشت یا رسول الله. حضرت فرمودند: بله، ان شاء الله. و بعد این شعر را تقدیم به حضرت کردم و سرودم: ۱ - خیری در حلم و بردباری نیست وقتی که همراهش درشتی و غضب نباشد، تا صفا را زمان حلم یا زمان غضب آلوده و مکدر نکند. ۲ - و خیری هم در جهل نیست وقتی که همراهش حلم نباشد و شدت، آن را با نرمی و مدارا جبران کند. فقال له النبی صلی الله علیه وآله: لا یفضض الله فاک. وقیل: إنه عاش مائة وعشرين سنة ولم یسقط من فیه سن ولا ضرس. وقال بعضهم: رأیته وقد بلغ الثمانین تزف غروبه وکان کما سقطت له ثیبه تنبت له أخرى مکانها، وهو من أحسن الناس ثغراً. ومنهم: أبو الطمحان القینی من بنی کنانه بن القین. قال أبو حاتم: عاش أبو الطمحان القینی من بنی کنانه مائتی سنة. وقال فی ذلك: حنتی حانیات الدهر حتی کأنی خاتل أدنو لصید قصیر الخطو یحسب من رآنی ولست مقیداً أنى بقید وأخباره وأشعاره معروفة. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به او فرمودند: خدا خیرت دهد. گفته شده که او ۱۲۰ سال عمرش بود، در عین حال هیچ کدام از دندان هایش نیفتاد. شخصی گفته است: او را در سن هشتاد سالگی دیدم که دندان هایش سالم و محکم بود و هر گاه دندان جلویش می افتاد، دندان دیگری به جایش میروید. او از جهت دندان، از بهترین مردم بود.

«ابو طمحان قینی»

از جمله کهنسالان ابو طمحان قینی از طایفه بنی کنانه بن قین است. ابوحاتم گفته است: وی ۲۰۰ سال زندگی کرده است و خود در این مورد گفته است: ۱ - ناملايمات و سختی های عمر آن چنان مرا خمیده کرد، که گویی برای صید و شکار خم شده ام. ۲ - از شدت پیری، گام ها را آن قدر کوتاه بر می دارم که اگر مرا ببیند، گمان می کند که پای من با زنجیر بسته شده، در حالی که این چنین نیست. اخبار و اشعار وی معروف است. ومنهم: ذوالاصبع العدوانی. قال أبو حاتم: عاش ثلاثمائة سنة، وهو أحد حکام العرب فی الجاهلیة، وأخباره وأشعاره وحکمه معروفة. ومنهم: زهیر بن جناب الحمیری، لم نذکر نسبة لطوله. قال أبو حاتم: عاش زهیر بن جناب مائتی سنة وعشرين سنة، وواقع مائتی وقعة، وکان سیداً مطاعاً عاش شریفاً فی قومه. ویقال: کانت فیه عشر خصال لم یجتمعن فی غیره من أهل زمانه، کان سید قومه، وشریفهم، وخطیبهم، وشاعرهم، ووافدهم إلى الملوک وطیبهم - والطب فی ذالک الزمان شرف - وحازی قومه - وهو الکاهن - وکان فارس قومه، وله البیت فیهم، والعدد منهم، وأوصی إلى بنیه، فقال:

«ذوالاصبع عدوانی»

ابو حاتم سجستانی گفته: ذوالاصبع ۳۰۰ سال زندگی کرد و در زمان جاهلیت یکی از حکام عرب بود، اخبار و اشعار و قضاوت

هایش معروف است.

«زهیر بن جناب»

زهیر بن جناب ۲۲۰ سال زندگی کرد و در دویست جنگ هم شرکت داشته است، و در بین طایفه خودش آقا و مورد اطاعت بود. گفته می‌شود: ده خصلت در او بوده که همه این ده خصلت در آن زمان با هم در دیگران وجود نداشته؛ او آقا، شریف، بزرگوار، سخنور و شاعر قومش بوده و در دربار پادشاهان، نماینده و بزرگ قوم خود بود و همچنین در آن زمان که طب از اهمیت و شرافت بسیار بالایی برخوردار بود، طبیب مردمش بوده، علاوه بر این منجم و پیش‌گو و یکه‌تاز و شجاع‌ترین مردم خودش بوده، او در میان آن‌ها جایگاه خاصی داشته و عشیره متعدد داشته است و در وصیتش به پسرانش گفته است: یا بنی‌ای کبریت سنی و بلغت حرساً من دهری. (ای دهری) فأحکمتی التجارب والأموار تجربة واختبار، فاحفظوا عني ما أقول وعوا، وإياكم والخور عند المصائب، والتواكل عند النوائب، فإن ذلك داعية الغم، وشماتة العدو، وسوء الظن بالرب، وإياكم أن تكونوا بالأحداث مغترين ولها آمين ومنها ساخرين، فإنه ما سخر قوم قط إلا ابتلوا، ولكن توقعوها، فإنما الإنسان [في الدنيا] غرض تعاوره الزمان فمقتصر دونه، ومجاوز موضعه، وواقع عن يمينه وشماله، ثم لا بد أن يصيبه. وأقواله معروفة وكذلك أشعاره. ومنهم: دويد بن نهد بن زيد بن أسود بن أسلم، - بضم اللام - بن ألحاف بن قضاة. ای پسرانم! تحقیقاً من پیر شده‌ام، روزگار درازی را دیده‌ام، تجربه‌های خوبی یافته و خبره شده‌ام، پس آنچه را که می‌گویم، حفظ کنید. مبادا وقت مصیبت خوار شوید، مبادا در پیشامدهای ناگوار کارها را به همدیگر واگذار کنید [و به امید دیگران انجام ندهید] چون این عمل برای شما غم و اندوه به بار می‌آورد و موجب سرزنش دشمنان و بدگمانی به خداوند می‌شود. مبادا در برابر حوادث مغرور شده و غافل شوید و فکر کنید که در امتیث بوده و آن را مسخره کنید. هر ملتی که حوادث را به مسخره گرفت، مبتلا شد. لذا حوادث را جدی بگیرید که در دنیا انسان هدفی است که کمان داران حادثه‌ها او را نشانه گرفته و تیرها را به سمت و جایگاه او رها می‌کنند، تیرها از راست و چپ به سمت او رها می‌شوند و بالاخره تیر حوادث به او اصابت می‌کند. کلمات و اشعار زهیر نیز معروف است.

«دوید بن نهد»

وی دوید بن نهد بن زید بن اسود بن اسلم بن حاف بن قضاة است که ابو حاتم در قال أبو حاتم: عاش دوید بن زید أربعمئة وستاً وخمسين سنة، ووصيته معروفة، وأخباره مشهورة، ومن قوله: ألقى علي الدهر رجلاً ويدا والدهر ما أصلح يوماً أفسداً يُفسد ما أصلحه اليوم غداً ومنهم: الحارث بن كعب بن عمرو بن وعلة المذحجي، ومذحج هي أم مالك بن أدد، وسميت مذحجاً لأنها ولدت علي أكمة تسمى مذحجاً. قال أبو حاتم: جمع الحارث بن كعب بنيه لَمَّا حضرته الوفاة فقال: يا بنی قد أتت علي ستون ومائة سنة ما صافحت يميني يمين غادر، ولا قنعت نفسي بحلة فاجر، ولا صبوت بابتة عم ولا كنة، ولا طرحت عندي مومسة قناعها، ولا بحت حقّ وی گفته: او ۴۵۶ سال عمر کرده است، وصیت و اخبار او مشهور و معروف است؛ از جمله اشعارش این است: روزگار دست و پایم را از کار انداخته و این دهر هرچه را که روزی اصلاح کند روزی دیگر آن را فاسد خواهد کرد. لذا آنچه را که امروز اصلاح کرده، فردا نابود خواهد کرد.

«حارث بن کعب»

از جمله معتمّین حارث بن کعب بن عمرو بن وعلة مذحجی است؛ مذحج مادر مالک بن أدد بوده و علت نامیده شدنش به مذحج این است که روی تپه‌ای به نام مذحج به دنیا آمده است. ابو حاتم درباره‌اش گفته است: وقتی که زمان مرگ حارث فرا رسید،

فرزندانش را جمع کرده، به آن‌ها گفت: ای فرزندان من! از عمر من ۱۶۰ سال گذشته و در این مدت هرگز دست در دست ستمگر غدارى نگذاشته‌ام، هرگز به دوستى با كفار فاجر قانع و مایل نبوده‌ام، هیچ‌گاه با دختر عمو و دختران اقوام خلوت نکرده‌ام، هیچ زن بدکاره‌ای نزد من لصدیق بسرّ، و ائى لعلی دین شعیب النبى علیه السلام و ما علیه أحد من العرب غیرى و غیر أسد بن خزیمه و تمیم بن مرّ، فاحفظوا وصیتى، و موتوا على شریعتى، إلهکم فاتقوه یکفکم المهمّ من أمورکم و یصلح لکم أعمالکم، و ایاکم و معصیتهم، لا یحلّ بکم الدّمار، و یوحش منکم الدیار. یا بنى کونوا جمیعاً ولا تفرّقوا فتکونوا شیعاً، فإنّ موتاً فى عزّ خیر من حیاء فى ذلّ و عجز، و کلّ ما هو کائن کائن، و کلّ جمع إلی تبائن، الدهر ضربان فضرّب رجاء، و ضرب بلاء، و الیوم یومان فیوم حبره و یوم عبره، و النّاس رجلان فرجل لک، و رجل علیک تزوّجوا الأكفاء، و لیستعملنّ فی طیبهنّ الماء، و تجنّبوا الحمقاء، فإنّ ولدها إلی أفن ما یکون، ألا إنّه لا راحة لقاطع القرابه. حجابش را درنیاورده، و هرگز سرّ دوستم را افشا نکرده‌ام و دینم دین شعیب نبى علیه السلام است، که به جز من و اسد بن خزیمه و تمیم بن مرّ هیچ عربى بر این دین نیست. پس وصیت مرا حفظ کنید و با شریعتى که من به آن معتقدم زندگى کرده و بمیرید. از نافرمانى خداوند پرهیزید که در مهمّات، شما را کفایت و حمایت کرده و اعمال بد شما را اصلاح مى‌کند. گناه نکنید که شما را هلاک مى‌کند و شهر و دیار تان از هلاکت شما وحشت زده مى‌شود [کنایه از نزول عذاب است].

فرزندان من! با هم باشید و متفرق نشوید که تفرقه شما را پراکنده مى‌کند. حقیقتاً مرگ باعزت، از زندگى با عجز و ناتوانى و ذلّت بهتر است. هر اتفاقى که بخواهد بیفتد واقع مى‌شود، و هر جمعى آخر کار از هم پراکنده مى‌شوند. روزگار دو گونه است: بخشى امیدوارى و بخشى بلا-است. روز هم دو نوع است: یک روز، روز خوشحالى و سرور است و یک روز هم روز عبرت گرفتن [از شکست و ناراحتى] است. مردم هم دو نوع هستند: یکى، برای تو سود دارد و دیگرى ضرر. با هم پایه‌های خودتان ازدواج کنید، نسل خود را در رحم پاک ترین آن‌ها قرار دهید، از زن‌های احمق دورى کنید، که فرزندان آن‌ها کم عقل هستند و بدانید کسى که قطع رحم کند، آرامش و آسایش نخواهد داشت. و إذا اختلف القوم أمکنوا عدوّهم، و آفة العدد اختلاف الکلمه، و التفضّل بالحسنه یقى السیئه، و المكافأه بالسیئه الدخول فیها، و العمل بالسوء یزیل النعماء، و قطیعه الرحم تورث الهّم، و انتهاک الحرمه یزیل النعمه، و عقوق الوالدین یورث النکد، و یمحق العدد، و یخرب البلد، و النصیحه تجرّ الفضحه، و الحقد یمنع الرفد، و لزوم الخطیئه یعقب البلیئه، و سوء الرّعه یقطع أسباب المنفعه، الضغائن تدعو إلی التباين، ثمّ أنشأ یقول: أکلت شبابى فأفنیته و أفنیته بعد دهور دهوراً ثلاثه أهلین صاحبتهم فبادوا فأصبحت شیخاً کبیراً قلیل الطعام عسیر القیام قد ترک الدهر خطوی قصیراً أبیت أراعى نجوم السّماء أقلب أمرى بطوناً ظهوراً بدانید وقتى قومى با یکدیگر اختلاف کنند دشمن خود را کمک کرده‌اند. آفت جمعیت زیاد، اختلاف است. بخشش و احسان، بدى را نابود مى‌کند، پاسخ بدى را با بدى دادن، خود دخول در بدى‌هاست و عمل بد نعمت‌ها را زائل مى‌کند. قطع رحم کردن، غم و اندوه را به ارث مى‌گذارد، و حرمت شکنى، نعمت را از بین مى‌برد. نفرین پدر و مادر سیاه بختى را به جا گذارده، جمعیت را پراکنده و شهر را ویران مى‌کند. خیرخواهى و نصیحت، رسوایى را مى‌برد. کینه و حسد، مانع بخشندگى است، و ملتزم گناه شدن، بلا را به دنبال دارد، و رعایت نکردن حقّ دیگران، اسباب منفعت را قطع مى‌کند. کج‌اندیشى و کینه‌توزى جدایی را به دنبال دارد. آن‌گاه این سروده را مى‌گفت: ۱ - جوانى را صرف کردم و آن را تباه نمودم و روزگار را یکى پس از دیگرى نابود ساختم. ۲ - سه همسر که با آن‌ها زندگى مى‌کردم، همگى مردند و خودم پیرمردى فرتوت شدم. ۳ - غذایم کم و برخاستم به سختى است و عمر طولانى روزگار، قدم‌هایم را کوتاه کرده است. ۴ - شب را بیدارم و به ستاره‌های آسمان نگاه مى‌کنم و در ظاهر و باطن امر خودم اندیشه مى‌کنم. فهذا طرف من أخبار المعمرین من العرب و استیفاؤه فى الکتب المصنّفه فى هذا المعنى موجود. و أمّا الفرس: فإنّها تزعم أنّ فیما تقدّم من ملوکها جماعه طالت أعمارهم فیروون: أنّ الضحاک صاحب الحیثین عاش ألف سنه و مائتى سنه، و إفریدون العادل عاش فوق ألف سنه، و یقولون: إنّ الملك الذى أحدث المهرجان عاش ألفی سنه و خمسمائۀ سنه، استتر منها، عن قومه ستمائۀ سنه. و غیر ذلك ممّا هو موجود فى تواریخهم و کتبهم لا نطوّل بذکرها، فکیف یقال: إنّ ما ذکرناه فى صاحب الزّمان

خارج عن العادات؟ ومن المعمرین من العرب: یعرب بن قحطان، واسمه ربیعةٌ أوَّل من تکلم بالعربیة این نمونه‌ای بود از اخبار کسانی که در عرب، عمر طولانی داشته‌اند و در کتب تاریخ موجود است.

«کهنسالان فارس و عجم»

اما فارس‌ها: آن‌ها گمان می‌کنند که در گذشته بعضی از پادشاهان شان بودند که عمر طولانی داشتند. بنابراین روایت کرده‌اند که ضحاک صاحب دو مار [که دو مار به دوش او بود] ۱۲۰۰ سال عمر داشته و یا فریدون عادل بیش از هزار سال زندگی کرده است. همچنین می‌گویند: پادشاهی که عید مهرگان [عید پاییزه] را به وجود آورد، ۲۵۰۰ سال زندگی کرد که ششصد سال آن را از قومش مخفی بود. و غیر این‌ها از آنچه که در تاریخ ایرانیان و کتب آن‌ها موجود است و ما این کتاب را به نقل آن‌ها طولانی نمی‌کنیم. پس [با توجه به این همه انسان با عمرهای بسیار طولانی] چگونه گفته می‌شود که طولانی بودن عمر صاحب الزمان علیه السلام غیر عادی است؟

«یعرب بن قحطان»

همچنین از جمله حکام کهنسال عرب، یعرب بن قحطان است. اسم او ربیعه بود ملک مائتی سنه علی ما ذکره أبو الحسن النسابة الإصفهانی فی کتاب الفرع والشجر، وهو أبو الیمین کلها، وهو منها کعدنان إلیما شاذاً نادراً. ومنهم: عمرو بن عامر مزقیقا، روی الإصفهانی عن عبد المجید بن ابی عیس الأنصاری، والشرقی بن قطامی أنه عاش ثمانمئة سنه، أربعمئة سنه سوقه فی حیاة أبیه، وأربعمئة سنه ملکاً، وکان فی سنی ملکه یلبس فی کلّ یوم حلّتين، فإذا کان بالعشی مرّقت الحلّتان عنه لئلا یلبسهما غیره، فسَمی مزقیقا. وقیل: إنّما سمی بذلك لأنّ علی عهده تمزّقت الأزد فصاروا إلی أقطار الأرض، وکان ملک أرض سبأ فحدّثته الکّهان بأنّ الله یهلکها بالسیل العرم، فاحتال حتّی باع ضیاعه واولین کسی است که به عربی صحبت کرد و بنابر آنچه که ابوالحسن نسابه اصفهانی در کتاب «الفرع و الشجر» [ساقه و درخت گفته: او دوست سال حکمرانی کرده است. پدر تمامی اهل یمن است؛ یعنی نسبت به اهل یمن مثل عدنان [در حجاز] است با اندکی تفاوت.

«عمرو بن عامر مزقیقا»

عمرو بن عامر مزقیقا هم از جمله کهنسالان عرب است که اصفهانی از عبدالمجید بن ابی عیس انصاری و شرقی بن قطامی روایت کرده: او هشت صد سال زندگی کرده است که چهارصد سال در زمان حیات پدرش و چهارصد سال هم پس از پدر حکمرانی کرده است. یکی از سنّت‌های او این بود که هر روز دو نوع لباس می‌پوشید، شب که فرا می‌رسید لباس‌ها را پاره می‌کرد تا کسی آن‌ها را نپوشد. به همین دلیل به مزقیقا [پاره کننده] معروف شد. گفته شده است که عمرو به این دلیل مزقیقا نامیده شده که در زمان زمامداری او طایفه ازد از هم پاشیده و در اطراف زمین پراکنده شدند. عمرو پادشاه سرزمین سبأ بود و وقتی که پیشگویان سبأ به او خبر دادند که خداوند سبأ و اهل آن را به وسیله سیل ویرانگر از بین خواهد برد، حیل‌ای به کار بست و املاکش را فروخته و با اولاد و پیروان نزدیکش و خرج فیمن أطاعه من أولاده و أهله قبل السیل العرم، ومنه انتشرت الأزد کلّها و الأنصار من ولده. ومنهم: جلهمة بن أدد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن یعرب، ویقال: لجلهمة طیّء، وإلیه تنسب طیّء کلّها، وله خبر یطول شرحه وکان له ابن أخ یقال له یحابر بن مالک بن أدد، وکان قد أتى علی کلّ واحد منهما خمسّمئة سنه، وقع بینهما ملاحاة بسبب المرعی فخاف جلهمة هلاکک عشیرته فرحل عنه، وطوی المنازل فسَمی طیّئاً، وهو صاحب أجأ وسلمی - جبلین بطیّء - ولذلک خبر یطول، معروف. ومنهم: عمرو بن لحيّ، وهو ربیعةٌ بن حارثة بن عمرو مزقیقا، فی قول علماء خزاعه، پیش از آن که سیل

بیاید آنجا را ترک کرد، لذا تمام قبایل ازد و انصار از اولاد او هستند.

«جلمه بن ادد»

یکی دیگر از فرمانروایان کهنسال عرب جلمه بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن یعرب است و به او جلمه طیی هم گفته می‌شد و قبیله طی نیز به او منتسب هستند: خبرهای فراوانی درباره او هست که شرح آن به درازا می‌کشد. او برادر زاده ای داشت که نامش جابر بن مالک بن ادد بود، پس از آن که هر کدام از آن دو، پانصد سال [بر نواحی خودشان حکومت کردند] به خاطر تصاحب چراگاه با هم جنگیدند. در این میان جلمه از هلاک و نابودی عشیره خودش ترسید، لذا از آن ناحیه کوچ کرده، متواری شد و منازل را یکی پس از دیگری طی کرد، لذا به او طیی گفتند. او صاحب دو کوه اجأ و سلمی در منطقه طیی بوده است و خبر معروفی هم دارد که طولانی است.

«عمرو بن لحي»

از جمله آن‌ها عمرو بن لحي است. به نظر علمای خزاعه وی همان ربیع بن حارثه کان رئیس خزاعه فی حرب خزاعه و جرهم، وهو الذی سنّ السائبه والوصیله والحام، ونقل صنمین وهما هبل و مناة من الشام إلى مکه فوضعهما للعباده فسلم هبل إلى خزيمه بن مدرکه فقيل هبل خزيمه، وصعد على أبي قبيس ووضع مناة بالمسلل وقدم بالترد، وهو أول من أدخلها مکه فکانوا يلعبون بها فی الکعبه غدوة وعشيه. بن عمرو مزيقياس. در جنگ بین خزاعه و جرهم او رئیس و فرمانده خزاعه بوده است. سه سنت سائبه و وصیله و حام را او بنیانگذاری کرد. (۷۸) دو بت هبل و منات را از شام به مکه منتقل کرده، آن‌ها را معبود مردم قرار داد. هبل را به خزيمه بن مدرکه سپرد و لذا [بعدها] گفته شد: هبل خزيمه. از کوه ابوقبيس بالا رفته و منات را آنجا قرار داد. تخته نرد را که برای قمار است با خود آورد و ترویج کرد. او اولین کسی بود که نرد را وارد مکه کرد و بسیاری در کعبه و اطراف آن صبح و شب با تخته نرد، قمار بازی می‌کردند. ۸۸ - فروی عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: رُفِعَتْ إِلَيَّ النَّارُ فَرَأَيْتُ عَمْرُو بْنَ لُحَيْ رَجُلًا قَصِيْرًا أَحْمَرُ أَرْقُ يُجْرُ قَصْبُهُ فِي النَّارِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قِيلَ: عَمْرُو بْنِ لُحَيْ وَكَانَ يَلِي مِنْ أَمْرِ الْكَعْبَةِ مَا كَانَ يَلِيهِ جَزُهُمْ قَبْلَهُ حَتَّى هَلَكَ. وهو ابن ثلاث مائه سنه وخمس وأربعين سنه، وبلغ ولده وأعقابهم ألف مقاتل فيما يذكرون. فإن كان المخالف لنا في ذلك من يحيل ذلك من المنجمين وأصحاب الطبائع، فالكلام معهم في أصل هذه المسأله وأن العالم مصنوع وله صانع أجرى العاده بقصر الأعمار وطولها، وأنه قادر على إطالتها وعلى إفتائها، فإذا بين ذلك سهل الكلام. ۸۸ / ۴ - از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمودند: از بالای آتش، عمر و بن لحي را در میان جهنم دیدم که مردی کوتاه قد و چهره‌ای سرخ و چشمانی کبود داشت و روده هایش را در آتش به دنبال خودش می‌کشید. گفتم این مرد کیست؟ گفته شد: عمر و بن لحي است، او زمامدار و کلیددار کعبه بود، همان طور که پیش از او قبیله جرهم تا زمان هلاکت شان این کار را می‌کردند. عمرو ۳۴۵ سال عمر کرد و بنابر آنچه که ذکر شده، اولاد و نسل او به هزار مرد جنگجو می‌رسیدند. اگر مخالف ما [اهل سنت] از کسانی است که این قبیل امور را مثل ستاره‌شناسان و طبیعیون محال می‌دانند، باید در اصل این مسأله با آن‌ها صحبت کرد به این که: این عالم مصنوع است و صانعی دارد که عادت را بر کوتاهی و طولانی بودن عمرها جاری کرده است و خداوند هم بر طولانی‌تر کردن عمر و هم بر از بین بردن آن قادر است. وقتی که این نکته روشن شد دیگر بحث ساده و آسان خواهد شد. وإن كان المخالف في ذلك من يسلّم ذلك غير أنه يقول: هذا خارج عن العادات، فقد بينا أنه ليس بخارج عن جميع العادات. ومتى قالوا: خارج عن عادتنا. قلنا: وما المانع منه. فإن قيل: ذلك لا يجوز إلا في زمن الأنبياء. قلنا: نحن ننازع في ذلك وعندنا يجوز خرق العادات على يد الأنبياء والأئمة والصالحين، وأكثر أصحاب الحديث يجوزون ذلك، وكثير من المعتزله والحشويه، وإن سموا ذلك كرامات، كان ذلك خلافاً في عبارة، وقد دللنا على جواز ذلك في

کتبنا، وینا أن المعجز إنما يدل على صدق من يظهر على يده، ثم نعلمه نبياً أو إماماً أو صالحاً لقوله، و اگر مخالف [از کسانی باشد که این عمرها را محال نداند و] پذیرد و فقط به عنوان اعتراض بگوید: این خارج از عادت است، ما بیان کردیم که از همه عادت‌ها خارج نیست. و اگر گفتند: خارج از عرف و عادت ماست. می‌گوییم: چه مانعی دارد؟ اگر گفته شد: این امر فقط در زمان انبیا امکان داشته است. می‌گوییم: ما در همین ادعا هم حرف داریم [و موافق نیستیم]، ما معتقدیم امور خارق العاده، هم به دست انبیا و ائمه و هم صالحین از امت ممکن است و محال نیست و اکثر روایان و محدثین این را ممکن دانسته‌اند، حتی بسیاری از معتزله و حشویه، اگرچه نام این شکستن عادت را کرامت می‌گذارند، که این فقط اختلاف در تعبیر است و بر امکان این عمل در کتاب‌های مان استدلال کرده و نیز بیان کردیم که معجزه بر صدق ادعای کسی که معجزه به دستش ظاهر شده است دلالت می‌کند، بعد [با این معجزه] متوجه می‌شویم که وی یا پیامبر یا امام و یا از صلحا است. ما تمام شبهات این‌ها و کلاً یذکرونه من شبههم قد بینا الوجه فی کتبنا لا نطوّل بذکره هاهنا. ۸۹ - ووجدت بخطّ الشريف الأجلّ الرضیّ أبی الحسن محمد بن الحسين الموسوی رضی الله عنه تعليقا فی تفاوتی جمعها مؤرخاً بیوم الأحد الخامس عشر من المحرم سنة إحدى وثمانین و ثلاثمائة أنه ذکر له حال شیخ فی باب الشام قد جاوز المائة وأربعین سنة، فرکت إليه حتى تأملته وحملته إلى القرب من داری بالکرخ، وکان أعجوبة، شاهد الحسن بن علی بن محمّد بن علی الرضا علیهم السلام بألقائهم علیه السلام ووصف صفته إلى غیر ذلك من العجائب التي شاهدها، هذه حکایة خطّه بعینها. فأما ما يعرض من الهرم بامتداد الزمان وعلو السنّ، وتناقض بنية الإنسان فليس ممّا را در کتاب‌های خود، بیان کردیم؛ لذا با ذکر دوباره آن‌ها کتاب را طولانی نمی‌کنیم. ۵ / ۸۹ - به خط ابی الحسن محمد بن حسین موسوی رحمه الله مطلبی را دیدم که در حاشیه اش بر تقویم‌هایی که جمع‌آوری کرده بود، در تاریخ یکشنبه پانزدهم محرم سال ۳۳۱ ه. ق از حالات پیر مرد صد و چهل ساله‌ای بین راه شام برای او نقل شده بود [دیدم که نوشته بود]: سوار مرکب شده و به طرف او رفتیم. پس از جست و جوی فراوان پیدایش کردم، او را تا نزدیکی خانه‌ام در کرخ آوردم، مرد عجیبی بود و امام حسن عسکری پدر امام زمان علیه السلام را زیارت کرده بود. لذا اوصاف حمیده امام را بیان کرد، عجایی که دیده بود حکایتی است که عیناً به خط خود اوست. (۷۹) و اما آنچه که از پیری و سستی به واسطه گذر زمان و بالا رفتن سن و از بین رفتن نیروی انسان عارض می‌شود، این گونه نیست که چاره نداشته باشد؛ یعنی پروردگار عالم لابد منه، و إنما أجرى الله العادة بأن يفعل ذلك عند تطاول الزمان ولا إيجاب هناك، وهو تعالى قادر أن لا يفعل ما أجرى العادة بفعله. وإذا ثبتت هذه الجملة ثبت أن تطاول العمر ممکن غیر مستحیل، وقد ذکرنا فیما تقدّم عن جماعة أنهم لم يتغيروا مع تطاول أعمارهم وعلو سنّهم، وكيف ينكر ذلك من يقّر بأنّ الله تعالى يخلد المتأين في الجنة شاباً لا يبلون، و إنما يمكن أن يناع في ذلك من يجحد ذلك ويسنده إلى الطبيعة وتأثير الكواكب الذي قد دلّ الدليل على بطلان قولهم باتفاق منا وممن خالفنا في هذه المسألة من أهل الشرع فسقطت الشبهة من كلّ وجه. عادت را بر این قرار داده است که در طول زمان این اتفاق بیفتد، اما این امر را به صورتی واجب نکرده است [که اصلاً استثنایی نداشته باشد] لذا خداوند متعال قادر است که این عادت را در مواردی جاری نکند و عملی ننماید. حال که این نکته ثابت شد، این هم اثبات می‌شود که طولانی شدن عمر ممکن است و اصلاً محال نیست، و ما قبلاً افرادی را نام بردیم که با طولانی شدن عمر و بالا رفتن سنّشان، تغییر ظاهری نکرده‌اند. کسی که به این نکته اعتراف می‌کند که خداوند تعالی مؤمنین را در بهشت همیشه جاوید نگه می‌دارد و پیر نمی‌شوند، چگونه منکر این می‌شود [که خداوند می‌تواند کسی را سال‌ها و حتی قرن‌ها به شمایل جوانی حفظ کند]؟ کسانی می‌توانند با ما مخالفت کنند که این امور را منکرند و آن را به امور طبیعی و مادی و نیز تأثیر ستارگان [در طول عمر] اسناد می‌دهند که در این صورت به اتفاق همگی ما و حتی کسانی که در این مسأله با ما مخالفند، ولی اهل شریعت اسلام هستند، با دلایل فراوان، ادعای شان باطل است. بنابراین همه وجوه و صور شبهه از اعتبار افتاد و معتبر نیستند. دلیل آخر: ومما يدلّ على إمامة صاحب الزمان ابن الحسن بن علی بن محمّد بن الرضا علیهم السلام وصحة غيبته ما رواه الطائفتان المختلفتان، والفرقتان المتباينتان العامّة والإماميّة أن الأئمّة عليهم السلام بعد

النبي صلى الله عليه وآله اثنا عشر لا- يزيدون ولا ينقصون، وإذا ثبت ذلك فكل من قال بذلك قطع على الأئمة الأثني عشر الذين نذهب إلى إمامتهم، وعلى وجود ابن الحسن عليه السلام وصحة غيبته، لأن من خالفهم في شيء من ذلك لا يقصر الإمامة على هذا العدد، بل يجوز الزيادة عليها، وإذا ثبت بالأخبار التي نذكرها هذا العدد المخصوص ثبت ما أردناه. فنحن نذكر جملاً من ذلك، ونحيل الباقي على الكتب المصنفة في هذا المعنى لئلا يطول به الكتاب إن شاء الله تعالى.

«دلیل دیگر بر امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام»

از جمله ادله‌ای که بر امامت صاحب الزمان علیه السلام و صحت امکان غیبت ایشان دلالت می‌کند، روایاتی است که دو طایفه مختلف و متفاوت، هم از اهل سنت و هم از امامیه روایت کرده‌اند، مبنی بر این که ائمه‌علیهم السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله دوازده نفرند، نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد. وقتی که این دسته از روایات ثابت شد، هر کسی که قائل به این روایات باشد به امامت دوازده امام یقین پیدا می‌کند؛ چنان که ما به امامت آن‌ها معتقد هستیم و همچنین یقین پیدا می‌کند به وجود امام زمان علیه السلام و امکان غیبت ایشان، چرا که اگر کسی نسبت به بخشی از این عدد مخالفت کند، نمی‌تواند امامت را کمتر از این عدد قرار دهد. [مثلاً بگویند یازده امام هستند یا کمتر] بلکه می‌بایست به بیشتر از دوازده امام معتقد باشد [که این هم باطل است] و زمانی که به واسطه اخباری که ما نقل می‌کنیم ثابت شد که این عدد منحصر است و کم و زیاد نمی‌شود، آنچه را که مورد ادعای ماست [یعنی اعتقاد به امامت ائمه اثني عشر از امیرالمؤمنین تا امام زمان علیهم السلام] ثابت می‌شود. بنابراین ما بخشی از این اخبار را ذکر می‌کنیم و بقیه را به کتاب‌های مربوطه حواله می‌دهیم تا این کتاب طولانی نشود. ان شاء الله. فمما روی فی ذلك من جهة مخالفي الشيعة: ۹۰ - ما أخبرني به أبو عبد الله أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر، قال: حدثني أبو الحسين محمد بن علي الشجاعی الكاتب قال: أخبرنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم المعروف بابن أبي زينب النعماني الكاتب، قال: أخبرنا محمد بن عثمان بن علان الذهبي البغدادي بدمشق قال: حدثنا أبو بكر بن أبي خيثمة قال: حدثني علي بن الجعد قال: حدثني زهير بن معاوية، عن زياد بن خيثمة، عن الأسود بن سعيد الهمداني قال: سمعت جابر بن سمرة، يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: يكون بعدي اثنا عشر خليفة كلهم من قريش. قال: فلما رجع إلى منزله أتته قريش، فقالوا: ثم يكون ماذا؟ فقال: ثم يكون الهرج. ۹۱ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حدثنا ابن أبي خيثمة قال: حدثني زهير بن معاوية، عن زياد بن علاقة وسماك بن حرب وحصين بن عبد الرحمن كلهم، عن جابر بن سمرة: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: يكون بعدي اثنا عشر خليفة. ثم تكلم بكلام لم أفهمه.

«روایات عامه در این که ائمه‌علیهم السلام دوازده نفرند»

۱ / ۹۰ - جابر بن سمرة می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمودند: بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریش هستند. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به سمت منزلشان برمی‌گشتند، قریش آمده و خطاب به حضرت گفتند: بعد از آن چه می‌شود؟ حضرت فرمودند: هرج و مرج. ۲ / ۹۱ - باز هم از جابر بن سمرة است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود. سپس پیامبر به کلامی سخن گفتند که من نفهمیدم. فقال بغضهم: سألت القوم، فقالوا [قال: كلهم من قريش. ۹۲ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حدثنا ابن عود، عن الشعبي، عن جابر بن سمرة قال: ذكر أن النبي صلى الله عليه وآله قال: لا يزال أهل هذا الدين يُنصرون على من ناوهم إلى اثني عشر خليفة فجعل الناس يقومون ويقعدون وتكلم بكلمة لم أفهمها، فقلت لأبي أو لأخي: أي شيء قال؟ فقال: قال: كلهم من قريش. ۹۳ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حدثنا أحمد قال: حدثنا سليمان بن أحمد قال: حدثنا ابن عون، عن الشعبي، عن جابر بن سمرة قال: [ذكر] إن النبي صلى الله عليه وآله قال: لا يزال أهل [هذا] الدين يُنصرون على من ناوهم إلى اثني عشر خليفة فجعل الناس يقومون

وَيَقْعُدُونَ. یکی از آن جمع می‌گوید که از دیگران پرسیدم [رسول الله چه فرمودند؟] گفتند: حضرت فرمودند: همه آنها از قریش هستند. ۹۲ / ۳ - جابر بن سمره گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همواره اهل این دین بر کسی که قصد سوئی نسبت به آنها داشته باشد یاری می‌شوند، تا دوازده خلیفه. [در زمان سخن گفتن حضرت] مردم در رفت و آمد و نشست و برخاست بودند که رسول خدا کلماتی را فرمودند که من نفهمیدم، لذا از پدرم، یا برادرم پرسیدم: حضرت چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همه آنها از قریش هستند. ۹۳ / ۴ - با همین اسناد از جابر بن سمره است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همیشه اهل این دین [توسط خلیفه خدا] علیه کسی که قصد [نابودی] آنها را کرده باشد یاری می‌شوند [این یاری] تا دوازده خلیفه به حق ادامه خواهد داشت. پس مردم در حال نشست و برخاست بودند [و نظم حاکم نبود، بنابراین] پیامبر کلماتی را ادا فرمود که من وَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي أَوْ لِأَخِي: أَيُّ شَيْءٍ قَالَ؟ فَقَالَ: قَالَ: كَلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. ۹۴ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هَالَلٍ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ سَيْفٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ شَفِيِّ الْأَصْبَحِيِّ، فَقَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يَكُونُ خَلْفِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. ۹۵ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان قال: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَفَّانُ وَيَحْيَى بْنُ إِسْحَاقَ السَّيْلِحِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ سَلْمَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ أَبِي الطَّفِيلِ: يَا أَبَا الطَّفِيلِ! عَدَّ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ بَنِي كَعْبِ بْنِ لُؤَى، ثُمَّ يَكُونُ النَّقْفُ وَالنَّقَافُ. آنها را نفهمیدم. به پدر یا برادرم گفتم: حضرت چه فرمودند؟ او هم گفت: فرمودند: تمامی آن دوازده خلیفه از قریش هستند. ۹۴ / ۵ - با همان اسناد ربیعہ بن سیف گفته که ما نزد شفی اصبحی بودیم که گفت: از عبدالله بن عمر شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود. ۹۵ / ۶ - و باز با همین سند از ابی طفیل [عامر بن وائله که گفته: عبدالله بن عمر به من گفت: ای ابا طفیل! دوازده نفر از فرزندان کعب بن لؤی (۸۰) را [به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله] شماره کن که پس از آن زد و خورد ایجاد شده و مردم با شمشیر به سرهم می‌زنند [چون هر کسی دوازده نفر ذکر می‌کند و اختلاف شدید به وجود می‌آید]. ۹۶ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حَدَّثَنَا (أحمد) قال: حَدَّثَنَا الْمُقَدَّمِيُّ، عَنْ عَاصِمِ [بن عمر] بن عَلِيِّ بْنِ مَقْدَامِ أَبُو يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ فِطْرِ خَلِيفَةَ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْوَالِبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ سَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ ظَاهِرًا لَا يَضُرُّهُ مِنْ نَاوَاهُ حَتَّى يَقُومَ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كَلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. ۹۷ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الرَّقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ، عَنْ مَجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ لِي رَجُلٌ: حَدَّثَكُم نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَمَا سَأَلْنِي عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَكَ، وَإِنَّكَ لِأَحَدِثَ الْقَوْمَ سَنًا، سَمِعْتَهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي عِدَّةٌ نُبَاءٍ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -: «وَبَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا». ۹۶ / ۷ - با همان اسناد از جابر بن سمره است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: همیشه این دین پیروز است و کسی که قصد نابودی آن را دارد به آن ضرر نمی‌زند، تا وقتی که دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند قیام [به امامت] کنند. ۹۷ / ۸ - با همین اسناد از مسروق [بن اجدع بن مالک همدانی وفات ۶۳ ه.ق] است که گفت: ما نزد ابن مسعود بودیم که مردی خطاب به او گفت: آیا پیامبر شما خبر داده است که چند نفر خلیفه او خواهند بود؟ ابن مسعود گفت: بله، با وجودی که تو جوان ترین قوم هستی اما قبل از تو کسی از من این سؤال را نپرسیده بود. من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که همواره می‌فرمودند: پس از من به تعداد نباء موسی علیه السلام [خلیفه خواهد بود. خداوند تبارک و تعالی فرمودند. «از میان ایشان دوازده نقیب را برانگیختیم»]. (۸۱) ۹۸ - و أخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري قال: أخبرني أبو علي أحمد بن علي المعروف بابن الخضيب الرازي قال: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ زَكَرِيَّا التَّمِيمِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الطُّوسِيِّ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصِيْحَةٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وآله فيها اثنا عشر خاتماً من ذهب، فقال له: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَأْمُرُكَ أَنْ تَدْفَعَ هَذِهِ الصَّحِيفَةَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ بَعْدَكَ، يَفُكُّ مِنْهَا أَوَّلَ خَاتَمٍ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهَا، فَإِذَا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى وَصِيَّتِهِ بَعْدَهُ، وَكَذَلِكَ الْأَوَّلُ يَدْفَعُهَا إِلَى الْآخِرِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ. فَفَعَّلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ مَا أَمَرَ بِهِ، فَفَكَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلَهَا وَعَمِلَ بِمَا فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَكَ خَاتَمَهُ وَعَمِلَ بِمَا فِيهَا، وَدَفَعَهَا بَعْدَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ دَفَعَهَا الْحُسَيْنُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ، حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى آخِرِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. ۹۸ / ۹ - از ابن عباس است که گفت: جبرئیل علیه السلام با صحیفه و مکتوبی از جانب خداوند بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد که بر آن دوازده مهر از طلا وجود داشت. جبرئیل به پیامبر عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی به شما سلام می‌رساند و امر می‌کند که این مکتوب را به نجیب [و بهترین] اهلت پس از خود بسپار تا مهر اول آن را باز کند و به آنچه که در آن نوشته شده، عمل کند. پس هر گاه مرگش فرا رسید، مکتوب را به وصی بعد از خودش بسپارد و به همین ترتیب هر کس به وصی بعدی بسپارد یکی پس از دیگری. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آنچه که مأمور بود انجام داد؛ علی بن ابی طالب اولین مهر را شکست و به آنچه در آن بود عمل کرد، بعد آن را به حسن علیه السلام سپرد، او هم مهر را باز نمود و به آنچه که در آن بود عمل کرد، سپس به حسین علیه السلام سپرد و بعداً حسین به علی بن الحسین [زین العابدین] سپرد. سپس یکی پس از دیگری تا منتهی شود به آخرین ایشان علیهم السلام ۹۹ - وبهذا الإسناد عن التلعكبري، عن أبي علي محمد بن همام، عن الحسن بن علي القوهستاني، عن زيد بن إسحاق، عن أبيه قال: سألت أبي عيسى بن موسى فقلت له: من أدركت من التابعين؟ فقال: ما أدرى ما تقول، ولكني كنت بالكوفة فسمعت شيخاً في جامعها يحدث عن عبد خير قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! الأئمة الزاهدون المهديون - المعصوبون حقوقهم - من ولدك أحد عشر إماماً وأنت. والحديث مختصر. ۱۰۰ - وأخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن محمد بن أحمد بن عبد الله الهاشمي قال: حدثني أبو موسى عيسى بن أحمد بن عيسى بن المنصور قال: حدثني أبو الحسن علي بن محمد العميد كرى، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه ۹۹ / ۱۰ - به همین سند از زید بن اسحاق، از پدرش که گفت: از عیسی بن موسی پرسیدم: آیا کسی از تابعین (۸۲) را دیده‌ای؟ گفت: من نمی‌دانم تو چه می‌گویی، لکن در کوفه بودم که شنیدم پیرمردی در مسجد جامع کوفه از عبد الخیر حدیث نقل می‌کند، او گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: علی جان! امامان هدایت‌گر هدایت شده که حق آن‌ها [ولایت و رهبری بر جامعه است] غصب می‌شود، از اولاد تو و یازده امام هستند و همچنین خود تو [که حقت غصب می‌شود]. حدیث کوتاه و مختصر شده است. ۱۰۰ / ۱۱ - ابو موسی عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور گفته است: ابو الحسن علی بن محمد عسکری [امام هادی] از پدرش محمد بن علی [امام جواد] از پدرش علی بن موسی [امام رضا] از پدرش موسی بن جعفر [امام کاظم] از پدرش جعفر بن محمد [امام صادق] از پدرش محمد بن علی [امام باقر] از پدرش علی بن الحسین علی بن الحسین، عن أبيه الحسين بن علي بن بن علي عليه السلام قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: من سره أن يلقى الله - عز وجل - آمناً مطهراً لا يحزنه الفزع الأكبر فليتوكلك، وليتوكل ببيتك الحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمداً وعلياً والحسن، ثم المهدي وهو خاتمهم. ولتكونن في آخر الزمان قوم يتوكلنك يا علي يشأنهم الناس، ولو أحببهم كان خيراً لهم لو كانوا يعلمون، يؤثرونك وولدك على الآباء والأمهات والإخوة والأخوات وعلى عشائريهم والقربات صلوات الله عليهم أفضل الصلوات، أولئك يحشرون تحت لواء الحميد يتجاوز عن سيئاتهم ويرفع درجاتهم جزاء بما كانوا يعملون. [امام سجاد] از پدرش حسین بن علی که سلام و صلوات خداوند نثار ایشان باد نقل می‌کند که امام علی علیه السلام به ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که دوست دارد خداوند را [روز قیامت] در حالی ملاقات کند که در امان بوده، پاک و پاکیزه باشد و بزرگ‌ترین فرع و وحشت [روز قیامت] او را محزون و وحشت زده نکند، می‌بایست ولایت تو را بپذیرد و نیز

ولایت فرزندان تو، حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد و علی و حسن و نهایتاً مهدی که آخرین آنهاست را بپذیرد. علی جان! در آخر الزمان قومی خواهند بود که تو را دوست می‌دارند [اهل ولایت تو هستند] و مردم [عامه] با آنان بدرفتاری می‌کنند، که اگر ایشان را دوست بدارند برایشان بهتر خواهد بود، اگر آنها [حق] را می‌دانستند. آنان تو و فرزندان تو را بر پدران و مادران و برادران، خواهران و بر طایفه و فامیل و نزدیکان خود مقدم می‌دارند، برترین درود و سلام خدا بر آنها باد. آنان در زیر پرچم حمد [لوی مخصوص رسول خدا در قیامت] محشور شده و خداوند از گناهانشان می‌گذرد و از پاداش آنچه که عمل کرده‌اند، در جاتشان بالا می‌رود. فَأَمَّا مَا رَوَى مِنْ جِهَةِ الْخَاصَّةِ فَأَكْثَرُ مِنْ أَنْ يَحْصَى، غَيْرَ أَنَّا نَذَكُرُ طَرَفًا مِنْهَا. رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ: ۱۰۱ - فِيمَا أَخْبَرَنَا بِهِ جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمَفْضَلِ الشَّيْبَانِيِّ (عنه)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ. وَأَخْبَرَنَا أَيْضًا جَمَاعَةٌ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ عَمْرِ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مَعَاوِيَةَ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعَمْرُ بْنُ أُمِّ سَلْمَةَ وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَجَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ مَعَاوِيَةَ كَلَامَ فَقُلْتُ لِمَعَاوِيَةَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيُّ فَأَلْحَسُنْ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا

«روایات خاصه [شیعه] در این که امامان، دوازده نفر هستند»

اما آنچه که از طرف شیعه در این باب روایت شده است بیشتر از آن است که شمرده شود و ما فقط تعدادی از آن را ذکر می‌کنیم. ۱ / ۱۰۱ - محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به اسنادش از دو طریق به ابن ابی عمیر و ایشان نیز سند می‌رساند به سلیم بن قیس که گفته است: از عبدالله بن جعفر طیار [همسر حضرت زینب علیها السلام] شنیدم که می‌گفت: من و حسن و حسین علیهم السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم که بین من و معاویه بحثی در گرفت، به او گفتم: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: من به جان مؤمنین نسبت به خودشان اولی هستم [یعنی اختیار آنها با من است و صلاح آنان را می‌دانم] سپس [بعد از من برادرم علی بن ابی طالب به مؤمنین از جانشان اولی و سزاوارتر است. مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُسَيْنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَإِنَّهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَاسْتَدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ إِنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ يُكْمَلُهُ إِنَّا عَشْرٌ إِمَامًا تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَعَمْرُ بْنُ أُمِّ سَلْمَةَ وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مَعَاوِيَةَ. قَالَ سَلِيمُ بْنُ قَيْسٍ: وَقَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمَقْدَادِ. وَذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ۱۰۲ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عبدالله بن جعفر، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن يحيى، [عن محمد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفري، عن عمرو بن ثابت، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال: هر وقت علی شهید شد، حسن و بعد از او حسین اولی به مؤمنین هستند و زمانی که حسین به شهادت رسید، فرزندش علی بن الحسین اولی به مؤمنین است. علی جان! تو او را به زودی خواهی دید و درک می‌کنی. بعد از او فرزندش محمد بن علی اولی به مؤمنین است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت را تا دوازدهمین امام که نه نفر آنها از فرزندان و نسل حسین هستند، تکمیل فرمودند. عبدالله بن جعفر می‌گوید: من امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید را نزد معاویه به شهادت طلبیدم، آنان نیز به نفع من [و صداقتم در نقل حدیث] شهادت دادند. سلیم بن قیس می‌گوید: من این روایت را از سلمان و ابی ذر و مقداد هم شنیده‌ام و همگی گفتند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. ۲ / ۱۰۲ - با همین اسناد و از ابی الجارود نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي وَأَخَدَ عَشْرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ - أَعْنِي أَوْلَادُهَا وَجِبَالُهَا - بِنَا أَوْلَتْهُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيحَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي

سَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا. ۱۰۳ - عنه، عن أبيه، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن نعمه السلولی، عن وهيب بن حفص، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد الله بن خالد، عن أبي السفناج، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا [لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ اِثْنَيْ عَشَرَ إِسْمًا آخَرَهُمْ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ. ۱۰۴ - وأخبرني جماعته، عن عدة من أصحابنا، عن محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: يَكُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ، تَأْسِطُهُمْ قَائِمُهُمْ. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: علی جان! من، تو و یازده نفر از اولاد تو زر زمین هستی؛ یعنی میخها و کوه‌های زمین هستیم. خداوند تبارک و تعالی به وسیله ما زمین را از این که اهلش را از بین ببرد محکم کرده است و وقتی که دوازده امام از اولاد من رفتند، زمین اهلش را فرو خواهد برد و به اهل زمین مهلت داده نمی‌شود. ۱۰۳ / ۳ - جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام و ایشان از جابر بن عبد الله انصاری نقل فرمودند که گفت: به محضر مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسیدم، در حالی که مقابل ایشان لوح و صحیفه‌ای بود که اسامی اوصیای رسول خدا صلی الله علیه وآله از میان اولاد آن حضرت در آن بود. اسامی را شمردم، دوازده نام که آخر آنها قائم بود، سه نام از آنها محمد و سه نام هم علی بود. ۱۰۴ / ۴ - ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: بعد از حسین علیه السلام امامان نه نفر هستند که نهمین آنها قائم آنهاست. ۱۰۵ - محمد بن عبد الله بن جعفر، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ عَامَّةً، وَكَانَ مِنْ بَعْدِهِ اِثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا، مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَنَا، وَمِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، وَكُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ، وَالْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانُوا اِثْنَيْ عَشَرَ، وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ. ۱۰۶ - عنه عن أبي الحسين. وأخبرني جماعته، عن أبي محمد التلعكبري، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن الحسن بن العباس بن الحريش الرازي، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سِنَةٍ، وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ، وَلِذَلِكَ الْأَمْرُ وُلاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ۱۰۵ / ۵ - ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: خداوند متعال محمد صلی الله علیه وآله را به سوی همه جن و انس [برای هدایت] فرستاد و بعد از ایشان دوازده وصی قرار داد، بعضی از ایشان قبل از ما بودند و بعضی دیگر هنوز نیامده‌اند. و به وسیله هر وصی سنتی جریان می‌یابد و سنت اوصیایی که پس از محمد صلی الله علیه وآله هستند، همانند سنت اوصیای عیسی تا محمد است که دوازده نفر بودند و امیر المؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح است. ۱۰۶ / ۶ - حسن بن عباس حریش رازی از امام جواد علیه السلام نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمودند: در هر سال شب قدری هست و در آن شب، امر سال نازل می‌شود، و برای این امر متولیانی پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود دارند. فقال ابن عباس: مَنْ هُمْ؟ فقال: أَنَا وَأَخِي عَشْرَ مِنْ صُلَيْبِي أَئِمَّةٌ مُجَدِّثُونَ. ۱۰۷ - محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه، عن أحمد بن هلال العبرتائي، عن ابن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثٍ لَهُ -: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ النَّاسِ الْأَنْبِيَاءَ [وَاخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الرَّسُلَ، وَاخْتَارَ مِنْ الرُّسُلِ، وَاخْتَارَ مِنِّي عَلِيًّا، وَاخْتَارَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَاخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ الْأَوْصِيَاءَ، تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ، وَهُوَ ظَاهِرُهُمْ وَبَاطِنُهُمْ. ۱۰۸ - وأخبرني جماعته، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البروفري، عن أبي علي أحمد بن إدريس و عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبي الخير صالح بن أبي حماد الرازي والحسن بن ظريف جميعاً، عن بكر بن صالح، عن عبد الرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قَالَ أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ أُخْلَوْ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا؟ ابن عباس عرض کرد: آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: من و یازده نفر از نسل من که همگی محدث هستند [ملائکه با آنها هم کلام شده و سخن می‌گویند]. ۱۰۷ / ۷ - ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمودند: خداوند متعال از میان مردم انبیاء و پیامبران و از میان ایشان مرا اختیار فرمود و از (برای) من علی را و از علی، حسن و حسین را و از حسین، جانشیان (مرا) اختیار و انتخاب فرمود که نهمین ایشان قائم آنهاست و او ظاهر و باطن آنان است. ۸ / ۱۰۸ - ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: پدرم محمد بن علی امام باقر علیهما السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: با شما در مسأله‌ای کاری دارم، هر وقت خلوت کردن با تو راحت شد، می‌خواهم از تو سؤالاتی بپرسم. قَالَ لَهُ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَبْتَ فَخَلَا بِهِ أَبِي فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ. فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ! أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَمَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ. فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَنَأْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَرَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ زُمُرْدٌ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ شِبْهَ نُورِ الشَّمْسِ. فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمِّي يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا هَذَا اللُّوحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا اللُّوحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِيهِ إِسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَأَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، فَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيَسْرَتَنِي بِذَلِكَ. جابر عرض کرد: هر وقت که شما بخواهید. پس در وقت مقتضی پدرم با جابر خلوت کرده و فرمودند: ای جابر! از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیده‌ای و آنچه را که مادرم در مورد محتویات آن لوح مکتوب به تو گفته، به من خبر بده؟ جابر عرض کرد: به خدا قسم در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و زمان تولد امام حسین علیه السلام برای عرض تبریک به محضر حضرت زهرا علیها السلام مشرف شدم، لوح سبز رنگی را در دست ایشان دیدم، گمان کردم زمرد است، دیدم در آن لوح نوشته سفیدی بود که مثل نور خورشید می‌درخشید. عرض کردم: پدر و مادرم به فدای شما، ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله! این لوح چیست؟ حضرت فرمودند: این لوحی است که خداوند عزوجل به رسول الله صلی الله علیه وآله اهدا کرده است. در این لوح نام پدرم، همسرم، فرزندانم و نیز اسامی اوصیایی که از اولاد من هستند، وجود دارد، پدرم این لوح را به من عطا کرده است تا مسرور و خوشحال شوم. قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَانِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَرَأْتَهُ فَاسْتَسْحَتْهُ. قَالَ لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَمَشَى مَعَهُ أَبِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رِقِّ وَقَالَ: يَا جَابِرُ! انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأُ أُنَا عَلَيْكَ. فَظَرَّ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ وَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا. قَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُ فِي اللُّوحِ مَكْتُوبًا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد: مادرتان آن لوح را به بنده دادند و پس از قرائت، از روی آن نسخه برداشتم. پدرم امام باقر علیه السلام به جابر فرمودند: ممکن است آن را به من نشان بدهی؟ عرض کرد: بله. پدرم همراه او رفت تا به منزل جابر رسیدند. آن‌گاه پدرم صحیفه‌ای را که از پوست نازک بوده بیرون آورده و فرمودند: جابر! تو به نوشته‌ای که همراهت هست نگاه کن تا من برای تو بخوانم. پس جابر به نسخه خودش نگاه کرد و پدرم [نسخه خودش را] قرائت کرد. حتی یک حرف هم اختلاف نداشتند. جابر گفت: به خدا قسم من همین گونه دیدم که در لوح نوشته شده بود.

متن لوح فاطمه علیها السلام متن لوح فاطمه علیها السلام

اشاره

به نام خداوند بخشنده مهربان این کتابی است از جانب خداوند عزیز و حکیم به محمد که پیامبر و نور و سفیر و حجاب و دلیل اوست و روح الامین [جبرئیل] از طرف پروردگار عالمیان به او نازل کرده است: عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَأَشْكُرُ نِعْمَائِي وَلَا تَجِدُ الْآيَةَ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعْدِبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِنِّي فَاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ. إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا فَكَمَلْتُ أَيَّامَهُ وَأَنْقَضْتُ مَدَّتَهُ إِلَّا جَعَلْتُ

لَهُ وَصِيًّا وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَيَّا عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِشَيْئِكَ بَعْدَهُ وَسَيِّطَيْكَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعِيدًا عَلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَجَعَلْتُ حَسَيْنًا خازِنَ عَلْمِي وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ وَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَأَرْفَعُ الشُّهُدَاءَ دَرَجَةً، اى محمدا! نام‌های مرا بزرگ بدار، و سپاس گزار نعمت‌هایم باش، و آن‌ها را انکار نکن، همانا فقط من خدایم که غیر از من خدایی نیست، در هم شکننده ستمگران و دادرس مظلومان، و پاداش دهنده روز قیامت می‌باشم. من خداوند گاری هستم که خدایی جز من نیست، هر که امید به غیر فضل من دارد و از غیر من بترسد، او را چنان عذاب کنم که هیچ کسی از اهل عالم را این گونه عذاب نکرده باشم. پس فقط مرا عبادت کن و بر من توکل نما. من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم که دورانش تکمیل و مدّت عمرش سپری شده باشد، مگر این که برای او وصی قرار دادم. من خودت را بر تمام انبیا فضیلت و برتری دادم، و وصی تو، علی را هم بر تمام اوصیا برتری دادم و تو را به دو سبط و نوه ات حسن و حسین پس از علی گرامی داشتم. پس حسن را پس از زمان پدرش معدن علمم قرار دادم و حسین را خزانه‌دار علمم قرار داده و او را به وسیله شهادت گرامی داشتم و امر او را به رستگاری و سعادت ختم کردم، او بالاترین کسی است که به شهادت رسیده است و رفیع ترین و بلندترین درجه شهدا از جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَةَ مَعَهُ وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِزَّتِهِ أُثِيبُ وَأَعاقِبُ؛ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَزَيْنُ أَوْلِيَاءِ الْمَاضِيَيْنِ وَابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمُحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ بَاقِرُ عَلْمِي وَالْمَعِيدُ لِحُكْمَتِي سَيِّدُهَا الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَكْرَمَ مَنْ مَثَوَى جَعْفَرٍ وَلَا سِرَّةَ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلِيَائِهِ. اِنَّج بَعْدَهُ فَنَنَّهُ عَمِيَاءَ حَنْدَسٍ لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى وَإِنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَشْقُونَ، أَلَا وَمَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ وَوَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي. آن اوست، که کلمه تامه خودم را با او قرار دادم، و حجت و دلیل آشکار خود را نزد او قرار دادم و به وسیله عترت و اهل بیت او ثواب داده و مجازات می‌کنم. اول آن‌ها علی است، سرور عبادت کنندگان و زینت اولیای گذشته و فرزندش محمّد باقر علیه السلام شبیه به جدش محمود، شکافنده علم و معدن حکمت من است، به زودی شک کنندگان در امامت و ولایت جعفر هلاک می‌شوند؛ رد کننده بر او، رد کننده بر من است، قول حق از ناحیه من است، جعفر را گرامی می‌دارم و او را به شیعیان و یاران و دوستانش خوشحال می‌کنم. بعد از او فتنه‌ظلمانی به وجود می‌آید، اما خط مشی دین من قطع نمی‌شود [اشاره به فتنه واقفیه و ناووسیه دارد که در همین کتاب بررسی شد] و حجت من مخفی نمی‌ماند، و تحقیقاً اولیا و دوستان من شقی [و گمراه] نمی‌شوند. بدانید اگر کسی یکی از آن‌ها را انکار کند نعمت من را انکار کرده است، و اگر کسی یک آیه از کتابم را تغییر دهد بر من افترا زده است. وای بر افترا زندگان و انکار کنندگان، وقتی که مدّت عمر بنده و حبیب و برگزیده من موسی، به اتمام می‌رسد. إِنَّ الْمُكذِبَ بِالتَّامِنِ مُكذِبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي وَعَلِيٌّ وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضْعَعَ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ التُّبُوَّةِ وَأَمْتَعَهُ بِالِاضْطِلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتُ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفِنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي. حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَقْرَبَ عَيْنَيْهِ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ وَوَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدَنُ عَلْمِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلَّهُمْ فَقَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَأَخْتَمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي وَالشَّاهِدَ فِي خَلْقِي وَأَمِينِي عَلَيَّ وَحَبِيبِي أَخْرَجَ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ. ثُمَّ أَكْمَلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحِمَهُ لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ، همانا تکذیب کننده هشتمین آن‌ها، تکذیب کننده همه آن‌ها است. علی ولی و یاور دین من است، او کسی است که سنگینی بار نبوت و توان حمل آن را به او دادم. دیو متکبری او را می‌کشد، در شهری که بنده صالح آن را بنا کرده و کنار بدترین خلق من دفن می‌شود. قول حق از من است، دو چشم او را به پسرش، خلیفه و وارث علمش محمّد، روشن می‌کنم. او معدن علم من و محل سر و حجت من بر خلقم می‌باشد. بهشت را جایگاه او قرار داده و او را دربار هفتاد هزار نفر از اهل بیتش [ممکن است از ذراری حضرت و یا حتی از شیعیان ایشان باشد] که همگی مستحق آتش جهنم هستند، شفیع قرار دادم و برای پسرش علی عاقبت به خیری و سعادت را قرار دادم. او که ولی و یاور دین من است و شاهد در خلقم و امین بر وحیم است. دعوت کننده به راهم و خزانه‌دار علمم حسن را از او به وجود آوردم. سپس این نعمت

را به فرزند حسن که "رحمة للعالمین" است، کامل می‌کنم، برای او کمال موسی و جمال عیسی و صبر ایوب خواهد بود. سَيَذَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَيَتَّهَادَى رُءُوسُهُمْ كَمَا يَتَّهَادَى رُءُوسُ التُّرُكِ وَالِدَيْلَمِ، فَيَقْتُلُونَ وَيَحْرُقُونَ وَيَكُونُونَ حَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِينَ، تُضْبَعُ الْأَرْضُ بِجَدْمَائِهِمْ وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرِّزَّةُ فِي نَسَائِهِمْ، أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حَنْدَسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَأَرْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَعْلَالَ، أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيَاكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. قال عبد الرحمن بن سالم: قال لي أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك إلا هذا الحديث لكفاك، فصنه إلا عن أهله. ۱۰۹ - وأخبرنا جماعة، عن التلعكبري، عن أبي علي أحمد بن علي الرازي الأيادي قال: أخبرني الحسين بن علي، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن أحمد بن محمد الخليلي، عن محمد بن صالح الهمداني، عن سليمان بن أحمد، عن زياد بن مسلم وعبد الرحمن بن يزيد بن جابر، عن سلام قال: سمعت أبا سلمى راعي النبي صلى الله عليه وآله يقول: به زودی اولیای من در زمان [غیبت] او خوار می‌شوند، سرهای آن‌ها را می‌کوبند؛ همچنان که سرهای ترک و دیلم را می‌کوبند. دائماً با کشتار و آتش و ترس و رعب و وحشت همراه هستند و زمین با خون آن‌ها رنگی می‌شود. در بین زن‌های آن‌ها ناله و گریه و زجه ظاهر می‌شود. آنان حقیقتاً اولیای من هستند، به واسطه آن‌ها هر فتنه ظلمانی را دفع می‌کنم و به وسیله ایشان زلزله‌ها و دگرگونی‌ها را از بین می‌برم. «آن‌ها کسانی هستند که صلوات و رحمت و مغفرت پروردگارشان برای آن‌ها است و ایشان هدایت شده‌اند». (۸۳) عبد الرحمن بن سالم گفته است: ابو بصیر به من گفت: اگر در زندگی دنیا هیچ حدیثی نشنیده‌ای به جز این حدیث، تو را کفایت می‌کند، پس آن را به جز از اهلش حفظ کن. ۱۰۹ / ۹ - سلام [بن ابی عمره] گفته که از ابا سلمی چوپان پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ الْعَزِيزُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ قُلْتُ: وَالْمُؤْمِنُونَ قَالَ: صِدَقْتُ. يَا مُحَمَّدُ مَنْ خَلَقْتَ لِأُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: خَيْرُهَا. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، يَا رَبِّ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَشَقَّقْتُ لَكَ إِسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَلَا أُذْكَرُ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا وَذُكِرْتَ مَعِي، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَشَقَّقْتُ لَهُ إِسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيُّ. می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرمودند: شبی که به آسمان برده شدم، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «پیامبر به آنچه که پروردگارش به او نازل کرده است ایمان آورد». عرض کردم: «و مؤمنان»؟ (۸۴) فرمود: راست گفتم. ای محمد! چه کسی را برای امت جانشین خودت قرار دادی؟ عرض کردم: بهترین آن‌ها را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ عرض کردم: بله، ای پروردگارم. فرمود: ای محمد! من به زمین [و اهل آن] توجه [و عنایتی] کردم و از میانشان تو را انتخاب کردم و برای تو نامی از نام‌های خودم برگزیدم [نام تو را از نام خودم گرفتم] پس هر کجا من یاد شوم تو هم همراه من یاد می‌شوی، پس من محمودم و تو محمد. سپس بار دیگر [به زمین و اهلش] توجه کردم و از میان آن‌ها علی را اختیار کردم و برای او هم نامی از نام‌های خودم را برگزیدم، پس من اعلی هستم و او علی. یا مُحَمَّدُ! إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ شَيْخِ نُورٍ مِنْ نُورِي وَعَرَضْتُ وَلَايَتَكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ. یا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عِبْدِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ مِثْلَ الشِّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَاثِدًا بِوِلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يَقَرَّ بِوِلَايَتِكُمْ. یا مُحَمَّدُ! أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. فَقَالَ: اِلْتَفَتَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ. فَالْتَفَتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنَ وَالْمُهَيْدِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي ضَخْضَاخٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يُصَلُّونَ وَالْمُهَيْدِيُّ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. ای محمد! من، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین را از شب و شمال نور خودم خلق کردم و ولایت شما را بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها ارائه کردم، پس کسی که ولایت شما را پذیرفت در نظر من از مؤمنین است و کسی که ولایت شما را انکار کرد، در نظر من از کافران است. ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم آن قدر عبادتم کند تا این که بند بندش از هم جدا شود و مثل مشک خشک و پوسیده بیابان شود، بعد [روز قیامت] در حالی [به محضر من] بیاید که منکر ولایت شما باشد، تا اقرار به ولایت شما نکند او را نخواهم بخشید. ای محمد! دوست داری آن‌ها را ببینی؟ عرض کردم: بله، ای پروردگارم. فرمود: به سمت راست

عرش توجه کن. توجه کردم و دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی در دریای کم عمقی از نور ایستاده و نماز می‌خوانند، و مهدی در وسط آنهاست و مثل ستاره درخشان می‌ماند. فقال: یا مُحَمَّد! هُوَ لَئِذَا نُجِجَ وَهَذَا النَّائِرُ مِنْ عَتْرَتِكَ. یا مُحَمَّد! وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنَّهُ الْحَجَبُ الْوَاجِبُ لِأَوْلِيَائِي وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي. ۱۱۰ - وروی جابر الجعفی قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن تأويل قول الله - عز وجل - «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ» قال: فَتَنَفَسَ سَيِّدِي الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ أَمَّا السَّنَةُ فَهِيَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشُهُورُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْيَاقِينُ وَإِلَى ابْنِي جَعْفَرَ وَإِنَّهُ مُوسَى وَإِنَّهُ عَلِيُّ وَإِنَّهُ مُحَمَّدٌ وَإِنَّهُ عَلِيُّ وَإِلَى ابْنِي الْحَسَنِ وَإِلَى ابْنِي مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمَهْدِي، إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا حُجِّجَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ وَأَمْنَاؤُهُ عَلِيٌّ وَخِيهِ وَعَلِمِهِ. ای محمد! اینان حجّت‌هایی خدایند و این منتقم از عترت تو می‌باشند. فرمود: ای محمد! به عزّت و جلالم قسم که او حجّت واجبه برای اولیای من است [اطاعتش برای اولیاء الله واجب است] و از دشمنانم انتقام خواهد گرفت. ۱۱۰ / ۱۰ - جابر جعفی گفته است: از امام باقر علیه السلام پیرامون تأویل این آیه قرآن سؤال کردم که می‌فرماید: «همانا عدد ماه‌ها نزد خدا [که به حساب حق و صلاح خلق است] در کتاب الهی دوازده ماه است، از آن روزی که خدا آسمان و زمین را آفرید، از آن دوازده ماه، چهار ماه آن حرام خواهد بود. این است دستور دین استوار و محکم، پس در آن ماه‌ها تعدی و ستم در حق خود و دیگران نکنید». (۸۵) آن‌گاه حضرت نفس عمیقی کشیدند [یا آه بلندی کشید] بعد فرمودند: ای جابر! اما سال، پس جد ما رسول خداست و ماه‌های آن دوازده ماه هستند و عبارتند از: امیرالمؤمنین [امام حسن و امام حسین و امام سجاد] تا می‌رسد به من و می‌رسد به پسر من جعفر، و پسرش موسی و پسرش علی و پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و به پسرش محمد که هادی مهدی است، دوازده امام که حجّت‌های خدا در میان خلق خدا بوده و امین بر وحی و علم الهی هستند. وَالْأَرْبَعَةُ الْحُرْمُ الَّذِينَ هُمُ الدِّينُ الْقَيِّمُ، أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ يَخْرُجُونَ بِاسْمِ وَاحِدٍ: عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبِي عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَا إِقْرَارُ بِهِؤَلَاءِ هُوَ الدِّينُ الْقَيِّمُ «فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ» أَيْ قُولُوا بِهِمْ جَمِيعًا تَهْتَدُوا. ۱۱۱ - أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكي الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين عليهم السلام قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتَهُ - لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَدَوَاهُ. و چهار ماه محترم که دین مستحکم هستند، چهار تن از آنها هستند که با یک نام خارج شده‌اند و عبارتند از: علی امیرالمؤمنین و پدرم علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد [امام هادی] علیهم السلام. پس اقرار به ولایت این چهار امام، همان دین مستحکم است. «پس در مورد ایشان بر خودتان ظلم نکنید» یعنی به همه آنها معتقد باشید تا هدایت شوید. ۱۱ / ۱۱۱ - امام صادق از پدرش امام باقر، از پدرش صاحب پینه‌ها (۸۶) [امام سجاد] آقای عبادت کنندگان، از پدرش حسین شهید پاک و طاهر، از پدرش امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که از دنیا رفتند، به علی علیه السلام فرمودند: ای ابا الحسن! ورق و جوهری آماده کن. فَأَمْلَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا. فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا، سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ: عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَالْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَالْمَأْمُونَ وَالْمَهْدِيَّ فَلَا تَصْحُحُ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ. يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيَّتِي عَلِيٌّ أَهْلُ بَيْتِي، حَبِيبُهُمْ وَمَوْتِيَّتُهُمْ وَعَلَى نِسَائِي، فَمَنْ تَبَّهَتْ لِقَيْتِي غَدًا وَمَنْ طَلَّقْتَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا، لَمْ تَرِنِي وَلَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلِيُّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي. حضرت وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمودند، تا این که به اینجا رسید: علی جان! به زودی پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی، و تو اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق کننده بزرگ

فقال: وما قال عمر؟ فأخبره، جانشین او شد، من خودم حاضر و شاهد بودم که یکی از بزرگان یهود که یهودیان مدینه گمان می‌کردند او عالم‌ترین مردم عصر خودش هست آمد تا به عمر رسیده و به او گفت: ای عمر من آمده‌ام تا نزد تو مسلمان شوم! اگر تو از آنچه که می‌پرسم جواب دادی، پس معلوم می‌شود که تو عالم‌ترین اصحاب این کتاب [قرآن] و سنت [رسول الله صلی الله علیه وآله] هستی و تمامی آنچه را که می‌خواهم سؤال کنم می‌دانی. عمر به او گفت: من در این مقام [علمی] نیستم. اما تو را راهنمایی می‌کنم به کسی که عالم‌ترین امت ما به کتاب و سنت است و به هر چه که بپرسی عالم است، او آن مرد است. و اشاره به علی علیه السلام کرد. یهودی گفت: ای عمر! اگر این گونه است که تو می‌گویی، پس تو چه حقی داری که مردم با تو بیعت کنند در حالی که آن مرد عالم‌ترین شماست؟ عمر او را از حرف زدن منع کرده و تهدیدش کرد. بعد یهودی برخاست و به سمت علی علیه السلام رفت و خطاب به حضرت عرض کرد: تو آن گونه هستی که عمر گفت؟ حضرت فرمودند: عمر چه گفته؟ یهودی ماجرا را به قال: فإن كنت كما قال عمر سألتك عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمها أحد منكم فأعلم أنكم في دعواكم خير الأمم وأعلمها صادقون، ومع ذلك أدخل في دينكم الإسلام. فقال أمير المؤمنين علي عليه السلام: نعم، أنا كما ذكر لك عمر، سل عما يدا لك أخبرك عنه إن شاء الله تعالى قال: أخبرني عن ثلاثه وثلاثه وواحدة. قال له علي عليه السلام: يا يهودي لم لم تقل أخبرني عن سبع؟ فقال اليهودي: إنك إن أخبرتني بالثلاث سألتك عن الثلاث وإلا كففت، وإن أجبتني في هذه السبع فأنت أعلم أهل الأرض وأفضلهم وأولى الناس بالناس. حضرت خبر داده و گفت: اگر تو همان گونه هستی که عمر گفته، اموری را از تو می‌پرسم و می‌خواهم بدانم آیا کسی از شما آن مسائل را می‌داند؟ و این که ادعا می‌کنید که بهترین و عالم‌ترین امت‌ها هستید، راست می‌گویید؛ تا با توجه به صدق شما در ادعای تان، به دین شما داخل شوم و مسلمان گردم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بله، من همان گونه هستم که عمر گفته است، از هر چیزی که برای تو پیش آمده بپرس تا ان شاء الله به تو جواب دهم. یهودی عرض کرد: از سه و سه و یک به من خبر دهید. حضرت فرمودند: ای یهودی چرا نگفتی از هفت به من خبر بده؟ یهودی گفت: اگر به سه تای اول خبر دادی و جواب دادی سه تای دوم را از شما می‌پرسم در غیر این صورت [اگر سه تای اولی را جواب ندادی] ادامه نمی‌دهم و برای من کفایت می‌کند، و امّا اگر به هر هفت تا جواب دادی، پس شما عالم‌ترین و برترین اهل زمین بوده و به مردم از خودشان سزاوارتر هستید. [یعنی نسبت به جان و مال مردم از خودشان بیشتر حق دارید.] فقال: سل عما يدا لك يا يهودي. قال: أخبرني عن أول حجر وضع على وجه الأرض وأول شجره عرس على وجه الأرض وأول عين نبعت على وجه الأرض. فأخبره أمير المؤمنين عليه السلام. ثم قال له اليهودي: فأخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدي؟ وأخبرني عن نبيكم محمد أين منزله في الجنة؟ وأخبرني من معه في الجنة؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: إن لهذه الأمة اثني عشر إماماً هدياً من ذريه نبيها وهم مني. وأما منزل نبينا صلي الله عليه وآله في الجنة فهو أفضلها وأشرفها جنة عدن. حضرت فرمودند: از آنچه که برای تو پیش آمده بپرس. یهودی گفت: از اولین سنگی که بر روی زمین قرار داده شد، و اولین درختی که بر روی زمین کاشته شد، و اولین چشمه‌ای که بر روی زمین جاری شد به من خبر بده. حضرت هر سه را بیان فرمودند. بعد یهودی به حضرت عرض کرد: از این امت به من خبر بدهید که چند امام هدایت‌گر دارد؟ و از پیامبران که جایگاهش در بهشت کجاست؟ و چه کسانی در بهشت همراه او هستند؟ امیرمؤمنان فرمودند: برای این امت دوازده امام هدایت‌کننده است که از ذریه پیامبر این امت و از نسل من هستند. اما منزل پیامبر ما صلی الله علیه وآله در بهشت بالاترین و شریف‌ترین جای بهشت؛ یعنی همان بهشت عدن است. وأما من معه في منزله منها فهؤلاء الاثنا عشر من ذريته وأمههم وجدتهم - أم أمهم - وذرائعهم، لا يشرّكهم فيها أحد. ۱۱۴ - و بهذا الإسناد، عن محمد بن يعقوب، عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: أقبل أمير المؤمنين عليه السلام ومعه الحسن بن علي عليه السلام وهو متكئ على يد سلمان، فدخل المشي جدار الحرام، إذ أقبل رجلٌ حسن الهيئة واللباس، فسلم على أمير المؤمنين عليه السلام فردّ عليه السلام فجلس، ثم قال: يا أمير المؤمنين! أسألك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهنّ علمت أن القوم قد ركبوا من واما

کسانی که از این امت در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه اویند، همان دوازده نفر از ذریه ایشان و مادرشان و جده آن‌ها؛ یعنی مادر مادرشان و فرزندان آن‌ها می‌باشند و در این مقام هیچ کس با آن‌ها شریک نیست. ۱۴ / ۱۱۴ - ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری (۹۰) از امام جواد علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام همراه امام حسن مجتبی علیه السلام که به دست سلمان تکیه داده بود، وارد مسجد الحرام شدند، در همین حین مردی با چهره و لباسی مناسب و خیلی خوب جلو آمد و به امیرمؤمنان سلام کرد، امام جواب سلام او را داده و نشستند، بعد آن مرد عرض کرد: ای امیرمؤمنان! از شما سه مسأله می‌پرسم، اگر جواب آن‌ها را دادی می‌فهمم که مردم نسبت به ولایت و امر شما بر آنچه که از آن‌ها گذشته سوار شده‌اند [یعنی به دوره جاهلیت برگشته‌اند] و در دنیا و آخرت از عذاب الهی ایمن امرک ما قضی علیهم، و إن لیسوا بمؤمنین فی دنیاهم و آخرتیم، و إن تکن الأخری علمت أنك و هم شرع سواء. فقال له امیر المؤمنین علیه السلام: سلنی عما بدا لک. قال: أخبرنی عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه وعن الرجل كيف يدكر وينسى وعن الرجل يشبه ولده الأعمام والأخوال؟ فالتفت امیر المؤمنین علیه السلام إلى الحسن علیه السلام فقال: يا أبا محمد! أجبه. فأجابته الحسن علیه السلام. فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا الله ولم أزل أشهد بها، وأشهد أن محمداً رسول الله ولم أزل أشهد بذلك. نخواهند بود، و امّا اگر به گونه‌ای دیگر بود [و جواب ندادی] می‌فهمم شما با آن‌ها شریعت مساوی دارید [و هیچ برتری نسبت به آن‌ها نداری]. حضرت فرمودند: از آنچه که برایت پیش آمده بپرس. آن مرد عرض کرد: به من خبر بده از مردی که می‌خواهد، روحش کجا می‌رود؟ و [بگو] انسان چگونه یاد می‌آورد و فراموش می‌کند؟ و [باز بگو] از مردی که فرزندش به عموها و دایی‌هایش شبیه می‌شود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه به حسن علیه السلام شده و فرمودند: ای ابا محمّد! جواب او را بده و امام حسن علیه السلام هم جواب او را داد. مرد گفت: شهادت می‌دهم به این که خداوندی بجز خدای متعال نیست و پیوسته به آن شهادت می‌دهم. و شهادت می‌دهم که محمّد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و همیشه به آن شهادت می‌دهم. و أشهد أنك وصي رسول الله والقائم بحجته - وأشار إلى امیر المؤمنین علیه السلام - ولم أزل أشهد بها. وأشهد أنك وصيّه والقائم بحجته - وأشار إلى الحسن - . وأشهد أن الحسين بن عليّ وصي أبيه والقائم بحجته بعدك. وأشهد على عليّ بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعده. وأشهد على محمّد بن عليّ أنه القائم بأمر عليّ بن الحسين. وأشهد على جعفر بن محمّد أنه القائم بأمر محمّد بن عليّ. وأشهد على موسى أنه القائم بأمر جعفر بن محمّد. وأشهد على عليّ بن موسى أنه القائم بأمر موسى بن جعفر. و شهادت می‌دهم که تو وصی رسول خدا و قیام کننده به حقّ و حجت او هستی - اشاره به امیرالمؤمنین کرد - و همیشه به این شهادت می‌دهم. و شهادت می‌دهم که تو وصی و قیام کننده و حجت او هستی و اشاره به حسن کرد. و شهادت می‌دهم که پس از تو، حسین بن علی وصی پدرش بوده و قائم به حقّ و حجت خداست. و شهادت می‌دهم که پس از حسین، علی بن الحسن قائم به امر امامت است. و شهادت می‌دهم که پس از علی بن الحسن، محمّد بن علی قائم به امر امامت است. و شهادت می‌دهم که پس از محمّد بن علی، جعفر بن محمّد قیام کننده به امر امامت است. و شهادت می‌دهم که پس از جعفر بن محمّد، موسی قائم بر امر امامت است. و شهادت می‌دهم که پس از موسی بن جعفر، علی بن موسی قائم به امر امامت است. و شهادت می‌دهم که پس از علی بن موسی، محمّد بن علی قائم بر امر امامت است. و أشهد على محمّد بن عليّ أنه القائم بأمر عليّ بن موسى وأشهد على عليّ بن محمّد بأنه القائم بأمر محمّد بن عليّ. وأشهد على الحسن بن عليّ بأنه القائم بأمر عليّ بن محمّد. وأشهد على رجل من ولد الحسن لا يكتفي ولا يسئمي حتى يظهر أمره فيملاها عيلاً كما ملئت ظلمياً وجوراً والسلام عليك يا امیر المؤمنین ورحمة الله وبركاته. ثم قام فمضى فقال امیر المؤمنین علیه السلام: يا أبا محمد! اتبعه أنظر أين يقصده؟ فخرج الحسن علیه السلام فقال (له): ما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من المسجِد فما دُرِيت أين و شهادت می‌دهم که پس از محمّد بن علی، علی بن محمّد قائم به امر امامت است. و شهادت می‌دهم که پس از علی بن محمّد، حسن بن علی قائم به امر امامت است. و شهادت می‌دهم که پس از حسن بن علی، حسن بن علی بن محمّد، حسن بن علی بن محمّد، تا این که امرش [قیام و ظهورش واقع شده] غلبه کند، و زمین را پر از عدل و داد کند

همچنان که پر از ظلم و جور شده است، و سلام بر تو ای امیرمؤمنان و رحمت و برکات خداوند نثار شما باد. بعد [از ادای این شهادت] برخاست و رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد! او را دنبال کن بین کجا می‌رود؟ امام حسن علیه السلام خارج شد [و خیلی زود برگشته] و فرمودند: تا پایش را از مسجد أخذ من أرض الله فرجعتُ إلى امیر المؤمنین علیه السلام فأعلمته فقال: یا ابا محمد! أتعرفه؟ فقلت: الله ورسوله وأمیر المؤمنین أعلم. فقال علیه السلام: هو الخضر علیه السلام. فهذا طرف من الأخبار قد أوردناها، ولو شرعنا فی إيراد (ما) من جهة الخاصه فی هذا المعنى لطلال به الكتاب، وإنما أوردنا ما أوردنا منها ليصح ما قلناه من نقل الطائفتين المختلفتين، ومن أراد الوقوف على ذلك فعليه بالكتب المصنفة في ذلك فإنه يجد من ذلك شيئاً كثيراً حسب ما قلناه. بیرون گذاشت نفهمیدم به کجای زمین خدا رفت؟ لذا به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام برگشتم و [آنچه را که دیده بودم] اعلام کرده و گفتم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد! آیا او را شناختی؟ عرض کردم: خدا و رسول خدا و امیرالمؤمنین اعلم و دانا ترند. حضرت فرمودند: او خضر پیامبر بود. آنچه که ذکر شد فقط بخشی از اخبار [این موضوع] بود، و اگر بخواهیم تمام روایاتی که از طریق خاصه [شیعه] در این باب آمده است را بیان کنیم حتماً کتاب خیلی طولانی می‌شود. و فقط همین مقدار روایات را از مجموع اخبار این باب بیان نمودیم تا بر گفته ما مبنی بر نقل روایات این باب توسط هر دو طایفه شیعه و سنی صحه بگذارد و اگر کسی بخواهد بر همه اخبار دسترسی پیدا کند، می‌بایست به کتبی که در این مورد نوشته شده است مراجعه کند (۹۲) که در این صورت روایات بسیار زیادی بر [حقانیت] گفته ما پیدا می‌کند. فإن قيل: دلوا أولاً على صحة هذه الأخبار، فإنها [أخبار] آحاد لا يعول عليها فيما طريقه العلم، وهذه مسألة علمية، ثم دلوا على أن المعنى بها من تذهبون إلى إمامته فإن الأخبار التي رویتوها عن مخالفیکم وأكثر ما رویتوها من جهة الخاصه إذا سلمت فليس فيها صحة ما تذهبون إليه لأنها تتضمن (العدد فحسب، ولا تتضمن) غير ذلك، فمن أين لكم أن أئمتکم هم المرادون بها دون غیرهم. قلنا: أما الذي يدل على صحتها فإن الشيعة الإمامية يروونها على وجه التواتر خلفاً عن سلف، وطريقه تصحيح ذلك موجودة في كتب الإمامية النصوص على أمير المؤمنين علیه السلام والطريقه واحده

اشکال

اولاً: بر صحت این اخبار استدلال نموده و ثابت کنید که اخبار تان صحیح است، چرا که تمام این اخبار که روایت کردید، خبر واحد هستند، و در اموری که اثبات شان نیازمند به علم است، خبر واحد قابل اعتماد نیست. [چون خبر واحد علم آور نیست، بلکه حداکثر ظن آور است] و این مسأله هم یک مسأله علمی است. ثانیاً: استدلال کرده و دلیل بیاورید مبنی بر این که معنای این اخبار همان کسی است که شما به امامتش معتقد هستید، چون اخباری که از مخالفین تان روایت کردید و نیز بیشتر روایاتی که از شیعه روایت کردید، با فرض این که آن‌ها را بپذیریم، در آن‌ها دلیلی بر صحت اعتقاد شما نیست، چون این اخبار فقط بیانگر عدد هستند و چیزی غیر این را نمی‌گویند، پس شما از کجا می‌گویید که امامان تان همان ۱۲ عدد روایات است و امامان دیگر را شامل نمی‌شود؟

جواب اشکال

اما آنچه که بر صحت این اخبار دلالت می‌کند این است که شیعه امامیه این موضوع و روایات آن را نسل به نسل به صورت تواتر نقل و روایت کرده‌اند و طریق تصحیح این دسته از اخبار در کتب امامیه و [باب] نصوص و تصریحات بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام موجود می‌باشد و طریق این روایات هم یکی است. [بنابراین اخبار این باب خبر واحد نیستند، بلکه متواتر هستند]. و أيضاً فإن نقل الطائفتين المختلفتين المتباينتين في الاعتقاد يدل على صحه ما قد اتفقوا على نقله لأن العاده جاریه أن کل من اعتقد مذهباً وکان

الطریق إلى صحّة ذلك النقل، فإنّ دواعیه تتوفّر إلى نقله، وتتوفّر دواعی من خالفه إلى إبطال ما نقله أو الطعن علیه، والإنكار لروایتیه، بذلك جرت العادات فی مدائح الرجال وذمّهم وتعظیمهم والنقص منهم. ومتی رأینا الفرقة المخالفة لهذه الفرقة قد نقلت مثل نقلها ولم تتعرّض للطعن علی نقله علاوه بر این: دو طایفه‌ای که در اعتقادات مخالف هم هستند و هر کدام اعتقاداتش با دیگری فرق می‌کند وقتی خبری را در یک مورد نقل می‌کنند، دلالت بر صحّت امری دارد که [هر دو طایفه] بر آن اتفاق نظر دارند. [و می‌بینیم که در اینجا شیعه و سنی در نقل روایات در مورد دوازده امام اتفاق نظر دارند و این در حالی است که در مسأله امامت، دو اعتقاد کاملاً مجزا از همدیگر دارند] به این جهت که عادتاً چنین است که هر کسی که به مذهب و مرامی معتقد است و راه صحیح بودن اعتقادش همان اخبار باشد، مدعیان آن به نقل اخبار روی می‌آورند، مخالفان شان نیز برای ابطال آن اخبار و انکار روایاتشان به روایات دیگری مراجعه می‌کنند [نه این که همان اخبار را نقل کنند] عادت در مدح و ستایش افراد و مذمت آن‌ها و بزرگ داشتن و یا کوچک شمردن آن‌ها به همین ترتیب جریان پیدا کرده و شکل گرفته است، که همه چیز در مورد رد یا تأیید افراد عادتاً اخباری است که درباره آن‌ها است. با توجه به این مقدمه، وقتی دیدیم کسانی که با فرقه تشیع مخالف هستند نیز مثل همین اخبار شیعه را نقل کرده و از طرفی متعرض طعن و ایراد گرفتن بر نقل شیعه نشده‌اند و مضمون خبر را که دلالت بر آن اعتقاد [مثل امامت دوازده امام] دارد را انکار و لم تنکر متضمّن الخبر دلّ ذلك علی أنّ الله تعالی قد تولّى نقله و سخرهم لروایتیه، و ذلك دلیل علی صحّة ما تضمّنه الخبر. وأما الدلیل علی أنّ المراد بالأخبار والمعنی بها أئمتنا علیهم السلام فهو أنّه إذا ثبت بهذه الأخبار أنّ الإمامة محصورة فی الإثنی عشر إماماً، وأنّهم لا یزیدون ولا ینقصون، ثبت ما ذهبنا إليه، لأنّ الأئمة بین قائلین: قائل یعتبر العدد الذی ذکرناه فهو یقول: إنّ المراد بها من ینذهب إلى إمامته ومن خالف فی إمامتهم لا یعتبر هذا العدد، فالقول - مع اعتبار العدد - أنّ المراد غیرهم خروج عن الإجماع وما أدی إلى ذلك وجب القول بفساده. نکرده، بلکه خودشان هم مبادرت به نقل آن اخبار کرده‌اند، دلالت بر این امر می‌کند که خداوند تعالی خود متولی [و هادی] نقل آن اخبار شده و به روایت کردنش توسط مخالفان، ایشان را مسخره نموده [و حجّت را بر آن‌ها تمام کرده] است و همین دلیل محکمی بر صحّت مضمون خبر است. امّا دلیل این که مقصود و مراد اخبار به دوازده امام، همان ائمه ما علیهم السلام هستند این است که وقتی به واسطه این اخبار ثابت شد که امامت در دوازده امام محصور بوده و کم و زیاد هم نمی‌شود، اعتقاد ما ثابت می‌شود؛ چرا که ائمت فقط دو نظریه دارند: یکی این که همان طور که ما گفتیم عدد را معتبر بدانند، چنین کسی می‌گوید: مراد از دوازده امام، همانی است که امامیه معتقد است. دوم این که کسی که با امامت ایشان مخالف است این عدد را معتبر نمی‌داند. بنابراین با فرض معتبر بودن عدد [۱۲] اعتقاد به این که مراد از دوازده امام، کسانی غیر از ائمه شیعه باشد، خروج از اجماع (۹۳) است و قولی که منجر به خروج از اجماع [مسلمین] شود فسادش ثابت است. ویدلّ أيضاً علی إمامة ابن الحسن علیه السلام و صحّة غیبتیه ما ظهر وانتشر من الأخبار الشائعة الذائعة عن آباءه علیهم السلام قبل هذه الأوقات بزمان طویل من أنّ لصاحب هذا الأمر غیبة، وصفه غیبتیه و ما یجری فیه من الاختلاف، و یحدث فیه من الحوادث، وأنّه یكون له غیبتان إحداهما أطول من الأخری، وأنّ الأولی يعرف فیه خبره، والثانیة لا- يعرف فیه أخباره فوافق ذلك علی ما تضمّنته الأخبار. ولو لا صحّتها و صحّة إمامته لما وافق ذلك، لأنّ ذلك لا یكون إلّا بإعلام الله تعالی علی لسان نبيه صلی الله علیه وآله وهذه أيضاً طريقة معتمدة اعتمدها الشیوخ قديماً.

«روایات ائمه در مورد غیبت امام زمان علیه السلام»

«روایات ائمه در مورد غیبت امام زمان علیه السلام»

اخباری که مدّت‌ها پیش از امامت و غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام از ناحیه پدران بزرگوار ایشان علیهم السلام صادر

شده و در جامعه اسلامی انتشار یافته است، همگی بر امامت و صحت غیبت فرزند برومند امام حسن عسکری علیه السلام دلالت می‌کند. از جمله این که برای صاحب این امر غیبتی است، و [روایاتی مبنی بر] نشانه‌های غیبت و آنچه که از اختلافات پیش می‌آید و حوادثی که در زمان غیبت به وقوع می‌پیوندند و این که ایشان دو غیبت دارد که یکی طولانی‌تر از دیگری است، در غیبت اول از ایشان اخباری در دست هست و خبر شان شناخته شده است، اما در غیبت دوم اخبار ایشان شناخته نمی‌شود، و از ایشان خبری در دست نیست. (۹۴) پس موضوع غیبت [با خصوصیات که گفتیم] موافق مضمون اخبار و روایات است. اگر صحت غیبت و امامت ایشان نبود، موضوعات بالا با مضمون اخبار موافق نمی‌شدند، چون این اخبار چیزهایی است که از طرف خداوند بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شده است. و این راهی است که بزرگان ما از قدیم بر آن اعتماد داشته‌اند. ونحن نذكر من الأخبار التي تضمن ذلك طرفاً ليعلم صحته ما قلناه، لأن استيفاء جميع ما روي في هذا المعنى يطول، وهو موجود في كتب الأخبار، من أرواه وقف عليه من هناك. ۱۱۵ - فمن ذلك: ما أخبرنا به جماعة، عن أبي محمد التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن جعفر الأسدي، عن سعد بن عبد الله، عن موسى بن عمر بن يزيد، عن علي بن أسباط، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام في قول الله تعالى: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» قال: نَزَلَتْ فِي الْإِمَامِ فَقَالَ: (إِنْ) أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَيَحْلُلُ اللَّهُ تَعَالَى وَحَرَامِهِ؟ ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا. مَا فَطَّ بَخْسِ كَوْحِكِي مِنْ أَخْبَارِي كَمَا شَأْنِي فِي مَطَالِبِ هَسْتَنْدِ رَا بَرَايِ اَيْنِ كِه صَحَّتْ ادْعَايِ مَا مَعْلُومِ شُودِ، ذَكَرْ مِي كُنِيْم. چُون بِيَانِ وَ بِه دَسْتِ آوَرْدَنْ تَمَامِي آنچِه كِه دَر اَيْنِ زَمِيْنِه رَوَايْتِ شُدِه وَ دَر كَتَبِ اَخْبَارِ مَوْجُودِ اسْتِ بَسِيَارِ طَوْلَانِي خَوَاهِدِ شُد. لَذَا هَر كِه عِلَاقَمَنْدِ اسْتِ هَمِه رَوَايَاتِ رَا بِيْنِدِ بِه كَتَبِ مَفْصَلِ دَر اَيْنِ بَابِ مَرَاجِعِه كَنْد. ۱ / ۱۱۵ - از آن جمله روایات این است که ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه کریمه قرآن که می‌فرماید: [به کافران] بگو اگر آب [که مایه حیات است] به زمین فرو برود، کیست که باز آب گوارا برایتان پدید آورد. (۹۵) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: این آیه پیرامون امامت نازل شده است، بعد فرمودند: هر وقت امام شما غایب شود و ندانید که در کجاست، پس چه کسی برای شما امامی می‌آورد که ظاهر بوده و اخبار آسمان و زمین و همچنین حلال و حرام خداوند را برایتان بیان کند؟ سپس فرمودند: بدان، به خدا قسم هنوز تأویل این آیه نیامده و حتماً تأویل آن [که مصداق عینی آن غیبت امام زمان علیه السلام است] خواهد آمد. ۱۱۶ - سعد بن عبد الله، عن الحسين بن عمر بن يزيد، عن أبي الحسن بن أبي الربيع المدائني، عن محمد بن إسحاق، عن أسيد بن ثعلبه، عن أم هانئ قالت لقيت أبا جعفر عليه السلام فسألته عن قول الله تعالى «فَلَا أُفْسِمُ بِالْجَوَارِ الْكُنَّسِ» فقال: إِمَامٌ يُخْتَسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مَنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سِنِيَّةً سِتِّيْنِ وَمِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَقَادِ، فَإِنْ أَدْرَكَتْ ذَلِكَ قُرْتٌ عَيْنِكَ. ۱۱۷ - سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن موسى بن قاسم البجلي وأبي قتادة علي بن محمد بن حفص، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: قلت له: ما تأويل قول الله تعالى: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» فقال: إِذَا فَقَدْتُمْ إِمَامَكُمْ فَلَمْ تَرَوْهُ فَمَاذَا تَصْنَعُونَ؟ ۲ / ۱۱۶ - ام هانی گفته است: به محضر امام باقر علیه السلام رسیدم و از این آیه قرآن که می‌فرماید: «قسم به آن ستارگان که حرکت کرده و پنهان می‌شوند» (۹۶) پرسیدم، حضرت فرمودند: آن امامی است که در زمان خودش و زمانی که علم و آگاهی مردم نسبت به ایشان قطع می‌شود، او در سال ۲۶۰ ه. ق غایب می‌شود، و بعداً مانند شهاب درخشان در تاریکی شب ظاهر می‌گردد، پس اگر آن [زمان ظهور] را درک کردی و دیدی، چشمت روشن! ۳ / ۱۱۷ - علی بن جعفر می‌گوید: از موسی بن جعفر علیهما السلام در مورد تأویل و تفسیر آیه کریمه «[به کافران] بگو اگر آب [که مایه حیات است] به زمین فرو رود، کیست که باز آب گوارا برایتان پدید آورد» (۹۷) پرسیدم، فرمودند: زمانی که امامتان را گم کنید و ایشان را نبینید، پس چه می‌کنید؟ ۱۱۸ - و أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن الشاذان، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن صفوان بن يحيى، عن أبي أيوب، عن أبي بصير قال: قال

أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ بَلَّغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَةٌ فَلَا تُنْكِرُوهَا. ۱۱۹ - محمد بن جعفر الأسدي، عن سعد بن عبد الله، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن إسحاق بن محمد الصيرفي، عن يحيى بن المثنى العطار، عن عبد الله بن بكير، عن عبيد بن زرارة قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرُونَهُ. ۱۲۰ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن عبد الله بن جباه، عن عبد الله بن المستنير، عن المفضل بن عمر قال: ۴ / ۱۱۸ - أبو بصير گفته است: امام صادق عليه السلام فرمودند: اگر زمانی غیبت صاحب تان را به شما خبر بدهند انکار نکنید. ۵ / ۱۱۹ - عبيد بن زرارة گفته است: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند: مردم امامشان را گم می کنند، پس ایشان در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند ولی آن ها امام را نمی بینند. ۶ / ۱۲۰ - مفضل بن عمر (۹۸) گفته است: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولُ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: قُتِلَ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ. ۱۲۱ - وبهذا الإسناد، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن علي بن أبي حمزة، (عن أبي بصير)، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لَا يَدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ عَزَلِهِ، وَلَا بُدَّ فِي عَزَلَتِهِ مِنْ قُوَّةٍ، وَمَا بِنِثْلَاثَيْنِ مِنْ وَحْشَةٍ وَنَعْمِ الْمَنْزِلِ طَيِّبَةٍ. برای صاحب این امر دو غیبت است: یکی آن قدر طولانی خواهد شد، تا این که بعضی می گویند: امام مرده است و عده ای می گویند: کشته شده است و برخی می گویند: آمده و رفته است، تا آنجا که از اصحاب و یارانش عده بسیار کمی می ماند و هیچ کسی از اولاد حضرت و دیگران از مکان ایشان مطلع نخواهد بود بجز غلامی که کارهای ایشان را انجام می دهد. ۷ / ۱۲۱ - ابو بصیر از امام باقر عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: صاحب این امر به ناچار کنار گیری کرده و در عزلت خواهد بود و می بایست در عزلت و تنهایی اش قوه و توانایی داشته باشد و با وجود سی نفر وحشت و ترس نیست، و طیبه خوب منزلی است. (۹۹)

۱۲۲ - سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي الزيتوني، عن الزهري الكوفي، عن بنان بن حمدويه قال: ذكر عند أبي الحسن العسكري عليه السلام مضي أبي جعفر عليه السلام فقال: ذاك إلی ما دُمْتُ حَيًّا بَاقِيًّا وَلَكِنْ كَيْفَ بِهِمْ إِذَا فَقَدُوا مَنْ بَعِيدِي. ۱۲۳ - وأخبرنا ابن أبي جيد القمي، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن عبد الله بن حمدويه بن البراء، عن ثابت، عن إسماعيل، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال: خرجت مع أبي عبد الله عليه السلام فلما نزلنا الروحاء نظر إلى جبلها مطالاً عليها فقال لي: ترى هذا الجبل؟ هذا جبل يُدعى رضوى من جبال فارس، أحببنا فنقله الله إلينا، أما إن فيه كلَّ شجرةٍ مُطعمٍ ونعم أمانٌ للخائفِ مرتين. أما إن لصاحب هذا الأمر فيه غيبتين؛ واحدة قصيرة والأخرى طويلة. ۸ / ۱۲۲ - بنان بن حمدويه گفته است: در محضر امام هادی عليه السلام بحث از شهادت امام جواد عليه السلام به میان آمد، حضرت فرمودند: [پس از شهادت پدرم] امامت و ولایت بر مردم مادامی که من زنده هستم به من سپرده شده است. لکن حال مردم در زمانه ای که امام پس از من را گم کنند چگونه است؟ ۹ / ۱۲۳ - عبد الأعلى غلام آل سام گفته که در محضر امام صادق عليه السلام [از مدینه] خارج شدیم و وقتی که به منزل روحا رسیدیم، حضرت مدتی به کوه بزرگ آنجا نگاه کرده و به من فرمودند: این کوه را می بینی؟ این کوه از کوه های فارس است و نامش «رضوی» است، ما اهل بیت را بسیار دوست می داشت، خداوند هم آن را به طرف ما منتقل فرمود، در این کوه هر نوع درخت میوه داری یافت می شود و دو مرتبه فرمودند: برای خائف و ترسیده، خوب پناهگاهی است. [و فرمودند:] بدان برای صاحب این امر دو غیبت است، یکی کوتاه و دیگری طولانی. ۱۲۴ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبي عمير، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لَمَّا دَخَلَ سَلْمَانُ (رضی الله عنه) الْكُوفَةَ، وَنَظَرَ إِلَيْهَا ذَكَرَ مَا يَكُونُ مِنْ بِلَادِهَا، حَتَّى ذَكَرَ مُلْكَ بَنِي أُمَيَّةَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالزُّمُوا أَخْلَاصَ بَيُوتِكُمْ حَتَّى يَظْهَرَ الطَّاهِرُ ابْنُ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرُ ذُو الْعَيْتَةِ الشَّرِيدِ الطَّرِيدِ. ۱۲۵ - وروی أبو بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: فِي الْقَائِمِ شَبَهُ مِنْ يَوْسُفَ. قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: الْخَيْرَةُ وَالْعَيْتَةُ. ۱۰ / ۱۲۴ - ابو بصیر از امام صادق عليه السلام نقل می کند

که حضرت فرمودند: وقتی سلمان رضی الله عنه وارد کوفه شد، به آن نگاه کرد و بلاهای آنجا را [که پس از آن واقع می‌شود] متذکر شد، تا این که از حکومت بنی امیه و کسانی که بعد از آن‌ها حکومت می‌کنند [و جور و ستم آن‌ها] یاد آور شد. سپس گفت: وقتی که این گونه شد، روی گلیم خانه‌های تان بنشینید، تا آن پاکیزه فرزند پاکیزه و پاک طاهر کننده که صاحب غیبت و آواره و طرد شده است، ظهور کند. (۱۰۰) / ۱۱ / ۱۲۵ - ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: قائم شباهتی به یوسف علیه السلام دارد. عرض کردم: شباهت شان چیست؟ فرمودند: حیرت و غیبت. ۱۲۶ - و آخری جماعه، عن ابی المفضل، عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن ابیه، عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، عن موسی بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن المفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن تفسير جابر فقال: لا تُحَدِّثْ بِهِ السَّفَلَ فَيَذِيعُونَهُ، أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى «فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ» إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُسْتَبْرَأً فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَّتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ۱۲۷ - وروی عبد الله بن محمد بن خالد الكوفی، عن منذر عن محمد بن قابوس، عن نصر بن السندی، عن ابی داود سلیمان بن سفیان المسترق، عن ثعلبه بن میمون، عن مالک الجهنی، عن الحارث بن المغیره، عن الأصبع بن نباته. ورواه سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، عن الحسن بن علی بن فضال، عن ثعلبه بن میمون، عن مالک الجهنی، عن الأصبع بن نباته قال: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ لَهُ: ۱۲ / ۱۲۶ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر جابر پرسیدم، حضرت فرمودند: آن را برای افراد فرومایه و بی‌ارزش خبر نده، چون آن را فاش کرده و ضایع می‌کنند. آیا کتاب خداوند تبارک و تعالی را نخوانده‌ای که می‌فرماید: «پس آن زمانی که در صورت دمیده شود» (۱۰۱) تحقیقاً امامی از ماست که از مردم مخفی و پنهان شده، پس هرگاه خداوند تبارک و تعالی اراده فرماید که امرش را ظاهر کند، در قلبش نکته‌ای ایجاد شده و به دلش می‌افتد که ظاهر شود، پس به امر الهی قیام می‌کند. ۱۳ / ۱۲۷ - این روایت از دو طریق از اصبع بن نباته رسیده است که می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، دیدم که ایشان در حال فکر کردن بوده، چوبی در دست گرفته و به زمین می‌زنند. یا امیر المؤمنین! ما لی أراک مُفَكِّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ؟ أَرْغِيَهُ مِنْكَ فِيهَا؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا قَطُّ، وَلَكِنِّي تَفَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا، يَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَعَجِيْبَةٌ تَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ. قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ فَكَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَالْعَجِيْبَةُ؟ قَالَ: سِتَّةٌ أَيَّامٌ أَوْ سِتَّةٌ أَشْهُرٌ أَوْ سِتَّةٌ سِنِينَ. به ایشان عرض کردم: ای امیرمؤمنان! چه شده است که به این صورت فکر می‌کنید و سر چوب را به زمین می‌زنید؟ این عمل شما از روی رغبت شما به زمین است؟ [یعنی مشغول فکر کردن در مورد زمین و دنیا و @ ذخارف دنیا هستید، یا حادثه‌ای پیش آمده که شما را به فکر فرو برده است]؟ حضرت فرمودند: خیر، به خدا قسم که هیچ وقت رغبتی به زمین و دنیا نداشته‌ام، لکن در مورد مولودی فکر می‌کنم که یازدهمین اولاد از نسل من است. نامش مهدی است و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. حیرت و غیبتی برای او پیش می‌آید که در آن بعضی از اقوام گمراه و بعضی دیگر هدایت می‌شوند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! حیرت و غیبت چه مدتی خواهد بود؟ حضرت فرمودند: شش روز یا شش ماه، یا شش سال. (۱۰۲) فَقُلْتُ: وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَأَنْتَى لَكَ بِهِذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ، أُولَئِكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ أَبْرَارِ هَذِهِ الْعِثْرَةِ. قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ: ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، فَإِنَّ لَهُ بِإِدْعَاءِ وَإِرَادَاتٍ وَغَايَاتٍ وَنَهَايَاتٍ. ۱۲۸ - وروی سعد بن عبد الله، عن ابی محمد الحسن بن عیسی العلوی قال: حَدَّثَنِي أَبِي عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي: يَا بَنِي إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنَ الْأَيْمَةِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ، فَإِنَّهُ لَا يَدُّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ عَجِيْبَةٍ يَغِيْبُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ. عرض کردم: آیا این امر واقع می‌شود؟ فرمودند: بله، او خلق شده است و تو کجا علمت به این امور می‌رسد؟ ای اصبع! آن‌ها [ائمه] بهترین و برگزیدگان این امت هستند که با خوبان و نیکوکاران این عترت خواهند بود. عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ فرمودند: هر چه که خدا بخواهد انجام می‌دهد، و تحقیقاً

خداوند اراده‌ها و غایات و نهایاتی دارد [که حتماً محقق می‌شود، چون اراده خدا است]. ۱۴ / ۱۲۸ - علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: پدرم [امام صادق علیه السلام] به من فرمودند: پسر! وقتی که پنجمین از فرزندان هفتمین [امام] غایب شد خدا را خدا را در مورد دینتان رعایت کنید. چون تحقیقاً و حتماً برای صاحب این امر غیبتی است که چنان غایب می‌شود که حتی بعضی از کسانی که معتقد به آمدن او هستند از اعتقادشان بر می‌گردند. یا بَنِيَّ إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِينًا أَصْحَحَ مِنْ هَذَا الدِّينِ لِاتَّبَعُوهُ. قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؟ قَالَ: يَا بَنِيَّ عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا، وَأَخْلَامُكُمْ تَصْتَبِقُ عَنْ حَمْلِهِ وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا تَدْرِكُوهُ. پسر! مسأله غیبت او آزمایشی از طرف خداوند است که به وسیله آن خلقش را امتحان می‌کند، اگر پدران و اجداد شما دینی صحیح‌تر از این دین می‌یافتند حتماً از آن تبعیت می‌کردند. علی بن جعفر می‌گوید: ابوالحسن [امام کاظم علیه السلام] پرسیده است: ای آقای من! پنجم از فرزندان هفتم چه کسی است؟ حضرت فرمودند: پسر! عقل‌های شما کوچک‌تر از درک آن است و توان حمل آن را ندارید و لکن اگر زنده بمانید آن امر [غیبت] را می‌بینید. (۱۰۳) ۱۲۹ - أخبرني جماعة، عن أبي المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن المطلب رحمه الله قال: حدثنا أبو الحسين محمد بن بحر بن سهل الشيباني الرهني قال: أخبرنا علي بن الحارث، عن سعد بن المنصور الجواشني قال: أخبرنا أحمد بن علي البديلي قال: أخبرني أبي، عن سدير الصيرفي قال: دخلت أنا والمفضل بن عمر و داود بن كثير الرقي وأبوصير وأبان بن تغلب علي مولانا الصادق عليه السلام فرأناه جالساً على التراب، وعليه مسح خيبري مطرف بلا جيب مقصير الكمين، وهو يبكي بكاء الوالهة الثكلي ذات الكبد الحزى، ۱۵ / ۱۲۹ - سدير صيرفي گفته است: من و مفضل بن عمر و داوود بن كثير رقي و ابوصير و ابان بن تغلب (۱۰۴) به محضر مبارک مولایمان امام صادق علیه السلام رسیدیم. دیدیم که حضرت روی خاک نشسته و لباسی به نام مسح خیبری که گریبان نداشته و آستین‌هایش کوتاه بود، پوشیده بودند و مانند زنی که فرزندش مرده باشد، گریه می‌کردند و حزن قد نال الحزن من وجنتیه وشاع التغیر فی عارضیه وأبلی الدمع محجریه وهو يقول: [سَيِّدِي غَيْبَتِكَ نَفْتٌ رِقَادِي وَصَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُوَادِي، سَيِّدِي غَيْبَتِكَ أَوْصَلَتْ مَصَائِبِي بِفَجَائِعِ الْأَيْدِ وَفَقَدَ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ بِنَاءِ الْجَمْعِ وَالْعَيْدِ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعِيهِ تَرْقًا مِنْ عَيْنِي وَأَنْبِيْنَ يَفْشَا مِنْ صَدْرِي. قال سدير: فاستطارت عقولنا ولها، وتصدعت قلوبنا جزعاً من ذلك الخطب الهائل والحادث الغائل، فظننا أنه سمت لمكروهه قارعه، أو حلت به من الدهر بائقة، فقلنا: لا أبكي الله عينيك يا ابن خير الوري من أئيه حادثة تستدرف دمعتك وتستمطر عبرتك؟ وأئيه حالة حتمت عليك هذا المأتم؟ واندوه از چهره و ظاهر و احوال ایشان معلوم می‌شد و اشک، کاسه چشم‌های ایشان را پر کرده بود و می‌فرمودند: ای سید من! غیبت تو خواب را از من گرفته، و بستر استراحت را بر من تنگ کرده و راحتی و آسایش قلبم را گرفته است. آقای من! غیبت تو مصیبت‌های من را به اندوه ابدی رسانده و فقدان و از دست دادن یکی پس از دیگری، جماعت و عدد را از بین برده، از غم فراق تو اشک چشمانم بخشکیده و سوز دلم فرو نشسته است. سدير می‌گوید: [با شنیدن این کلمات از امام صادق علیه السلام] از شدت حیرت، عقل از سرمان پرید و از این سخنان هولناک و مهلک امام قلبمان گویی پاره پاره شد. گمان کردیم که مصیبت بزرگی به حضرت وارد شده است، بنابراین عرض کردیم: خداوند چشمان شما را گریان نکند، ای فرزند بهترین خلایق، از چه حادثه و پیش آمدی این گونه مثل باران از چشمتان اشک می‌آید؟ و چه حالتی شما را به این غم و اندوه انداخته است؟ قال: فزفر الصادق عليه السلام زفرة انتفخ منها جوفه واشتد منها خوفه، فقال: وَيَكُمُ إِنِّي نَظَرْتُ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ الْمُشْتَمَلِ عَلَى عِلْمِ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا وَعِلْمِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَتَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْبَتَهُ وَإِبْطَاءَهُ وَطُولَ عُمْرِهِ وَتَلَوَى الْمُؤْمِنِينَ (مِنْ) بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَتَوَلَّدَ الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِ الشَّيْعَةِ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ، وَازْتِدَادِ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِ، وَخَلْعِهِمْ رَبِّمَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - : «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»؛ يَعْنِي الْوَلَايَةَ، فَأَخَذْتُ نَبِيَّ الرَّفْقَةَ، وَاسْتَوَلْتُ عَلَى الْأَخْرَانِ. فَقُلْنَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَرِمْنَا وَفَضَّلْنَا بِإِشْرَاكَكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعَلَّمْتَهُ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ. حضرت از عمق

وجود آهی کشیدند که حزن شان بیشتر شد و فرمودند: خیر ببینید! امروز صبح در کتاب جفر که شامل علم بلاها و مرگها و نیز علم آنچه که انجام شده است و آنچه که تا روز قیامت انجام شدنی است و در آن کتاب است نگاه می‌کردم که خداوند متعال [علم به] آن را مختص به محمد و ائمه پس از ایشان فرموده است، و با دقت و تأمل در آن قسمت که مربوط به تولد قائم ما و غیبت و طول عمر ایشان و امتحان مؤمنان در آن زمان است که به خاطر طولانی شدن غیبت در قلب‌های شیعه شک‌هایی پدید می‌آید، و بسیاری از آنها از دین خود روگردان می‌شوند و ربقه اسلام را از گردن‌های خود خلع می‌کنند، و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و ما مقدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم»؛ (۱۰۵) یعنی ولایت که برگردن همه لازم می‌آید. لذا حزن و اندوه بر من چیره شد. پس عرض کردیم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما کرم فرما و تفضل نما و نسبت به بعضی از چیزهایی که می‌دانی ما را با خود شریک کن. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَدَارَ فِي الْقَائِمِ مِثْلَ ثَلَاثَةِ أَدَارِهَا لِثَلَاثَةِ مَنَ الرُّسُلِ، قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ - أَعْنَى الْخِضْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَلِيلًا عَلَى عُمَرِهِ. فَقُلْنَا: اِكْشِفْ لَنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي. قَالَ: أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدِهِ، أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ، فَدَلُّوا عَلَى نَسَبِهِ وَأَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشِقِّ بُطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ تَيْفًا وَعِشْرُونَ أَلْفَ مَوْلُودٍ وَتَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحِفْظِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُ. حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در مورد قائم ما کاری خواهد کرد که در مورد سه تن از انبیا انجام داده است؛ تولد او را نظیر تولد موسی مقدر فرمود، غیبتش را مثل غیبت عیسی و عمر طولانی‌اش را مثل عمر طولانی نوح قرار داده است و عمر طولانی عبد صالح یعنی خضر علیه السلام را دلیل بر طول عمر ایشان قرار داده است. عرض کردیم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله این معانی را که فرمودید [اگر صلاح می‌دانید] برای ما روشن بفرمایید. حضرت فرمودند: اما تولد موسی علیه السلام وقتی که فرعون متوجه شد که سلطنت و حکومتش به دست او از بین می‌رود، دستور داد کاهنان و ستاره‌شناسان را احضار کنند. آنها نیز نسب موسی را به او گفتند که از بنی اسرائیل است. فرعون به مأموران و سربازان خود دستور داد که شکم زن‌های باردار بنی اسرائیل را بشکافند. برای پیدا کردن موسی بیش از بیست هزار طفل کشته شد، ولی از آنجا که خداوند موسی را در حفظ خود قرار داده بود فرعون نتوانست به او دسترسی پیدا کند. كَذَلِكَ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَبَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا أَنْ وَقَفُوا عَلَى أَنَّ [بِهِ زَوَالَ مَمْلَكَةِ الْأُمَرَاءِ وَالْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِي الْقَائِمِ مِنَّا، نَاصِحَةً بُونَا لِلْعَدَاوَةِ، وَوَضَعُوا سِيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِبَادَةِ نَسَبِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. وَأَمَّا غَيْبَةُ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قَتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِقَوْلِهِ «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ». كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتَكْرِهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ: إِنَّهُ لَمْ يُولَدْ، وَقَائِلٍ يَقْتَرِي بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ وُلِدَ وَمَاتَ، وَقَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا، وَقَائِلٍ يَمُرُّ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ هَمَجِينٌ است بنی امیه و بنی عباس وقتی مطلع شدند که نابودی سلطنت آنها و همه پادشاهان متکبر و ستمگر به دست قائم ما است، با ما دشمنی کردند و شمشیرهایشان را برای کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بین بردن نسل حضرت و به طمع یافتن و کشتن قائم علیه السلام کشیدند، اما خداوند متعال ابا دارد از این که امرش را برای احدی از این ستمگران ظاهر کند تا این که نورش را به اتمام [و اوج عزت] رساند، هر چند که مشرکان نخواهند. و اما در مورد غیبت عیسی علیه السلام، یهود و نصارا با هم متفق القول شدند که او کشته شده است. ولی خداوند تبارک و تعالی آنها را تکذیب کرده و فرمود: «او [عیسی] را نه کشته‌اند و نه بر دار کشیده‌اند، لکن امر بر یهود و نصارا مشتبه شده است.» (۱۰۶) غیبت قائم علیه السلام هم به همین منوال است؛ چرا که به زودی امت، غیبت او را به خاطر طولانی بودنش انکار می‌کنند. بعضی‌ها می‌گویند: هنوز به دنیا نیامده است عده‌ای به افترا و دورغ می‌گویند: به دنیا آمده و مرده است، عده‌ای از سر کفر و الحاد می‌گویند: امام یازدهم ما عقیم بوده و بی اولاد است، برخی می‌گویند: تعداد ائمه

سيزده نفر يتعدي إلى ثالث عشر فصاعداً، وقابل يعصى الله بدعواه: إن روح القائم عليه السلام ينطق في هيكل غيره. وأما إبطاء نوح عليه السلام فإنه لما استنزل العنقوبية (من السماء) بعث الله إليه جبرئيل عليه السلام معه سبع نوبات فقال: يا نبي الله إن الله جل اسمه يقول لك: إن هؤلاء خلانقي وعبادي لست أريدهم بصاعقه من صواعقي إلا بعد تأكيد الدعوة، وإلزام الحجة، فعاود اجتهدك في الدعوة لقومك فبأني مبيحك عليه، وأعرض هذا النوى، فإن لك في نباتها وبلوغها وإدراكها إذا أثمرت الفرج والخلاص، وبشر بذلك من تبعك من المؤمنين. فلما نبتت الأشجار وتآزررت وتسوقت وأغصنت وزها الثمر عليها بعد زمان طويل استنجز من الله العدة فأمره الله تعالى أن يعرض من نوى تلك الأشجار، ويعاود الصبر والاجتهاد، وحتى بیشتر هم می‌باشد و عده‌ای از سر عصیان مدعی هستند که روح قائم علیه السلام در هیکل و بدن دیگری سخن می‌گوید. و اما طولانی بودن عمر نوح علیه السلام، زمانی که از خداوند متعال نزول عذاب آسمانی را طلب کرد، خداوند جبرئیل را فرستاد که با خود هفت [دانه یا هسته درخت] داشت و گفت: ای پیامبر خدا! خداوند متعال می‌فرماید: این‌ها بندگان و مخلوقات من هستند و من با صاعقه [یا عذاب فوری] آن‌ها را از بین نمی‌برم، مگر این که دعوت به حق شده و در حق آن‌ها اتمام حجت شود. پس برگرد و همه تلاشت را در دعوت قومت [به توحید] به کار بند و من در مقابل آن به تو ثواب خواهم داد. این دانه‌ها را بکار، پس وقتی رشد کرد و به حد کمال رسیدند [تنومند شدند] و میوه دادند، آن وقت زمان خلاصی و فرج است و مؤمنین و تابعین را به آن بشارت بده. وقتی که آن دانه‌ها روید و درختانی با شاخ و برگ و تنومند شدند و میوه هم دادند، آن هم پس از مدت زمانی بسیار طولانی، [نوح] از خداوند وعده خلاصی [از کفار] را مسألت کرد، پس خداوند تبارک و تعالی امر فرمود تا از هسته این درختان هم بکار و بویوکد الحجة علی قومیه، فأخبر بذلك الطوائف التي آمنت به فازتد منهم ثلاثمائة رجل وقالوا: لو كان ما يدعيه نوح حقاً لما وقع في عدته خلف. ثم إن الله تعالى لم يزل يأمره عند إدراكها كل مرة أن يعرض تارة بعد أخرى إلى أن عرضها سبع مرات، وما زالت تلك الطوائف من المؤمنين ترتد منهم طائفة بعد طائفة إلى أن عادوا إلى تيف وسبعين رجلاً فأوحى الله - عز وجل - عنده ذلك إليه وقال: الآن أسفر الصبح عن الليل لعينك حين صرح الحق عن محضه وصفا الأمر للإيمان من الكدر بازتداد كل من كانت طينته خبيثة. فلو أتى أهلك الكفار وأبغيت من ارتد من الطوائف التي كانت آمنت بك لما كنت صدقت وعيدي السابق للمؤمنين الذين أخلصوا لي التوحيد من قومك وأغصموا بحبل و باز صبر و تلاش را از سر گیرد، صبر کند و تلاش کند [تا شاید قوم هدایت شوند] و حجت را بر مردمش تمام کند. نوح، این امر الهی را به افرادی که به او ایمان آورده بودند خبر داد. اما سیصد نفر از آن‌ها مرتد شده و از ایمان خود برگشتند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا می‌کند حق و درست بود نمی‌بایست که در وعده خودش تخلف کند. خداوند تبارک و تعالی همواره او را امر می‌کرد که هسته درختان را بکار تا هفت مرتبه نوح دانه درختان را کاشت [یا این که تا هفت نسل درختان این کار را کرد] در این مدت گروه‌هایی از مؤمنین، دسته دسته [و در طول این زمان] از ایمان خود برگشتند تا این که فقط هفتاد و چند نفر از یاران نوح باقی ماندند، پس خداوند در این هنگام به نوح وحی فرستاده و فرمود: الآن سفیدی صبح از پس ظلمت شب در مقابل چشمان تو قرار گرفت، چرا که حق روشن شد و امر ایمان، صاف و بی‌غل و غش گردید، و به واسطه ارتداد و روگردانی همه کسانی که طینت خبیث و ناپاکی داشتند، از کدورت و ناصافی در آمد [قوم تو غربال شدند و کسانی ماندند که طینت پاک داشتند]. پس چنانچه این کفار را نابود کرده و کسانی که ظاهراً به تو ایمان آورده و سپس مرتد شدند را باقی می‌گذاشتم، وعده سابقم به مؤمنین، درست و صادق نبود، مبنی ثبوتک، بأن أسد تخلفهم فی الأرض، وأمكن لهم دينهم، وأبدل خوفهم بالأمن، لكي تخلص العبادة لي بذهاب الشك من قلوبهم. وكيف يكون الاستخلاف والتمكن وبذل الخوف بالأمن مبنی لهم، مع ما كنت أعلم من ضعف يقين الذين ارتدوا وخبث طينتهم، وسوء سیر آثرهم التي كانت نتائج النفاق وسنوخ الضلالة، فلو أنهم تنسموا من الملك الذي أوتى المؤمنون وقت الاستخلاف إذا هلك أعداؤهم (لنشقوا) روائح صفاته، ولا شحككم (سر آثر) نفاقهم، وتأبد حبال ضلاله قلوبهم ولكاشفوا إخوانهم بالعداوة، وحاربوهم على طلب الرئاسة، والتفرّد بالأمر والنهي عليهم، وكيف يكون التمكن في الدين وانتشار الأمر

فی الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَإِيقَاعِ الْحُرُوبِ كَلَّا «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا». بر این که [اگر] خود را برای توحید، خالص کرده و به ریسمان نبوت تو چنگ زنی تا با زوال و نابودی شک و تردید در قلبشان عبادت من خالص شود؛ آن‌ها را در زمین جانشین گذشتگان قرار داده و حاکمیت بر دینشان را هم به آن‌ها می‌دهم و نیز ترسشان را به امنیت تبدیل می‌کنم. در این حال چگونه می‌شد مؤمنین را خلیفه در زمین قرار دهیم و آنان را تمکین بدهیم و ترسشان را بدل به امنیت کنیم، در حالی که ضعف ایمان مرتدان و خبث طینت و بدی باطنشان را که نتیجه نفاق و گمراهی آن‌ها بود می‌دانستیم، پس اگر آن‌ها به خلافتی که بعد از هلاکت کافران به مؤمنین داده می‌شود می‌رسیدند، حتماً بدی باطنشان را مستحکم می‌کردند و با مؤمنین عداوت و دشمنی می‌کردند و برای رسیدن به ریاست با برادران مؤمن خود می‌جنگیدند، پس چگونه تمکن در دین و انتشار [امر توحید] در میان مؤمنین با وجود این فتنه‌ها و جنگ قدرت‌ها به وجود می‌آمد. بلکه هرگز [تمکن در دین واقع نمی‌شد] پس اینک «کشتی را به کمک ما و وحی ما بساز». (۱۰۷) قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ غَيْبَتُهُ لِيَصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَيَصْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكِبَرِ بِازْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ حَيْثُ تَهُ مِنَ الشَّيْءِ الَّذِي يُخْشَى عَلَيْهِمُ التَّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَالتَّمْكِينِ وَالْأَمْنِ الْمُنتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّ التَّوَابِعَ تَزْعُمُ (أَنَّ) هَذِهِ الْآيَةَ أَنْزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلِيٍّ فَقَالَ: لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبِينَ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَتَمَّكِنًا بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ، وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا، وَارْتِفَاعِ الشُّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ وَآخِرِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ أَوْ فِي عَهْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَالْفِتَنِ الَّتِي آمَامَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُنَا: وَضَعِيَّتِ قَائِمِ مَا هُمُ هَمِينُ طُورِ اسْتِ، أَيَّامِ غَيْبَتِشْ أَنْ قَدْرَ طَوْلَانِي خَوَاهِدُ شُدُّ تَا حَقِّ خَالِصِ مُشَخَّصِ شُودِ وَ إِيْمَانِ از كَدُورِ وَ غِبَارِ [نِفاق] بَا ارْتِدَادِ وَ رُوْغُرْدَانِي تَمَامِي كَسَانِي كِه بَا طِينَتِ وَ بَا طِنِي خَبِيثِ دَارِنْدِ از مِيانِ شِيعِيانِ ايشانِ كِه خُوفِ آنِ مِي رُودِ كِه بَا خِلافِ وَ تَمْكِينِ مؤْمِنِينَ وَ اَمْنِيَّتِ ايشانِ وَ دَرِ عَهْدِ قَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نِفاقِ شانِ رَا آشكارِ كُنِنْدِ، جِدا شُونِدِ. مُفَضَّلُ كُفْتُ كِه عَرَضِ كُردَم: ناصِبي هَا خيالِ مِي كُنِنْدِ كِه اِيْنِ آيَه [يعني آيَه] كِه مُشْتَمِلِ بَرِ تَمْكِينِ وَ بَرِ قَرَارِي حُكُومِ دِينِي وَ تَبْدِيلِ خُوفِ مؤْمِنِينَ بَه اَمْنِيَّتِ باشَد (۱۰۸) دَرِ شَأْنِ اَبُوبَكْرٍ وَ عَمْرٍ وَ عُثْمَانَ وَ حَضْرَتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ نازلِ شُدِه اسْتِ. اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُودُنْدِ: خِداوندِ دِل هَايِ ناصِبيانِ رَا هِدايَتِ نَكُنْدِ، كِجا دِينِي كِه خِدا وَ رَسولِشِ ازِ آنِ راضِي بُوْدِه بَه واسطه اِنْتِشارِ اَمْنِيَّتِ دَرِ مِيانِ اَمْتِ وَ رِفْتَنِ تَرَسِ ازِ قَلْبِ آن هَا وَ زِوالِ وَ نَابُودِي شُكِّ ازِ سِينِه هَايِ آن هَا دَرِ عَهْدِ اِيْنِ سَه نَفَرِ وَ يَا دَرِ عَهْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَرِ قَرارِ بُوْدِه وَ دِينِ تَمْكِينِ داشْتِه اسْتِ؟ آن هَمِ بَا تَوَجُّهِ بَه اِيْنِ كِه بَسِياري ازِ مُسْلِمِينَ ازِ دِينِ رُوْغُرْدانِ شُدِه وَ يَا فتنه هَا كَانَتْ تَتَوَرُّ فِي أَيَّامِهِمْ، وَالْحُرُوبِ وَالْفِتَنِ الَّتِي كَانَتْ تَشُبُّ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَبَيْنَهُمْ، ثُمَّ تَلَمَّا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ مَثَلًا لِابْطَاءِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدِ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصِيرُنَا» الْآيَةَ. وَآمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - أَعْنِي الْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِبُتُوهُ قَدَرَهَا لَهُ وَ لَأَلِكِتَابِ نَزَلَ عَلَيْهِ، وَ لَأَلِ شَرِيْعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ لَأَلِ اِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَةَ الْاِقْتِدَاءِ بِهَا، وَ لَأَلِ لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا، بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يَقْدَرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يَقْدِرُهُ، وَ عَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ اِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمُقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي وَ اِنْقِلاباتِي كِه دَرِ زَمَانِ آن هَا وَ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ بُوْدِ وَ نِيْزِ جَنگِ هَايِ كِه بِيْنَ آن هَا وَ كُفَرِ دَرِ مِي كُفْتُ. سِپَسِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ازِ بابِ مِثالِ وَ بَرایِ [فَهْم] طَوْلَانِي شُدِنِ غَيْبَتِ اِمَامِ زَمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِيْنِ آيَه رَا قَرائَتِ فَرَمُودُنْدِ: «وقتی كِه پيامبرانِ از هِدايَتِ يافتنِ اَمْتِ مأيوسِ گرديدند وَ گمانِ كُردند كِه اَمْتِ ايشانِ رَا تَكْذِيبِ كُردند، ياري ما بَه ايشانِ رسيد». (۱۰۹) وَ اَمَّا بِنْدَه صالِحِ خِداوندِ يعني خِضرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ خِداوندِ تَبارِكُ وَ تَعَالَى عَمْرٍ او رَا بَه جِهتِ نَبُوتِي كِه بَه او داده شُدِ، يَا كِتابِي كِه بَه او نازلِ گرديد، يَا شَرِيْعَتِي كِه شَرَايعِ اِنْبِيَا كُذْشْتِه رَا نَسَخِ كُنْدِ وَ يَا بَرایِ اِمَامَتِي كِه ديگرانِ بَه او اِقْتِدا كُنِنْدِ وَ يَا بَرایِ عِبادَتِي كِه خِداوندِ بَر او وَ اِجِبِ فَرَمَايِدِ، طَوْلَانِي مُقَرَّرِ نَفَر مُوْدِ؛ بَلَكِه چُونِ خِداوندِ دَرِ عِلْمِ اِزْلِي اشِ كُذْشْتِه بُوْدِ كِه اِنْدازِه عَمْرِ قَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ اِيْامِ غَيْبَتِ حَضْرَتِ طَوْلَانِي خَوَاهِدِ بُوْدِ وَ اِيْنِ كِه مِي دَانِستِ بِنْدگانِ، طَوْلَانِي شُدِنِ عَمْرٍ او رَا اِنكارِ خَوَاهِنْدِ كُردِ، بِنابرايِنِ عَمْرِ خِضرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَا بَدُونِ دَلِيلِ [ازِ قَبِيلِ اَنچِه كِه كُذْشْتِ] طَوْلَانِي مُقَرَّرِ فَرَمُودِ، تَا بَه وَسِيلَه طُولِ عَمْرِ ايشانِ بَرِ طُولِ عَمْرِ

قائم علیه السلام استدلال کند الطول، طَوَّلَ عُمَرَ الْعَبِيدَ الصَّالِحِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِكَ إِلَّا لِعَلَّةِ الْإِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمَرَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ. والأخبار في هذا المعنى أكثر من أن تحصى ذكرنا طرفاً منها لئلا يطول به الكتاب. فإن قيل: هذه كلها أخبار آحاد لا يعول على مثلها في هذه المسألة لأنها مسألة علمية. قلنا: موضع الاستدلال من هذه الأخبار ما تضمن الخبر بالشىء قبل كونه فكان كما تضمنه، فكان ذلك دلاله على صحته ما ذهبنا إليه من إمامه ابن الحسن لأن العلم بما يكون لا يحصل إلا من جهة علم الغيوب، فلو لم يرو إلا خبر واحد ووافق مخبره ما تضمنه الخبر لكان ذلك كافياً، ولذلك كان ما تضمنه القرآن من الخبر بالشىء قبل كونه دليلاً على صدق تابدین وسیله حجّت و بهانه جویى معاندان و مخالفان قطع شود و در برابر خداوند عذر و بهانه‌ای نداشته باشند. اخبار و روایات در این مورد بسیار زیاد است که ما فقط بخشی از آن‌ها را ذکر کردیم تا کتاب طولانی نشود.

اشکال

تمام این اخبار و روایات خبر واحد هستند و در این مسأله نمی‌شود به مثل خبر واحد اعتماد کرد، چرا که این مسأله [غیبت] یک مسأله علمی است.

پاسخ

آنچه که از این اخبار مورد استفاده و استدلال قرار گرفته، این است که روایات متضمن خبر دادن از چیزی قبل از وقوع آن هستند و بعداً هم که آن امر واقع شد دقیقاً مطابق با مضمون خبر بوده، همین امر دلالت دارد بر این که اعتقاد ما در مورد امامت فرزند عزیز امام حسن عسکری علیهما السلام صحیح و درست است. برای این که علم به چیزی که در آینده خواهد بود فقط از جهت خداوند متعال و عالم به غیب‌ها حاصل می‌شود. بنابراین اگر فقط یک خبر واحد [در مورد آینده] باشد و آن واقعه هم در آینده اتفاق افتاد و با مضمون همان یک خبر کاملاً موافق باشد، همین کافی است. النبى صلى الله عليه وآله وأنّ القرآن من قبل الله تعالى، وإن كانت المواضع التي تضمنت ذلك محصورة، ومع ذلك مسموعة من مخبر واحد، لكن دلّ على صدقه من الجهة التي قلناها، على أنّ هذه الأخبار متواتر بها لفظاً ومعنى. فأما اللفظ فإنّ الشيعة تواترت بكلّ خبر منه، و (أما) المعنى فإنّ كثرة الأخبار، واختلاف جهاتها وتباين طرقها، وتباعد روايتها، يدلّ على صحتها، لأنه لا يجوز أن يكون كلّها باطلة، ولذلك يستدلّ في مواضع كثيرة على معجزات النبى صلى الله عليه وآله التي هي سوى القرآن وأمور كثيرة في الشرع تتواتر معنى، وإن كان كلّ لفظ منها منقولاً من جهة الآحاد، وذلك معتمد عند من به همین جهت آنچه که قرآن پیش از وقوع امری، آن را خبر داده دلیل بر صدق پیامبر صلی الله علیه وآله است و این که قرآن کریم از جانب خداوند نازل شده است، هر چند مواضعی که متضمن خبر از آینده است محصور و محدود باشد، با این حال از یک مخبر واحد هم شنیده می‌شود لکن از جهتی که گفتیم [واقعه آینده با مضمون خبر مطابق باشد] بر صدق مخبر و خبر دهنده دلالت می‌کند. علاوه بر آنچه گفته شد این اخبار، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنا متواتر هستند. اما از نظر لفظ؛ زیرا تحقیقاً شیعه بر هر خبری در این موضوع تواتر دارد [و از راه‌ها و اسناد و نقل‌های متفاوت، اخبار این باب را روایت کرده است]. اما از نظر معنا؛ همین فراوانی اخبار و اختلاف جهات [به دست آمده و منابع مختلف] و متفاوت بودن طریقه نقل و رسیدن به آن‌ها، بر صحت اخبار دلالت می‌کند، به این دلیل که بطلان همه اخبار ممکن نیست، و لذا در مواضع فراوان برای معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله که غیر از قرآن هستند و نیز بسیاری از مسائل شرع با تواتر معنوی استدلال می‌شود؛ اگرچه الفاظ این اخبار به صورت خبر واحد نقل شده باشد. و این مسأله مورد اعتماد مخالف ما هم هست، بنابراین هر گاه ما آن خبر را در باب امامت ذکر خالفنا فی هذه المسألة، فلا ینبغی أن یترکوه ینسوه إذا جننا إلى الکلام فی الإمامة، والعصیة لا ینبغی أن تنتهی بالإنسان إلى حدّ یجحد الأمور المعلومه.

و هذا الذي ذكرناه معتبر في مدائح الرجال وفضائلهم، ولذلك استدلل على سخاء حاتم و شجاعة عمرو و غير ذلك [بمثل ذلك] وإن كان كل واحد مما يروي من عطاء حاتم ووقوف عمرو في موقف من المواقف من جهة الآحاد، وهذا واضح. ومما يدل أيضاً على إمامة ابن الحسن عليه السلام زائداً على ما مضى أنه لا خلاف بين الأمة أنه سيخرج في هذه الأمة مهدي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، وإذا بينا مي كنيم، ديگر سزاوار و شايسته نيست كه مخالفين ما [يعني اهل سنت] اين اعتماد خودشان را ترك کرده و فراموش كنند، و همچنين سزاوار نيست كه تعصب جاهلي، انسان را به جايي برساند كه امور بديهي و معلوم را انكار كند. اين را كه ما ذكر كرديم در مديح و شمردن فضاييل و برتري هاي مردان برجسته جاري و معتبر است، به همين جهت بر سخا و بخشندگي حاتم [طايبي] و شجاعت عمرو [بن عبدود] و امثال اين ها استدلال شده است، اگر چه هر يك از اين روايات كه از عطاي حاتم و حضور عمرو در مبارزات و جنگاوري او رسيده، از طريق خبر واحد است و اين مسأله واضح و روشن است. «رواياتي كه بر خروج و قيام حضرت مهدي عليه السلام دلالت دارند» علاوه بر آنچه كه گذشت از ادله اي كه بر امامت فرزند امام حسن عسكري عليهما السلام دلالت مي كند، اين است كه در بين اين امت هيچ اختلافي نيست كه به زودي در ميان همين امت، مهدي عليه السلام ظهور مي كند و زمين را همان گونه كه پر از ظلم و جور شده است مملو از قسط و عدل مي كند. وقتي بيان كرديم كه مهدي عليه السلام از فرزندان حسين عليه السلام است، و گفتار كليي كساني را كه مدعي شدند امام زمان عليه السلام فرزند امام حسين عليه السلام است، ان ذلك المهدي من ولد الحسين عليه السلام، و افسدنا قول (كل) من يدعي ذلك من ولد الحسين سوي ابن الحسن عليه السلام ثبت ان المراد به هو عليه السلام. و الأخبار المروية في ذلك أكثر [من أن تحصي، غير أنا نذكر طرفاً من ذلك. ۱۳۰ - فمما روى من أنه لا بد من خروج مهدي في هذه الأمة؛ روى إبراهيم بن سلمة، عن أحمد بن مالك الفزاري، عن حيدر بن محمد الفزاري، عن عباد بن يعقوب، عن نصر بن مزاحم، عن محمد بن مروان، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس في قوله تعالى: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ». قال: هُوَ خُرُوجُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام. ۱۳۱ - و بهذا الإسناد، عن ابن عباس في قوله: «أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» يعني يصلح الأرض بقائم آل محمد من بعد موتها، يعني من بعد جور أهل مملكتها اما فرزند امام حسن عسكري عليه السلام نيست را باطل كرديم و فسادش را [به وسيله اخبار و رواياتي كه در گذشته نقل كرديم] روشن ساختيم، ثابت مي شود كه مراد و مقصود از «مهدي» امام زمان عليه السلام فرزند امام حسين، همين فرزند امام عسكري است. اخباري كه در اين مورد روايت شده است، بيش از آن است كه شماره شود و ما فقط به بخشي از آنها اشاره مي كنيم: ۱ / ۱۳۰ - از جمله رواياتي كه بر حتمي بودن قيام امام زمان عليه السلام دلالت دارد، اين است كه ابن عباس در مورد اين آيه قرآن كه مي فرمايد: «و روزي شما با همه وعده ها كه به شما دادند، در آسمان است.» (۱۱۰) گفته است: مقصود از وعده، خروج مهدي عليه السلام است. ۲ / ۱۳۱ - باز از ابن عباس است كه در مورد آيه مباركه: «بِذَانِيبِكُمْ خَلَقْنَاكُمْ وَإِن لَّيُنَبِّئَنَّكُمْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ» (۱۱۱) گفته است: يعني خداوند به وسيله قائم آل محمد عليهم السلام زمين را پس از آن كه مرده باشد؛ يعني بعد از ستم اهل آن مملكت اصلاح مي كند. «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ» - بقائم آل محمد - «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». ۱۳۲ - و أخبرنا الشريف أبو محمد المحمدي رحمه الله، عن محمد بن علي بن تمام، عن الحسين بن محمد القطعي، عن علي بن أحمد بن حاتم البزاز، عن محمد بن مروان الكلبي، عن أبي صالح، عن عبد الله بن العباس في قول الله تعالى: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْتَفِعُونَ»؛ قال: قيام القائم عليه السلام ومثله «أَيُّنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً» قال: أصحاب القائم عليه السلام يجمعهم الله في يوم واحد. ۱۳۳ - محمد بن إسحاق المقرئ، عن علي بن العباس المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن سفيان الجريري، عن عمرو بن هاشم الطائي، عن إسحاق بن عبد الله بن علي بن الحسين في هذه الآية «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْتَفِعُونَ»؛ قال: قيام القائم عليه السلام من آل محمد صلى الله عليه وآله. [و آيه مباركه: «به تحقيق براي شما آيات را بيان كرديم»] (۱۱۲) يعني به وسيله قائم آل محمد «شايد شما عاقل شده و تفكر كنيد». ۳ / ۱۳۲ - و باز هم از عبد الله بن عباس است كه

در مورد آیه شریفه «و روزی شما با همه وعده‌هایی که به شما دادند، در آسمان است، پس به پروردگار آسمان و زمین قسم که این مطلب حق است، همچنان که شما با یکدیگر سخن می‌گویید»؛ (۱۱۳) گفت: [این آیه درباره] قیام قائم علیه السلام است و مثل آن است آیه «هر کجا که باشید، خداوند همه شما را خواهد آورد.» (۱۱۴) گفته است: خداوند اصحاب قائم را در یک روز جمع می‌کند. ۴ / ۱۳۳ - اسحاق بن عبدالله بن علی بن الحسین [از اصحاب امام صادق علیه السلام] در مورد آیه شریفه «به پروردگار آسمان و زمین قسم که این مطلب حق است، همچنان که با یکدیگر سخن می‌گویید»؛ (۱۱۵) گفته است: مقصود قیام قائم از آل محمد صلی الله علیه و آله است. قال: و فيه نزلت «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ قال: نزلت في المهدي عليه السلام. ۱۳۴ - وأخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة النيشابوري، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن الحسن بن علي بن فضال، عن المثنى الحنط، عن الحسن بن زياد الصيقل قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام يقول: إِنَّ الْقَائِمَ لَا يَقُومُ حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ تَسْمَعُ الْفَتَاءُ فِي خَدْرِهَا وَيَسْمَعُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِيهِ نُزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنْ نَشَأُ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ». و همچنین گفته که آیه مبارکه «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده فرموده که در زمین خلافت دهد همچنان که امت‌های صالح پیامبران گذشته را جانشین پیشینیان خود ساخته و دین پسندیده آنان را بر همه جا مسلط و نافذ گرداند و بر همه مؤمنان پس از ترس و هراس از دشمنان ایمنی کامل عطا فرماید که مرا عبادت کرده و هیچ به من شرک نوزند.» (۱۱۶) نیز درباره مهدی علیه السلام نازل شده است. ۵ / ۱۳۴ - حسن بن زیاد صيقل گفته که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قائم قیام نمی‌کند مگر زمانی که منادی از آسمان به گونه‌ای ندا کند که دختران جوان در خلوت خانه، ندا را بشنوند و همچنین همه اهل مشرق و مغرب عالم می‌شنوند. و آیه کریمه «اگر بخواهیم از آسمان آیه‌ای بر آنان نازل می‌کنیم، پس بر آن گردن نهند و در مقابل آن خاضع شوند»، (۱۱۷) در این مورد نازل شده است. ۱۳۵ - وأخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن أبي علي الرازي، عن ابن أبي دارم، عن علي بن العباس السندی المقانعي، عن محمد بن هاشم القيسي، عن سهل بن تمام البصري، عن عمران القطان، عن قتادة، عن أبي نصره، عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْمَهْدِيُّ يُخْرِجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ ۱۳۶ - محمد بن إسحاق المقرئ، عن المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن المعلى بن زياد، عن العلاء بن بشير المرادي، عن أبي الصديق التاجي، عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَالٍ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا، يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ. ۱۳۷ - عنه، عن المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن تليد، عن أبي الجحاف، [عن خالد بن عبد الملك، عن مطر الوراق، عن الناجي يعني أبا الصديق، عن أبي سعيد] قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ۶ / ۱۳۵ - جابر بن عبد الله أنصاري گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مهدی در آخر الزمان قیام می‌کند. ۷ / ۱۳۶ - ابو سعید خدري گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به شما بشارت می‌دهم که مهدی در حالتی مبعوث می‌شود [قیام می‌کند] که مردم در حال اختلاف و تزلزل هستند. زمین را چنان که از ظلم و جور پر شده، آن چنان مملو از عدل و قسط می‌کند که ساکنان اهل آسمان و زمین از او راضی می‌شوند. ۸ / ۱۳۷ - ابو سعید [خدري] گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بشارت باد بر شما اَبَشِّرُوا بِالْمَهْدِيِّ - قال: ثلاثاً - يَخْرِجُ عَلَى حِينِ اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَالٍ شَدِيدٍ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، يَمَلَأُ (قُلُوبَ) عِبَادِهِ عِبَادَةً وَ يَسَعُهُمْ عَدْلُهُ. ۱۳۸ - محمد بن إسحاق المقرئ، عن علي بن العباس المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن سفيان الجريري، عن عبد المؤمن، عن الحارث بن حصيرة، عن عمارة بن جوين العبدی، عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول على المنبر: إِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ عِزَّتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَخْرِجُ فِي آخِرِ

الزَّمانِ يَنْزِلُ لَهُ (مِنْ) السَّمَاءِ قَطْرُهَا، وَتَخْرُجُ لَهُ الْأَرْضُ بَدْرَهَا، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَهَا الْقَوْمُ ظُلْمًا وَجَوْرًا. ۱۳۹ - عنه، عن علي بن العباس المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن مصبح، عن قيس، عن أبي حصين، عن أبي صالح، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا. به وجود مهدی و این را سه بار تکرار فرمودند، در وقتی قیام می‌کند که مردم در اختلاف و تزلزل هستند، همچنان که زمین پر از ظلم و جور شده است آن را پر از عدل و داد می‌کند و دل‌های مردم را مملو از عبادت می‌گرداند، عدالت او همه مردم را فرا می‌گیرد. ۱۳۸ / ۹ - ابو سعید خدری گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بالای منبر می‌فرمودند: مهدی از اولاد و اهل بیت من است. در آخر الزمان قیام می‌کند، آسمان برای او باران می‌بارد و زمین به یمن او دانه‌های خود را می‌رویانند. پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که دیگران آن را پر از ظلم و جور کرده باشند. ۱۳۹ / ۱۰ - ابو هریره گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا این که مردی از اهل بیت من قیام کرده و زمین را مملو از عدل و داد کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. ۱۴۰ - عنه، عن علی، عن بکار، عن علی بن قادم، عن فطر، عن عاصم، عن زر بن حبیش، عن عبدالله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِّنِّي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا. ۱۴۰ / ۱۱ - عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا این که مردی از [نسل] من مبعوث شده [قیام می‌کند] تا حکمرانی کند. نام او نام من است و نام پدر او نام پدر من است. همان گونه که زمین پر از ظلم و جور شده باشد، آن را مملو از عدل و داد می‌کند. (۱۱۸) ۱۴۱ - وعنه، عن المقانعی، عن جعفر بن محمد الزهري، عن إسحاق بن منصور، عن قيس بن الربيع وغيره، عن عاصم، عن زر، عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَلِي أُمَّتِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ. ۱۴۲ - محمد بن علي، عن عثمان بن احمد السَّمَاك، عن إبراهيم بن عبد الله الهاشمي، عن الحسن بن الفضل البوصرائي، عن سعد بن عبد الحميد الأنصاري، عن عبد الله بن زياد اليمامي، عن عكرمة بن عمار، عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَنَا وَعَلِيٌّ وَحَفْزَةُ وَجَعْفَرُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ. ۱۴۳ - عنه، عن الحسين بن محمد القطعي، عن علي بن حاتم، عن محمد بن مروان، عن عبيد بن يحيى الثوري، عن محمد بن الحسين، عن أبيه، عن جده، عن علي عليه السلام في قوله ۱۲ / ۱۴۱ - عبدالله بن مسعود گفته که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دنیا تمام نمی‌شود تا این که مردی از اهل بیت من که به او مهدی گفته می‌شود، ولی و سرپرست امتم شود. ۱۴۲ / ۱۳ - انس بن مالک گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ما فرزندان عبدالمطلب [یعنی] من و علی و حمزه [سیدالشهدا] و جعفر [طیار] و حسن و حسین و مهدی، سادات و آقایان اهل بهشتیم. ۱۴۳ / ۱۴ - محمد بن حسین (۱۱۹) از پدرش از جدش از حضرت علی علیه السلام در مورد تعالی: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» قال: هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جُهْدِهِمْ فَيَعِزَّهُمْ وَيُرِيدُ عَيْدَهُمْ. والأخبار في هذا المعنى أكثر من أن تحصى لا نطوّل بذكرها الكتاب. فأما الذي يدلّ على أنّ المهديّ يكون من ولد عليّ عليه السلام، ثمّ من ولد الحسين عليه السلام: ۱۴۴ - [ما] أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزفري، عن أحمد بن إدريس، عن عليّ بن محمد بن قتيبة النيشابوري، عن الفضل بن شاذان، عن نصر بن مزاحم، عن ابن لهيعة، عن أبي قبيل، عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث طويل: فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ الْمَهْدِيِّ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ هَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِهِ يَمْحَقُ اللَّهُ الْكُذِبَ، وَيَذْهَبُ الزَّمَانُ الْكَلْبَ، وَبِهِ يُخْرَجُ ذُلُّ الرِّقِّ مِنَ أَعْنَاقِكُمْ. این آیه که می‌فرماید: «و اراده کردیم بر کسانی که در زمین ضعیف شده‌اند منت گذاریم و آن‌ها را امامان و وارثان زمین قرار دهیم»؛ (۱۲۰) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: کسانی که

ضعیف شده‌اند در روی زمین آل محمّد هستند، خدای متعال مهدی آل محمّد را مبعوث می‌فرماید، پس ایشان را [اهل بیت را] عزیز و دشمنانشان را ذلیل می‌کند. و اخبار در این باب بیش از این هاست و ما هم به ذکر تمام آن‌ها کتاب را طولانی نمی‌کنیم.

مهدی علیه السلام از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام

۱ / ۱۴۴ - عبدالله بن عمرو بن عاص گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله در حدیثی طولانی فرمودند: در آن زمان مهدی علیه السلام قیام می‌کند، او مردی از اولاد ایشان است - و اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند - به وسیله او خداوند، باطل و دروغ را مضمحل می‌فرماید و شدت و سختی روزگار را از بین می‌برد و به واسطه او ذلت بردگی از گردن‌های شما برداشته می‌شود. ثُمَّ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَالْمَهْدِيُّ أَوْسَطُهَا، وَعِيسَى آخِرُهَا وَبَيْنَ ذَلِكَ شَيْخُ أَعْوَج. ۱۴۵ - محمّد بن علی، عن عثمان بن أحمد السّمّاك، عن إبراهيم بن عبد الله الهاشمي، عن إبراهيم بن هاني، عن نعيم بن حماد المروزي، عن بقیه بن الوليد، عن أبي بكر بن أبي مریم، عن الفضل بن يعقوب الرخامي، عن عبد الله بن جعفر، عن أبي المليح، عن زياد بن بيان، عن علي بن نفيل، عن سعيد بن المسيب، عن أم سلمة قالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْمَهْدِيُّ مِنْ عِثْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ. ۱۴۶ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن مصبح، عن أبي عبد الرحمن، عن سمع وهب بن مته يقول، عن ابن عباس في حديث طويل أنه قال: يا وهب ثم يخرج المهدي، قلت: من ولدك؟ قال: لا والله ما هو من ولدي ولكن من ولد علي عليه السلام، وطوبى لمن أدرك زمانه، وبه يفرج الله عن الأمة حتى يملأها قسطاً وعدلاً إلى آخر الخبر. سپس فرمودند: من اول این امت هستم، و مهدی علیه السلام وسط آن‌هاست و عیسی علیه السلام آخرشان است، در اثنای این حال [بین من، مهدی و عیسی] بلاها [از جمله هرج و مرج و حکام بد اخلاق] به مردم رو می‌آورد. ۲ / ۱۴۵ - سعید بن مسیب از ام سلمه نقل می‌کند که گفته است: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمودند: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است. ۳ / ۱۴۶ - از وهب بن منیه شنیده شده که او از ابن عباس نقل می‌کرد که ابن عباس در ضمن حدیثی طولانی به من گفت: ای وهب! سپس مهدی قیام می‌کند. گفتم: آیا از اولاد توست؟ گفت: به خدا قسم که از اولاد من نیست، بلکه از اولاد و نسل علی علیه السلام است. و خوش به حال کسی که زمان او را درک کند. خداوند متعال فرج و راحتی و خلاصی امت را به وسیله او واقع می‌فرماید، تا آنجا که زمین را پر از عدل و داد می‌کند... تا آخر خبر. ۱۴۷ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل بن جميل، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: الْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ وَهُوَ رَجُلٌ آدِمٌ. ۱۴۸ - أخبرنا جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن عثمان بن أحمد السّمّاك، عن إبراهيم بن العلاء الهاشمي، عن أبي المليح، عن زياد بن بيان، عن علي بن نفيل، عن سعيد بن المسيب، عن أم سلمة قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: الْمَهْدِيُّ مِنْ عِثْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ. ۱۴۹ - أحمد بن إدريس، عن علي بن الفضل، عن أحمد بن عثمان، عن أحمد بن رزق، عن يحيى بن العلاء الرازي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يَنْتَجِ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ رَجُلًا مَنِيَّ وَأَنَا مِنْهُ، يَسُوقُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَيَنْزِلُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا، وَيُخْرِجُ الْأَرْضَ يَبْدُرَهَا، وَتَأْمَنُ وَحُوشُهَا وَسَبَاعُهَا وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا ۴ / ۱۴۷ - جابر جعفي از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: مهدی از اولاد و فرزندان فاطمه و مردی گندم‌گون است. ۵ / ۱۴۸ - سعید بن مسیب از ام سلمه نقل می‌کند که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمودند: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است. ۶ / ۱۴۹ - يحيى بن علاء رازی گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در میان این امت مردی را که از من است و من هم از او هستم بیرون می‌آورد و به واسطه او برکات آسمان و زمین را متوجه خلائق می‌فرماید؛ بنابراین آسمان باران خود را می‌فرستد و زمین دانه و بذرش را می‌رویاند و از حیوانات وحشی و درندگان در امنیت خواهند بود، زمین را همچنان که پر از ظلم و ستم شده است مملو از عدل و داد می‌کند و [از

دشمنان مستکبر و عنود] آن قدر می کشد که انسان مُلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَ یَقْتُلُ حَتَّى یَقُولَ الْجَاهِلُ: لَوْ كَانَ مِنْ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَرَحِمَ. وَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَاخْبَارَ الَّتِي أوردناها فِي أَنَّ الْأَثْمَةَ اثْنَا عَشَرَ، وَذَكَرَ تَفَاصِيلَهُمْ هِيَ مُتَضَمِّنَةٌ لِدَلِّكَ، وَلَئِنْ كَلَّ مِنْ اعْتَبَرِ الْعِدَدَ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ قَالَ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مِنْ أَشْرَانَا إِلَيْهِ. وَيَزِيدُ ذَلِكَ وَضُوحًا: ١٥٠ - مَا أَخْبَرَنِي بِهِ جَمَاعَةٌ، عَنِ التَّلْعُكْبَرِيِّ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الرَّازِيِّ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُقْرِيِّ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ الْمُقَانَعِيِّ، عَنِ بَكَّارِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ سَفِيَانَ الْجَرِيرِيِّ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: هَذَا الْمُتَنْظِرُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ وَفِي عَقَبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ الْمَظْلُومُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ» - قَالَ: وَثِيَّتُهُ رَجُلٌ مِنْ جَاهِلٍ وَبِي خَرْدٌ مِي كَوَيْدٍ: إِنْ كَانَ مِنْ مَرْدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ وَنَسْلِ مُحَمَّدٍ ٩ بُوْد [بِهَ] إِيْنَهَا [رَحِمَ مِي كَرْدَ].

مهدي عليه السلام از اولاد و نسل امام حسين عليه السلام

اما اخباری که می گوید امام زمان از فرزندان امام حسين عليه السلام است روایاتی است که آورديم، مبنی بر این که ائمه دوازده نفر هستند و بیان توضیحات آن‌ها متضمن این معنا بود چون هر که عدد [دوازده امام] را که ما متذکر شدیم معتبر بدانند، در واقع معتقد است که مهدي از فرزندان و نسل حسين عليه السلام است و این همان است که ما اشاره کردیم و به جهت واضح تر شدن مطلب و بیش از آنچه که گذشت این [روایات] است: ١ / ١٥٠ - فضیل بن زبیر گفته است: از زید بن علی عليه السلام شنیدم که می گفت: این منتظر [امام زمان عليه السلام] از اولاد حسين بن علی و ذریه و نسل حسين عليه السلام است و حسين آن مظلومی است که خداوند [در شأنش] فرموده است: «و هر آن که مظلوم کشته شود، ذُرِّيَّتِهِ مِنْ عَقِبِهِ، ثُمَّ قَرَأَ «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» - «سُلْطَانًا فَلَا يُشِيرُ فِي الْقَتْلِ». قَالَ: سُلْطَانُهُ حُجَّتُهُ عَلَى جَمِيعٍ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى حَتَّى يَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ عَلَى النَّاسِ وَلَا يَكُونُ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ حُجَّةٌ. ١٥١ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ سَفِيَانَ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا يَكُونُ الْمَهْدِيُّ أَبَدًا إِلَّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. ١٥٢ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الرَّازِيِّ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَتَيْبَةَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ظَهِيرٍ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيَّاشٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: پَسِ الْبَتَّةَ كِهْ بَرَايِ خُونِ اَوْ وَلِيِّ قَرَارِ دَادِيمِ»، (١٢١) كُفْتُ: وَلِيِّ دَمِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَرْدِيْ اَزْ ذُرِّيَةِ وَ نَسْلِ اَوْسْتِ. سِپَسِ اِيْنِ آيَةِ رَا قَرَأْتُ كَرْدَ كِهْ مِي فَرَمَايِدُ: «وَإِن [خداپرستی و امامت خلق] را در ذریه و نسل خودش کلمه باقی گذاشت»، (١٢٢) «و ولی او صاحب اختیار است پس مبادا در کشتن اسراف کند که او منصور است.» (١٢٣) پس از این آیات گفت: منظور از سلطان او حجت اوست بر جمیع کسانی که خداوند خلق کرده، تا حجت خدا بر خلق تمام شود و خلق حجتی بر خدا نداشته باشند. ٢ / ١٥١ - سَفِيَانَ جَرِيرِيِّ كُفْتُ كِهْ اَزْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى شَنِيدَمْ كِهْ مِي كُفْتُ: بِهْ خُدا قِسْمِ كِهْ مَهْدِيُّ فَقَطْ اَزْ اَوْلَادِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اسْتِ. ٣ / ١٥٢ - اَبِي وَائِلٍ [شقيق بن سلمه اسدی] كُفْتُ اسْتِ: اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِهْ فَرَزَنْدَشْ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَكَا كَرْدِهْ وَ فَرَمُودَنْدُ: اِيْنِ پَسْرَمِ سَيِدِ اسْتِ، هِمَانِ كُونِهْ كِهْ رَسُولِ خُدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ [رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدًا، وَسَيَّخْرُجُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ، فَيُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ، يَخْرُجُ (عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ، وَإِمَاتِهِ مِنَ الْحَقِّ وَإِظْهَارِهِ مِنَ الْجَوْرِ، وَاللَّهُ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَصَرَبَتْ عُنُقُهُ، يَفْرَحُ (لِخُرُوجِهِ) أَهْلُ السَّمَاءِ وَسَيِّكَانِهَا، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَيْدَلًا كَمَا مُلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، تَمَامِ الْخَبْرِ. ١٥٣ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَتَيْبَةَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَدَاْفَرٍ، عَنِ عَقْبَةَ بْنِ يُونُسَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكَ فِي حَدِيثٍ لَهُ اِخْتِصَرْنَا قَالَ: مَرَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ بَنِي أُمَّتِهِ وَهُمْ جُلُوسٌ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ مِنِّي رَجُلًا يَقْتُلُ مِنْكُمْ أَلْفًا وَمَعَ الْأَلْفِ أَلْفًا وَمَعَ الْأَلْفِ أَلْفًا. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ هُوَ لِآءِ أَوْلَادِ كَذَا وَكَذَا لَا يَبْلُغُونَ هَذَا. اَوْ رَا سَيِّدِ نَامِيْدِهْ اسْتِ

و به زودی خداوند تبارک و تعالی از صلب او مردی را که نامش نام پیامبر شماسست و در خلق و خلق به او شبیه است بیرون می آورد. او در زمان غفلت مردم، اضمحلال حق و اظهار و پیروزی باطل و ستم، خروج می کند. به خدا قسم که اگر خروج نکند گردنش زده می شود، اهل آسمان از قیامش شاد می شوند، زمین را پر از عدل می کند همچنان که مملو از ظلم و جور شده باشد. ۴ / ۱۵۳ - عبدالله بن شریک حدیثی دارد که ما آن را مختصر کرده ایم، او گفته است: امام حسین علیه السلام بر گروهی از بنی امیه که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند عبور کرده و فرمودند: آگاه باشید! به خدا قسم دنیا تمام نمی شود تا این که خدا مردی از نسل مرا مبعوث می فرماید که هزار نفر از شما را خواهد کشت و با آن هزار، هزار نفر را و با آن هزار هم هزار نفر دیگر را می کشد. عرض کردم: فدای شما شوم! اولاد بنی امیه این تعداد نمی شوند! فقال: وَيَحْكُ [إِنَّ فِي ذَلِكَ الزَّمانِ يَكُونُ لِلرَّجُلِ مِنْ صُلبِهِ كَذَا وَكَذَا رَجُلًا وَإِنَّ مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. ۱۵۴ - وبهذا الإسناد، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد الأهوازي، عن الحسين بن علوان، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدری فی حدیث له طویل اختصرناه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: يَا بُنَيَّةُ! إِنَّا أُعْطِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَبْعًا لَمْ يُعْطِهَا أَحَدٌ قَبْلَنَا؛ نَبِيُّنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ، وَوَصِيُّنَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْدُكَ، وَشَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَهُوَ عَمُّ أَبِيكَ حَمْرَةٌ، وَمِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيَّانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّكَ جَعْفَرٌ، وَمِنَّا سَبْطٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَمِنَّا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ. ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكَبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مِنْ هَذَا، ثَلَاثًا. حضرت فرمودند: وای بر تو! در آن زمان از صلب یک مرد، مردان زیادی خواهند بود و بزرگ این قوم [بنی امیه] از خودشان است. ۵ / ۱۵۴ - ابو سعید خدری در یک حدیث طولانی که ما آن را مختصر کرده ایم می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمودند: دخترم! به ما اهل بیت هفت چیز داده شده است که به هیچ کس پیش از ما داده نشده است؛ پیامبر ما بهترین پیامبران است که پدر توست، و وصی ما بهترین اوصیا است که شوهر توست، و شهید ما بهترین شهدا است که عموی پدر تو حمزه [سید الشهداء] است، و کسی که دو بال دارد و در بهشت با آنها به پرواز در می آید از ماست که پسر عمویت جعفر است، و دو سبط این امت از ما هستند که دو پسر تو حسن و حسین هستند و قسم به خداوندی که غیر از او خدایی نیست، مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد از ماست. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارکش به شانه حسین علیه السلام زده و سه مرتبه فرمودند: [مهدی] از نسل این است. فإن قيل: أليس قد خالف جماعة، فيهم من قال: المهدى من ولد علي عليه السلام فقال: هو محمد بن الحنفية، وفيهم من قال: من السبائيه هو علي عليه السلام [لم يمت وفيهم من قال: جعفر بن محمد لم يمت، وفيهم من قال: موسى بن جعفر لم يمت، وفيهم من قال: المهدى هو أخوه محمد بن علي وهو حيّ باق لم يمت. ما الذي يفسد قول هؤلاء. قلت: هذه الأقوال كلها أفسدناها بما دللنا عليه من موت من ذهبوا إلى حياته.

بطلان قول کسانی که معتقدند مهدی کسی غیر از

اشاره

فرزند امام حسن عسکری و ذریه امام حسین علیه السلام است

اشکال

آیا غیر از این است که تعدادی با اعتقاد شما مخالفند؛ از جمله کسانی که معتقدند: مهدی از اولاد علی علیه السلام است، اما نه از نسل حسین بلکه از نسل محمد بن حنفیه است. در میان مخالفین شما سبائیه (۱۲۴) هستند که معتقدند: علی علیه السلام از دنیا نرفته و

زنده است، و نیز کسانی هستند که می‌گویند: جعفر بن محمد [امام صادق علیه السلام] از دنیا نرفته و همان مهدی است، و همچنین کسانی هستند که قائلند: موسی بن جعفر از دنیا نرفته و مهدی موعود است، و در بین آن‌ها کسانی هستند که معتقدند: مهدی همان محمد بن علی [برادر امام حسن عسکری علیه السلام] است و او زنده است. شما چه دلیلی بر ردّ و ابطال این‌ها دارید؟

پاسخ

همه این اقوال را [به چند دلیل] ابطال می‌کنیم: [اول] به وسیله ادله موت و از دنیا رفتن کسی که این‌ها معتقدند زنده است. وبما بینا أنّ الأئمة اثنا عشر. وبما دللنا علی صحّة إمامة ابن الحسن علیه السلام من الاعتبار. وبما سند کره من صحّة ولادته وثبوت معجزاته الدالّة علی إمامته، غیر أنّا نشیر إلى إبطال هذه الأقوال بجمل من الأخبار ولا نطوّل بذکرها لئلا يطول به الكتاب ويملّه القارئ. فأما من خالف فی موت أمير المؤمنين و ذکر أنّه حیّ باق فهو مکابر، لأنّ العلم بموته و قتله أظهر وأشهر من قتل کلّ أحد و موت کلّ إنسان، والشکّ فی ذلك یؤدّی إلى الشکّ فی موت النبی صلی الله علیه وآله و جمیع أصحابه. [دوم] به وسیله آنچه که بیان کردیم مبنی بر این که ائمه دوازده نفر هستند. [سوم] به وسیله ادله معتبری که بر صحّت امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام استدلال کردیم. [چهارم] با دلایلی که به زودی ذکر می‌کنیم مبنی بر صحّت ولادت امام زمان علیه السلام و ثابت کردن معجزاتی که بر امامت ایشان دلالت می‌کند. البته ما با بخشی از اخبار به ابطال این اقوال و اعتقادات فقط اشاره می‌کنیم، و به جهت این که کتاب طولانی و برای خواننده ملال آور نباشد همه اخبار را ذکر نخواهیم کرد. ردّ کسانی که مخالف از دنیا رفتن امیرالمؤمنین هستند [سبائیه اما کسی که در باب از دنیا رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام با ما مخالفت کرده و معتقد است که حضرت زنده است، منکر و زورگو است؛ به این دلیل که مسأله موت و شهادت امیرمؤمنان علیه السلام مشهورتر از قتل یا مرگ هر انسان دیگری است، و شکّ در موت ایشان منجر به این می‌شود که انسان در موت پیامبر صلی الله علیه وآله و حتی تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هم شکّ و تردید داشته باشد. ثمّ ما ظهر من وصیته و اخبار النبی صلی الله علیه وآله إیّاه أنّک تقتل و تخضب لحيّتك من رأسک یفسد ذلك أيضاً، و ذلك أشهر من أن یحتاج (إلی) أن یروی فیه الأخبار. ۱۵۵ - أخبرنا ابن أبی جریّد، عن محمّد بن الحسن بن الولید، عن محمّد بن أبی القاسم البرقی، عن محمّد بن علیّ أبی سمینة الکوفی، عن حمّاد بن عیسی، عن إبراهیم بن عمر، عن أبان بن أبی عیّاش، عن سلیم بن قیس الهلالی، عن جابر بن عبد الله الأنصاری، عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی وصیّته لأمیر المؤمنین علیه السلام: یا علیّ إنّ قریشاً سیّظاھر علیک و تجتمع کلماتهم علی ظلمک و فھرک، فإنّ و جدت أعواناً فجاهدھم، وإنّ لم تجد أعواناً فکفّ یدک و احقنّ دمیک، فإنّ الشّھادة من ورائک لعن الله قاتلک. ۱۵۶ - أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبار، عن صفوان بن یحیی قال: بعث إلى أبو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام بهذه الوصیّة مع الأخری. علاوه بر این، وصیت و اخبار رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام مبنی بر این که [علی جان!] تو کشته می‌شوی و محاسنت با خون سرت خضاب می‌شود، این قول خام را فاسد و باطل می‌کند. این مسأله آن قدر معروف و مشهور است که هیچ احتیاجی ندارد تا روایاتش را نقل کنیم. [لکن به نقل چند خبر اکتفا می‌کنیم]. ۱ / ۱۵۵ - جابر بن عبد الله انصاری از عبد الله بن عباس نقل می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در وصیّتش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: علی جان! به زودی قریش علیه تو پشت به پشت یکدیگر می‌دهند، برای ظلم به تو و شکست دادنت با هم متحد می‌شوند، پس اگر یارانی داشتی جهاد کن و اگر یاور و انصاری نداشتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن. چون شهادت در راه خدا در آینده نصیب تو خواهد شد. خداوند قاتل تو را لعنت کند. ۲ / ۱۵۶ - صفوان بن یحیی گفته است: امام کاظم علیه السلام این وصیت را [وصیت بالا را] با وصیت دیگری برای من ارسال فرمودند. ۱۵۷ - و أخبرنا أحمد بن عبدون، عن ابن أبی الزبیر القرشی، عن علیّ بن الحسن بن فضال، عن محمّد بن عبد الله بن زرارة، عن عمّن رواه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: هذه وصیّة أمير المؤمنين علیه السلام [إلی الحسن علیه

السلام وَهِيَ نُسخَةُ كِتَابِ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، رَفَعَهَا إِلَى أَبَانَ وَقَرَأَهَا عَلَيْهِ، قَالَ أَبَانُ: وَقَرَأْتُهَا عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: صَدَقَ سَلِيمٌ رَحِمَهُ اللَّهُ. قَالَ سَلِيمٌ: فَشَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أُوصِيَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَشْهَدَ عَلِيَّ وَصِيَّتَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُحَمَّدًا وَجَمِيعَ وُلْدِهِ وَرُؤَسَاءِ شَيْعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَقَالَ: يَا بَنِيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعُ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلَاحِي، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَوَلِيُّ الدَّمِّ، فَإِنْ عَفَوْتُ فَلَكَ، وَإِنْ قُتِلْتُ فَضَرْبُهُ مَكَانَ ضَرْبِهِ وَلَا تَأْتُمْ. ۱۵۷ / ۳ - جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: این نسخه‌ای از وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام است و در کتاب سلیم بن قیس هلالی که به ابان داده و برای او خوانده، آمده است. ابان هم گفت: من این وصیت را برای علی بن الحسین علیهما السلام قرائت کردم، و امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: سلیم راست گفته است خدا رحمتش کند. [امام باقر علیه السلام فرمودند:] سلیم گفته است: زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام وصیت کرد، من شاهد بودم. حضرت، حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و تمام فرزندان او و بزرگان شیعه و اهل بیتش را بر این وصیت شاهد گرفته و خطاب به حسن فرمودند: پسر من! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داده‌اند تا به تو وصیت کنم و کتاب‌ها و سلاح‌ها را به تو بدهم. سپس رو به امام حسن علیه السلام کرده و فرمود: پسر من تو جانشین و ولی خون من هستی، اگر بخواهی قاتل را ببخشی اختیار داری و اگر می‌خواهی او را بکشی پس یک ضربه در مقابل یک ضربه و گناه نکن. ثُمَّ ذَكَرَ الْوَصِيَّةَ إِلَى آخِرِهَا، فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ وَصِيَّتِهِ قَالَ: حَفِظْكُمْ اللَّهُ وَحَفِظْ فِيكُمْ نَبِيَّكُمْ، أَشْتَوْدُعُكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَأَ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ وَرَحِمَهُ اللَّهُ. ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. حَتَّى قُبِضَ لَيْلَةَ ثَلَاثِ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَكَانَ ضَرْبَ لَيْلَةِ إِخْدَى وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ. ۱۵۸ - وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ قُبِضَ لَيْلَةَ إِخْدَى وَعِشْرِينَ وَضَرْبَ لَيْلَةَ تِسْعَ عَشْرَةَ. وَهِيَ الْأَطْهَرُ. وَأَمَّا وَفَاةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ وَبَطْلَانَ قَوْلٍ مِنْ ذَهَبٍ إِلَى إِمَامَتِهِ، فَقَدْ بَيَّنَّا فِيمَا پَس بَقِيهِ وَصِيَّتِ رَا تَا آخِرَ فَرَمُودِ. وَوَقْتِي كِه وَصِيَّتِ حَضْرَتِ تَمَامِ شُد، فَرَمُود: خَدَاوَنَد شَمَا رَا حَفِظ نَمَايَد، وَ سِيرِه پِيَامِبَرَتَان رَا دَر مِيَان شَمَا حَفِظ كَنَد. شَمَا رَا بِه خَدَا مِي سِپَارَم وَ سَلَام وَ رَحْمَتِ خَدَاوَنَد رَا بَرَايِ شَمَا دَرخَوَاسْت مِي كَنَم. بَعْدَ اَز اَيْن، مَدَام مِي فَرَمُودَنَد: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. تَا اَيْن كِه دَر شَب بِيَسْت وَ سَوْم مَاه رَمَضَانَ دَر شَب جَمْعَه سَال چَهْلَم هَجْرِي اَز دُنْيَا رَفْتَنَد، دَر حَالِي كِه ضَرْبَتِ خُورْدَن ايشان شَب بِيَسْت وَ يَكَم مَاه رَمَضَانَ بُوَد. ۱۵۸ / ۴ - دَر رِوَايَتِ دِيگَرِي آمَدَه اَسْت: حَضْرَتِ شَب نُوَزْدَهَم ضَرْبَتِ خُورْدَنَد وَ شَب بِيَسْت وَ يَكَم اَز دُنْيَا رَفْتَنَد. ظَاهِرًا اَيْن رِوَايَتِ دَوْم صَحِيح تَر اَسْت. دَر بَطْلَانَ قَوْلِ كِيَسَانِيَه وَ بِيَانِ وَفَاتِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْفِيَه دَر اَيْن بَارَه وَ بِيَانِ بَطْلَانَ اِعْتِقَادِ كَسَانِي كِه قَاتِلِ بِه اِمَامَتِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْفِيَه هَسْتَنَد وَ هَمچِنين تَوْضِيحِ وَفَاتِ ايشان، قَبْلًا وَ دَر هَمِين كِتَابِ تَوْضِيحِ دَادِيم، بِنَابَرَاين وَ بِه هَمَان مَضِي مِنَ الْكِتَابِ، وَ عَلِي هَذِه الطَّرِيقَةَ إِذَا بَيَّنَّا أَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَطْلَ قَوْلِ الْمُخَالَفِ فِي إِمَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ يَزِيدَه بِيَانًا: ۱۵۹ - مَا رَوَاهُ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْعِرَاقِ دَفَعَ إِلَيَّ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصِيَّةَ الْكُتُبِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَقَالَ لَهَا: إِذَا أَتَاكَ أَكْبَرُ وُلْدِي فَادْفَعِي إِلَيْهِ مَا [قَدْ] دَفَعْتُ إِلَيْكَ، فَلَمَّا قُبِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُمَّ سَلَمَةَ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَاهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ۱۶۰ - وَرَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوْبَانَ بْنِ أَبِي فَاخْتَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: طَرِيقِي كِه بِيَانِ كَرْدِيم مَهْدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز فَرَزَنَدَانِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَسْت، قَوْلِ كَسَانِي كِه دَر بَابِ اِمَامَتِ ايشان مُخَالَفِ هَسْتَنَد بَاطِل مِي شُود. دَر اَيْنجا دُو رِوَايَتِ اِضَافَه بَر آنچَه كِه قَبْلًا كَفْتِيم مِي آوَرِيم: ۱۵۹ / ۱ - فَضِيلِ بْنِ يَسَارِ مِي كَوِيد: اِمَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه مِنْ فَرَمُودَنَد: وَ قَتِي كِه اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه سَمْتِ عِرَاقِ حَرَكَتِ كَرْدَنَد، وَصِيَّتِ، كِتَابِ هَا وَ اَمُورِ دِيگَرِ رَا بِه اَمِّ سَلَمَه هَم سَر رَسُولِ خَدَا صَلِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِپَرْدَنَد وَ بِه ايشان فَرَمُودَنَد: آنچَه رَا كِه بِه شَمَا دَادَه اَم، زَمَانِي كِه فَرَزَنَدِ بَزْرگَم نَزْدِ تُو آمَدَ بِه اُو بَسِپَار. زَمَانِي كِه حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه شَهَادَتِ رَسِيد، عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزْدِ اَمِّ سَلَمَه آمَدَنَد، اَمِّ سَلَمَه هَم هَر آنچَه اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه اُو سِپَرْدَه بُوَد بِه ايشان تَسْلِيمِ كَرْد. ۱۶۰ / ۲ - حُسَيْنِ بْنِ ثَوْبَانَ بْنِ أَبِي فَاخْتَةَ اَز اِمَامِ

صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: لا تُعَوِّدُ الْأِمَامَةَ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَا يَكُونُ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا فِي الْأَعْقَابِ وَأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ. وما جرى بين محمد بن الحنفية وعلي بن الحسين عليه السلام ومحاكمتهما إلى الحجر معروف لا- نطوّل بذكره هاهنا. وأما الناووسية الذين وقفوا على أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام (وقالوا: هو المهدي). قد بينا أيضاً فساد قولهم بما علمناه من موته واشتهار الأمر فيه، ولصحّة إمامة ابنه موسى بن جعفر عليه السلام وبما ثبت من إمامة الاثني عشر عليهم السلام، ويؤكد ذلك ما ثبت من صحّة وصيته إلى من أوصى إليه، وظهور الحال في ذلك. بعد از حسن و حسین علیهما السلام امامت به دو برادر نمی‌رسد، لذا بعد از علی بن الحسین علیه السلام امامت فقط پشت به پشت، در نسل اوست. و ماجرای هم که بین امام سجاده علیه السلام و محمد بن حنفیه واقع شد و حکمیت خواستن آن‌ها از حجرالاسود معروف است، که قبلاً متذکر آن شدیم و با ذکر دوباره‌اش در اینجا کتاب را طولانی نمی‌کنیم.

ابطال قول کسانی که بر امام صادق علیه السلام توقف کرده

و می‌گویند: ایشان مهدی موعود است ما فساد اعتقاد این دسته را نیز قبلاً بیان کردیم؛ اول: با استدلال به علم و آگاهی که نسبت به از دنیا رفتن امام صادق علیه السلام داریم. دوم: این که مسأله فوت حضرت و صحّت امامت امام کاظم علیه السلام مشهور است. سوم: به وسیله ادله‌ای که ثابت کرد، امامت در دوازده امام معین است. چهارم: تأکید می‌کند این مطلب را صحّت و وصیت ایشان به کسی که به او وصیت کردند. پنجم: همان گونه که از ظواهر امر معلوم است. ۱۶۱ - أخبرنا جماعة، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن هشام بن أحمد، عن سالمه مولاة أبي عبد الله عليه السلام قالت: كنت عند أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام حين حضرته الوفاة وأغمى عليه فلما أفاق قال: أعطوا الحسن بن علي بن علي بن الحسين - وهو الأقطس - سبعمائة ديناراً، وأعطوا فلاناً كذا وفلاناً كذا. فقلت: أتعطي رجلاً حمل عليك بالشفرة يريد أن يقتلك؟ قال: تريدان أن لا أكون من الذين قال الله - عز وجل - : «والذين يصطلون ما أمر الله به أن يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب» ۱ / ۱۶۱ - هشام بن أحمد عن الإمام صادق عليه السلام نقل می‌کند که گفت: در هنگام رحلت و شهادت امام صادق علیه السلام در محضر حضرت بودم که به امام حالت غش دست داد، پس از آن که به حال عادی برگشت، فرمود: به حسن بن علی بن علی بن الحسین - یا همان حسن اقطس - هفتاد دینار بدهید و به فلانی فلان مبلغ و فلان شخص فلان مبلغ بدهید. عرض کردم: می‌خواهید به مردی مال عطا کنید که با دشمنه به شما حمله کرده و قصد کشتن شما را داشت؟ فرمودند: می‌خواهید من از کسانی نباشم که خداوند درباره آن‌ها فرموده است: «و کسانی که پیوندهایی را که خداوند به آن امر کرده بر قرار می‌دارند و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی و سختی حساب [روز قیامت] بیم دارند.» (۱۲۵) نَعَمْ، يَا سَالِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ فَطَيَّبَهَا وَطَيَّبَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لِيُوحِدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِي عَامٍ، وَلَا يَجِدُ رِيحَهَا عَاقٍ وَلَا قَاطِعٍ رَحِمَ. ۱۶۲ - وروی أبوأيوب الخوزي قال: بعث إلي أبو جعفر المنصور في جوف الليل فدخلت عليه وهو جالس على كرسي، وبين يديه شمعة وفي يده كتاب، فلما سلمت عليه رمى الكتاب إلي وهو يبكي وقال: هذا كتاب محمد بن سليمان يخبرنا أن جعفر بن محمد قد مات، فإننا لله وإنا إليه راجعون - ثلاثاً - وأين مثل جعفر؟! ثم قال لي: اكتب فكتب صدر الكتاب، ثم قال: أكتب إن كان (قد) أوصى إلي رجل بعينه فقدّمه واضرب عنقه. قال: فرجع الجواب إليه: إنه قد أوصى إلي خمسة أحدهم أبو جعفر المنصور، ومحمد بن سليمان، وعبد الله وموسى ابني جعفر، وحميدة. بله ای سالمه! خداوند عزوجل بهشت را آفرید و آن را پاکیزه و خوشبو کرد، چنان که بوی بهشت از فاصله دو هزار سال به مشام می‌رسد، ولی این بوی خوش به مشام عاق والدین و قطع کننده رحم نمی‌رسد. ۱۶۲ / ۲ - ابویوب خوزی گفته که ابو جعفر منصور دوانیقی در نیمه شب به دنبال من فرستاد، وقتی پیش او رسیدم، دیدم که روی تخت نشسته و جلوی شمع روشن است و نامه‌ای هم در دستش می‌باشد. وقتی به او سلام کردم، نامه را به طرفم پرتاب کرده و در

حالی که گریه می کرد، گفت: این نامه محمّد بن سلیمان است، به ما خبر داده که جعفر بن محمّد [امام صادق علیه السلام] از دنیا رفته است و سه مرتبه گفت: *إنا لله و إنا إليه راجعون*، کجا مثل جعفر پیدا می شود! بعد منصور به من گفت: بنویس، من هم صدر نامه را نوشتم. بعد گفت: بنویس اگر او به شخص معینی وصیت کرده و وصی خود قرار داده گردنش را بزن. جواب نامه آمد که امام صادق علیه السلام به پنج نفر وصیت کرده است: یکی از آنان ابو جعفر منصور دوانیقی است، بعد محمّد بن سلیمان، و عبدالله و موسی دو پسرش، و حمیده همسرش. فقال المنصور: ليس إلى قتل هؤلاء سبيل. وأما الواقفة الذين وقفوا على موسى بن جعفر عليه السلام وقالوا هو المهدي؛ فقد أفسدنا أقوالهم بما دللنا عليه من موته، واشتهار الأمر فيه، وثبت إمامة ابنه الرضا عليه السلام، وفي ذلك كفاية لمن أنصف. وأما المحمّديّة الذين قالوا بإمامة محمّد بن عليّ العسكري، وأنه حتى لم يمّت؛ فقولهم باطل لما دللنا به على إمامة أخيه الحسن بن عليّ أبي القائم عليه السلام وأيضاً فقد مات محمّد في حياة أبيه عليه السلام موتاً ظاهراً، كما مات أبوه وجده، فالمخالف في ذلك مخالف في الضرورات. منصور با شنیدن جواب گفت: راهی برای کشتن این پنج نفر نیست.

واقفیه و بطلان اعتقادشان

اما در مورد واقفیه که بر امامت موسی بن جعفر علیهما السلام توقف کرده و معتقدند که ایشان همان مهدی است، به وسیله ادله‌ای که در اثبات شهادت و شهرت از دنیا رفتن امام کاظم علیه السلام و همچنین امامت فرزندشان امام رضا علیه السلام که به آنها استدلال کردیم، فساد و بطلان اعتقادشان معلوم شد. و همین قدر هم برای کسی که انصاف داشته باشد کفایت می کند.

ابطال قول محمدیه

فرقه محمدیه کسانی هستند که به امامت محمّد بن علیّ عسکری [فرزند امام هادی علیه السلام و برادر امام حسن عسکری] اعتقاد دارند و معتقدند ایشان زنده بوده و از دنیا نرفته است. کلام این فرقه هم به وسیله ادله‌ای که بر امامت برادرش امام حسن عسکری فرزند امام هادی و پدر امام زمان علیهم السلام داریم، باطل و فاسد است. علاوه بر این، محمّد در زمان پدرش امام هادی علیه السلام از دنیا رفت (۱۲۶) و این مسأله هم ظاهر و آشکار است، همان گونه که مرگ پدر و جدش ظاهر و مسلم است. بنابراین کسی که در این امر با ما مخالف است، در واقع مخالف یک امر ضروری و بدیهی است. ویزید ذلك بیاناً: ۱۶۳ - ما رواه سعد بن عبد الله، عن جعفر بن محمّد بن مالک، عن سيار بن محمّد البصری، عن عليّ بن عمر النوفليّ قال: كنت مع أبي الحسن العسكري عليه السلام في داره فمرّ عليه أبو جعفر، فقلت له: هذا صاحبنا؟ فقال: لا، صاحبكمُ الحسنُ. ۱۶۴ - وعنه، عن هارون بن مسلم بن سعدان، عن أحمد بن محمّد بن رجا صاحب الترك قال: قال أبو الحسن عليه السلام: الحسنُ إبنی القائمُ من بعدی. ۱۶۵ - عنه، عن أحمد بن عيسى العلويّ من ولد عليّ بن جعفر قال: دخلت على أبي الحسن عليه السلام بصريا فسلمنا عليه، فإذا نحن بأبي جعفر وأبي محمّد قد دخلا، فقمنا إلى أبي جعفر لنسلم عليه، فقال أبو الحسن عليه السلام: بیشتر از آنچه که قبلاً گفته‌ایم روایاتی است که ذیلاً نقل می شود:

امامت امام حسن عسکری علیه السلام

۱ / ۱۶۳ - علی بن عمر نوفلی گفته است: در محضر ابی الحسن عسکری امام هادی علیه السلام و در منزل حضرت بودم که ابو جعفر عبور کرد. من عرض کردم: ایشان صاحب [و امام] ماست؟ حضرت فرمودند: نه، صاحب شما حسن است. ۲ / ۱۶۴ - احمد بن محمّد رجا صاحب ترک گفته است: امام هادی علیه السلام فرمودند: پسر من حسن پس از من قائم [به امر امامت] است. ۳ / ۱۶۵ - احمد بن عیسی علوی از فرزندان علی بن جعفر گفته است: در صریا (۱۲۷) به محضر مبارک امام هادی علیه السلام رسیدیم و به حضرت سلام کردیم. در همین حین ابو جعفر [محمّد] و ابو محمّد [امام حسن عسکری علیه السلام] داخل شدند، برخاستیم و جهت

سلام دادن و عرض ارادت به طرف ابوجعفر رفتیم که ابوالحسن امام هادی علیه السلام فرمودند: لَيْسَ هَذَا صَاحِبِكُمْ، عَلَيَكُمْ بِصَاحِبِكُمْ وَأَشَارَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ۱۶۶ - وروی یحیی بن بشار القنبری قال: أوصى أبو الحسن عليه السلام إلى ابنه الحسن عليه السلام قبل مضيته بأربعة أشهر و أشهدني على ذلك وجماعه من الموالى. وأما موت محمد في حياة أبيه عليه السلام: ۱۶۷ - فقد رواه سعد بن عبد الله الأشعري قال: حدثني أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: كنت عند أبي الحسن عليه السلام وقت وفاة ابنه أبي جعفر - وقد كان أشار إليه ودل عليه - فإني لأفكر في نفسي وأقول: هذه قضيتي أبي إبراهيم وقضيتي إسماعيل، فأقبل علي أبو الحسن عليه السلام فقال: نَعَمْ يَا أَبَاهَاشِمُ! بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَبِي جَعْفَرٍ وَصَيَّرَ مَكَانَهُ أَبَا مُحَمَّدٍ، كَمَا بَدَأَ اللَّهُ فِي إِسْمَاعِيلَ إِيشَانَ صَاحِبٍ وَ إمام شما نیست، بر شما باد به صاحب تان، و اشاره به ابومحمد علیه السلام فرمودند. ۴ / ۱۶۶ - یحیی بن بشار قنبری گفته است: ابوالحسن امام هادی علیه السلام چهار ماه پیش از آن که از دنیا برود به فرزندش حسن علیه السلام وصیت کرد و من و تعدادی از شیعیان را به شهادت گرفت.

فوت سید محمد در زمان حیات پدرش امام هادی علیه السلام

۵ / ۱۶۷ - ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری گفته است: زمانی که ابی جعفر از دنیا رفت، من در محضر امام هادی علیه السلام بودم - که قبلاً امام هادی به ایشان اشاره و راهنمایی کرده بود - بنابراین با خود فکر کرده و گفتم: این قضیه مانند قضیه ابو ابراهیم [امام کاظم علیه السلام] و اسماعیل است. [در همین اثنا] امام هادی علیه السلام جلو آمده و به من فرمودند: بله، ای ابوهاشم! در مورد ابی جعفر [محمد] [بداء] به وجود آمد و جای او را ابا محمد گرفت، همان گونه که در مورد اسماعیل پس از آن که امام صادق علیه السلام به او بعد ما دلّ علیه أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَنَصَبَهُ، وَهُوَ كَمَا حَدَّثْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَإِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ، أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِي، عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَمَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ. ۱۶۸ - سعد، عن علي بن محمد الكليني، عن إسحاق بن محمد النخعي، عن شاهويه بن عبد الله الجلاب قال: كنت رويت عن أبي الحسن العسكري عليه السلام في أبي جعفر ابنه روايات تدلّ عليه، فلما مضى أبو جعفر قلت لذلك، وبقيت متحيراً لا - أتقدم ولا - أتأخر، وخفت أن أكتب إليه في ذلك، فلا أدري ما يكون. فكتبت إليه أسأله الدعاء وأن يفرج الله تعالى عني في أسباب من قبل السلطان كنا نغتم [بها] في غلماننا. فرجع الجواب بالدعاء، وردّ الغلمان علينا. وكتب في آخر الكتاب: دلالت و راهنمایی کرده بود «بداء» واقع شد و همان است که تو با خودت گفתי؛ اگر چه اهل باطل خوش نداشته باشند. پسرم ابومحمد پس از من جانشین من است، هر چه که احتیاج داشته باشید نزد او هست و اسباب و مواردی که همراه اوست. الحمد لله. ۶ / ۱۶۸ - شاهویه بن عبدالله جلاب گفته که من قبلاً از امام هادی علیه السلام در مورد فرزندشان ابی جعفر روایاتی را نقل کردم که دلالت بر امامت او می کرد، اما زمانی که ابوجعفر از دنیا رفت آن چنان شگفت زده و متحیر شدم که نمی دانستم چه کنم، نه راه پس داشتم و نه راه پیش و از طرفی هم می ترسیدم که در این مورد به حضرت نامه ای بنویسم و نمی دانستم چه می شود. [بالاخره] به حضرت نامه ای نوشتم که دعا کنند تا خداوند تعالی برای ما در مورد مزاحمت ها و تعرض سلطان که ما را در مورد غلامان و جوانانمان نگران کرده بود، فرجی ایجاد فرماید. جواب نامه به همراه دعای حضرت آمد و مشکل جوانانمان نیز حل شد. حضرت در أردت أن تسأل عن الخلف بعد مضي أبي جعفر وقلت لذلك، فلا نغتم فإن الله لا يضل قوماً بعد إذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون. صاحبكم بعدى أبو محمد ابني وعنده ما تحتاجون إليه، يقدم الله ما يشاء ويؤخر ما يشاء «ما ننسخ من آية أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها» قد كتبت بما فيه بيان وقناع لئلا يظن. قال محمد بن الحسن: ما تضمن الخبر المتقدم من قوله: «بدا لله في محمد كما بدا له في إسماعيل» معناه ظهر من الله وأمره في أخيه الحسن ما زال الريب والشك في إمامته، فإن آخر نامه نوشته بودند: قصد داشتی که از جانشین [من] پس از درگذشت ابی جعفر بررسی و برای این مسأله متحیر و پریشان بودی؟ پس ناراحت نباشید؛ زیرا چنان نبوده که خداوند قومی را پس از هدایت و ایمان مجازات کند، مگر آنچه را که باید از آن ها بپرهیزند بیان نماید و آن ها

مخالفت کنند. (۱۲۸) پس از من امام و صاحب اختیار شما، پسر من ابو محمد است. هر چه که نیاز داشته باشید نزد او هست، و خداوند هر چه را که بخواهد مقدم می‌دارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد، «هیچ حکمی را نسخ نمی‌کنیم و نسخ آن را به تأخیر نمی‌اندازیم مگر این که بهتر از آن یا مثل آن را جانشین آن می‌سازیم.» (۱۲۹) تحقیقاً چیزی را نوشتیم که در آن بیان قانع کننده‌ای برای افراد عاقل و بیدار هست. محمد بن حسن [شیخ طوسی] می‌گوید: آنچه که در ضمن خبر قبلی آمده بود مبنی بر این که همان گونه که برای اسماعیل «بداء» حاصل شد، در مورد محمد هم «بداء» حاصل شده، معنایش این است که در مورد برادر محمد یعنی امام حسن عسکری علیه السلام از طرف خداوند متعال امری جدید ظاهر شد و این شک و شبهه را در مورد امامت او از جماعه من الشیعۀ کانوا یظنون أنّ الأمر فی محمد من حیث کان الأ-کبر، کما کان یظنّ جماعه أنّ الأمر فی إسماعیل بن جعفر دون موسی علیه السلام فلما مات محمد ظهر من أمر الله فيه، وأنه لم ينصبه إماماً، کما ظهر فی إسماعیل مثل ذلك لا أنه کان نصّ علیه، ثمّ بدا له فی النصّ علی غیره، فإنّ ذلك لا يجوز علی الله تعالی العالم بالعواقب. ۱۶۹ - وروی سعد بن عبد الله، عن محمد بن أحمد العلوی، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري قال: سمعت أبا الحسن العسكري عليه السلام يقول: أَلْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ. فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟ فَقُلْتُ: وَلِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ. بین برد. چون تعدادی از شیعیان گمان می‌کردند که امامت در وجود محمد متعین است و او امام است چرا که از امام حسن عسکری علیه السلام بزرگ‌تر بود. همان طور که در مورد امامت اسماعیل بن جعفر و امام نبودن موسی بن جعفر علیه السلام این گونه گمان می‌کردند. بنابراین وقتی که محمد از دنیا رفت، امر خداوند در مورد او ظاهر شد، به این که او امام نیست و به امامت نصب نشده است. چنان که در مورد اسماعیل هم مثل همین امر ظاهر شد. نه این که قبلاً نصی مبنی بر امامت او شده باشد و پس از آن، در نصّ به دیگری برای خداوند «بداء» حاصل شده باشد، چرا که این معنا از خداوندی که عالم به عواقب امور است محال است. ۱۶۹ / ۷ - ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری گفته است: از امام هادی علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: خلف و جانشین بعد از من حسن است، پس با خلف بعد از خلف من چگونه خواهید بود؟ عرض کردم: جانم به فدای شما، برای چه؟ فرمودند: برای این که شما او را نخواهید دید و یاد کردن او با بردن نام او هم برای شما حلال نیست. فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: قُولُوا الْحَجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ۱۷۰ - وروی محمد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن ابن أبي الصهبان قال: لَمَّا مات أبو جعفر محمد بن علي بن محمد بن علي بن موسی علیه السلام وضع لأبي الحسن علي بن محمد عليه السلام كرسى فجلس عليه، وکان أبو محمد الحسن بن علي عليه السلام قائماً فی ناحیه فلما فرغ من غسل أبي جعفر التفت أبو الحسن إلى أبي محمد عليه السلام فقال: يا بُنَيَّ أَخْبِرْتُ لَلَّهِ شُكْرًا فَقَدْ أَخْبَرْتُكَ فِيمَا أَمَرًا. وَأَمَّا معجزاته الدالة علی إمامته فأكثر من أن تحصى، منها: ۱۷۱ - ما رواه سعد بن عبد الله الأشعري، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري قال: كنت عند أبي محمد عليه السلام فاستؤذن لرجل من أهل اليمن، فدخل رجل طويل جسيم فسلم عرض کردم: پس چگونه از او یاد کنیم؟ فرمودند: بگوئید: حجت آل محمد صلی الله علیه وآله. ۱۷۰ / ۸ - ابن ابی صهبان گفته است: زمانی که ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلام از دنیا رفت، برای امام هادی علیه السلام کرسی یا تختی قرار داده شد، و حضرت روی آن نشستند، ابو محمد، امام حسن عسکری هم در کنار حضرت ایستاده بود. پس از آن که از غسل ابو جعفر فارغ شدند، امام هادی متوجه ابی محمد علیهما السلام شده و فرمودند: ای پسر من! شکر خدا را از نو به جا بیاور که امر در مورد تو واقع و حادث شد.

معجزات امام حسن عسکری علیه السلام

و اما معجزات امام حسن عسکری علیه السلام که دلالت بر امامت آن حضرت می‌کند، بیش از آن است که شماره شود؛ از جمله: ۱ / ۱۷۱ - ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری گفته: در محضر امام حسن عسکری علیه السلام بودم که برای مردی از اهالی یمن اجازه

ورود گرفته شد، آن مرد که بلند بالا و چاق بود، وارد شد و به عنوان ولایت به حضرت سلام کرد. علیه بالولایه. فقلت فی نفسی: لیت شعری من هذا؟ فقال أبو محمد علیه السلام: هذا من وُلْدِ الْأَعْرَابِیَّةِ صَاحِبَةِ الْحِصَاةِ الَّتِي طُبِعَ فِيهَا آبَائِي بِخَوَاتِيمٍ فَأَنْطَبَعَتْ، ثُمَّ قَالَ: هَاتِيهَا، فَأَخْرَجَ حِصَاةً وَفِي جَانِبِ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسَ فَطُبِعَ فِيهَا فَانطبع وَكَأَنِّي أَفْرَأُ نَقْشَ خَاتَمِهِ السَّاعَةَ «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ»، ثُمَّ نَهَضَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: رَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ، أَشْهَدُ أَنَّ حَقَّكَ الْحَقُّ الْوَاجِبُ كَوْجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَثْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ انْتَهَتْ الْحِكْمَةُ وَالْوَلَايَةُ وَأَنْتَكَ وَلِيُّ اللَّهِ الَّذِي لَا عُدْرَةَ لِأَحَدٍ فِي الْجَهْلِ بِكَ. فسألته عن اسمه، فقال: اسمي مهجع بن الصلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن أم غانم، وهي الأعرابية اليمانية صاحبة الحصاة التي ختم فيها أمير المؤمنين عليه السلام تمام الحديث. من با خودم گفتم: ای کاش می دانستم که این مرد کیست؟ امام علیه السلام فرمودند: این مرد از اولاد زن اعرابیه، صاحب سنگ است که پدرانم به آن سنگ مهر زدند و اثرشان باقی است. بعد حضرت علیه السلام فرمود: آن را بیاور، پس سنگ را بیرون آورد و ایشان در قسمتی که خالی بود مهر مبارکشان را به سنگ زدند. و گویا هنوز هم آن نقش انگشتری و مهر حضرت را می خوانم که «حسن بن علی» نوشته بود. بعد مرد برخاسته و [در حال رفتن] می گفت: رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت، ذریه ای که بعضی از بعضی دیگر است، شهادت می دهم که حق تو مانند حق امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام حق واجب است، حکمت و ولایت منتهی به توست، تو ولی خدایی و برای هیچ کس در جهل به تو، عذر و بهانه‌ای نیست. من از اسمش سؤال کردم، گفت: اسم من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن أم غانم است، و او زن اعرابیه یمانیه، صاحب ریگی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مهر زده است. (۱۳۰) ۱۷۲ - وروی علی بن محمد بن زیاد الصیمری قال: دخلت علی أبي أحمد عبيد الله بن عبد الله بن طاهر وبين يديه رقعته أبي محمد عليه السلام فيها: إِنِّي نازَلْتُ اللَّهُ فِي هَذَا الطَّاعِي - يَعْنِي الْمُسْتَعِينُ - وَهُوَ آخِذُهُ بَعْدَ ثَلَاثِ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثِ خَلَعَ، وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى أَنْ قُتِلَ. ۱۷۳ - وروی سعد بن عبد الله، عن أبي هاشم الجعفری قال: كنت محبوساً مع أبي محمد عليه السلام في حبس المهتدي بن الواثق فقال لي: يا أبا هاشم إن هذا الطَّاعِي أراد أن يَعْبَثَ بِاللَّهِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَقَدْ بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ وَجَعَلَهُ لِلْقَائِمِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَمْ يَكُنْ لِي وَلَدٌ وَسَأَزْزُقُ وَلَدًا. ۱۷۲ / ۲ - علی بن محمد بن زیاد صیمری گفته است: بر ابواحمد عبيدالله بن عبدالله بن طاهر وارد شدم، در مقابل او نامه حسن عسکری علیه السلام بود و در آن نوشته شده بود: من در مورد [شکایت از] این سرکش طغیانگر - یعنی مستعین (۱۳۱) - از خداوند مسألت کرده‌ام و [غضب] خداوند متعال هم پس از سه روز او را می گیرد. روز سوم که شد، مستعین از خلافت خلع شد و همین بود تا این که کشته شد. ۱۷۳ / ۳ - ابوهاشم جعفری گفته است: من با امام حسن عسکری علیه السلام در حبس مهتدی بن واثق (۱۳۲) بودیم، امام علیه السلام به من فرمودند: ای ابا هاشم! این طغیانگر امشب می خواهد با [مشیت] خداوند بازی کند، اما خداوند تبارک و تعالی عمر او را قطع کرده و حکومت را برای جانشین او قرار داده است. من فرزندی ندارم ولی به زودی فرزندی روزی من می شود. قَالَ أَبُو هَاشِمٍ: فَلَمَّا أَصْبَحْنَا شَغِبَ الْأَتْرَاكُ عَلَى الْمُهْتَدِيِّ فَقَتَلُوهُ وَوَلَّى الْمُعْتَمِدُ مَكَانَهُ وَسَلَّمْنَا اللَّهُ تَعَالَى ۱۷۴ - وأخبرني جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي، عن محمد بن الحسن بن رزين قال: حدثني أبو الحسن الموسوي الخيبري قال: حدثني أبي أنه كان يغشي أبا محمد عليه السلام بسر من رأى كثيراً وأنه أتاه يوماً فوجده وقد قدمت إليه دابته ليركب إلى دار السلطان، وهو متغير اللون من الغضب، وكان يجيئه رجل من العامة، فإذا ركب دعا له وجاء بأشياء يشبع بها عليه، فكان عليه السلام يكره ذلك. فلما كان ذلك اليوم زاد الرجل في الكلام وألح فسار حتى انتهى إلى مفرق الطريقين، وضاق على الرجل أحدهما من الدواب فعدل إلى طريق يخرج منه ويلقاه فيه، فدعا عليه السلام ببعض خدمه وقال له: امض فكفن هذا فتبعه البخادم. ابوهاشم گفته: صبح که شد ترکها به مهتدی حمله کرده، او را به قتل رسانیدند و معتمد جای او بر تخت حکومت نشست و خداوند هم ما را از دسیسه مهتدی به سلامت داشت. ۱۷۴ - ابو الحسن موسوی خیبری گفته است: پدرم بسیاری از شبها در سامرا با امام حسن عسکری علیه السلام بود. یک روز که به محضر امام علیه السلام رسید مرکبی برای ایشان آورده شد تا سوار شود و به خانه سلطان وقت برود. رنگ امام از شدت غضب تغییر

کرده بود. مردی از عامه [برای بردن حضرت] به خدمت ایشان می‌رسید، وقتی که حضرت سوار می‌شدند او هم سوار شده با نکوهش و بی‌ادبی، حضرت را آزار می‌داد و امام علیه السلام هم از این عمل ناراحت می‌شدند. در آن روز مرد عامی [سنی] نسبت به حضرت بیشتر بی‌ادبی کرده و در کلام، سخنان زشت تری به زبان راند، تا این که به یک دو راهی رسیدند. به دلیل تنگی راه و این که چهارپایان فراوانی عبور می‌کردند امکان تردد برای هر دو نفر میسر نشد، بنابراین از جاده خارج شد [تا از طریق میان بر] به امام برسد. در همین حین امام علیه السلام یکی از خدمه خود را صدا زده و فرمودند: برو این مرد را کفن کن، خادم هم امر امام را اطاعت کرد. فَلَمَّا انْتَهَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى السُّوقِ وَنَحْنُ مَعَهُ، خَرَجَ الرَّجُلُ مِنَ الدَّرْبِ لِيَعَارِضَهُ، وَكَانَ فِي الْمَوْضِعِ بَغْلٌ وَقَفَ، فَضْرَبَهُ الْبَغْلُ فَقَتَلَهُ، وَوَقَفَ الْغُلَامُ فَكَفَّنَهُ كَمَا أَمَرَهُ، وَسَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَرْنَا مَعَهُ. ۱۷۵ - وروی سعد بن عبد الله، عن داود بن قاسم الجعفری قال: كنت عند أبي محمد عليه السلام فقال: إذا قام القائم يهدم المنار والمقاصير التي في المساجد. فقلت في نفسي: لأي معنى هذا؟ فأقبل علي فقال: معنى هذا أنها محدثه مُبتدعة لم يبينها نبی ولا حجة. ۱۷۶ - وبهذا الإسناد، عن أبي هاشم الجعفری قال: سمعت أبا محمد عليه السلام يقول: من الذنوب التي لا تُعْفَرُ، قَوْلُ الرَّجُلِ: لَيْتَنِي لَا أُؤَاخِذُ إِلَّا بِهَذَا. زمانی که امام علیه السلام به بازار رسیدند و ما هم همراه حضرت بودیم مرد وارد بر جاده شد تا با حضرت برخورد کرده و امام را با دشنام و بی‌ادبی آزار دهد. همان جایی که او وارد جاده شد قاطری ایستاده بود و با یک ضربه لگد او را کشت، و غلام امام هم همان گونه که حضرت امر فرموده بودند ماند و او را کفن کرد و حضرت راه را ادامه دادند، ما هم پشت سر امام رفتیم. ۱۷۵ / ۵ - داوود بن قاسم جعفری گفته: من در محضر امام حسن عسکری علیه السلام بودم، حضرت فرمودند: وقتی که قائم علیه السلام قیام کند به خراب نمودن مناره‌ها و قصر هایی که در مساجد ساخته شده است امر می‌فرماید. من با خودم گفتم: حضرت برای چه به خراب کردن این‌ها امر می‌فرماید؟ حضرت [که می‌دانست در قلب من چه می‌گذرد] رو به من کرده و فرمودند: خراب کردن آن‌ها برای این است که احداث شان بدعت است، چون نه پیامبر آن‌ها را ساخته است و نه امام. ۱۷۶ / ۶ - ابوهاشم جعفری می‌گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: از جمله گناهی که بخشیده نمی‌شود، این است که انسان بگوید: ای کاش مؤاخذه و مجازات نمی‌شدم مگر به خاطر همین یک گناه! فقلت في نفسي: إن هذا لهو الدقيق، ينبغي للرجل أن يتفقد من أمره ومن نفسه كل شيء، فأقبل علي أبو محمد عليه السلام فقال: يا أباهاشم صدقت فالزم ما حدثت به نفسك فإن الإشراك في الناس أخفى من ذيب الدر على الصفا في الليلة الظلماء ومن ذيب الدر على المسح الأسود. ۱۷۷ - سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد قال: أخبرني أبو الهيثم بن سيباه أنه كتب إليه - لما أمر المعتز بدفعه إلى سعيد الحاجب عند مضيئه إلى الكوفة وأن يحدث فيه ما يحدث به الناس بقصر ابن هبيرة - جعلني الله فداك بلغنا خبر قد ألقنا وأبلغ منا. فكتب عليه السلام إليه: بعيد ثالث يأتيكم الفرج. فخلع المعتز اليوم الثالث. با خودم گفتم: این مسأله خیلی دقیقی است، و شایسته است که انسان در امر درونی خودش و در هر مسأله‌ای مراقب بوده و نفسش را تفتیش کند، در همین حال امام علیه السلام متوجه من شده و فرمودند: ای ابوهاشم! درست فکر کردی، مواظب هر حادثه و عملی باش، چرا که شرک و ورزیدن در میان مردم، از راه رفتن مورچه روی سنگ صاف در شب تار، و یا روی فرش سیاه مخفی تر است. ۱۷۷ / ۷ - احمد بن حسین بن عمر بن يزيد گفته: آن‌گاه که معتز (۱۳۳) دستور داده بود: زمانی که حسن عسکری را از کوفه عبور می‌دهند به دست سعید حاجب بسپارند تا حضرت را به گونه‌ای به قصر ابن هبیره ببرند که مردم برای یکدیگر تعریف کنند. ابو هیثم بن سبانه به امام نامه نوشت: خداوند مرا فدای شما کند، خبری به ما رسیده که موجب ناراحتی و شگفت ما شده است. حضرت در جواب نوشتند: سه روز دیگر راحتی و خلاصی برای شما می‌آید. و سه روز دیگر معتز از خلافت خلع شد. ۱۷۸ - أخبرني جماعة، عن أبي المفضل الشيباني، عن أبي الحسن محمد بن بحر بن سهل الشيباني الرهني قال: قال بشر بن سليمان النخاس - وهو من ولد أبي أيوب الأنصاري أحد موالى أبي الحسن وأبي محمد عليه السلام وجارهما بسر من رأى - أتاني كافور الخادم فقال: مولانا أبو الحسن علي بن محمد العسكري عليه السلام يدعوك إليه فأتيته فلما جلست بين يديه قال لي: يا بشر! إنك من أولاد الأنصار وهذه الموالاة لم تزل

فِيكُمْ يَرِثُهَا خَلْفٌ عَنْ سَلَفٍ، وَأَنْتُمْ ثِقَاتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَإِنِّي مُرَكِّبُكَ وَمُشْرِفُكَ بِفَضْلِ يَلِيهِ تَسْبِقُ بِهَا الشَّيْعَةُ فِي الْمُوَالَاهِ (بِهَا) بِسِرِّ أَطْلَعُكَ عَلَيْهِ وَأَنْفَذُكَ فِي ابْتِيعِ أَمِيهِ. فَكَتَبَ كِتَابًا لَطِيفًا بِحَظِّ رُومِيٍّ وَلُغَةٍ رُومِيَّةٍ وَطَبَعَ عَلَيْهِ خَاتَمَهُ وَأَخْرَجَ شَقِيقَهُ صَافِرًا فِيهَا مِائَتَانِ وَعِشْرُونَ دِينَارًا فَقَالَ: خُذْهَا وَتَوَجَّهْ بِهَا إِلَى بَعْدَادَ وَأَخْضِرْ مَعْبَرَ الْفَرَاتِ ضَحْوَةً يَوْمَ ۸ / ۱۷۸ - بشر بن سلیمان نخاس (۱۳۴) که از اولاد ابویوب انصاری و از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بود، در سرمن رأی [سامرا] همسایه این دو امام همام بود گفته است: روزی کافور خادم نزد من آمد و گفت: مولای ما ابوالحسن علی بن محمد عسکری [امام هادی] علیهما السلام با شما کار دارد. من هم محضر حضرت رسیدم، وقتی در مقابل ایشان نشستیم، حضرت به من فرمودند: ای بشر! تو از اولاد انصار هستی و علاقه و محبت نسبت به ما همیشه و نسل به نسل در میان شما بوده است، شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید، اکنون من به تو فضیلت و شرافتی می‌دهم که تاکنون احدی از شیعه در آن به تو سبقت نگرفته است و تو را به رازی مطلع کرده و برای خرید کنیزی می‌فرستم. بعد حضرت نامه‌ای را در نهایت لطافت و زیبایی و با خط رومی نوشتند و آن را مهر کردند و همیان زردی را بیرون آوردند که دویست و بیست دینار در آن بود و فرمودند: کَذَا، فَاذًا وَصَلْتُ إِلَى جَانِبِكَ زَوَارِيقَ السَّبَايَا وَتَرَى الْجَوَارِي فِيهَا سَيَجِدُ طَوَائِفَ الْمُتَبَاعِينَ مِنْ وَكَلَاءِ قَوَادِ بَنِي الْعَبَّاسِ وَشَرِذْمَةً مِنْ فُتَيَانَ الْعَرَبِ، فَاذًا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَاشْرَفِ مِنَ الْبُعْدِ عَلَى الْمُسَمَى عُمَرُ بْنُ يَزِيدِ النَّخَّاسِ عَامَّةً نِهَارَكَ إِلَى أَنْ تَبْزُزَ لِلْمُتَبَاعِينَ جَارِيَةً صَفِيحَةً كَذَا وَكَذَا، لَا بَسِيَّةَ حَرِيرِينَ صَفِيحَيْنِ تَمْتَعُ مِنَ الْعَرُوضِ وَلَمَسِ الْمُعْتَرِضِ وَالْإِنْقِيَادِ لِمَنْ يُحَاوِلُ لَمَسِهَا وَتَسْمِعُ صَوْرَةَ رُومِيَّةٍ مِنْ وَرَاءِ سِتْرِ رَقِيقٍ فَاغْلَمَ أَنَّهَا تَقُولُ وَأَهْتِكَ سِتْرَاهُ. فَيَقُولُ بَعْضُ الْمُتَبَاعِينَ: عَلَى ثَلَاثِمِائَةِ دِينَارٍ فَسَدُّ زَادِنِي الْعِفَافِ فِيهَا رَغْبَةٌ. فَتَقُولُ لَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ: لَوْ بَرَزْتُ فِي زِيِّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَعَلَى شَيْبِهِ مُلْكِهِ مَا يَدَّتْ لِي فِيكَ رَغْبَةٌ فَاشْفِقْ عَلَى مَالِكَ. این را بگیر و برو بغداد و صبح فلان روز به محل پهلو گیری قایق‌های فرات حاضر شو و زمانی که لنج‌های حامل اسرا به نزدیک تو رسیدند، کنیزانی را در میان آنها می‌بینی و همچنین گروه‌هایی از خریداران را می‌یابی که اکثر آنها از نمایندگان و وکلای بنی عباس هستند و تعداد کمی هم از جوانان عرب آنجا حاضر می‌شوند. وقتی که این صحنه را دیدی تمام روز را از دور مراقب [آمدن] شخصی به نام عمر بن یزید نخاس باش تا این که او کنیزی را با فلان اوصاف به مشتری‌ها نشان می‌دهد، دو لباس حریر پوشیده، از دیدن و دست زدن مشتری‌ها به او جلوگیری می‌کند و اجازه نمی‌دهد که کسی او را لمس کند. می‌شنوی که او پشت ستر و حجاب نازکی که دارد با صدای بلند و به زبان رومی ناله و فریاد می‌کند، بدان که او می‌گوید: وای از هتک آبروی من. یکی از خریداران می‌گوید: پاکدامنی او رغبت مرا در خریدن او زیاد کرد، من سیصد دینار می‌دهم. جاریه با لغت عربی به خریدار می‌گوید: اگر تو زر و زیور زندگی سلیمان بن داوود را داشته باشی و یا ملکی شبیه به او داشته باشی، من هیچ رغبتی به تو ندارم، بنابراین دلت برای مالت بسوزد [که با خریدن من مالت را تلف کرده‌ای]. فَيَقُولُ النَّخَّاسُ: فَمَا الْحِيلَةُ وَلَا بُدَّ مِنْ بَيْعِكَ؟ فَتَقُولُ الْجَارِيَةُ: وَمَا الْعَجَلَةُ وَلَا بُدَّ مِنْ اخْتِيَارِ مُتَبَاعٍ يَسْكُنُ قَلْبِي إِلَيْهِ وَإِلَى وَفَائِهِ وَأَمَانَتِهِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ قُمَ إِلَى عُمَرَ بْنِ يَزِيدِ النَّخَّاسِ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ مَعَكَ كِتَابًا مُلَصِّصًا قَدْ لِعُضِّ الْأَشْرَافِ كَتَبَهُ بُلْعَةُ رُومِيَّةٍ وَحَطَّ رُومِيٌّ وَوَصَفَ فِيهِ كَرَمَهُ وَوَفَاءَهُ وَنَبْلَهُ وَسَخَاءَهُ، فَنَاوِلْهَا لِتَأْمَلَ مِنْهُ أَخْلَاقَ صَاحِبِهِ، فَإِنِ مَالَتْ إِلَيْهِ وَرَضِيَتْهُ فَأَنَا وَكِيلُهُ فِي ابْتِيعِهَا مِنْكَ. قَالَ بَشْرُ بْنُ سُلَيْمَانَ: فَمَا تَمَثَّلْتُ جَمِيعَ مَا حَدَّثَهُ لِي مَوْلَايَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الْجَارِيَةِ. فَلَمَّا نَظَرْتُ فِي الْكِتَابِ بَكَتُ بُكَاءً شَدِيدًا وَقَالَتْ لِعُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ: بَعْضِي مِنْ صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ وَحَلَفْتُ بِالْمُحَرَّجَةِ وَالْمُعَلِّظَةِ إِنَّهُ مَتَى امْتَنَعَ مِنْ بَيْعِهَا مِنْهُ قَتَلْتُ نَفْسِيهَا، فَمَا زِلْتُ أُشَاحُ فِي ثَمَنِهَا حَتَّى اسْتَقَرَّ الْأَمْرُ فِيهِ عَلَى مِقْدَارِ مَا كَانَ أَصِحِّحِينَ نَخَّاسَ بِهِ كَنِيزِ مِي كَوَيْد: پَس چاره چيست، چون ناچارم كه تو را بفروشم؟ جاريه در جواب مي‌گويد: اين چه عجله‌اي است كه داريد [عجله نكنيد] من خريداري را انتخاب مي‌كنم كه قلم به او و وفاداري و امانت‌داري اش آرامش بگيرد. همين موقع تو بلند شو و نزد عمر بن يزيد نخاس رفته و به او بگو كه همراهت كتاب و نامه‌اي است كه يكي از اشراف و بزرگان به زبان رومي نوشته و در آن نامه اوصاف خودش را متذكر شده و كرم و وفا و بزرگواري و سخايت خود را بيان داشته است. اين نامه را به آن كنيز بده تا از طريق اين نامه در اخلاق صاحب آن تأمل و دقت كند، اگر به صاحب نامه ميل پيدا كرد و به او راضي شد، من در

خرید این کنیز و کیل صاحب نامه هستم. بشر بن سلیمان می گوید: آنچه که مولای بزرگوارم ابو الحسن علیهما السلام فرموده بودند، اطاعت کرده و انجام دادم. پس تا چشم کنیز به نامه افتاد شدیداً گریه کرد و گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش. و قسم شدید یاد کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد خود را خواهد کشت. در مورد قیمت کنیز آن قدر مذاکره کردیم تا این که قیمت به همان مقدار که مولای من امام هادی علیه السلام به من داده بودند رسید و مورد توافق مولای علیه السلام مِنَ الدَّانِيَةِ فَاسْتَوْفَاهُ (مِنِّي) وَتَسَلَّمْتُ الْجَارِيَةَ صَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً، وَأَنْصَرَفْتُ بِهَا إِلَى الْحَجِيرَةِ الَّتِي كُنْتُ آوِي إِلَيْهَا بِبَغْدَادَ، فَمَا أَخَذَهَا الْقَرَارَ حَتَّى أَخْرَجْتَ كِتَابَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ جِيهَيَا وَهِيَ تَلْتَمُهُ وَتَطْبِقُهُ عَلَى جَفْنِهَا وَتَضَعُهُ عَلَى خَدَّهَا وَتَمْسَحُهُ عَلَى بَدَنِهَا. فَقُلْتُ تَعْجَبًا مِنْهَا: تَلْتَمِينَ كِتَابًا لَا تَعْرِفِينَ صَاحِبَهُ؟ فَقَالَتْ: أَيُّهَا الْعَاجِزُ الضَّعِيفُ الْمَعْرُفَةُ بِمَحَلِّ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ أَعْرَنِي سَمْعَكَ وَفَرِّغْ لِي قَلْبِكَ، أَنَا مَلَكيَةُ بِنْتُ يَشُوعَا بْنِ قَيْصَرَ مَلِكِ الرُّومِ، وَأُمِّي مِنْ وَلَدِ الْحَوَارِيِّينَ تَنْسَبُ إِلَيَّ وَصِي الْمَسِيحِ شَمْعُونُ، أَتَيْتُكَ بِالْعَجَبِ: إِنَّ جَدِّي قَيْصَرَ أَرَادَ أَنْ يَزُوْجَنِي مِنْ ابْنِ أَخِيهِ وَأَنَا مِنْ بَنَاتِ ثَلَاثِ عَشْرَةَ سَنَةً، فَجَمَعَ فِي قَصْرِهِ مِنْ نَسْلِ الْحَوَارِيِّينَ مِنَ الْقَيْسِيِّينَ وَالرَّهْبَانِ ثَلَاثِمِائَةَ رَجُلٍ، وَمِنْ ذَوِي الْأَخْطَارِ مِنْهُمْ قَرَارَ گَرَفْتُ؛ يَعْنِي دَوِيْسَتْ وَبِيْسَتْ دِيْنَارًا. تَمَامَ دِيْنَارِهَا رَا دَادَمَ وَكَنْيَزَ رَا گَرَفْتَمُ، دَر حَالِي كِه بَسِيَارِ خُوشْحَالِ وَ خَنْدَانِ بُوْد. اَوْ رَا بِه حَجْرِه كُوجَكِي كِه دَر بَغْدَادِ دَر آن سَكُونْتِ دَاشْتَمُ بَرْدَمُ. كَنْيَزِ آرَامِ وَ قَرَارِ نَدَاشْتِ وَ هَنُوزِ كَامَلًا دَر حَجْرِه قَرَارِ نَكْرَفْتِه بُوْد كِه نَامِه اِمَامِ رَا اَز جِيْشِ دَر آوْرْدِه وَ مَدَامِ مِي بُوْسِيْدِ وَ بِه چَشْمِ وَ صُورْتِ وَ بَدَنَشِ مِي مَالِيْدِ [و وجودش را به نامه امام متبرک می کرد]. با تعجب به او گفتم: نامه‌ای را می بوسی که صاحب آن را نمی شناسی؟ به من گفت: ای عاجزی که به مقام و منزلت اولاد انبیا معرفت کم است، گوشت را به من بسپار و قلبت را برای [کلام] من فارغ و خالی کن. من ملکیه [ملیکه]، دختر یسوعا فرزند قیصر پادشاه روم هستم، مادرم از نسل حواریین و منتسب به شمعون، وصی حضرت مسیح علیه السلام است، اینک خبر عجیبی به تو می دهم: جدم قیصر می خواست مرا به عقد ازدواج برادر زاده اش در بیاورد و من سیزده سال داشتم. بنابراین سیصد نفر از کشیشها و رهبانان و هفتصد نفر از شخصیت های مهم سبعمائیه رجل، و جمع من أمراء الأجناد وقواد العسكر ونقباء الجيوش وملوك العشائر أربعة آلاف، وأبرز من بهي ملكه عرشاً مصنوعاً من أصناف الجواهر (إلى صحن القصر) ورفعته فوق أربعين مرقاة، فلما صعد ابن أخيه وأحدقت الصلب وقامت الأساقفة عكفاً ونشرت أسفار الإنجيل، تسافلت الصلب من الأعلى فلصقت بالأرض وتقوّضت أعمدة العرش، فانهارت إلى القرار، وخرّ الصاعد من العرش مغشياً عليه، فتغيّرت ألوان الأساقفة وارتعدت فرائصهم، فقال كبيرهم (لجدّي): أيها الملك أعفنا من ملاقات هذه النحوس الدائمة على زوال دوله هذا الدّين المسيحي والمذهب الملكاني، فتطير جدّي من ذلك تطيراً شديداً وقال للأساقفة: أقيموا هذه الأعمدة وارفعوا الصلبان وأحضروا أخا هذا المدبّر العاثر المنكوس جدّه لأروجه هذه الصبيّة، فيدفع نحوسه عنكم بسعوده، فلما فعلوا ذلك حدث على الثاني (مثل) و اشراف و چهارهزار نفر از امرا و فرماندهان لشکری و بزرگان ارتش و سران قبایل مختلف را در قصرش جمع کرد و تختی که از انواع جواهر ساخته شده بود به صحن قصر آورد و بالای چهل پایه قرار دادند. وقتی که برادرزاده اش روی این تخت قرار گرفت و صلیب را بر فراز آن نصب کرد، اسقف ها با تواضع تمام در برابرش ایستاده و انجیل ها را باز کردند که یکدفعه صلیب از بالا به پایین افتاد و به زمین خورد و پایه های تخت شکست و تخت به زمین افتاد و برادر زاده قیصر بی هوش روی زمین افتاد. در اثر این واقعه رنگ اسقف های حاضر در جلسه پرید و بدنشان شروع به لرزیدن کرد. بزرگ شان به جدم گفت: ای پادشاه! ما را از دیدن و ملاقات این نحسی که بر از بین رفتن دولت، و دین نصرانی و مذهب ملکانی دلالت می کند، مرخص بفرمایید. پس جدم این واقعه و کلمات بزرگ اسقف ها را به فال بد گرفته و به اسقف ها گفت: پایه های تخت را برپا کنید، صلیب ها را نصب کنید و برادر این بدبخت [برادرزاده اش] را بیاورید تا این دختر را به عقد او در بیاورم و این نحوست را به سعادت مبدل کنم. ما حدث على الأول وتفترق الناس وقام جدّي قيصراً مغتماً فدخل منزل النساء وأرخت اللّيْتور وأريت في تلك اللّيْلَة كَأَنَّ الْمَسِيحَ وَشَمْعُونِ وَعَدَّةٌ مِنَ الْحَوَارِيِّينَ قَدْ اجْتَمَعُوا فِي قَصْرِ جَدِّي وَنَصَبُوا فِيهِ مِنْبَرًا مِنْ نُورِ بِيَارِي السَّمَاءِ عُلُوًّا وَارْتِفَاعًا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ نَصَبَ جَدِّي فِيهِ عَرْشِهِ، وَدَخَلَ عَلَيْهِمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَتَنَهُ وَوَصَّيَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وعدّه من أبنائه عليهم السلام. فتقدّم المسيح إليه فاعتنقه فيقول له محمد صلى الله عليه وآله: يا روح الله إنني جئتكم خاطباً من وصيكم شمعون فتاته مليكة لابني هذا - وأوماً بيده إلى أبي محمد عليه السلام - ابن صاحب هذا الكتاب فنظر المسيح إلى شمعون وقال (له): قد أتاك الشرف، فصل رحمك رحم آل محمد عليهم السلام قال: قد فعلت. وقتي اين كار را انجام دادند و برادر او را آوردند و همه كارها انجام شد، همان حادثه قبلي دوباره اتفاق افتاد و صليب و تخت افتادند. مردم از ترس متفرق شدند و جدم قيصر با ناراحتی شديد وارد منزل زن‌ها [حرمسرا] شد و پرده‌ها را انداخت. شب همان روز من در خواب، گویی حضرت عيسى مسيح و شمعون و تعدادی از حواریين را در قصر جدم دیدم که آنجا جمع شده بودند و منبری از نور در محلی که پدرم تخت را گذاشته بود، نصب شده بود که به بلندای آسمان بود. [در همین زمان] حضرت محمد صلی الله علیه و آله به همراه داماد و جانشینش علی علیه السلام و تعدادی از فرزندان ایشان علیهم السلام به قصر وارد شدند و حضرت مسیح علیه السلام جلو رفته و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معانقه و دیده بوسی کرد. بعد حضرت محمد صلی الله علیه و آله خطاب به عیسی مسیح علیه السلام فرمودند: ای روح الله! آمده‌ام تا از دختر وصی ات، شمعون ملیکا را برای پسر خواستگاری کنم. و با دست مبارک به امام حسن عسکری علیه السلام پسر صاحب همین نامه اشاره کرد. حضرت عیسی مسیح علیه السلام به شمعون نگاه کرده و فرمود: شرافت و عزّت به تو رو آورده است، پس رحم خود را به رحم آل محمد وصل کن. شمعون گفت: انجام دادم. فصعد ذلك المنبر فخطب محمد صلی الله علیه و آله وزوجنی من ابنة، وشهد المسيح عليه السلام وشهد أبناء محمد عليهم السلام والحواریون. فلما استيقظت أشفقت أن أقص هذه الرؤيا على أبي وجدی مخافة القتل فكنت أسرها ولا أبدیها لهم، وضرب صدري بمحبة أبي محمد عليه السلام حتى امتنعت من الطعام والشراب فضعفت نفسي ودقّ شخصي، ومرضت مرضاً شديداً، فما بقى في مدائن الروم طيب إلا أحضره جدی وسأله، عن دوائی فلما برح به اليأس قال: يا قرّة عيني وهل يخطر ببالك شهوة فأزودكها في هذه الدنيا، فقلت: يا جدی أرى أبواب الفرج على مغلقة فلو كشفت العذاب عمّن في سجنك من أسارى المسلمين، وفككت عنهم الأغلال، وتصدقت عليهم وميتتهم الخلاص رجوت أن يهب (لي) المسيح وأمه عافية. آن گاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بالای منبر رفته و خطبه خواند و مرا به عقد ازدواج فرزندش در آورد، و مسیح علیه السلام و فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حواریون، شاهد عقد ازدواج بودند. وقتی که از خواب بیدار شدم، ترسیدم خوابم را برای کسی تعریف کنم که مبادا پدر یا برادرم مرا به قتل برسانند، بنابراین سرّ را پنهان کرده و افشا نکردم. در عین حال سینه‌ام مالا مال از محبت ابی محمد عسکری علیه السلام بود. تا جایی که از خوردن و آشامیدن افتاده و ناتوان شدم، جسمم لاغر و ضعیف شد و شدیداً مریض شدم. جدم در تمام شهرهای روم هر طیب و پزشکی بود را حاضر کرد و از مداوای من سؤال کرد. زمانی که دیگر از بهبودی من مأیوس شد، به من گفت: ای نور دیده! آیا در قلبت میل به چیزی در این دنیا داری تا برای تو مهیا کنم؟ گفتم: درهای فرج بهبودی به روی من بسته شده، اگر شکنجه را از اسیران مسلمانی که در زندان تو هستند برداری و غل و زنجیر اسارت را از آنها باز کنی و به آنها صدقه داده و منت بگذاری و آزاد شان کنی امیدوارم که مسیح و مادر بزرگوارش مرا شفا دهند. فلما فعل ذلك تجلّدت في إظهار الصحة من بدني قليلاً وتناولت يسيراً من الطعام، فسّر بذلك وأقبل على إكرام الأسارى وإعزازهم، فأريت [أيضاً] بعد أربع عشرة ليلة كأنّ سيّدة نساء العالمين فاطمة عليها السلام قد زارتني ومعها مريم ابنة عمران وألف من وصائف الجنان فتقول لي مريم: هذه سيّدة نساء العالمين أمّ زوجك أبي محمد عليه السلام فأتعلّق بها وأبكي وأشكو إليها امتناع أبي محمد عليه السلام من زيارتي. فقالت سيّدة النساء عليها السلام: إن ابني أبا محمد لا يزورك، وأنت مشرّكة بالله على مذهب النصرى، وهذه أختي مريم بنت عمران تبرأ إلى الله تعالى من دينك، فإن ملت إلى رضى الله ورضى المسيح ومريم عليهما السلام وزيارة أبي محمد إيّاك فقولى أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ أبى وقتي که جدم این كار را کرد، من هم در اظهار صحت و تندرستی جدیت کردم و مقدار کمی غذا خوردم. جدم [با دیدن این وضعیت] خوشحال شد و به اسرای مسلمین احترام و اكرام کرد. چهارده شب بعد، گویا در خواب سيّده زنان دو عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم که به دیدار من آمد و حضرت

مریم دختر عمران و هزار حوریه از بهشت در محضر فاطمه علیها السلام بودند. حضرت مریم علیها السلام به من گفت: ایشان بزرگ و سیده زنان دو عالم [از اولین تا آخرین] هستند و مادر همسر تو ابی محمد علیه السلام است. من خودم را به دامان حضرت انداختم و گریه کنان از نیامدن ابی محمد شکایت کردم. پس سیده نساء علیها السلام به من فرمودند: پسر ما محمد تو را دیدار نمی کند، چون تو بر مذهب نصارا و مشرک هستی و این خواهر من مریم بنت عمران است که از دین تو به خدای متعال بیزاری می جوید. بنابراین اگر مایل به کسب رضایت خدا و رضایت مسیح و مریم علیهما السلام هستی و همچنین مایل [و مشتاق] به زیارت ابی محمد هستی، پس بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمداً رسول الله [شهادت به توحید و نبوت]. وقتی که محمداً رسول الله، فلما تكلمت بهذه الكلمه ضمتني إلى صدرها سیده نساء العالمین علیها السلام و طیبیت نفسی و قالت: الآن توقّعی زیارة ابی محمد فإني منفضته إليك فانتبهت وأنا أنول وأتوقّع لقاء ابی محمّده علیه السلام. فلما كان فی اللیلة القابله رأیت أبا محمّده علیه السلام و كأنی أقول له: جفوتنی یا حبیبی بعد أن أتلفت نفسی معالجه حبك. فقال: ما كان تأخری عنك إلا لشركك، فقد أسلمت وأنا زائرک فی كل لیله إلى أن یجمع الله تعالی شملنا فی العیان. فما قطع عني زیارته بعد ذلك الی هذه الغایه. قال بشر: فقلت لها: وكيف وقعت فی الأساری؟ فقالت: أخبرنی أبو محمّده علیه السلام لیله من اللیالی أن جدك سیسیر جيشاً إلى قتال المسلمین یوم كذا و كذا، ثم یتبعهم، فعلیك باللحاق من این كلمات را گفتم، سیده زنان عالمین مرا به سینه خود چسباند و جانم را پاک و طاهر کرده و فرمودند: الآن منتظر زیارت ابی محمّد باش، من او را نزد تو می فرستم. پس وقتی که از خواب بیدار شدم، با خودم گفتم: منتظر دیدار ابی محمّده علیه السلام می مانم. وقتی که شب بعد رسید، ابا محمّده علیه السلام را در خواب دیدم و گویا به او عرض می کردم: حبیب من! به من ستم کردید با آن که جان من از شدت محبت شما تلف شد. حضرت فرمودند: تأخیر من در آمدن نزد تو، فقط به خاطر شرک تو بود، حالا که مسلمان شده اید، هر شب به دیدار شما می آیم تا این که خداوند تبارک و تعالی جدایی ما را در عیان به جمع تبدیل کند. از آن روز تا کنون دیدار و زیارت ایشان قطع نشده است. بشر گفته که به او گفتم: چگونه بین اسرا قرار گرفتی؟ گفت: یکی از شبها ابا محمّده علیه السلام به من خبر داد که به زودی در فلان روز جدّ تو لشکری برای جنگ با مسلمانان می فرستد و خودش هم پشت سر آنها حرکت می کند، بهم متنکره فی زی الخدم مع عدّه من الوصائف من طریق كذا، ففعلت ذلك فوقعت علينا طلائع المسلمین حتّی كان من امری ما رأیت و شاهدت، وما شعر بأنی ابنه ملك الروم إلى هذه الغایه أحد سواك، وذلك باطلاعی إياك علیه، ولقد سألتی الشیخ الذی وقعت إليه فی سهم الغنیمه عن اسمی فأنكرته و قلت نرجس، فقال: اسم الجواری. قلت: العجب أنك رومیة ولسانك عربیة؟ قالت: نعم من ولوع جدی و حمله إزای علی تعلّم الآداب أن أوعز إلی امرأه ترجمانه لی فی الاختلاف إلی و كانت تقصدنی صباحاً و مساءً و تفیدنی العربیة حتّی استمرّ لسانی علیها و استقام. قال بشر: فلما انكفأت بها إلی سرّ من رأی دخلت علی مولای أبی الحسن علیه السلام فقال: و تو می بایست وضع ظاهر خود را تغییر داده و در هیبت و شمایل کنیزان با عدّه ای از کنیزان از فلان راه به آنها ملحق شوی. من هم همین کار را کردم، ناگهان با طلایع و پیش قراولان سپاه اسلام برخورد کردیم، به اسارت آنها در آمدیم و کارم به اینجا کشیده شد که می بینی و شاهدهی و کسی هم نفهمید که من دختر پادشاه روم هستم، به جز تو که خودم را معرفی کردم. حتی پیرمردی که به عنوان غنیمت به او رسیدم، نام مرا پرسید و من اسمم را انکار کردم و گفتم: [نامم] نرجس است. پیرمرد گفت: اسم او اسم کنیزان است. [بشر می گوید]: گفتم: عجیب است که تو رومی هستی و به زبان عربی تکلم می کنی؟ گفت: بله، جدّ من ولع و اشتیاق فراوانی به تعلّم و آموزش آداب داشت و زنی را که در زبانها و ترجمه آنها مهارت داشت و عربی را می دانست، مأمور به آموزش من کرد که صبح و شب نزد من می آمد و زبان عربی را به من آموزش می داد، تا در اثر تمرین زیاد زبانم به عربی خو گرفت و روان شد. بشر می گوید: وقتی او را به سرّ من رأی [سامرا] رساندم و محضر مبارک امام کیف أراک الله عزّ الإسلام وذلّ النصرانیة و شرف محمّد و أهل بیته علیهم السلام؟ قالت: کیف أصف لك یا ابن رسول الله ما أنت أعلم به منی؟ قال: فإنی أحببت أن أكرمك فما أحبّ إليك، عشره آلاف دینار أم بشری لك بشرف الأبد؟ قالت: بشری

بولد لی قال لها: أبشری بولد یملک الدنیا شرقاً وغرباً و یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، قالت ممّن؟ قال: ممّن خطبک رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ له لیلة کذا فی شهر کذا من سنة کذا بالرومیة (قالت من المسیح و وصیہ؟) قال لها: ممّن زوّجک المسیح علیہ السلام و وصیہ؟ قالت: من علی النقی علیہ السلام شرفیاب شدید، حضرت به او فرمودند: عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرف و بزرگی محمّد و اهل بیتش علیهم السلام را چگونه دیدی؟ عرض کرد: چگونه امری را که از من بهتر می دانید برای شما توصیف کنم؟ حضرت فرمودند: می خواهم به تو اکرام کنم؛ ده هزار دینار دوست داشتنی تر است برای تو یا این که تو را به شرافت ابدی بشارت بدهم؟ عرض کرد: به من بشارت فرزندم را بدهید. حضرت به او فرمودند: تو را به فرزندی بشارت می دهم که مالک و فرمانروای همه شرق و غرب دنیا خواهد بود و زمین را همچنان که پر از ظلم و جور شده، مملو از عدل و داد می کند. عرض کرد: از چه کسی؟ حضرت فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ تو را در فلان شب و فلان ماه و فلان سال در کشور روم از چه کسی خواستگاری فرمود؟ عرض کرد: از مسیح و وصیش شمعون. حضرت فرمودند: مسیح و وصی او تو را به عقد ازدواج چه کسی در آوردند؟ عرض کرد: پسر شما ابا محمّد علیہ السلام. ابنک ابی محمّد علیہ السلام؟ فقال: هل تعرفینه؟ قالت: وهل خلت لیلة لم یرنی فیها منذ اللیلة الّتی أسلمت علی ید سیّدہ النساء علیها السلام، قال: فقال مولانا: یا کافور أذع أختی حکیمہ، فلما دخلت قال لها ها هیه فاعتفتها طویلاً و سرت بها کثیراً، فقال لها أبو الحسن علیہ السلام: یا بنت رسول اللّٰه خذیها إلی منزلك و علمیها الفرائض و السنن فإنها زوجة أبی محمّد و أمّ القائم علیہ السلام. ۱۷۹ - و أخبرنا جماعة، عن أبی محمّد هارون بن موسی التلعکبری رحمه اللّٰه قال: كنت فی دهلیز أبی علی محمّد بن همام رحمه اللّٰه علی دکه إذ مرّ بنا شیخ کبیر علیہ درّاعة، فسلم علی أبی علی بن همام فردّ علیہ السلام و مضی. فقال لی: أ تدری من هو هذا؟ فقلت: لا. حضرت فرمودند: آیا او را می شناسی؟ عرض کرد: از زمانی که به دست مبارک سیده نساء علیها السلام به شرف اسلام مشرف شده‌ام، هر شب به دیدار من آمده است. بشر می گوید: حضرت امام هادی علیہ السلام فرمودند: ای کافور! خواهرم حکیمه را نزد من بیاور. وقتی که حکیمه وارد شد، امام علیہ السلام فرمودند: این همان است، پس حکیمه با خوشحالی و سرور زیاد مدتی نرجس را به آغوش کشید. حضرت ابو الحسن علیہ السلام خطاب به حلیمه فرمودند: ای دختر رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ او را به خانه ات ببر، واجبات و مستحبات و سنن دین را به او آموزش بده، که این زن همسر ابی محمّد و مادر قائم علیہ السلام است. ۱۷۹ / ۹ - ابی محمّد هارون بن موسی تلعکبری رحمه اللّٰه گفته است: در دهلیز منزل ابی علی محمّد بن همام رحمه اللّٰه روی سکویی نشسته بودم که پیرمرد بزرگی که شنلی روی دوشش بود از مقابل ما عبور کرد. به ابی علی بن همام سلام کرد، او هم جواب سلامش را داد و گذشت. ابی علی به من گفت: می دانی او چه کسی است؟ گفتم: نه. فقال: هذا شاکری لسیدنا أبی محمّد علیہ السلام، أفقتھی أن تسمع من أحادیثه شیئاً؟ قلت: نعم فقال لی: معک شیء تعطیه؟ فقلت له: معی درهمان صحیحان، فقال: هما یکفیانه. فضیت خلفه فلحقته فقلت له: أبوعلیّ یقول لک تنشط للمصیر إلینا؟ فقال: نعم، فجننا إلی أبی علی بن همام فجلس إلیه فغمز بی أبوعلیّ أن أسلم إلیه الدرهمین [فسلمتها إلیه]، فقال لی: ما یحتاج إلی هذا، ثم أخذهما فقال له أبوعلیّ بن همام: یا أبا عبد اللّٰه محمّد! حدّثنا عن أبی محمّد علیہ السلام ما رأیت. فقال: کان أستاذی صالحاً من بین العلویین لم أر قطّ مثله، وکان یرکب بسرج صفته بزیون مسکی و أزرق قال: وکان یرکب إلی دار الخلفاء بسرّ من رأى فی کلّ إثنين و خمیس گفت: این مرد خادم آقای ما ابی محمّد علیہ السلام است، آیا می خواهی که از احادیث او از امام علیہ السلام چیزی بشنوی؟ گفتم: بله. گفت: چیزی داری به او بدهی؟ گفتم: دو درهم صحیح دارم. گفت: همان کافی است. بنابراین پشت سرش رفتم تا به او رسیدم، به او گفتم: ابو علی می گوید می توانی نزد ما برگردی؟ گفت: بله. پس با هم نزد ابی علی بن همام رفتیم، ابو علی با چشم به من اشاره کرد که دو درهم را به او بدهم، من هم دو درهم را به او دادم. پیرمرد به من گفت: نیازی به این نبود، بعد دو درهم را گرفت. ابو علی بن همام به او گفت: ای ابا عبد اللّٰه محمّد! آنچه را که از امام حسن عسکری علیہ السلام دیده‌ای برای ما نقل کن. گفت: استاد من در میان علویین مرد صالحی است که من هرگز مثل او را ندیده بودم. به مرکبی سوار می شد که زینش سندس کبود بود، او روزهای دوشنبه

و پنج‌شنبه سوار بر مرکب به دارالخلافة در سرّ من رأی می‌رفت، روز نوبت که می‌رسید تعداد زیادی از قال: وکان يوم النوبة يحضر من الناس شيء عظیم، وبعصّ الشارع بالدوابّ والبغال والحمير والضجّة، فلا يكون لأحد موضع يمشى ولا يدخل بينهم. قال: فإذا جاء أستاذی سکت الضجّة، وهدأ سهيل الخيل ونهاق الحمير، قال: وتفرقت البهائم حتى يصير الطريق واسعاً لا يحتاج (أن يتوقى من الدوابّ تحفّه ليزحمها)، ثمّ يدخل فيجلس في مرتبه التي جعلت له، فإذا أراد الخروج وصاح البوابون: هاتوا دايّة أبي محمّد سكن صياح الناس وسهيل الخيل، فتفرقت الدوابّ حتى يركب ويمضى. وقال الشاكری: واستدعاه يوماً الخليفة وشقّ ذلك عليه، وخاف أن يكون قد سعى به إليه بعض من يحسده على مرتبه من العلويين والهاشميين، فركب ومضى إليه، فلمّا حصل مردم [به دار الخلافة] حاضر می‌شدند و کوچه از کثرت اسب و قاطر و الاغ و مهممه، شلوغ و حتی راه بسته می‌شد، به طوری که کسی قادر به راه رفتن نبود و از شدت ازدحام، امکان ورود هم نبود. اما زمانی که استادم آنجا می‌آمد، هیاهوی مردم و سروصدای اسب و الاغ ساکت می‌شد و حیوانات کنار رفته و راه را باز می‌کردند، به گونه‌ای که نیازی به مواظبت نبود [که بدن انسان به حیوان برخورد نکند] بعد وارد مجلس شده و در جایگاهی که برای او اختصاص داده شده بود می‌نشست. زمانی هم که می‌خواست از دار الخلافة خارج شود و دربانان فریاد می‌زدند چهارپای ابومحمّد [امام حسن عسکری علیه السلام] را بیاورید [باز] سر و صدای مردم و حیوانات ساکت می‌شد و حیوانات متفرق می‌شدند تا ایشان سوار شده و برود. یک روز که خلیفه ایشان را احضار کرد، این امر برای حضرت سخت بود و از حسادت و سعایت و سخن چینی بعضی از علویون و هاشمیون علیه خود در نزد خلیفه ترسید [که مبدا از او سعادت کرده باشند] سوار مرکب شده و رفت، وقتی به خانه خلیفه فی الدار قیل له: إنّ الخليفة قد قام ولكن اجلس فی مرتبتك أو انصرف قال: فانصرف وجاء إلى سوق الدوابّ وفيها من الضجّة والمصادمة واختلاف الناس شيء كثير. فلما دخل إليها سكن الناس وهدأت الدوابّ، قال: وجلس إلى نخّاس كان يشتري له الدوابّ قال: فجيء له بفرس كبوس لا يقدر أحد أن يدنو منه قال: فباعوه إياه بوكس فقال [لی]: يا محمّد قم فاطرح السيرج عليه قال: فقلت: إنّه لا- يقول لی ما يؤذيني، فحللت الحزام وطرح السيرج [عليه فهدأ ولم يتحرّك وجئت به لأمضى به فجاء النخّاس فقال لی: ليس يباع، فقال لی: سلّمه إليهم قال: فجاء النخّاس ليأخذه فالتفت إليه التفاتة ذهب منه منهزماً. قال: وركب ومضينا فلحقنا النخّاس فقال: صاحبه يقول: أشفقت أن يردّ، فإن كان [قد] رسید به ایشان گفته شد که خلیفه از جایش برخاسته و رفته است، اما شما اگر می‌خواهید همین جا بنشینید یا برگردید. ایشان برگشتند و به بازار فروش حیوانات آمدند، بازار پر از سر و صدا و رفت و آمد بود، همین که ایشان داخل بازار شدند مردم و حتی حیوانات [از شدت عظمت روحی حضرت] ساکت شدند. حضرت نزد دلالی که برای ایشان حیوان خرید و فروش می‌کرد نشست، در همین لحظه اسب چموشی را که کسی نمی‌توانست نزدیک آن برود آوردند و به قیمت کم به امام فروختند. حضرت به من فرمودند: ای محمّد! بلند شو و زین رویش بگذار، من هم برخاستم و با خودم گفتم: ایشان کاری را که اذیت داشته باشد، به من دستور نمی‌دهند. بنابراین کمربند زیر شکم اسب را باز کرده و زین را روی او انداختم، اسب آرام شد و حرکتی نکرد. وقتی که خواستم اسب را ببرم، دلایل [به گمان این که رام شده] آمد و گفت: فروشی نیست. حضرت به من فرمودند: اسب را به او بده. تا دلایل آمد که اسب را بگیرد، اسب چنان نگاهی به او کرد که از ترس پا به فرار گذاشت. حضرت سوار اسب خود شد و راه افتادیم، دلایل به ما رسید و گفت: صاحب اسب می‌گوید: از برگرداندن آن می‌ترسم، لذا اگر [مولای تو] می‌داند که حیوان وحشی علم ما فيه من الكبس فليشتره، فقال لی أستاذی: قد علمت فقال: قد بعتك، فقال [لی]: خذ فأخذه [قال]: فجئت به إلى الإصطبل فما تحرّك ولا آذاني ببركة أستاذی. فلما نزل جاء إليه وأخذ أذنه اليمنى فرقاه، ثمّ أخذ أذنه اليسرى فرقاه فوالله لقد كنت أطرح الشعر له فأفرقه بين يديه، فلا يتحرّك، هذا ببركة أستاذی. قال ابومحمّد: قال أبوعلی بن همام: هذا الفرس يقال له الصئول قال: يرحم بصاحبه حتى يرحم به الحيطان ويقوم على رجله ويلطم صاحبه. قال محمّد الشاكری: كان أستاذی أصلح من رأيت من العلويين والهاشميين، ما كان يشرب هذا النبيذ، كان يجلس في المحراب ويسجد فأنام وانتبه وأنام وهو ساجد، وكان و چموش است آن را بخرد. حضرت به من فرمودند: پولش را بده [قیمتش را

ادا کن] من فهمیدم، دلال گفت: فروختم. حضرت به من فرمودند: اسب را بگیر، من هم آن را گرفتم و به اصطبل بردم و اسب هم به برکت مولایم [امام حسن عسکری علیه السلام] هیچ حرکت و آزاری نداشت. زمانی که امام علیه السلام از اسب پیاده شد، گوش راست حیوان را گرفت و وردی خواند، بعد گوش چپش را گرفت و ورد دیگری گفت. به خدا قسم آنچه آرام شد که گاهی من جو را به صورت پراکنده جلو او می‌ریزم و این حیوان هیچ حرکتی نمی‌کند [فقط غذایش را می‌خورد] و این به برکت سرور من است. ابو محمّد از ابو علی بن همام نقل می‌کند که این اسب [آنقدر وحشی بود که] نامش صؤل بود [یعنی حیوانی که مردم را می‌کشد] و صاحبش را می‌انداخت، حتی صاحبش را به دیوار می‌زد و روی دو پایش می‌ایستاد و صاحبش را مجروح می‌کرد. محمّد خادم گفت: مولایم در بین علویان و هاشمیان صالح ترین است، او آب انگور نمی‌خورد [شراب نمی‌خورد] در محراب عبادتش می‌نشست و به سجده می‌رفت، من می‌خوایدم، بیدار می‌شدم و باز می‌خوایدم، ایشان هنوز هم در سجده بود. قلیل الأکل، کان يحضره التين والعنب والخوخ وما شاكله، فيأكل منه الواحدة والثنتين ويقول: شل هذا يا محمّد إلى صبيانك، فأقول هذا كله فيقول خذه ما رأيت قطّ أسدى منه. فهذه بعض دلائله ولو استوفيناها لطال به الكتاب وكان مع إمامته من أكرم الناس وأجودهم. ۱۸۰ - أخبرني جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي، عن أبي الحسن الأيادي قال: حدّثني أبو جعفر العمري رضي الله عنه أن أباطاهر بن بلبل حجّ فنظر إلى عليّ بن جعفر الهَماني وهو ينفق النفقات العظيمة فلما انصرف كتب بذلك إلى أبي محمّد عليه السلام فوقع في رقعة: قد كُنّا أمرنا له بمائة ألف دينار، ثمّ أمرنا له بمثلها فأبى قبولها إبقاء علينا، ما للناس والدخول في أمرنا فيما لم ندخلهم فيه؟ حضرت بسیار کم خوراک بود، برای ایشان انجیر، انگور و هلو و انواع میوه می‌آوردند و ایشان یک یا دو عدد میل می‌کردند و می‌فرمودند: ای محمّد! این‌ها را برای بچه هایت ببر. من می‌گفتم: همه را؟ می‌فرمود: همه را بگیر. من بهتر از او ندیده‌ام. این بخش کوچکی از دلایل و معجزات امام حسن عسکری علیه السلام بود و اگر می‌خواستیم همه را عنوان کنیم کتاب طولانی می‌شد. حضرت علاوه بر امامت، کریم‌ترین و بخشنده‌ترین مردم بود. ۱۸۰ / ۱۰ - ابو جعفر عمری رضی الله عنه گفته: ابا طاهر بن بلبل به حجّ مشرف شد، در آنجا دید که علی بن جعفر همّانی [وکیل امام حسن عسکری علیه السلام] اموال بسیار زیادی را خرج می‌کند. وقتی که از حج آمد، نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت [ظاهراً اعتراض به این بذل و بخشش داشته است]. امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمودند: ما به ایشان امر کردیم که یکصد هزار دینار برای خودش بردارد، بعد دوباره دستور دادیم یکصد هزار دینار دیگر بردارد اما او از پذیرش این‌ها خودداری کرد و همه را برای ما باقی گذاشت. مردم حقّ ندارند در اموری که ما آن‌ها را داخل نکرده‌ایم [و به آن‌ها مربوط نمی‌شود] وارد شوند. فَأَمَّا الْقَائِلُونَ بِأَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يَمِتْ وَهُوَ حَيٌّ وَهُوَ الْمَهْدِيُّ فَقَوْلُهُمْ بَاطِلٌ بِمَا عَلِمْنَا مَوْتَهُ، كَمَا عَلِمْنَا مَوْتَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبَائِهِ، وَالطَّرِيقَةُ وَاحِدَةٌ، وَالْكَلَامُ عَلَيْهِمْ وَاحِدٌ، هَذَا مَعَ انْقِرَاضِ الْقَائِلِينَ بِهِ وَانْدِرَاسِهِمْ، وَلَوْ كَانُوا مُحَقِّقِينَ لَمَا انْقَرَضُوا. وَيَدَلُّ أَيْضاً عَلَى صِحَّةِ وَفَاتِهِ مَا رَوَاهُ: ۱۸۱ - سعد بن عبد الله الأشعري قال: سمعت أحمد بن عبيد الله بن خاقان - وهو عامل السلطان بقم - في حديث طويل اختصرناه قال: لَمَّا اعْتَلَّ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَى أَبِي أَنْ ابْنَ الرِّضَا قَدْ اعْتَلَّ، فَرَكِبَ مَبَادِرًا إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجَلًا وَمَعَهُ خَمْسَةٌ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ثِقَاتِهِ وَخَاصَّتِهِ، مِنْهُمْ نَحِيرٌ، فَأَمْرَهُمْ بَلْزُومِ دَارِ أَبِي مُحَمَّدٍ

ردّ کسانی که معتقدند امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا نرفته و همان مهدی است.

اعتقاد این‌ها که می‌گویند امام حسن نمرده و زنده است بلکه او مهدی است؛ باطل است به جهت این که همان گونه که مرگ پدران ایشان را می‌دانیم، از شهادت آن حضرت هم اطلاع داریم و راه مباحثه و منازعه با این‌ها یکی است [که قبلاً هم متذکر شده‌ایم]. علاوه بر این قائلین به این اعتقاد از بین رفته و منقرض شده‌اند، در حالی که اگر حقّ بودند نمی‌بایست منقرض می‌شدند. روایت زیر نیز دلالت بر صحت شهادت امام حسن عسکری علیه السلام دارد: ۱۸۱ / ۱ - سعد بن عبدالله اشعری می‌گوید: از احمد بن عبیدالله

بن خاقان که مأمور خلیفه در شهر قم بود، حدیثی طولانی را شنیدم که مختصرش این است: وقتی که ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام مریض شد، پیکری را نزد پدرم فرستاد که ابن رضا مریض شده است. پدرم سوار مرکب شده و به دارالخلافه رفت، و سپس با عجله و همراه با پنج نفر از خادمان خاص و مورد اعتماد خلیفه (۱۳۵) از جمله نحیر، برگشت. به آن‌ها دستور داده و تعریف خبره و حاله، وبعث إلى نفر من المتطیین فأمرهم بالاختلاف إليه وتعهد صباحاً ومساءً. فلما كان بعد یومین أخبر أنه قد ضعف، فرکب حتی نظر إليه، ثم أمر المتطیین بلزومه، وبعث إلى قاضی القضاة فأحضره مجلسه، وأمره أن یختار من أصحابه عشرة، فبعث بهم إلى دار أبي محمد وأمرهم بلزومه لیلاً ونهاراً. فلم یزالوا هناك حتی توفی علیه السلام لأیام مضت من شهر ربيع الأول سنة ستین ومائتین فصارت سر من رأى ضجّة واحدة «مات ابن الرضا». ثم أخذوا فی تهيئته وعطلت الأسواق وركب أبي وبنو هاشم وسائر الناس إلى جنازته، وأمر السلطان أبا عيسى بن المتوكل بالصلاة عليه، فلما وضعت الجنازة دنا أبو عيسى بود که مراقب منزل ابی محمد باشند و از اخبار و حال ایشان اطلاع حاصل کنند، و دنبال چند نفر از اطبا و کسانی که اطلاع از طبابت داشتند فرستاد و دستور داد که به خانه ابی محمد رفت و آمد کرده، و صبح و شب مراقب او باشند. دو روز که گذشت خبر رسید که ایشان ضعیف شده‌اند، پس پدرم سوار شده محضر حضرت رفت. با دیدن ایشان به اطبا دستور داد که بیشتر مراقبت کنند، و به نزد قاضی القضاة فرستاد و او را حاضر کرده، و به او دستور داد که ده نفر از اصحاب و یارانش انتخاب کرده و به خانه ابی محمد بفرستد و به آن‌ها هم دستور داد که شب و روز مواظب باشند. این افراد دائماً آنجا بودند تا این که حضرت چند روز گذشته از ماه ربيع الاول سال ۲۶۰ هـ ق از دنیا رفته و به شهادت رسید و شهر سر من رأى یکپارچه فریاد و ناله شد که «ابن الرضا از دنیا رفت». بعد آماده تجهیز و تشییع جنازه امام شدند، بازارها تعطیل شد، پدرم با بنی هاشم و مردم برای تشییع حضرت رفتند، خلیفه به ابا عیسی بن متوکل دستور داد تا به پیکر مطهر امام نماز بخواند. وقتی که جسد را روی زمین گذاشتند، ابو عیسی جلو آمده فکشف عن وجهه وعرضه علی بنی هاشم من العلویة والعباسیة والقواد والکتیاب والقضاة والفقهاء المعدلین وقال: هذا الحسن بن علی بن محمّد بن الرضا مات حتف أنفه علی فراشه، حضره من خدم أمير المؤمنين من ثقاته فلان وفلان وفلان، ثم غطی وجهه، وصلى علیه وكبر علیه خمساً وأمر بحمله فحمل من وسط داره، ودفن فی البیت الّلهی دفن فيه أبوه. و کفن را از روی چهره برداشت و به بنی هاشم و علوی ها و هم عباسی ها و بزرگان و نویسندگان و قضات و فقهای معتدل نشان داده و گفت: این حسن بن علی بن محمّد بن الرضا است که در بستر خود به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و فلانی و فلانی و فلانی از خدام مورد اطمینان خلیفه شاهد مرگ او بوده‌اند. بعد صورت را پوشاند و با پنج تکبیر بر پیکرش نماز خواند و دستور داد که جنازه را حمل کردند، از وسط خانه امام را برداشته و در خانه‌ای که پدرشان دفن شده بود ایشان را دفن کردند. (۱۳۶) وأمّیا من قال: أن الحسن بن علی علیه السلام یعیش بعد موته، وأنه القائم بالأمر، وتلقهم بما روی عن أبي عبد الله علیه السلام أنه قال: «إنما سمی القائم [قائماً] لأنه یقوم بعد ما یموت. فقولہ باطل بما دللنا علیه من موته، وادعاهم أنه یعیش (یحتاج إلى دلیل، ولو جاز لهم ذلك لجاز أن تقول الواقفة إن موسى بن جعفر علیه السلام (یعیش) بعد موته علی أن هذا یؤدی

ردّ کسانی که می‌گویند امام حسن عسکری علیه السلام پس از مرگ زنده می‌شود

و همان مهدی موعود است و اما کسانی که می‌گویند: حسن بن علی عسکری علیهما السلام پس از مرگش زنده می‌شود و ایشان قائم بالأمر است و به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال می‌کنند که حضرت فرمودند: قائم، قائم نامیده شده است به این جهت که بعد از آن که می‌میرد، قیام می‌کند؛ اعتقاد این‌ها هم باطل است به دلیل آنچه که ما در اثبات موت و از دنیا رفتن ایشان بیان کردیم. و ادعای آن‌ها هم مبنی بر زنده شدن حضرت نیازمند به دلیل است، [این ادعا باطل بوده و موجب فساد است] و اگر ادعای این‌ها درست باشد می‌بایست ادعای واقفیه هم درست باشد که می‌گویند: موسی بن جعفر علیهما السلام پس از موت، زنده

می‌شود [و هر کسی می‌تواند برای کسان دیگر این چنین ادعایی کند]. علاوه بر این پذیرش ادعای مزبور إلى خلو الزمان من إمام بعد موت الحسن علیه السلام إلى حين يحيى، وقد دللنا بأدلة عقلية على فساد ذلك. ويدل على فساد ذلك أيضاً ما رواه: ۱۸۲ - سعد بن عبد الله الأشعري، عن محمد بن عيسى بن عبيد ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن الفضل، عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أتبقي الأرض بغير إمام؟ فقال: لو بقيت الأرض بغير إمام ساعة لساحت. ۱۸۳ - وقول أمير المؤمنين عليه السلام: اللهم إنك لا تخلى الأرض من حجة إماماً ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً. يدل على ذلك. على أن قوله: «يقوم بعد ما يموت» لو صح الخبر احتمال أن يكون أراد «يقوم بعد ما منجر می‌شود که زمان پس از موت امام حسن عسکری علیه السلام تا دوباره زنده شده ایشان، خالی از وجود امام باشد و ما با ادله عقلیه فساد این ادعا را بیان کردیم. [مزید اطلاع بیشتر مبادرت به نقل دو روایت می‌کنیم] و آنچه که دلالت بر فساد این ادعا می‌کند، خبری است که روایت کرده‌اند: ۱ / ۱۸۲ - ابو حمزه ثمالی گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ حضرت فرمودند: اگر زمین یک ساعت بدون امام باقی باشد از بین می‌رود. ۲ / ۱۸۳ - و فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: بار پروردگارا! تو زمین را از حجت و امام خالی نمی‌گذاری؛ چه حجت و امام ظاهر و مشهور و چه حجت غائب خائف و مستور؛ نیز بر این مطلب دلالت می‌کند. اما در مورد این کلام که «او بعد از مرگش قیام می‌کند» اگر این خبر صحیح باشد، احتمال دارد مقصود این باشد که «او پس از آن که ذکر و یادش می‌میرد قیام می‌کند»، يموت ذكره» و یخمل ولا يعرف، وهذا جائز في اللغة، وما دللنا به على أن الأئمة اثنا عشر يبطل هذا المقال لأن الحسن بن علي عليه السلام هو الحادي عشر فيبطل قولهم، على أن القائلين بذلك قد انقضوا ولله الحمد، ولو كان حقاً لما انقض القائلون به. وأما من ذهب إلى الفترة بعد الحسن بن علي عليه السلام وخلق الزمان من إمام؛ فقولهم باطل بما دللنا عليه من أن الزمان لا يخلو عن إمام في حال من الأحوال، بأدلة عقلية وشرعية، وتعلقهم بالفترات بين الرسل باطل، لأن الفترة عبارة، عن خلق الزمان من يعني در میان مردم گمنام است و شناخته نمی‌شود. این احتمال در علم لغت هم جایز و مورد تأیید است. همچنین ادله‌ای که اقامه کردیم مبنی بر این که ائمه دوازده نفر هستند نیز این ادعا را باطل می‌کند، به این دلیل که امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام یازدهمین امام است، پس قولشان باطل است علاوه بر آنچه که گفته شد، الحمد لله قائلین به این قول که امام حسن عسکری علیه السلام پس از مرگ زنده می‌شوند منقرض شده‌اند و اگر اعتقادشان حق بود نمی‌بایست آن‌ها منقرض شوند.

رد کسانی که معتقد به فترت پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام شده‌اند

اما کسانی که قائلند بعد از امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام زمان خالی از امام است به عبارتی معتقد به فترت شده‌اند، کلام این‌ها هم به واسطه ادله عقلی و شرعی که اقامه کردیم مبنی بر این که زمان هرگز و هیچ‌گاه از امام خالی نیست، باطل می‌شود. و این که این‌ها به فترت بین انبیا متمسک شده و استدلال کرده‌اند صحیح نیست، چرا که فترت عبارت از خالی بودن زمان از پیامبر است و ما هم نبوت را در هر حالی و در نبی و نحن لا - نوجب النبوة في كل حال، وليس في ذلك دلالة على خلو الزمان من إمام، على أن القائلين بذلك قد انقضوا ولله الحمد فسقط هذا القول أيضاً. وأما القائلون بإمامة جعفر بن علي بعد أخيه عليه السلام؛ فقولهم باطل بما دللنا عليه من أنه يجب أن يكون الإمام معصوماً لا يجوز عليه الخطأ، وأنه يجب أن يكون أعلم الأمة بالأحكام، وجعفر لم يكن معصوماً بلا خلاف، وما ظهر من أفعاله التي تنافي العصمة أكثر من أن يحصى، لا نطول بذكرها الكتاب، وإن عرض فيما بعد ما يقتضى ذكر بعضها ذكرناه. همه زمان‌ها واجب نمی‌دانیم [که زمان نباید خالی از نبی باشد] و این بدان معنا نیست که زمان از امام خالی باشد، (۱۳۷) لذا فترت بین رسل شامل فترت بین امام و امام دیگر نمی‌شود. علاوه بر آنچه که گفتیم الحمد لله این‌ها منقرض شده‌اند، لذا این قول نیز ساقط است.

ردّ کسانی که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام به امامت جعفر بن علی

[جعفر کذاب] معتقد شده‌اند و اما کسانی که قائل به امامت جعفر بن علی پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام شده‌اند؛ قول این‌ها هم به وسیله استدلالی که بیان کردیم باطل است، چرا که واجب و لازم است امام معصوم باشد تا انجام فعل خطا و یا اشتباه توسط او ممکن نباشد، و این که می‌بایست از همه ائمت به احکام الهی عالم‌تر باشد، در حالی که در مورد معصوم نبودن جعفر هیچ اختلافی وجود ندارد و اعمالی هم که از او سر زده و با مقام عصمت منافات داشته است، بیش از حدّ شمارش است و ما کتاب را به ذکر اعمال خلاف او طولانی نمی‌کنیم. اگر بعد از این نیازی باشد و اقتضا کند بخشی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم. و اما کونه عالماً فأنّه کان خالیاً منه فکیف تثبت إمامته، علی أنّ القائلین بهذه المقالة قد انقضوا أيضاً ولله الحمد والمئة. واما من قال: لا ولد لأبی محمد علیه السلام، فقولہ بیطل بما دللنا علیہ من إمامة الأثنی عشر، و سیاقه الأمر فیهم. و یزیده بیانا ما رواه: ۱۸۴ - محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری، عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبی نصر، عن عقبه بن جعفر قال: قلت لأبی الحسن علیه السلام: قَدْ بَلَّغْتُ مَا بَلَّغْتُ وَ لَيْسَ لَكَ وَ لَمَدٌ. فَقَالَ: يَا عَقْبَةَ بْنَ جَعْفَرٍ! صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَرَى وَ لَدَهُ مِنْ بَعِيدِهِ. و امّا عالم بودن او جعفر کذاب خالی از علم بود و بهره‌ای از آن نداشت. با این توضیح، امامت او چگونه ثابت می‌شود. علاوه بر همه آنچه که گفته شد، قائلین به این مرام نیز الحمد لله منقرض شده و نسلشان از بین رفته است.

ردّ کسانی که گفته‌اند امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشت

اما کسانی که گفته‌اند امام عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است؛ گفته این‌ها به این دلیل باطل است که ما به ادله‌ای استدلال کردیم که امامت برای دوازده نفر است و امر امامت در این دوازده نفر جریان دارد. زائد بر این روایاتی است که [ذیلاً] بیان می‌شوند: ۱ / ۱۸۴ - عقبه بن جعفر گفته است: به محضر ابی الحسن [امام رضا] علیه السلام عرض کردم: شما به این سن رسیده‌اید ولی فرزندی برای شما نیست. حضرت فرمودند: ای عقبه بن جعفر! صاحب امر امامت، تا فرزند [و جانشین] بعد از خودش را نبیند نمی‌میرد. ۱۸۵ - عنه، عن أبیه، عن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی الخزاز، عن عمر بن أبان، عن الحسن بن أبی حمزه، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السلام قال: یا با حمزه إنَّ الأَرْضَ لَنْ تَخْلُوَ إِلَّا وَ فِیْهَا عَالِمٌ مَّنا، فَإِنَّ زَادَ النَّاسُ، قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَإِنْ نَقَصُوا قَالَ: قَدْ نَقَصُوا، وَ لَنْ يَخْرُجَ اللهُ ذَلِكَ الْعَالِمَ حَتَّى يَرَى فِی وَ لَدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللهُ. ۱۸۶ - وروی محمد بن یعقوب الكلینی رفعه قال: قال أبو محمد علیه السلام - حين ولد الحجة علیه السلام -: زَعَمَ الظَّلْمَةُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَنِي لِيَقْطَعُوا هَذَا النَّسْلَ، فَكَيْفَ رَأَوْا قُدْرَةَ اللهِ وَسَمَاءَ الْمُؤَمَّلِ. ۱۸۷ - وروی سعد بن عبد الله، عن أبی هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: كنت محبوباً مع أبی محمد علیه السلام فی حبس المهتدی بن الواثق فقال لی: ۲ / ۱۸۵ - امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند: ای ابا حمزه! زمین هرگز خالی نمی‌شود مگر این که در آن عالمی [امامی] از ما خواهد بود، که اگر چنانچه مردم [چیزی به دین] زیاد کردند، بگوید: زیاد کردند و اگر [چیزی از دین] کم کردند، بگوید: کم کرده‌اند. و خداوند هرگز آن عالم را [از دنیا] خارج نمی‌کند، تا این که از میان اولادش کسی که مانند او می‌داند را ببیند و یا هر چه را که خدا بخواهد. ۳ / ۱۸۶ - محمد بن یعقوب کلینی سند روایت را می‌رساند تا آنجا که ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام در زمان تولد حضرت حجت علیه السلام فرمودند: ستمگران [بنی عباس] گمان کردند که مرا می‌کشند تا این نسل را [یعنی نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را] قطع کنند و از بین ببرند، قدرت خدا را چگونه دیده‌اند. بعد اسم فرزند را مؤمل گذاشتند [یعنی کسی که آرزویش را دارند]. (۱۳۸) ۴ / ۱۸۷ - ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری گفته است: من به همراه ابو محمد علیه السلام در زندان مهتدی بن واثق بودیم، حضرت به من فرمودند: یا ابا هاشم! إِنَّ هَذَا الطَّاعِيَّ أَرَادَ أَنْ يَعْبَثَ بِاللَّهِ فِی هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ قَدْ بَتَّرَ اللهُ تَعَالَى عُمُرَهُ وَ قَدْ جَعَلَهُ اللهُ لِلْقَائِمِ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِي وَ لَدَّ وَ سَأَزْرُقُ وَ لَدّاً. قال أبو هاشم: فلما أصبحنا

[وطلعت الشمس شغب الأتراك المهتدی فقتلوه، وولی المعتمد مكانه وسلمنا الله. فأما من زعم أن الأمر قد اشتبه عليه فلا يدري هل لأبى محمّد عليه السلام ولد أم لا- إلّا أنّهم متمسّكون بالأوّل حتّى يصحّ لهم الآخر. فقولہ باطل بما دللنا علیه: من صحّة إمامة ابن الحسن، وبما بیننا من أنّ الأئمّة اثنا عشر، ومع ذلك لا ینبغی التوقّف بل ینجب القطع علی إمامة ولده. ای ابا هاشم! این طغیانگر اراده کرده که امشب با تقدیر خداوند متعال بازی کند، ولی خداوند عمر او را بریده و قطع فرموده و برای جانشینش قرار داده، ولی من اگرچه فرزندی ندارم اما به زودی خداوند به من فرزندی می دهد. [که جانشین من و خلیفه خدا است]. ابو هاشم گفته: صبح که کردیم و خورشید طلوع کرد، ترکها بر مهتدی یورش برده و او را کشتند و معتمد جای او به خلافت نشست و خداوند تبارک و تعالی ما را آزاد کرد. ردّ کسانی که گفته اند ما نمی دانیم آیا ابا محمّد علیه السلام فرزندی داشته یا نه؟ اما کسانی که گمان کرده اند امر بر آنها مشتبه شده و [می گویند: نمی دانند ابو محمّد فرزندی داشته است یا خیر، به همین دلیل بر اعتقاد به امامت امام حسن عسکری باقی مانده اند تا این که امامت زمان علیه السلام برایشان معلوم شود؛ حرف اینها هم باطل است، به خاطر این که ما بر صحت امامت فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام و این که ائمه دوازده نفر هستند دلیل آوردیم و این مسأله را اثبات کردیم. بنابر این توقف، شایسته و درست نیست بلکه لازم است که بر امامت فرزند امام حسن عسکری یقین حاصل کنند. وبما قدّمناه أيضاً من أنّه «لا یمضی إمام حتّى یولد له ویری عقبه». ویؤکّد ذلك ما رواه: ۱۸۸ - محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن علی بن سلیمان بن رشید، عن الحسن بن علی الخزاز قال: دخل علی بن أبی حمزة علی أبی الحسن الرضاعلیه السلام فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم. فقال له: إني سمعتُ جدّك جعفر بن محمّد علیه السلام یقول: لا یكون الإمام إلّا وله عقب. فقال: أنسیت یا شیخ أو تناسیت؟ لیس هكذا قال جعفر علیه السلام، إنّما قال جعفر علیه السلام: لا یكون الإمام إلّا وله عقب إلّا الإمام الذی یخرج علیه الحسین بن علی علیه السلام فإنّه لا عقب له. فقال له: صدقت، جعلت فداك هكذا سمعتُ جدّك یقول. از اینها گذشته ما قبلاً هم گفته ایم که هیچ امامی از دنیا نمی رود مگر این که فرزندی برای او به دنیا آمده و جانشین خودش را می بیند. روایت ذیل تأکید به این مسأله است: ۱۸۸ / ۱ - حسن بن علی خزاز گفته که علی بن ابی حمزه به محضر امام ابی الحسن رضاعلیه السلام شرفیاب شد و از حضرت پرسید: آیا شما امام هستید؟ حضرت فرمودند: بله. بعد عرض کرد: من از جد شما جعفر بن محمّد علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: کسی امام نمی شود مگر این که جانشینی داشته باشد. حضرت فرمودند: ای شیخ! آیا فراموش کرده ای یا خودت را به فراموشی زده ای؟ جعفر علیه السلام این گونه فرموده اند، بلکه ایشان فرموده: کسی امام نمی شود [چه امام حقّ و چه امام باطل] مگر این که جانشینی داشته باشد به جز امام [باطلی] که حسین بن علی علیهما السلام علیه او قیام کرد او جانشینی نداشته و ندارد. علی بن ابی حمزه گفت: جانم به فدای شما درست فرمودید، به همین ترتیب از جد شما شنیدم که می فرمودند. و همچنین ادله عقلی و شرعی که اقامه کردیم در باب این که زمان هرگز از وجود امام [و حجّت خدا] خالی نمی شود هم این قول بی پایه و اساس را باطل می کند. وما دللنا علیه من أنّ الزمان لا یخلو من إمام عقلاً و شرعاً یفسد هذا القول أيضاً. ۱۸۹ - فأما تمسّکهم بما روی: «تمسّکوا بالأوّل حتّى یصحّ لکم الآخر»؛ فهو خبر واحد، ومع هذا فقد تأوّلہ سعد بن عبد الله بتأویل قریب قال: قوله: «تمسّکوا بالأوّل حتّى یظهر لکم الآخر» هو دلیل علی إيجاب الخلف، لأنّه یقتضی وجوب التمسّک اما [نکته دیگر در مورد اینها] این که تمسک و استدلال کرده بودند به روایت ذیل که: ۱۸۹ / ۲ - متمسک و معتقد به اوّل باشید تا این که [امامت] دیگری برای شما تصحیح شود، (۱۳۹) این خبر از جمله اخبار آحاد و خبر واحد است [و خبر واحد هم به تنهایی و بدون قرائن قابل اعتماد نیست] با این وصف سعد بن عبد الله این را به گونه ای نزدیک به واقع تأویل کرده است، او گفته است: این که فرموده: به امامت اولی [قبلی] متمسک و معتقد باشید تا این که امام دیگر ثابت شود. این عبارت خود دلیل خوبی است بر این که وجود جانشین و خلف واجب است، چون این عبارت اقتضا می کند که اعتقاد به امامت امام قبلی همچنان واجب باشد و این که هرگاه امام بعدی در پس پرده غیبت و تقیّه باشد، از احوال او بحث نشود تا این که خداوند متعال اذن ظهور او را صادر بالأوّل ولا یبحث عن أحوال الآخر إذا کان مستوراً غائباً فی

تَقِيَّةٌ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ظَهْرِهِ، وَيَكُونُ الَّذِي يَظْهَرُ أَمْرَهُ وَيَشْهَرُ نَفْسَهُ، عَلَى أَنَّ الْقَائِلِينَ بِذَلِكَ قَدْ انْقَرَضُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ. وَأَمَّا مَنْ قَالَ بِإِمَامَةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالُوا: انْقَطَعَتِ الْإِمَامَةُ كَمَا انْقَطَعَتِ النَّبِيُّ. فَقَوْلُهُمْ بَاطِلٌ بِمَا دَلَّلْنَا عَلَيْهِ مِنْ أَنَّ الزَّمَانَ لَا يَخْلُو عَنْ إِمَامٍ عَقْلًا وَشَرعًا وَبِمَا بَيَّنَّاهُ مِنْ أَنَّ الْأَثْمِيَّةَ اثْنَا عَشَرَ، وَسَنِينَ صَحَّةً وَوَلَادَةَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ، فَسَقَطَ قَوْلُهُمْ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ، عَلَى أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ انْقَرَضُوا بِحَمْدِ اللَّهِ. وَقَدْ بَيَّنَّا فِسَادَ قَوْلِ الذَّاهِبِينَ إِلَى إِمَامَةِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ مِنَ الْفَطْحِيَّةِ الَّذِينَ قَالُوا بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ [لَمَّا مَاتَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ وَلَمْ يَخْلَفْ وَلِدًا رَجَعُوا إِلَى الْقَوْلِ فَرَمَادٍ وَجَنَانٍ بِأَنَّ شَأْنَهُمْ ظَاهِرٌ شُودٌ وَشَخْصِيَّتُهُ مَشْهُورٌ شُودٌ. عِلَاوَهُ بِرَإْيِنِ، قَائِلِينَ بِهِ إِيْنِ مُسْلِكٍ وَ مَرَامٍ هُمْ نَسْلُشَانِ مُنْقَرَضٍ شُدِهَ اسْتِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ.

رد کسانی که گفته‌اند پس از امامت امام حسن علیه السلام، امامت منقطع شده است.

اما قول کسانی که به امامت امام حسن عسکری علیه السلام معتقد بودند ولی گفته‌اند امامت هم نظیر نبوت قطع شده است؛ باطل و فاسد است به خاطر این که ما عقلاً و شرعاً دلیل آورده و استدلال کردیم مبنی بر این که زمان هیچ گاه خالی از امام نبوده و نمی شود و همچنین بیان کردیم که ائمه دوازده نفرند، و به زودی نیز ولادت قائم علیه السلام را اثبات می کنیم. بنابراین ادعای این ها هم از هر جهت [که ملاحظه شود] فاسد و ساقط است. علاوه بر این، این ها هم بحمدالله منقرض شده‌اند.

رد امامت جعفر بن علی [جعفر کذاب] و اثبات این که امامت پس از حسن و حسین «در دو برابر هرگز جمع نمی‌شود»

البتة ما قبلاً فساد قول کسانی را که معتقد به امامت جعفر بن علی بوده بیان کردیم. این ها بخشی از فرقه فطحیه بوده‌اند که پس از شهادت امام صادق علیه السلام به امامت عبدالله یامامه موسی بن جعفر، و من بعده إلى الحسن بن علی علیهم السلام فلما مات الحسن علیه السلام قالوا یامامه جعفر، وقول هؤلاء یبطل من وجوه أفسدناها ولأنه لا خلاف بین الإمامیه أن الإمامة لا تجتمع فی آخرین بعد الحسن والحسین وقد رووا فی ذلك أخباراً كثيرة. ۱۹۰ - منها ما رواه سعد بن عبد الله، عن محمد بن الوليد الخزاز، عن یونس بن یعقوب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أباي الله أن يجعل الإمامة لأخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام. ۱۹۱ - عنه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن سليمان بن جعفر، عن حماد بن عيسى الجهني قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تجتمع الإمامة في أخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام، إنما هي في الأعقاب والأعقاب. بن جعفر معتقد شدند و پس از مرگ او، چون فرزندی نداشت به امامت امام کاظم علیه السلام تا امام حسن عسکری علیهم السلام اعتقاد پیدا کردند و پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به امامت جعفر [کذاب] اعتقاد پیدا کردند. اعتقاد [سست] این ها از هر جهت فاسد و باطل است که بیان کردیم و هم این که در بین امامیه هیچ اختلافی نیست که امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام هرگز در دو برادر جمع نمی شود. در این باب هم روایات بسیار زیادی نقل شده است؛ از جمله: ۱ / ۱۹۰ - یونس بن یعقوب گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی نخواسته است که امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام را برای دو برادر قرار دهد. ۲ / ۱۹۱ - حماد بن عیسی جهنی گفته که امام صادق علیه السلام فرمودند: امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام در دو برادر جمع نمی شود. بلکه امامت در اعقاب و نسل بعد از نسل است. ۱۹۲ - وروی محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن الحسين بن ثوير بن أبي فاخته، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تعود الإمامة في أخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام أبداً، إنها جرت من علي بن الحسين عليه السلام كما قال - عز وجل - : «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله من المؤمنين والمهاجرين» فلا تكون بعد علي بن الحسين عليه السلام إلا في الأعقاب وأعقاب الأعقاب. و منها أنه لا خلاف أنه لم يكن معصوماً وقد بينا أن من شرط الإمام أن يكون معصوماً، وما ظهر من أفعاله ينافي العصمة. ۳ / ۱۹۲ - حسين بن ثوير بن أبي فاخته از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: پس از حسن و

حسین علیهما السلام امامت هرگز به دو برادر بر نمی‌گردد. بلکه امامت از زمان علی بن الحسین علیهما السلام آن‌گونه جریان پیدا کرد که خداوند تبارک و تعالی فرموده است «و خویشانودان، بعضی نسبت به بعضی دیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب خدا [و آنچه که مقرر داشته است] اولی هستند» (۱۴۰) پس از علی بن الحسین علیهما السلام امامت فقط در نسل‌ها و اعقاب، پشت به پشت وجود دارد.

«اما در این که جعفر بن علی معصوم نبوده»

از جمله ادله‌ای که ادعای طرفداران امامت جعفر کذاب را باطل می‌کند، این است که همه معتقدند که او معصوم نبوده است، در حالی که سابقاً بیان کردیم که شرط امام این است که حتماً معصوم باشد، اعمال و افعالی هم که از جعفر صادر شده است با عصمت منافات دارد. ۱۹۳ - وقد روی أنه لما ولد لأبي الحسن عليه السلام جعفر هتّوه به فلم يروا به سروراً. فقيل له في ذلك فقال: هوّن عليك أمره سيضلّ خلقاً كثيراً. ۱۹۴ - وروی سعد بن عبد الله قال: حدّثني جماعة منهم أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری والقاسم بن محمّد العباسی ومحمّد بن عبید الله ومحمّد بن إبراهيم العمري وغيرهم ممن كان حبس بسبب قتل عبد الله بن محمد العباسی أن أبا محمد عليه السلام وأخاه جعفرأ دخلا عليهم ليلاً. قالوا: كنا ليلة من الليالي جلوساً نتحدّث إذ سمعنا حركة باب السجن فراعنا ذلك، وكان أبو هاشم عليلاً، فقال لبعضنا: أطلع وانظر ما ترى فاطلع إلى موضع الباب فإذا الباب فتح، ۴ / ۱۹۳ - روایت شده که زمانی که جعفر برای ابی الحسن علیه السلام متولد شد، [مردم] به ایشان تبریک و تهنیت می‌گفتند، اما ندیدند که ایشان مسرور و خوشحال باشند. به حضرت عرض شد: چرا خوشحال نیستید؟ حضرت فرمودند: امر ولادت او را سبک بشمار او بسیاری از مردم را گمراه می‌کند. (۱۴۱) ۵ / ۱۹۴ - سعد بن عبدالله گفته که عده‌ای از جمله: ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری، قاسم بن محمد عباسی، محمد بن عبیدالله، محمد بن ابراهیم عمری و دیگران که به دلیل کشته شدن عبدالله بن محمد عباسی در زندان به سر می‌بردند، به من گفتند: شبی ابا محمد علیه السلام و برادرش جعفر وارد زندان شدند. و گفتند: [ماجرای این ترتیب بود که] شبی از شب‌ها نشسته و مشغول صحبت کردن بودیم، که صدای حرکت [باز شدن قفل] درب زندان را شنیدیم و باعث ترس و وحشت ما شد. ابو هاشم هم که مریض بود به یک نفر از ما گفت: بین چه خبر است؟ او هم به و إذا هو برجلين قد أدخلنا إلى السجن و ردّ الباب وأقفل، فدنا منهما فقال: من أنتما؟ فقال أحدهما: (نحن قوم من الطالبيّة حبسنا فقال: من أنتما؟ فقال) أنا الحسن بن عليّ وهذا جعفر بن عليّ، فقال: لهما جعلني الله فداك ما إن رأيتما أن تدخلنا البيت، وبادر إلينا وإلي أبي هاشم فأعلمنا ودخلا. فلما نظر إليهما أبو هاشم قام عن مضربة كانت تحته فقبل وجه أبي محمد عليه السلام وأجلسه عليها وجلس جعفر قريباً منه، فقال جعفر: وا شطناه بأعلى صوته - یعنی جاریه له - فزجره أبو محمد عليه السلام وقال له: اسكت وأنتهم رأوا فيه آثار السكر وأنّ النوم غلبه وهو جالس معهم، فنام على تلك الحال. محل درب زندان رفت، درب زندان باز شد و دو مرد را به داخل زندان انداختند و درب را بسته و قفل کردند. [دوست ما] نزدیک آنها شد و پرسید: شما چه کسی هستید؟ یکی از آنها گفت: ما طایفه‌ای از طالبین هستیم که زندانی شده‌ایم. [دوباره] پرسید: نام شما چیست؟ گفت: من حسن بن علی هستم و این هم برادرم جعفر بن علی است. دوست ما به آنها گفت: خداوند مرا فدای شما کند، اگر صلاح می‌دانید به خانه من [محل حبس ما] داخل شوید. پس نزد ما و ابی هاشم آمد و به ما خبر داد، بعد آن دو وارد شدند. تا ابو هاشم آنها را دید از روی زیر اندازی که داشت برخاسته و چهره مبارک ابی الحسن علیه السلام را بوسید و حضرت را روی زیر اندازش نشانند و جعفر هم نزدیک وی نشست. جعفر با صدای بلند، کنیزش را صدا زد و گفت: واشطناه. ابو محمد علیه السلام او را تنبیه کرده و به او فرمودند: ساکت باش! زندانیان هم دیدند که آثار مستی در جعفر بود و در حالی که همراه زندانیان نشسته بود، خواب بر او غلبه کرده و در همان حال هم خوابید. وما روی فيه وله من الأفعال والأقوال الشنيعة أكثر من أن تحصي نثره كتابنا عن ذلك. فأما من قال: إنّ للخلف ولداً وإنّ الأئمة ثلاثة عشر؛ فقولهم يفسد بما دللنا عليه من أنّ الأئمة عليهم السلام اثنا عشر،

فهذا القول يجب إطراره. على أن هذه الفرق كلها قد انقضت بحمد الله ولم يبق قائل يقول بقولها، وذلك دليل على بطلان هذه الأقاويل. و آنچه که در اعمال و گفتار زشت او روایت شده است بسیار زیاد است و ما کتابمان را از ذکر آن‌ها منزه و پاک نگه می‌داریم.

ردّ کسانی که به سیزده امام اعتقاد داشته‌اند

اما کسانی که گفته بودند حجة بن الحسن اولادی داشته و پس از ایشان فرزندشان به امامت رسیده است!! قول بی‌اساس این‌ها هم باطل است چرا که استدلال کردیم که ائمه‌علیهم السلام دوازده نفر هستند. بنابراین ردّ این قول از بدیهیات است.

تذکر

تمامی فرقه‌هایی که قول و اعتقادشان نقل شده است همگی منقرض شده و نسلشان از بین رفته است و هیچ قائلی باقی نمانده است که به آن‌ها معتقد باشد. خود این امر دلیل مستحکم و غیر قابل انکار بر بطلان این اقاویل است.

فصل اول: بحث در غیبت امام زمان علیه السلام

اخباری که متضمن این معناست که صاحب الزمان از دنیا خواهد رفت

و یا شهید خواهد شد و پس از آن زنده می‌شود ۱ / ۴۰۳ - ابی سعید خراسانی می‌گوید: به محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه دلیل حضرت صاحب‌علیه السلام قائم نامیده شده است؟ حضرت فرمودند: برای این که ایشان پس از آن که می‌میرد، به امر خداوند متعال قیام خواهد کرد، و به کار بسیار بزرگی اقدام می‌کند. ۲ / ۴۰۴ - ابی بصیر می‌گوید که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: مثل ما در کتاب خداوند - قرآن کریم - مثل صاحب حمار است که خداوند او را یک‌صد سال میراند و سپس او را زنده کرد. (۲۳۷) ۳ / ۴۰۵ - علی بن خطّاب از مؤذن مسجد احمر روایت کرده که او گفته است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا در کتاب خدا مثلی برای قائم‌علیه السلام هست؟ حضرت فرمودند: بله فقال: نَعَمْ آيَةُ صَاحِبِ الْحِمَارِ أَمَاتَهُ اللَّهُ (مِائَةٌ عَامًا)، ثُمَّ بَعَثَهُ. ۴۰۶ - وروی الفضل بن شاذان، عن ابن ابي نجران، عن محمد بن الفضيل، عن حماد بن عبد الكريم قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ قَالَ النَّاسُ: أُنِّي يَكُونُ هَذَا وَقَدْ بَلَّيْتُ عِظَامَهُ مُنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ. فالوجه في هذه الأخبار وما شاكلها أن نقول: يموت ذكره، ويعتقد أكثر الناس أنه بلى عظامه، ثم يظهره الله كما أظهر صاحب الحمار بعد موته الحقيقي. وهذا وجه قريب في تأويل هذه الأخبار على أنه لا يرجع بأخبار آحاد لا توجب علماً عما دلت العقول عليه وساق الإعتبار الصحيح إليه وعضده الأخبار المتواترة التي قدمناها مثل او مانند صاحب حمار است که خداوند او را یک‌صد سال میراند و سپس زنده نمود. ۴ / ۴۰۶ - حماد بن عبدالکریم می‌گوید که امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که قائم‌علیه السلام قیام کند، مردم می‌گویند از کجا قیام کرده، در حالی که مدّت بسیار طولانی است که استخوان‌هایش هم پوسیده است. توجیه این اخبار و نظایر آن این است که می‌گوییم: مقصود از موت در این اخبار، از بین رفتن ذکر و یاد اوست، نه مردن و فوت ایشان، چون بیشتر مردم معتقد می‌شوند که او از دنیا رفته و استخوان‌هایش هم پوسیده است. امّا بعداً خداوند او را ظاهر می‌کند، درست مثل ظاهر کردن صاحب حمار که خداوند پس از این که او حقیقتاً از دنیا رفته بود، زنده‌اش فرمود. این توجیه در تأویل اخبار دور نیست، بلکه نزدیک است. علاوه بر این که همگی خبر واحد هستند و موجب علم نمی‌شوند، پس به سبب آن‌ها، از اعتقادی که عقل‌ها به آن دلالت کرده، و اعتبار صحیح ما را به سوی آن کشیده و به اخبار متواتره هم که قبلاً ذکر کردیم بل الواجب التوقف في هذه والتمسك بما هو معلوم وإنما

تأولناها بعد تسليم صحتها على ما يفعل في نظائرها ويعارض هذه الأخبار ما ينافيها. ۴۰۷ - روى الفضل بن شاذان، عن عبد الله بن جبلة، عن سلمة بن جناح الجعفي، عن حازم بن حبيب قال: قال [لى: أبو عبد الله عليه السلام: يا حازم إن لصاحب هذا الأمر غيبين يظهر في الثانية، إن جاءك من يقول: إنه نفض يده من تراب قبره فلا تصدقه. ۴۰۸ - وروى محمد بن عبد الله الحميري، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن سليمان بن داود المنقري، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: في صاحب هذا الأمر [أربع سنن من أربعه أنبياء؛ سنة من موسى عليه السلام وسنة من عيسى عليه السلام وسنة من يوسف عليه السلام وسنة من محمد صلى الله عليه وآله؛ فأما سنة من موسى عليه السلام فخائف يترقب وأما سنة قوت گرفته، نمی توان عدول کرد. بلکه لازم است که در این اخبار توقف کرده، به اعتقادی که برای ما معلوم شده تمسک کنیم و حال آن که تأویل آن‌ها بعد از آن است که صحت آن‌ها را قبول کنیم؛ چنان که در تأویل نظایر آن‌ها عادت همین است. علامه بر این روایاتی است که با این اخبار منافات داشته و با آن‌ها معارضه می‌کنند؛ از جمله روایات زیر: ۴۰۷ / ۵ - حازم بن حبيب می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای حازم! برای صاحب این امر دو غیب هست که در غیب دوم ظاهر می‌شوند، اگر کسی آمد و به تو گفت: من دست در خاک قبر او داشته‌ام [که کنایه از موت حضرت باشد] او را تصدیق نکن. ۴۰۸ / ۶ - ابی بصیر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: در وجود صاحب این امر چهار سنت از سنت‌های انبیا وجود دارد: سنتی از موسی علیه السلام، و سنتی از عیسی علیه السلام، و سنتی از یوسف علیه السلام، و سنتی از محمد صلی الله علیه وآله و اما سنت و ویژگی موسی علیه السلام این است که او ترسیده و منتظر است و اما سنت و ویژگی یوسف علیه السلام عبارت است از من یوسف علیه السلام فالغیبه وأما سنة من عیسی علیه السلام فیقال: مات ولم یمت وأما سنة من محمد صلی الله علیه وآله فالسيف. ۴۰۹ - وروى الفضل بن شاذان، عن أحمد بن عيسى العلوي، عن أبيه، عن جده قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: صاحب هذا الأمر من ولدي (الذي) يقال: مات، قتل لا بل هلك لا بل بأي واد سلك. و اما وقت خروجه عليه السلام فليس بمعلوم لنا على وجه التفصيل، بل هو مغيب عنا إلى أن يأذن الله بالفرج. ۴۱۰ - كما روى عن النبي صلى الله عليه وآله [أنه قال: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي فيملا الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً. غيب و پنهان شدن، و اما سنت و ویژگی عیسی علیه السلام این است که گفته می‌شود او مرده است در حالتی که نمرده و زنده می‌باشد، و امیا سنتی که از محمد صلی الله علیه وآله است، قیام به وسیله شمشیر است. ۴۰۹ / ۷ - احمد بن عیسی علوی، از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: صاحب این امر از فرزندان من است که در باره‌اش گفته می‌شود: مرده، یا کشته شده، یا نه بلکه به هلاکت رسیده، یا این که معلوم نیست به سمت کدامین سرزمین رفته است. (۲۳۸)

زمان ظهور و خروج حضرت علیه السلام

وقت خروج حضرت حجت علیه السلام به طور مشخص و به صورت تفصیلی برای ما معلوم نیست، بلکه ایشان از ما غایب است، تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه فرج بدهند. ۴۱۰ / ۱ - از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است که حضرت فرمودند: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند تبارک و تعالی همان روز را آن قدر طولانی می‌کند، تا این که مردی از فرزندان من قیام کرده و زمین را همچنان که پر از ظلم و تبعیض شده، مملو از عدل و قسط می‌کند. ۴۱۱ - وأخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري، عن علي بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد وعيسى بن هشام، عن كرام، عن الفضيل قال: سألت أبا جعفر عليه السلام: هل لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقاتون، كذب الوقاتون، كذب الوقاتون. ۴۱۲ - الفضل بن شاذان، عن الحسين بن يزيد الصحاف، عن منذر الجوزي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كذب الموقتون، ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يشتمل. ۴۱۳ - وبهذا الإسناد عن عبد الرحمن بن كثير قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه مهزم ۴۱۱ / ۲ - عیسی بن هشام، از کرام [عبدالکریم بن عمرو خثعمی از فضیل (۲۳۹) نقل کرده که گفت: از

امام باقر علیه السلام سؤال کردم که آیا برای این امر [ظهور حضرت] وقتی هست؟ حضرت فرمودند: کسانی که وقت آن رامعین کنند دروغگو هستند. کسانی که وقت آن رامعین کنند دروغگو هستند. ۴۱۲/۳ - منذر جواز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: وقت گذاران دروغ گفته‌اند، ما در گذشته وقتی تعیین نکرده‌ایم و در آینده هم وقت نمی‌گذاریم. ۴۱۳/۳ - عبد الرحمن بن کثیر گفته است: در محضر ابی عبدالله علیه السلام بودم که مهزم الأسدی فقال: أخبرني جعلت فداك متى هذا الأمر الذي تنتظرونه؟ فقد طال، فقال: يا مهزم كذب الوقاتون وهلك المسلمون ونجا المسلمون وإلينا يصيرون. ۴۱۴ - الفضل بن شاذان، عن ابن أبي نجران، عن صفوان بن يحيى، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مَنْ وَقَّتْ لَكَ مِنَ النَّاسِ شَيْئًا فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ، فَلَسْنَا نُوقَّتْ لِأَحَدٍ وَقْتًا. ۴۱۵ - الفضل بن شاذان، عن عمر بن مسلم البجلي، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن محمد بن بشر الهمداني، عن محمد بن الحنفية - في حديث اختصرنا منه موضع الحاجة - أنه قال: إِنَّ لِي فِي فُلَانٍ مُلْكًا مُوجِبًا حَتَّى إِذَا أَمَّنُوا وَأَطْمَأَنَّنُوا وَظَنُّوا أَنَّ مُلْكَهُمْ لَا يَزُولُ صَبِيحَ فِيهِمْ اسدي وارد شد و به حضرت عرض کرد: جانم به فدای شما! به من خبر بدهید که وقت آن امری که ما منتظر آن هستیم چه زمانی خواهد بود؟ انتظار ما طول کشید. حضرت به ایشان فرمودند: ای مهزم! کسانی که زمان آن رامعین کرده‌اند دروغ گفتند، و کسانی که عجله کردند هلاک و نابود شدند، اما کسانی که تسلیم [اراده خداوند] هستند، نجات یافتند و به سوی ما باز می‌گردند. ۴۱۴/۵ - محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: هر کسی از مردم که برای تو وقت [ظهور] رامعین کرد، از تکذیب کردن او نترس. پس ما برای احدی وقت ظهور را تعیین نمی‌کنیم. ۴۱۵/۶ - محمد بن بشر همدانی حدیثی را از محمد بن حنفیه نقل می‌کند که ما آن را به اندازه‌ای که مورد نیاز بوده، مختصر کرده‌ایم و آن این که ایشان می‌گوید: برای فلان‌ها [بنی امیه یا بنی عباس] حکومت زود گذر و موقتی خواهد بود، تا سرانجام احساس امنیت کرده و با اطمینان خیال می‌کنند که سلطنت آن‌ها از بین نمی‌رود؛ اما ناگهان به صیحه، فَلَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا وَاعٍ يَسْمَعُهُمْ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - «حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ لِدَيْكَ وَقْتُ؟ قَالَ: لَا، لِأَنَّ عِلْمَ اللَّهِ غَلَبَ عِلْمَ الْمُؤَقَّتِينَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَعَدَّ مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّهَا بِعَشْرِ لَمْ يَعْلَمَهَا مُوسَى وَلَمْ يَعْلَمَهَا بَنُو إِسْرَائِيلَ، فَلَمَّا جَاوَزَ الْوَقْتَ قَالُوا: غَرَّنَا مُوسَى فَعَبَدُوا الْعِجْلَ وَلَكِنْ إِذَا كَثُرَتِ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ فِي النَّاسِ وَأَنْكَرَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا أَمْرَ اللَّهِ صَبِيحًا وَمَسَاءً. عذاب بزرگ خداوندی گرفتار می‌شوند، نه بزرگی برای آن‌ها می‌ماند که جمعیت شان را جمع کند و نه نگهبان و دعوت کننده‌ای که صدایش را به گوش آن‌ها برساند و این قول خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «تا آن که زمین [از آن گیاهان] زینت بگرفت و اهل زمین گمان کردند که بر استفاده از آن همه نباتات توانا هستند [ناگهان] فرمان [ویرانی] ما شبی یا روزی آمد، پس آن را چنان درو کردیم که گویی دیروز هیچ گیاهی وجود نداشته است، ما این گونه آیات خود را برای اندیشمندان تشریح می‌کنیم.» (۲۴۰) عرض کردم: جانم به فدای شما! آیا برای این امر وقت مشخصی هست؟ حضرت فرمودند: خیر، برای این که علم خدا بر علم کسانی که وقت گذاری می‌کنند غلبه دارد. خداوند تبارک و تعالی به موسی وعده سی شب را داد، ولی آن را با ده شب دیگر تمام کرد [و چهل شب شد] و این امر را موسی نمی‌دانست، بنی اسرائیل هم از آن بی‌اطلاع بودند، پس وقتی زمان سی شب که وعده شده بود گذشت، گفتند: موسی ما را فریب داده است و در گوساله پرستی عجله کردند، ولكن زمانی که نیاز و تهیدستی در میان مردم زیاد شد و گروهی از آن‌ها عده دیگری را انکار کردند، در آن موقع است که صبح و شب توقع دارند امر خداوند محقق شود. وأما ما روى من الأخبار التي تنافي ذلك في الظاهر مثل ما رواه: ۴۱۶ - الفضل بن شاذان، عن محمد بن علي، عن سعدان بن مسلم، عن أبي بصير قال: قلت له: ألهذا الأمر أمد نريح إليه أبدانا وننتهي إليه؟ قال: بلى ولكنكم أذعتم فزاد الله فيه. ۴۱۷ - وعنه، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن علياً عليه السلام كان يقول: «إِلَى السَّبْعِينَ بَلَاءً» وكان يقول: «بَعْدَ الْبَلَاءِ رَخَاءٌ» وقد مضت السبعون ولم

یا امام باقر علیهما السلام [عرض کردم: آیا برای این امر [یعنی ظهور و قیام حضرت] وقت معینی هست که با دانستن آن جان‌های مان راحت شده و به آن دل خوش باشیم؟ حضرت فرمودند: بله، وقتی معین دارد، اما شما آن را افشا کردید و خداوند مدتش را اضافه فرمود. (۲۴۷)

توضیح و توجیه این اخبار

وجه این اخبار همان است که قبلاً بیان کردیم و آن عبارت است از این که مصلحت در آن امر تغییر کرده، و تا زمان دیگر موجب تأخیر شده است، ولی معنای آن این نیست که امر و مصلحت آن اکنون برای خداوند آشکار شده، ما این حرف را نمی‌زنیم و آن را صحیح نمی‌دانیم چه این که ذات اقدس الهی از این توصیفات، بالا-تر و بزرگ‌تر است. (۲۴۸) فإِن قیل: هذا یؤدی إلی أن لا ننق بشیء من أخبار الله تعالی. قلنا: الأخبار علی ضربین: ضرب لا یجوز فیہ التّغییر فی مخابراته، فإنا نقطع علیها لعلنا بأنّه لا یجوز أن یتغییر المخبر فی نفسه، کالأخبار عن صفات الله تعالی وعن الکائنات فیما مضی وکالأخبار بأنّه یتیب المؤمنین. والضرب الآخر هو ما یجوز تغیره فی نفسه لتغییر المصلحة عند تغیر شروطه، فإنا نجوز جمیع ذلك، کالأخبار عن الحوادث فی المستقبل إلاً أن یرد الخبر علی وجه یعلم أنّ مخبره لا- یتغییر، فحینئذ نقطع بکونه ولأجل ذلك قرن الحتم بکثیر من المخابرات، فأعلمنا أنّه ممّا لا یتغییر أصلاً، فعند ذلك نقطع به.

اشکال

این اعتقاد شما منجر می‌شود به این که ما به اخبار خداوند متعال اعتماد نکنیم.

پاسخ

اخبار دو دسته هستند: دسته اول اخباری هستند که هیچ گونه تغییری نمی‌کنند؛ چرا که ما بر عدم تغییر آنها اعتقاد و یقین داریم، و می‌دانیم که تغییر این اخبار فی نفسه ممکن نیست، مثل خبرهایی که از صفات خداوند و کائنات و اتفاقات گذشته داده شده است و همچنین اخباری که می‌گویند، خداوند به مؤمنین در قبال عملشان ثواب می‌دهد. دسته دوم اخباری است که فی نفسه تغییر در مورد آنها ممکن است، به دلیل این که با تغییر شرایط آنها، مصلحت آنها هم فی نفسه تغییر می‌کند و ما این تغییر را ممکن می‌دانیم؛ مثل اخباری که از حوادث آینده آمده است؛ مگر خبری که ما بدانیم مورد و موضوع آن تغییر نمی‌کند، پس در این حالت به وقوع آن خبر یقین داریم و به همین جهت بسیاری از موارد که خبر از آنها داده‌اند قرین حتمیت شده‌اند، بنابراین ما می‌فهمیم که این اخبار از مواردی است که به هیچ وجه تغییر نمی‌کند، و در این موقع قطع و یقین به آن پیدا می‌کنیم. (ذکر طرف من العلامات الکائنة قبل خروجه علیه السلام) ۴۲۳ - أخبرنی الحسین بن عبید الله، عن أبی جعفر محمّد بن سفیان البزوفری، عن أحمد بن إدیس، عن علی بن محمّد بن قتیبة، عن الفضل بن شاذان النیشابوری، عن إسماعیل بن الصباح قال: سمعت شیخاً یذکره عن سیف بن عمیرة قال: کنت عند أبی جعفر المنصور فسمعته یقول ابتداء من نفسه: یا سیف بن عمیرة! لا بدّ من مناد ینادی باسم رجل من ولد أبی طالب من السماء. فقلت: یرویه أحد من النّاس؟ قال: والذی نفسی بیده فسمع أذنی منه یقول: لا بدّ من مناد ینادی باسم رجل من السماء. قلت: یا أمیر المؤمنین إنّ هذا الحدیث ما سمعت بمثله قطّ.

فصل دوم: اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

فصل دوم: اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

فأما الكلام في ولادة صاحب الزمان وصحتها فأشياء اعتبارية وأشياء إخبارية فأما الاعتبارية فهو أنه إذا ثبت إمامته بما دللنا عليه من الأقسام، وإفساد كل قسم منها إلّا القول بإمامته ثبت إمامته وعلما بذلك صحّة ولادته إن لم يرد فيه خبر أصلاً. وأيضاً ما دللنا عليه من أنّ الأئمة اثنا عشر يدلّ على صحّة ولادته، لأنّ العدد لا يكون إلّا لموجود. وما دللنا على أنّ صاحب الأمر لا بدّ له من غيبتين يؤكّد ذلك، لأنّ كلّ ذلك مبني على صحّة ولادته.

اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان «ع»

در باب ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام و صحّت آن، در دو بخش بحث می‌کنیم: بخشی اعتباری [یا عقلی] است و بخشی اخباری [یا نقلی] است. اما بخش عقلی و اعتباری، عبارت است از این که وقتی از میان انواع و اقسام اقوال، امامت آن حضرت به واسطه ادله‌ای که اقامه کردیم ثابت شد و تمام اقوال به جز اعتقاد به امامت ایشان باطل شد، به همین جهت حتی اگر خبری هم در این باره وارد نشده باشد صحّت ولادت حضرت را خواهیم دانست. همچنین استدلال، مبنی بر این که امامان دوازده نفر هستند نیز بر صحّت ولادت حضرت دلالت می‌کنند، به دلیل این که عدد فقط بر موجود صدق می‌کند. و همچنین روایاتی که می‌گویند صاحب الزمان علیه السلام دو غیبت دارد، تأیید و تأکید بر صحّت ولادت امام است، چرا که همه این‌ها فرع مبنی بر صحّت ولادت حضرت است. و اما تصحیح ولادته من جهة الأخبار فسنذكر في هذا الكتاب طرفاً مما روى فيه جملة وتفصيلاً، ونذكر بعد ذلك جملة من أخبار من شاهده ورآه لأنّ استيفاء ما روى في هذا المعنى يطول به الكتاب. ۱۹۵ - أخبرنا جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن أحمد بن عليّ الرازي قال: حدّثني محمّد بن عليّ، عن حنظلة بن زكريّا، عن الثقة قال: حدّثني عبد الله بن العباس العلويّ - وما رأيت أصدق لهجة منه وكان خالفنا في أشياء كثيرة - قال: حدّثني أبو الفضل الحسين بن الحسن العلويّ، قال: دخلت على أبي محمّد عليه السلام بسرّ من رأى فهنّأته بسيدنا صاحب الزمان عليه السلام لمّا ولد. ۱۹۶ - محمّد بن يعقوب الكليني، عن محمّد بن جعفر الأسدي قال: حدّثني أحمد بن إبراهيم قال: دخلت على حكيمة بنت محمّد بن عليّ الرضا عليه السلام سنة اثنتين وستين ومائتين فكلّمتهما من وراء حجاب وسألتهما عن دينها فسمّيت لي من تأتمّ بهم، قالت: فلان ابن الحسن فسمّته. و اما برای اثبات ولادت حضرت عليه السلام از طريق اخبار و روایات، به زودی و در همین کتاب قسمتی از آن‌ها که به طور اجمال و یا تفصیل نقل شده را ذکر می‌کنیم. پس از آن بخشی از اخبار کسانی که حضرت را دیده و شاهد او بوده‌اند، ذکر می‌کنیم! به این دلیل فقط بخشی را ذکر می‌کنیم که کتاب با ذکر همه آن‌ها طولانی نشود. ۱ / ۱۹۵ - حنظلة بن زكريا از شخص مورد اعتماد نقل کرده: عبدالله بن عباس علوی - که از او راستگوتر و صادق تر ندیده‌ام در حالی که در بسیاری از مسائل با ما مخالفت کرده - از حسین بن حسن علوی روایت کرده که او گفته: در سرّ من رأى به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و ولادت مولایمان صاحب الزمان را به ایشان تبریک گفتم. ۲ / ۱۹۶ - احمد بن ابراهيم گفته که در سال ۲۶۲ ه.ق به خدمت حكيمة دختر امام جواد و خواهر امام هادی علیهما السلام رسیدم و از پشت پرده با ایشان صحبت کردم. از دین او سؤال کردم، ایشان هم کسانی را که به امامتشان معتقد بود برای من نام بردند و [در آخر] گفت: فلانی پسر حسن است [حجّه بن الحسن علیهما السلام]. فقلت لها: جعلني الله فداك معاينة أو خبراً؟ فقالت: خبراً عن أبي محمّد عليه السلام كتب به إلى أمّه، قلت لها: فأين الولد؟ قالت: مستور، فقلت: إلى من تفرع الشيعة؟ قالت: إلى الجدّة أمّ أبي محمّد عليه السلام فقلت: (أقتدى) بمن وصيّته إلى امرأة. فقالت: إقتد بالحسين بن عليّ عليه السلام أوصى إلى أخته زينب بنت عليّ عليه السلام في الظاهر وكان ما يخرج من عليّ بن الحسين عليه السلام من علم ينسب إلى زينب سترّاً على عليّ بن الحسين عليه السلام. ثم قالت: إنكم قوم أصحاب أخبار أ ما رويتم أنّ التاسع من ولد الحسين عليه السلام يقسم ميراثه وهو في الحياة؟ به ایشان عرض کردم: جانم به فدای شما! آیا شما او را دیده‌اید یا از او خبری دارید؟ گفت: خبرش از ابی محمّد است [او خبر داده] که به مادرش [در خصوص تولد حضرت حجّت] نامه نوشت و من به مادر حسن علیه السلام گفتم: بچه کجاست؟ او به

من گفت: مخفی است و از جایگاهش کسی خبر ندارد. راوی می‌گوید از حکیمه خاتون پرسیدم: پس شیعه به چه کسی رو بیاورد و حاجت و نیازش را بگوید؟ گفت: جده ایشان و مادر امام حسن عسکری علیه السلام. پرسیدم: امام حسن عسکری علیه السلام در این که به زن وصیت کرده [و امور را به دست یک زن سپرده] به چه کسی اقتدا کرده است؟ گفت: ایشان به حسین بن علی علیهما السلام اقتدا کرده است که در ظاهر به خواهرش زینب علیها السلام وصیت کرد، و هرچه که از علوم زین العابدین علیه السلام بروز می‌کرد، به خاطر مخفی نگه داشتن امر امامت امام سجاد علیه السلام به زینب علیها السلام نسبت داده می‌شد. بعد گفت: شما که اهل اخبار و روایات هستید آیا به شما روایت نشده است که میراث نهمین [امام] از اولاد حسین علیه السلام در حال حیاتش تقسیم می‌شود؟ و روی هذا الخبر التلعکبری، عن الحسن بن محمد النهاوندی، عن الحسن بن جعفر بن مسلم الحنفی، عن ابی حامد المرأغی قال: سألت حکیمه بنت محمّد أخت أبی الحسن العسکری، وذكر مثله. ۱۹۷ - وقد تقدّمت الروایة من قول أبی محمّد علیه السلام حين ولد له: وَرَعَمَتِ الظُّلْمَةُ أَنَّهُمْ يَفْتُلُونَنِي لِيَقْطَعُوا هَذَا النَّشْلَ فَكَيْفَ رَأَوْا قُدْرَةَ اللَّهِ وَسَيِّمَاءَ الْمُؤَمَّلِ. ۱۹۸ - وروی محمّد بن یعقوب، عن الحسين بن محمّد الأشعری، عن المعلی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد قال: خرج، عن أبی محمّد علیه السلام حين قتل الزبيری: هذا جزاء من افترى على الله وعلى أوليائه زعم أنه يقتلني وليس لي عقب فكيف رأى قدرة الله؟ وولد له ولد سيماه محمداً سيته ست وخمسين ومائتين. این خبر را تلکبری، از حسن بن محمّد نهاوندی، از حسن بن جعفر بن مسلم حنفی، از ابی حامد مرأغی نقل کرده که گفته: از حکیمه دختر امام جواد و خواهر امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم. که مثل همان جملات را ذکر کرده است. ۱۹۷ / ۳ - قبلاً از قول امام ابی محمّد عسکری علیه السلام روایت شده که ایشان وقت تولد صاحب الزمان علیه السلام فرمودند: ستمگران برای قطع کردن این نسل مبارک خیال کردند که مرا به قتل می‌رسانند، پس قدرت خداوند را چگونه دیدند؟ و بعد نام فرزند را مؤمّل، یعنی آرزو شده گذاردند. ۱۹۸ / ۴ - احمد بن محمّد گفته است: زمانی که زبیری کشته شد، امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: این کیفر کسی است که به خدا و اولیای الهی افترا بزند، او خیال کرده بود که مرا می‌کشد و دیگر برای من خلفی نخواهد ماند! پس قدرت خدا را چگونه دید؟ و برای امام حسن علیه السلام در سال ۲۵۶ ه. ق فرزندى به دنیا آمد و حضرت نام او را محمّد گذاشتند. ۱۹۹ - أبو هاشم الجعفری قال: قلت لأبى محمّد علیه السلام: جلالتك تمنعني عن مسألتك فتأذن لي في أن أسألك؟ قال: سل. قلت: يا سيدي! هل لك ولمد؟ قال: نعم. قلت: فإن حدثت حديثاً فأين أسأل عنه؟ فقال: بالمدينة. ۲۰۰ - وروی محمّد بن یعقوب رفعه عن نسيم الخادم، وخادم أبى محمّد علیه السلام قال: دخلت على صاحب الزمان عليه السلام بعد مولده بعشر ليال فعطست عنده فقال: يزحمك الله. ففرحت بذلك، فقال: ألا أبشرك في العطاس؟ هو أمان من الموت ثلاث أيام. ۱۹۹ / ۵ - ابو هاشم جعفری گفته: به محضر مبارک ابی محمّد امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: جلالت قدر و بزرگی شما مانع می‌شود که از شما مسأله‌ای را بپرسم، آیا اجازه می‌فرمایید تا از شما سؤالی بپرسم؟ حضرت فرمودند: سؤال کن. عرض کردم: آیا شما فرزندى دارید؟ فرمود: آری. عرض کردم: اگر حادثه‌ای روی دهد [یعنی شما از دنیا بروید] فرزندتان را در کجا جست و جو کنیم و در کجا از ایشان سؤال کنیم؟ حضرت فرمودند: در مدینه. ۲۰۰ / ۶ - نسيم خادم ابى محمّد امام حسن عسکری علیه السلام گفته که ده شب پس از تولد مبارک حضرت صاحب الزمان علیه السلام به خدمت ایشان رفتم، و [در همین حال] عطسه کردم. ایشان فرمودند: یرحمک الله [رحمت خدا بر تو باد]. از این کلام بسیار خوشحال شدم. حضرت فرمودند: در مورد عطسه بشارتی به تو بدهم؟ و آن این است که عطسه تا سه روز امان از مرگ است. ۲۰۱ - وروی محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن أحمد بن هلال، عن أمية بن علي القيسي، عن سالم بن أبي حية، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا اجتمع ثلاث أسماء محمّد وعلی والحسن فالرابع القائم عليه السلام. ۲۰۲ - وروی محمّد بن یعقوب یاسناده، عن ضوء بن علی العجلی، عن رجل من أهل فارس - سمّاه - قال: أتيت سراً من رأى ولزمت باب أبى محمّد علیه السلام، فدعاني من غير أن استأذنت فلما دخلت فسلمت، قال لي: يا فلان كيف حالك؟ ثم قال: أفعيد يا فلان، ثم سألتني عن جماعه من رجال ونساء من أهلي. ثم قال لي: ما الذي أقدمك؟ قلت: رغبة في

خَدِمَتِكَ قَالَ: فَالزِّمِ الدَّارَ، قال: فكنت في الدار مع الخدم، ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق، وكنت أدخل عليه بغير إذن إذا كان في دار الرجال. ۲۰۱ / ۷ - سالم بن ابی حیة از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: وقتی که نام محمد و علی و حسن پشت سرهم آمدند، چهارمین ایشان قائم است. ۲۰۲ / ۸ - ضوء بن علی عجلی از مردی از اهل فارس که نام او را هم برده نقل کرده که او گفت: به سر من رأی رفته و ملازم درب خانه ابی محمد شدم [یعنی درب منزلشان ایستادم] تا این که حضرت بدون این که من اجازه ورود بگیرم مرا دعوت کردند، وقتی وارد شدم و سلام کردم، حضرت فرمودند: فلانی! حالت چطور است؟ بعد فرمودند: فلانی بنشین. آن گاه از احوال تعدادی از مردان و زنان اهل و قبیله ام پرسید. سپس فرمودند: چه چیزی شما را به اینجا آورده؟ عرض کردم: شور و شوقی که در خدمت‌گزاری شما دارم. حضرت فرمودند: پس ملازم خانه باش و همین جا بمان. همراه خدمت‌کاران در منزل بودم و حوایج ایشان را از بازار تهیه می‌کردم، و زمانی که حضرت در خانه مردان [یعنی همان بیرونی] بودند من بدون اجازه گرفتن وارد می‌شدم. فدخلت علیه یوماً وهو فی دار الرجال، فسمعت حركة فی البیت و نادانی: مَكَانَكَ لَا تَبْرَحُ! فلم أجزر أخرج ولا أدخل فخرجت علیّ جاریه معها شیء مغطی، ثم نادانی: ادخل فدخلت، ثم نادی الجاریه فرجعت، فقال لها: اكشفي عما معك، فكشفت عن غلام أبيض حسن الوجه فكشف عن بطنه، فإذا شعر نابت من لبتة إلى سرتة أخضر ليس بأسود، فقال: هذا صاحبكم. ثم أمرها فحملته فما رأته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام. فقال ضوء بن علیّ: قلت للفارسی: کم كنت تقدّر له من السنین؟ قال: سنتین. قال العبدی: فقلت لضوء: کم تقدّر أنت؟ فقال: أربع عشرة سنة. یک روز که ایشان در بیرونی بودند به محضرشان شرفیاب شدم، صدای حرکت کردن در خانه را شنیدم و حضرت هم به من فرمودند: سر جای خودت بایست و حرکت نکن! من هم نه جرات خروج از خانه را داشتم و نه داخل شدن، در همین حین کنیزی بیرون آمد و چیزی با او بود که پوشیده شده بود. بعد حضرت به من فرمودند: داخل شو و من وارد شدم، سپس حضرت کنیز را صدا زدند و کنیز هم برگشت، حضرت به کنیز فرمودند: پرده را از چیزی که با توست بردار، کنیز پرده را از چهره پسری برداشت که سفید و بسیار زیبا بود، بعد از شکمش پرده را برداشت، [دیدم که] یک خط موی سبز رنگ از ناف او روئیده بود. بعد حضرت فرمودند: ایشان صاحب شما است. سپس حضرت به کنیز امر فرمودند که او را ببرد و من دیگر او را ندیدم تا وقتی که ابو محمد علیه السلام از دنیا رفت. ضوء بن علی می‌گوید به مرد فارس گفتم: تو سن او را چند سال تخمین می‌زنی؟ گفت: دو سال. عبدی می‌گوید که به ضوء گفتم: الآن چقدر سن او را تخمین می‌زنی؟ گفت: چهارده سال. قال أبوعلیّ وأبو عبد الله: ونحن نقدر إحدى وعشرين سنة. ۲۰۳ - وبهذا الإسناد، عن عمرو الأهوازی قال: أرانی أبو محمد علیه السلام ابنه وقال: هذا صاحبكم من بعدی. ۲۰۴ - وأخبرنی ابن أبی جئید، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن الصفار، محمد بن الحسن القمی، عن أبی عبد الله المطهری، عن حکیمه بنت محمد بن علیّ الرضا قالت: بعث إليّ أبو محمد علیه السلام سنة خمس وخمسين ومائتين في النصف من شعبان وقال: يا عمّة اجعلي اللبنة إبطارك عندی فإن الله - عزوجل - سيبرك بوليه وحجته على خلقه خليفتي من بعدی. قالت حکیمه: فتداخلتني لذلك سرور شديد وأخذت ثيابي علیّ وخرجت من ساعتی حتى انتهيت إلى أبی محمد علیه السلام، وهو جالس في صحن داره، وجواریه حوله فقلت: جعلت ابو علی و ابو عبدالله گفته‌اند: ما تصور می‌کنیم که حالا بیست و یک ساله باشد. ۲۰۳ / ۹ - عمرو اهوازی گفته که ابو محمد علیه السلام فرزندش را به من نشان داده و فرمودند: پس از من این پسر صاحب شما است. ۲۰۴ / ۱۰ - ابو عبدالله مطهری از حکیمه نقل کرده که گفت: در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه. ق امام ابو محمد عسکری به سراغ من فرستاد، و فرمود: عمه جان! افطار امشب را با ما باش که خداوند به زودی به وسیله ولی و حجتش بر خلق و جانشین من، تو را خوشحال و مسرور می‌فرماید. حکیمه گفته: به خاطر این مژده خیلی خوشحال شدم، لباس هایم را پوشیده و فوراً از منزل خارج شدم و به محضر ابی محمد علیه السلام رسیدم. دیدم امام در صحن خانه نشسته و کنیزان ایشان در اطرافشان ایستاده بودند، گفتم: جانم به فدای شما، جانشین شما از فداک یا سیدی! الخلف ممن هو؟ قال: من سوسن. فأدرت طرفی فیهن فلم أر جاریه علیها أثر غیر سوسن. قالت حکیمه: فلما أن صلیت المغرب والعشاء الآخرة أتیت بالمائدة،

فأفطرت أنا وسوسن وبأيتها في بيت واحد، فغفوت غفوة، ثم استيقظت فلم أزل مفكرة فيما وعدني أبو محمد عليه السلام من أمر ولي الله عليه السلام فقامت قبل الوقت الذي كنت أقوم في كل ليلة للصلاة، فصلت صلاة الليل حتى بلغت إلى الوتر، فوثبت سوسن فزعه وخرجت (فزعه) [وخرجت] وأسبغت الوضوء ثم عادت فصلت صلاة الليل وبلغت إلى الوتر، فوقع في قلبي أن الفجر (قد) قرب، فقامت لأنظر فإذا بالفجر الأول قد طلع، فتداخل قلبي الشك من وعد أبي محمد عليه السلام، فناداني من حجرته: لا تُشككي وكنك بالأمر الساعة قد رأيته إن شاء الله تعالى كدام زن متولد می شود؟ فرمودند: از سوسن. با دقت به کنیزان نگاه کردم، در هیچ کدام اثر حمل را ندیدم به جز سوسن. وقتی که نماز مغرب و عشاء را ادا کردم، غذا آورده، من و سوسن افطار کردیم، و شب هم در یک اتاق بودیم، مقدار کمی خوابیدم، اما بعد بیدار شدم و در مورد مسأله ولی خدا و وعده‌ای که امام به من داده فکر می‌کردم، بنابراین زودتر از سایر شب‌ها برخاسته و شروع به نماز شب کردم. به نماز وتر رسیدم، ناگهان سوسن با اضطراب و نگرانی بیدار شد، وضو گرفته و مشغول به اقامه نماز شب شد، او هم به نماز وتر رسید، در قلبم این گذشت که وقت فجر شده است، بلند شدم و دیدم فجر اول طلوع کرده، یک لحظه در دلم در مورد وعده‌ای که امام حسن عسکری علیه السلام داده بودند شک کردم. حضرت در حجره خودشان مرا صدا زدند و فرمودند: شک نکن، گویا امر [تولد] نزدیک است و اگر خدا بخواهد او را می‌بینی. قالت حکیمه: فاستحييت من أبي محمد عليه السلام ومما وقع في قلبي، ورجعت إلى البيت وأنا خجلة فإذا هي قد قطعت الصلاة وخرجت فزعه فلقيتها على باب البيت فقلت: بأبي أنت (وأُمِّي) هل تحسین شيئاً؟ قالت: نعم يا عمّة! إنّي لأجد أمراً شديداً. قلت: لا خوف عليك إن شاء الله تعالى وأخذت وسادة فألقيتها في وسط البيت، وأجلستها عليها وجلست منها حيث تقعد المرأة من المرأة للولادة، فقبضت على كفي وغمرت غمزة شديدة، ثم أنت أنه وتشهدت ونظرت تحتها، فإذا أنا بولي الله عليه السلام متلقياً الأرض بمساجده. فأخذت بكتفيه فأجلسته في حجرى فإذا هو نظيف مفروغ منه، فناداني أبو محمد عليه السلام: يا عمّة هلّمى فأتيني بابنى فأتيته به، فتناوله وأخرج لسانه فمسحه على عينيه ففتحها، ثم أدخله في فيه فحككه حكيمه گوید: من نسبت به شکى که در دلم واقع شده بود از امام ابى محمد عليه السلام حيا کردم، به خانه و اطاقى که بودیم برگشتم و از فکرم خجالت می‌کشیدم، یکدفعه دیدم سوسن نمازش را قطع کرده و با اضطراب بیرون آمد، جلوی درِ اتاق به او رسیدم. گفتم: پدر و مادرم به فدای تو، چیزی [دردی] احساس می‌کنی؟ گفت: بله، در درونم درد شدیدی احساس می‌کنم. گفتم: خطری تو را تهدید نمی‌کند، بالین و رختخوابی را در میان خانه برایش گذاشتم و او را روی آن نشاندم و خودم هم در جایی که قابله‌ها وقت ولادت می‌نشینند، نشستم. [سوسن از شدت درد و فشار] دستم را گرفت و ناله‌ای زد و شهادتین گفت، در همان حال در بستر، ولی خدا را دیدم که به سجده افتاده بود، شانه‌هایش را گرفتم و کنار خودم آوردم، دیدم کاملاً پاک و پاکیزه است. امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمودند: عمه جان! پسر من را برایم بیاور، او را به محضر حضرت بردم، امام او را از من گرفت و زبان خود را بیرون آورده و به چشم‌های من [ادخله فی اذنيه و اجلسه فی راحته اليسرى، فاستوى ولى الله جالساً، فمسح يده على رأسه وقال له: يا بنتى انطق بقدره الله، فاستباعد ولى الله عليه السلام من الشيطان الرجيم واستفتح: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» و صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاحِداً وَاحِداً حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِيهِ، فَنَاولَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا عَمَّةُ رَدِّيه إِلَى أُمِّهِ؛ حَتَّى تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَتَلْعَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. او مالید، چشمانش را باز کرد، بعد حضرت زبانش را به دهان و بعد به گوشش گذاشت، بعد در کف دست چپ خودش نشاندم، و ولی خدا در دست آن حضرت نشست، حضرت دست مبارکش را به سر او کشیده و فرمودند: پسر من! با قدرت خداوندی، سخن بگو. در همین وقت ولی خدا علیه السلام از شیطان رجیم به خداوند پناه برد و [گفت: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم] و این گونه آغاز کرد: به نام خداوند بخشنده مهربان «اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین منت بخشیده و آن‌ها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. حکومتشان را پا برجا سازیم و به

فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را بیم داشتند از این گروه نشان دهیم.» (۱۴۲) آن گاه بر پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمه تا پدر بزرگوارش یکی پس از دیگری صلوات فرستاد. بعد طفل را به من داده و فرمودند: عمه جان! او را به مادرش برسان «تا این که محزون و ناراحت نشود و بداند که وعده خداوند متعال حق است، لکن اکثر مردم نمی دانند.» (۱۴۳) فردرته الی اُمّه و قد انفجر الفجر الثانی، فصلیت الفریضة و عقبته الی أن طلعت الشمس، ثم ودعت أبا محمد علیه السلام وانصرفت الی منزلی. فلما کان بعد ثلاث اشتقت الی ولی الله، فصرت إلیهم فبدأت بالحجرة الّتی کانت سوسن فیها، فلم أر أثراً ولا سمعت ذکراً فکهرت أن أسأل، فدخلت علی أبی محمد علیه السلام فاستحییت أن أبدأه بالسؤال، فبدأنی فقال: (هُوَ) یا عَمَّةُ فِی کَنْفِ اللَّهِ وَحِزِّهِ وَسِرِّهِ وَغَيْبِهِ حَتَّى یَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ، فَإِذَا غَیَّبَ اللَّهُ شَخْصَتِی وَتَوَفَّانِی وَرَأَيْتِ شِیعَتِی قَدْ اِخْتَلَفُوا فَأَخْبِرِی التَّقَاتِ مِنْهُمْ، وَلیکنْ عِنْدَکَ وَعِنْدَهُمْ مَكْتُومًا، فَإِنَّ وَلِیَّ اللَّهِ یَغِیْبُهُ اللَّهُ عَنْ خَلْقِهِ وَیَحْجُبُهُ عَنْ عِبَادِهِ فَلَا یَرَاهُ أَحَدٌ حَتَّى یُقَدِّمَ لَهُ جَبْرِئِیلَ عَلَیهِ السَّلَامُ فَرَسَهُ «لِیَقْضِیَ اللَّهُ أَمْرًا کَانَ مَفْعُولًا» بچه را در حالی که فجر ثانی طلوع کرده بود [و وقت ادای نماز صبح بود] به مادرش سپردم. فریضه صبح را ادا کرده، تا طلوع آفتاب مشغول تعقیبات شدم، پس از آن با حضرت خداحافظی کرده و به منزل خودم رفتم. بعد از سه روز شوق زیارت ولی خدا را داشتم، پس به طرف آنها و به سراغ حجره‌ای که سوسن در آن بود رفتم، نه اثری دیدم و نه صدایی شنیدم [اثری از طفل نبود] با این حال سختم بود سؤالی بپرسم، بعد به محضر ابی محمد علیه السلام رسیدم، حیا کردم که ابتدا به سؤال کنم. خود حضرت شروع به صحبت کرده و فرمودند: عمه جان! او در کنف و حفظ و امان خداوند تبارک و تعالی است و در غیب خدا است تا زمانی که برای [ظهور] او اجازه داده شود، [عمه جان] زمانی که من از دنیا بروم و خداوند جسمم را غایب کند، و دیدی که شیعیان من اختلاف می کنند، آن وقت به افراد مورد اعتماد آنها خبر [ولی خدا] را برسان، ولی نزد خودت و آنها مخفی نمایم، تحقیقاً خداوند ولی اش را از دیده‌ها پنهان کرده و غایب خواهد نمود، تا زمانی که جبرئیل علیه السلام اسب او را پیش او بکشد، «برای آن است که خداوند کاری را که می بایست انجام شود تحقق بخشد.» (۱۴۴) ۲۰۵ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن حمویة الرازی، عن الحسن بن رزق الله، عن موسی بن محمد بن جعفر قال: حدّثنی حکیمه بنت محمد علیه السلام بمثل معنی الحدیث الأوّل إلا أنّها قالت: فقال لی أبو محمد علیه السلام: یا عَمَّةُ إِذَا کَانَ الْیَوْمَ السَّابِعَ فَأَتِینَا. فَلَمَّا أَصْبَحَتْ جِئْتُ لِأَسْلَمَ عَلَیْ أَبِی مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَكَشَفَتْ عَنْهُ السِّتْرَ لِأَنْتَفِصِدَ سَیِّدِی فَلَمَّ أَرَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاکَ مَا فَعَلَ سَیِّدِی؟ فَقَالَ: یا عَمَّةُ اسْتَوْدَعَنَاهُ الَّذِی اسْتَوْدَعْتَ أُمَّ مُوسَى فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمَ السَّابِعَ جِئْتُ فَسَلَّمْتُ وَجَلَسْتُ فَقَالَ: هَلُمُّوا ابْنِی، فَجِئْتُ بِسَیِّدِی وَهُوَ فِی خَرَقٍ صَفَرٍ فَفَعَّلَ بِهِ كَفْعَلِهِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ أَذَلِّی لِسَانَهُ فِی فِئِهِ کَأَنَّما یُعْزِذِهِ لَبْنًا وَعَسِیلاً، ثُمَّ قَالَ: تَكَلَّمْ یا بِنْتِی. ۱۱ / ۲۰۵ - موسی بن محمد بن جعفر گفته: حکیمه دختر امام جواد علیه السلام نظیر معنای حدیث قبلی را برایم نقل کرد، به جز این که گفت: ابو محمد علیه السلام به من فرمودند: ای عمه! وقتی روز هفتم شد، نزد ما بیا. پس وقتی که صبح کردم آمدم که به ابو محمد علیه السلام سلام کنم، پرده را بالا زدم که سید و آقای خودم را ببینم، اما ایشان را ندیدم. به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما! آقای من چه شده؟ حضرت فرمودند: عمه جان! او را به کسی سپردم که مادر موسی سپرد. روز هفتم که شد، آمدم و به حضرت سلام کردم و نشستم. حضرت فرمودند: پسر من را بیاورید. پس سید و آقایم را در حالی که در پارچه زردی پیچیده شده بود، آوردند. آن گاه حضرت همان کاری را که در روایت قبلی بود انجام داد، بعد زبانش را در دهان او قرار داد و گویا بچه را با شیر و عسل تغذیه می کند. بعد فرمودند: پسر من صحبت کن. فقال علیه السلام: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَنبِئُ بِالصَّلَاةِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَعَلَی الْأَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَی أَبِيهِ ثُمَّ قَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ إلی قَوْلِهِ مَا کَانُوا یَحْدَرُونَ. ۲۰۶ - أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن علی بن سَمِیع بن بنان، عن محمد بن علی بن أبی الداری، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن عبد الله، عن أحمد بن روح الأهوازی، عن محمد بن إبراهیم، عن حکیمه بمثل معنی الحدیث الأوّل إلا أنّهُ قال: قالت: بعث إلیّ أبو محمد علیه السلام لیلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ. قالت: وقلت له: یا ابن رسول الله

من أمّه؟ قال: نرجس. و [حضرت صاحب‌علیه السلام] فرمود: شهادت می‌دهم که خدایی به جز الله نیست و با صلوات بر محمد و ائمه‌علیهم السلام آنان را ثنا گفت [یک یک بر امامان سلام و صلوات فرستاد]. تا رسید به نام پدرش و بعد این آیه قرآن را قرائت کردند: به نام خداوند بخشنده مهربان «اراده ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفین منت بخشیده و آنها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. حکومتشان را با برجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را که بیم داشتند از این گروه نشان دهیم.» (۱۴۵) / ۱۲ / ۲۰۶ - محمد بن ابراهیم از حکیمه مثل معنی حدیث اول را روایت کرده إلیا این که در این حدیث گفته که حکیمه گفت: در نیمه ماه رمضان سال ۲۵۵ ه. ق امام حسن عسکری علیه السلام به سراغ من فرستاد [پس از رفتن] از امام پرسیدم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مادر [ولی خدا] کیست؟ حضرت فرمودند: نرجس. قالت: فلما كان في اليوم الثالث اشتد شوقی إلی ولیّ الله، فأتیتهم عائده فبدأت بالحجرة التي فيها الجارية، فإذا أنا بها جالسة في مجلس المرأة النفساء وعليها أثواب صفر، وهي معصية الرأس فسلمت عليها والتفت إلى جانب البيت وإذا بمهد عليه أثواب خضر، فعدلت إلى المهد ورفعت عنه الأثواب فإذا أنا بولیّ الله نائم على قفاه غير محزوم ولا مقموط، ففتح عينيه وجعل يضحك ويناجيني بإصبعه، فتناولته وأذنيته إلى فمي لأقبله، فشمت منه رائحة ما شمت قط أطيب منها، وناداني أبو محمد عليه السلام: يا عمّتي! هلّمتي فتأی إلیّی، فتناولته وقال: يا بُنّی انطُقْ و ذكر الحدیث. قالت: ثم تناولته منه وهو يقول: يا بُنّی أَسْتَوْدِعُكَ الَّذِي اسْتَوْدَعْتَهُ أُمُّ مُوسَى كُنْ فِي دَعَاةِ اللَّهِ وَسِرِّهِ وَكَنْفِهِ وَجَوَارِهِ. روز سوم ولادت، شوقم به زیارت ولی خدا علیه السلام شدید شد، بنابراین به نزدشان آمده و ابتدائاً به حجره‌ای که جاریه و کنیز حضرت آنجا بود رفتم و دیدم که او در بستر زایمان نشسته و لباس‌های زرد هم پوشیده و سرش را هم بسته بود. به او سلام کردم و به طرف دیگر اتاق نگاه کردم، گهواره را دیدم که روی آن پارچه‌های سبز رنگ بود، به طرف گهواره رفتم، پارچه را برداشتم، ولی خدا را دیدم که بر پشت خوابیده و دستان مبارکش از قنداقه بیرون است. چشم‌هایش را باز کرده و شروع کرد به خندیدن و با اشاره انگشت با من حرف می‌زدند، تا حضرت را برداشتم که ببوسم متوجه بوی خوشی از ایشان شدم که تا به حال چنین بویی به مشام نرسیده بود. در همین حین امام علیه السلام مرا صدا زده، فرمودند: پسرم را بیاور. ایشان را گرفته و فرمودند: پسرم! صحبت کن. - که دنباله حدیث مانند حدیث قبلی است. حکیمه می‌گوید: سپس من ایشان را از امام گرفتم، در همین حین خطاب به فرزندش فرمودند: پسرم! تو را به کسی سپردم که مادر موسی، موسی را به او سپرد. در امان و حفظ و قَالَ: رَدِّیْهِ إلیّی أُمِّهِ یا عَمَّةُ وَاكْتُمِی خَبْرَ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْنَا وَلَا تُخْبِرِي بِهِ أَحَدًا حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلُهُ. فَأْتِيَتْ أُمَّهُ وَوَدَّعْتَهُمْ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ إلیّی آخِرَهُ. أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن حنظلة بن زكريا قال: حَدَّثَنِي الثَّقَفُ، عن محمد بن علي بن بلال، عن حكيمه بمثل ذلك. ۲۰۷ - وفي رواية أخرى عن جماعة من الشيوخ أن حكيمه حَدَّثَتْ بهذا الحديث وذكرت أنه كان ليلة النصف من شعبان وأن أمه نرجس وسأقت الحديث إلى قولها: فإذا أنا بحسّ سيدي وبصوت أبي محمد عليه السلام وهو يقول: يا عمّتي هاتي ابنتي إليّي. فكشفت عن سيدي. فإذا هو ساجد متلقياً الأرض بمساجده وعلى ذراعه الأيمن مكتوب «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» و جوار خدا باش. بعد به من فرمودند: او را به مادرش بده و خبر تولد او را مخفی کن، و تا وقتش نشده، احدی را مطلع نکن. من هم بچه را به مادرش دادم و خدا حافظی کردم. - احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از حنظله بن زكريا، او از شخصی مورد اعتماد و او هم از محمد بن علی بن بلال، از حکیمه مثل این خبر را نقل کرده‌اند. ۱۳ / ۲۰۷ - در حدیثی دیگر، جماعتی از بزرگان نقل کرده‌اند که حکیمه گفته است: ولادت حضرت [صاحب الزمان] در نیمه شعبان بوده و مادرش نرجس است. حکیمه حدیث را ذکر کرده تا به اینجا که گفته: من حرکت سیّد و مولای خودم را دیدم و امام حسن هم فرمودند: عمه جان! پسرم را بیاور. من پرده را برداشتم یکدفعه دیدم که مولای من بر روی مواضع سجده خود [دو انگشت شصت پا - دو زانو - دو کف دست و پیشانی] به سجده افتاده و بر مچ دست راستش نوشته شده: «حق فرار رسید و باطل مضمحل و نابود شد و [اصولاً] باطل نابود شدنی است.» (۱۴۶) فضمّمته إلیّی فوجدته مفروغاً منه فللفّفته في ثوب و حملته إلیّی أبي محمد عليه السلام وذكروا الحديث إلیّی قوله أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول

اللّه وأنّ علیاً أمير المؤمنين حقاً، ثمّ لم یزل یعد السادة الأوصیاء إلى أن بلغ إلى نفسه ودعا لأولیائه بالفرج علی یدیه، ثمّ أحجم. وقالت: ثمّ رفع بینی وبین ابي محمّد علیہ السلام كالحجاب فلم أر سیدی، فقلت لأبی محمّد: یا سیدی! این مولای؟ فقال: أَخَذَهُ مَنْ هُوَ أَحَقُّ مِنْكَ وَمِنَّا، ثمّ ذكروا الحدیث بتمامه. وزادوا فیہ: فلَمَّا كان بعد أربعین يوماً دخلت علی ابي محمّد علیہ السلام فإذا مولانا الصاحب یمشی فی الدار، فلم أر وجهاً أحسن من وجهه ولا لغةً أفصح من لغته. فقال أبو محمّد علیہ السلام: هَذَا الْمَوْلُودُ الْكَرِيمُ عَلَيَّ اللّهُ - عزّوجلّ - . او را به سینه‌ام چسباندم، دیدم پاک و پاکیزه است. پس از آن، حضرت را در پارچه‌ای گذاشته و به محضر امام حسن عسکری علیہ السلام بردم - حدیث را ذکر می‌کند تا آنجا که حضرت فرمودند: «اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله وانّ علیاً امیرالمؤمنین حقاً». سپس تمامی ائمه‌علیهم السلام را یکی پس از دیگری نام برده تا به وجود مبارک خودشان رسیدند و در حقّ محبّی نشان دعا فرمودند که با دست مبارک حضرت گشایش برایشان ایجاد شود و بعد سکوت فرمودند. حکیمه می‌گوید: سپس گویی بین من و امام حسن علیہ السلام پرده و حجابی افتاد آنچنان که من ایشان را نمی‌دیدم. پس به ایشان عرض کردم: ای مولای من، سرورم کجاست؟ [چه شده؟] حضرت فرمودند: کسی که از ما و شما نسبت به او سزاوارتر است ولی را گرفت. سپس روایت را به طور کامل بیان کرده‌اند. و به آن افزوده‌اند که حکیمه گفت: پس از چهل روز از این ماجرا به محضر امام حسن عسکری رسیدم؛ ناگاه مولایمان حضرت صاحب را دیدم که در خانه راه می‌رفت. چهره‌ای به زیبایی چهره ایشان و سخنی فصیح‌تر از کلام ایشان ندیده‌ام. امام حسن علیہ السلام فرمودند: این نوزاد در پیشگاه خداوندی صاحب احترام خاص است. فقلت: سیدی اری من أمره ما أری وله أربعون يوماً. فتبسّم وقال: یا عَمَّتِي أ ما عَلِمْتِ أَنَا مَعاشِرَةَ الْأَيْمَةِ نَنشَأُ فِي الْيَوْمِ ما يَنْشَأُ غَيْرُنَا فِي السَّنَةِ. فقمّت، فقبلت رأسه وانصرفت، ثمّ عدت وتفقّدتّه فلم أره، فقلت لأبي محمّد علیہ السلام: ما فعل مولانا؟ فقال: یا عَمَّةُ اسْتَوْدَعْنَاهُ الَّذِي اسْتَوْدَعَتْ أُمُّ مُوسَى ٢٠٨ - أحمد بن علی الرازی، عن محمّد بن علی، عن حنظله بن زكريّا قال: حدّثني أحمد بن بلال بن داود الكاتب وكان عامياً بمحلّ من النصب لأهل البيت عليهم السلام يظهر ذلك ولا يكتمه، وكان صديقاً لي يظهر مودّة بما فيه من طبع أهل العراق، فيقول - كلّمنا لقيني - لك عندی خبر تفرح به ولا أخبرك به، فأتغافل عنه إلى أن جمعتني وإياه موضع خلوة، فاستقصيت عنه وسألته أن يخبرني فقال: عرض کردم: سرورم! با این که ایشان فقط چهل روز دارند اما او را [از نظر رشد] شکفت آور می‌بینم! حضرت لبخندی زده و فرمودند: عمه جان! مگر نمی‌دانی که ما ائمه در روز به اندازه یک سال دیگران رشد و نمو می‌کنیم؟! پس من برخاسته و سر مبارک حضرت را بوسیده و رفتم، پس از مدتی برای احوال‌پرسی برگشتم، ولی ایشان را ندیدم، پس عرض کردم: سرورم چه شد؟ فرمودند: عمه جان! او را به همان کسی سپردم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. ٢٠٨ / ١٤ - حنظله بن زكريّا نقل کرده که احمد بن بلال بن داود کاتب که از اهل سنت و حتی ناصبی هم بود و ناصبی بودنش را هم کتمان نمی‌کرد، با من هم رفاقتی داشت و ظاهراً دوستی و مودتش را همان طور که طبع مردم عراق است [نسبت به من] اظهار می‌کرد. این شخص هر وقت با من ملاقات می‌کرد می‌گفت: خبری دارم که تو را شاد می‌کند ولی به تو نمی‌گویم. من هم توجه چندانی نمی‌کردم، تا این که در جایی با هم خلوت کردیم و من از آن خبر از او پرسیدم و خواستم که به من اطلاع دهد. کانت دورنا بسرّ من رأی مقابل دار ابن الرضا یعنی أبا محمّد الحسن بن علی علیہ السلام، فغبت عنها دهنراً طويلاً إلى قزوین وغيرها، ثمّ قضی لي الرجوع إليها، فلَمَّا وافيتها وقد كنت فقدت جميع من خلفته من أهلي وقرباتي إلاّ عجوزاً كانت ربّنتی ولها بنت معها وكانت من طبع الأول مستورة صائنة لا تحسن الكذب وكذلك موالیات لنا بقين فی الدار، فأقمت عندهن أياماً، ثمّ عزمت الخروج، فقالت العجوزة كيف تستعجل الانصراف وقد غبت زماناً؟ فأقم عندنا لنفرح بمكانك، فقلت لها علی جهة الهزء: أريد أن أصير إلى كربلاء، وكان الناس للخروج فی النصف من شعبان أو لیوم عرفه، فقالت: یا بنی أعیدک باللّهِ أن تستهين ما ذكرت أو تقوله علی وجه الهزء فإنّی أحدثك بما رأيتہ یعنی بعد خروجک من عندنا بستین. او گفت: منزل ما در سرّ من رأی مقابل خانه ابن الرضا امام حسن عسکری علیہ السلام بود، مدّت طولانی از سامرا به قزوین و شهرهای دیگر رفتم. بعد از مدّت‌ها به سرّ من رأی برگشتم و از میان بستگان و نزدیکانم که وقت

رفتم آنجا گذاشته بودم فقط پیرزنی بود که مرا بزرگ کرده بود، او دختری داشت که درست مثل کودکی اش با عفت و پاکدامن بود، و دروغ و گناه را بد می‌دانست. همچنین تعدادی از کنیزان فامیل هم که در خانه ما زندگی می‌کردند، مانده بودند. چند روزی را آنجا بودم تا این که عزم مسافرت و خروج از آنجا را داشتم که پیرزن گفت: چه عجله‌ای در رفتن داری در حالی که دوری شما طولانی بوده؟ پس در اینجا بمان تا با بودن تو ما هم شاد بشویم. من هم به قصد استهزا و مسخره گفتم: می‌خواهم بروم کربلا، چون مردم برای نیمه شعبان و یا روز عرفه آنجا می‌رفتند. پیرزن گفت: ای پسر! از این که به قصد مسخره کردن و اهانت این جمله را گفته باشی به خدا پناه می‌برم، من چیزی که دو سال بعد از رفتن تو دیدم را برایت نقل می‌کنم [تا قدر و منزلت این خانواده را بدانی].

كنت في هذا البيت نائمةً بالقرب من الدهليز ومعى ابنتي وأنا بين النائمة واليقظانة، إذ دخل رجل حسن الوجه نظيف الثياب طيب الرائحة، فقال: يا فلانة جيئتك الساعة من يدعوك في الجيران، فلا تمتنعى من الذهاب معه ولا تخافى، ففزعت فنادت ابنتي وقلت لها: هل شعرت بأحد دخل البيت فقالت: لا، فذكرت الله وقرأت ونمت، فجاء الرجل بعينه وقال لي مثل قوله، ففزعت وصحت بابنتي فقالت: لم يدخل البيت [أحد] فاذكرى الله ولا تفزعى فقرأت ونمت. فلما كان في [الليلة] الثالثة جاء الرجل وقال: يا فلانة قد جاءك من يدعوك ويقرع الباب فاذهبى معه، وسمعت دق الباب فقمتم وراء الباب وقلت: من هذا؟ فقال: افتحى ولا تخافى، فعرفت كلامه وفتحت الباب فإذا خادم معه إزار فقال: يحتاج إليك بعض الجيران لحاجة شبي در همین خانه نزدیک دالان با دخترم خوابیده بودم، ناگهان در بین خواب و بیداری بودم که مردی با صورت بسیار زیبا و خوشبو با لباس‌های پاک و تمیز وارد خانه شد و گفت: ای فلانه! همین ساعت یک نفر می‌آید و می‌خواهد که نزد همسایه بروی، پس نترس و از رفتن امتناع نکن. من ترسیدم، دخترم را صدا زدم و از او پرسیدم: تو متوجه شدی که کسی وارد خانه شد؟ دخترم گفت: نه. نام خدا را بردم و اذکاری خواندم و خوابیدم.

[لحظاتی بعد] آن مرد دوباره آمد و آنچه را که گفته بود تکرار کرد. دوباره ترسیدم و دخترم را صدا زدم، دخترم گفت: مادر کسی وارد خانه نشده است، خدا را یاد کن. من هم باز ذکر خدا را خواندم و خوابیدم. برای بار سوم آن مرد آمد و به من گفت: کسی که قرار بود تو را نزد همسایه ببرد آمده و درب خانه را می‌کوبد، با او برو. در همین حین صدای کوبیدن در را شنیدم، رفتم پشت در و گفتم: که هستی؟ گفت: در را باز کن و نترس. صدایش را شناختم و در را باز کردم، خادمی بود که چادری هم با او بود، گفت: یکی از همسایه‌های شما برای امر مهمی به شما احتیاج دارد. مهمه، فادخلی ولف رأسى بالملاء وأدخلنى الدار وأنا أعرفها، فإذا بشقاق مشدودة وسط الدار ورجل قاعد بجنب الشقاق، فرغ الخادم طرفه فدخلت وإذا امرأة قد أخذها الطلق وامرأة قاعدة خلفها كأنها تقبلها. فقالت المرأة: تعیننا فیما نحن فیہ، فعالجتها بما یعالج بہ مثلها فما كان إلا قليلاً حتى سقط غلام فأخذته على كفى وصحت غلام غلام، وأخرجت رأسى من طرف الشقاق أبشر الرجل القاعد، فقبل لى لا تصيحى، فلما رددت وجهى إلى الغلام قد كنت فقدته من كفى فقالت لى المرأة القاعدة: لا تصيحى، وأخذ الخادم بيدي ولف رأسى بالملاء وأخرجنى من الدار وردنى إلى دارى وناولنى صرة وقال [لى]: لا تخبرى بما رأيت أحداً. فدخلت الدار ورجعت إلى فراشى فى هذا البيت وابنتى نائمة [بعد] فأنبهتها وسألتها هل چادر را سرم کردم مرا داخل خانه‌ای برد که می‌شناختم. در میان خانه پرده‌های طولانی مستطیل شکل کشیده شده بودند و مردی در یک طرف پرده نشسته بود، خادم پرده را از یک طرف بلند کرد و من هم وارد خانه شدم و زنی را دیدم که درد زایمان گرفته بود و زن دیگری هم در پشت سر او بود که گویا قابله بود، به من گفت: در این کار به ما کمک کن. من هم معالجاتی را که در این مورد صورت می‌پذیرد انجام دادم. مدت خیلی کمی گذشت که پسری به دنیا آمد، او را روی دستم گذاشته و فریاد زد: پسر است، پسر است. سرم را از پرده بیرون بردم تا به مردی که نشسته بود بشارت بدهم، فوراً به من گفته شد: داد و فریاد نکن آرام باش. صورتم را به طرف بچه برگرداندم، اما او را در دستم ندیدم. پس زنی که نشسته بود، به من گفت: سر و صدا نکن، و خادم دست مرا گرفت و چادر را بر سرم کرد و از آنجا بیرون آورد و به منزلم رسانید و کیسه‌ای هم به من داد و گفت: چیزی را که دیدی به کسی نگو. داخل خانه شده و روی رختخواب خودم رفتم، در حالی که دخترم هنوز خواب بود، او را

بیدار کردم و پرسیدم: آیا از رفتن و آمدن من با خبر شدی؟ گفت: نه. علمت بخروجی و رجوعی؟ فقالت: لا، وفتحت الصرّة فی ذلك الوقت وإذا فیها عشرة دنایر عددًا، وما أخبرت بهذا أحدًا إلّا فی هذا الوقت لَمّا تكلمت بهذا الكلام علی حدّ الهزء فحدّثتك إشفافًا علیك، فإنّ لهؤلاء القوم عند الله - عزّوجلّ - شأنًا ومزلة، وكلّ ما يدعونه حق، قال: فعجبت من قولها وصرفته إلى السخریة والهزء ولم أسألها عن الوقت غیر أنّی أعلم یقینًا أنّی غبت عنهم فی سنه یتف وخمسين ومائتین ورجعت إلى سرّ من رأى فی وقت أخبرتنی العجوزة بهذا الخبر فی سنه إحدى وثمانین ومائتین فی وزارة عبید الله بن سلیمان لَمّا قصدته. قال حنظلة: فدعوت بأبی الفرج المظفر بن أحمد حتّی سمع معی [منه هذا الخبر. ۲۰۹ - محمّد بن یعقوب، عن بعض أصحابنا، عن عبد الله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعت والشیخ أبو عمرو عند أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعری فغمزنی أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف. کیسه را باز کردم، دیدم ده دینار در آن است. این ماجرا را تا حالا به کسی نگفتم، ولی چون تو با استهزا و مسخره صحبت کردی، برایت ترسیدم [از عاقبت مسخره کردن این خانواده] و این ماجرا را برایت گفتم، مطمئنًا این قوم [ائمّه علیهم السلام] در پیشگاه خداوند متعال شأن و منزلت بزرگی دارند و هرچه ادعا می کنند عین حقّ است. من از صحبت های پیرزن تعجب کردم و صحبت او را مسخره و شوخی گرفتم؛ لذا وقت ماجرا را نپرسیدم، اما یقینًا می دانم که در سال دویست و پنجاه و خورده ای [سه و چهار] از سرّ من رأى رفتم و در سال ۲۸۱ ه.ق در زمان وزارت عبید الله بن سلیمان به سرّ من رأى برگشتم و حکایت پیرزن را شنیدم. حنظله گفته: ابوالفرج مظفر بن احمد را دعوت کردم و این خبر را با او شنیدم. ۲۰۹ / ۱۵ - عبد الله بن جعفر حمیری گفته است: من و شیخ ابو عمر نزد احمد بن اسحاق بن سعد اشعری جمع بودیم، احمد بن اسحاق با چشم به من اشاره کرد که از ابو عمرو در مورد خلف سؤال کنم. فقلت له: یا أبا عمرو إتی لأرید أن أسألک عن شیء وما أنا بشاکک فیما أرید أن أسألک عنه، فإنّ اعتقادی ودینی أنّ الأرض لا تخلو من حجّة إلّا إذا کان قبل القیامة بأربعین یومًا (رفع الحجّرة و غلق باب التوبه) «فلم یکن ینفع) نفسًا إیمانها لم تکن آمنّت من قَبْلِ أو کسِبَتْ فی إیمانها خیرًا» فأولئک شرار [من خلق الله - عزّوجلّ - و هم اللّذین تقوم علیهم القیامة. ولكن أحببت أن أزداد یقینًا فإنّ إبراهیم علیہ السلام سأل ربّه أن یریه کیف یحیی الموتی «قال أولم تؤمن من قال بلی ولکن لیطمئنّ قلبی». وقد أخبرنی أبوعلیّ أحمد بن إسحاق أنّه سأل أبا الحسن صاحب العسکر علیہ السلام وقال: من أعلمل وَعَمَّنْ أَخَذَ وَقَوْلُ مَنْ أَقْبَلَ؟ فَقَالَ لَهْ: به او گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم چیزی را از تو بپرسم که در مورد آن هیچ شکّ و شبهه ای ندارم. چون دین و اعتقاد من این است که زمین از حجّت خدا خالی نمی ماند، مگر چهل روز قبل از قیامت، که حجّت برداشته شده و در توبه بسته می شود. «پس ایمان هیچ کس به او نفعی نمی رساند، در صورتی که قبلاً ایمان نیاورده باشد و یا در ایمانش خیری کسب نکرده باشد» (۱۴۷) این گروه بدترین خلق خدا هستند. این ها کسانی اند که قیامت علیه آنها خواهد بود. لکن دوست دارم که یقینم بیشتر بشود، همچنان که ابراهیم علیه السلام از پروردگارش سؤال کرد که نشانش دهد چگونه مرده را زنده می کند، «خداوند فرمود: آیا مگر ایمان نداری؟ گفت: بله ایمان دارم ولکن می خواهم قلبم آرام بگیرد.» (۱۴۸) چون ابو علی احمد بن اسحاق به من گفت که از حضرت ابا الحسن امام هادی علیه السلام پرسیده است: کارم را با چه کسی در میان بگذارم و قول چه کسی را بگیرم و از چه کسی بپذیرم؟ الْعُمَرِیُّ نَقَتِی فَمَا أَدَى إِلَیْکَ عَنّی فَعَنّی یُودِی، وَمَا قَالَ لَکَ فَعَنّی یَقُولُ، فَاسْمِعْ لَهُ وَأَطِعْ، فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ. وأخبرنی أبوعلیّ أنّه سأل أبا محمد علیہ السلام عن مثل ذلك فقال له: الْعُمَرِیُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا أَدَا إِلَیْکَ فَعَنّی یُودِیَانِ، وَمَا قَالَا فَعَنّی یَقُولَانِ، فَاسْمِعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ. فهذا قول إمامین قد مضیا فیک. [قال فخرّ أبو عمرو ساجدًا وبکی، ثم قال: سل [حاجتک]. فقلت له: أنت رأیت الخلف من أبی محمد علیہ السلام. فقال: إی والله ورقبته مثل هذا وأومأ بیده. حضرت به وی فرمودند: عمری مورد اعتماد است، پس هر چه را که به شما برساند از من است، حرف او حرف من است، پس حرف او را گوش کرده و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است. بار دیگر ابو علی به من خبر داده که مثل همین مسأله را از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیده است و حضرت هم فرموده اند: عمری و پسرش (۱۴۹) مورد اعتماد هستند، پس هر چه را که آن دو به شما رسانند از طرف من رسانده اند، هر چه گفتند از طرف من

گفته‌اند، پس حرف آن‌ها را گوش داده و اطاعتشان کنید که هر دو مورد اعتماد و امین هستند. این بود گفتار دو امامی که از دنیا رفته‌اند و در مورد تو فرموده‌اند. ابو عمر [با شنیدن این دو خبر] به سجده افتاد و گریه کرد و بعد فرمود: آنچه که می‌خواهی بپرس. من به او عرض کردم: آیا شما جانشین ابا محمد علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: بله، به خدا قسم که او را دیده‌ام و گردنش مثل این است. و به دستش اشاره کرد. فقلت: بقیت واحده. فقال: هات. قلت: الاسم؟ قال: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلِلَ وَلَا أُحْرِمَ، وَلَكِنْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السَّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى وَلَمْ يَخْلَفْ وَلِدًا، وَقَسَمَ مِيرَاثَهُ وَأَخَذَ مِنْ لَأِ- حَقَّ لَهُ، فَصَبِرَ عَلَى ذَلِكَ وَهُوَ ذَا عَمَالِهِ يَجُولُونَ، فَلَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ يَتَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ وَيَسْأَلُهُمْ شَيْئًا، وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاللَّهُ اللَّهُ، اتَّقُوا اللَّهَ وَأَمْسِكُوا ذَلِكَ. ۲۱۰ - وروی آن بعض اخوات ابی الحسن علیه السلام کانت لها جاریه ربته تسمى نرجس فلتما کبرت دخل أبو محمد علیه السلام فنظر إليها فقالت له: أراک یا سیدی تنظر إليها؟ فقال: گفتیم: یک سؤال باقی مانده. گفت: بگو. گفتیم: اسم او چیست؟ گفت: بر شما حرام است که از این مسأله سؤال کنید، من هم این نکته را از خودم نمی‌گویم چون من نمی‌توانم چیزی را حلال یا حرام کنم بلکه امر خود حضرت است، چون آنچه که در نظر سلطان ثابت است این است که ابا محمد علیه السلام در حالی از دنیا رفته که فرزندی به جانشینی او باقی نمانده است، لذا میراث ایشان را تقسیم کردند و کسی میراث جانشین امام حسن را گرفت که هیچ حقی به آن نداشت، [یعنی جعفر کذاب]. حضرت هم بر این مسأله صبر کردند. در این اوضاع عمال و کارگزاران امام در روی زمین مشغول به فعالیت هستند و کسی هم جرأت نمی‌کند که به آن‌ها نزدیک شده و سؤالی بپرسد اگر اسم او برده شود مأموران به فکر می‌افتند و به جست و جو می‌پردازند؛ پس خدا را، خدا را! از خدا بترسید و از بردن نام او خودداری کنید. ۱۶ / ۲۱۰ - روایت شده که یکی از خواهران ابی الحسن امام هادی علیه السلام کنیزی داشت که خودش او را تربیت کرده بود و نامش نرجس بود، وقتی که بزرگ شده بود، روزی امام حسن عسکری علیه السلام داخل شد و به او نظر انداخت. پس خواهر امام علی النقی علیه السلام به ایشان عرض کرد: می‌بینم به نرجس نگاه می‌کنی؟! حضرت فرمودند: اِنِّي مَا نَظَرْتُ إِلَيْهَا إِلَّا مُتَعَجِّبًا. أَمَا إِنَّ الْمَوْلُودَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى يَكُونُ مِنْهَا، ثُمَّ أَمَرَهَا أَنْ تَسْتَأْذِنَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَفْعِهَا إِلَيْهِ. ففعلت فأمرها بذلك. ۲۱۱ - وروی علّان الکلبینی، عن محمد بن يحيى، عن الحسين بن عليّ النيشابوري الدقاق، عن إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر عليه السلام، عن السياري قال: حدّثني نسيم ومارية قالت: لثما خرج صاحب الزمان عليه السلام من بطن أمه سقط جاثياً على ركبتيه، رافعاً سبّابته نحو السماء، ثم عطس فقال: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَبْدًا دَاخِرًا لِلَّهِ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا- مُسْتَكْبِرٍ، ثُمَّ قَالَ: رَعَمَتِ الظَّلَمَةُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ دَاخِضَةٌ وَلَوْ أذِنَ لَنَا فِي الْكَلَامِ لَرَأَى الشُّكُّ. ۲۱۲ - وروی علّان یاسناده أنّ السید علیه السلام ولد فی سنه ستّ وخمسين ومائتين من الهجرة بعد مضيّ أبی الحسن بستين. از روی تعجب به او نگاه می‌کنم. بدانید مولودی که در پیشگاه خداوند تعالی بزرگ است، از نرجس متولد خواهد شد. پس به ایشان امر کرد که از امام هادی علیه السلام اجازه بگیرد و کنیز را به آن حضرت بدهد. او هم اجازه گرفته و کنیز را به امام حسن عسکری علیه السلام داد. ۱۷ / ۲۱۱ - ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر علیهما السلام از سیاری [احمد بن محمد بن سیار] نقل کرده که گفت: نسیم و ماریه گفتند: وقتی صاحب الزمان علیه السلام به دنیا آمد، بر روی زانوهایش افتاد، در حالتی که انگشت شهادت را به سمت آسمان بلند کرده بود. بعد از آن عطسه کرده، فرمود: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است و سلام و صلوات بر محمد و آل او که بنده خاضع خداوند است و مستکبر و خود بزرگ بین نیست. بعد فرمود: ستمگران گمان کرده‌اند که حجّت خدا باطل شده است، اگر به ما اذن سخن گفتن داده شود، حتماً شک‌ها از بین می‌رود. ۱۸ / ۲۱۲ - علّان به اسناد خودش روایت کرده که حضرت صاحب علیه السلام در سال ۲۵۶ ه. ق دو سال پس از شهادت امام هادی علیه السلام متولد شد. ۲۱۳ - وروی محمد بن علیّ الشلمغانی فی کتاب الأوصیاء قال: حدّثني حمزة بن نصر غلام أبی الحسن علیه السلام، عن أبيه قال: لثما ولد السید علیه السلام تباشر أهل الدار بذلك فلثما نشأ خرج إلى الأمر أن أبتاع فی کلّ يوم مع اللحم قصب مخّ وقیل: إنّ هذا

لمولانا الصغیر علیہ السلام. ۲۱۴ - وعنه قال: حدّثنی الثقفی، عن إِبْرَاهِیمِ إِدْرِیسَ قال: وَجَّهَ إِلَیَّ مَوْلَایَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِیْهِ السَّلَامُ بِكَبِشٍ وَقَالَ: عَقَّهٗ عَنِ ابْنِ فُلَانٍ وَكُلِّ وَأَطْعَمَ أَهْلَكَ فَفَعَلْتُ، ثُمَّ لَقِيتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ لِي: الْمَوْلُودُ الَّذِي وُلِدَ لِي مَاتَ، ثُمَّ وَجَّهَ إِلَیَّ بِكَبِشَيْنِ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَقَّ هَذَيْنِ الْكَبِشَيْنِ عَنْ مَوْلَاكَ وَكُلَّ هُنَاكَ اللَّهُ وَأَطْعَمَ إِخْوَانَكَ. فَفَعَلْتُ وَلَقِيتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَمَا ذَكَرَ لِي شَيْئًا.

۲۱۵ - وروى عَلَمَانُ قَالَ: حدّثنی ظَرِيفُ أَبُو نَصْرٍ الخَادِمُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ - يَعْنِي صَاحِبَ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ لِي: ۱۹ / ۲۱۳ - حمزة بن نصر، غلام ابوالحسن امام هادی علیه السلام از پدرش نقل کرده که وقتی سیّد [یعنی صاحب الزمان علیه السلام] متولد شد، اهل خانه مشغول خدمت او شدند، به من امر شد که هر روز به همراه خرید گوشت، یک قطعه استخوان قلم مغز دار خریداری کنم، و گفته شد این مغز استخوان برای آقای کوچک ماست. ۲۰ / ۲۱۴ - ابراهیم بن ادريس گفته: امام حسن عسکری علیه السلام گوسفندی برایم فرستاده و فرمودند: این گوسفند را برای پسر من فلان عقیقه کن و خودت و اهلت بخورید. به فرمایش حضرت عمل کردم، بعد از آن به خدمت آن حضرت رسیدم، ایشان به من فرمودند: پسر من وفات کرد. بعد از مدتی حضرت دو گوسفند برایم فرستادند و در نامه‌ای نوشته بودند: «بسم الله الرحمن الرحيم این دو گوسفند را برای مولای خودت عقیقه کن و بخور، گوارای تو باشد و به برادرانت هم بده. من فرمان امام علیه السلام را عمل کردم و بعداً که به محضر امام رسیدم، چیزی نفرمودند.» ۲۱ / ۲۱۵ -

عَلَانُ رَوَايَتٌ كَرَدَہٗ كِهٖ ظَرِيفُ ابْنِ نَصْرٍ خَادِمٌ كَفَّتْ: مُحَضَّرٌ مَبَارِكُ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَرَفِيَابِ شَدَمِ، حَضْرَتٌ بِهٖ مِنْ فَرْمُودَنْدِ: عَلَيَّ بِالصَّنْدَلِ الْأَحْمَرِ، فَقَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَعْرِفُنِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: مَنْ أَنَا؟ فَقُلْتُ: أَنْتَ سَيِّدِي وَابْنُ سَيِّدِي. فَقَالَ: لَيْسَ عَنْ هَذَا سَأَلْتُكَ. قَالَ ظَرِيفٌ: فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، فَسِرُّ لِي؟ فَقَالَ: أَنَا خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ، وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَشِيعَتِي. ۲۱۶ -

جعفر بن محمد بن مالک قال: حدّثنی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي نَعِيمٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: وَجَّهَ قَوْمٌ مِنْ الْمَفْوضَةِ وَالْمَقْصَرَةِ كَامِلُ بْنُ إِبْرَاهِيمِ الْمَدَنِيُّ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَامِلٌ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَسْأَلُهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَ مَعْرِفَتِي وَقَالَ بِمَقَالَتِي، قَالَ: فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظَرْتُ إِلَى ثِيَابِ بِياضِ نَاعِمَةٍ بَرَايِمِ صَنْدَلِ قَرْمَزٍ بِيَاوَرٍ. بَرَايَ حَضْرَتِ آوَرْدَهٗ وَ مَهْيَا كَرْدَمِ. بَعْدَ اِمَامِ عَلِيهِ السَّلَامِ فَرْمُودَنْدِ: مَرَا مِي شِنَاسِي؟ عَرَضُ كَرْدَمِ: بَلَهٗ. فَرْمُودَ: مِنْ كِي هَسْتَم؟ عَرَضُ كَرْدَمِ: شَمَا آقَايَ مِنْ وَ فَرَزَنْدِ آقَايَ مِنْ هَسْتِيدِ. فَرْمُودَنْدِ: اَزْ اَيْنِ سَوَالِ نَكْرَدَمِ. عَرَضُ كَرْدَمِ: خَدَاوَنْدِ مَرَا فِدَايَ شَمَا كَنْدِ! بَرَايِمِ تَفْسِيرِ كَنْيدِ. حَضْرَتِ فَرْمُودَنْدِ: مِنْ خَاتَمِ اَوْصِيَا هَسْتَمِ وَ بِهٖ وَاَسْطَهٗ مِنْ خَدَاوَنْدِ بَلَا رَا اَزْ اَهْلِ بَيْتِ وَ شِيعِيَانِمِ دَفْعِ مِي كَنْدِ. ۲۲ / ۲۱۶ - ابونعيم محمد بن احمد انصاری گفته که دسته‌ای از مفوضه و مقصره، کامل بن ابراهیم مدنی را به محضر امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند. کامل می‌گوید که با خودم گفتم: از حضرت در این مورد خواهم پرسید که اگر کسی معرفتی مثل من و عقیده‌ای مثل من داشته باشد وارد بهشت می‌شود. وقتی که به محضر مبارک آقای خودم ابومحمد علیه السلام رسیدم، دیدم که حضرت لباس سفید لطیفی پوشیده است، علیه، فقلت فی نفسی: ولیّ الله وحجته یلبس الناعم من الثیاب ویأمرنا نحن بمواساة الإخوان وینهانا عن لبس مثله. فقال متبسمًا: یا کَامِلُ وَحَسِرَ عَنْ ذِرَاعَيْهِ، فَإِذَا مَسَّحَ أَسْوَدَ حَشْنُ عَلِيٍّ جَلَدِهِ، فَقَالَ: هَذَا لِلَّهِ وَهَذَا لَكُمْ. فَسَلَّمْتُ وَجَلَسْتُ إِلَى بَابِ عَلَيْهِ سِتْرٍ مَرْحِيٍّ، فَجَاءَتِ الرِّيحُ فَكَشَفَتْ طَرَفَهُ فَإِذَا أَنَا بَفْتِي كَأَنَّهُ فَلَقَهُ قَمَرٌ مِنْ أَبْنَاءِ أَرْبَعِ سَنِينَ أَوْ مِثْلِهَا. فَقَالَ لِي: يَا كَامِلُ بَنُ إِبْرَاهِيمِ! فَأَقْشَعْرَزْتُ مِنْ ذَلِكَ وَآلَهْمْتُ أَنْ قُلْتُ: لَيْكُمُ يَا سَيِّدِي. فَقَالَ: جِئْتُ إِلَى وَليِّ اللَّهِ وَحَجَّتِهِ وَبَابِهِ، تَسْأَلُهُ هَلْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَ مَعْرِفَتَكَ وَقَالَ بِمَقَالَتِكَ؟ فَقُلْتُ: إِي وَاللَّهِ. بَا خُودَمِ كَفْتَمِ: وَليِّ خُدَا وَ حَجَّتِ حَقِّ، لِبَاسِ نَرَمِ وَ لَطِيفِ مِي پُوشِدِ وَ دَرِ عَيْنِ حَالِ مَا رَا اَمْرِ مِي كَنْدِ بِهٖ اَيْنِ كِهٖ بَا بَرَادَرَانِ خُودِ مَسَاوَاتِ دَاشْتَهٗ بَاشَمِ وَ اَزْ پُوشِيدَنْ مِثْلِ اَيْنِ لِبَاسِ نَهِي مِي كَنْدِ؟! حَضْرَتِ دَرِ حَالِي كِهٖ مِي خَنْدِيدِ، فَرْمُودَنْدِ: اِي كَامِلُ! بَعْدَ لِبَاسِ رَا اَزْ مِجِّ وَ سَاعِدِ بَالَا زَدِ؛ دِيدَمِ كِهٖ رُويِ پُوستِ بَدَنِ، لِبَاسِ سِيَاہِ وَ خَشْنِيِ پُوشِيدَهٗ بُوَدِ وَ فَرْمُودَ: اَيْنِ [لِبَاسِ دَرِشْتِ] بَرَايِ خُدَاسْتِ وَ اَيْنِ [لِبَاسِ لَطِيفِ] بَرَايِ شَمَاسْتِ. سَلَامِ كَرْدَهٗ وَ كِنَارِ دَرِي نَشَسْتَمِ كِهٖ پَرْدَه‌ای بِهٖ آن زَدَهٗ بُوَدَنْدِ، بَادِيِ وَزِيدِ وَ پَرْدَهٗ رَا كِنَارِ زَدِ وَ مِنْ پَسَرِ بَچَه‌ای رَا دِيدَمِ كِهٖ مِثْلِ پَارَهٗ مَاهِ بُوَدِ وَ سَنَسْ بِهٖ نَظَرِ حُدُودِ چَهَارِ سَالِ مِي آمَدِ. حَضْرَتِ فَرْمُودَنْدِ: اِي كَامِلُ بْنُ اِبْرَاهِيمِ! [اَزْ نَحْوِهٖ صَدَا زَدَنْ حَضْرَتِ] بَدَنْمِ بِهٖ لَرَزَهٗ آمَدِ وَ آمَادَهٗ شَدَمِ كِهٖ بَغُويِمِ لِبِيكِ اِي آقَايَ مِنْ كِهٖ فَرْمُودَنْدِ: بِهٖ مُحَضَّرِ وَليِّ وَ

حجّت و باب علم خداوند آمده‌ای که بررسی: آیا غیر از کسی که معرفت و عقیده تو را داشته باشد، وارد بهشت می‌شود؟ عرض کردم: بله، به خدا قسم. قال: إِذَنْ وَاللَّهِ يَقْتُلُ دَاخِلُهَا وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَدْخُلُهَا قَوْمٌ يُقَالُ لَهُمُ الْحَقِيَّةُ. قُلْتُ: يَا سَيِّدِي! وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: قَوْمٌ مِنْ حُبِّهِمْ لِعَلِيٍّ يَخْلِفُونَ بِحَقِّهِ وَلَا يَدْرُونَ مَا حَقُّهُ وَفَضْلُهُ. ثُمَّ سَكَتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِّي سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: وَجِئْتُ تَسْأَلُهُ عَنِ مَقَالَةِ الْمُفَوَّضَةِ، كَذَبُوا، بَلْ قَلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَاللَّهِ يَقُولُ: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ». ثُمَّ رَجَعَ السِّرُّ إِلَى حَالَتِهِ فَلَمْ أَسْتَطِعْ كَشْفِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَبَسِّمًا فَقَالَ: يَا كَامِلُ مَا جُلُوسُكَ وَقَدْ أَتَبَّاكَ بِحَاجَتِكَ الْحُجَّةُ مِنْ بَعْدِي. فَقَمْتُ وَخَرَجْتُ وَلَمْ أَعَيْنَهُ بَعْدَ ذَلِكَ. حضرت فرمودند: در این صورت کسانی که وارد بهشت می‌شوند بسیار کم خواهند بود. به خدا قسم گروهی وارد بهشت می‌شوند که به آن‌ها حقیقه گفته می‌شود. عرض کردم: ای آقای من! حقیقه چه کسانی هستند؟ فرمود: مردمی هستند که به واسطه محبتی که به علی علیه السلام دارند، به حق ایشان قسم یاد می‌کنند و حال آن که حق و فضل او را نمی‌دانند. حضرت برای مدتی سکوت کردند و بعد فرمودند: آمده‌ای که از اعتقاد مفوضه [منظور غلات و اهل غلو است] بررسی؟ آن‌ها دورغ می‌گویند [که ما را خدا می‌داند و غلو می‌کنند] بلکه قلب ما ظرف مشیت خداوند است، هر زمان او بخواهد ما می‌خواهیم و خداوند متعال می‌فرماید: «و نمی‌خواهند مگر آنچه را که خدا بخواهد». (۱۵۰) بعد پرده به حالت اولش برگشت و من نمی‌توانستم آن‌را کنار بزنم. امام عسکری علیه السلام نگاهی به من انداخته و با تبسم فرمودند: ای کامل! [دیگر] نشستنت برای چیست؟ تحقیقاً حجّت پس از من سؤالت را پاسخ داد. من هم برخاستم و خارج شدم و دیگر ایشان را زیارت نکردم. قال أبو نعیم: فلقيت كاملاً فسألته عن هذا الحديث فحدثني به. وروى هذا الخبر أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن علي بن عبد الله بن عائذ الرازي، عن الحسن بن وجناء النصيبی قال: سمعت أبا نعیم محمد بن أحمد الأنصاري، وذكر مثله. ۲۱۷ - محمد بن يعقوب، عن أحمد بن النضر، عن القنبري - من ولد قبر الكبير - مولى أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: جرى حديث جعفر فشمته فقلت: فليس غيره فهل رأيته؟ قال: لم أره ولكن رأيته غيري. قلت: ومن رأيته؟ قال: رأيته جعفر مرتين، وله حديث. أبو نعیم گفته که کامل را دیدم و این ماجرا را از او پرسیدم و او هم برایم همین حدیث را نقل کرد. مثل این خبر را احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از علی بن عبدالله بن عائذ الرازی، از حسن بن وجناء نصیبی نقل کرده که آن را: از ابو نعیم محمد بن احمد انصاری شنیده است. ۲۳ / ۲۱۷ - احمد بن نصر از قنبری - از اولاد قبر بزرگ - غلام امام رضا علیه السلام نقل کرده و گفته: ماجرای جعفر [کذاب] به میان آمد و قنبری او را سرزنش کرد و علیه او صحبت کرد. من گفتم: برای امامت کسی غیر از او نیست، آیا شما دیگری را دیده‌ای؟ گفت: من ندیدم، لکن غیر از من کس دیگری او را زیارت کرده. گفتم: چه کسی دیده؟ گفت: جعفر دوبار او را دیده است. و خبری هم دارد. ۲۱۸ - وحدّث عن رشيق صاحب المادرای قال: بعث إلينا المعتضد ونحن ثلاثة نفر، فأمرنا أن يركب كل واحد منّا فرساً ونجنب آخر ونخرج مخفّين لا يكون معنا قليل ولا كثير إلّا على السرج مصلى وقال (لنا): الحقوا بسامرّة ووصف لنا محلّة وداراً وقال: إذا أتيتموها تجدون على الباب خادماً أسود فاكبسوا الدار، ومن رأيتم فيها فأتوني برأسه. فوفينا سامرّة فوجدنا الأمر كما وصفه، وفي الدهليز خادم أسود وفي يده تكّة ينسجها، فسألناه عن الدار ومن فيها، فقال: صاحبها، فوالله ما التفت إلينا وقلّ اكترائه بنا، فكبسنا الدار كما أمرنا، فوجدنا داراً سرّية ومقابل الدار ستر ما نظرت قطّ إلى أنبل منه، كأنّ الأيدي رفعت عنه في ذلك الوقت، ولم يكن في الدار أحد. ۲۴ / ۲۱۸ - رشيق صاحب مادرايی گفته: ما سه نفر بودیم که معتضد (۱۵۱) عباسی به سراغ مان فرستاد و دستور داد که سوار اسب شده و مرکب دیگری را هم با خودمان ببریم و سبک و بدون وسایل و بار حرکت کنیم و هیچ چیز با ما نباشد إلّا یک فرش نماز که زین اسب مان باشد و گفت که به سامرا بروید. و در سامرا محله و خانه‌ای را توصیف کرد و گفت: وقتی به آن خانه رفتید، جلوی درب خانه خادم سیاهی را می‌یابید، وارد خانه بشوید بازرسی کنید و هر کسی را دیدید سرش را برآید. ما وارد سامرا شدیم، آنجا را به همان ترتیب که توصیف کرده بود دیدیم. در دالان خانه خادم سیاهی بود که بند زیر جامه‌ای در دستش بود، می‌بافت، گفتیم: چه کسی در خانه است؟ گفت: صاحبش. به خدا قسم که اصلاً به ما توجه نکرد و خیلی کم به ما اعتنا کرد. ما طبق دستور خانه را

گشتیم و جست و جو کردیم. خانه زیبایی بود، در مقابل آن پرده‌ای بود که به آن زیبایی هرگز ندیده بودم و گویا همان وقت از دست بافنده درآمده بود. در خانه هم هیچ کس نبود. فرغنا الستر فإذا بیت کبیر کأنّ بحراً فیہ (ماء)، وفي أقصى البیت حصیر قد علمنا أنّه علی الماء، وفوقه رجل من أحسن الناس هیئته قائم یصلی فلم یلتفت إلینا ولا إلى شیء من أسبابتنا. فسبق أحمد بن عبد الله یتخطی البیت فغرق فی الماء، وما زال یضطرب حتّی مددت یدی إلیه فخلّصته وأخرجته وغشی علیه وبقی ساعه، وعاد صاحبی الثانی إلى فعل ذلك الفعل فناله مثل ذلك، وبقيت مبهوتاً. فقلت لصاحب البیت: المعذرة إلى الله وإلیک، فوالله ما علمت کیف الخبر ولا إلى من أجيء وأنا تائب إلى الله. فما التفت إلى شیء ممّا قلنا، وما انفتل عمّا کان فیہ فهالنا ذلك، وانصرفنا عنه، وقد کان المعتضد ینتظرنا وقد تقدّم إلى الحجاب إذا وافیناه أن ندخل علیه فی أيّ وقت کان. پرده را کنار زدیم، اتاق بزرگی را دیدیم که گویا دریای آبی در آن بود و در انتهای اتاق حصیری بود که روی آب قرار داشت و مردی از بهترین مردم روی حصیر ایستاده و نماز می‌خواند، اصلاً به ما و ابزار همراهمان [مثل شمشیر و ... اعتنایی نکرد. احمد بن عبدالله جلو رفت تا او را بگیرد، اما در آب افتاد و نزدیک بود غرق شود، مضطرب شد و دست و پا زد تا این که من با دستم به او کمک کردم و نجاتش دادم. وقتی از آب بیرون آمدم، تا ساعتی به حالت غش افتاده بود. دوست دیگرم جلو رفت تا او را بگیرد به همان سرنوشت دچار شد. حیرت زده شده بودم، به صاحب خانه گفتم: من از خدا و شما عذر خواهی می‌کنم، به خدا قسم نمی‌دانستم که چه خبر است و به طرف چه کسی آمده‌ایم، من به خداوند متعال توبه می‌کنم. باز هم به آنچه که گفتیم توجه و التفاتی نکرد و از کارش دست نکشید و مشغول کار خودش بود. ما [دست خالی] برگشتیم، معتضد که منتظر ما بود، به دربان‌ها سپرده بود که در هر زمان و وقتی که ما آمدیم اجازه ورود بدهند. فوافیناه فی بعض اللیل فأدخلنا علیه فسالنا عن الخبر، فحکینا له ما رأینا فقال: ویحکم لقیکم أحد قبلی وجرى منکم إلى أحد سبب أو قول؟ قلنا: لا، فقال: أنا نفی من جدی، وحلف بأشدّ أیمان له أنّه رجل إن بلغه هذا الخبر لیضربنّ أعناقنا فما جسرنا أن نحدّث به إلّا بعد موته. ۲۱۹ - وأخبرنی جماعه، عن أبی جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه رحمه الله قال: حدّثنا علی بن الحسن بن الفرّج المؤدّن قال: حدّثنی محمّد بن حسن الکرخی قال: سمعت أبا هارون - رجلاً من أصحابنا - یقول: رأیت صاحب الزّمان علیه السلام ووجهه یضیء كأنّه القمر لیلۃ البدر، ورأیت علی سرّته شعراً یجری کالخطّ، وكشفت الثوب عنه فوجدته مختوناً، فسألته أبا محمّد علیه السلام عن ذلك فقال: ما هم در نیمه شب وارد شدیم و به نزد معتضد رفتیم، از ما پرسید که چه خبر؟ ما هم آنچه را که دیده بودیم، برایش حکایت کردیم. گفت: وای بر شما! آیا قبل از من، کس دیگری را هم دیده‌اید و جریان را برای کسی هم گفته‌اید؟ گفتیم: نه. گفت: من نسل جدّم (۱۵۲) نیستم و قسم‌های شدیدی یاد کرد که اگر بفهمم این خبر و ماجرا به گوش کسی رسیده باشد گردن تان را نزنم! پس تا زمانی که او زنده بود ما جرأت نقل آن را نداشتیم. تا این که از دنیا رفت. ۲۱۹ / ۲۵ - ابی جعفر محمّد بن علی بن حسن بن بابویه رحمه الله گفته که علی بن حسن بن فرّج مؤدّن گفته است که محمّد بن حسن کرخی گفته: از ابو هارون که از بزرگان ما بود شنیدم که می‌گفت: صاحب الزمان علیه السلام را هنگام تولد زیارت کردم که چهره مبارکش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، روی شکم حضرت خط مویی بود به پایین کشیده شده، پارچه کنار رفت، دیدم ختنه شده بود. از ابا محمّد علیه السلام در این مورد پرسیدم، حضرت فرمودند: هکذا وُلِدَ وَهکذا وُلِدْنَا وَلِکُنَّا سَیَمَرُ المُوَسِّی عَلَیهِ لِإِصَابَةِ السُّنَّةِ. ۲۲۰ - أخبرنا جماعه، عن أبی المفضّل الشیبانی، عن أبی نعیم نصر بن عصام بن المغیره الفهری المعروف بقرقاره قال: حدّثنی أبو سعید المرّعی، قال: حدّثنا أحمد بن إسحاق أنّه سأل أبا محمّد علیه السلام عن صاحب هذا الأمر فأشار بیده، أي أنّه حتّی غلیظ الرقبه. ۲۲۱ - أخبرنی ابن أبی جیّد القمّی، عن محمّد بن الحسن بن الولید، عن عبد الله بن العباس بن عبد الله بن الحسن بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن علی بن أبي طالب علیهم السلام، عن أبی الفضل الحسین بن الحسن بن الحسین بن علی بن علی بن أبي طالب علیه السلام قال: وردت علی أبی محمّد الحسن بن علی علیه السلام بسرّ من رأى فهتّأته بولاده ابنه علیه السلام. ۲۲۲ - وأخبرنی جماعه، عن محمّد بن علی بن الحسین قال: أخبرنا أبی ومحمّد بن الحسن ومحمّد بن موسی بن المتوکل، عن عبد الله بن جعفر

الحمیری آنه قال: سألت محمّد بن عثمان رضی الله عنه، فقلت له: رأيت صاحب هذا الأمر؟ به همین صورت ختنه شده متولد شد، ما هم همین طور متولد شدیم ولكن برای رعایت و عمل به سنت ختنه، بر آن تیغ می کشیم. ۲۶ / ۲۲۰ - احمد بن اسحاق گفته است: از ابا محمّد علیه السلام پیرامون صاحب امر امامت سؤال کردم، حضرت با دست اشاره فرمودند یعنی او زنده است و به شدت از او مراقبت می شود. ۲۷ / ۲۲۱ - ابوالفضل حسین بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گفته است: در سرّ من رأی به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و ولادت فرزند گرامی ایشان [صاحب الزمان علیه السلام] را به ایشان تبریک گفتم. ۲۸ / ۲۲۲ - عبدالله بن جعفر حمیری گفته است: از محمّد بن عثمان که خداوند از او راضی باشد در مورد امام زمان علیه السلام پرسیدم و به او گفتم: شما صاحب امر امامت را دیده‌اید؟ فقال: نعم و آخر عهدی به عند بیت الله الحرام وهو يقول: اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي. قال محمد بن عثمان رضي الله عنه: ورأيت عليه السلام متعلقاً بأستار الكعبة في المستجار وهو يقول: اللَّهُمَّ أَنْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِكَ. گفت: بله، و آخرین مرتبه‌ای که ایشان را زیارت کردم، در بیت الله الحرام بود، دعا می کرد و می گفت: خداوندا! وعده‌ای را که به من دادی برایم محقق کن. و باز آن حضرت را دیدم که در برابر مستجار، پرده کعبه را گرفته بود و می گفت: خداوندا! به وسیله من از دشمنانت انتقام بگیر.

فصل سوم: اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کرده‌اند

فصل سوم: اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کرده‌اند

۳ - فصل وأما ما روى من الأخبار المتضمنة لمن رآه عليه السلام وهو لا يعرفه أو عرفه فيما بعد فأكثر من أن تحصي غير أنا نذكر طرفاً منها: ۲۲۳ - أخبرنا جماعة، عن أبي محمّد هارون بن موسى التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي قال: حدّثني شيخ ورد الری علی أبي الحسين محمّد بن جعفر الأسدي، فروى له حديثين في صاحب الزمان عليه السلام وسمعتهما منه كما سمع، وأظن ذلك قبل سنة ثلاثمائة أو قريباً منها، قال: حدّثني علي بن إبراهيم الفدكي قال: قال الأودي:

اخبار کسانی که صاحب الزمان «ع» را زیارت کرده‌اند

روایاتی که متضمن [احوال] کسانی است که امام زمان علیه السلام را زیارت کرده‌اند ولی حضرت را نشناخته و یا بعداً متوجه ایشان شده‌اند، این اخبار بیشتر از آن است که شمرده شوند، اما تعداد کمی از آنها را ذکر می کنیم: ۱ / ۲۲۳ - احمد بن علی رازی گفته است: پیرمردی در شهر ری وارد منزل ابوالحسین محمّد بن جعفر اسدی شد و برای او دو حدیث در مورد صاحب الزمان علیه السلام روایت کرد، من هم مثل ابوالحسین احادیث را شنیدم. گمان می کنم که این ماجرا قبل از سال سیصد یا حدود همان سال بود. پیرمرد می گفت که علی بن ابراهیم فدکی از قول اودی [یا از دی گفت: وقتی که در بینا أنا فی الطواف قد طفت سنّة وأريد أن أطوف السابعة فإذا أنا بحلقه عن يمين الكعبة وشاب حسن الوجه، طيب الزائحه، هيوب، ومع هيبة متقرب إلى الناس، فتكلم فلم أر أحسن من كلامه، ولا - أعدب من منطق في حسن جلوسه فذهبت أكلّمه فزبرني الناس، فسألت بعضهم من هذا؟ فقال: ابن رسول الله صلى الله عليه وآله يظهر للناس في كل سنة يوماً لخواصه، فيحدّثهم ويحدّثونه. فقلت: مسترشد أتاك فأرشدني، هداك الله. قال: فناولني حصاة. فحوّلت وجهي، فقال لي بعض جلسائه ما أئذي دفع إليك ابن رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقلت: حصاة، فكشفت عن يدي، فإذا أنا بسبيكة من ذهب، [فذهبت وإذا أنا به قد لحقني، فقال: بيت الله الحرام مشغول طواف بادم، دور ششم را انجام داده بودم و می خواستم هفتمین دور را انجام بدهم که ناگهان در سمت راست کعبه حلقه جمعیتی را دیدم که جوانی زیبا، خوش بو و با هیبت در میانشان بود. در عین حال که صاحب عظمت و هیبت خاصی بود، امّا به مردم نزدیک شده و برای آنها به گونه‌ای

صحبت می‌کرد که من کلامی بهتر از آن را نشنیده بودم، و بیانی بهتر از بیان او و جلسه‌ای خوب تر از آن ندیده بودم. به او نزدیک شده تا صحبت کنم، اما ازدحام مردم مرا جدا کرد. از یکی از مردم پرسیدم: این جوان کیست؟ گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در هر سال یک روز برای خواصش ظاهر می‌شود و با آن‌ها گفت و گو می‌کند. پس [خطاب به او] گفتم: من خواهان ارشاد و هدایت هستم، مرا ارشاد کن. ایشان هم سنگ ریزه ای به من داد. من که رویم را برگرداندم، یکی از هم نشینان حضرت به من گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیزی به تو داد؟ گفتم: سنگ ریزه. و وقتی که دستم را باز کردم، دیدم طلای خالص است. از آنجا رفتم، ناگهان دیدم که آن حضرت به من رسید و فرمود: حجت برای تو ثبتت علیک الحجه و ظهر لک الحق و ذهب عنک العمی أ تعرفنی؟ فقلت: اللهم لا. فقال: (أنا) المهدي، أنا قائم الزمان، أنا الذي أملاها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، إن الأرض لا تخلو من حجه ولا يبقى الناس في فتره أكثر من تيه بني إسرائيل، وقد ظهر أيام خروجي، فهذه أمانه في رقتك فحدث بها إخوانك من أهل الحق. ۲۲۴ - وبهذا الإسناد، عن أحمد بن علي الرازي قال: حدثني محمد بن علي، عن محمد بن أحمد بن خلف قال: نزلنا مسجداً في المنزل المعروف بالعباسية - على مرحلتين من فسطاط مصر - وتفترق غلmani في النزول وبقی معی فی المسجد غلام أعجمی [فرایت فی زاویه شیخاً کثیر التسیح، فلما زالت الشمس رکعت [وسجدت وصلیت الظهر فی اول وقتها ودعوت بالطعام وسألت الشيخ أن يأكل معی (فأجابنی). ثابت شد؟ حق برایت روشن شد؟ کوری از [قلب] تو رفت؟ آیا مرا شناختی؟ گفتم: نه. فرمود: من مهدی هستم، من قائم زمانم، من کسی هستم که همان گونه که زمین پر از ظلم و جور شده آن را پر از عدل و داد می‌کند. تحقیقاً زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود و مردم بیشتر از بنی اسرائیل در فترت و سرگردانی نمی‌مانند، و ایام خروج و قیام من می‌رسد، این [کلمات] امانت است که در اختیار توست و آن را فقط برای برادرانت که اهل حق و طریق حق هستند نقل کن. ۲۲۴ / ۲ - محمد بن احمد بن خلف گفته که در مسجد منزلی معروف به عباسیه که با فسطاط مصر دو منزل فاصله داشت وارد شدیم، جوان ترها به محض ورود برای انجام کارها متفرق شدند و من با یک جوان عجم در معبد ماندیم، در گوشه‌ای از مسجد پیرمردی را دیدم که بسیار مشغول تسیح خداوند بود. وقتی که ظهر شد، در اول وقت نمازم را اقامه کردم و گفتم غذا بیاورند و از پیرمرد خواهش کردم که با من غذا میل کند، او هم در خواستم را پذیرفت. فلما طعمنا سألت عن اسمه واسم أبيه وعن بلده وحرفته (ومقصده)، فذكر أن اسمه محمد بن عبد الله، وأنه من أهل قم، وذكر أنه يسيح منذ ثلاثين سنة في طلب الحق ويتنقل في البلدان والسواحل، وأنه أوطن مكة والمدينة نحو عشرين سنة يبحث عن الأخبار ويتبع الآثار. فلما كان في سنة ثلاث وتسعين ومائتين طاف بالبيت، ثم صار إلى مقام إبراهيم عليه السلام فرجع فيه وغلبته عينه فأنبهه صوت دعاء لم يجر في سمعه مثله قال: فتأملت الداعي فإذا هو شاب أسمر لم أر قط في حسن صورته واعتدال قامته، ثم صلی فخرج وسعی، فاتبعته وأوقع الله - عز وجل - في نفسي أنه صاحب الزمان عليه السلام. فلما فرغ من سعيه قصد بعض الشعاب فقصدت أثره فلما قربت منه إذ أنا بأسود وقتي که غذا را خوردیم، از نام خودش و نام پدرش و شهر و حرفه اش سؤال کردم، متذکر شد که اسمش محمد بن عبدالله و از اهل شهر قم است، سی سال در جست و جوی حق در شهرها و سواحل دریاها سیر می‌کند و حدود بیست سال در مکه و مدینه زندگی کرده و پیگیر اخبار و آثار بوده است. در سال ۲۷۳ ه. ق به طواف بیت الله رفته و بعد از طواف و در مقام ابراهیم نماز خوانده و خواب چشمش را ربوده است، [ناگهان] صدای دلنشین دعایی که تا آن وقت نشنیده بود او را از خواب بیدار کرده است. [و ادامه ماجرا را خودش] گفت: با دقت به دعا خوان نگاه کردم، دیدم جوانی گندم گون است که در زیبایی صورت و اعتدال قد و قامت، نظیر او را ندیده بودم. بعد [از اتمام دعا] اقامه نماز کرده و از بیت الله خارج شد و مشغول سعی بین صفا و مروه گردید، من هم پشت سرش رفتم، به دلم افتاده بود که او صاحب الزمان علیه السلام است. وقتی که از سعی فارغ شد، به قصد یکی از دره های کوه حرکت کرد و من هم پشت سرش حرکت کردم. وقتی که به نزدیکی او رسیدم، یکدفعه با مرد سیاه مثل الفنیق قد اعتراضی فصاح بی بصوت لم أسمع أهول منه: ما تريد عفاك الله فأرعدت ووقف، وزال الشخص، عن بصری وبقیت متحيراً. فلما طال بی الوقوف والحيرة انصرفت ألوم

نفسی و اعدلها بانصرافی بزجره الأسود فخلوت برّی - عزوجل - ادعوه و أسأله بحقّ رسوله وآله علیهم السلام أن لا یخیب سعیی وأن یتظهر لی ما یشب به قلبی ویزید فی بصری. فلما كان بعد سنین زرت قبر المصطفی صلی الله علیه وآله فبینا أنا (أصلی) فی الروضة الّتی بین القبر والمنبر إذ غلبتني عینی فإذا محرّک یحرّکني فاستیقظت فإذا أنا بالأسود فقال: ما خبرک؟ وکیف کنت؟ فقلت: الحمد لله وأذمّیک فقال: لا تفعل فإنی أمرت بما خاطبتک به، وقد أدركت و تومنندی برخوردار کردم، او به من اعتراض کرد و فریادی کشید که صدایی به آن هولناکی نشنیده بودم و از آن صدا ترسیدم [گفت]: خدا به تو سلامتی بدهد، چه می خواهی؟ از ترس سر جایم ایستادم و در حالی که هنوز متحیر بودم، آن مرد سیاه از جلوی نظرم ناپدید شد. وقتی که توقفم در آن نقطه در حالت حیرت طولانی شد، از آنجا برگشتم و خودم را سرزنش می کردم که چرا با یک فریاد آن شخص سیاه برگشتم [و دنبال امام نرفتم]. پس از آن با خدای خودم خلوت کرده مشغول دعا شدم از خداوند خواستم که به حقّ پیامبر و اهل بیت علیهم السلام سعی و تلاشم را [در یافتن امام زمانم] ضایع نکند و آنچه را که موجب ثبات قلب و ازدیاد بصیرتم می شود برای من ظاهر کند. دو سال از این ماجرا گذشت، به زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مشرف شدم و در روضه مبارکه بین قبر و منبر نماز و دعا می خواندم. لحظه‌ای خواب چشمانم را ربود، در همین حین متوجّه شدم کسی مرا تکان می دهد، از خواب بیدار شدم دیدم همان مرد سیاه است، گفت: چه خبر؟ حالت چطور است؟ گفتم: الحمد لله شکر خدا، ولی از تو راضی نیستم و تو را مذمت می کنم. گفت: مرا مذمت نکن، چون من مأمور بودم که با تو آن گونه صحبت کنم، تحقیقاً تو در خیراً کثیراً، فطب نفساً وازدد من الشکر لله - عزوجل - ما أدركت وعایت، ما فعل فلان؟ وسمی بعض إخوانی المستبصرین فقلت: بیرقه، فقال: صدقت، فلان؟ وسمی رفیقاً لی مجتهداً فی العبادۀ، مستبصراً فی الدیانة، فقلت بالاسکندریه، حتی سَمی لی عدۀ من إخوانی. ثم ذکر اسماً غریباً فقال: ما فعل نقفور؟ قلت: لا أعرفه، فقال: کیف تعرفه وهو رومی؟ فیهديه الله فیخرج ناصرأ من قسطنطینیة، ثم سألنی، عن رجل آخر فقلت: لا أعرفه، فقال: هذا رجل من أهل هیت من أنصار مولای علیه السلام امض إلى أصحابک فقل لهم: نرجو أن یكون قد أذن الله فی الانتصار للمستضعفین و فی الانتقام من الظالمین، ولقد لقیتم جماعۀ من أصحابی وأدیت إلیهم وأبلغتهم ما حمّلت وأنا منصرف وأشیر علیک أن لا تتلبس بما آن وقت خیر بسیاری را درک کردی، جان و نفست را پاکیزه کن و به واسطه آنچه که دیده‌ای شکر خدا را به جا بیاور. فلانی چه کرد؟ و اسم یکی از دوستان و برادران مستبصر که شیعه شده بود را برد. گفتم: در برقه است. گفت: درست گفتمی، از فلانی چه خبر؟ و نام یکی از دوستانم را برد که بسیار اهل عبادت و دیانت و با بصیرت بود. گفتم: اسکندریه است. همین طور تعدادی از برادران دینی من را پرسید. بعد اسم عجیبی را به زبان آورده و گفت: نقفور چه می کند؟ گفتم: نمی شناسم. گفت: چگونه می خواهی شناسی در حالی که او اهل روم است و خداوند او را هدایت فرموده و برای یاری کردن دین از قسطنطنیه قیام می کند. بعد از مرد دیگری پرسید، گفتم: نمی شناسم. گفت: این مرد اهل هیت بوده و از یاران مولای من است. نزد دوستان برو و به آنها بگو: امیدواریم که خداوند متعال برای یاری کردن مستضعفین و انتقام کشیدن از ستمگران اذن و اجازه بدهد. من تعدادی از اصحاب و دوستانم را ملاقات کردم و پیامی را که به من سپرده شده بود برایشان ادا کرده و ابلاغ نمودم و حالا بر می گردم و تو را نصیحت می کنم که کارهایی را که موجب سنگینی پشت تو شده و جسم و جانت را به سختی می اندازد مرتکب نشو، یثقل به ظهرک، ویتعب به جسمک وأن تحبس نفسک علی طاعة ربّک، فإنّ الأمر قریب إن شاء الله تعالی. فأمرت خازنی فأحضر لی خمسین دیناراً وسألته قبولها فقال: یا أخی قد حرّم الله علیّ أن آخذ منک ما أنا مستغن عنه كما أحلّ لی أن آخذ منک الشیء إذا إحتجت إلیه فقلت له: هل سمع هذا الکلام منک أحد غیری من أصحاب السلطان؟ فقال: نعم (أخوک) أحمد بن الحسین الهمدانی المدفوع عن نعمته بأذربیجان، وقد استأذن للحجّ تأمیلاً أن یلقى من لقیتم، فحجّ أحمد بن الحسین الهمدانی رحمه الله فی تلك السنة فقتله ذکرویه بن مهرویه، وافرقتنا وانصرفت إلى الثغر. ثم حججت فلقیتم بالمدينة رجلاً اسمه طاهر من ولد الحسین الأصغر یقال: إنّه یعلم من خودت را فقط مشغول اطاعت از پروردگار کن، که ان شاء الله امر [ظهور] نزدیک است. [محمّد بن احمد بن خلف

می‌گوید: [به خزانه دارم دستور دادم که پنجاه دینار حاضر کند و از پیرمرد خواهش کردم که آن را بپذیرد. پیرمرد گفت: ای برادر! خداوند بر من حرام کرده که از تو چیزی را بگیرم که نیازی به آن ندارم، به همان ترتیبی که برایم حلال کرده است آنچه را که نیازمندم از تو بگیرم و قبول کنم. به او گفتم: آیا غیر از من، از اصحاب و یاران سلطان ماجرای تو را شنیده است؟ گفت: بله، برادرت احمد بن حسین همدانی که به آذربایجان تبعید شده بود، از من شنید و به امید این که آنچه را که من دیده‌ام او هم ببیند اجازه خواست که حجّ به جا آورد. حجّ را به جا آورد ولی در همان سال به دست ذکرویّه بن مهرویه کشته شد. از هم جدا شدیم و من به سرحد و نزدیک مرز برگشتم. سال بعد به حجّ رفتم و در مدینه مردی به نام طاهر را ملاقات کردم که از اولاد و نوادگان حسین اصغر [فرزند امام سجاده علیه السلام] بود، گفته می‌شد که در مورد هذا الأمر شیئاً فثابرت علیه حتی أنس بی، وسکن لی ووقف علی صحّة عقیدتی، فقلت له: یا ابن رسول الله بحقّ آبائک الطاهرین علیهم السلام لما جعلتني مثلک فی العلم بهذا الأمر، فقد شهد عندی من توثقه بقصد القاسم بن عبد الله بن سليمان بن وهب إیای لمذهبی واعتقادی وأنه أغری بدمی مراراً فسلمنی الله منه. فقال: یا أخی اکتّم ما تسمع منی الخبر فی هذه الجبال، وإنما یری العجائب الذین یحملون الزاد فی اللیل ویقصدون به مواضع یعرفونها وقد نهینا عن الفحص والتفتیش، فودّعته وانصرفت عنه. این امر [مسأله صاحب الزمان علیه السلام] چیزهایی می‌داند. دنبال او رفتم تا [پیدایش کرده و] با او انس گرفتم و او هم به من اطمینان کرد، و متوجه صحّت اعتقاد من شد. به او عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله! تو را به حقّ پدران و اجداد طاهرینت علیهم السلام قسم می‌دهم که مرا در خصوص علم به این امر [مسأله صاحب الزمان علیه السلام] مثل خودت کنی. چون کسی که مورد وثوق و اطمینان شما است نزد من گواهی داده و به من اطلاع داده است که به خاطر اعتقاد و مذهبم [یعنی مذهب شیعه اثنی عشری] قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب قصد کشتن مرا دارد و بارها به کشتن من تشویق و ترغیب شده است، اما خداوند مرا از دست او نجات داده است. طاهر گفت: ای برادر! آنچه را که از من می‌شنوی در این کوه‌ها مخفی کن، عجایب را کسانی می‌بینند که زاد و توشه را در تاریکی شب حمل کرده و به محل‌هایی که می‌شناسند ببرند (۱۵۳) و ما را از جست و جو و تفتیش نهی کرد. پس طاهر را ترک کرده و برگشتم. ۲۲۵ - وأخبرنی أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر، عن أبي الحسن محمد بن عليّ الشجاعی الکاتب، عن أبي عبد الله محمد بن إبراهيم النعمانی، عن يوسف بن أحمد [محمد بن ل] الجعفری قال: حججت سنة ستّ وثلاثمائة، وجاورت بمکة تلك السنة وما بعدها إلى سنة تسع وثلاثمائة، ثم خرجت عنها منصرفاً إلى الشام، فبینا أنا فی بعض الطريق، وقد فاتتني صلاة الفجر، فنزلت من المحمل وتهيأت للصلاة، فرأيت أربعة نفر فی محمل، فوقفّت أعجب منهم، فقال أحدهم: ممّ تعجب؟ ترکت صلاتک وخالفت مذهبک. فقلت للذی یخاطبني: وما علمک بمذهبی؟ فقال: تحبّ أن ترى صاحب زمانک؟ قلت: نعم، فأوماً إلى أحد الأربعة. فقلت (له): إن له دلائل وعلامات؟ فقال: أيما أحبّ إليك أن ترى الجمل وما علیه صاعداً إلى السماء، أو ترى المحمل ۳ / ۲۲۵ - يوسف بن احمد جعفری گفته که در سال ۳۰۶ هـ ق حجّ به جا آوردم و تا سال ۳۰۹ هـ ق در مجاورت مکه ماندم، بعد به سمت شام برگشتم. در قسمتی از راه که می‌رفتم و [اتفاقاً] نماز صبح هم قضا شده بود، از محمل پایین آمدم و آماده نماز شدم، در همین اثنا دیدم که چهار نفر در یک محمل هستند، سر جایم ایستادم و از آن‌ها خیلی تعجب کردم. یکی از آن‌ها به من گفت: از چه چیزی تعجب کردی؟ [حال آن که] نمازت را ترک و با مذهب خودت مخالفت کرده‌ای! (۱۵۴) به او گفتم: از کجا به مذهب من علم داری؟ گفت: دوست داری که صاحب زمانت را ببینی؟ گفتم: بله. پس به یکی از آن‌ها اشاره کرد [یعنی صاحب الزمان این شخص است] گفتم: علامات و معجزاتی هم دارد؟ گفت: کدام را دوست داری، این که شتر با بارش به آسمان برود یا این که فقط محمل صاعداً إلى السماء؟ فقلت: أيهما كان فیه دلالة، فرأيت الجمل وما علیه یرتفع إلى السماء وكان الرجل أوماً إلى رجل به سمره، وكان لونه الذهب بین عینیه سجاده. ۲۲۶ - أحمد بن علیّ الرازی، عن محمد بن علیّ، عن محمد بن عبد ربّه الأنصاری الهمدانی، عن أحمد بن عبد الله الهاشمی من ولد العباس قال: حضرت دار أبي محمد الحسن بن عليّ عليه السلام بسرّ من رأى يوم توفّي، وأخرجت جنازته ووضعت، ونحن

تسعه و ثلاثون رجلاً قعود تنتظر، حتی خرج إلینا غلام عشاری حاف علیه رداء قد تقنّع به. فلما أن خرج قمنا هيبه له من غير أن نعرفه، فتقدم وقام الناس فاصطفوا خلفه، فصلّى عليه ومشى، فدخل بيتاً غير الذي خرج منه. به آسمان بالا برود؟ گفتیم: هر کدام که باشد معجزه و دلیل بر وجود حضرت است. همان لحظه دیدم شتر با تمام باری که داشت به سمت آسمان بالا رفت و آن مردی که با من صحبت می کرد، به مردی اشاره کرد که چهره‌ای گندم گون داشت و رنگش مثل طلا درخشنده و بالای پیشانی اش اثر سجده بود.

۴ / ۲۲۶ - احمد بن عبدالله هاشمی، از اولاد عباس، گفته است: روز شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به سر من رأی رفتیم. جنازه حضرت را بیرون آوردند و در جایی [از منزل] قرار دادند، ما سی و نه نفر بودیم که نشسته و منتظر بودیم، تا این که پسر بچه‌ای حدود ده ساله با پای برهنه و در حالی که ردایی را روی سرش کشیده بود از خانه بیرون آمد. همین که او خارج شد، ما از شدت هیبت و عظمتش و بدون این که او را بشناسیم همگی به احترامش برخاستیم، او جلو ایستاد و مردم هم پشت سرش صف کشیدند و با او به پیکر پاک امام حسن عسکری علیه السلام نماز گزارند. سپس حرکت کرده و داخل خانه شد، غیر از خانه‌ای که از آن خارج شده بود. قال أبو عبد الله الهمدانی: فلقيت بالمراغة رجلاً من أهل تبريز يعرف بإبراهيم بن محمد التبريزي، فحدثني بمثل حديث الهاشمي لم يخرم منه شيء، قال: فسألت الهمداني فقلت: غلام عشاري القدّ أو عشاري السنّ لأنه روى أن الولادة كانت سنة ستّ وخمسين ومائتين وكانت غيبه أبي محمد عليه السلام سنة ستّ ومائتين بعد الولادة بأربع سنين. فقال: لا أدري، هكذا سمعت. فقال لي شيخ معه حسن الفهم من أهل بلده له رواية وعلم: عشاري القدّ. ۲۲۷ - عنه، عن علي بن عائذ الرازي، عن الحسن بن وجناء النصيبي، عن أبي نعيم محمد بن أحمد الأنصاري قال: كنت حاضراً عند المستجار (بمكة) وجماعة زهاء ثلاثين رجلاً لم يكن منهم مخلص غير محمّد بن القاسم العلوي، فيينا نحن كذلك في اليوم السادس من أبو عبدالله همداني گفته است: در شهر مراغه مردی از اهل تبريز را که نامش ابراهيم بن محمّد تبريزي بود ملاقات کردم، او هم مثل این حدیث را بدون کم و زیاد نقل کرد. راوی می گوید که از همدانی پرسیدم: منظور از پسر بچه عشاری چیست؟ آیا از نظر قد است [یعنی پسری که قدش ده وجب است] یا این که از نظر سن است؟ چرا که ولادت حضرت در سال ۲۵۶ ه. ق. واقع شده و شهادت امام ابومحمّد عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ه. ق. اتفاق افتاده است؛ یعنی چهارسال پس از ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام. همدانی گفت: من نمی دانم که منظورش کدام یکی از این دو معنی بوده است، من به همین ترتیب شنیدم. البته پیرمردی که با او بود و خوش فهم و صاحب علم و روایت و از اهل شهر بوده گفت: منظور عشاری القد است [یعنی قدش به اندازه ده وجب است]. ۵ / ۲۲۷ - ابی نعيم محمد بن احمد انصاری گفته: در مکه معظمه نزدیک مستجار بودم و حدود سی نفر هم که به جز محمد بن قاسم علوی هیچ کدامشان صاحب اخلاق نبودند در آنجا حاضر بودند. روز ششم ذی حجه سال ۲۹۳ ه. ق. در آنجا حاضر بودیم، ذی الحجه سنه ثلاث وتسعين ومائتين، إذ خرج علينا شاب من الطواف عليه إزاران (فاحتج) محرم بهما، وفي يده نعلان. فلما رأينا قمنا جميعاً هيبه له، ولم يبق منا أحد إلا قام، فسلم علينا وجلس متوسّطاً ونحن حوله، ثم التفت يميناً وشمالاً، ثم قال: أ تَدْرُونَ ما كان أبو عبد الله عليه السلام يَقُولُ في دُعَاءِ الإلحاح؟ [قُلْنَا: وَمَا كان يَقُولُ؟] قال: كان يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَبِهِ تَقُومُ الْأَرْضُ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَبِهِ أَحْصَيْتَ عَدَدَ الرَّمَالِ وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبِحَارِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجاً». ثم نهض ودخل الطواف فقمنا لقيامه حتى انصرف وأنسينا أن نذكر أمره وأن نقول: من ناگهان جوانی که با دو قطعه پارچه [حوله] احرام بسته بود و دو کفش در دست داشت از طواف خارج شد، همین که او را دیدیم از هیبت و صلابتش همگی بلند شدیم و حتی یک نفر هم نشسته نبود، سلام کرد و بین ما نشست و ما هم در اطراف او نشستیم. بعد به راست و چپ نگاه کرد و گفت: آیا می دانید که ابا عبدالله علیه السلام در دعای الحاح چه می فرمود؟ گفتیم: چه می فرمود؟ گفت: حضرت می فرمودند: «پروردگارا! از تو به نامت سؤال و خواهش می کنم، آن نامی که آسمان و زمین را به واسطه آن برپا می داری، و با آن حق و باطل را از هم جدا می کنی، و امور پراکنده را به وسیله آن جمع می کنی، و چیزهایی که جمع شده و فراهم

آمده را پراکنده می‌فرمایی، عدد ریگها و وزن کوه‌ها و پیمانہ دریاها را به آن شمرده‌ای، که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی و در امر فرج و گشایشی برایم ایجاد کنی». بعد از آن برخاست و مشغول طواف شد، و ما هم به احترام ایشان برخاستیم، تا این که طوافش تمام شد و رفت. ما هم فراموش کردیم که آن ماجرا را ذکر کنیم و این که بگوییم هو؟ و آئی شیء هو؟ إلى الغد فی ذلک الوقت فخرج علينا من الطواف، فقمنا له كقيامنا بالأمس، وجلس فی مجلسه متوسّطاً، فنظر يميناً وشمالاً وقال: أَتَدْرُونَ مَا كَانَ يَقُولُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ؟ فَقُلْنَا: وَمَا كَانَ يَقُولُ؟ قَالَ: كَانَ يَقُولُ: «إِلَيْكَ رُفِعَتِ الْأَصْوَاتُ [وَدُعِيَ الدَّعَوَاتُ وَلَكَ عَنَتِ الْوُجُوهُ وَلَمَكَ وَضَعَتِ الرِّقَابُ وَالْإِيكُ التَّحَاكُمُ فِي الْأَعْمَالِ، يَا خَيْرَ مَنْ سِئِلَ وَيَا خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ يَا صَادِقُ يَا بَارِيُّ يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ، يَا مَنْ أَمَرَ بِالْدُّعَاءِ وَوَعَدَ بِالْإِجَابَةِ، يَا مَنْ قَالَ: «أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» يَا مَنْ قَالَ: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا كَمَا أَوْ كَيْسَتْ؟ وَكَلَامُ شِئْءٍ؟ تَا إِيْن كَه فِرْدَاي هِمَان رُوز وَ دِر هِمَان وَت، هِمَان مُرِد اَز طُواف نَزِد مَا آمِد. مَا هِم مُثِل رُوز كِذْشْتَه اَز جَا بِلِنْد شِدِيم، آمِد وَ وَسَط مَا نَشَسْت، بَه رَاسْت وَ چِپ نِگَاَه كِرِد وَ كِغْت: آيَا مِي دَانِيِد كَه اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْد اَز نَمَاز وَاجِب چِه مِي كِغْت؟ كِغْتِيم: چِه مِي كِغْت؟ كِغْت: حَضْرَت عَرَضَه مِي دَاشْتَنِد: «[خُدَايَا!] صِدَاها بَه طَرَف تُو بِلِنْد مِي شُود، وَ دَعَاي دَعَا كِنِنْد گَان بَه سُوِي تُوَسْت، چِهْرَه هَاي خَلْق بَرَاي تُو وَ دِر پِيَشْگَاَه تُو خُوار وَ ذَلِيل مِي شُوند، وَ گِرْدَنها بَرَاي تُو خَاضِع مِي شُوند، وَ حَكْم كِرْدَن دِر بَارَه اَعْمَال بَا تُوَسْت؛ اِي بَهْتَرِيْن كِسِي كَه اَز او دِر خُواسْت مِي شُود، وَ اِي بَهْتَرِيْن عَطَا كِنِنْدَه، اِي خُدَاي صَادِق وَ رَاسْت گُو، اِي خَالِق عَالَم، اِي كِسِي كَه اَز وَعِدَه خُود تَخَلْف نَمِي كِنْد، وَ اِي كِسِي كَه دِستُور دَاده اسْت تَا مُرِد مِ دَعَا كِنِنْد وَ اِجَابَت اَن رَا وَعِدَه فِرْمُودَه! اِي اَن كَه كِغْتَه اسْت: «مِرا بَخُوانِيِد تَا شِما رَا اِجَابَت كِنِم.» (۱۵۵) اِي كِسِي كَه بَه پِيَا مِبرش فِرْمُودَه اسْت: «اگر بِنْد گَان مِ مِرا اَز تُو پِرسِنْد بَه اِيشان بِگُو كَه بَه اَنها نَزِدِيكَم وَ دَعَاي دَعَا كِنِنْدَه رَا هِر وَت كَه مِرا بَخُوانِد قَبُول مِي كِنِم، پَس اِجَابَت دَعَا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» وَ يَا مَنْ قَالَ: «يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» لَبِيكَ وَسَعْدَيْكَ هَا اَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ الْمُسْرِفُ وَأَنْتَ الْقَائِلُ «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً». ثَم نَظَر يَمِيناً وَشِمالاً بَعْد هَذَا الدَّعَاءِ فَقَالَ: أَتَدْرُونَ مَا كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ؟ فَقُلْنَا: وَمَا كَانَ يَقُولُ؟ قَالَ: كَانَ يَقُولُ: «يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الدَّعَاءِ إِلَّا سَعَةً وَعَطَاءً، يَا مَنْ لَا تَنْفَدُ خَزَائِنُهُ، يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ رَا اَز مِ نَطْلَب كِنِنْد وَ بَه مِ اِيْمَان بِيَاورِنْد تَا اِيْن كَه هِدَايَت شُوند.» (۱۵۶) وَ اِي كِسِي كَه كِغْتَه اسْت: «اِي بِنْد گَان گَنهكار مِ كَه دِر گِناَه كِرْدَن اسِرَاف كِرْدَه اِيِد، اَز رَحْمَتِ الهِي نَا اِيْمِد وَ مَأْيُوس نَشُويِد، زِيْرا كَه خُدَاوِنْد عَالَمِ هِمِه گِناهان رَا مِي آمِرُزِد وَ او بَخْشِنْدَه وَ رَحْم كِنِنْدَه اسْت.» (۱۵۷) [خُدَايَا] لَبِيك، دِر مَقام خُدْمَت گِزاري وَ بِنْد گِي تُو هِستَم، اِيْنك دِر پِيَش رُوي تُو بَا اسِرَاف وَ گَنهكارِي اِيَسْتادَه اَم وَ تُو خُود كِغْتِي كَه «اَز رَحْمَتِ خُدَاوِنْدِي نَا اِيْمِد نَشُويِد كَه خُدَاوِنْدِ هِمِه گِناهان رَا مِي بَخْشِد.» (۱۵۸) اَن گَاَه بَه سَمْتِ رَاسْت وَ چِپ نِگَاَه كِرِد وَ پَس اَز اِدَاي فِقْرَاتِ اِيْن دَعَا فِرْمُود: آيَا مِي دَانِيِد كَه اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِر سَجْدَه شُكْرِ چِه مِي كِغْت؟ كِغْتِيم: چِه مِي كِغْتَنِد؟ كِغْت: اِيشان عَرَض مِي كِرْدَنِد: «اِي اَن كَه بَسِياري عَطَا وَ بَخْشِش بَر او نَمِي اَفزايِد اِلَّا وَسَعْت وَ بَخْشِش رَا، اِي اَن كَه خَزانَه او بَه بَخْشِيِدَن تَمَام نَمِي شُود، اِي كِسِي كَه خَزايِنِ آسَمَانها وَ زَمِيْن بَرَاي اُوسْت، السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ مَا دَقَّ وَجِلٌّ، لَا تَمْنَعُكَ إِسَاءَتِي مِنْ إِحْسَانِكَ، أَنْتَ تَفْعَلُ بِي الَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ، (فَإِنَّكَ) أَنْتَ أَهْلُ الْكِرْمِ وَالْجُودِ وَالْعَفْوِ وَالتَّجَاوُزِ، يَا رَبِّ يَا اللَّهَ لَا تَفْعَلْ بِي الَّذِي أَنَا أَهْلُهُ فَإِنِّي أَهْلُ الْعُقُوبَةِ وَقَدْ اسْتَحَقَّقْتُهَا، لَا حُجَّةَ (لِي) وَلَا عُذْرَ لِي عِنْدَكَ، أَبُوْءُ لَكَ بِذُنُوبِي كُلِّهَا وَأَعْتَرَفْتُ بِهَا كَيْ تَغْفُوَ عَنِّي، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنِّي، أَبُوْءُ لَكَ بِكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلِّ خَطِيئَةٍ اخْتَمَلْتَهَا وَكُلِّ سَيِّئَةٍ عَمَلْتَهَا، رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعَلَّمْتُ مِنْكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ.» وَ قَام وَ دَخَلَ الطُّوافَ فَقمنا لِقِيامه وَ عاد مِ نِ الْغَدِ فِي ذَلِكِ الْوَقْتِ فَقمنا لِاقْبَالِه كَفَعْلِنَا فِيمَا مَضَى، فَجَلَسَ مُتَوَسِّطاً وَ نَظَرَ يَمِيناً وَشِمالاً فَقَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحِجْرِ تَحْتِ الْمِيزَابِ -: اِي كِسِي كَه گَنجِيْنَه هَاي او دَقِيْق وَ جَلِيل اسْت! وَ تَمَامِي نَدَارِد، [خُدَايَا] بَدِي هَاي مِ ن تُو رَا اَز اِحْسَانَتِ بَا مِ اَن گُوْنَه رِفْتار مِي كِنِي كَه اهلِ اَن هِستِي، چُون تُو اهلِ سَخَا وَ كِرْم وَ بَخْشِش وَ گِذْشْتِي. اِي پُرُورِد گَار، اِي

خداوند! با من آن گونه که من هستم رفتار نکن، من اهل عقوبت بوده و استحقاق آن را دارم، عذر و حجتی ندارم، همه گناهانم را برای تو اقرار می‌کنم و به آن‌ها اعتراف می‌کنم تا مرا ببخشی، در حالی که تو از من به آن‌ها دانا تری. [خدا یا] با هر گناهی که مرتکب شده‌ام و با هر عمل بدی که انجام داده‌ام، به سوی تو بر می‌گردم. پروردگارا مرا بیامرز و از گناهانم در گذر و از آنچه که از اعمال بدم می‌دانی گذشت کن که تحقیقاً تو خیلی عزیز و کریم هستی.» بعد بلند شد و وارد بر طواف شد، ما هم به احترامش بلند شدیم. فردای آن روز در همان وقت برگشت، مثل روزهای گذشته برای استقبال از ایشان بلند شدیم. در وسط جمع ما نشست و به راست و چپ نگاه کرد و گفت: علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام در این محل - با دست به حجر اسماعیل و زیر ناودان کعبه اشاره کرد - و در سجده می‌فرمودند: «عُبِّدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ، يَسْأَلُكَ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ». ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَنَظَرَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ مِنْ بَيْنِنَا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَنْتَ عَلَى خَيْرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ يَقُولُ بِهَذَا الْأَمْرِ - ثُمَّ قَامَ وَدَخَلَ الطَّوْفَ فَمَا بَقِيَ مِمَّا أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ أَلْهَمَ مَا ذَكَرَهُ مِنَ الدُّعَاءِ وَأَنْسَيْنَا أَنْ نَتَذَكَّرَ أَمْرَهُ إِلَّا فِي آخِرِ يَوْمٍ. فَقَالَ لَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْمُحَمَّدِيُّ: يَا قَوْمُ أَتَعْرِفُونَ هَذَا؟ هَذَا وَاللَّهِ صَاحِبُ زَمَانِكُمْ. فَقُلْنَا: وَكَيْفَ عَلِمْتَ يَا أَبَا عَلِيٍّ؟ فَذَكَرَ أَنَّهُ مَكَثَ سَبْعَ سِنِينَ يَدْعُو رَبَّهُ وَيَسْأَلُهُ مَعَايِنَةَ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. [خداوند!] بنده کوچک تو درب خانه توست، مسکین و محتاج رحمت تو درب خانه توست، فقیر تو درب خانه توست، درخواست کننده احسان تو درب خانه توست و از تو چیزی را می‌خواهد که هیچ کس قادر نیست آن را عطا کند به غیر تو.» بعد به چپ و راست نگاه کرد و متوجه محمد بن قاسم شد که در بین ما بود و گفت: ای محمد بن قاسم! تو بر خیری ان شاء الله - محمد بن قاسم معتقد به وجود مبارک حجت بن الحسن علیه السلام بود - بعد برخاسته و وارد طواف شد و کسی از ما باقی نماند مگر این که این دعاها را یاد گرفت و به او الهام شد ولی فراموش کردیم که از احوال او با همدیگر مذاکره کنیم مگر در روز آخر. ابو علی محمودی به ما گفت: ای جماعت! این مرد را می‌شناسید؟ به خدا قسم که او صاحب زمان شماست. گفتیم: ای ابا علی! چگونه این مسأله را متوجه شدی؟ سپس یادآوری کرد که هفت سال در مکه توقف کرده و دعا نموده است و از خداوند خواسته تا به زیارت صاحب الزمان علیه السلام شرفیاب شود. قال: فَبَيْنَا نَحْنُ يَوْمًا عَشِيَّةَ عَرَفَةَ وَإِذَا بِالرَّجُلِ بَعِينَهُ يَدْعُو بِدُعَاءٍ وَعَيْتِهِ فَسَأَلْتُهُ مِمَّنْ هُوَ؟ فَقَالَ: مِنَ النَّاسِ قُلْتُ: مَنْ أَيْ النَّاسِ؟ قَالَ: مِنْ عَرَبِيَّاهُ، قُلْتُ: مَنْ أَيْ عَرَبِيَّاهُ؟ قَالَ: مِنْ أَشْرَفِيَّاهُ، قُلْتُ: وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: بَنُو هَاشِمٍ قُلْتُ: [و] مِنْ أَيْ بَنِي هَاشِمٍ؟ فَقَالَ: مِنْ أَعْلَاهَا ذُرْوَةٌ وَأَسْنَاهَا قُلْتُ: مِمَّنْ؟ قَالَ: مِمَّنْ فَلَقَ الْهَامَ وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ وَصَلَّى وَالنَّاسَ نِيَامًا. قَالَ: فَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَلَوِيُّ فَأَحْبَبْتُهُ عَلَى الْعَلَوِيَّةِ، ثُمَّ افْتَقَدْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ فَلَمْ أَدْرِ كَيْفَ مَضَى فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا حَوْلَهُ تَعْرِفُونَ هَذَا الْعَلَوِيُّ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَحِجُّ مَعْنَا فِي كُلِّ سَنَةٍ مَاشِيًا فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ (وَاللَّهِ) مَا أَرَى بِهِ أَثَرَ مَشْيٍ قَالَ: فَانصَرَفْتُ إِلَى الْمَزْدَلِفَةِ كَثِيرًا حَزِينًا عَلَى فِرَاقِهِ وَنَمْتُ مِنْ لَيْلَتِي تِلْكَ، فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا أَحْمَدُ رَأَيْتَ طَلْبَتِكَ؟ أَبُو عَلِيٍّ كَفَّتْ: [بعد از هفت سال] در عصر روز عرفه ناگهان همین مرد را دیدم که دعا می‌کرد. از او پرسیدم: این دعا از کیست؟ گفت: از مردم است. گفتیم: از کدام مردم؟ گفت: از مردم عرب. گفتیم: از کدام عرب‌ها؟ گفت: از شریف‌ترین آن‌ها. گفتیم: شریف‌ترین عرب‌ها چه کسی است؟ گفت: بنی هاشم. گفتیم: از کدام بنی هاشم؟ گفت: از عالی‌ترین و بالاترین آن‌ها از جهت مقام و شخصیت. گفتیم: از نسل چه کسی؟ گفت: کسی که سرهای دشمنان را شکافت و وقتی که مردم در خواب بودند، به مسکین و فقیر طعام می‌داد و نماز می‌خواند. متوجه شدم که او علوی است و به همین دلیل به او علاقمند شدم، سپس از جلو چشمم ناپدید شد و نفهمیدم که چگونه رفت. از کسانی که در اطراف او بودند پرسیدم که این علوی را می‌شناسید؟ گفتند: بله، او همه ساله پای پیاده با ما حج به جا می‌آورد. گفتیم: سبحان الله! به خدا اثر پیاده روی را در او نمی‌بینم. به مزدلفه برگشتم، اما از فراق او ناراحت و غمگین بودم، آن شب را خوابیدم، در عالم خواب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم. حضرت به من فرمودند: ای احمد! کسی را که فقلت: ومن ذاك يا سيدي؟ فقال: الذي رأيته في عشيته (و) هو صاحب زمانك. قال: فلما سمعنا ذلك منه عاتبناه أن لا يكون أعلمنا ذلك، فذكر أنه كان ينسى أمره إلى وقت ما حدثنا به. وأخبرنا جماعة، عن أبي

محمد هارون بن موسی التلعکبری، عن ابی علی محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالک الکوفی، عن محمد بن جعفر بن عبد الله، عن ابی نعیم محمد بن أحمد الأنصاری وساق الحدیث بطوله. ۲۲۸ - وأخبرنا جماعة، عن التلعکبری، عن أحمد بن علی الرازی، عن علی بن الحسین، عن رجل - ذکر أنه من أهل قزوین لم یذكر اسمه - عن حبيب بن محمّد بن یونس بن شاذان الصنعانی قال: دخلت إلى علی بن إبراهیم بن مهزیار الأهوازی، فسألته عن آل ابی محمد علیه السلام فقال: در طلبش بودی دیدی؟ عرض کردم: او کیست ای آقای من؟ فرمودند: همان کسی که عصر دیدی صاحب زمان تو بود. راوی می گوید: وقتی این حرف‌ها را از ابو علی محمودی شنیدیم، او را عتاب کرده و با تندی گفتیم: چرا پیش از این ما را به این ماجرا آگاه نکرده‌ای؟ ابو علی متذکر شد که تا وقتی برای ما نقل کرده بود این ماجرا را فراموش کرده است. همچنین جماعتی از ابو محمّد هارون بن موسی تلعکبری، از ابو علی محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی، از محمد بن جعفر بن عبد الله، از ابو نعیم محمد بن انصاری این حدیث را تماماً نقل کرده‌اند. ۲۲۸ / ۶ - حبيب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی گفت: به خدمت علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی رسیدم و در مورد اولاد امام حسن عسکری علیه السلام از ایشان سؤال کردم. یا אחی لقد سألت عن أمر عظیم، حجبت عشرين حجّة کلاً أطلب به عیان الإمام فلم أجد إلى ذلك سیلاً، فینا أنا لیلۃ نائم فی مرقدی إذ رأیت قائلاً یقول: یا علی بن إبراهیم! قد أذن الله لی فی الحجّ، فلم أعقل لیلتی حتّی أصبحت، فأنا مفکّر فی أمری أرقب الموسم لیلی ونهاری. فلما کان وقت الموسم أصلحت أمری وخرجت متوجّهاً نحو المدینة، فما زلت كذلك حتّی دخلت یثرب فسألته عن آل ابی محمد علیه السلام، فلم أجد له أثراً ولا سمعت له خبراً، فأقمت مفکراً فی أمری حتّی خرجت من المدینة أرید مکة، فدخلت الجحفة وأقمت بها يوماً وخرجت منها متوجّهاً نحو الغدير، وهو علی أربعة أمیال من الجحفة، فلما أن دخلت علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی گفت: ای برادر! از امر بسیار بزرگی سؤال کردی. من بیست مرتبه به حجّ مشرف شده و در موسم ذی حجة اعمال حجّ را به جا آوردم و در تمام این سفرها دنبال زیارت و دیدار امام علیه السلام بودم، امّا راهی برای رسیدن به این آرزو پیدا نکردم. در یکی از شب‌ها در محل اقامت خوابیده بودم، که دیدم گوینده‌ای می گفت: ای علی بن ابراهیم! و خداوند به من اجازه داده که به حج بروم. شب چیزی نفهمیدم و تا صبح فکر می کردم و شب و روز منتظر رسیدن موسم حجّ بودم. وقتی که زمان موسم رسید، کارهایم را اصلاح و مرتب کردم، و به سمت مدینه حرکت کردم، همواره و بدون فوت وقت راه می‌پیمودم تا این که به مدینه رسیدم. به محض رسیدن، از آل و خاندان ابی محمّد حسن عسکری علیه السلام پرس و جو کردم، امّا از ایشان نه اثری یافتم و نه خبری شنیدم. همان‌جا ماندم و به این ماجرا فکر می کردم تا این که از مدینه خارج شده و عزم رفتن به مکّه کردم، به منطقه جحفه رسیدم و یک روز آنجا ماندم و به قصد غدیر که چهار میل با جحفه فاصله داشت حرکت کردم. وقتی وارد مسجد جحفه شدم، نماز خواندم و صورتم را روی خاک گذاشتم و سعی در دعا و تضرع به المسجد صلّیت و عفّرت واجتهدت فی الدّعاء وابتهلت إلى الله لهم، وخرجت أرید عسفان، فما زلت كذلك حتّی دخلت مکة فأقمت بها أياماً أطوف البيت واعتکفت. فینا أنا لیلۃ فی الطواف، إذا أنا بفتی حسن الوجه، طیب الرائحة، یتبختر فی مشیتة طائف حول البيت، فحسّ قلبی به، فقمتم نحوه فحککنه، فقال لی: من أين الرّجیل؟ فقلت: من أهل [العراق، فقال: من أيّ] العراق؟ قلت: من الأهواز. فقال لی: تعرّف بها الخَصِيبُ؟ فقلت: رَحِمَهُ اللهُ، دُعِيَ فَأَجَابَ فَقَالَ: رَحِمَهُ اللهُ. فَمَا كَانَ أَطُولَ لَيْلَتِهِ وَأَكْثَرَ تَبْتُلِهِ وَأَعَزَّرَ دَمْعَتَهُ أَ فَتَعْرِفُ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمَازِيَرِ؟ فقلتُ أَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ. فقال: حَيَّاكَ اللهُ أبا الحسن ما فعلت بالعلامة التي بينك وبين ابی محمد الحسن بن درگاه الهی کردم [تا آل ابی محمد را پیدا کنم]. از آنجا به سمت عسفان (۱۵۹) حرکت کردم، پیوسته در این حال بودم، و پس از آن وارد مکّه معظمه شدم و چند روز در آنجا ماندم و به طواف و اعتکاف در مسجد الحرام مشغول شدم. شبی در طواف بودم که ناگهان جوان خوش رو و خوش بویی را دیدم که در راه رفتنش می‌خرامید و طواف می‌کرد. در دلم نسبت به او حسی [و علاقه‌ای] پیدا کردم، کنار او رفته و خودم را به او زدم که متوجه من شود. گفت: از مردان کجا هستی؟ گفتم: از اهل عراق. گفت: از کجای عراق؟ گفتم: از اهوازم. گفت: در اهواز «خصیب» را می‌شناسی؟ گفتم: خدا رحمتش کند، دعوت حقّ را

اجابت کرد. گفت: خدا رحمتش کند. شب‌ها را به عبادت می‌گذرانند و گریه زاری و اشک او در درگاه خداوند بسیار بود. آیا علی بن ابراهیم مازیار [یا مهزیار] را می‌شناسی؟ گفتم: من علی بن ابراهیم هستم. گفت: خداوند تو را زنده بدارد، نشانه‌ای را که بین تو و ابی محمد امام حسن بن علی علی‌علیه السلام؟ فقلت معی، قال: أخرجها، فأدخلت يدي في جيبي فاستخرجتها، فلما أن رأها لم يتمالك أن تغرغرت عيناه (بالدموع) وبكى منتجبا حتى بل أطماره، ثم قال: أذن لك الآن يا ابن مازیار، صر إلى رحلك وكن على أهية من أمرک، حتى إذا لبس الليل جلبابه، وغمر الناس ظلامه، سر إلى شعب بنی عامر! فإنك ستلقانی هناك. فسرت إلى منزلي. فلما أن أحسست بالوقت أصلحت رحلي وقدمت راحلتی وعكمته شديداً، وحملت وصرت في متنه وأقبلت مجدداً في السير حتى وردت الشعب، فإذا أنا بالفتى قائم ينادي يا أبا الحسن إلی، فما زلت نحوه، فلما قربت بدأني بالسيلام وقال لي: سر بنا يا أخي فما زال يحدثني وأحدثه حتى تخزقنا جبال عرفات، وسرنا إلى جبال منى، وانفجر الفجر الأول ونحن قد توسنا جبال الطائف. عسکری علیهما السلام بود چه کردی؟ گفتم: همراهم هست. گفت: آن را بیرون بیاور. دستم را در جیبم کرده و آن را بیرون آوردم، تا علامت را دید نتوانست جلوی اشکش را بگیرد و چنان با ناله گریه کرد که صورتش و حتی لباسش تر شد. بعد گفت: پسر مازیار! همین الآن برای تو اجازه صادر شد. برو به سمت اثاثیه ات و مهیا شو و مسأله را پنهان کن، تا این که شب چادر سیاهش را بپوشد و مردم را در تاریکی اش فرو ببرد، آن وقت به شعب بنی عامر برو، آنجا مرا می‌بینی. به منزلگام رفتم و وقتی که احساس کردم زمانش رسیده است، اثاثیه‌ام را مرتب کردم، شترم را جلو انداخته و بارش را محکم کرده و پشت آن گذاشتم. سوار شدم و با سرعت و جدیت تمام حرکت کردم تا این که وارد شعب بنی عامر شدم، ناگهان همان جوان را دیدم که ایستاده و صدا می‌زد: ای اباالحسن بیا اینجا. به سمت او حرکت کردم، تا نزدیک او شدم، ابتدا به سلام کرد و به من گفت: ای برادر با ما بیا. در طول مسیر با همدیگر صحبت می‌کردیم تا از کوه‌های عرفات گذشتیم و به سمت کوه‌های منی رفتیم. زمان فجر اول شد که ما در بین کوه‌های طائف بودیم، فلما أن كان هناك أمرني بالنزول وقال لي: إنزل فصل صلاة الليل، فصليت، وأمرني بالوتر فأوترت، وكانت فائدة منه، ثم أمرني بالسجود والتعقيب، ثم فرغ من صلاته وركب وأمرني بالركوب وسار وسرت معه حتى علا ذروة الطائف، فقال: هل ترى شيئاً؟ قلت: نعم أرى كتيب رمل عليه بيت شعر يتوقد البيت نوراً. فلما أن رأيت طابت نفسي، فقال لي: هناك الأمل والرجاء، ثم قال: سر بنا يا أخي فسار وسرت بمسيره إلى أن انحدر من الذروة وسار في أسفله، فقال: انزل فها هنا يدل كل صعب ويخضع كل جبار، ثم قال: خل عن زمام الناقة، قلت: فعلى من أخلفها؟ فقال: حرم القائم عليه السلام لا يدخله إلا مؤمن ولا يخرج منه إلا مؤمن، فخلت من زمام راحلتی، وسار وسرت معه إلى أن دنا من باب الخباء، فسبقني بالدخول وأمرني أن أفح حتى يخرج إلى. در همین وقت دستور داد که از شتر پیاده شوم و گفت: پیاده شو و نماز شب بخوان. من هم پیاده شدم و نماز شب را اقامه کردم. بعد دستور به نماز وتر داد و من هم اقامه کردم و این توفیق نماز شب فایده‌ای بود که به برکت آن جوان نصیب من شد. آن گاه دستور به سجده [شکر] و تعقیبات داد. بعد از اتمام نمازش سوار شد و به من دستور داد سوار شوم. با هم رفتیم تا این که به بلندی‌های طائف رسیدیم. جوان گفت: چیزی می‌بینی؟ گفتم: تپه ریگی و بر فراز آن خیمه‌ای است که از آن خانه نور می‌تابد. وقتی که این صحنه را دیدم دلم آرام و قرار گرفت. جوان گفت: اینجا آرزو و امید توست و بعد گفت: با من بیا برادر! حرکت کردیم و از بلندی‌ها پایین آمدیم، گفت: از شتر پیاده شو، اینجا جایی است که هر سرکشی، خوار و ذلیل و هر دشواری و سختی، آسان و هر متکبری، فروتن و خاضع می‌شود، زمام و افسار ناقة را رها کن. گفتم: ناقة را به چه کسی بسپارم؟ گفت: اینجا حرم قائم علیه السلام است، به اینجا فقط مؤمن داخل و خارج می‌شود. زمام ناقة را رها کردم، با هم رفتیم به طرف خیمه تا این که به نزدیک درب خیمه رسیدیم. او جلوتر وارد شد و به من دستور داد که تا آمدنش همان جا بمانم. ثم قال لي: ادخل هناك السلامة، فدخلت فإذا أنا به جالس قد اتشح ببرده وائرر بأخري، وقد كسر برده علي عاتقه، وهو كأفحوانه أرجوان قد تكاثف عليها الندى، وأصابها ألم الهوى وإذا هو كغصن بان أو قضيب ريحان، سمح سخى تقى نقى، ليس بالطويل الشامخ ولا بالقصير اللأزق، بل مربوع القامة، مدور الهامة، صلت الجبين، أزج

الحاجین، اُفتی الأنف، سهل الخدین، علی خذہ الأيمن خال كأنه فئات مسک علی رضاضه عنبر. فلما أن رأیته بدأته بالسلام، فردّ علیّ أحسن ما سلّمت علیه، وشافهنی وسألنی عن أهل العراق، فقلت سیّدی قد ألبسوا جلباب الذلّة، وهم بین القوم أذلاء فقال لی: یا ابن المازیار لتملکونهم كما ملکوکم، وهو یومئذ أذلاء، فقلت سیّدی لقد بعد الوطن وطال المطلب، فقال: بعد جوان به من گفّت: به سلامتی وارد شو [سلامتی در اینجا است] و من هم داخل خیمه شدم، دیدم که آن حضرت نشست و دو پارچه در بر داشت، یکی را روی شانه انداخته بود و دومی را به کمر بسته بود. یک طرف بردی را که به شانه مبارکش بسته بود بر گردانیده و به دوشش انداخته بود، حضرت مانند گل ارغوانی بود که شبم روی آن نشسته بود و نسیم هوا آن را حرکت بدهد و در این حال امام علیه السلام مثل شاخه سرو و ساقه ریحان بود، حضرت آقا و بخشنده و متقی بود، قدش نه خیلی بلند بود نه کوتاه، بلکه قامت مبارک حضرت متوسط بود، سر مبارک حضرت گرد بود، پیشانی‌اش بلند بود، ابروهایش کمانی بود و به هم پیوسته، بینی مبارک نازک و بلند بود، سمت راست صورت، خالی داشت که گویا پاره مشک روی صفحه عنبر چکیده باشد. تا حضرت را دیدم سلام کردم، جوابی بهتر از سلام من مرحمت فرمودند و بعد مرا مورد خطاب قرار دادند و از احوالات اهل عراق از من پرسیدند، عرض کردم: آقای من! آن‌ها لباس ذلّت و خواری پوشیده‌اند و از ضعیف‌ترین و ذلیل‌ترین مردم هستند. حضرت به من یا ابن المازیار (ابی) أبو محمد عهد الیّ أن لا أجاور قوماً غضب الله علیهم (ولعنهم) ولهم النخزى الدنيا والآخرة ولهم عذاب أليم، وأمرنی أن لا أسکن من الجبال إلماً وعرها، ومن البلاد إلماً عفرها، والله مولاکم أظهر التقیة فوکلها بی فأنا فی التقیة إلی یوم یؤذن لی فأخرج. فقلت یا سیّدی متى یکون هذا الأمر؟ فقال: إذا حیل بینکم و بین سبیل الکعبة، واجتمع الشمس والقمر واستدار بهما الکواکب والنجوم، فقلت متى یا ابن رسول الله؟ فقال لی: فی سنه کذا و کذا تخرج دابة الأرض فرموندند: ای پسر مازیار! همان طور که آن‌ها بر شما مسلط هستند و حکومت می‌کنند شما هم بر آنان حکومت خواهید کرد و مسلط خواهید شد، آن روز آن‌ها ذلیل‌ترین خلائق هستند. عرض کردم: ای سیّد من! وطن دور است و مطلب [غیبت] طولانی شده. حضرت فرمودند: ای پسر مازیار! پدرم امام حسن عسکری علیه السلام از من عهد و پیمان گرفته که با کسانی که خداوند متعال به آن‌ها غضب کرده همسایگی نکنم چون آن‌ها در دنیا و آخرت خوار و ذلیل خواهند شد و عذاب دردناکی دارند. همچنین پدرم به من امر کرده که فقط در سخت‌ترین کوه‌ها، و در شهرهای خراب و فقیر ساکن شوم. به خدا سوگند که مولای شما امام عسکری به تقیه عمل می‌کرد و مرا هم به آن مأمور کرده است، بنابراین من در تقیه هستم، تا زمانی که اجازه قیام به من داده شود و خروج کنم. عرض کردم: وقت خروج و قیام شما کی خواهد بود؟ حضرت فرمودند: زمانی که بین شما و راه کعبه حائل شوند، و خورشید و ماه جمع شده و دور آن‌ها را ستارگان بگیرند. (۱۶۰) عرض کردم: در چه زمانی خواهد بود؟ فرمودند: در فلان سال، سالی که دابة الارض از (من) بین الصفا والمروة، ومعه عصا موسى وخاتم سليمان، يسوق الناس إلى المحشر. قال: فأقمت عنده أياماً وأذن لی بالخروج بعد أن استقصیت لنفسی وخرجت نحو منزلی، والله لقد سرت من مکة إلی الکوفة ومعی غلام یخدمنی فلم أر إلماً خیراً وصلی الله علی محمد وآله وسلم تسليماً. ۲۲۹ - وأخبرنی جماعة، عن جعفر بن محمد بن قولويه وغيره، عن محمد بن يعقوب الكليني، عن علي بن قيس، عن بعض جلاوزة السواد. قال: شهدت نسيماً أنفاً بسرّ من رأى، وقد كسر باب الدار فخرج إليه ويده طبرزين، فقال: ما تصنع في داري؟ قال (نسيم): إن جعفرًا زعم أن أباك مضي ولا ولد له، فإن كانت دارك فقد انصرفت عنك، فخرج عن الدار. بين صفا و مروه خروج می‌کند، در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان در نزد اوست و مردم را به سمت محشر حرکت می‌دهد. چند روزی در محضر مبارک حضرت بودم و پس از آن که به منتهای آرزوی خودم رسیده بودم، امام علیه السلام به من اذن خروج دادند، من هم برای رفتن به منزلم خارج شدم. به خدا قسم در مدتی که از مکه تا کوفه رفتم، در طول این مسیر غلامی همراه من بود و به من خدمت می‌کرد که فقط خیر و خوشی دیدم. درود و سلام خدا بر محمد و آل محمد باد. ۶ / ۲۲۹ - علی بن قیس از یکی از مأموران عراق نقل می‌کند که گفت: من شاهد بودم که نسیم [غلام مخصوص جعفر کذاب یا معتمد عباسی] در سامرا درب خانه‌ای را شکست، یک نفر از خانه بیرون آمد و در دستش

طبر زین بود، گفت: در خانه من چه می‌کنی؟ نسیم گفت: جعفر گمان کرده که پدر شما از دنیا رفته و فرزندى هم ندارد، اگر خانه مال شماست من بر می‌گردم. پس از خانه بیرون آمد. قال علی بن قیس: فقدم علينا غلام من خدام الدار فسألته عن هذا الخبر، فقال: من حدثك بهذا؟ قلت: حدثني بعض جلاوزة السواد. فقال لي: لا يكاد يخفى على الناس شيء. ۲۳۰ - وبهذا الإسناد، عن علي بن محمد، عن محمد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر عليه السلام - وكان أسنَّ شيخ من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله - قال: رأيت بين المسجدين وهو غلام. ۲۳۱ - وبهذا الإسناد، عن خادم لإبراهيم بن عبدة النيسابوری قال: كنت واقفاً مع إبراهيم على الصفا فجاء غلام حتى وقف على إبراهيم وقبض على كتاب مناسكه وحدثه بأشياء. ۲۳۲ - وبهذا الإسناد، عن إبراهيم بن إدريس قال: رأيت بعد مضي أبي محمد عليه السلام حين أيفع وقبلت يديه ورأسه. علي بن قيس گفته است: غلامی از خدام خانه نزد ما آمد، از او در مورد این ماجرا سؤال کردم، گفت: چه کسی به تو خبر داده است؟ گفتم: یکی از مأموران حکومتی عراق. گفت: هیچ چیزی از مردم مخفی نمی‌ماند. ۲۳۰ / ۸ - محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام که پیرترین شخص در میان اولاد رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، گفته: حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در حالی که جوان نوری بود، در دو مسجد [مکه و مدینه] دیدم. ۲۳۱ - خادم ابراهیم بن عبیده نیشابوری گفته: با ابراهیم، بالای کوه صفا ایستاده بودم که جوانی نزدیک آمد تا این که کنار ابراهیم ایستاد. کتاب مناسککش را گرفت و با او صحبت‌هایی کرد. ۲۳۲ / ۱۰ - ابراهیم بن ادريس گفته: پس از شهادت ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام ایشان را در حالی که نوجوان بود دیدم و دست و سر مبارکش را بوسیدم. ۲۳۳ - وبهذا الإسناد، عن أبي علي بن مطهر قال: رأيت. ووصف قده. ۲۳۴ - أحمد بن علي الرازي، عن أبي ذر أحمد بن أبي سورة - وهو محمد بن الحسن بن عبد الله التميمي وكان زیدياً - قال: سمعت هذه الحكاية عن جماعة يروونها عن أبي رحمه الله أنه خرج إلى الحير قال: فلما صرت إلى الحير إذا شاب حسن الوجه يصلي، ثم إنه ودع وودعت وخرجنا، فجننا إلى المشرعة. فقال لي: يا با سورة أين تُرِيدُ؟ فقلت: الكوفة. فقال لي: مع مَنْ؟ قلت: مع الناس. قال لي: لا تُرِيدُ نَحْنُ جَمِيعاً نَمُضِي؟ قلت: ومن معنا؟ فقال: لَيْسَ نُرِيدُ مَعَنَا أَحَدًا. قال: فمشينا ليلتنا فإذا نحن على مقابر مسجد السهلة، فقال لي: هُوَ ذَا مَنَزِلِكَ، فَإِنْ شِئْتَ فَاْمُضِ. ۲۳۳ / ۱۱ - ابوعلی بن مطهر گفته: حضرت را زیارت کردم. و بعد قد مبارک امام را توصیف کرد. ۲۳۴ / ۱۲ - احمد بن علی رازی، از ابوذر احمد بن ابی سوره - یعنی محمد بن حسن بن عبدالله تمیمی که زیدی مذهب هم بود - نقل کرده که گفت: این حکایت را از تعدادی شنیدم که آن‌ها هم از پدرم رحمه الله روایت می‌کردند، که پدرم گفته است: من به سمت حیر بیرون رفتم، وقتی که به آنجا رسیدم ناگهان جوانی را با صورتی زیبا دیدم که نماز می‌خواند. بعد از آنجا رفت و من هم رفتم و هر دو به طرف مشعر آمدیم. به من گفت: ای ابا سوره! کجا می‌روی؟ گفتم: کوفه. گفت: با چه کسی؟ گفتم: با مردم. گفت: نمی‌خواهی که ما با هم برویم؟ گفتم: با چه کسی باشیم؟ گفت: نمی‌خواهیم کسی با ما باشد. پس با همدیگر شبانه رفتیم، تا یکدفعه به قبرستان مسجد سهله رسیدیم. بعد به من گفت: اینجا نزدیک منزل توست، اگر می‌خواهی می‌توانی بروی. ثم قال لي: تَمَرُّ إِلَى ابْنِ الزَّرَارِيِّ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى فَنَقُولُ لَهُ: يُعْطِيكَ الْمَالَ الَّذِي عِنْدَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: لَا يَدْفَعُهُ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: قُلْ لَهُ: بِعَلَامَةٍ أَنَّهُ كَذَا وَكَذَا دِينَاراً وَكَذَا وَكَذَا دِرْهَمًا وَهُوَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا وَعَلَيْهِ كَذَا وَكَذَا مُعْطَى، فَقُلْتُ لَهُ: وَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ. قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنِّي وَطُوبْتُ بِالذَّلَالَةِ؟ فَقَالَ: أَنَا وَرَاك. قَالَ: فَجِئْتُ إِلَى ابْنِ الزَّرَارِيِّ، فَقُلْتُ لَهُ فَدَفَعَنِي، فَقُلْتُ لَهُ: [الْعَلَامَاتِ الَّتِي قَالَ لِي وَقُلْتُ لَهُ: أَقْدَ قَالَ لِي: أَنَا وَرَاك. فَقَالَ: لَيْسَ بَعْدَ هَذَا شَيْءٌ وَقَالَ: لَمْ يَعْلَمْ بِهَذَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى وَدَفَعَ إِلَيَّ الْمَالَ. ۲۳۵ - وفي حديث آخر عنه وزاد فيه: قال أبو سوره: فسألني الرجل عن حالي فأخبرته بعد گفت: نزد ابن زراری علی بن یحیی می‌روی و به او می‌گویی: مالی را که در اختیار دارد به تو بدهد. گفتم: مال را به من نمی‌دهد. گفت: به او بگو: به این نشانی که فلان مقدار از آن مال، دینار و فلان مقدار آن درهم است و در فلان جاست و آن را با فلان چیز پوشیده است. به ایشان گفتم: شما که هستید؟ گفت: من محمّد بن حسن هستم. گفتم: اگر این علامت را از من قبول نکرد و دلیلی طلب کرد چه؟ گفت: من پشت سرت هستم. به نزد ابی زراری رفتم و به او گفتم که مال را بدهد، امّا حرفم را رد کرد و نداد. آن‌گاه

علاماتی را که آن جوان به من گفته بود، به او گفتم و گفتم که او به من گفته که پشت سر تو هستم. ابن زراری گفت: بیشتر از این دیگر دلیل نمی‌خواهم، چرا که فقط خداوند از این مال اطلاع داشت و بعد مال را به من داد. ۱۳ / ۲۳۵ - حدیث دیگری از ابی سوره هست که مفصل تر است و این جملات اضافه بر خبر قبلی است که ابی سوره گفته: آن جوان [صاحب الزمان علیه السلام] در مورد احوالاتم از من سؤال کرد و من هم او را از تنگ‌دستی و عیال‌وار بودنم باخبر کردم. به بضیقی و بعیلتی، فلم یزل یماشینی حتی انتهینا إلى النوایس فی السحر فجلسنا، ثم حفر بیده فإذا الماء قد خرج فتوضأ، ثم صَلَّى ثلاث عشرة ركعة، ثم قال (لی): امض إلى أبي الحسن علي بن يحيى، فاقراء عليه السلام وقل له: يقول لك الرجل ادفع إلى أبي سورة من السبع مائة دينار التي مدفونة في موضع كذا وكذا مائة دينار. وإني مضيت من ساعتی إلى منزله فدققت الباب فقال: من هذا؟ فقلت قولي لأبي الحسن: هذا أبو سورة، فسمعته يقول: ما لي ولأبي سورة، ثم خرج إليّ فسلمت عليه وقصصت عليه الخبر، فدخل وأخرج إليّ مائة دينار فقبضتها. فقال لي: صافحتها؟ فقلت: نعم، فأخذ يدي فوضعها على عينيه ومسح بها وجهه. قال أحمد بن عليّ: وقد روى هذا الخبر، عن محمد بن عليّ الجعفری و عبد الله بن الحسن بن بشر الخزاز وغيرهما، وهو مشهور عندهم. همین ترتیب در حال راه رفتن بودیم که وقت سحر به نوایس رسیدیم و نشستیم، بعد با دست مبارکش زمین را گود کرد که یکدفعه از آنجا آب بیرون زد، وضو گرفته، سیزده رکعت نماز خواند. بعد به من فرمود: برو نزد ابو الحسن علی بن یحیی، و به او سلام برسان و بگو آن مرد گفته است: از آن هفتصد دینار که در فلان نقطه دفن کرده‌ای یکصد دینار را به ابی سوره بده. من همان ساعت به منزل علی بن یحیی رفتم و دق الباب کردم، گفتم: کیست؟ گفتم: به ابی الحسن بگویید: ابو سوره است. من شنیدم که ابو الحسن می‌گفت: ابو سوره با من چکار دارد. بعد خارج شد، به او سلام کرده و خبرم را برایش گفتم. او هم رفت و یکصد دینار برایم آورد و من هم آن را گرفتم. ابوالحسن به من گفت: با او مصاحفه هم کردی؟ گفتم: بله. بعد دستم را گرفته و به چشمانش گذاشت و روی صورتش کشید. احمد بن علی گفته است: این خبر را از محمد بن علی جعفری و عبدالله بن حسن بن بشر خزاز و دیگران هم نقل کرده‌اند و این خبر مشهور و معروف است. ۲۳۶ - وروی محمد بن یعقوب رفعه، عن الزهری قال: طلبت هذا الأمر طلباً شاقاً حتى ذهب لي فيه مال صالح، فوقعت إلى العمري وخدمته ولزمته وسألته بعد ذلك، عن صاحب الزمان عليه السلام فقال لي: ليس إلى ذلك وصول، فخضعت فقال لي: بكر بالعداء، فوفایت فاستقبلني ومعه شاب من أحسن الناس وجهاً، وأطيبهم رائحةً بهيئة التجار، وفي كفه شيء كهيئة التجار. فلما نظرت إليه دنوت من العمري فأوماً إليّ، فعدلت إليه وسألته فأجابني عن كل ما أردت، ثم مرّ ليدخل الدار - وكانت من الدور التي لا يكثر لها - فقال: العمري إن أردت أن تسأل سل فإنك لا تراه بعد ذا، فذهبت لأسأل فلم يسمع ودخل الدار، وما كلمني بأكثر من أن قال: ۱۴ / ۲۳۶ - زهری گفته: در طلب زیارت حضرت صاحب‌علیه‌السلام خیلی مشقت و سختی کشیدم، تا جایی که در این راه مال بسیار زیادی خرج کردم، تا این که به عمری [نایب خاص امام زمان علیه السلام] رسیدم و به او خدمت کرده و ملازمش شدم. بعد از مدتی از ایشان درباره امام زمان علیه السلام سؤال کردم، او به من گفت: نمی‌توان به محضر حضرت رسید. بار دوم تواضع و التماس کردم که عمری گفت: فردا صبح بیا. فردا صبح رفتم، به استقبال آمد و همراه او جوانی بود که چهره بسیار زیبا و رایحه و بوی خوشی داشت که از همه خوشبوتر بود، و هیئت و ظاهر تجار را داشت و مثل تجار چیزی در آستینش بود. وقتی که او را دیدم به سمت عمری رفتم، اما او با اشاره به من فهماند که به سمت جوان بروم، به طرف جوان برگشتم و هر چه خواستم پرسیدیم، او هم جوابم را داد. بعد حرکت کرد تا این که داخل خانه‌ای شود، و آن خانه از جمله خانه‌هایی بود که به آنها اعتنا نمی‌شد. عمری به من گفت: بعد از این ایشان را نخواهی دید. هر چه که می‌خواهی از ایشان بپرس. رفتم که از ایشان اموری را بپرسم اما حضرت اعتنا نکرد و داخل خانه ملعون ملعون من آخر العشاء إلى أن تشتبك النجوم، ملعون ملعون من آخر العداة إلى أن تنفضي النجوم. ودخل الدار. ۲۳۷ - أحمد بن عليّ الرازی، عن محمد بن عليّ، عن عبد الله بن محمد بن خاقان الدهقان، عن أبي سليمان داد بن غسان البحراني قال: قرأت عليّ أبي سهل إسماعيل بن عليّ النوبختي [قال: مولد محمد بن الحسن بن عليّ بن محمد بن عليّ الرضا بن موسى بن

جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم أجمعین ولد علیه السلام بسامراء سنه ست وخمسين ومائتين، أمه صقیل ویکنی أبا القاسم، بهذه الکنیه أوصی النبی صلی الله علیه وآله أنه قال: شد، فقط این را فرمودند: ملعون است ملعون است هر کس نماز مغرب (۱۶۱) را تأخیر بیندازد تا ستارگان آسمان مثل شبکه به هم بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تأخیر بیندازد تا این که ستارگان آسمان ناپدید شوند. حضرت پس از گفتن این کلمات وارد خانه شدند. ۱۵ / ۲۳۷ - ابو سلیمان داوود بن غسان بحرانی گفته: به ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی سلام کردم، او به من گفت: ولادت [م ح م د] فرزند امام حسن عسکری فرزند امام هادی، فرزند امام جواد، فرزند امام رضا، فرزند امام کاظم، فرزند امام صادق فرزند امام باقر، فرزند امام سجاد، فرزند امام حسین، فرزند امیرالمؤمنین که سلام و صلوات خداوند نثار آن‌ها باد، در سامرا و سال ۲۵۶ ه. ق اتفاق افتاد، نام مادرش صقیل و کنیه اش ابا القاسم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به این کنیه وصیت کرده و فرمودند: إِسْمُهُ كَاسِمِي وَكُنْيَتُهُ كُنَيْتِي، لَقَبُهُ الْمَهْدِيُّ وَهُوَ الْحَجَّجُ وَهُوَ الْمُتَنَتِّرُ وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَام. قال إسماعیل بن علی: دخلت علی ابی محمّد الحسن بن علی علیه السلام فی المرضة التي مات فيها وأنا عنده، إذ قال لخدامه عقيد - وكان الخادم أسود نوبياً قد خدم من قبله علی بن محمّد وهو ربّي الحسن علیه السلام - فقال له: يا عقيد أغل لي ماءً بمصطكي، فأغلى له، ثم جاءت به صقیل الجارية أمّ الخلف علیه السلام. فلما صار القدرح في يديه وهمّ بشره فجعلت يده ترتعد حتى ضرب القدرح ثانياً الحسن علیه السلام. فترکه من يده وقال لعقيد: أَدْخُلِ الْبَيْتَ فَإِنَّكَ تَرَى صَبِيًّا سَاجِدًا فَأْتِنِي بِهِ. قال أبوسهل: قال عقيد: فدخلت أتحرّی فإذا أنا بصبيّ ساجد رافع سبائته نحو السّماء فسلمت علیه فأوجز في صلاته، فقلت: إن سيدي يأمرک بالخروج إليه. اسم او مثل اسم من و کنیه اش کنیه من است، به مهدی ملقب شده است، او حجّت خدا و منتظر و صاحب الزمان علیه السلام است. اسماعیل می گوید: من در همان بیماری که منجر به شهادت ابی محمّد حسن بن علی عسکری علیهما السلام شد در خدمتشان بودم که حضرت به خادم شان عقید که غلامی سیاه از غلامان شهر نوبه بود و قبلاً هم به امام هادی خدمت کرده و تربیت یافته دست امام حسن عسکری علیه السلام بود، فرمودند: مقداری آب مصطکی برایم بجوشان. عقید آب را جوشاند، بعد صقیل مادر امام زمان علیه السلام آب را به خدمت حضرت آورد. وقتی که کاسه را به دست او داد و خواست آن را بیاشامد، دست مبارکش لرزید و کاسه به دندان حضرت خورد، آب را کنار گذاشت و به عقید فرمود: داخل خانه شو، آنجا پسری را می بینی که در حال سجده است، او را بیاور. عقید گفت که وارد خانه شدم و خانه را گشتم، ناگهان بچه‌ای را دیدم که در سجده است و انگشت شهادت را به سمت آسمان بلند کرده بود. خدمت ایشان سلام کردم، او هم نمازش را مختصر کرده و به اتمام رساند، عرض کردم: مولای من امر می فرمایند که شما إذا جاءت أمه صقیل فأخذت بيده وأخرجته إلى أبيه الحسن علیه السلام. قال أبوسهل: فلما مثل الصبي بين يديه سلم وإذا هو دري اللون وفي شعر رأسه قطط مفلج الأسنان، فلما رآه الحسن علیه السلام بكى وقال: يا سيّد أهل بيته إسنيني الماء فإني ذاهب إلى ربّي، وأخذ الصبيّ القدح المعلّي بالمصطكي بيده، ثم حرّك شفتيه، ثم سقاه فلما شربه قال: هيئوني للصلاة، فطرح في حجره منديل فوضاه الصبيّ واحدةً واحدةً ومسح على رأسه وقدمته، فقال له أبو محمّد عليه السلام: أبشّر يا بني فأنت صاحب الزمان، وأنت المهديّ وأنت حجّة الله على أرضه وأنت ولدی بیرون بیاید. در همین حین مادرش صقیل آمد و دست ایشان را گرفته و به محضر پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری علیه السلام برد. ابوسهل می گوید: وقتی که طفل در پیش روی حضرت ایستاد و سلام کرد، دیدم که رنگش مانند درّ بود، موهای سیاه و کوتاهی داشت و دندان‌های مبارکش از هم جدا بودند. وقتی امام حسن عسکری علیه السلام ایشان را دید، گریه کرد و فرمودند: ای آقای اهل بیت من! من به سوی پروردگار می‌روم، به من آب بده و سیرابم کن. بعد پسر بچه [حضرت صاحب الزمان علیه السلام] کاسه جوشیده مصطکی را به دست گرفت و لب‌های مبارکش را حرکت داد و بعد آن را به ایشان خوراند، و پس از آن که حضرت آب را میل کردند، فرمودند: برای نماز آماده‌ام کنید. دستمالی در آغوش ایشان پهن کردند و فرزندشان حضرت را وضو داد، صورت و دست‌هایش را شسته و سرو پای حضرت را مسح کرد. امام حسن عسکری علیه السلام خطاب به او فرمودند: پسر من!

بشارت باد بر تو که صاحب الزمان هستی، تو مهدی و حجّت خدا در زمینی، تو فرزند و وصی من هستی، من پدر تو و وصّیّی و انا و لَدُتْكَ وَأَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. وَلَدُكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتَ خَاتِمُ [الأَوْصِيَاءِ] الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَبَشَّرَ بِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَيِّمَاكَ وَكُنَّاكَ، بِذَلِكَ عَهْدٍ إِلَيَّ أَبِي عَنْ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَآلِهِمْ وَسَلَّمَ. وَمَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ وَقْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. ۲۳۸ - عنه، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال: حدثني الحسين بن محمد بن عامر الأشعري القمي قال: حدثني يعقوب بن يوسف الضراب الغساني - في منصرفه من أصفهان - قال: حججت في سنة إحدى وثمانين ومائتين وكنت مع قوم مخالفتين من أهل بلدنا. هستم و تو [م ح م د] فرزند حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد باقر، فرزند علی، فرزند حسین، فرزند علی فرزند ابی طالب علیهم السلام هستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را متولد کرده است [تو از ذریه و اولاد رسول خدا هستی] و تو خاتم اوصیا [و] خاتم ائمه طاهرین هستی و حضرت رسول بشارت تو را داده و به اسم و کنیه تو را نامیده است، آنچه را که به تو گفتم عهدی است که پدرم از پدران طاهرینش که صلوات خدا نثار اهل بیت باد به من سپرده بود. پروردگار ما حمید و مجید است. امام حسن عسکری علیه السلام در همان وقت از دنیا رحلت فرمود. صلوات الله علیهم اجمعین. ۱۶ / ۲۳۸ - حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی گفته است: یعقوب بن یوسف ضراب غسانی وقتی که از اصفهان بر می گشت، گفت: در سال ۲۸۱ ه. ق با جماعتی از اهل سنت شهرمان به حج بیت الله مشرف شدم، وقتی که به مکه رسیدیم یکی از آن‌ها فلما قدمنا مکه تقدّم بعضهم فاکترو لنا داراً فی زقاق بین سوق اللیل، وهی دار خدیجه علیها السلام تسمی دار الرضاعیه السلام و فیها عجوز سمراء فسألناها - لما وقفت علی أنّها دار الرضاعیه السلام - ما تكونین من أصحاب هذه الدار؟ ولم سمیت دار الرضا؟ فقالت: أنا من موالیهم وهذه دار الرضا علی بن موسی علیه السلام أسکنیها الحسن بن علی علیه السلام فإتی كنت من خدمه. فلما سمعت ذلك منها آنست بها وأسرت الأمر عن رفقائی المخالفتین، فکنت إذا انصرفت من الطواف باللیل أنام معهم فی رواق فی الدار، ونغلق الباب ونلقى خلف الباب حجراً کبیراً کنا نندیر خلف الباب. فرأیت غیر لیلہ ضوء السراج فی الرواق الّذی کنا فیہ شبیهاً بضوء المشعل، ورأیت الباب قد انفتح ولا أری أحداً فتحه من أهل الدار ورأیت رجلاً ربعة أسمر إلى الصفرة ما هو قلیل جدا شد و جلوتر رفت و منزلی برایمان کرایه کرد. آن خانه سر راهی بوده که در میان بازار معروف به سوق اللیل بود، آن خانه خانه خدیجه علیها السلام و به دار الرضاعیه السلام نامیده شده بود، پیرزن گندم گونی آنجا بود - وقتی که متوجه شدم نام آن خانه دار الرضا است - از پیرزن پرسیدم: تو با صاحبان خانه چه نسبتی داری؟ و چرا این خانه را دار الرضا می گویند؟ پیرزن گفت: اینجا خانه علی بن موسی علیهما السلام است و من از دوستداران و محبّین ایشان هستم، امام حسن عسکری علیه السلام در اینجا مرا سکونت داد، به دلیل این که از خدمت کاران ایشان بودم. وقتی که این جملات را از پیرزن شنیدم، خوشحال شدم، و این مسأله را از همراهان سنی خود مخفی کردم. برنامه من به این صورت بود که در شب‌ها وقتی که از طواف بر می گشتم با آن‌ها در ایوان آن خانه می خوابیدم و در خانه را میبستیم و سنگ بزرگی پشت در می گذاشتیم. در چند شب در رواقی که بودیم نور چراغی را می دیدم که شبیه روشنایی مشعل بود و دیدم که در خانه بدون این که کسی آن را باز کند باز شد، مردی با قد متوسط و گندم گون و مایل به زردی را دیدم که لاغر اندام بود. اللّحم، فی وجهه سجادة علیہ قمیصان و إزار رقیق قد تقنّع به وفی رجله نعل طاق فصعد إلى الغرفة فی الدار حیث کانت العجوز تسکن، وکانت تقول لنا: إنّ فی الغرفة ابنة لا تدع أحداً یصعد إليها، فکنت أری الضوء الّذی رأیته یضیء فی الرّواق علی الدرجه عند صعود الرجل إلى الغرفة الّتی یصعدھا، ثم أراه فی الغرفة من غیر أن أری السراج بعینه وکان الّذین معی یرون مثل ما أری فتوهّموا أن یكون هذا الرجل یختلف إلى ابنة العجوز، وأن یكون قد تمّع بها فقالوا: هؤلاء العلویة یرون المتعة، وهذا حرام لا یحلّ فیما زعموا وکنا نراه یدخل ویخرج ونجیء إلى الباب وإذا الحجر علی حاله الّذی ترکناه وکنا نغلق هذا الباب خوفاً علی متاعنا، وکنا لا نری أحداً یفتحه ولا یغلّقه والرجل یدخل ویخرج والحجر خلف الباب إلى

وقت ننحیه إذا خرجنا. و در پیشانی‌اش نشانه سجده داشت، دو پیراهن و یک ردای نازک داشت که سرش را با آن پوشانده بود. در پایش کفش بود، بدون جوراب و به غرفه و اطاقی که پیرزن در آن ساکن بود رفت. پیرزن قبلاً به من گفته بود که در آن غرفه دختری هست و تو کسی را نگذار که به آنجا برود. من وقتی آن روشنایی را که در رواق و راهرو بود دیدم و نیز وقتی که مرد وارد غرفه شد در آنجا دیدم و کسانی که همراه من بودند هم همان روشنایی را دیدند و گمان کردند که این مرد به جهت دختر پیرزن رفت و آمد می‌کند و دختر را صیغه کرده است. آن‌ها گفتند: این‌ها طایفه علویه هستند و متعه یا ازدواج موقت را حلال می‌دانند و اهل سنت گمان می‌کنند که این عمل حرام است و حلال نیست. ما این مرد را می‌دیدیم که رفت و آمد می‌کرد. به در خانه که می‌رفتیم سنگ را در همان حالت خودش پشت در می‌دیدیم. در حالی که ما به خاطر ترس از اسباب و اثاثیه مان درب را محکم می‌بستیم، و در این مدّت هیچ کس را نمی‌دیدیم که در را باز کند یا ببندد، در عین حال آن مرد وارد و خارج می‌شد. تا وقتی که ما برای خروج از خانه می‌رفتیم سنگ همچنان پشت درب بود. فلما رأیت هذه الأسباب ضرب علی قلبی و وقعت فی قلبی فتنه فتلطفت العجوز وأحببت أن أقف علی خبر الرجل، فقلت لها: یا فلانہ إني أحب أن أسألک وأفأوضک من غير حضور من معی فلا أقدر علیه، فأنا أحب إذا رأيتني فی الدار وحدي أن تنزلي إليّ لأسألک عن أمر، فقلت لی مسرعة: وأنا أريد أن أسرّ إليك شيئاً فلم يتهيأ لي ذلك من أجل من معك، فقلت ما أردت أن تقولي؟ فقلت: يقول لك - ولم تذكر أحداً - لا تخاشن أصحابك وشركاءك ولا تلاحهم، فإنهم أعداؤك ودارهم، فقلت لها: من يقول؟ فقلت: أنا أقول، فلم أجسر لما دخل قلبی من الهيئه أن أراجعها، فقلت أي أصحابی تعين؟ فظننت أنها تعني رفقائي الذين كانوا حججاً معي وقتي که این مسائل را دیدم، شک به قلبم راه پیدا کرد و به وضع موجود مشکوک شدم، بنابراین با پیرزن ملاطفت کردم و دوست داشتم که از مردی که می‌آمد خبر به دست بیاورم. به پیرزن گفتم: ای فلانی! دلم می‌خواهد مسائلی را از تو بپرسم، بی آن که رفقای من در جریان قرار بگیرند و دوستانم نباشند ولی این امر برای من ممکن نیست، دوست دارم وقتی که دیدی من در خانه تنها هستم به اتاق ما بیایی تا این که مسأله‌ای را از تو بپرسم، او هم فوراً به من گفت: من قصد داشتم که رازی را برای تو بازگو کنم امّا به خاطر کسانی که همراه تو بودند نتوانستم. گفتم: چه می‌خواستی بگویی؟ گفت: به تو می‌گویم - واسم کسی را نبرد - با اصحاب و همراهان و شریکان درشتی و مخاصمه نکن و با آن‌ها مدارا کن چون که دشمنان تو هستند. گفتم: چه کسی این را می‌گوید؟ گفت: خودم می‌گویم. من دیگر جسارت نکرده و دوباره نپرسیدم، چرا که هیبت و عظمتی که در درون قلبم ایجاد شده بود مانع شد تا دوباره سؤال کنم. گفتم: کدام اصحاب و دوستانم را می‌گویی؟ گمان کردم که مقصود او یارانی هستند که با من به سفر حج آمده‌اند، گفت: قالت: شرکاؤك الذين فی بلدك وفي الدار معك، وكان جرى بيني وبين الذين معي فی الدار عنت فی الدین، فسعوا بي حتى هربت واستترت بذلك السبب فوقفت علی أنها عنت أولئك، فقلت لها: ما تكونين أنت من الرضا؟ فقلت: كنت خادمه للحسن بن علی عليه السلام فلما استيقنت ذلك قلت: لأسألنها عن الغائب عليه السلام فقلت: بالله عليك رأيتك بعينك، فقلت: یا أخي لم أره بعيني فإني خرجت وأختی حبلی وبشرني الحسن بن علی عليه السلام بأنني سوف أراه فی آخر عمري، وقال لي: تكونين له كما كنت لي، وأنا اليوم منذ كذا بمصر وإنما قدّمت الآن بكتابه ونفقة وجه بها إليّ علی یدی رجل من کسانی که در شهر تو شریک بودند و الآن هم در این خانه با تو هستند. بین من و همراهانم در سفر حج بر سر مذهب و اعتقادات، اختلافی در گرفت و آن‌ها پشت سر من سخن چینی کردند، به همین دلیل فرار کرده و مخفی شدم و اینجا فهمیدم که منظور پیرزن از اصحاب همین اشخاص است. بعد از پیرزن پرسیدم: تو با امام رضا علیه السلام چه نسبتی داری؟ گفت: من خدمت کار امام حسن عسکری علیه السلام بودم. وقتی یقین کردم که او از جمله دوستان اهل بیت علیهم السلام است، با خودم گفتم: از امام غائب علیه السلام از او می‌پرسم. بنابراین گفتم: تو را به خدا قسم می‌دهم که به چشم خودت ایشان را دیده‌ای؟ گفت: ای برادر! من او را به چشم خودم ندیده‌ام، چون وقتی که از خانه امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدم، خواهرم حامله بود (۱۶۲) امّا امام حسن عسکری علیه السلام به من مژده داد که در آخر عمرم

حضرت را می‌بینم و به من فرمودند: در نزد قائم علیه السلام چنان خواهی بود که در نزد من هستی. قبلاً مدتی در مصر بودم و الآن به حج و مکه آمده‌ام، آن هم به خاطر نامه و خرجی که سی دینار بود و حضرت توسط مردی از اهالی خراسان که نمی‌توانست به عربی اهل خراسان لا یفصح بالعربیّه، وهی ثلاثون دیناراً و آمرنی أن أحجّ سنتی هذه فخرجت رغبه منی فی أن أراه. فوقع فی قلبی أن الرجل الذی كنت أراه یدخل ویخرج هو هو. فأخذت عشره دراهم صحاحاً، فیها سنه رضویه من ضرب الرضاعیه السلام قد كنت خبأتها لألقیها فی مقام إبراهیم علیه السلام، و كنت نذرت ونویت ذلك، فدفعتها إلیها وقلت فی نفسی أدفعها إلی قوم من ولد فاطمه علیها السلام أفضل ممّا ألقیها فی المقام وأعظم ثواباً، فقلت لها: ادفعی هذه الدراهم إلی من یتحقّقها من ولد فاطمه علیها السلام وكان فی نیتی أن الذی رأیته هو الرجل، وإنما تدفعها إلیه، فأخذت الدراهم وصعدت وبقیت ساعه ثم نزلت، فقالت: یقول لك: لیس لنا فیها حقّ اجعلها فی الموضع الذی نویت، ولكن هذه الرضویه خذ منّا بدلها وألقها فی الموضع الذی نویت، ففعلت وقلت فی نفسی: الذی أمرت به عن الرجل. صحبت کند به من رسانده بودند و [در نامه] به من امر فرموده بودند که امسال به حج مشرف می‌شوم و من هم از شدت اشتیاق زیارت حضرت از مصر خارج شدم. در همین حین به دلم افتاد که مردی را که می‌دیدم وارد و خارج می‌شود، همان حضرت است. ده درهم صحیح که شش عدد آن سکه ضرب شده به نام امام رضاعیه السلام بود و نذر کرده بودم که آن‌ها را در مقام ابراهیم بیندازم و به همین منظور در میان پنهان کرده بودم را به پیرزن دادم و با خودم گفتم که این پول‌ها را به فرزندان فاطمه علیها السلام بدهد بهتر از این است که در مقام ابراهیم بیندازم و ثوابش هم بیشتر است، بنابراین به او گفتم: این درهم‌ها را به کسی از اولاد فاطمه علیها السلام که نیازمند و مستحق به آن باشد پرداخت کن. در نیتم این بود که پیرزن درهم‌ها را به همان مردی می‌دهد که من دیده‌ام. پیرزن درهم‌ها را گرفت و به طبقه بالا- و اتاق خودش رفت و ساعتی بعد برگشت پایین و گفت: به تو می‌فرماید: ما حقی در این درهم‌ها نداریم، آن‌ها را همان جایی که نیت کرده‌ای [مقام ابراهیم] قرار بده، اما در مورد سکه رضویه، بدلش را [به همان مقدار] از ما بگیر، بعد در آنجا که نیت داشتی بینداز. من هم عیناً همین کار را کردم و با خودم گفتم: آنچه که پیرزن امر کرد از طرف همان مرد است. ثمّ كان معی نسخه تویع خرج إلی القاسم بن العلاء بأذربيجان فقلت لها: تعرضین هذه النسخه علی إنسان قد رأى تویعات الغائب، فقالت ناولنی فإنی أعرّفها، فأریتها النسخه وظننت أن المرأه تحسن أن تقرأ فقالت: لا یمکنی أن أقرأ فی هذا المكان فصعدت الغرفه، ثمّ أنزلته فقالت: صحیح وفی التویع أبشركم ببشری ما بشرت به (ایاه) وغیره. ثمّ قالت: یقول لك إذا صلّیت علی نبیک صلی الله علیه وآله کیف تصلّی (علیه)؟ فقلت أقول: اللهم صلّ علی محمّد وآل محمّد وبارك علی محمّد وآل محمّد كأفضل ما صلّیت وبارك وترحمت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنك حمید مجید. فقال: لا إذا صلّیت علیهم فصلّ علیهم کلّهم وسمّهم، فقلت: نعم، فلما كانت من الغد نزلت بعد نسخه تویع شریف صاحب الزمان علیه السلام را که برای قاسم بن علاء در آذربایجان صادر شده بود و همراه من بود [به پیرزن داده و] گفتم: این نسخه را به کسی که تویعات حضرت را زیارت کرده نشان بده [تا صحت و سقم آن معلوم شود]. گفت: نسخه را به من بده من تویع را می‌شناسم. نسخه را دید و من گمان می‌کردم که می‌تواند تویع را بخواند، پس گفت: من در اینجا نمی‌توانم این نسخه را بخوانم. لذا به غرفه بالا رفتم و سپس پایین آمد، گفت: تویع صحیح است و عبارت آن نسخه این بود: به مژده‌ای شما را بشارت می‌دهم که تا به حال به کسی مژده آن را نداده‌ام. پیرزن گفت: به تو می‌فرماید که اگر بخواهی که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صلوات بفرستی چگونه می‌گویی؟ گفتم که می‌گویم: پروردگارا! بر محمّد و آل محمّد درود فرست و بر محمّد و آل محمّد تحیت و درود خود را مبارک گردان، آن گونه که بهتر و بالاتر از صلوات و رحمت و برکاتی باشد که به ابراهیم و آل او دادی، خدایا تو پسندیده شده و بزرگی. [زن گفت که حضرت] فرمودند: نه، وقتی به ایشان صلوات می‌فرستی به همگی آل محمّد صلوات بفرست و نام ایشان را بیاور. گفتم: بله. روز بعد پیرزن پایین آمد و دفتر و معها دفتر صغیر، فقالت: یقول لك: إذا صلّیت علی النبی فصلّ علیه وعلی أوصیائه علی هذه النسخه، فأخذتها و كنت أعمل بها، ورأیت عدّه لیل قد نزل من الغرفه وضوء السراج قائم. و كنت أفتح الباب وأخرج علی أثر

الضوء وأنا أراه - أعنى الضوء - ولا أرى أحداً حتى يدخل المسجد، وأرى جماعة من الرجال من بلدان شتى يأتون باب هذه الدار، فبعضهم يدفعون إلى العجوز رقاعاً معهم، ورأيت العجوز قد دفعت إليهم كذلك الرقاع فيكلمونها وتكلمهم ولا أفهم عنهم، ورأيت منهم في منصرفنا جماعة في طريقي إلى أن قدمت بغداد. نسخة دفتر الذي خرج: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَحُجَّةِ كَوْكَبِي هَمَّ دَر دَسْتَش بُوَد وَ كَفْت: به شما می فرماید: وقتی که بر پیامبر صلوات می فرستی، به ایشان و اوصیای بزرگوارش مطابق با این نسخه صلوات بفرست. من هم نسخه را گرفته و به آن عمل کردم. چند شب ایشان را دیدم که از غرفه پایین می آمد و آن روشنایی هم بود و من هم در را باز کرده و در پی روشنایی می رفتم، به گونه‌ای که روشنایی را می دیدم ولی کسی را نمی دیدم، تا این که داخل مسجد می شد و می دیدم که تعداد زیادی از مردم از شهرهای مختلف به درب این خانه می آمدند، بعضی از آن‌ها رقعہ‌ها و نامه‌هایی به پیرزن می دادند و می دیدم که پیرزن هم رقعہ‌هایی به آن‌ها می داد، با هم صحبت می کردند، ولی من کلمات آن‌ها را نمی فهمیدم، تعدادی از آن‌ها را در وقت مراجعتم به بغداد در راه دیدم.

«متن نسخه دفتری که از ناحیه حضرت صادر شده است»

به نام خداوند بخشنده مهربان خداوند! بر محمد درود فرست، او که آقای رسولان، و آخرین پیامبران، رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْمُتَّجِبِ فِي الْمِيثَاقِ، الْمُضِي طَفِي فِي الظَّلَالِ، الْمُطَهَّرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ، الْبَرِيءِ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ، الْمُؤْمَلِ لِلنَّجَاءِ، الْمُؤْتَجِي لِلشَّفَاعَةِ، الْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ دِينَ اللَّهِ. اللَّهُمَّ شَرِّفْ بَيْتَانَهُ وَعَظِّمْ بُرْهَانَهُ وَأَفْلِحْ حُجَّتَهُ وَأَرْفَعْ دَرَجَتَهُ وَأَضِي نُورَهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَأَعْطِهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَالذَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغِيظُهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ. وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَقَائِدِ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيَّةِ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَحِجَّتِ پروردگار عالمیان، و برگزیده عهد و پیمان خداوند، و اختیار شده در عالم ذر، پاک و پاکیزه از هر آفت، آرزوی نجات از مهالک دنیا و آخرت، و امید شفاعت به اوست، و دین خدا به او سپرده شده است. خداوند! بنیانش را شریف و برهان و دلیلش را بزرگ فرما، و حجتش را بر خلاق واضح نما، و مرتبه اش را بلند کن، و نور او را بیفزا و چهره اش را سفید [و نورانی] فرما، و برتری و فضیلت به او عطا کن، درجه و وسیله او را رفیع نما، و روز قیامت او را با مقام پسندیده مبعوث فرما که اولین و آخرین به مقام و منزلت او غبطه بخورند. و درود و رحمت خود را بر امیرمؤمنان و وارث رسولان و امام و پیشوای پیشانی سفیدان روز قیامت و آقای وصیان و حجت پروردگار عالمیان فرست. و درود و رحمت خود را بر حسن بن علی که امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. وَصَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. و رحمت و صلوات خود را بر محمد بن علی [امام باقر]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. و رحمت و صلوات خود را بر جعفر بن محمد [امام صادق]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. و رحمت و صلوات خود را بر موسی بن جعفر [امام کاظم]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. و رحمت و صلوات خود را بر علی بن موسی [امام رضا]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. و رحمت و صلوات خود را بر محمد بن علی [امام جواد]، که امام

مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. وَصَلِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِ عَلَى الْخَلْفِ الصَّالِحِ الْهَادِي الْمُهْدِي إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخِيَّةِ الْهَادِينَ الْمُهْدِينَ الْعُلَمَاءِ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ، دَعَائِمِ دِينِكَ، وَأَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ وَتَرَاجِمِهِ وَحَيْكَ وَحُجَجِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَخُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَأَصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ وَأَرْضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ وَخَصَصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَجَلَلْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَغَشَّيْتَهُمْ بِرَحْمَتِكَ وَرَبَّيْتَهُمْ بِنِعْمَتِكَ وَعَدَّدْتَهُمْ بِحُكْمَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَصَلَوَاتِ خُودِ رَا بَر عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ [امام هادی]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. و رحمت و صلوات خود را بر حسن بن علی [امام حسن عسکری]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست. و رحمت و صلوات خود را بر خلف صالح که هدایت کننده و هدایت شده است، امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان فرست. خداوندا! رحمت و صلوات خود را بر محمد و اهل بیتش که پیشوایان هدایت گر و هدایت شده‌اند بفرست، آنان که عالمان راستگو، نیکوکاران پرهیزکار، ستون‌های دین تو، و ارکان توحید تو، و مترجمان وحی تو هستند، و حجت‌های تو بر خلقت، و جانشینان تو در زمینت هستند. کسانی که ایشان را برای خودت اختیار کردی، و بر بندگانت آن‌ها را برگزیدی و برای [ترویج و تبلیغ] دینت به آن‌ها راضی شدی، و به معرفت و شناخت خودت مخصوص شان فرمودی، و به کرامت و بزرگواری خودت از آن‌ها تجلیل کردی و در رحمت گسترده ات ایشان را غرق کردی، و به نعمت تربیت شان فرمودی، و به حکمتت به آن‌ها خوراک و آلبستت تُوْرَكَ وَرَفَعْتَهُمْ فِي مَلَكُوتِكَ وَحَفَفْتَهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ وَشَرَّفْتَهُمْ بِبَيْتِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمْ صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً طَيِّبَةً لَا يُحِيطُ بِهَا إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَسْعَاهَا إِلَّا عِلْمُكَ وَلَا يُحْصِيهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ الْمُحِبِّي سَيِّدَتِكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ، الدَّلِيلِ عَلَيْكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ وَشَاهِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ. اللَّهُمَّ أَعِزَّ نَصْرَهُ وَمُيَدِّ فِي عُمُرِهِ وَزَيْنِ الْأَرْضِ بِطَوْلِ بَقَائِهِ. اللَّهُمَّ أَكْفِهِ بَغْيَ الْحَاسِدِينَ وَأَعِدَّهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَادْحَرْ عَنْهُ إِرَادَةَ الظَّالِمِينَ وَتَخَلَّصْهُ مِنْ أَيْدِي الْجَبَّارِينَ. [معنوی] دادی و ایشان را با نورت پوشاندی، و [ذکر و نامشان را] در ملکوت بلند مرتبه فرمودی، و ایشان را در حلقه‌ای از ملائکه ات قرار دادی، و به وسیله پیامبرت شرافت و بزرگی عنایت کردی. خداوندا! رحمت و صلواتی فراوان، دائم و پاک را بر محمد و آل محمد فرست که کسی به جز تو به آن احاطه نداشته باشد، و دانشی جز علم تو به آن نرسد، و هیچ کسی غیر از تو نتواند آن را بشمارد. خداوندا! صلوات و رحمت بر ولی خودت بفرست، او که سنتت را زنده می‌کند، و قائم به امرتوست، و دعوت کننده به ولایتتوست و بر صراط تو دلیل است، و حجت تو بر خلقت، و خلیفه‌ات در زمینت، و گواه تو بر بندگانت می‌باشد. خداوندا! به نصرت و یاری [خود] او را عزیز و گرامی کن، و عمرش را طولانی، و زمین را به طول بقای او مزین فرما. خداوندا! او را از ظلم حسودان محافظت کن، و از شر حيله‌گران پناه ده و قصد و غرض ظلم ستمگران را از او دور کن، و از دست جباران و مستکبران نجاتش فرما. اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَشَيْعَتِهِ وَرَعِيَّتِهِ وَخَاصَّتِهِ وَعَامَّتِهِ وَعَدْوَهُ وَجَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَتَشِيرُ بِهِ نَفْسُهُ وَيَلْبَغُهُ أَفْضَلُ أَمَلِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا مَحَى مِنْ دِينِكَ وَأَخِي بِهِ مَا بَدَّلَ مِنْ كِتَابِكَ وَأَطْهَرْ بِهِ مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا خَالِصًا مُخْلِصًا لَا شَكَّ فِيهِ وَلَا شُبُهَةَ مَعَهُ وَلَا بَاطِلَ عِنْدَهُ وَلَا بَدْعِيَّةَ لِدِينِهِ. اللَّهُمَّ تَوَزَّ بِتَوْرِهِ كُلَّ ظَلَمَةٍ وَهَدِّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بَدْعَةٍ وَأَهْدِمْ بِعِزَّتِهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ وَأَقْصِمْ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ وَأَخْمِدْ بِسَيِّفِهِ كُلَّ نَارٍ وَأَهْلِكَ بِعَدْلِهِ كُلَّ جَبَّارٍ وَأَجِرْ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَأَذِلَّ لِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ. خداوندا! در خصوص خود او، و اولادش، و شیعیانش، رعیت و خاصان او و عموم منسوبان به او و دشمنان او و تمام اهل دنیا به آن حضرت چیزی را عطا کن که چشمش به آن روشن شده و موجب خشنودی و سرور او شود. او را به بهترین آرزوهایش در دنیا و آخرت برسان که تو بر هر امری قادر و توانا هستی. خداوندا! آنچه را از دین تو از بین رفته به وسیله او تازه کن، و به وسیله ایشان آنچه را که از کتاب تو تبدیل شده زنده کن، و آنچه را از احکام و دستوراتت تغییر یافته آشکار و اصلاح کن، تا این که دینت به سبب او تازه و خالص و پاک شده و

هیچ شک و تردیدی در آن نباشد، و همچنین باطل و بدعت در آن نباشد. خداوند! به وسیله نور او، هر ظلمت و تاریکی را نورانی فرما، و بنای هر بدعتی را به وسیله او از هم بپاش، و با عزت او هر ضلالت و گمراهی را از بین ببر، و به وسیله او هر جباری را در هم شکن، و هر آتش فتنه‌ای را با شمشیر او خاموش فرما، و با عدلش هر گردن کش متکبری را هلاک کن، و حکم او را بر هر حکم دیگری حاکم و غالب نما، و هر سلطان و فرمانروایی را در برابر سلطنت او خاضع و فروتن فرما. **اللَّهُمَّ أَذِلَّ كُلَّ مَنْ نَاوَاهُ وَأَهْلَكَ كُلَّ مَنْ عَادَاهُ وَأَمَكِرْ بِمَنْ كَادَهُ وَأَسِئْتًا صَلِّ مَنْ جَدَّ حَقَّهُ وَأَسِئْتَهُانَ بِأَمْرِهِ وَسَيِّعِي فِي إِطْفَاءِ نُورِهِ وَأَرَادَ إِخْمَادِ ذِكْرِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصِطَفِيِّ وَعَلِيِّ الْمُزْتَضِيِّ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ الرِّضَا وَالْحُسَيْنِ الْمُضْطَفِيِّ وَجَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ، مَصَابِيحِ الدُّجَى وَأَعْلَامِ الْهُدَى وَمَنَارِ التَّقَى وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِهِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَمُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَأَزِدْ فِي آجَالِهِمْ وَبَلِّغْهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ دِينًا دُنْيَاً وَآخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.** خداوند! هر کسی را که قصد آزار او را دارد خوار و ذلیل کن، همه کسانی را که با او دشمنی می‌کنند نابود فرما، و مکر کن بر هر کسی که بر علیه او حيله گری می‌کند. هر کسی که حق او را انکار می‌کند و امر و لاییت او را سبک می‌شمارد، و برای خاموش کردن نورش تلاش می‌کند، و سعی در فراموش شدن ذکر و یادش می‌کند را بیچاره و مستأصل کن. خداوند! بر محمد مصطفی، و علی مرتضی، و فاطمه زهرا و حسن رضا، و حسین مصطفی و تمامی اوصیا و جانشینان، درود و سلام و صلوات فرست، آنان که چراغ‌های تاریکی و نشانه‌های هدایت، و مناره‌های پرهیزکاری و ریسمان مستحکم و ناگسستی، و راه مستقیم هستند و بر ولی خودت [امیر مؤمنان] و والیان عهد و پیمانته، و امامان از نسل او صلوات فرست. خدایا عمرهایشان را طولانی فرما و آن‌ها را به منتهای آرزویشان در دین و دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیزی توانایی.

فصل چهارم: در معجزات صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت

فصل چهارم: در معجزات صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت

۴ - فصل و أمّا ظهور المعجزات الدالّة على صحّة إمامته في زمان الغيبة فهي أكثر من أن تحصى غير أنّا نذكر طرفاً منها. ۲۳۹ - أخبرنا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه، عن محمّد بن يعقوب رفعه إلى محمّد بن إبراهيم بن مهزيار قال: شككت عند مضيّ أبي محمّد عليه السلام و كان اجتمع عند أبي مال جليل فحمله و ركب السفينة، و خرجت معه مشيعاً له، فوعكك و عكاً شديداً. فقال: يا بنى ردّنى (ردّنى) فهو الموت و أتق الله في هذا المال، و أوصى إلى و مات. در مورد ظاهر شدن معجزاتی از حضرت ولی عصر علیه السلام در زمان غیبت که دلالت بر صحّت امامت ایشان دارد، اخبار بسیار زیادی است به حدّی که قابل شمارش نیست و ما فقط تعدادی از آن‌ها را متذکر می‌شویم.

معجزات حضرت در زمان غیبت

۱ / ۲۳۹ - محمّد بن ابراهیم بن مهزیار گفته است: پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در خصوص امام پس از ایشان شک کردم، از طرفی مال زیادی [که مربوط به امام علیه السلام بود] در نزد پدرم جمع شده بود، اموال را حمل کرده و سوار کشتی شد و من هم برای بدرقه پدرم بیرون رفتم، که ناگهان تب شدیدی بر پدرم عارض شد. به من گفت: پسرم مرا برگردان که این مریضی مرگ است و در مورد این مال تقوی پیشه کن. آن‌گاه به من وصیت فرموده و از دنیا رفتند. فقلت فی نفسی: لم یکن أبی لیوصی بشیء غیر صحیح، أحمل هذا المال إلى العراق و أكثرى داراً على الشطّ، ولا أخبر أحداً، فإنّ وضح لی شیء کوضوحه آیام أبی محمّد علیه السلام أنفذه و إلّا تصدّقت به. فقدمت العراق و اکثریت داراً على الشطّ و بقیته آیاماً، فإذا أنا برسول معه رقعة فیها: یا

محمّد معك كذا وكذا) في جوف كذا حتى قصّ عليّ جميع ما معي ممّا لم أخط به علماً، فسلمت المال إلى الرسول و بقيت أياً ما لا يرفع بي رأس فاغتمت. فخرج إليّ: قَدْ أَقْمَنَّاكَ مَقَامَ أَبِيكَ فَأَخِيذِ اللَّهُ. ۲۴۰ - وبهذا الإسناد، عن الحسن بن الفضل بن يزيد اليماني قال: كتبت في معنيين با خودم گفتم: پدرم وصیت به امر غیر صحیح نمی کند، لذا مال را برداشته به عراق می برم و در کنار شط فرات خانه‌ای کرایه می کنم، و احدی را هم از موضوع مطلع نمی کنم. اگر امر امامت برایم واضح و آشکار شد، همچنان که در ایام ابی محمّد علیه السلام واضح شده بود، اموال را به آن امام تقدیم می کنم، در غیر این صورت همه مال را صدقه می دهم. به عراق آمدم، خانه‌ای در کنار شط کرایه کردم و چند روزی آنجا بودم، ناگهان پیکی آمد و نامه‌ای به همراهش بود که در آن نوشته بود: ای محمّد! فلان مبلغ مال نزد توست و فلان جا و مکان است. تا این که همه آن اموال را که با من بود حتی اموری را که من خودم نمی دانستم را برایم بیان کرده بود، لذا اموال را به پیک واگذار کردم. ولی چند روزی در آنجا ماندم، کسی هم به من سر نمی زد، به همین دلیل ناراحت و غمگین شدم تا این که تویع شریف برایم آمد: ما تو را جانشین پدرت قرار دادیم، پس شکر خدا را به جا بیاور. ۲ / ۲۴۰ - حسن بن فضل بن یزید یمانی گفته است: در دو مورد مطالبی را [محرر مبارک حضرت] نوشتم و قصد داشتم در مسأله سومی هم مطالبی بنویسم که ترسیدم و آردت آن اکتب فی الثالث و امتنعت منه مخافه أن یکره ذلک، فورد جواب المعنيين والثالث الذي طويته مفسراً. ۲۴۱ - وبهذا الإسناد، عن بدر - غلام أحمد بن الحسن - قال: وردت الجبل وأنا لا أقول بالإمامه، أحبهم جمله إلى أن مات يزيد بن عبد الملك، فأوصى إليّ في علته أن يدفع الشهريّ السمند وسيفه ومنطقته إلى مولاه فخفت إن لم ادفع الشهريّ إلى إذ كوتكين نالني منه استخفاف، فقومت الدابّة والسيف والمنطقه بسبعمائه دينار في نفسي، ولم أطلع عليه أحداً، فإذا الكتاب قد ورد عليّ من العراق أن وجه السبعمائه دينار التي لنا قبلك من ثمن الشهريّ السمند والسيف والمنطقه. مورد پسند ایشان نباشد، لذا از نوشتن آن امتناع ورزیدم. جواب حضرت در دو مورد اول و همچنین سومین مسأله که از نوشتنش خوداری کرده بودم با تفصیل و توضیح برایم آمد. ۳ / ۲۴۱ - بدر - غلام احمد بن حسن - گفته است: وارد منطقه جبل شدم، اهالی آنجا را دوست می داشتم اما قائل به امامت نبودم، تا این که یزید بن عبد الملك از دنیا رفت. در بیماری که منجر به مرگش شد، به من وصیت کرد اسبش را با زین و شمشیر و شال کمرش [حمایل] به دوستش کوتکین (۱۶۳) برسانم. از طرفی هم ترسیدم که اگر اسب را به او ندهم به من اهانت کرده، مورد اذیت و آزار قرار دهد. بنابراین اسب و شمشیر و شال کمر را پیش خودم به هفتصد دینار قیمت گذاری کردم و احدی را هم از این موضوع مطلع نکرده بودم که نامه‌ای از عراق به دستم رسید به این مضمون که هفتصد دینار قیمت اسب و شمشیر و شال کمر را که در ذمه تو داریم برای ما بفرست. ۲۴۲ - وبهذا الإسناد، عن عليّ، عمّن حدّثه قال: ولد لي مولود فكتبت أستاذن في تطهيره (في) اليوم السابع، فورد لا- تفعل، فمات اليوم السابع أو الثامن، ثم كتبت بموته فورد سيخلف الله غيره وتسميه أحمد ومن بعد أحمد جعفر، فجاء كما قال. ۲۴۳ - وبهذا الإسناد، عن عليّ بن محمّد، عن أبي عقيل عيسى بن نصر قال: كتب عليّ بن زياد الصيمريّ يلمس كفنا، فكتب إليه: إِنَّكَ تَحْتَاجُ [إِلَيْهِ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ]. فمات في سنة ثمانين، وبعث إليه بالكفن قبل موته. ۲۴۴ - محمّد بن يعقوب، عن عليّ بن محمّد قال: خرج نهي عن زيارة مقابر قريش والحير. ۴ / ۲۴۲ - با استناد به سند روایت قبلی، علی از کسی که برایش نقل کرده می گوید که گفت: فرزندی برایم متولد شد، به حضرت نامه‌ای نوشتم و اجازه خواستم که بچه را در روز هفتم تطهیر و ختنه کنم. جواب آمد که این کار را نکن. بچه روز هفتم یا هشتم از دنیا رفت، بعد نامه نوشتم که فرزندم مرده است، جواب آمد که به زودی خداوند فرزندی را جانشین او می فرماید، نامش را احمد بگذار و بعد از احمد را جعفر نام گذاری کن. و همان طور که فرموده بودند شد. ۵ / ۲۴۳ - ابو عقیل عیسی بن نصر گفته: علی بن زیاد صمیری [یاسمیری به محضر امام علیه السلام نامه‌ای نوشت و کفن درخواست کرد، حضرت در جواب او مرقوم فرمودند: شما در سال هشتاد محتاج کفن خواهی شد. علی بن زیاد در همان سال هشتاد از دنیا رفت و پیش از مرگش نیز، امام علیه السلام برایش کفن فرستاد. ۶ / ۲۴۴ - علی بن محمّد گفته است: تویعی از ناحیه مبارک حضرت صادر شد مبنی بر نهي از زیارت مقبره‌های قريش و حائر مقدّس حسینی

[که کاظمین - سامرا - کوفه و کربلا را زیارت نکنید]. فلما كان بعد أشهر، دعا الوزير الباقطاني فقال له: إلق بني الفرات والبرسيين وقل لهم لا تزوروا مقابر قريش، فقد أمر الخليفة أن يتفقد كل من زار فيقبض عليه. وأما ما ظهر من جهته عليه السلام من التوقيعات فكثيرة نذكر طرفاً منها: ۲۴۵ - أخبرني جماعة، عن أبي محمد التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي القمي قال: حدثني محمد بن علي بن بنان الطلحي الآبي، عن علي بن محمد بن عبده النيسابوري قال: حدثني علي بن إبراهيم الرازي قال: حدثني الشيخ الموثوق به بمدينة السلام قال: تشاجر ابن أبي غانم القزويني وجماعه من الشيعة في الخلف، فذكر ابن أبي غانم أن أبامحمد عليه السلام مضى ولا - خلف له، ثم إنهم كتبوا في ذلك كتاباً وأنفذوه إلى الناحية وأعلموه بما تشاجروا فيه، فورد جواب كتابهم بخطه عليه وعلى آباءه السلام: چند ماه از این ماجرا گذشت، وزیر بغداد باقطنی را احضار کرده و گفت: به طایفه بنی فرات و اهل برس بگو که مقابر قریش را زیارت نکنند چون که خلیفه دستور داده که جست و جو کنند، هر کسی که آنجا را زیارت می کند دستگیر کنند.

توقيعات وارده از حضرت صاحب الزمان عليه السلام

۱ / ۲۴۵ - علی بن ابراهیم رازی گفته است: شیخ مورد اعتمادی در بغداد گفت: ابن ابی غانم قزوینی و جمعی از شیعیان در مورد جانشین امام حسن عسکری علیه السلام بحث و مشاجره می کردند، ابن ابی غانم مدعی شده بود که ابامحمد امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته و جانیشینی هم برای ایشان نمانده است. لذا جماعت شیعه در این خصوص نامه‌ای را جهت ناحیه مقدسه حضرت صاحب نوشتند و مسأله را به محضر مبارک امام علیه السلام گزارش دادند. جواب نامه آن‌ها با خط مبارک حضرت به این ترتیب آمد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْفِتَنِ وَوَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ وَأَجَارَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُتَقَلِّبِ إِنَّهُ أَنْهَى إِلَيَّ أَرْتِيَابِ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وُلائِهِمْ أُمُورِهِمْ، فَعَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَنَا، وَسَاءَ مَا فِيكُمْ لَا فِينَا، لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَلَا فَاقَمَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعِدَ عَنَّا وَنَحْنُ صِدَائِقُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعِيدٌ صِدَائِقُنَا. يَا هَؤُلَاءِ! مَا لَكُمْ فِي الرَّيْبِ تَتَرَدَّدُونَ وَفِي الْحَيْرَةِ تَتَعَكِّسُونَ؟ أَوْ مَا سَمِعْتُمُ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» به نام خداوند بخشنده مهربان خداوند تبارک و تعالی ما و شما را از گمراهی و فتنه‌های روزگار محافظت فرماید [و سربلندی کرامت کند] و به ما و شما روح یقین را مرحمت فرماید و از سختی و بدی روز قیامت، ما و شما را در پناهش قرار دهد. در مورد شک و تردید تعدادی از شما در امر دین، و آنچه از شک و سرگردانی در مورد والیان امر امامت به قلب آن‌ها وارد شده است اخباری به من رسیده و موجب ناراحتی و غم و اندوه ما شده، آن هم برای شما نه برای خودمان. چرا که خداوند تبارک و تعالی با ماست و به غیر حضرت حق هیچ نیازی نداریم، حق با ماست، پس از کسی که از ما دوری بجوید و با ما نیاید هرگز وحشتی نداریم. ما پرورش یافتگان پروردگاران هستیم و خلق خدا پرورش یافتگان ما هستند. ای مردم! برای شما چه اتفاقی افتاده است که در شک و تردید افتادید؟ و در حیرت و سرگردانی وارونه شده‌اید [راه بر عکسی می‌روید]؟ آیا نشنیده‌اید که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداوند و پیامبر و صاحبان امر از خودتان اطاعت کنید»؟ (۱۶۴) أَوْ مَا عَلَّمْتُمْ مَا جَاءَتْ بِهِ الْآثَارُ مِمَّا يَكُونُ وَيُحَدِّثُ فِي أُمَّتِكُمْ عَنِ الْمَاضِيَيْنِ وَالْبَاقِيَيْنِ مِنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ أَوْ مَا رَأَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَعَاوِلَ تَأْوُونَ إِلَيْهَا وَأَعْلَامًا تَهْتَدُونَ بِهَا مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمَاضِي عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، كُلَّمَا غَابَ عِلْمٌ بَدَأَ عِلْمٌ، وَإِذَا أَقْلَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ؟ فَلَمَّا قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبْطَلَ دِينَهُ وَقَطَعَ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، كَلِمًا مَا كَانَ ذَلِكَ وَلَا يَكُونُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَيَظْهَرَ أَمْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَهُمْ كَارِهُونَ. وَإِنَّ الْمَاضِي عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى سَعِيداً فَقِيداً عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَفِينَا وَصِيَّتُهُ أَيَا آثَارِ وَخَبَارِ كِي فِي مَوْرِدِ أَمَامَانِ كَازِشْتَهْ وَآئِنْدَهْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَرَايِ شَمَا آئَمْدَهْ رَا نَمِي دَانِيْد؟ أَيَا نَدِيْدِيْد كِي خَدَاوْنِد كِچْوَئِهْ بَرَايِ شَمَا پناهگاه‌هایی ایجاد فرمود تا به آن‌ها پناه برده و مأوی کنید؟ و از زمان آدم علیه السلام تا امامی که گذشته است

[یعنی امام حسن عسکری علیه السلام] علامت‌هایی گذاشت تا به واسطه آن‌ها هدایت بشوید؟ و هر وقت علم هدایتی غایب شده، از دنیا رفت، علم دیگری ظاهر شد؟ و هرگاه ستاره‌ای تاریک شد ستاره دیگری طلوع کرد؟ آن‌گاه که خداوند تبارک و تعالی او را به جوار رحمت خود برد، شما خیال کردید که خداوند دینش را باطل و اسباب و وسائط ارتباط بین خود و خلقتش را قطع کرده است؟ هرگز این گونه نیست و تاقیامت هم این اتفاق نخواهد افتاد. و امر خداوند سبحان ظاهر می‌شود، در حالی که آن‌ها [مرددین و شکاک‌ها] علاقه‌ای به این امر ندارد. تحقیقاً امام گذشته و قبلی [یعنی امام حسن عسکری علیه السلام] بر همان روش پدران بزرگوارش و مانند ایشان علیهم السلام سعادت‌مندان از دنیا رفته است؛ اما وصیت و علم او و همچنین جانشین و کسی که جای او را پر می‌کند در میان ماست. وَعِلْمُهُ وَمَنْ هُوَ خَلْفُهُ وَمَنْ هُوَ يَسِيْدُ مَسِيْدَهُ، لَا يُنَازِعُنَا مَوْضِعُهُ إِلَّا ظَالِمٌ آثِمٌ وَلَا يَدْعِيهِ دُونَنَا إِلَّا جَاحِدٌ كَاْفِرٌ، وَلَوْلَا- أَنْ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يُغْلَبُ وَسِرَّهُ لَا يُظْهَرُ وَلَا يُعْلَنُ، لَظَهَرَ لَكُمْ مِنْ حَقِّنَا مَا تَبَيَّنَ مِنْهُ عُقُوبَتُكُمْ وَيَزِيلُ سُكُوكَكُمْ، لَكِنَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَسَيَلِمُوا لَنَا وَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا، فَعَلَيْنَا الْإِصْدَارُ كَمَا كَانَ مِنَّا الْإِيرَادُ، وَلَا تَحَاوِلُوا كَشْفَ مَا عُطِيَ عَنْكُمْ وَلَا تَمِيلُوا عَنِ الْيَمِينِ وَتَعْدِلُوا إِلَى الشِّمَالِ وَاجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمَوْدَّةِ عَلَى السُّنَّةِ الْوَاضِحَةِ. فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَاهِدٌ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ وَلَوْلَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ صَلَاحِكُمْ وَرَحْمَتِكُمْ هِيَ كَسَى دِرْبَارَهُ جَانِشِينِي أَوْ بِمَا مَنَازَعَهُ وَمَخَالَفَتِ نَمِي كُنْدُ بِهِ جَزَ سَتَمَكْرَ گَنَاهِ كَارِ، وَغَيْرَ مِنْ كَسَى أَنْ رَا ادْعَا نَمِي كُنْدُ مَكْرَ أَنْ كَهْ مِنْكَرٍ وَكَافِرٍ بَاشِدُ. اِكْرَ نَبُودِ اَيْنِ كَهْ اَمْرُ خُدَايِ مُتَعَالٍ [هَرَكَز] مَغْلُوبِ نَشِدُهُ وَرَا زِشْ ظَاھِرٍ وَعَلْنِي نَمِي شُودُ، حَتْمًا دَرِ حَقِّ مَا اَمُورِي ظَاھِرِي مِي شُدُ كَهْ عَقْلِ هَايِ شَمَا رُوشِنِ وَشَكِّ شَمَا اَزِ بَيْنِ مِي رُفْتِ، لَكِنْ هَرِ اَنْجَهْ كَهْ خُدَا بَخُواھِدِ هِمَانِ مِي شُودُ، وَبِرَايِ هَرِ اَجَلِ وَسِرْ اَمْدِي، كِتَابِ مَعِينِي اَسْتُ. پَسِ تَقُوَايِ اَلْهِي دَاشْتَهْ بَاشِيدِ وَتَسْلِيمِ اَمْرِ مَا بَاشِيدِ، وَدَرِ مَسَائِلِ وَاَمُورِ تَانِ بَهْ مَا مَرَاجِعِهْ كُنِيدِ، مَاھِمِ وَظَلِيفِهْ دَارِيمِ كَهْ عِلْمِ رَا بَهْ شَمَا اِرَاثَهْ كُنِيمِ، چنان‌كه وظیفه داریم به سمت علم و معنویت راهبری كنيم. برای آشكار شدن آنچه كه بنا بر مصلحتی بر شما مخفی شده است اصرار نکنید، و از مسیر راست و درست منحرف نشوید و میل چپ روی پیدا نکنید. قصد و نیت تان را دوستی و محبت ما بر مبنای سنت روشن و آشكار رسول خداصلی الله علیه و آله قرار دهید. من شما را نصیحت كردم، خداوند نیز بر من و شما شاهد و گواه است كه اگر محبت و علاقه ما به صلاح و رحمت شما و شفقت و مهربانی به شما وَالْإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ لَكُنَّا عَنْ مُخَاطَبَتِكُمْ فِي شُغْلِ فِيمَا قَدِ امْتَحَنَّا بِهِ مِنْ مُنَازَعَةِ الظَّالِمِ العُتْلِ الضَّالِّ المَتَّبَاعِ فِي غَيْبِهِ، الْمَضَادِّ لِرَبِّهِ، الدَّاعِي مَا لَيْسَ لَهُ، الْجَاحِدِ حَقِّ مَنْ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، الظَّالِمِ الغَاصِبِ. وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي أَسْوَأَ حَسْبَنِي وَسَيَرْدِي الْجَاهِلِ رِءَاءَهُ عَمَلِهِ وَسَيَعْلَمُ الْكَافِرُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ، عَصَمْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْمَهَالِكِ وَالْأَسْوَاءِ وَالْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ فَإِنَّهُ وَلِيُّ ذَلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَكَانَ لَنَا وَلَكُمْ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ نَبُودُ، بَهْ جَايِ اَيْنِ كَهْ بَا شَمَا اِرْتِبَاطِ دَاشْتَهْ بَاشِيمِ [وَ نَامَهْ نَكَا رِي كُنِيمِ دَرِ اَنْجَهْ كَهْ بَهْ اَنْ اِمْتَحَانِ شِدَهْ اِيدِ، اَزِ مَنَازَعَهْ بَا سَتَمَكْرَ شَكْمِ بَارَهْ گَمْرَاهِ كَهْ پِروِي اَزِ سِرْ كَشِي وَ سَتَمَشِ مِي كُنْدُ، وَ نَسَبْتِ بَهْ پِرُورْدِ گَا رِشْ گَمْرَاهِ اَسْتُ وَ چِيزِي رَا ادْعَا مِي كُنْدُ كَهْ حَقْشِ نِيسْتُ، وَ حَقِّ كَسَى رَا كَهْ خُدَاوندِ اطَاعَتِشِ رَا وَاجِبِ نَمُودِهْ اِنكَا رِ كَرْدِهْ وَ ظَالَمِ وَ غَا صَبِ اَسْتُ، (۱۶۵) بَهْ كَا رِ خُودِمَانِ مَشْغُولِ مِي شُدِيمِ وَ شَمَا رَا اَزِ گَمْرَاهِي هِدَايَتِ نَمِي كَرْدِيمِ. سِيرِهْ وَ عَمَلِ يِگَا نَهْ دَخْتَرِ پَا كِ رُسُولِ خُدَا صِلِي اَللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلهِ بَرَايِ مِنْ الْكُوْ وَ اَسُوهْ نِيكُوْ وَ پَسَنْدِيْدَهْ اِي اَسْتُ، وَ بَدِي عَمَلِ جَاهِلِ بَهْ زُودِي بَهْ خُودِشِ بَرِ مِي كَرْدِدُ وَ هِلَاكْشِ مِي كُنْدُ، وَ كَا فِرِ بَهْ زُودِي خُواھِدِ دَا نَسْتُ كَهْ خَا نَهْ اَخْرَتِ [يعنى بهشت و رضوان الهی] برای کیست. خداوند تبارک و تعالی با رحمت و واسعه اش ما و شما را از هلاکت و بدی‌ها و آفات و مصیبت‌ها حفظ فرماید كه او ولی این كار بوده و بر هر كاری كه اراده فرماید قادر است، و به ما و شما ولایت دارد و حافظ ما و شماست. وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا. ۲۴۶ - وبهذا الإسناد، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي رضي الله عنه، عن سعد بن عبد الله الأشعري قال: حدثنا الشيخ الصدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري رحمه الله، أنه جاءه بعض أصحابنا يعلمه أن جعفر بن علي كتب إليه كتاباً يعرفه فيه نفسه، ويعلمه أنه القيم بعد أخيه، وأن عنده من علم الحلال والحرام ما يحتاج إليه وغير ذلك من العلوم كلها. قال احمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب كتبت إلى صاحب الزمان عليه السلام

وصیرت کتاب جعفر فی درجه، فخرج الجواب إلى فی ذلك: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَانِي كِتَابُكَ أَتَاكَ اللَّهُ وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَةً وَأَحَاطَتْ سَلَامٌ وَرَحْمَةٌ وَبَرَكَاتٌ خَدَاوند بر تمامی اوصیا و اولیا و مؤمنین باد، و صلی الله علی محمد و آل محمد و سلم تسلیماً. ۲ / ۲۴۶ - سعد بن عبدالله اشعری گفته است: شیخ راستگو احمد بن اسحاق بن سعد اشعری که خدا رحمتش کند، این حدیث را گفته که یکی از شیعیان نزد او آمده و اظهار داشته که جعفر کذاب برای وی نامه‌ای نوشته و در آن خودش را به عنوان امام معرفی کرده است، و به او فهمانده است که پس از برادرش قیم است، و به حلال و حرام علم داشته و آنچه که از علوم مورد نیاز است نزد او است و به همه آن‌ها عالم است. احمد بن اسحاق می‌گوید: وقتی آن فرد نامه را برایم قرائت کرد، نامه‌ای به حضرت صاحب الزمان علیه السلام نوشتم و نامه جعفر را هم ضمیمه آن کردم. پس جواب حضرت در آن مورد صادر شد: به نام خداوند بخشنده مهربان نامه تو به دستم رسید، خداوند به شما بقا و طول عمر کرامت کند، و نامه‌ای را هم که در میان آن گذارده بودی رسید، البته با وجود اختلاف معرفتی بجمیع ما تَصَمَّمْتَهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْفَاطِمَةِ وَتَكَرَّرِ الْخَطَا فِيهِ وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوْقَفْتَ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمِيداً لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا، أَبِي اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَاماً وَلِلْبَاطِلِ إِلَّا زَهُوقاً وَهُوَ شَاهِدٌ عَلَىٰ بِمَا أَذْكَرُهُ، وَلِيٌّ عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ، إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَيَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعاً إِمَامِيَّةً مُفْتَرِضَةً وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً، وَسَأَيُنُّ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى يَا هَذَا يَزْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً وَلَا أَهْمَلَهُمْ سَيِّئاً بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَاشْتِبَاهَ فِي الْفَاطِمَةِ وَأَن تَكَرَّرَ خَطَا هَائِش، بِمَعْتَادِ أَنْ اِطْلَاعِ كَامِلِ دَارِمِ. اِگَر مَدْبِرَانِه وَمُتَفَكِّرَانِه بِه آن نِگَاه مِی كَرْدِی بِه بَعْضِی از اَمُورِی كِه مَن رَسِیْدِه اَم مِی رَسِیْدِی وَ غَلَطِ هَائِی مُتَعَدِّش رَا پِیْدَا مِی كَرْدِی. بِه هَر حَال: حَمْدٌ وَ سِتَائِش مُخَصَّوَصٌ پُرُورِدْ گَارِ عَالِمِیَانِ اسْتِ كِه دَر اِحْسَانِ وَ فَضْلِش نِسْبَتٌ بِه مَا، شَرِیكِی نَدَارِد. خَدَاوند مُتَعَالِ اِبَا دَارِد كِه حَقَّ رَا تَمَامٌ وَ كَامِلٌ نَكُنْد، وَ بَاطِلٌ رَا مَحُو وَ نَابُود نَسَاذِد، اَو بَر اَنچِه كِه ذَكْرٌ مِی كُنْم شَاهِدٌ اسْتِ وَ بِه اَنچِه كِه مِی گُویْم و لی شِمَاسْت، وَ قِطِی كِه هَمِه مَا رَا بَرای رُوزِی كِه شَكِی دَر وَ قُوعِ آن نِیْسْت جَمْعٌ كَرْدٌ وَ رَاجِعٌ بِه اَنچِه كِه دَر مُورِدِ آن اِخْتِلَافِ دَارِیْمِ از مَا سُؤَالِ مِی فَرْمَايِد، تَحْقِیْقاً خَدَاوند مُتَعَالِ، بَرای صَاحِبِ نَامِه [جَعْفَرِ كِذَابِ] نِه بَر كِسِی كِه بِه اَو نَامِه نُوِشْتِه، وَ نِه بَر تُو وَ نِه بَر اِحدِی از خَلْقِ، اِمَامَتِ وَاجِبٌ وَ حَقُّ اطَاعَتِ بَر ذِمِه مُرَدَمِ قَرَارِ نَدَاده اسْتِ، وَ بِه زُودِی مُطَلَبِی رَا بَرایْتَانِ رُوشَنِ مِی كُنْم كِه اِن شَاءَ اللَّهُ شَمَا رَا كِفَايَتِ كُنْد. اِی مُرَد! خَدَا رَحْمَتِ كُنْد، حَقِیْقَتاً كِه خَدَاوند تَبَارَكٌ وَ تَعَالَى خَلْقِ رَا بِيهُودِه نِیَا فَرِیْد، وَ اَن هَا رَا بِلَا تَكْلِیْفِ رِهَا نَكِرْد، بَلَكِه اَن هَا رَا بِا قُدْرَتِ وَ جَعَلَ لَهُمْ اَسْمَاعاً وَ اَبْصَاراً وَ قُلُوباً وَ اَلْبَاباً، ثُمَّ بَعَثَ اِلَيْهِمُ النَّبِیْنَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ مُبَشِّرِیْنَ وَ مُنذِرِیْنَ یَأْمُرُوْنَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ یَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِیَتِهِ وَ یَعْرِفُوْنَهُمْ مَا جَهْلُوْهُ مِنْ اَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِیْنِهِمْ وَ اَنْزَلَ عَلَیْهِمْ كِتَاباً وَ بَعَثَ اِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً یَأْتِیْنَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ اِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِی جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَیْهِمْ وَ مَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبُرَاهِیْنِ الْبَاهِرَةِ وَ الْآیَاتِ الْغَالِبَةِ: فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سِیْلَماً وَ اَتَّخَذَهُ خَلِیلاً وَ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِیماً وَ جَعَلَ عَصَاهُ ثَعْبَاناً مُبِیْناً. وَ مِنْهُمْ مَنْ اَحْیَا الْمَوْتِیَ بِاِذْنِ اللَّهِ وَ اَبْرَأَ الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ بِاِذْنِ اللَّهِ. قَاهِرِه اَش خَلْقِ كَرْدٌ وَ بَرای اَن هَا كُوشِ هَا، چِشْمِ هَا، قَلْبِ هَا وَ مَغْزَا قَرَارِ دَاد. اَن گَاه اَنْبِیَا عَلَیْهِمُ السَّلَامُ رَا بِه طَرَفِ مُرَدَمِ فَرَسْتَادِ تَا اِیْشَانِ رَا بَشَارَتِ دَادِه وَ بَتْرَسَانْدِ، اَنْبِیَا هَمِ مُرَدَمِ رَا بِه اطَاعَتِ خَدَاوند اَمْرِ كَرْدِه وَ از مَعْصِیَتِ وَ نافرمانی نِسْبَتٌ بِه خَدَاوند نِهی نُمُودِنْد وَ اَنچِه رَا كِه دَر مُورِدِ خَالِقِ وَ دِیْنِشَانِ نِمِی دَانِسْتِنْد بِه اَن هَا بِشِنَاسَانْد. كِتَابِ آسْمَانِی بَر اَن هَا نَاذِلِ فَرْمُودٌ وَ بِا فَضْلِ وَ بَزْر گُورِی اَش فَرِشْتِگَانِی رَا بَیْنِ اَن هَا وَ كِسانِی كِه بَرایْشَانِ مَبْعُوثِ شُدِه بُوِنْد، بَرانگِیخْتِ تَا دَلایِلِ رُوشَنِ وَ بَراهِیْنِ اَشْكَارِ وَ آیاتِ وَ نِشَانِهائِی وَاضِحِ وَ غَالِبِ رَا بَرایْشَانِ بِیَاوَرِنْد. از جَمْلِه اَن پِیامبرانِ كِسِی اسْتِ كِه آتِشِ رَا بَر اَو سَرْدٌ وَ سَلَامَتِ كَرْدِه وَ اَو رَا بِه دُوسْتِی خُودِ كَرَفْتِ [یعنی حَضْرَتِ اِبْرَاهِیْمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ] وَ اَن دِیْگَرِی كِسِی اسْتِ كِه خَدَا بَا اَو بِی وَاسِطِه تَكَلَّمَ فَرْمُودٌ وَ عَصَايِشِ رَا اَز دِهائِی بَزْر گِی قَرَارِ دَادِ [یعنی حَضْرَتِ مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ] وَ یكِی از اَن هَا كِسِی اسْتِ Kِه بِه اِذْنِ خَدَاوند مُرَدِه رَا زِنْدِه كَرْدِه، جِذَامِی وَ بَرصِی رَا شِفا مِی دَادِ [یعنی حَضْرَتِ عِیْسَى بِنِ مَرِیْمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ] وَ پِیامبرِ دِیْگَرِ كِسِی اسْتِ Kِه خَدَاوند سَخْنِ كَفْتِنِ بَا وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ اَوْتِیَ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ

وَتَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَخَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ. ثُمَّ قَبَضَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَمِيداً فَقِيداً سَعِيداً وَجَعَلَ الْأَمْرَ [مَنْ بَعْدَهُ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيَّتِهِ وَوَارِثِهِ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِداً وَاحِداً، أَحْيَا بِهِمْ دِينَهُ وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَبَيْنِي وَعَمِّهِمْ وَالْأَذْنَيْنِ فَلَاذْنَيْنِ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَاناً بَيِّنًا يَعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةَ مِنَ الْمَخْرُوجِ وَالْإِمَامَ مِنَ الْمَيَامُومِ. پرندگان را به او آموخت و فرمانروایی هر چیزی را به او داد [یعنی حضرت سلیمان علیه السلام]. پس از این‌ها محمد را که سلام و درود خداوند بر او و آلش باد، مبعوث فرمود و او را رحمت همه اهل عالم قرار داد. به واسطه او نعمتش را تمام کرد، و آمدن انبیا را ختم نمود، و او را برای هدایت همه مردم فرستاد، و از صدق و درستی ادعایش آنچه را خواست ظاهر کرد، و آیات و علامات صداقتش را روشن و مبین ساخت. پس خداوند روح مقدس او را قبض فرمود؛ در حالی که حضرتش پسندیده، نعمتی از دست رفته و سعادت‌مند بود، آن‌گاه امر ولایت و هدایت را پس از او در وجود برادر، پسر عمو، وصی و وارثش علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد. و پس از او به اوصیای بعدی یکی پس از دیگری سپرد، دینش را به واسطه ایشان زنده کرد، و نورش را به سبب آن‌ها تمام کرد، و بین ایشان و برادران و پسر عموها و نزدیکان و ذوی الارحام شان [فامیل شان] امتیازی روشن قرار داد، که به واسطه آن حجّت از غیر حجّت و امام از مأموم شناخته شود. بِأَنَّ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُزَانَ عِلْمِهِ وَمُسَدِّ تَوَدُّعِ حِكْمَتِهِ وَمَوْضِعِ سِتْرِهِ وَأَيْدَهُمْ بِالذَّلَائِلِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَلَدَّعَى أَمْرَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - كُلُّ أَحَدٍ وَلَمَّا عَرَفَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا الْعَالِمَ مِنَ الْجَاهِلِ. وَقَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أُدْرِي بِأَيِّهِ حَالَهُ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يَتَمَّ دَعْوَاهُ، أَمْ يَفْقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالَ - مِنْ حَرَامٍ وَلَا - يُفَرِّقُ بَيْنَ خَطَاةٍ وَصَوَابٍ، أَمْ يَعْلَمُ؟ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُشْتَابِهِ وَلَا يَعْرِفُ حَيْدَ الصَّلَاةِ بِهِ ائِنَّ كِه در برابر گناه و معصیت به ایشان مقام عصمت داد، و از عیوب کوچک و بزرگ دورشان کرده، از پلیدی و کثیفی پاک و طاهر شان ساخته، و آن‌ها را از لغزش پاکیزه کرده است. ایشان را خزانه‌دار علمش قرار داد، حکمتش را در وجود آن‌ها به ودیعه گذارد، و آن‌ها را محل سرّش گردانید، و با دلایل و معجزات تأیید شان فرمود. اگر غیر از این بود، مردم نیز با ایشان مساوی بودند و هر کسی مدّعی ولایت امری می‌شد، و حقّ از باطل و عالم از جاهل شناخته نمی‌شد. تحقیقاً این شخص که ادعایش باطل شده و به خداوند افترا زده است، ادعایی کرده که در آن دورغ گفته است. من نمی‌دانم او به چه حالت و دستاویزی امیدوار است که ادعایش را ثابت کند. آیا به وسیله فقه و علمش در امر دین خدا [می‌خواهد ثابت کند که امام است]؟ به خدا قسم که او حلال را از حرام تشخیص نمی‌دهد و فرق بین خطا و صواب را نمی‌داند. آیا به وسیله علمش می‌خواهد ثابت کند؟ در حالی که نه به حقّ علم دارد نه به باطل، آیات محکم را از آیات متشابه تشخیص نمی‌دهد، و حد نماز و حتی وقت آن را نمی‌داند. وَوَقْتُهَا، أَمْ بَوْرَعٍ؟ فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعَمُ ذَلِكَ لِيَطْلُبَ الشَّعْوَذَةَ وَلَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأْدَى إِلَيْكُمْ وَهَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسَيِّبَةٌ مُنْصُوبَةٌ وَآثَارٌ عَصِيْبَانِيَةٌ لِلَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ، أَمْ بِأَيِّهِ؟ فَلْيَأْتِ بِهَا، أَمْ بِحُجَّتِهِ؟ فَلْيَقِمْنَا، أَمْ بِدَلَالَتِهِ؟ فَلْيَدْكُرْهَا. قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَيَّمٍ وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنْ آيَا بِهِ وَاسْطَهُ تَقْوَايْسِ ثَابِتِ مِي كند؟ و خداوند شاهد است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به خیال این که با این عمل، شعبده باز شود، شاید خبرش به شما هم رسیده باشد. و همچنین خبر ظروف مسگری که خود او کار گذاشته [شرب خمر می‌کرده] و آثار عصیان و طغیانش در برابر خداوند تبارک تعالی که مشهور و معروف است. آیا معجزه‌ای دارد؟ پس باید بیاورد. آیا حجّت و برهانی دارد؟ پس باید اقامه کند. آیا دلیلی دارد؟ پس باید بیان نماید. خداوند متعال در کتاب عزیزش قرآن کریم می‌فرماید: «به نام خداوند بخشنده مهربان، حم [حامیم فرستادن و نازل کردن این قرآن عظیم از جانب خداوند مقتدر و حکیم است. ما آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن‌هاست را جز به حقّ [و برای حکمت و مصلحت خلق] و جز در وقت معین نیافریده ایم، ولی آنان که کافرند از هر چه پند و اندرز شان کنند

و بیم شان می دهند روی می گردانند. بگو: جز خدا همه آن بت‌هایی که به خدایی می خوانید به من نشان دهید که آیا در زمین الارض أم لهم شرك في السماوات ائتوني بكتاب من قبل هذا أو آثارة من علم إن كنتم صادقين * و مَنْ أَصْلُ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَنْتَجِبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ، عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» فَالْتَمَسَ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَآمَتِحْنَهُ وَسَيَلُهُ عَنْ آيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهَا لَتُعَلِّمَ حَالَهُ وَمَقْدَارَهُ وَيُظَهِّرَ لَكَ عَوَارِهُ وَنُقْصَانَهُ وَاللَّهُ حَسْبِيهِ. حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَأَقْرَهُ فِي مُسْتَتَرِّهِ وَقَدْ أَبَى اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - أَنْ تَكُونَ الْإِمَامِيَّةُ فِي شَيْءٍ آفَرِيده‌اند؟ یا با خداوند در خلقت آسمان‌ها شریکند؟ از کتب آسمانی پیشین دلیلی بر خدایی بت‌ها دارید؟ یا کمترین اثر و نشانه‌ای بر درستی عقیده شرک یافته‌اید؟ اگر راست می‌گویید برای من بیاورید. و کیست گمراه تر از آن که جز خدا کسی را بپرستد که هیچ در حوایج او تا قیامت اجابتش نکند، و از هر چه بخواند شان بی‌خبر باشند. و چون در قیامت، خلق محشور شوند، آنجا معبودان باطل با مشرکان، دشمن محشور شده و از پرستش آن‌ها بیزارند. (۱۶۶) بنابراین از خداوند متعال در برابر این ظالم [جعفر کذاب] طلب توفیق کن و آنچه را که برای تو ذکر کردم بخواه و او را امتحان کن و مثلاً از تفسیر آیه‌ای از کتاب خدا، یا تعیین حدود نماز واجب و آنچه که در آن واجب است از او بپرس تا این که حال و اندازه علم او را بدانی و عیب و ایراد و نقصانش برایت روشن شود و خداوند حساب او را می‌رسد. خداوند حق را بر اهلش حفظ می‌کند و آن را در محل و قرارگاهش مستقر می‌فرماید، و خداوند عزوجل ایا دارد که امامت را پس از حسن و حسین علیهما السلام أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِذَا أَدْنَى اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَأَنْحَسَرَ عَنْكُمْ وَإِلَى اللَّهِ أَرْعَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَجَمِيلِ الصَّنْعِ وَالْوَلَايَةِ وَحَسْبِ بِنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. ۲۴۷ - وأخبرني جماعة، عن جعفر بن محمد بن قولويه وأبي غالب الزراري (وغيرهما)، عن محمد بن يعقوب الكليني، عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رحمه الله أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الدار عليه السلام: أما ما سألت عنه أَرَشَدَ اللَّهُ وَتَبَيَّنَكَ مِنْ أَمْرِ الْمُتَنَكَّرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمِّنَا، فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٍ وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَيَلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. در دو برادر قرار دهد. زمانی که خداوند به ما در سخن گفتن اجازه دهد، حق ظاهر و باطل نابود می‌شود و این امر برای شما معلوم و ظاهر می‌گردد. و به جهت [طلب] کفایت و نیکویی و زیبایی صنع و خلقت و ولایت به خداوند توجه می‌کنم و خدا هم برای ما کافی، و او بهترین وکیل است. سلام و صلوات خداوند بر محمد و آل محمد باد. ۲۴۷ / ۳ - اسحاق بن يعقوب گفته است: از محمد بن عثمان عمري رحمه الله درخواست کردم تا نامه‌ای را که در آن از مسائلی که مورد اشکال بود سؤال کرده بودم را [به حضرت حجّت عليه السلام] برساند. پس توقيع شريف به خط مولی صاحب الزمان عليه السلام وارد شد - به این ترتیب - که: امّا آنچه را که پیرامون اشخاص از اهل بیت ما و پسر عموهایی که منکر امامت من هستند، سؤال کرده‌ای - خداوند تو را ارشاد کرده و ثابت قدم بفرماید - بدان که بین خداوند عزوجل و احدی قرابت و نزدیکی و فامیلی وجود ندارد و کسی که منکر [ولایت و امامت] من باشد، از ما نیست و راهش همان راه و روش پسر نوح عليه السلام است. وَأَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوَلَدِهِ، فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ عَلَى بَنِيْنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ. وَأَمَّا الْفُقُوعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَلَا- يَأْسُ بِالسَّلْمَابِ. وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَمَا نَقَبَلُهَا إِلَّا لِتَطَهَّرُوا فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ فَمَا آتَانَا اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ. وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرْجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَتَكْذِيبٌ وَضَلَالٌ. وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ (عَلَيْكُمْ). وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، فَإِنَّهُ ثَقْتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي. و اما راه و روش عمویم جعفر و فرزندان، همان راه و روش برادران یوسف عليه السلام است. و اما فقاع [آب جو مسکر]؛ نوشیدنش حرام است، ولی شربتی که از شلغم پخته می‌گیرند، اشکال ندارد. و اما اموال شما؛ ما آن‌ها را قبول نمی‌کنیم مگر این که خودتان پاک و طاهر شوید، پس هر کس خواست، [به وسیله پاک کردن مالش خودش را به ما] وصل می‌کند و هر کس که خواست قطع می‌کند،

و آنچه را که خداوند به ما عطا کرده بهتر از آنی است که به شما داده است. و امّا ظهور فرج؛ تحقیقاً مربوط به خداوند عزوجل است، کسانی که وقت ظهور و فرج را تعیین می‌کنند دروغگو هستند. و امّا اعتقاد کسی که گمان می‌کند حسین علیه السلام کشته نشده؛ چنین کسی کافر است و دروغ گفته و در گمراهی است. و امّا حوادثی که در آینده واقع می‌شوند؛ در آنها [و برای پیدا کردن هدایت] به روایان حدیث ما مراجعه کنید. چون آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر شما هستم. و امّا محمد بن عثمان عمری که خدا از او و پدرش راضی باشد؛ او مورد اعتماد من بوده و نامه‌اش نامه من است. وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْرِيَّارِ الْأَهْوَازِيِّ فَسَيُضِلُّهُ اللَّهُ قَلْبُهُ وَيُزِيلُ عَنْهُ شَكَّهُ. وَأَمَّا مَا وَصَّيْنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَطَهَّرَ وَثَمَنَ الْمُغْتَبِيَّةَ حَرَامًا. وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ فَإِنَّهُ رَجُلٌ مِنْ شَيْعِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ. وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ (أَبِي) زَيْنَبِ الْأَعْدَعِ [فَإِنَّهُ مَلْعُونٌ وَأَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ، فَلَا تُجَالِسُ أَهْلَ مَقَالِهِمْ وَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَأَبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُمْ بُرَاءٌ. وَأَمَّا الْمُتَمَلِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحْلَلَ مِنْهَا شَيْئًا فَآكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ. وَأَمَّا الْخُمْسُ فَصَدَّقْهُمُ أَيُّحَ لِسَيِّعِنَا وَجَعَلُوا مِنْهُ فِي حِلِّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِطَيْبٍ وَلَا دَتُّهُمْ وَلَا تَخَبُّتٌ. و امّا محمد بن علی بن مهزیار اهوازی؛ خداوند به زودی قلب او را اصلاح و شکش را از بین می‌برد. و امّا اموالی را که به ما رسانیدی؛ مورد قبول ما نیست مگر آنچه را که پاک و طاهر باشد و پول زن ترانه خوان [آوازه خوان] حرام است. و امّا محمد بن شاذان بن نعیم؛ او مردی از شیعیان ما اهل بیت است. و امّا ابو خطاب محمد بن ابی زینب اجدع؛ او و اصحابش ملعون هستند، پس با همفکران آنها مجالست نکن، من از آنها بیزارم و پدرانم علیهم السلام نیز از آنها بری و بیزار بودند. اما کسانی که از اموال ما استفاده می‌کنند؛ اگر چیزی از آن را برای خودشان حلال بدانند و بخورند، آتش جهنم را خورده‌اند. و امّا خمس؛ تحقیقاً برای شیعیان مباح شده و [استفاده از آن] برای آنها تا وقت ظهور و قیام ما حلال قرار داده شده است. به این دلیل که ولادتشان پاک باشد و خبیث نشوند [یعنی حلال زاده باشند]. وَأَمَّا نِدَامَةُ قَوْمٍ قَدْ شَكُّوا فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى مَا وَصَّيْنَا بِهِ، فَقَدْ أَقْلَنَا مِنْ اسْتِقْطَالٍ وَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي صَلَةِ السَّاكِينِ. وَأَمَّا عَلَةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْمَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تَبَدَّلَ لَكُمْ تَشَوْكُمْ» إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا يَبْعُهُ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيتِ فِي عُنُقِي. وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ فِي غَيْبَتِي فَكَأَلَا تُنْفَعُ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَإِنِّي لِأَمَانُ أَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النَّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَاعْلَمُوا [أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ] أَمَا نِدَامَتِ وَ پشیمانی عده‌ای که در دین خدا شک کرده‌اند و این که آنچه را به ما رسانده‌اند [در حقانیت ما مشکوک هستند] اگر آنها می‌خواهند اقاله کنند، ما هم اقاله (۱۶۷) می‌کنیم و نیازی به صلّه افراد مردّد نداریم. اما علت آنچه که از غیبت واقع شده است؛ پس خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از اموری که اگر برای شما ظاهر شود بدتان می‌آید سؤال نکنید.» (۱۶۸) هیچ کدام از پدران من نبوده‌اند مگر این که در گردنشان بیعت طاغوت زمانشان بوده است [به جهت این که ایشان مأمور به تقیه بوده‌اند]. ولی من وقتی قیام کنم، بیعت هیچ یک از طواغیت به عهده‌ام نیست. و امّا چگونگی استفاده و فیض بردن از وجودم در زمان غیبت، نظیر انتفاع و استفاده بردن از خورشید است زمانی که به وسیله ابرها از چشم‌ها غایب می‌شود. من امان اهل زمین هستم، همچنان که ستارگان، امان اهل آسمان هستند، پس درهای سؤال را از ولا تَتَكَلَّفُوا عَلَيَّ مَا قَدْ كُفَيْتُمْ، وَأَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ۲۴۸ - وأخبرنا الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس أحمد بن علي بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد الكاتب قال: حدثني أبو الحسن أحمد بن محمد بن تربك الرهاوي قال: حدثني أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه أو قال أبو الحسن (علي بن) أحمد الدلال القمي: قال: إختلف جماعة من الشيعة في أن الله - عزوجل - فوض إلى الأئمة صلى الله عليه وآله أن يخلقوا أو يرزقوا؟ فقال: قوم هذا محال لا يجوز على الله تعالى، لأن الأجسام لا يقدر على خلقها غير الله - عزوجل - وقال آخرون: بل الله تعالى أقدر الأئمة على ذلك وفوضه إليهم فخلقوا ورزقوا وتنازعوا في ذلك تنازعا شديداً. چیزی که سودی برای شما ندارد ببندید، و بر آنچه که موظف نیستید خود را به زحمت نیندازید. برای تعجیل در فرج بسیار دعا کنید که همان فرج شماست. سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر هر

کسی که از هدایت تبعیت کند. ۴ / ۲۴۸ - محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه یا ابوالحسن علی بن احمد دلّالی قمی یکی از این دو نفر گفته است: تعدادی از شیعیان درباره این که خداوند متعال خلق کردن و روزی دادن را به ائمه‌علیهم السلام تفویض [و اگذار] کرده است یا نه، اختلاف کردند. عده‌ای گفتند: این امر محال است و بر خداوند متعال جایز نیست که این کار را انجام دهد، چون فقط خداوند می‌تواند اجسام را خلق کند و عده‌ای هم گفتند: خود خداوند تعالی ائمه را بر این کار قادر می‌فرماید و به ایشان تفویض می‌فرماید، لذا ایشان [به قدرت و اذن الهی] خلق می‌کنند و رزق می‌دهند. به هر حال اختلاف و نزاع بسیار شدیدی در این مورد به وجود آمد. فقال قائل: ما بالکم لا ترجعون إلی أبی جعفر محمّد بن عثمان العمری فتسألونه عن ذلك فیوض لکم الحقّ فیہ، فإنّہ الطریق إلی صاحب الأمر عجل اللّٰه فرجہ، فرضیت الجماعة بأبی جعفر وسلّمت وأجابت إلی قولہ، فکتبوا المسأله وأنفذوها إلیہ، فخرج إلیہم من جہتہ توقیع نسختہ: «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، وَأَمَّا الْأَنْمِيَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللّٰهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ، إِبْجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ». ۲۴۹ - وبهذا الإسناد، عن أبي نصر هبة الله بن محمد بن بنت أمّ كلثوم بنت أبي جعفر العمری قال: حدّثني جماعة من بني نوبخت، منهم أبو الحسن بن كثير النوبختي رحمه الله، در این میان کسی گفت: چرا به ابی جعفر محمّد بن عثمان عمری [نایب خاص حضرت] مراجعه نمی‌کنید و در این باره از او سؤال نمی‌کنید؟ تا این که برایتان عقیده حق را روشن کند، چون او طریق رسیدن به صاحب الامر - عجل الله فرجه - است. همگی به مراجعه به ابی جعفر رضایت داده و دعوت او را اجابت کردند، بنابراین مسأله را نوشته و برایش فرستادند. از ناحیه مقدسه برایشان توقیع خارج شد که به این ترتیب است: تحقیقاً خداوند تبارک و تعالی است که اجسام را خلق کرده و ارزاق را تقسیم کرده است، به جهت این که نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، چیزی شبیه او نیست و شنونده و داناست. و امّا امامان علیهم السلام پس ایشان از خداوند مسألت می‌کنند و حق تعالی خلق می‌کند، و آن‌ها می‌خواهند و خداوند رزق می‌دهد. یعنی خداوند به خاطر بزرگی حق ایشان درخواستشان را اجابت می‌فرماید. ۵ / ۲۴۹ - ابو نصر هبة الله بن محمد نوه دختری امّ کلثوم دختر ابی جعفر عمری وحدّثنی به امّ کلثوم بنت ابی جعفر محمّد بن عثمان العمری رضی الله عنه أنّه حمل إلی أبی [جعفر] رضی الله عنه فی وقت من الأوقات ما ینفذه إلی صاحب الأمر علیه السلام من قم ونواحيها. فلما وصل الرسول إلی بغداد ودخل إلی أبی جعفر وأوصل إلیه ما دفع إلیه ووّدعه وجاء لینصرف قال له أبو جعفر: قد بقی شیء ممّا استودعته فأین هو؟ فقال له الرجل: لم یبق شیء یا سیدی فی یدی إلاً وقد سلّمته، فقال له أبو جعفر: بلی قد بقی شیء فارجع إلی ما معک وفتّشه وتذکر ما دفع إلیک. فمضى الرجل، فبقی أیاماً یتذکر ویبحث ویفکر فلم یذکر شیئاً ولا أخبره من کان فی جملته، فرجع إلی أبی جعفر فقال له: لم یبق شیء فی یدی ممّا سلّم إلیّ (وقد حملته) إلی گفته: تعدادی از بنی نوبخت از جمله ابوالحسن بن کثیر نوبختی رحمه الله حدیث را برای من نقل کرده‌اند و همچنین خود امّ کلثوم هم حدیث را نقل کرده است: زمانی از شهر قم و نواحی آن، اموالی برای ابی جعفر رحمه الله آورده شد تا این که به محضر مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام رسانده و تسلیم امام کند. پیک به بغداد رسید و اموال را به ابی جعفر رساند، وقتی که با او خداحافظی کرد و خواست به قم برگردد، ابو جعفر به او گفت: چیزی از اموالی که به تو سپرده شده است باقی مانده و به من ندادی، آن چیز کجاست؟ فرستاده گفت: ای آقای من! هر چه که در دست من بود به شما سپردم و چیزی باقی نمانده است. ابو جعفر به او گفت: بلکه چیزی مانده است، برگرد و بار و بُنهات را خوب بگرد، آنچه که به تو داده شده را پیدا می‌کنی. فرستاده رفت، چند روز از این ماجرا گذشت، در این مدّت کاملاً فکر و جست و جو کرد ولی چیزی به یادش نیامد، و کسی هم از رفقا و همراهانش خبر خاصی به او ندادند، بنابراین به نزد ابی جعفر برگشت و به او گفت: در دست من چیزی نمانده، هر چه که به من تسلیم شده بود به خدمت شما ارائه حضرتک، فقال له أبو جعفر: فإنّہ یقال: لک الثوبان السردایان اللّٰذان دفعهما إلیک فلان بن فلان ما فعلا؟ فقال له الرجل: إی واللّٰه یا سیدی لقد نسیتهما حتّی ذهبا عن قلبی ولست أدری الآن أين وضعتهما، فمضى الرجل، فلم یبق شیء کان معه إلاً فتّشه وحلّه وسأل من حمل إلیه شیئاً من المتاع أن یفتّش

ذلك فلم يقف لهما على خبر، فرجع إلى أبي جعفر (فأخبره). فقال له أبو جعفر: يقال لك إمض إلى فلان بن فلان القطن الذي حملت إليه العدلين القطن في دار القطن، فافتق أحدهما وهو الذي عليه مكتوب كذا وكذا فإتتهما في جانبه، فتخبر الرجل مما أخبر به أبو جعفر، ومضى لوجهه إلى الموضع، ففتق العدل الذي قال له: افتقه، فإذا الثوبان في جانبه قد اندسا مع القطن فأخذهما وجاء (بهما) إلى أبي جعفر، فسلمهما إليه كردم. أبو جعفر گفت: چنین گفته می‌شود که دو طاقه پارچه سردانی که فلانی به تو داده است، نزد تو می‌باشد، آن‌ها چطور شدند؟ آن مرد گفت: بله، ای آقای من! به خدا قسم که آن‌ها را فراموش کرده و از خاطر م رفته بود و الآن نمی‌دانم که آن‌ها را کجا گذاشته‌ام. مرد رفت و همه وسایلش را تفتیش کرد و از کسانی که چیزی به آن‌ها داده بود خواهش کرد که اموال و وسایل را جست و جو کنند، اما خبر از دو طاقه پارچه سردانی نشد. بعد برگشت و ماجرا را به اطلاع ابی جعفر رساند، ابی جعفر گفت: به تو گفته می‌شود که برو نزد فلان پنبه فروش که دو عدل پنبه برایش به انبار پنبه بردی، یکی از آن‌ها را که فلان نوشته روی آن است باز کن، دو طاقه پارچه مورد بحث همانجا هستند. از این که ابو جعفر از این مسأله اطلاع داشت و به او هم گفت، متخبر و متعجب شد، و به آنجا که پنبه فروشی بود رفت، و همان عدل پنبه‌ای را که ابو جعفر گفته بود باز کرد، و دید که دو پارچه لباس را در گوشه آن مخفی کرده بود. پارچه‌ها را به خدمت ابو جعفر آورده و به او تسلیم کرده و گفت: این دو پارچه را وقال له: لقد نسيتهما لأني لما شددت المتاع بقيا، فجعلتهما في جانب العدل ليكون ذلك أحفظ لهما. وتحدث الرجل بما رآه وأخبره به أبو جعفر عن عجيب الأمر الذي لا يقف إليه إلا نبي أو إمام من قبل الله الذي يعلم السرائر وما تخفى الصدور، ولم يكن هذا الرجل يعرف أباجعفر وإنما أنفذ على يده كما ينفذ التجار إلى أصحابهم على يد من يثقون به، ولا كان معه تذكرة سلمها إلى أبي جعفر ولا كتاب، لأن الأمر كان حاداً (جداً) في زمان المعتضد، والسيف يقطر دماً كما يقال، وكان سرّاً بين الخاص من أهل هذا الشأن وكان ما يحمل به إلى أبي جعفر لا يقف من يحمله على خبره ولا حاله وإنما يقال: امض إلى موضع كذا وكذا، فسلم ما معك فراموش کرده بودم، به خاطر این که وقتی بارها را میبستم این‌ها باقی ماندند، لذا در کنار عدل پنبه گذاشتم تا محفوظ بمانند. بعد از این ماجرا مرد آنچه را که دید بود و ابو جعفر به او اطلاع داده بود را برای دیگران نقل می‌کرد که این امر عجیبی است که فقط پیامبر و امام از جانب خداوند به آن آگاهی دارند که عالم به همه غیب‌ها است و به آنچه که در سینه‌ها مخفی شده است علم و آگاهی دارد. این درحالی است که این مرد قبلاً اباجعفر را نمی‌شناخت، و شناختش در این حدّ بود که توسط او اموالی را برای ابا جعفر فرستاده بودند، درست مثل تجار که به وسیله کسی که مورد اطمینان آن‌هاست اموالی را برای یکدیگر می‌فرستند. علاوه بر این، نامه یا فهرست اموال را هم به او ندادند که به ابو جعفر بدهد، چرا که در زمان معتضد عباسی این کار بسیار خطرناک بود و چنانچه نقل شده از شمشیر عباسیان خون می‌چکید، و این گونه مسائل اسراری بود که نزد خاصان از اهل این مقام بود، و هر کس که اموالی را برای ابو جعفر می‌برد، بر حقیقت و کمّ و کیف آن اموال به طور دقیق مطلع نمی‌شد، فقط به او گفته می‌شد که این مال را به فلان نقطه ببر و به دست فلان شخص برسان، بدون (من) غیر آن ی شعر بشیء ولا يدفع إليه كتاب، لئلا يوقف على ما تحمله منه. ۲۵۰ - وأخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين قال: أخبرنا عليّ بن أحمد بن موسى الدقاق ومحمّد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب، عن أبي الحسين محمّد بن جعفر الأسدي الكوفي رضي الله عنه أنه ورد عليه فيما ورد من جواب مسأله، عن محمّد بن عثمان العمريّ قدس سره: وَأَمَا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا، فَلَيْتَن كَانَ كَمَا يَقُولُ النَّاسُ: إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، فَمَا أَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ، فَصَلَّيْهَا وَأَرْغَمَ [أَنْفَ الشَّيْطَانِ]. ۲۵۱ - [و] قال أبو جعفر بن بابويه في الخبر الذي روي فيمن أظفر يوماً في شهر رمضان متعمداً أن عليه ثلاث كفّارات: فإني أفتي به فيمن أظفر بجماع محرّم عليه أو بطعام محرّم این که او را به جزئیات اموال آگاه کنند و یا نامه‌ای به او بدهند، تا این که او به حقیقت آنچه که حمل می‌کند پی نبرد [که برای حضرت حجّت علیه السلام است]. ۶ / ۲۵۰ - این خبر از ابو الحسين محمّد بن جعفر اسدی کوفی رحمه الله است که در جواب مسأله‌ای که از محمّد بن عثمان عمري قدس سره پرسیده بود

می‌باشد و بخشی از جواب که وارد شده، این بود: اما آنچه که در مورد نماز به هنگام طلوع و غروب خورشید پرسیده بودی؛ پس اگر همان طور که مردم می‌گویند باشد که خورشید بین دو شاخ شیطان طلوع و غروب می‌کند، پس هیچ چیزی دماغ شیطان را به خاک نمی‌ماند که بالاتر و افضل از نماز باشد؛ لذا در آن اوقات نماز بخوان و دماغ او را به خاک مذلت بمال. ۲۵۱ / ۷ - ابو جعفر ابن بابویه در خبری که روایت شده مبنی بر این که اگر کسی در ماه مبارک رمضان عمداً افطار کند، هر سه کفاره (۱۶۹) به عهده او هست و باید انجام دهد گفته است: علیه، لوجود ذلك فی روایات ابي الحسين الأسدي فيما ورد عليه من الشيخ أبي جعفر بن عثمان العمری رضی الله عنه. ۲۵۲ - أخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون، عن أبي عليّ محمد بن همام قال أبو عليّ: وعلى خاتم أبي جعفر السمان رضی الله عنه لا - إله إلا الله الملك الحق المبين، فسألته عنه فقال: حدّثني أبو محمد يعني صاحب العسكر عليه السلام، عن آبائه عليهم السلام (أنهم) قالوا: كان لفاطمة عليها السلام خاتم فضة عقيق، فلما حضرتها الوفاة دفعته إلى الحسن عليه السلام، فلما حضرته الوفاة دفعه إلى الحسين عليه السلام. قال الحسين عليه السلام: فاستهيت أن أنقش عليه شيئاً، فرأيت في النوم المسيح عيسى بن مريم على نبيّنا وآله و عليه السلام، فقلت له: يا روح الله ما أنقش على خاتمي هذا؟ قال: انقش عليه لا إله إلا الله الملك الحق المبين، فإنّه أول التوراة وآخر الإنجيل. من بر اساس این که این مسأله در روایات ابی الحسین اسدی که توسط شیخ ابی جعفر [محمد بن عثمان عمری از طرف حضرت حجّت ۷] برایش وارد شده بود، فتوی می‌دهم که هر سه کفاره در مورد کسی است که با جماع حرام یا غذای حرام افطار کرده باشد. ۲۵۲ / ۸ - ابو علی محمد بن همام می‌گوید: روی انگشتری ابی جعفر سمان رحمه الله [نایب دوم امام] نوشته شده بود: خدایی جز خداوند متعال که به حق مالک و سلطان آشکار و مقتدر عالم است، نیست. علت این امر را از او پرسیدم، گفت: ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمودند که حضرت فاطمه علیها السلام انگشتری داشتند که نگین آن عقیق بود، زمانی که شهادت حضرت فرا رسید انگشتری را به حسن علیه السلام سپردند، وقتی که زمان شهادت ایشان رسید آن را به حسین علیه السلام سپردند و امام حسین علیه السلام فرمودند: دوست داشتم که چیزی روی آن بنویسم و نقشی ایجاد کنم که در خواب حضرت مسیح، عیسی بن مریم که بر پیامبر و آلش و مسیح سلام و صلوات باد را دیدم. به او گفتم: ای روح الله! روی این انگشتری چه چیزی را نقش کنم؟ گفت: این جمله را نقش کن «لا إله إلا الله الملك الحق المبين» که اولین جمله تورات و آخرین جمله انجیل است. ۲۵۳ - وأخبرنا جماعة، عن أبي محمد الحسن بن حمزة بن عليّ بن عبد الله بن محمد بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال: حدّثنا عليّ بن محمد الكليني قال: كتب محمد بن زياد الصيمريّ يسأل صاحب الزمان عجل الله فرجه كفناً يتيمّن بما يكون من عنده، فورد إنك تحتاج إليه سنة إحدى وثمانين فمات الله في [هذا] الوقت الذي حدّه وبعث إليه بالكفن قبل موته بشهر. ۲۵۴ - وأخبرني جماعة، عن أحمد بن محمد بن عياش قال: حدّثني ابن مروان الكوفي قال: حدّثني ابن أبي سوره قال: كنت بالحائر زائراً عشية عرفة فخرجت متوجّهاً على طريق البرّ، فلما انتهيت [إلى المسناة] جلست إليها مستريحاً، ثمّ قمت أمشي وإذا رجل على ظهر الطريق فقال لي: هل لك في الرفقة؟ فقلت: نعم فمشينا معاً يحدّثني وأحدّثه وسألني عن حالي، فأعلمته أنّي مضيق لا شيء معي ولا في يدي، فالتفت إليّ فقال لي: إذا دخلت الكوفة فأت [دار] أباطاهر الزراريّ فأقرع عليه بابه، فإنّه سيخرج إليك وفي ۲۵۳ / ۹ - محمد بن زياد صيمري در نامه‌ای از حضرت صاحب الزمان علیه السلام برای تیمن و تبرک، کفنی درخواست کرد، جواب آمد: شما در سال هشتاد و یکم به کفن محتاج خواهی شد، [محمد بن زياد] در همان سالی که حضرت فرموده بودند از دار دنیا رفت و یک ماه پیش از آن کفنی برای او رسید. ۲۵۴ / ۱۰ - ابن ابی سوره گفته: در شب عرفة قبر مطهر حضرت سيّد الشهداء عليه السلام را زیارت کردم، بعد از بیرون آمدن از حرم به سمت بیابان به راه افتادم تا این که به آب راهی رسیدم، و در آنجا برای استراحت نشستم، سپس برخاستم که راه بیفتم، ناگهان مردی را سر راه دیدم، او به من گفت: آیا مایل به رفاقت و همراهی هستی؟ گفتم: بله. پس با هم همراه شدیم. مشغول صحبت شده و از حال و احوال من پرسید، من هم او را از تنگدستی و نداری و این که بسیار بی چیز هستم مطلع کردم. به من توجه کرده و گفت: وقتی وارد

کوفه شدی به در خانه ابوطاهر زراری برو، در را بزنی، او در حالی از خانه یده دم الأضحیه، فقل له: یقال لک إعط هذا الرجل الصرّة الدنانیر الّتی عند رجل السریر، فتعجبت من هذا، ثمّ فارقتی ومضى لوجهه لا أدری أين سلك. ودخلت الکوفه فقصدت [دار] اباطاهر محمّد بن سلیمان الزراری، فقرعت [علیه بابه] کما قال لی وخرج الیّ وفی یده دم الأضحیه فقلت له: یقال لک إعط هذا الرجل الصرّة الدنانیر الّتی عند رجل السریر، فقال: سمعاً وطاعهً ودخل فأخرج الیّ الصرّة فسلمها الیّ فأخذتها وانصرفت. ۲۵۵ - وأخبرنی جماعه، عن أبی غالب أحمد بن محمّد الزراری قال: حدّثنی أبو عبد الله محمّد بن زید بن مروان قال: حدّثنی أبو عیسی محمّد بن علیّ الجعفریّ وأبو الحسن محمّد بن علیّ بن الرقام قالوا: حدّثنا أبو سوره - قال أبو غالب: وقد رأیت ابناً لأبّی سوره وکان أبو سوره أحد مشایخ الزیدیه المذكورین. بیرون می آید که دستش آغشته به خون گوسفند قربانی است، به او بگو: به تو گفته اند که کیسه دیناری را که کنار پایه تخت هست به این مرد بده. از این جمله تعجب کردم، بعد از من جدا شد و به سمتی رفت که نفهمیدم کجا بود. وارد کوفه شدم و به قصد منزل ابوطاهر محمّد بن سلیمان زراری رفتم، همان طور که آن مرد گفته بود در خانه او را کوبیدم، ناگهان دیدم که بیرون آمد و دستش به خون گوشت قربانی آغشته بود، به او گفتم: گفته اند کیسه دیناری را که در کنار پایه تخت توست به من بدهی، گفتم: سمعاً و طاعهً. رفت و کیسه را آورد و من هم آن را گرفته و برگشتم. ۱۱ / ۲۵۵ - ابو سوره (۱۷۰) می گوید: به قصد درک روز عرفه به سمت قبر مطهر قال أبو سوره: خرجت الی قبر أبی عبد الله علیه السلام أرید یوم عرفه فعزّفت یوم عرفه، فلما کان وقت عشاء الآخر صلّیت وقمت فابتدأت أقرأ من الحمد، وإذا شابّ حسن الوجه علیه جبّه سیفی، فابتدأ أيضاً من الحمد وختم قبلی أو ختمت قبله، فلما کان الغداه خرجنا جميعاً من باب الحائر، فلما صرنا الی شاطئ الفرات قال لی الشابّ: أنت ترید الکوفه فامض فمضیت طریق الفرات وأخذ الشابّ طریق البرّ. قال أبو سوره: ثمّ أسفت علی فراقه فاتبعته فقال لی: تعال فجئنا جميعاً الی أصل حصن المسنّاء فمنا جميعاً وانتبهنا فإذا نحن علی العوفی علی جبل الخندق فقال لی: أنت مضیق وعلیک عیال، فامض الی أبی طاهر الزراری فیخرج الیک من منزله وفی یده الدم من الأضحیه فقل له: شابّ من صفته کذا یقول: لک صرّة فیها عشرون دیناراً جاءک بها بعض إخوانک فخذها منه. ابا عبد الله علیه السلام رفتم و عرفه را هم در آنجا بودم، وقتی که عشا شد مشغول نماز شدم، قیام کردم و شروع به قرائت سوره حمد نمودم، در همین حین جوان خوش رویی را دیدم که جبّه سفیدی پوشیده بود، او هم با سوره حمد نمازش را شروع کرد، نماز مان را تمام کردیم، یا من زودتر تمام کردم یا او، صبح که شد همگی از درب حائر [حرم حسینی] بیرون آمدیم، وقتی که به کنار نهر فرات رسیدیم، همان جوان خطاب به من گفت: تو قصد داری که به کوفه بروی، پس برو. من هم از راه فرات رفتم و او هم از راه بیابان. بعد از مفارقت از آن جوان، متأسف و ناراحت شدم [که چرا از او جدا شده ام] بنابراین پشت سر او رفتم، به من گفت: بیا. پس با هم به راه افتادیم تا رسیدیم به پای قلعه مسنّاء، همان جا خوابیدیم وقتی که از خواب بیدار شدیم ناگهان دیدم که بالای عوفی و بالاتر از کوه خندق هستیم، جوان به من گفت: تو عیال وار و در مضیق هستی، پس برو پیش ابی طاهر زراری، [وقتی که در بزنی] او از منزل با حالتی که خون قربانی بر دست اوست بیرون می آید، وقتی آمد به او بگو: جوانی با این اوصاف به شما می گوید: کیسه ای که در آن بیست دینار است که یکی از برادران دینی برایت آورده بده، آن کیسه را از او بگیر. قال أبو سوره: فصرت الی أبی طاهر [بن زراری] کما قال الشابّ ووصفته له فقال: الحمد لله ورأیته، فدخل وأخرج الی الصرّة الدنانیر فدفعها الیّ وانصرفت. قال أبو عبد الله محمّد بن زید بن مروان - وهو أيضاً من أحد مشایخ الزیدیه - حدّث بهذا الحدیث أبا الحسن محمّد بن عبید الله العلوی ونحن نزول بأرض الهرّ، فقال: هذا حقّ جاءنی رجل شابّ فتوسّمت فی وجهه سمه فانصرف الناس کلّهم، وقلت له: من أنت؟ فقال: أنا رسول الخلف علیه السلام الی بعض إخوانه ببغداد فقلت له: معک راحله فقال: نعم فی دار الطلحین، فقلت له: قم فجئ بها، ووجهت معه غلاماً فأحضر راحلته وأقام عندی یومه ذلک وأکل من طعامی وحدّثنی بکثیر من سرّی وضمیری، قال: فقلت له علیّ أیّ طریق تأخذ؟ قال: أنزل الی هذه النجفه ثمّ آتی وادی الرّملة، ثمّ آتی الفسطاط (واتبع الراحله) فأرکب الی الخلف علیه السلام الی المغرب. به طرف ابوطاهر بن زراری رفتم و همانی را که جوان گفته

بود، برایش گفتم و ماجرا را توضیح دادم. ابوطاهر گفت: الحمد لله. داخل منزل شد و وقتی خارج شد کیسه دینارها را آورد و به من داد و رفت. ابو عبدالله محمد بن زید بن مروان که او نیز یکی از بزرگان زیدیه است گفته: وقتی که در زمین «هر» فرود آمده بودیم، این حدیث را برای ابوالحسن بن عبیدالله علوی نقل کردم و او گفت: این حدیث حق است. [بعد از آن گفت که] مرد جوانی پیش من آمد، با دقت تمام به صورتش نگاه کردم، مردم که برگشتند، من به او گفتم: شما کی هستید؟ گفت: فرستاده خلف علیه السلام به سوی بعضی برادران حضرت در بغداد هستم. گفتم: آیا بار و بنه‌ای داری؟ گفت: بله، در منزل طلحین است. گفتم: بلند شو و اثاث را بیاور. جوان برخاست که برود، همراهش غلامی را روانه کردم، تا این که اثاثیه جوان را آوردند. آن روز جوان نزد من ماند و از غذای ما خورد و بسیاری از اسرار را به من خبر داد. به او گفتم: از کدام راه می‌روی؟ گفت: به طرف نجف می‌روم، و از آنجا به رمله و بعد به فسطاط می‌روم. پس از آن برای رسیدن به محضر مبارک حضرت سوار شده و به سمت مغرب می‌روم. قال أبو الحسن محمد بن عبید الله: فلما كان من الغد ركب راحلته وركبت معه حتى صرنا إلى قنطرة دار صالح فعبير الخندق وحده وأنا أراه حتى نزل النجف وغاب، عن عيني. قال أبو عبد الله محمد بن زيد: فحدثت أبا بكر محمد بن أبي دارم اليمامي - وهو (من) أحد مشايخ الحشوية - بهذين الحديثين فقال: هذا حق جاءني منذ ستينيات ابن أخت أبي بكر [بن النخالی العطار - وهو صوفي يصحب الصوفية - فقلت من أنت وأين كنت؟ فقال لي: أنا صبح که شد جوان سوار شترش شد و من هم با او سوار شدم تا این که به پل دار صالح رسیدیم، او به تنهایی از خندق عبور کرد، من او را می‌دیدم تا این که به نجف رفت و بعد از چشم پنهان شد. ابو عبدالله محمد بن زید گفته: این دو حدیث را به ابا بکر محمد بن ابی دارم یمامی که یکی از بزرگان طایفه حشویه (۱۷۱) بود، گفتم. او گفت: این دو حدیث حق است. بعد از آن گفت: چند سال پیش خواهر زاده ابی بکر بن نخالی عطار که صوفی بوده و با طایفه صوفیه مصاحبت و معاشرت داشت، پیش من آمد، گفتم: شما که هستی و از کجا آمدی؟ مسافر (منذ) سبع عشرة سنة، فقلت له: فأى شيء أعجب ما رأيت؟ فقال: نزلت في الإسكندرية في خان ينزله الغرباء، وكان في وسط الخان مسجد يصلّي فيه أهل الخان وله إمام وكان شاب يخرج من بيت له (أو) غرفه فيصلّي خلف الإمام ويرجع من وقته إلى بيته ولا يلبث مع الجماعة. قال: فقلت: - لما طال ذلك عليّ ورأيت منظره شابّ نظيف عليه عبا - أنا والله أحبّ خدمتك والتشرف بين يديك، فقال: شأنك فلم أزل أخدمه حتى أنس بي الأونس التّيام، فقلت له ذات يوم من أنت أعزك الله؟ قال: أنا صاحب الحقّ، فقلت له: يا سيدي متى تظهر؟ فقال: ليس هذا أوان ظهوري، وقد بقي مدّة من الزّمان، فلم أزل على خدمته تلك وهو على حالته گفت: من مسافر و هفده سال است که در سفر هستم. گفتم: عجیب‌ترین چیزی که دیده‌ای چه بوده است؟ گفت: در شهر اسکندریه در منزلگاهی که جای غریبه‌ها بود منزل کردم، در وسط کاروانسرا مسجدی بود که اهل کاروانسرا در آنجا نماز می‌خواندند، امام جماعتی هم داشتند که جوان بود و از خانه و اتاقی که مخصوص او بود بیرون می‌آمد و به نماز ایستاده و مردم هم پشت سر او نماز اقامه می‌کردند. بعد از نماز هم فوراً به اتاقش بر می‌گشت و با جماعت نمی‌ماند. وقتی که ماندیم در کاروانسرا طولانی شد و این منظره را از جوان که بسیار پاک و پاکیزه بود و عبایی هم به دوش داشت دیدم، به او گفتم: به خدا قسم که دوست دارم در خدمت شما باشم، و در محضر شما شرافت کسب کنم. او گفت: این شأن توست، انجام بده. پس به خدمت او مشغول شدم تا این که با ایشان انس کاملی پیدا کردم. یک روز به او گفتم: خداوند به شما عزت بدهد، شما چه کسی هستید؟ فرمود: من صاحب حقّم. عرض کردم: ای آقای من! چه وقتی ظهور می‌کنید؟ من صلاة الجماعة و ترك الخوض فيما لا يعنيه إلى أن قال: أحتاج إلى السفر فقلت له: أنا معك. ثم قلت له: يا سيدي متى يظهر أمرك؟ قال: علامة ظهور أمرى كثرة الهرج والمرج والفتن، وآتى مكة فأكون في المسجد الحرام فيقول الناس انصبوا لنا إماماً ويكثر الكلام حتى يقوم رجل من الناس فينظر في وجهي، ثم يقول: يا معشر الناس هذا المهديّ انظروا إليه فيأخذون بيدي وينصبوني بين الركن والمقام، فيبايع الناس عند إياسهم عني، قال: وسرنا إلى ساحل البحر فعزم على ركوب البحر فقلت له: يا سيدي أنا والله أفرق من (ركوب) البحر فقال: ويحك تخاف وأنا معك، فقلت: لا ولكن أجب، قال: فركب البحر وانصرفت عنه. فرمودند: حالا وقت

ظهور نیست، مدّت زمانی تا ظهور مانده. پس من پیوسته مشغول به خدمت حضرت بودم و او هم همین حال را داشت؛ یعنی نماز جماعت می‌خواند و به اموری که به او مربوط نبود وارد نمی‌شد، تا این که گفت: نیاز است به سفر بروم. عرض کردم: من هم همراه شما می‌آیم و بعد عرضه داشتم: ای آقای من! امر ظهور شما کی واقع می‌شود؟ فرمودند: علامت ظهور حکومت من، این است که، هرج و مرج و فتنه زیاد می‌شود، آن وقت به مکه خواهم آمد و در مسجد الحرام خواهم بود تا این که مردم می‌گویند: برای ما امامی تعیین نموده و نصب کنید. و در این مورد مباحثه طولانی واقع می‌شود تا این که یک نفر از بین مردم برخاسته و به من نگاه می‌کند، بعد می‌گوید: ای مردم! این مرد مهدی است به او نگاه کنید، و دستش را [به عنوان بیعت] بگیرید، و بین رکن و مقام مرا منصوب می‌کنند و همه آن‌ها در حالی که از حیات و ظهور من مأیوس شده بودند با من بیعت می‌کنند. حرکت کردیم تا به کنار دریا رسیدیم، ایشان قصد کردند که وارد دریا شوند. من عرض کردم: ای آقای من! به خدا قسم من از دریا می‌ترسم؟ حضرت فرمودند: می‌ترسی! در حالی که من همراه تو هستم؟ عرض کردم: نه، جرأت ندارم. پس حضرت سوار دریا شد [روی دریا رفت] و من برگشتم. ۲۵۶ - أخبرنی جماعة، عن أبي عبد الله أحمد بن محمد بن عیاش، عن أبي غالب الزراري قال: قدمت من الكوفة وأنا شابّ إحدى قدماتي ومعى رجل من إخواننا قد ذهب على أبي عبد الله اسمه، وذلك في أيام الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رحمه الله واستتاره ونصبه أبا جعفر محمد بن عليّ المعروف بالشلمغاني، وكان مستقيماً لم يظهر منه ما ظهر (منه) من الكفر والإلحاد، وكان التّياس يقصدونه ويلقونه لأنّه كان صاحب الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح سفيراً بينهم وبينه في حوائجهم ومهمّاتهم. فقال لي صاحبي: هل لك أن تلقى أبا جعفر وتحدّث به عهداً، فإنّه المنصوب اليوم لهذه الطائفة، فإني أريد أن أسأله شيئاً من الدعاء يكتب به إلى الناحية، قال: فقلت [له: نعم، فدخلنا إليه فرأينا عنده جماعة من أصحابنا فسألنا عليه وجلسنا، فأقبل عليّ صاحبي فقال: ۲۵۶ / ۱۲ - ابي غالب زراري گفته است: در ایام جوانی در یکی از سفرهایم با یکی از برادران دینی [که نامش از خاطر ابی عبدالله راوی حدیث رفته] از کوفه بیرون آمدم، این در زمانی بود که شیخ ابی القاسم حسین بن روح رحمه الله مخفی شده بود و اباجعفر محمد بن علی، مشهور به شلمغانی را جای خود منصوب کرده بود. شلمغانی در آن زمان در مذهب شیعه بود و هنوز کفر و الحادی از او ظاهر نشده بود و مردم هم نزد او می‌آمدند و با او ملاقات می‌کردند، چرا که او یار و همنشین شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و در احتیاجات و کارهای مردم بین شیخ و مردم سفیر و واسطه بود. دوست من که در سفر همراهم بود، به من گفت: می‌خواهی ابا جعفر را ملاقات کنی و تجدید عهدی کنی؟ چون در این ایام او برای طایفه شیعه منصوب شده، پس من هم قصد دارم در مسائلی از او درخواست کنم نامه‌ای به ناحیه مقدسه بنویسد تا حضرت دعایم کند. به او گفتم: بله، می‌خواهم. پس وارد بر او شدیم و دیدیم تعدادی از اصحاب ما و شیعیان نزد ایشان حاضر هستند، سلام کردیم و نشستیم. ابوجعفر رو به دوست من کرد و گفت: من هذا الفتی معک؟ فقال له: رجل من آل زرارة بن أعین، فأقبل عليّ فقال: من أيّ زرارة أنت؟ فقلت: يا سيدي أنا من ولد بكير بن أعين أخی زرارة، فقال: أهل بيت جليل عظيم القدر في هذا الأمر، فأقبل عليه صاحبي، فقال له: يا سيدنا! أريد المكاتبة في شيء من الدعاء، فقال: نعم. قال: فلما سمعت هذا اعتقدت أن أسأل أنا أيضاً مثل ذلك وكنت اعتقدت في نفسي ما لم أبده لأحد من خلق الله حال والده أبي العباس ابني، وكانت كثيرة الخلاف والغضب عليّ وكانت مني بمنزلة، فقلت في نفسي: أسأل الدعاء لي في أمر قد أهمني ولا أسميه، فقلت: أطل الله بقاء سيدنا وأنا أسأل حاجة قال: وما هي؟ قلت: الدعاء لي بالفرج من أمر قد این جوان که همراهم دوست کیست؟ گفت: مردی از آل زرارة بن اعین است. بعد رو به من کرد و گفت: از آل کدام زراره هستی؟ گفتم: ای آقای من! از اولاد بکیر بن اعین برادر زراره هستم. گفت: آل زراره خاندان بزرگ و بزرگواری هستند و در امر ولایت بلند مرتبه هستند. دوست من به او گفت: ای آقای ما! می‌خواهم درباره دعا نامه‌ای بنویسم. گفت: بله. وقتی که این جمله را شنیدم، به خاطر رسید که من هم همین درخواست را مطرح کنم و در دلم مسأله‌ای بود که به احدی نگفته بودم و آن این که مادر پسر من ابی العباس با من بسیار مخالفت و بدرفتاری داشت، با این حال مورد علاقه من بود. با خودم گفتم که بگویند در یک مسأله بسیار مهم و ضروری

التماس دعا دارم، اما آن را با جزئیات بیان نکنم. بنابراین گفتم: خداوند عمر سید و آقای ما را طولانی بفرماید، من حاجتی دارم. گفت: حاجت چیست؟ گفتم: دعایی می‌خواهم برای گشایش در امری که بسیار مرا نگران کرده و مهم است. اهمّنی، قال: فأخذ درجاً بین یدیه کان أثبت فيه حاجة الرجل فكتب: (و) الزراری یسأل الدعاء له فی أمر قد أهّمه، قال: ثم طواه فقمنا وانصرفنا. فلما کان بعد أزیام قال لی صاحبی: ألا- نعود إلی أبی جعفر فنسأله عن حوائجنا الّتی کنا سألناه، فمضیت معه ودخلنا علیه فحین جلسنا عنده أخرج الدرج وفيه مسائل كثيرة قد أجیب فی تضاعیفها، فأقبل علی صاحبی فقرأ علیه جواب ما سأل، ثم أقبل علیّ وهو یقرأ [فقال:] وأمّا الزراری وحال الزوج والزوجة فأصلح الله ذات بینهما قال: فورد علیّ أمر عظیم وقمنا فانصرفت، فقال لی: قد ورد علیک هذا الأمر فقلت: أعجب منه قال: مثل أيّ شیء؟ فقلت: لأنّه سرّ لم یعلمه إلّا الله تعالی وغیری فقد أخبرنی به، فقال: أ تشکّ فی أمر الناحیه؟ أخبرنی الآن ما هو، فأخبرته فعجب منه. ابا جعفر شلمغانی کاغذی [یا دفتری] گرفته و حاجت مرد را در آن ثبت کرد، بعد نوشت: و زراری که برای امر مهمی ملتمس دعاست. بعد کاغذ را پیچید و بست، ما هم برخاستیم و برگشتیم. چند روز که از این ماجرا گذشت، دوستم به من گفت: آیا برگردیم نزد ابو جعفر و از حاجاتی که خواسته بودیم، پرس و جو کنیم؟ با او رفتم و وارد بر ابو جعفر شدیم، همین که نشستیم، دفترچه یا برگه را بیرون آورد، در آن دفترچه مسائل زیادی وجود داشت که در بین سؤال‌های نوشته شده جواب هایشان درج شده بود. رو کرد به دوستم و جواب خواهش او را قرائت کرد و بعد به من رو کرد و برایم این جملات را قرائت کرد: اما زراری، خداوند متعال بین زن و شوهر اصلاح فرمود. این ماجرا برای من خیلی بزرگ و مشکل بود، از آنجا برخاسته و برگشتم، رفیقم به من گفت که جوابی برای تو وارد شد. گفتم: از آن تعجب کردم. گفت: از چه چیزی تعجب می‌کنی؟ گفتم: مشکل من سرّ و رازی بود که غیر از من و خداوند متعال کسی از آن آگاهی نداشت، اما او از آن سر به من خبر داد. دوستم گفت: آیا در مورد ناحیه مقدسه [حضرت حجّت علیه السلام] شکّ می‌کنی؟! همین الآن آن راز را بگو تا ببینم چه بوده است. مسأله را به او گفتم و او هم از این امر متعجب شد. ثم قضی أن عدنا إلی الکوفة فدخلت داری وکانت أمّ أبی العباس مغاضبة لی فی منزل أهلها فجاءت إلی فاسترضتني واعتذرت ووافقتني ولم تخالفني حتی فرّق الموت بیننا. ۲۵۷ - وأخبرنی بهذه الحکایة جماعة، عن أبی غالب أحمد بن محمّد بن سلیمان الزراری رحمه الله إجازة وكتب عنه بیغداد أبو الفرج محمّد بن مظفر فی منزله بسویقه غالب فی یوم الأحد لخمس خلون من ذی القعدة سنة ستّ وخمسين وثلاثمائة قال: کنت تزوّجت بأمّ ولدی وهی أوّل امرأة تزوّجتها، وأنا حینئذ حدث السنّ وسنّی إذ ذاک دون العشرین سنه، فدخلت بها فی منزل أبيها، فأقامت فی منزل أبيها سنین وأنا أجتهد بهم فی أن یحوّلوا إلی منزلی وهم لا یجیبونی إلی ذلك، فحملت منّی فی هذه المدّة وولدت بنتاً فعاشت مدّة ثم ماتت ولم أحضر فی ولادتها ولا فی موتها ولم أرها منذ ولدت إلی أن توفّیت للشّور الّتی کانت بینی وبینهم. بعد مقدّر شد که به کوفه برگردیم، پس داخل خانه‌ام شدم، مادر ابو عباس که با خشم و عصبانیت قهر کرده و به خانه فامیلش رفته بود، آمد و از من طلب رضایت و عذرخواهی نمود و تا وقتی که مرگ بین ما جدایی انداخت، هرگز با من مخالفتی نکرد و مرا آزار نداد. ۱۳ / ۲۵۷ - این حکایت را عدّه‌ای از ابو غالب احمد بن محمّد بن سلیمان زراری رحمه الله و با اجازه او [به من خبر دادند] و ابو فرج محمّد بن مظفر در منزل ابو غالب که در بازارچه ابو غالب بود به خط و املائی خودش نوشت: در روز یکشنبه پنجم ذی قعدة سال ۳۵۶ ه.ق ابی غالب به من گفت: با کنیز خودم ازدواج کردم و او اولین زنی بود که با وی ازدواج می‌کردم. در آن زمان سنّ من کم بود و کمتر از بیست سال داشتم، در منزل پدرش عروسی گرفتیم و چند سال در آنجا اقامت داشت، در این مدّت تلاش کردم که او را به منزل خودم بیاورم ولی خانواده‌اش قبول نمی‌کردند. در این مدّت زخم باردار شد و دختری به دنیا آورد. دختر مدّت کوتاهی زنده بود و بعد از دنیا رفت و من به دلیل کدورت و قهری که بین ما به وجود آمده بود، نه در ولادتش حاضر بودم و نه در مرگش و اصلاً در این مدّت او را ندیدم. ثم اصطالحنا علی أنّهم یحملونها إلی منزلی، فدخلت إلیهم فی منزلهم ودافعونی فی نقل المرأة إلیّ وقدّر أن حملت المرأة مع هذه الحال، ثم طالبتهم بنقلها إلی منزلی علی ما اتّفقنا علیه، فامتنعوا من ذلك، فعاد الشّرّ بیننا وانتقلت عنهم، وولدت وأنا غائب

عنها بنتاً وبقینا علی حال الشّر والمضارمة سنین لا آخذها. ثم دخلت بغداد وكان الصاحب بالكوفة في ذلك الوقت أبو جعفر محمد بن أحمد الزوج جی رحمة الله وكان لي كالعَم أو الوالد، فنزلت عنده ببغداد وشكوت إليه ما أنا فيه من الشرور الواقعة بيني وبين الزوجة وبين الأحماء، فقال لي: تكتب رقعة وتسال الدعاء فيها. فكتبت رقعة (و) ذكرت فيها حالي وما أنا فيه من خصومة القوم لي وامتناعهم من حمل المرأة إلى منزلي، ومضيت بها أنا وأبو جعفر رحمة الله إلى محمد بن عليّ وكان في ذلك الوسطة بعد با هم صلح كردیم به این شرط که آن‌ها او را به منزل من بفرستند، بنابراین به خانه آن‌ها رفتم که او را به خانه بیاورم ولی آن‌ها ممانعت کرده و من را بیرون کردند با این حال بار دیگر او حامله شد. بعد برای [دومین مرتبه] از آن‌ها خواهش کردم که بنا بر صلحی که کرده بودیم او را به خانه من بفرستند ولی آن‌ها از این عمل امتناع ورزیدند. بنابراین بار دیگر کینه و دشمنی و کدورت بین ما برگشت، از آن‌ها فاصله گرفتم و چند سال بین ما عداوت و ناراحتی بود و در این مدت او دختری به دنیا آورد و من شاهد این امر نبودم. بعد از آن به بغداد رفتم، بزرگ و پناه شیعه که ابی جعفر محمد بن احمد زوجی بود در کوفه بود، او برای من مثل عمو یا پدر بود، پس در بغداد به خدمت او رسیدم و در مورد همه اتفاقات و کدورت‌هایی که بین من و زنم و فامیلش اتفاق افتاده بود، به او شکایت کردم، ابو جعفر به من گفت: نامه‌ای بنویس و در آن درخواست دعا کن. نامه‌ای نوشتم و در آن احوالم را شرح دادم، خصومتی را که بین ما بود و ممانعت آن‌ها از بردن زنم به خانه خودم و مشکلاتم در این باب را ذکر کردم. نامه را همراه ابو جعفر رحمه الله بیننا وبين الحسين بن روح رضی الله عنه وهو إذ ذاك الوكيل، فدفعناها إليه وسألناه إنفاذها، فأخذها مني وتأخر الجواب عني أياماً، فلقيته فقلت له: قد ساءني تأخر الجواب عني، فقال (لي): لا يسوءك (هذا) فإنه أحب (لي) ولك (وأوماً) إلى أن الجواب إن قرب كان من جهة الحسين بن روح رضی الله عنه وإن تأخر كان من جهة الصاحب عليه السلام، فانصرفت. فلما كان - بعد ذلك - ولا أحفظ المدة إلا أنها كانت قريبة - فوجه إلى أبو جعفر الزوج جی رحمة الله يوماً من الأيام، فصرت إليه، فأخرج لي فصلاً من رقعة وقال لي: هذا جواب رقعتك فإن شئت أن تنسخه فانسخه وردّه فقرأته فإذا فيه: وَالزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ فَأَصْلِحَ اللَّهُ ذاتَ بَيْنَهُمَا، برای محمد بن علی که بین ما و حسین بن روح رحمه الله که نایب خاص و وکیل امام علیه السلام بود بردیم و خواهش کردیم که نامه را برساند. نامه را از من گرفت، ولی جواب آن چند روزی به تأخیر افتاد. بعد از آن ابو جعفر را دیدم و به او گفتم: تأخیر و دیر شدن جواب دل گیرم کرده است. ابو جعفر به من گفت: ناراحت نباش که این تأخیر برای من و تو بهتر است و به من اشاره کرد و نیز گفت: چنانچه جواب زود باشد و سریع برسد، از طرف حسین بن روح رحمه الله است و اگر با تأخیر بیاید از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام خواهد بود. با این توضیح من قانع شدم. مدتی از این ماجرا گذشت، البته زمان دقیقش یادم نیست، تا این که یک روز ابو جعفر زوجی رحمه الله کسی را به دنبال من فرستاد. هنگامی که به خدمتش رسیدم، ورقی درآورد و گفت: این جواب نامه توست، اگر می‌خواهی نسخه‌ای از روی آن بردار و اصل آن را برگردان. (۱۷۲) نامه را خواندم، دیدم که در نامه آمده بود: و اما زن و شوهر؛ پس خداوند تبارک و تعالی بین آن‌ها اصلاح فرمود. ونسخت اللفظ ورددت عليه الفصل، ودخلنا الكوفة فسهل الله لي نقل المرأة بأيسر كلفه، وأقامت معي سنين كثيرة ورزقت مني أولاداً وأسات إليها إساءات واستعملت معها كل ما لا تصبر النساء عليه، فما وقعت بيني وبينها لفظه شرّ ولا بين أحد من أهلها إلى أن فرق الزمان بيننا. قالوا قال أبو غالب رحمه الله: وكنت قديماً قبل هذه الحال قد كتبت رقعة أسأل فيها أن يقبل ضيعتي، ولم يكن اعتقادي في ذلك الوقت التقرب إلى الله - عز وجل - بهذه الحال، وإنما كان شهوة مني للاختلاط بالنوبختيين والدخول معهم فيما كانوا (فيه) من الدنيا، فلم أجب إلى ذلك وألححت في ذلك، فكتب إلي أن اختر من تثق به فاكتب الضيعة باسمه فإنك تحتاج نسخة مني من ذلك. بعد از آن وارد کوفه شدم و خداوند متعال مشکل بردن همسر من به خانه خودم را آسان فرمود و راحت و بدون زحمت او را به خانه بردم. وی سال‌های زیادی با من زندگی کرد و از من اولادی روزی او شد. با این که من به او خیلی بدی کردم و رفتارهایی انجام دادم که معمولاً زن‌ها نسبت به آن رفتارها صبر نمی‌کردند، با وجود این برخوردارها، بین من و او و هیچ کدام از فامیلش مخالفت و عداوتی ایجاد نشد، تا

این که زمانه ما را از هم جدا کرد. می گفتند: ابو غالب رحمه الله گفته: پیش از این واقعه، نامه‌ای نوشتم و خواهش کردم تا اراضی زراعی من مورد قبول واقع شوند. آن عمل را هم برای رضا و تقرب خدا انجام نداده بودم، بلکه طمع دنیایی داشتم که با طایفه نوبختی رفت و آمد داشته و اختلاط کنم، تا به این ترتیب نصیبی از دنیای آن‌ها داشته باشم. جوابی به من نرسید و من در این باره اصرار زیادی کردم تا این که به من نوشته شد: کسی را که مورد وثوق و اطمینان توست انتخاب کن و مزرعه را به اسم او بنویس، چرا که بعداً به آن محتاج خواهی شد. من هم إليها، فکتبتها باسم أبي القاسم موسى بن الحسن الزجوزجی ابن أخی أبی جعفر رحمه الله لثقتی به و موضعه من الديانة والنعمه. فلم تمض الأيام حتى أسروني الأعراب ونهبوا الضیعة التي كنت أملكها، وذهب مني فيها من غلّاتي ودوابي وآلتي نحو من ألف دينار، وأقمت في أسره مده إلى أن اشترت نفسي بمائة دينار وألف وخمسائة درهم، (و) لزمني أجره الرسل نحو من خمسمائة درهم، فخرجت واحتجت إلى الضیعة فبعتها. ۲۵۸ - وأخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي الحسن محمّد بن أحمد بن داود القمي رحمه الله، عن أبي علي بن همام قال: أنفذ محمّد بن عليّ الشلمغاني العزاقريّ إلى الشيخ الحسين بن روح يسأله أن يباهله وقال: أنا صاحب الرجل وقد أمرت بإظهار العلم، وقد أظهرته مزرعه را به نام ابو قاسم موسى بن حسن زجوزجی فرزند برادرم نوشتم، چرا که در دیانت و امانت داری مورد اعتماد من بود. ایام زیادی نگذشته بود که اعراب مرا اسیر کردند، و ملک زراعی ام را غارت کردند، و هر چه که در آن داشتم؛ از جمله محصولات کشاورزی، حیوانات و وسایل و ابزار که حدود هزار دینار ارزش داشتند را بردند. مدتی در اسارت آن‌ها بودم تا این که آزادی ام را به صد دینار و هزار و پانصد درهم خریداری کردم و مزد پیک ها هم حدود پانصد درهم شد. پس از این همه ضرر و زیان، از دست اعراب خلاص شدم و آن زمان به اراضی زراعی ام نیازمند شدم، لذا آن‌ها را فروختم. ۱۴ / ۲۵۸ - ابوعلی بن همام گفته است: محمّد بن علی شلمغانی عزاقری، خطاب به شیخ بزرگوار حسین بن روح پیغام داد و از او درخواست کرد که با او مباحله کند و گفت: من صاحب و دوست آن مرد [یعنی حضرت قائم علیه السلام] هستم و مأمور شده‌ام که علم را اظهار کنم باطناً و ظاهراً، فباهلني فأنفذ إليه الشيخ رضی الله عنه فی جواب ذلك أینا تقدّم صاحبه فهو المخصوص، فتقدم العزاقريّ فقتل و صلب و أخذ معه ابن أبي عون وذلك في سنة ثلاث وعشرين وثلاثمائة. ۲۵۹ - قال ابن نوح: وأخبرني جدّي محمّد بن أحمد بن العباس بن نوح رضی الله عنه قال: أخبرنا أبو محمّد الحسن بن جعفر بن إسماعيل بن صالح الصيمريّ قال: لما أنفذ الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه التوقيع في لعن ابن أبي العزاقر أنفذه من محبسه في دار المقتدر إلى شيخنا أبي عليّ بن همام رحمه الله في ذي الحجة سنة اثنتي عشرة وثلاثمائة وأملاه أبو عليّ رحمه الله عليّ وعزّفتني أن أبا القاسم رضی الله عنه راجع في ترك إظهاره، فإنه في يد القوم و (في) حبسهم فأمر بإظهاره وأن لا يبخشى ويأمن، فتخلص فخرج من الحبس بعد ذلك بمدة يسيرة والحمد لله. و لذا باطناً و ظاهراً آن را اظهار کرده‌ام، پس با من مباحله کن [تا معلوم شود من حق هستم یا تو]. شیخ رحمه الله در جواب پیغام فرستاد: هر کدام از ما که بر دیگری مقدم شد و مرگش جلو افتاد، او دروغگو است. مرگ عزاقری جلو افتاد و کشته شده و به دار آویخته شد و ابن ابی عون را هم همراه او گرفتند. این واقعه در سال ۳۲۳ ه. ق اتفاق افتاد. ۱۵ / ۲۵۹ - حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری گفته است: وقتی که توقيع شریف درباره لعن ابن ابی عزاقر به شیخ ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله رسید، او آن را از محل حبس و زندانش که در خانه مقتدر عباسی بود به شیخ ما ابوعلی بن همام رحمه الله در ذی حجة سال ۳۱۲ ه. ق رساند، و ابو علی هم آن را برای من خواند و به من فهماند که ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله [به حضرت] پیشنهاد کرده که این توقيع آشکار نشود؛ چرا که او در دست طرفداران مقتدر زندانی است، اما دستور به اظهار و ابلاغ [لعن ابن ابی عزاقر] رسید و این که خاطرش جمع باشد که در امان است [همین اتفاق هم افتاد و او] پس از مدت کوتاهی از حبس خلاص شده و بیرون آمد، الحمد لله. ۲۶۰ - قال: ووجدت في أصل عتيق كتب بالأهواز في المحرم سنة سبع عشرة وثلاثمائة: أبو عبد الله، قال: حدّثنا أبو محمّد الحسن بن عليّ بن إسماعيل بن جعفر بن محمّد بن عبد الله بن محمّد (بن عمر) بن عليّ بن أبي طالب الجرجانيّ قال: كنت بمدينة قم فجرى بين إخواننا كلام في أمر رجل أنكر ولده، فأنفذوا رجلاً إلى الشيخ

صانه الله. و كنت حاضراً عنده أئده الله فدفع إليه الكتاب فلم يقرأه وأمره أن يذهب إلى أبي عبد الله البزوفري أعزه الله ليجيب عن الكتاب فصار إليه وأنا حاضر، فقال له أبو عبد الله: الولد ولده وواقعها في يوم كذا وكذا في موضع كذا وكذا فقل له: فيجعل اسمه محمداً فرجع الرسول إلى البلد وعرفهم ووضح عندهم القول وولد الولد وسمى محمداً. ٢٦١ - قال ابن نوح: وحدثنى أبو عبد الله الحسين محمداً بن سورة القمي رحمه الله حين قدم علينا حاجاً قال: حدثنى علي بن الحسن بن يوسف الصائغ القمي ومحمد بن أحمد بن ١٦ / ٢٦٠ - حسن بن علي بن اسماعيل جرجاني گفته است: من در شهر قم بودم که در بین برادران ما درباره مردی که فرزند خودش را انکار کرده، بحثی در گرفت، بنابراین کسی را به خدمت شیخ - خدا او را حفظ کند - فرستادند. من هم همراه او بودم که فرستاده، نامه‌ای را که شرح ماجرا بود تقدیم شیخ کرد، او هم بدون این که نامه را بخواند دستور داد که آن را به خدمت ابو عبد الله بزوفری که خدا به او عزت بدهد ببرند تا ایشان جواب نامه را بدهد. شخص فرستاده به خدمت ابو عبد الله بزوفری رفت، من هم حاضر شدم، ابو عبد الله گفت: بچه فرزند خود اوست، و نطفه او در فلان روز و فلان مکان بسته شده است و به او بگو: نام محمداً را روی او بگذارند. پیک به شهر قم برگشت و آنان را از ماجرا آگاه کرد و برای آن‌ها مسأله روشن شد. وقتی بچه به دنیا آمد، او را محمد نامیدند. ١٧ / ٢٦١ - ابن نوح گفته: وقتی که ابو عبد الله حسین بن محمداً بن سورة قمي رحمه الله عازم حج بود، وارد بر ما شد و این حدیث را از مشایخ و بزرگان اهل قم؛ از جمله علی بن حسن بن محمد الصیرفی المعروف بابن الدلال و غیرهما من مشایخ اهل قم آن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه کانت تحتہ بنت عمه محمداً بن موسی بن بابویه فلم یرزق منها ولداً. فکتب إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضى الله عنه أن يسأل الحضرة أن يدعوا الله أن يرزقه أولاداً فقهاء، فجاء الجواب: «إِنَّكَ لَا تُوَزَّقُ مِنْ هَذِهِ وَسَيُتَمَلِّكَ جَارِيَةٌ دَيْلَمِيَّةٌ وَتُوَزَّقُ مِنْهَا وَلَدَيْنِ فَيَهَيِّنُ». قال: وقال لي أبو عبد الله بن سورة حفظه الله: ولأبي الحسن بن بابويه رحمه الله ثلاثة أولاد، محمد والحسين فقيهان ماهران في الحفظ ويحفظان ما لا يحفظ غيرهما من أهل قم، ولهما أخ اسمه الحسن وهو الأوسط مشغول بالعبادة والزهد لا يختلط بالناس ولا فقه له. يوسف صائغ قمي و محمد بن احمد بن محمد صيرفي معروف به ابن دلال و دیگران نقل کرد: علی بن حسین بن موسی بن بابویه با دختر عمویش ازدواج کرده بود و فرزنددار نمی‌شد. نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله نوشت تا از حضرت خواهش کند که برای فرزنددار شدن او به درگاه خداوند دعا کند، تا خداوند فرزندان فقیهی به او کرامت فرماید. جواب نامه به این ترتیب آمد: تو از این همسرت صاحب اولادی نمی‌شوی، امّا به زودی کنیزی از اهل دیلم در اختیار می‌گیری و از طریق او صاحب دو فرزند فقیه و عالم خواهی شد. ابن نوح می‌گوید: ابو عبد الله بن سورة - خدا حفظش کند - به من گفت: به همان ترتیب ابوالحسن بن بابویه رحمه الله صاحب سه اولاد شد؛ محمداً و حسین که فقیهان ماهری شدند و مهارت در حفظ حدیث و ضبط آن داشتند، به نحوی که کسی در قم نظیر آن‌ها نبود. آن‌ها برادری هم داشتند که نامش حسن بود و فرزند وسطی بود، وی بیشتر به عبادت و زهد اشتغال داشت و با مردم معاشرت چندانی نداشت و فقیه هم نبود. قال ابن سورة: كلما روى أبو جعفر وأبو عبد الله ابنا علي بن الحسين شيئاً يتعجب الناس من حفظهما ويقولون لهما: هذا الشأن خصوصية لكما بدعوة الإمام لكما، وهذا أمر مستفيض في أهل قم. ٢٦٢ - (قال): وسمعت أبا عبد الله بن سورة القمي يقول: سمعت سروراً - وكان رجلاً - عابداً مجتهداً لقيته بالأهواز غير أنني نسيت نسبه - يقول: كنت أحرص لا أتكلم، فحملني أبي وعمي في صباي وسني، إذ ذاك ثلاثة عشر أو أربعة عشر إلى الشيخ أبي القاسم بن روح رضى الله عنه، فسأله أن يسأل الحضرة أن يفتح الله لساني. فذكر الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح أنكم أمرتم بالخروج إلى الحائر. قال سرور: فخرجنا أنا وأبي وعمي إلى الحائر فاغتسلنا وزرنا، قال: فصاح بي أبي ابن سورة گفته: هر وقت ابو جعفر و ابو عبد الله پسران علی بن الحسین حدیث روایت می‌کردند، مردم از قدرت حفظ آن‌ها تعجب می‌کردند و به آن‌ها می‌گفتند: این منزلتی است که به برکت دعای امام علیه السلام برای شما به وجود آمده است. این حکایت، بین مردم قم در حد شهرت و معروفیت است. ١٨ / ٢٦٢ - ابن نوح گفته: از ابا عبد الله بن سورة قمي شنیدم که می‌گفت: این حکایت را در اهواز از شخصی به نام سرور شنیدم - که مردی عابد و مجتهد بود، البته سال

آن را فراموش کرده‌ام - او می‌گفت: من لال بودم و قدرت بر حرف زدن نداشتم، پدر و عمویم در بچگی و زمانی که سن من سیزده یا چهارده سال بود مرا به خدمت شیخ ابوالقاسم بن روح رحمه الله بردند و از ایشان درخواست کردند که از محضر مبارک امام علیه السلام خواهش کند تا به برکت دعای حضرت، خداوند زبانم را باز نماید. شیخ ابوالقاسم حسین بن روح گفت: شما مأمور شده‌اید تا به حائر حسینی بروید. ما هم از خدمت او مرخص شده، به کربلای معلی عزیمت کردیم. برای زیارت غسل و عمی: یا سرور فقلت بلسان فصیح: لبيك، فقال لي: ويحك! تكلمت؟ فقلت: نعم. قال أبو عبد الله بن سورة: - (و) كان سرور هذا (رجلاً) ليس بجهوري الصوت. ۲۶۳ - أخبرني محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله، عن محمد بن أحمد الصفواني رحمه الله قال: رأيت القاسم بن العلاء وقد عمّر مائة سنة وسبع عشرة سنة منها ثمانون سنة صحيح العينين، لقي مولانا أبا الحسن وأبامحمد العسكريين عليهما السلام. وحجبت بعد الثمانين وردت عليه عيناه قبل وفاته بسبعة أيام. وذلك أنني كنت مقيماً عنده بمدينة الران من أرض آذربايجان وكان لا تقطع توقيعات مولانا صاحب الزمان عليه السلام على يد أبي جعفر محمد بن عثمان العمري وبعده على [يد] أبي القاسم [الحسين بن روح قدس الله روحهما، فانقطعت عنه المكاتبه نحواً من شهرين، ففلق رحمه الله لذلك. كرديم، در همان حين پدر و عمویم مرا صدا زدند که سرور! و من با زبان فصیح گفتم: لبيك. آن‌ها گفتند: عجب! تو صحبت کردی؟! گفتیم: بله. ابو عبد الله بن سورة گفته است: سرور مردی بود که صدای بلند و ناهنجاری نداشت [بلکه صدایی نرم و آهسته داشت]. ۱۹ / ۲۶۳ - شيخ مفيد و حسين بن عبيد الله از محمد بن احمد صفواني رحمه الله نقل می‌کنند که گفته: قاسم بن علا را زیارت کردم که یکصد و هفده سال عمر داشت، هشتاد سال از عمرش را کاملاً بینا بود و چشمانش صحیح و سالم بود. او امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را زیارت کرده بود، ایشان بعد از هشتاد سالگی نابینا شد، امّا هفت روز پیش از وفاتش بینایی اش به او بازگردانده شد. ماجرای او به این ترتیب است که من در شهر ران از منطقه آذربایجان در کنار ایشان اقامت داشتم، و توقيعات مولای بزرگوار مان حضرت صاحب الزمان علیه السلام به دست ابو جعفر محمد بن عثمان و پس از او به دست ابوالقاسم حسین بن روح قدس سرهم بدون توقف به قاسم بن علا می‌رسید. حدود دو ماه مکاتبه از طرف حضرت برای او قطع شد، حسین بن علا از این ماجرا ناراحت و غمگین شد. فبینا نحن عنده نأكل إذ دخل البواب مستبشراً، فقال له: فيج العراق لا يسمي بغيره - فاستبشر القاسم وحوّل وجهه إلى القبلة، فسجد ودخل كهل قصير يرى أثر الفيوج عليه، وعليه جبّة مصريّة، وفي رجله نعل محاملّي، وعلي كتفه مخلّاة. فقام القاسم فعانقه ووضع المخلّاة عن عنقه، ودعا بطشت وماء فغسل يده وأجلسه إلى جانبه، فأكلنا وغسلنا أيدينا، فقام الرجل فأخرج كتاباً أفضل من النصف المدرج، فناوله القاسم، فأخذه وقبله ودفعه إلى كاتب له ابن أبي سلمة، فأخذه أبو عبد الله ففضّه وقرأه حتّى أحسن القاسم بنكايه. فقال: يا أبا عبد الله خير؟ فقال: خیر، فقال: ويحك خرج فيّ شيء، فقال أبو عبد الله: ما تكره فلا، قال القاسم: فما هو؟ قال: نعى الشيخ إلى نفسه بعد ورود هذا الكتاب بأربعين يوماً، روزی در خدمت ایشان مشغول خوردن غذا بودیم که دربان با خوشحالی وارد شد و خطاب به قاسم بن علا گفت: پیک عراق آمده است. قاسم با خوشحالی متوجه قبله شد و سجده شکر به جا آورد. بعد پیرمرد کوتاه قدی که مشخصات پیک را داشت و جبّه مصری و کفش محاملی پوشیده بود، و خورجینی روی دوشش داشت داخل شد. قاسم با دیدن او برخاسته و با او معانقه و روبوسی کرد و خورجینش را از گردنش باز کرد، و آب و تَشْت طلب کرد و دست او را شسته و در کنار خودش نشانده. ما هم غذای مان را خوردیم و دستمان را شستیم. مرد قاصد برخاست و نوشته‌ای را که از نصف ورق لوله شده بیشتر بود، بیرون آورد و به قاسم سپرد. قاسم نوشته را گرفت و بوسید و به کاتبی که او را ابن ابی سلمه صدا می‌زد داد. ابو عبد الله نامه را باز کرد [مهرش را برداشت] و قرائت کرد تا این که قاسم احساس کرد که کاتب گریه می‌کند. بنابراین گفت: ای ابا عبد الله [ابن ابی سلمه] چه شده است؟ گفت: خیر است. قاسم گفت: ای وای در مورد من چیزی نوشته است؟ ابو عبد الله گفت: چیزی که ناخوشایند باشد، نه. قاسم گفت: پس چه نوشته؟ کاتب گفت: خبر وفات شیخ است که چهل روز پس از رسیدن این نامه است و برای او وقد حمل إليه سبعة أثواب فقال القاسم: فی سلامه من دینی؟ فقال: فی سلامه من

دینک، فضحک رحمة الله فقال: ما أوْمَل بعد هذا العمر. فقال الرَّجُل الوارد: فأخرج من مخلاته ثلاثة أزر وحبرة يمانية حمراء وعمامة وثوبين ومنديلاً فأخذه القاسم، وكان عنده قميص خلعه عليه مولانا الرضا أبو الحسن عليه السلام، وكان له صديق يقال له عبد الرحمن بن محمّد البدری، وكان شديد النصب وكان بينه وبين القاسم نَصْرُ الله وجهه مودّة في أمور الدنيا شديدة، وكان القاسم يودّه، و (قد) كان عبد الرحمن وافى إلى الدار لإصلاح بين أبي جعفر بن حمدون الهمداني وبين ختنه ابن القاسم. فقال القاسم لشيخين من مشايخنا المقيمين معه أحدهما يقال له أبو حامد عمران بن المفلس والآخر أبو عليّ بن جحدر: أن أقرنا هذا الكتاب عبد الرحمن بن محمّد فيأني أحبّ هفت پارچه کفنی فرستاده است. قاسم گفت: آیا در سلامت دینم از دنیا می‌روم؟ گفت: آری با سلامت در دینت. [با شنیدن این کلمات] قاسم رحمة الله متبسّم شد و خندید و گفت: پس از این عمر آرزویی ندارم. پیرمردی که آمده بود بلند شد و از خورجینش سه پارچه لُنْگ و یک بُردِ یمنی قرمز و یک عمامه و دو لباس [پارچه برای پیراهن کفن] و یک حوله بیرون آورد و تحویل قاسم داد. البته او پیراهنی داشت که امام رضا علیه السلام به او خلعت داده بود. او دوستی داشت به نام عبدالرحمان بن محمّد بدری که دشمنی شدید با اهل بیت علیهم السلام داشت و ناصبی مذهب بود، ولی بین او و قاسم - که خداوند چهره معنوی او را تازه و با نشاط فرماید - در امور دنیا دوستی شدیدی برقرار بود و قاسم او را خیلی دوست می‌داشت. عبدالرحمان هم برای اصلاح بین ابوجعفر بن حمدون همدانی و ختنه بن قاسم به خانه قاسم آمد. با ورود عبدالرحمان بن محمّد، قاسم به دو نفر از بزرگان ما که به همراه او اقامت داشتند و نامشان ابوحامد عمران بن مفلس و علی بن جحدر بود، گفت: این نامه را برای عبدالرحمان بن محمّد هم بخوانید، چون من دوست دارم که او هدایت شود و امیدوارم هدایت و أرجو [أن یهدیه الله بقرأة هذا الكتاب، فقالا له: الله الله فانّ هذا الكتاب لا یحتمل ما فیہ خلق من الشیعة فکیف عبد الرحمن بن محمّد. فقال: أنا أعلم أنّی مفش لسرّ لا یجوز لی إعلانہ، لكن من محبّتی لعبد الرحمن بن محمّد وشهوئی أن یهدیه الله - عزّوجلّ - لهذا الأمر هو ذا، أقرأه الكتاب. فلما مرّ [فی ذلك الیوم - وكان یوم الخمیس لثلاث عشرة خلت من رجب - دخل عبد الرحمن بن محمّد وسلّم علیه، فأخرج القاسم الكتاب فقال له: اقرأ هذا الكتاب وانظر لنفسک، فقرأ عبد الرحمن الكتاب فلما بلغ إلى موضع النعی رمی الكتاب عن یدیه وقال للقاسم: یا أبا محمّد اتّق الله فانّک رجل فاضل فی دینک متمکن من عقلک والله - عزّوجلّ - یقول: که خداوند تبارک و تعالی به واسطه قرائت این نامه او را هدایت فرماید. آن دو نفر در جواب گفتند: «الله، الله، الله!» این نامه در حوصله بسیاری از شیعیان نیست و آن‌ها ظرفیت تحمل آن را ندارند، چه رسد به عبدالرحمان بن محمّد! قاسم در جواب آن‌ها گفت: من می‌دانم با این کار رازی را افشا می‌کنم که اعلان آن برایم جایز نیست، لكن چون عبدالرحمان بن محمّد را خیلی دوست دارم و میل به هدایت او توسط خداوند متعال دارم می‌خواهم که این نامه برای او خوانده شود، لذا نامه را برایش بخوان. آن روز گذشت و روز پنجشنبه سیزده رجب رسید، عبدالرحمان بن محمّد آمد و به قاسم سلام کرد، قاسم هم نامه را در آورد و به او گفت: این نامه را بخوان و در آن تأمل و تفکر کن. عبدالرحمان نامه را خواند و وقتی که به خبر مرگ قاسم رسید نامه را انداخت و خطاب به قاسم گفت: ای محمّد! تقوای الهی پیشه کن و از خدا بترس، تو مردی هستی که در تدبیر نسبت به دیگران افضل و برتری، عقلت در دست خودت هست و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ». و قال: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا». فضحک القاسم وقال له: أتمّ الآية «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» و مولای علیه السلام هو الرضا من الرسول وقال: قد علمت أنّک تقول هذا ولكن أرخّ الیوم، فإن أنا عشت بعد هذا الیوم المؤرّخ فی هذا الكتاب فاعلم أنّی لست علی شیء، وإن أنا متّ فانظر لنفسک، فوزّخ عبد الرحمن الیوم وافترقوا. «هیچ کسی نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد، و هیچ کس نمی‌داند که در کدام زمین خواهد مرد». (۱۷۳) و همچنین می‌فرماید: «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد». (۱۷۴) قاسم خندید و خطاب به عبدالرحمان گفت: آیه را تمام کن که می‌فرماید: «مگر رسولانی که آنان را برگزیده». (۱۷۵) مولا و سرور من [علیه السلام] هم مثل رسول [به عنوان وصی پیامبر] برگزیده شده است. و در ادامه گفت: من می‌دانستم که تو این جملات را

خواهی گفت، لکن از امروز تاریخ بگذار، اگر بعد از این روزی که در این نامه درج شده من زنده ماندم، پس بدان که اعتقاد من صحیح نیست، و امّا اگر در این تاریخ از دنیا رفتم آن وقت به اعتقادات خودت نگاه کن [و در اعتقادات تجدید نظر کن].

عبدالرحمن هم آن روز را تاریخ گذاشت و از هم جدا شدند. وحّم القاسم یوم السابع من ورود الكتاب، واشتدّت به فی ذلک الیوم العله، واستند فی فراشه الی الحائط، وکان ابنه الحسن بن القاسم مدمناً علی شرب الخمر، وکان متروجاً الی ابي عبد الله بن حمدون الهمدانی، وکان جالساً و رداؤه مستور علی وجهه فی ناحیه من الدار، وأبو حامد فی ناحیه، وأبوعلی بن جحدر وأنا وجماعه من أهل البلد نبکی، إذا اتکی القاسم علی یدیه الی خلف وجعل یقول: یا محمد یا علی یا حسن یا حسین یا موالی کونوا شفعا ئی الی الله - عزوجل - وقالها الثانیة، وقالها الثالثه. فلما بلغ فی الثالثه: یا موسی یا علی تفرقت أجفان عینیه كما یفرق الصبیان شقائق النعمان، وانتفخت حدقته، وجعل یمسح بکمه عینیه، وخرج من عینیه شیبه بماء اللّحم مدّ طرفه الی ابنه، فقال: یا حسن الی یا ابا حامد [الی یا ابا علی (الی)]. هفت روز پس از رسیدن نامه، قاسم تب کرد و مریضی او در همان روز شدت گرفت. در بسترش به دیوار تکیه داد؛ یک پسرش حسن که اعتیاد به شرب خمر داشت و با دختر ابی عبدالله بن حمدون همدانی ازدواج کرده بود و در آن وقت ردایی را بر روی خود کشیده بود، در گوشه‌ای نشسته بود، و ابو حامد هم در گوشه‌ای دیگر و ابوعلی بن جحدر، و من و تعدادی از اهل شهر نیز گریه می کردیم. ناگهان، قاسم به سمت پشت سرش به دست‌هایش تکیه داد. و شروع کرد به گفتن: یا محمد، یا علی، یا حسن، یا حسین، ای سروران من شما در محضر خداوند متعال شفیعیان من باشید. بار دوم و سوم هم گفت، وقتی که مرتبه سوم به یا موسی، یا علی [امام رضا علیه السلام] رسید، مثل بچه‌ها که غنچه گل را حرکت می دهند، مژه‌های چشم‌هایش به حرکت درآمد، حدقه چشمش باز شده و باد کرد، آستینش را به چشم‌هایش می کشید، آبی مثل آب گوشت از چشم او خارج شد. متوجه پسرش شد و گفت: ای حسن! بیا کنار من، ای ابا حامد، ای ابا علی بیاید. فاجتمعنا حوله ونظرنا الی الحدقتین صحیحین، فقال له أبو حامد: ترانی وجعل یده علی کلّ واحد منّا، وشاع الخبر فی التیاس والعائیه، و (انتابه) التیاس من العوامّ ینظرون الیه. وركب القاضی الیه وهو أبو السائب عتبه بن عبید الله المسعودی وهو قاضی القضاء ببغداد، فدخل علیه فقال له: یا با محمد ما هذا الذی بیدی وأراه خاتماً فضّه فیروزج، فقربه منه فقال: علیه ثلاثه أسطر فتناوله القاسم رحمه الله فلم یمكنه قراءته وخرج الناس متعجبین یتحدّثون بخبره، والتفت القاسم الی ابنه الحسن فقال له: إنّ الله منزلك منزله ومرتبك مرتبه فأقبلها بشکر، فقال له الحسن: یا ابة قد قبلتها قال القاسم: علی ماذا؟ قال: علی ما تأمرنی به یا ابة، قال: علی أن ترجع عما أنت علیه من شرب ما همگی اطراف او جمع شدیم و به دو چشم صحیح و سالم او نگاه می کردیم. ابو حامد گفت: مرا می بینی؟ دستش را روی تک تک ما گذارد. خبر بینا شدن قاسم در بین مردم و اهل سنت پیچید. مردم از اهل سنت می آمدند و به او نگاه می کردند. قاضی القضاء بغداد که نامش ابو سائب عتبه بن عبید الله مسعودی بود، سوار مرکب شد و به دیدن قاسم آمد، وی انگشتری اش را که نگین فیروزه داشت، در دستش گرفت و به قاسم گفت: ای ابا محمّد! این که در دست من است چیست؟ و انگشتر را به قاسم نزدیک کرد. قاسم گفت: روی نگین این انگشتری سه سطر نوشته شده. آن را گرفت تا بخواند، امّا ضعف اجازه این کار را نداد. و مردم از آنجا رفتند و با تعجب این ماجرا را به دیگران خبر می دادند. بعد از رفتن مردم، قاسم رو به پسرش کرد و گفت: خداوند تبارک و تعالی تو را به مرتبه و منزلتی می رساند، با شکرگزاری به درگاهش آن را قبول کن. حسن گفت: قبول می کنم. قاسم گفت: چگونه قبول می کنی؟ حسن گفت: به هر شرط و صورتی که شما امر بفرمایید پدرجان. گفت: آن امر به این طریق است که دیگر شرب خمر نکنی و از آن الخمر، قال الحسن: یا ابة وحقّ من أنت فی ذكره لأرجع عن شرب الخمر، ومع الخمر أشياء لا تعرفها فرفع القاسم یده الی السماء وقال: اللهم ألهم الحسن طاعتك وجنبه معصيتك ثلاث مرّات، ثم دعا بدرج فكتب وصيته بیده رحمه الله و كانت الضیاع الّتی فی یده لمولانا وقف وقفه (أبوه). وکان فیما أوصی الحسن أن قال: یا بنی إن أهلت لهذا الأمر یعنی الوکاله لمولانا فیکون قوتک من نصف ضیعتی المعروفة بفرجیده وسائرهما ملک لمولای وإن لم تؤهل له فاطلب خیرک من حیث یتقبل الله وقبل الحسن وصيته علی ذلک. فلما کان فی یوم

الأربعین وقد طلع الفجر مات القاسم رحمه الله فوفاه عبد الرحمن يعدو فی بازگردی و توبه کنی. حسن گفت: پدرجان! قسم به حق کسی که شما او را ذکر می کنید، از شرب خمر و کارهای زشت دیگری که تو از آن‌ها آگاهی نداری توبه می کنم. در همین حال قاسم دست‌هایش را بالا برد و عرضه داشت: پروردگارا! اطاعت خودت را بر حسن الهام کن و او را از معصیت و نافرمانی خودت دور فرما. این دعا را سه مرتبه تکرار کرد و بعد از آن کاغذی طلب کرد و با دست خودش وصیتش را نوشت - خدا رحمتش کند - و اراضی زراعی که وقف مولا امام زمان علیه السلام بود و پدرش وقف کرده بود، آن‌ها را نوشت و بار دیگر وقف حضرت کرد. و از جمله وصیت‌هایی را که به حسن کرد، این بود که گفت: پسر من! اگر تو برای این امر یعنی وکالت از طرف مولای بزرگوار ماعلیه السلام اهلیت پیدا کردی، مخارج زندگی‌ات را از نصف مزارع معروف به [فرجیده بردار و بقیه زمین‌های زراعی ملک مولای ما حضرت حجّت علیه السلام است و اگر اهلیت این کار را پیدا نکردی برو و خیر و روزی‌ات را از جایی که خداوند درست کرده و قبول فرماید بخواه. حسن هم وصیت پدر را با تمام شرایط پذیرفت. روز چهارم که شد، در وقت طلوع فجر، قاسم دار دنیا را وداع کرد و از دنیا رفت، خدا رحمتش کند. الأسواق حافياً حاسراً وهو یصیح: وا سیداه، فاستعظم الناس ذلك منه وجعل الناس یقولون: ما الّذی تفعل بنفسک فقال: اسکتوا فقد رأیت ما لم تروه وتشیع ورجع عمّا کان علیه، ووقف الكثير من ضیاعه. وتولّى أبوعلی بن جحدر غسل القاسم وأبو حامد یصبّ علیه الماء وکفن فی ثمانیة أثواب علی بدنه قمیص مولاہ أبی الحسن وما یلیه السبعة الأثواب الّتی جاءته من العراق. فلما کان بعد مدّة یسیره ورد کتاب تعزیه علی الحسن من مولانا علیہ السلام فی آخره دعاء «ألهمک الله طاعته وجبّک معصيته» وهو الدّعاء الّذی کان دعا به أبوه وکان آخره «قد جعلنا أباک إماماً لک وفعاله لک مثلاً». پس از رحلت قاسم، همان روز عبدالرحمان آمد و با سرو پای برهنه، در بازارها می‌دوید و با ناله و فریاد می‌گفت: وا سیداه! [ای آقا و مولای من!]. برای مردم این کار عبدالرحمان خیلی عجیب بود و می‌گفتند: این چه کاری است که با خودت می‌کنی؟ او گفت: ساکت باشید، من چیزی را دیده‌ام که شما ندیده‌اید. قاسم را تشییع کرد و از اعتقاد فاسدی که داشت برگشت و بسیاری از اراضی کشاورزی اش را وقف حضرت کرد. قاسم را ابوعلی بن جحدر غسل داد و ابو حامد روی بدنش آب می‌ریخت. بعد با هشت پارچه او را کفن کردند، اول پیراهن امام رضا علیه السلام را به او پوشانیدند و پس از آن هفت لباس را که از عراق برایش رسیده بود، به عنوان کفن به او پوشانیدند. پس از مدّت کوتاهی نامه تعزیت و تسلیت از طرف مولایمان حضرت حجّت علیه السلام به حسن رسید که در آخر آن نامه نوشته بود: خداوند تعالی اطاعتش را به تو الهام فرماید و از معصیت و نافرمانی خودش، تو را دور گرداند. این جمله همان دعایی بود که پدرش در حق او کرده بود. در انتهای نامه نیز آمده بود: ما پدرت را برای تو پیشوا و امام، و کارها و افعال او را برای تو سرمشق قرار دادیم. ۲۶۴ - وبهذا الإسناد، عن الصفوانی قال: وافى الحسن بن علیّ الوجناء النصیبی سنة سبع وثلاثمائة ومعه محمّد بن الفضل الموصلی وکان رجلاً شیعياً غیر أنه ینکر وکاله أبی القاسم بن روح رضی الله عنه و یقول: إن هذه الأموال تخرج فی غیر حقوقها. فقال الحسن بن علیّ الوجناء لمحمّد بن الفضل: یا ذا الرجل اتق الله فإنّ صحّة وکاله أبی القاسم کصحّة وکاله أبی جعفر محمّد بن عثمان العمری، وقد کانا نزلاً ببغداد علی الزاهر، و کنا حضرنا للسلام علیهما، و کان قد حضر هناک شیخ لنا یقال له الحسن بن ظفر وأبو القاسم بن الأزهر، فطال الخطاب بین محمّد بن الفضل و بین الحسن (بن علیّ)، فقال: محمّد بن الفضل للحسن: من لی بصحّة ما تقول وثبت وکاله الحسین بن روح؟ فقال الحسن بن علیّ الوجناء: أبین لک ذلك بدلیل یثبت فی نفسک. ۲۶۴ / ۲۰ - صفوانی گفته: در سال ۳۰۷ ه. ق حسن بن علی وجنّاء نصیبی به همراه محمّد بن فضل موصلی که شیعه بود آمد، اما او وکالت ابوالقاسم حسین بن روح را قبول نداشته و انکار می‌کرد، بنابراین می‌گفت: اموالی که به دست ابوالقاسم خرج می‌شود در غیر حق است [یعنی در حق هزینه نمی‌شود و به دست مستحق آن نمی‌رسد]. حسن بن علی وجنّاء به محمّد بن فضل گفت: از خدا بترس چرا که صحّت وکالت ابی القاسم حسین بن روح مثل صحّت وکالت ابی جعفر محمّد بن عثمان عمری است. روزی هر دوی آن‌ها در بغداد به خانه زاهری وارد شده و منزل کردند. ما هم برای خیر مقدم به دیدنشان رفتیم. یکی از مشایخ و بزرگان ما که ابوالحسن بن

ظفر و [یا] ابوالقاسم بن أزهَر نامیده می‌شد نیز آنجا حاضر بود. بحث بین محمد بن فضل و حسن بن علی بالا گرفت. محمد بن فضل به حسن گفت: دلیلی بر آنچه که می‌گویی داری که وکالت حسین بن روح را ثابت کنی؟ حسن بن علی وجناء گفت: چنان دلیلی برایت بیاورم که بر جانت بنشیند. وکان مع محمد بن الفضل دفتر کبیر فیه ورق طلحی مجلد بأسود فیه حساباته، فتناول الدفتر الحسن وقطع منه نصف ورقه کان فیه بیاض، وقال لمحمد بن الفضل: أبزوا لی قلماً فبرئ قلماً وأنفقاً علی شیء بینهما لم أقف أنا علیه وأطلع علیه أباالحسن بن ظفر وتناول الحسن بن علی الوجناء القلم، وجعل یکتب ما أتفقاً علیه فی تلك الورقة بذلك القلم المبری بلا مداد ولا یؤثر فیه حتی ملأ الورقة. ثم ختمه وأعطاه لشیخ کان مع محمد بن الفضل أسود یخدمه، وأنفذ بها إلی أبی القاسم الحسین بن روح ومعنا ابن الوجناء لم یرح وحضرت صلاة الظهر فصلینا هناك ورجع الرسول فقال: قال لی: امض فإنّ الجواب یجیء، وقدّمت المائدة فنحن فی الأكل إذ ورد الجواب فی تلك الورقة مكتوب بمداد عن فصل فصل، فلطم محمد بن الفضل وجهه ولم یتهنأ بطعامه وقال لابن الوجناء: محمد بن فضل دفتر بزرگی داشت که ورق هایش سبز و جلدش سیاه بود و حساب و کتابش در آن بود. حسن بن علی دفتر را گرفت و نصف ورقی را که سفید بود کند و به محمد بن فضل گفت: قلمی برای من بتراش. محمد قلمی تراشید و هر دو بر چیزی توافق کردند که من نمی‌دانستم، ولی ابوالحسن بن ظفر به آن اطلاع داشت. حسن بن علی وجناء قلم را برداشت و مسأله‌ای که با هم توافق کرده بودند را با همان قلم تراشیده، بدون مرکب نوشت و هیچ اثری روی کاغذ معلوم نشد. ورقه پر شد، بعد ورقه را [که ظاهراً خالی و سفید بود] مهر زده و به پیرمرد سیاهی که همراه و خادم محمد بن فضل بود داد و آن را برای ابوالقاسم حسین بن روح فرستاد. ابن وجناء هم همراه ما آنجا ماند، وقت نماز ظهر شد همان‌جا نماز را اقامه کردیم، بعد از نماز پیک برگشت و گفت: به من گفت: برو جواب هم می‌آید. غذایی آوردند، ما در حال غذا خوردن بودیم که جواب در همان ورقه آمد و بند بند و جمله به جمله آن [که فقط بین آن دو نفر بود] در آن ورقه نوشته شده بود. [با دیدن این منظره] محمد بن فضل به صورت خودش سیلی زد و دیگر میلی به غذا قم معی، فقام معه حتی دخل علی أبی القاسم بن روح رضی الله عنه وبقی بیکی ویقول: یا سیدی أقالک الله، فقال أبوالقاسم: یغفر الله لنا ولك إن شاء الله. ۲۶۵ - أخبرنا جماعه، عن أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن یحیی العلوی بن أخی طاهر بیغداد طرف سوق القطن فی داره قال: قدم أبو الحسن علی بن أحمد بن علی العقیقی بغداد إلی علی بن عیسی بن الجراح - وهو یومئذ وزیر فی أمر ضیعته له - فسأله فقال له: إن أهل بیتک فی هذا البلد کثیر، فإن ذهبنا نعطي کلماً سألونا، طال ذلک، أو کما قال. فقال له العقیقی: فإنی أسأل من فی یده قضاء حاجتی، فقال له علی بن عیسی: من هو ذلک؟ فقال: الله جل ذکره، فخرج وهو مغضب قال: فخرجت وأنا أقول فی الله عزاء من کلّ خوردن نداشت. بعد به ابن وجناء گفت: با من بیا. ابن وجناء بلند شد و با او رفت تا این که به خدمت ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله رسید و با گریه و زاری می‌گفت: ای آقای من! مرا ببخش، خداوند شما را پیامرزد. ابوالقاسم گفت: خداوند متعال ما و شما را پیامرزد، ان شاء الله. ۲۶۵ / ۲۱ - ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه گفته: ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی علوی [معروف به] برادر زاده طاهر، در خانه‌اش واقع در بازار پنبه فروشان بغداد گفت: ابوالحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در بغداد نزد علی بن عیسی بن جراح که در دولت بنی عباس بود رفت و در مورد زمین کشاورزی که داشت از علی بن عیسی درخواستی کرد. او در جوابش گفت: تو در این شهر فامیل زیادی داری، اگر بنا باشد هر چه را که از ما درخواست می‌کنند بپردازیم، از توان ما خارج است. عقیقی گفت: پس من هم درخواستم را از کسی می‌خواهم که برآوردن خواهش من در دست اوست. علی بن عیسی گفت: این شخص کیست؟ گفت: خداست. و بعد با عصبانیت بیرون رفت و در این باره گفت: از آنجا بیرون رفتم و با خودم می‌گفتم: خداوند متعال از هر بلاء و هلاکتی صبر و مقاومت عنایت می‌کند، و هر مصیبتی را هالک، و درک من کلّ مصیبه، قال: فانصرف، فجاءنی الرسول من عند الحسین بن روح رضی الله عنه فشکوت إلیه فذهب من عندی فأبلغه فجاءنی الرسول بمائتة درهم عدد ووزن مائتة درهم ومنديل وشیء من حنوط وأکفان وقال لی: مولاک یقرئک السلام ویقول: إذا همک أمر

أو غمّ فامسح بهذا المنديل وجهك فإنّ هذا منديل مولاك وخذ هذه الدراهم وهذا الحنوط وهذه الأكفان، وستقضى حاجتك في هذه الليلة، فإذا قدمت إلى مصر مات محمد بن إسماعيل من قبلك بعشرة أيام، ثمّ مات بعده فيكون هذا كفنك وهذا حنوطك وهذا جهازك. [قال:] فأخذت ذلك وحفظته وانصرف الرسول وإذا أنا بالمشاعل على بابي والباب يدقّ فقلت لغلامي خیر: یا خیر أنظر أيّ شيء هو ذا؟ فقال: هذا غلام حمید بن محمد الكاتب ابن تلافی می کند. از آنجا که برگشتم، پیکری از طرف حسین بن روح رحمه الله نزد من آمد، من هم در این مورد به او شکایت کردم. پیک رفت و شکایتم را به حسین بن روح رساند و پس از آن نزد من برگشت و صد درهم پول نقد، دستمالی، مقداری حنوط و چند پارچه کفنی برایم آورد و به من گفت: مولای تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: هر زمان که مسأله‌ای تو را اندوهگین و ناراحت کرد، این دستمال را روی صورتت بکش، چون این دستمال مولای تو [امام زمان علیه السلام] است، این درهم‌ها و حنوط و کفن‌ها را بگیر، حاجتی هم که داری در همین امشب برآورده می‌شود. وقتی که به مصر رفتی ده روز قبل از تو محمد بن اسماعیل می‌میرد و بعد از او تو از دنیا می‌روی، این هم کفن و حنوط توست و این [پول‌ها] هم برای مخارج مرگ تو خواهد بود. آن‌ها را گرفته و نگه داشتیم، پیک هم برگشت. یکدفعه متوجه شدم که درب خانه‌ام مشعل‌هایی روشن است و در را می‌کوبند، به غلامم که اسمش خیر بود، گفتم: ای خیر! ببین چه خبر است؟ خیر گفت: غلام حمید بن محمد کتاب، پسر عمومی وزیر است. او عمّ الوزير فادخله الیّ، فقال لی: قد طلبک الوزير ویقول لک مولای حمید: اربک الیّ. [قال:] فرکت وفتحت الشوارع والدروب [وجئت إلى شارع الوزانین فإذا بحمید قاعد ینتظرنی، فلما رأنی أخذ بیدی و رکبنا فدخلنا علی الوزير فقال لی الوزير: یا شیخ قد قضی الله حاجتک واعتذر الیّ ودفع الیّ الکتب مکتوبه مختومه قد فرغ منها، قال: فأخذت ذلك وخرجت. قال: وقال أبو محمد الحسن بن محمد: فحدثنا أبو الحسن علی بن أحمد العقیقی بنصیین بهذا وقال لی: ما خرج هذا الحنوط إلّا إلى عمّتی فلانة فلم یسمّها وقد نعت الیّ نفسی، وقد قال لی الحسین بن روح رحمه الله: إنّی أملك الضیعة وقد کتب لی بالذی أردت فقمت إليه وقبّلت رأسه وعینیه وقلت له: یا سیدی أرنی الأكفان والحنوط والدراهم، قال: فأخرج لی الأكفان را به منزل آورد، غلام حمید به من گفت: وزیر تو را دعوت کرده و مولایم حمید هم گفته: سوار شو و بیا. من هم سوار شدم و راه‌ها را طی کردم، تا این که به خیابان ترازو داران رسیدم، دیدم که حمید نشسته و منتظر من است، تا مرا دید دستم را گرفته و با هم سوار مرکب شده و نزد وزیر رفتیم. وزیر به من گفت: ای شیخ! خداوند تبارک و تعالی حاجت تو را برآورده کرد. از من عذر خواهی کرد و نامه‌هایی را که نوشته و مهر و موم شده بودند به من داد. من هم نامه‌ها را [که احکامی درباره زمین هایم بود] گرفتم و بیرون آمدم. ابو محمد حسن بن محمد گفته است: این حدیث را ابوالحسن علی بن احمد عقیقی در نصیین برای ما نقل کرده و گفت: این حنوط فقط برای عمه من فلانی بیرون آمده - اسم عمه را نبرد - [یعنی با آمدن حنوط برای من] خبر مرگ من داده شد. حسین بن روح رحمه الله به من گفت که زمین کشاورزی را مالک می‌شوم و بعد درخواستی را که داشتیم برایم [به محضر حجّت علیه السلام] نوشت. [ابو محمد می‌گوید:] من بلند شدم، سر و چشم او را بوسیدم و به او گفتم: ای آقای من! کفن‌ها و حنوط و درهم‌ها را به من نشان بده. کفن‌ها را بیرون آورد، فإذا فیه برد حبر مسیهم من نسج الیمن وثلاثة أثواب مروی وعمامة وإذا الحنوط فی خریطة فأخرج الدرهم فوزنها مائة درهم وعددها مائة درهم. فقلت له: یا سیدی هب لی منها درهماً أصوغه خاتماً، فقال: (و) کیف یکون ذلك، خذ من عندی ما شئت فقلت: أرید من هذه وألححت علیه وقبّلت رأسه (وعینیه)، فأعطانی درهماً شددته فی مندیلی وجعلته فی کمی. فلما صرت إلى الخان فتحت زنفیلجة معی وجعلت المنديل فی الزنفیلجة وفيه الدرهم مشدود، وجعلت کتبی ودفاتری (فیها) وأقمت أياماً، ثمّ جئت أطلب الدرهم فإذا الصرة مصرورة بحالها ولا شيء فیها، فأخذنی شبه الوسواس، فصرت إلى باب العقیقی، فقلت لغلامه خیر، أرید الدخول إلى الشیخ فادخلنی إلیه فقال لی: ما لک یا سیدی؟ دیدم بردی خط دار از بافته‌های یمن و سه پارچه مروی و یک عمامة بود، بعد حنوط را دیدم که در پارچه پیچیده بود و درهم‌ها هم از نظر وزن و عدد صد درهم بود. به ابوالحسن گفتم: ای آقای من! یکی از آن درهم‌ها را به من ببخشید تا با آن انگشتری بسازم. ابوالحسن گفت: چگونه

می شود این کار را کرد، هر چه می خواهی از مال خودم بگیر. گفتیم: من از این درهم ها می خواهم. خیلی اصرار کردم و سر و چشمش را بوسیدم، او هم یکی از آن درهم ها را به من داد. درهم را در دستمالی گذاشتم و دستمال را هم در آستینم قرار دادم. وقتی به کاروانسرا رفتم، زنبیلی را که کتابها و دفترهایم داخل آن بود باز کردم و دستمال را که محکم بسته بودم داخل زنبیل گذاشتم. چند روزی از این ماجرا گذشت، به سراغ درهم رفتم، گره دستمال را که همان طور بسته و محکم به حال خودش بود باز کردم، امّا چیزی داخل آن نبود. متعجب شدم و با وسواس و دقت بیشتر گشتم [اما از درهم خبری نبود، فوراً به خانه عقیقی رفتم و به غلامش خیر، گفتم: می خواهم به خدمت شیخ برسم. خیر مرا به خدمت شیخ برد و گفت: چه اتفاقی افتاده، آقای من؟ فقلت: الدرهم الذى أعطيتنى ما أصبته فى الصرة، فدعا بزفيلجة وأخرج الدرهم فإذا هى مائة عدداً ووزناً، ولم يكن معى أحد أتهمه فسألته رده إليّ، ثم خرج إلى مصر وأخذ الضيعة ومات قبله محمد بن إسماعيل بعشرة كما قيل: ثم توفى رحمه الله وكفن فى الأكفان التى دفعت إليه. ۲۶۶ - وأخبرنا جماعة، عن أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه وأبى عبد الله الحسين بن على أخيه قالوا: حدثنا أبو جعفر محمد بن على الأسود رحمه الله قال: سألتى على بن الحسين بن موسى بن بابويه رضى الله عنه بعد موت محمد بن عثمان العمريّ قدس الله روحه خطاب به شيخ گفتم: درهمی که شما به من بخشیده بودید را در کیسه اش پیدا نکردم. شیخ زنبیل خودش را خواست و درهم ها را که داخل آن بود بیرون آورد و شمرد، دیدم که دقیقاً صد درهم است، هم از نظر عدد و هم وزن. در این ماجرا کسی همراه من نبود که به او شک کنم یا متهمش کنم و از او بخواهم که آن را به من برگرداند [فهمیدم که معجزه ای رخ داده که درهم از دستمال بسته شده و گره خورده داخل زنبیل من در کاروانسرا، سر از زنبیل عقیقی در آورده]. (۱۷۶) عقیقی به مصر رفت و اراضی زراعی اش را گرفت و همان طور که به او گفته شده بود، محمد بن اسماعیل ده روز پیش از او از دار دنیا رفت و پس از او هم عقیقی به رحمت حق رفت و در همان کفن هایی که به او داده شده بود کفن شد. خدا رحمتش کند. ۲۲ / ۲۶۶ - محمد بن على اسود گفته است: بعد از مرگ محمد بن عثمان عمری قدس سره، على بن حسين بن موسى بن بابويه رحمه الله از من خواهش کرد که از ابوالقاسم حسین بن روح در خواست کنم تا از وجود مقدس حضرت حجّت علیه السلام خواهش نماید که حضرت به آن أسأل أبا القاسم الروحی قدس الله روحه أن يسأل مولانا صاحب الزمان عليه السلام أن يدعو الله أن يرزقه ولداً (ذکراً). قال: فسألته فأنهى ذلك، ثم أخبرنى بعد ذلك بثلاثة أيام أنه قد دعا لعلى بن الحسين رحمه الله فإنه سيولد له ولد مبارك ينفع الله به، وبعده أولاد. قال أبو جعفر محمد بن على الأسود: وسألته فى أمر نفسى أن يدعو لى أن أرزق ولداً (ذكراً) فلم يجبنى إليه وقال لى ليس إلى هذا سبيل قال: فولد لعلى بن الحسين رضى الله عنه تلك السنة [ابنه محمد بن على وبعده أولاد ولم يولد لى. قال أبو جعفر بن بابويه: وكان أبو جعفر محمد بن على الأسود كثيراً ما يقول لى - إذا رآنى أختلف إلى مجلس شيخنا محمد بن الحسن بن الوليد رضى الله عنه وأرغب فى كتب العلم درگاه خداوند دعا کند تا خداوند متعال به او فرزند پسری کرامت فرماید. از ابوالقاسم خواهش کردم که مسأله را به عرض حضرت برساند، او هم قبول کرد، سه روز بعد به من خبر داد که امام زمان علیه السلام برای على بن حسين [ابن بابويه پدر شیخ صدوق] دعا کرده اند و به زودی فرزند مبارکی خداوند به او می دهد که برایش نافع بوده و به وسیله آن نفع زیادی به او می دهد. بعد از او هم چند فرزند دیگر عطا می فرماید. در خصوص خودم از ابوالقاسم خواهش کردم که حضرت دعا کنند تا خداوند تبارک و تعالی به من هم فرزند پسری کرامت فرماید. ابوالقاسم خواهش را قبول نکرد و گفت: این امر شدنی نیست و راهی ندارد. در همان سال برای على بن الحسين پسری متولد شد که محمد نامیده شد و بعد از او هم اولاد دیگری برایش به دنیا آمد، امّا من صاحب فرزند نشدم. ابو جعفر محمد بن على بن بابويه [شیخ صدوق] گفته است: هر وقت محمد بن على اسود مرا می دید که به مجلس استاد محمد بن حسن بن ولید رحمه الله می روم و در تحصیل و حفظه -: ليس بعجب أن تكون لك هذه الرغبة فى العلم وأنت ولدت بدعاء الإمام عليه السلام. ۲۶۷ - وقال أبو عبد الله بن بابويه: عقدت المجلس ولى دون العشرين سنة، فربما كان يحضر مجلسى جعفر محمد بن على الأسود، فإذا نظر إلى إسرائى الأجوبة فى الحلال والحرام يكثر التعجب لصغر سنّى، ثم

يقول لا عجب لأنك ولدت بدعاء الإمام عليه السلام. ۲۶۸ - وأخبرنا جماعة، عن محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: أخبرنا محمد بن علي بن متيل قال: كانت امرأة يقال لها: زينب من أهل آبه، وكانت امرأة محمد بن عبدل أبي معها ثلاثمائة دينار، فصارت إلى عمي جعفر بن أحمد بن متيل وقالت: أحب أن يسلم هذا المال من يدي إلى يد أبي القاسم بن روح رضي الله عنه قال: فأفندني معها أترجم عنها فلما دخلت على أبي القاسم بن روح رضي الله عنه أقبل عليها بلسان و حفظ علم، رغبت و تلاش داشتيم، می گفت: این رغبت تو در یادگیری علم، امر عجیبی نیست، چرا که تو با دعای امام زمان علیه السلام متولد شده‌ای. ۲۳ / ۲۶۷ - ابو عبدالله بن بابويه [شیخ صدوق] گفته است: وقتی سنم کمتر از بیست سال بود، مجلس درسی برپا کردم و بعضی اوقات ابو جعفر محمد بن علی اسود هم به مجلس من می آمد، وقتی که می دید با وجود کمی سن در پاسخ دادن از حلال و حرام حاضر جواب هستم، بسیار تعجب می کرد و بعد از آن می گفت: این ذکاوت از تو عجیب نیست، چون به برکت دعای امام علیه السلام متولد شده‌ای. ۲۴ / ۲۶۸ - محمد بن علی بن متیل گفته است: زنی بود از اهل «آبه» به نام زینب که همسر محمد بن عبدل أبي بود، مبلغ سیصد دینار همراهش بود که به نزد عموی من جعفر بن احمد بن متیل آمد و گفت: دوست دارم این مال را با دست خودم به دست ابوالقاسم حسین به روح بسپارم. عمویم مرا همراه با آن زن فرستاد تا مترجم او باشم [به جهت این که او زبانش عربی نبود]. همین که به محضر ابوالقاسم حسین بن روح آبی فصیح فقال لها: «زینب چوناً چون بداً کولیه جونسته» ومعناه کیف أنت و کیف کنت وما خیر صبیانک فاستغنت من الترجمة و سلمت المال و رجعت. ۲۶۹ - وأخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدثني محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم بن روح رضي الله عنه مع جماعة فيهم علي بن عيسى القصري، فقام إليه رجل فقال: إني أريد أن أسألك عن شيء فقال له: سل عما بدا لك و ذكر مسائل ذكرناها في غير هذا الموضع. رسیدم ایشان با زبان فصیح آبی به زینب گفت: زینب چوناً، چون بداً، کولیه جونسته؛ (۱۷۷) یعنی زینب حال تو چطور است و حال شما چطور بود و از فرزندان چه خبر؟ بنابراین زن از وجود مترجم بی نیاز شد و احتیاجی به ترجمه نبود [به دلیل این که حسین بن روح به زبان او کاملاً آگاه بود]. زن مال را به او تسلیم کرده و برگشت. ۲۵ / ۲۶۹ - محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گفته است: من به همراه عده‌ای؛ از جمله علی بن عیسی قصری در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله بودیم که مردی بلند شد و خطاب به شیخ گفت: می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم. گفتند: از هر آنچه که برایت پیش آمده سؤال کن. مسألی را پرسید که ما آن‌ها را در جای دیگری ذکر کردیم. قال محمد بن ابراهیم بن إسحاق: فعدت إلى الشيخ أبي القاسم بن روح رضي الله عنه من الغد وأنا أقول في نفسي: أتره ذكر لنا أمس من عند نفسه؟ فابتدأنا فقال: يا محمد بن ابراهیم لئن أخرج من السماء فتخطفني الطير أو تهوى بي الريح من مكان سحيق أحب إلي من [أن أقول في دين الله - عز وجل - برأبي ومن عند نفسي بل ذلك عن الأصل، و مسموع من الحجّة عليه السلام. ۲۷۰ - وأخبرني جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدثني جماعة من أهل بلدنا المقيمين كانوا ببغداد في السنة التي خرجت القرامطة على الحاج وهي سنة (تناثر) الكواكب أن والدي رضي الله عنه كتب إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه يستأذن في الخروج إلى الحج. فردای آن روز در محضر شیخ ابوالقاسم نشسته بودم و با خودم می‌گفتم: دیدی جواب‌هایی که داد از خودش بود [نه از جانب امام علیه السلام]؟ پیش از آن که حرفی بزنم، شیخ شروع کرده و فرمود: ای محمد بن ابراهیم! اگر من از آسمان بیفتم و طعمه برندگان بشوم و یا این که باد سختی مرا از مکان بلندی بیندازد، بیشتر دوست دارم تا این که در دین خداوند عزوجل از خودم حرفی بزنم و رأی بدهم، بلکه آنچه را که گفتم از اصل و اساس دین بوده و از حضرت حجّت علیه السلام شنیده شده است. ۲۶ / ۲۷۰ - ابو عبدالله حسین بن علی بن موسی بن بابویه گفته است: جماعتی از اهل شهرمان که در بغداد اقامت داشتند در سالی که قرامطه (۱۷۸) بر علیه حجاج قیام کردند و سال پراکنده شدن ستارگان بود، برای من نقل کردند: پدرم در ضمن نامه‌ای از محضر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح اجازه خواست تا به حج مشرف شود. فخرج في الجواب لا تخرج في هذه السنة فأعاد فقال: هو نذر

واجب أفيجوز لي القعود عنه؟ فخرج الجواب: إن كان لا بد فكن في القافلة الأخيرة فكان في القافلة الأخيرة فسلم بنفسه وقتل من تقدّمه في القوافل الأخرى. ۲۷۱ - وأخبرني جماعة، عن محمد بن علي بن الحسين قال: حدّثنا أبو محمد عمّار بن الحسين بن إسحاق الأسروشنی قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن الحسن بن أبي صالح الخجندی وكان قد ألح في الفحص والطلب، وسار في البلاد وكتب على يد الشيخ أبي القاسم بن روح رضی الله عنه إلى صاحب عليه السلام يشكو تعلق قلبه واشتغاله بالفحص والطلب، ويسأل الجواب بما تسكن إليه نفسه، ويكشف له عمّا يعمل عليه قال: فخرج إلى توقيع نسخه: جواب آمد که امسال از شهر خارج نشو. پدرم دوباره درخواستش را مطرح کرد و گفت: حجّی که برایش اجازه می‌خواهم نذر واجب است، آیا نرفتن به حجّ و نشستن در خانه، جایز است؟ جواب آمد: اگر چاره‌ای نیست و باید بروی، با آخرین قافله برو. پدرم با همان قافله آخری عازم شد و از غارت سالم ماند ولی کسانی که در قافله‌های قبلی بودند همگی کشته شدند. ۲۷۱ / ۲۷ - أبو محمد عمار بن حسین بن اسحاق اسروشنی گفته است: ابوالعباس احمد بن حسن بن ابی صالح خجندی که برای پیدا کردن حضرت خیلی جست و جو کرده و به شهرهای مختلف مسافرت کرد، به وسیله شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله به وجود مقدّس حضرت صاحب علیه السلام نامه نوشته و از شیفتگی قلب و زحمت به جست و جو و پیدا کردن حضرت شکایت کرد [که این عمل همه زندگی او را تحت تأثیر قرار داده] و جوابی را درخواست کرد که موجب تسکین و آرامش قلب او شده و گشایش برایش ایجاد کند. خود او می‌گوید: توییعی به این ترتیب برای من از طرف حضرت خارج شد: «مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ ذَلَّ وَمَنْ ذَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَمَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ». قال: فكففت عن الطلب وسكنت نفسي وعدت إلى وطني مسروراً والحمد لله. ۲۷۲ - وأخبرني جماعة، عن أبي غالب أحمد بن محمد الزراري قال: جرى بيني وبين والده أبي العباس - يعني ابنه - من الخصومة والشّر أمر عظيم ما لا يكاد أن يتفق وتتابع ذلك وكثر إلى أن ضجرت به، وكتبت على يد أبي جعفر أسأل الدعاء فأبطأ عني الجواب مدّة، ثمّ لقيني أبو جعفر فقال: قد ورد جواب مسألتك، فجئته فأخرج إليّ مدرجاً فلم يزل يدرجه إلى أن أراني فصلاً منه فيه: وَأَمَّا الزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ فَأَصْلِحَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا، فلم تزل على حال الإستقامة ولم يجز بيننا هر کسی مرا جست و جو کند در پی طلب و پیدا کردن من می‌افتد، و هر که در پی طلبم باشد [دشمنان را] راهنمایی کرده [و من را به مردم نشان می‌دهد] و هر که دشمنان را به سمت من راهنمایی کند باعث قتل من شده جانم را به خطر انداخته، و هر کس که جان مرا به خطر بیندازد، مشرک است. با دیدن این توقيع شریف از جست و جو دست برداشتم و قلبم آرام شد و با خوشحالی به وطنم برگشتم، الحمد لله. ۲۷۲ / ۲۸ - احمد بن محمد زراری گفته است: بین من و مادر ابوالعباس [همسر] خصومت و درگیری شدید اتفاق افتاد که هیچ راهی برای توافق به نظر نمی‌رسید. این وضعیت آن قدر ادامه یافت که من متنفر و منزجر شدم و به وسیله ابوجعفر به محضر حضرت حجّت علیه السلام نامه‌ای نوشته و تقاضای دعا کردم. جواب مدّتی به تأخیر افتاد، چندی بعد ابوجعفر مرا دید و گفت: جواب سؤال شما آمده است. به خدمت او رفتم، دفتری را بیرون آورد و شروع کرد به ورق زدن، در همین حال بود که یکی از بندهای نوشته دفتر را دیدم که نوشته بود: و اما ماجرای زن و شوهر؛ پس خداوند بین آنها اصلاح کرد. بعد ذلك شيء مما كان يجري، وقد كنت أتعبد ما يسخطها فلا يجري [فيه منها شيء]. هذا معنى لفظ أبي غالب رضی الله عنه أو قريب منه. قال ابن نوح: وكان عندي أنه كتب علي يد أبي جعفر بن أبي العزاق - قبل تغيره وخروج لعنه على ما حكاه ابن عياش إلى أن حدّثني بعض من (سمع ذلك معي) أنه إنما عنى أباجعفر الزجوزجی رضی الله عنه وأنّ الكتاب إنما كان من الكوفة، وذلك أنّ أباعالب قال لنا: كنّا نلقى أبالقاسم الحسين بن روح رضی الله عنه قبل أن يقضى الأمر إليه صرنا نلقى أباجعفر بن الشلمغاني ولا نلقاه. وحدّثنا بهاتين الحكایتين مذاكرة لم أقيدهما [بالكتابة] وقيدهما غيري، إلّا أنه كان يكثر از آن به بعد زندگی سالم و بدون دغدغه‌ای داشتیم و هیچ یک از مواردی که قبلاً اتفاق می‌افتاد پیش نیامد. حتی من گاهی اوقات عمداً کاری می‌کردم تا همسر را ناراحت کنم و موجبات عصبانیت او را فراهم کنم، ولی او اصلاً ناراحت نمی‌شد. این معنا عین کلام ابوغالب است، یا این که نزدیک به مضمون و الفاظ اوست. ابن نوح گفته: من گمان می‌کردم که ابن غالب نامه را بنا به آنچه که ابن عیاش نقل کرده به توسط ابی

جعفر بن ابی عزاقر قبل از آن که منحرف شده و در موردش لعن بیاید فرستاده است، تا این که یکی از دوستان که همراه من این مطلب را شنید نقل کرد که مقصود از ابا جعفر، ابا جعفر زجوزجی است - که خداوند از او راضی باشد - نه ابن ابی عزاقر و نامه هم از کوفه فرستاد شده است. چنان که خود ابوغالب به ما گفت: ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله را پیش از این که به امر و کالت از طرف حضرت مأمور شود، ملاقات کردیم و رفتیم که ابا جعفر بن شلمغانی را ملاقات کنیم، اما ایشان را ندیدیم. ابن نوح گفته که این دو حکایت را برای ما به عنوان مذاکره و در بین صحبت کردن نقل کردند و من آنها را نوشتم، ولی شخص دیگری آنها را نوشت. البته ابوغالب هم این ذکرهما والحديث بهما حتی سمعتهما منه ما لا أحصى، والحمد لله شكراً دائماً وصلى الله على محمد وآله وسلم. ۲۷۳ - وأخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين قال: حدثني محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه مع جماعة (منهم) علي بن عيسى القصرى فقام إليه رجل فقال: إني أريد أن أسألك عن شيء فقال له: سل عما بدا لك، فقال الرجل: أخبرني عن الحسين عليه السلام أ هو ولي الله؟ قال: نعم قال: أخبرني عن قاتله لعنه الله أ هو عدو الله؟ قال: نعم، قال الرجل: فهل يجوز أن يسلط الله - عزوجل - عدوه على وليه؟ فقال له ابوالقاسم قدس سره: افهم عني ما أقول لك، اعلم أن الله تعالى لا يخاطب الناس بمشاهدة دو حکایت را زیاد نقل می کرد، به طوری که من این دو را خیلی از او شنیده‌ام. حمد و سپاس و شکر دائم مخصوص خداوند است و درود و سلام خداوند بر محمد و آل آن حضرت باد. ۲۷۳ / ۲۹ - محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله گفته: من در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله بودم که جماعتی؛ از جمله علی بن عیسی قصری هم آنجا بودند. مردی بلند شد و به شیخ گفت: می‌خواهم در مورد چیزی از تو سؤال بپرسم. شیخ ابوالقاسم گفت: از هر چه که برایت پیش آمده بپرس. مرد گفت: به من خبر بده که آیا حسین بن علی علیهما السلام ولی خداست؟ شیخ فرمود: بله. گفت: از قاتلش به من خبر بده که خدا لعنتش کند، آیا دشمن خداست؟ شیخ فرمود: بله. مرد گفت: آیا درست است که خداوند دشمنش را بر دوستش مسلط کند؟ ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره در جواب گفت: آنچه را که برای تو می‌گویم بفهم؛ بدان که خداوند تبارک و تعالی مردم را با مشاهده چشم سرشان مخاطب قرار نمی‌دهد، و با العیان، ولا يشافهم بالكلام، ولكنه جلت عظمته يبعث إليهم رسلاً من أجناسهم وأصنافهم بشراً مثلهم، ولو بعث إليهم رسلاً من غير صفتهم وصورهم لنفروا عنهم، ولم يقبلوا منهم، فليأجأوهم وکانوا من جنسهم يأكلون ويمشون في الأسواق قالوا لهم: أنتم مثلنا لا نقبل منكم حتى تأتوا بشيء نعجز عن أن نأتي بمثله فنعلم أنكم مخصوصون دوننا بما لا- نقدر عليه، فجعل الله - عزوجل - لهم المعجزات التي يعجز الخلق عنها. فمنهم: من جاء بالطوفان بعد الإعذار والإنذار، فغرق جميع من طغي وتمرد، ومنهم: من ألقى في النار فكانت عليه برداً وسلاماً ومنهم: من أخرج من الحجر الصيلى الناقة وأجرى أنهاراً به صورت شفاهی تکلم نمی‌کند [خودش مستقیم با مردم سخن نمی‌گوید]، بلکه ذات اقدس و با عظمت الهی برای مردم پیامبرانی از جنس و نوع خودشان و مثل خودشان فرستاد، و چنانچه پیامبرانی غیر از صنف خودشان می‌فرستاد، مردم از آنها دوری می‌کردند و دعوت آنها را نمی‌پذیرفتند، پس وقتی که پیامبرانی برای هدایت مردم آمدند که از جنس خودشان بودند، غذا می‌خوردند و در بازار رفت و آمد می‌کردند، آنها گفتند: شما که مثل خود ما هستید، لذا دعوت شما را قبول نمی‌کنیم، مگر این که معجزه‌ای بیاورید که ما از آوردن مثل آن عاجز باشیم، تا به وسیله دیدن آنچه که قادر به آوردن آن نیستیم، بدانیم که شما با ما فرق دارید. چنین بود که پروردگار عالم برای آنها معجزاتی قرار داد که خلق در آوردن آن عاجزند. از جمله آن پیامبران کسی است که بعد از اتمام حجّت و دعوت به حقّ و ترساندن مردم از عذاب و هدایت نشدن مردم، طوفان آورد و کلیه متمرّدین و افراد طغیانگر را در آب غرق کرد [یعنی حضرت نوح علیه السلام]. یکی دیگر از آنها کسی است که در آتش انداخته شد و آتش بر او سرد و سلامت گردید [حضرت ابراهیم علیه السلام]؛ و آن دیگری کسی است که از دل سنگ سخت، شتر ماده من ضرعها لبناً، ومنهم: (من) فلق له البحر، وفجر له (من الحجر) العيون وجعل له العصا اليابسة ثعباناً تلقف ما يأفكون، ومنهم: من أبرأ الأكمة [والأبرص وأحيى الموتى بإذن الله وأنبأهم بما يأكلون

وما یدخرون فی بیوتهم ومنهم: من انشق له القمر وکلمته البهائم مثل البعیر والذئب و غیر ذلك. فلما أتوا بمثل ذلك، وعجز الخلق من أممهم أن یأتوا بمثله كان من تقدیر الله جلّ جلاله ولطفه بعباده وحکمته أن جعل أنبیاء مع هذه المعجزات فی حال غالبین، وأخری مغلوبین و فی حال قاهرین، وأخری مقهورین ولو جعلهم - عزوجل - فی جمیع أحوالهم غالبین وقاهرین، ولم یتلهم ولم یمتحنهم، لاتخذهم الناس آلهة من دون الله - عزوجل - ولما عرف فضل صبرهم علی البلاء والمحن والاختبار. بیرون آورد که از سینه‌اش شیر جاری بود [حضرت صالح علیه السلام] و بعضی از ایشان کسی است که دریا برایش شکافته شد و از سنگ، چشمه برایش جوشید و عصای خشک او ازدهایی شد که جادوی ساحران دروغگو را بلعید [حضرت موسی علیه السلام] و از آن‌ها کسی است که جذامی را شفا و بیماری برص را مرتفع و مرده را به اذن الله زنده می‌کرد و مردم را به آنچه که می‌خوردند و آنچه که در خانه‌هایشان ذخیره کرده بودند، خبر می‌داد [حضرت عیسی علیه السلام] و از جمله آن‌ها کسی است که ماه برای او شکافته شد و چهارپایانی مثل شتر و گرگ و دیگر حیوانات با او سخن گفتند [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله]. پس وقتی که پیامبران امثال این معجزات که مردم آوردن مثل آن‌ها عاجز بودند را ارائه کردند، تقدیر و حکمت و لطف خداوند متعال بر بندگانش به این تعلق گرفت که با وجود این معجزات، انبیایش را گاهی غالب و پیروز، و گاهی مغلوب و شکست خورده، گاهی قاهر و توانا، و گاهی هم مقهور و ناتوان قرار دهد و اگر آن‌ها را در تمام حالات و همیشه غالب و قاهر قرار می‌داد و ایشان را مبتلا و مورد امتحان قرار نمی‌داد، حتماً مردم آن‌ها را خدا می‌دانستند و خداوند تبارک و تعالی را نمی‌پرستیدند و از طرفی [اگر آن مشکلات نبود] برتری و فضل صبر آن‌ها در مقابل بلاء و سختی و آزمایشات الهی شناخته نمی‌شد. ولکنه جعل أحوالهم فی ذلك كأحوال غیرهم، لیکونوا فی حال المحنة والبلوی صابرین و فی [حال العافیة والظهور علی الأعداء شاکرین، ویکونوا فی جمیع أحوالهم متواضعین غیر شامخین ولا متجبرین و لیعلم العباد أن لهم علیهم السلام إلهاً هو خالقهم ومدبرهم فیعبده و یطیعوا رسله، ویکونوا حجّة لله ثابتة علی من تجاوز الحدّ فیهم وادّعی لهم الربوبیة، أو عاند وخالف وعصى و جحد بما أتت به الأنبیاء والرسل و لیهلک من هلک عن بیئنه و یحیا من حی عن بیئنه. قال محمد بن ابراهیم بن إسحاق رضی الله عنه: فعدت إلی الشیخ أبی القاسم الحسین بن روح قدس سره من الغد وأنا أقول فی نفسی: أ تراه ذکر لنا یوم أمس [من عند نفسه؟ فابتدأنی فقال: أما خداوند متعال پیامبران را هم در این جهت مثل دیگران قرارداد تا این که در بلا و سختی شکبیا بوده و در وقت عافیت و پیروزی بر دشمنانشان، به درگاه خداوند شکرگزاری کنند و در همه احوال، متواضع و فروتن باشند و متکبر و مغرور و خود پسند نباشند. خلق هم این را بدانند که آن‌ها خداوندی دارند که خالق و مدبر ایشان است، بنابراین خداپرست شده و از انبیا و پیامبران الهی اطاعات کنند و علاوه بر این بر علیه کسانی که از حدود تعیین شده برای آن‌ها تجاوز کرده و مدّعی خدایی و ربوبیت انبیا شده‌اند و همچنین بر معاندین و دشمنان و مخالفان و گناه کاران و کسانی که وحی الهی را که انبیا آورده‌اند انکار می‌کنند، حجّت خداوند باشند؛ «تا هر کسی که هلاک می‌شود از روی دلیل و برهان بوده و هر کسی که زنده می‌ماند [و هدایت می‌شود] براساس دلیل و برهان باشد». (۱۷۹) محمد بن ابراهیم بن اسحاق قدس سره گفته است: فردای آن روز به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسیدم و با خودم می‌گفتم که دیروز دیدی که شیخ جواب را از خودش داد [نه از جانب حضرت حجّت علیه السلام]؟ در همین فکر بودم که شیخ ابتدا به صحبت یا محمد بن ابراهیم لئن أخر من السیاء فتخطفنی الطیر أو تهوی بی الریح من مکان سحیق أحبّ إلی من أن أقول فی دین الله برأیی ومن عند نفسی، بل ذلك من الأصل و مسموع من الحجّة صلوات الله وسلامه علیه. وقد ذکرنا طرفاً من الأخبار الدالّة علی إمامة ابن الحسن علیه السلام و ثبوت غیبه و وجود عینه لأنها أخبار تضمّنت الإخبار بالغائبات وبالشیء قبل کونه علی وجه خارق للعادة، لا یعلم ذلك إلا من أعلمه الله علی لسان نبیّه صلی الله علیه وآله و وصل إلیه من جهة من دلّ الدلیل علی صدقه، ولولا صدقهم کرده و گفت: ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان بیفتم و طعمه پرندگان بشوم، یا این که طوفان سهمگینی مرا از بلندی پرتاب کند، بیشتر دوست دارم از این که در مسائل دین خدا مطابق رأی و نظر خودم و نه از جانب دین حرفی بزنم، بلکه آنچه را که دیدی و جوابی که من ارائه کردم، از اصل و ریشه سرچشمه گرفته و از

وجود مقدّس حضرت صاحب الزمان علیه السلام شنیده شده است. تا اینجا برخی از اخبار و روایات را که بر امامت فرزند عزیز امام حسن عسکری علیه السلام دلالت داشت ذکر کردیم که این اخبار، وجود مقدّس حضرت و غیبت ایشان را ثابت کرد. به جهت این که این اخبار از امور غیبی خبر داده و در ضمن آن‌ها پیشگویی از حوادث آینده به صورت خارق العاده وجود دارد که علم به آن‌ها را هیچ کس نمی‌داند مگر این که خداوند تبارک و تعالی از زبان و به وسیله علم پیامبرش صلی الله علیه و آله او را آگاه کرده باشد و این اخبار از جانب کسی به او رسیده که دلیل بر صدق و راستگویی او موجود است [مثل حسین بن روح] و اگر صداقت و راستگویی آن‌ها نبود [همان نواب خاص امام علیه السلام] هرگز این گونه نمی‌شد [که علم به امور غیبی داشته باشند] اما کان کذلک، لأنّ المعجزات لا تظهر علی ید الکذّابین و إذا ثبت صدقهم دلّ علی وجود من أسندوا ذلك إلیه، ولم نستوف ما ورد فی هذا المعنی لئلا یطول به الکتاب وهو موجود فی الکتاب. چرا که [این‌ها معجزه و کرامتند و] معجزه یا کرامت به دست آدم‌های دروغگو و کذاب ظاهر نمی‌شود. حاصل کلام این که وقتی صداقت ایشان [یعنی سفیران حضرت علیه السلام] ثابت شد، همین امر دلالت بر وجود کسی می‌کند که این علم و معجزات را به او نسبت داده‌اند. البته ما تمامی آنچه که در این مورد وارد شده است را نیاوردیم تا کتاب، طولانی نشود. هر چند در کتب دیگر هم موجود است.

فصل پنجم: عواملی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است

فصل پنجم: عواملی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است

۵ - فصل فی ذکر العلة المانعة لصاحب الامر علیه السلام من الظهور. لا علة تمنع من ظهوره إلا خوفه علی نفسه من القتل، لأنه لو کان غیر ذلك لما ساغ له الإستتار وکان يتحمّل المشاق والأذى، فإنّ منازل الأئمّة وكذلك الأنبياء علیهم السلام إنّما تعظم لتحملهم المشاق العظيمة فی ذات الله تعالی. فإن قيل: هلّا منع الله من قتله بما يحول بینه وبين من یرید قتله؟ قلنا: المنع الذي لا ینافی التکلیف هو النهی عن خلافه والأمر بوجوب أتباعه ونصرته

علتی که مانع از ظهور صاحب الامر «ع» شده است

علتی که مانع از ظهور صاحب الامر «ع» شده است

هیچ علتی مانع از ظهور حضرت نشده، مگر ترس حضرت بر جان مبارکش از کشته شدن، به دلیل این که اگر غیر از این بود مخفی شدن ایشان صحیح نبود و به همین دلیل است که حضرت سختی‌ها و آزارها را تحمل فرموده‌اند. چرا که مدارج و مقامات معرفتی ائمه دین و انبیاء علیهم السلام به این جهت بسیار بلند و عظیم است که مشقّات و سختی‌های بزرگ را برای رضای خداوند تبارک و تعالی تحمل می‌کنند.

اشکال

چرا خداوند به گونه‌ای [مثل ملائکه یا نیروهای غیبی] بین او و کسی که قصد قتل ایشان را دارد، حائل و مانع کشته شدن او نشده است؟

پاسخ

[این که خداوند مانع کشته شدن امام علیه السلام شود، دو گونه است: یا منافاتی با تکلیف دارد و یا این که منافات و مخالفت ندارد]

[و] منعی که منافات و مخالفتی با تکلیف ندارد، عبارت است از نهی از مخالفت کردن با امام علیه السلام و امر به وجوب تبعیت و کمک کردن به ایشان و این که بفرماید مردم ملزم به اطاعت از ایشان هستند، والتزام الانقیاد له، وکلّ ذلك فعله تعالی، واما الحیلولة بینهم وینه فإِنَّه ینافی التکلیف وینقض الغرض [به] ، لأنّ الغرض بالتکلیف استحقاق الثواب والحیلولة ینافی ذلك وربّما کان فی الحیلولة والمنع من قتله بالقهر مفسدة للخلق، فلا یحسن من الله فعلها. ولیس هذا کما قال بعض أصحابنا: إنّه لا یمتنع أن یشکون فی ظهوره مفسدة و فی استتاره مصلحة، لأنّ الذی قاله یفسد طریق وجوب الرسالة فی کلّ حال وتطرّق القول بأنّها تجری مجری الألفاف الّتی تتغیّر بالأزمان والأوقات، والقهر والحیلولة لیس كذلك، ولا یمتنع أن یشکون: [إن فی ذلك مفسدة ولا یؤدی إلى إفساد وجوب الرئاسة. همه این اوامر و نواهی نیز از ناحیه خداوندی انجام شده است؛ اما حائل شدن خداوند بین کسانی که قصد کشتن حضرت را دارند با تکلیف منافات دارد و نقض غرض است، به این دلیل که غرض از تکلیف، استحقاق ثواب است، ولی حائل شدن خداوند با این مسأله منافات دارد، و چه بسا در حائل شدن و منع از کشته شدن حضرت، آن هم با قهر و جبر، برای مردم مفسده هم وجود داشته باشد که مسلماً این عمل از خداوند پسندیده نیست. یکی از بزرگان و علمای ما گفته است: وجود مفسده در ظهور حضرت و مصلحت در غیبت ایشان ممتنع و غیر ممکن نیست، بلکه ممکن است. ولی این کلام درست نیست، به دلیل این که این سخن طریق وجوب رسالت را در هر حال فاسد می کند [یعنی با پذیرش این حرف باید گفت که فرستادن پیامبران لازم نیست] همچنین پذیرش این حرف منجر به این می شود که گفته شود، رسالت از جمله الطافی است که به حسب زمان متغیر می شود [یعنی ممکن است که زمانی لازم باشد و زمانی لازم نباشد، در حالی که رسالت در هر حال برای بشر لازم و واجب است.] واما مسأله قهر و حائل شدن خداوند بین امام و مردم به نحوی که گفتیم [یعنی غیبت حضرت] اشکالی به وجود نمی آورد و ممتنع نیست که گفته شود: این امر [یعنی غیبت] مفسده‌ای دارد، ولی منجر به از بین رفتن مسأله وجوب نصب امامت نمی شود و منافات با امامت ندارد. إن قیل: ألیس آباءه علیهم السلام کانوا ظاهرین ولم یخافوا ولا صاروا بحیث لا یصل إلیهم أحد؟ قلنا: آباءه علیهم السلام حالهم بخلاف حاله، لأنّه کان المعلوم من حال آباءه لسلطین الوقت وغیرهم أنّهم لا یرون الخروج علیهم، ولا یعتقدون أنّهم یقومون بالسیف ویزیلون الدول، بل کان المعلوم من حالهم أنّهم ینتظرون مهدیاً لهم، ولیس یضّرّ السلطان اعتقاد من یمتقد إمامتهم إذا أمنوهم علی مملکتهم (ولم یخافوا جانبهم). ولیس كذلك صاحب الزّمان علیه السلام، لأنّ المعلوم منه أنّه یقوم بالسیف ویزیل الممالک ویقهر کلّ سلطان ویبسط العدل ویمیت الجور، فمن هذه صفته یخاف جانبه ویتقی فورته، فیتتبع

اشکال

مگر نه این که پدران حضرت علیهم السلام ظاهر بودند و در عین حال هم ترس داشتند؟ ولی وضعیت شان به گونه‌ای نبود که هیچ کسی به آن‌ها دسترسی نداشته باشد.

جواب

وضعیت پدران بزرگوار امام زمان علیهم السلام با ایشان متفاوت است، به دلیل این که ایشان نسبت به سلاطین وقت [به تقیّه عمل می کردند و] به نحوی برخورد می فرمودند که هم حکام می دانستند که آن‌ها قیام نمی کنند و هم ائمه علیهم السلام قیام را به مصلحت نمی دانستند. بلکه از احوالات امامان علیهم السلام مشخص بود که ایشان منتظر مهدی هستند و کسانی که معتقد به امامت ایشان بودند نیز ضرری به سلطنت حکام وقت نمی زدند [چون ائمه علیهم السلام مأمور به قیام نبودند]. بنابراین آن‌ها از جانب شیعیان بر حکومتشان نمی ترسیدند و حکومت را از جانب آن‌ها امن می دیدند. اما مسأله حضرت صاحب الزمان علیه السلام به این ترتیب نیست، چرا که از احوالات حضرت معلوم و واضح است که ایشان با شمشیر قیام کرده، حکومت‌های ظالم را از بین برده، بر تمام

سلاطین جائر و زورگو غلبه پیدا کرده و همه را مقهور خود می‌کند و عدل را گسترش داده و ستم را می‌میراند. بنابراین اگر کسی این ویژگی‌ها را داشته باشد، قهراً سلاطین از ناحیه او و ظهورش می‌ترسند، او را مورد تعقیب قرار داده و دنبالش ویرصد، و بوضع العیون علیه، و یعنی به خوفاً من وثبته وریبه من تمکنه فیخاف حینئذ ویحوج إلى التحرز والإستظهار، بأن یخفی شخصه عن کل من لا یأمنه من ولی وعدو إلى وقت خروجه. وایضاً فآبأوه علیهم السلام إتما ظهوروا لأنه کان المعلوم أنه لو حدث بهم حادث لکان هناك من یقوم مقامه ویسد مسده من اولادهم، ولیس كذلك صاحب الزمان علیه السلام، لأن المعلوم أنه لیس بعده من یقوم مقامه قبل حضور وقت قیامه بالسیف، فلذلك وجب استتاره و غیبه، و فارق حاله حال آباءه علیهم السلام وهذا واضح بحمد الله. فان قیل: بأی شیء یعلم زوال الخوف وقت ظهوره أ بوحی من الله؟ فالإمام لا یوحی إلیه می‌گردند، جاسوسانی را برای مراقبت از او می‌گمارند، و به خاطر ترس از انقلاب و نهضت ایشان و همچنین بر قدرت رسیدنش در پی او هستند. پس حضرت هم در این جو زمان نیازمند به دوری کردن و ترس از ظاهر شدن است، به این ترتیب که شخصاً از هر کسی که نسبت به او امنیت احساس نمی‌کند؛ چه دوست و چه دشمن تا زمان خروج و قیامش پنهان شود. علاوه بر آنچه که گذشت، پدران عزیز امام زمان علیهم السلام به این دلیل ظاهر بودند و در پس پرده غیبت نبودند که اگر حادثه‌ای مثل شهادت یا مرگ برایشان واقع می‌شد، معلوم بود که کسی از اولادشان هست که عهده‌دار جانشینی آنها شده و جایگزین شان باشد. اما در مورد امام زمان علیه السلام این چنین نیست، چرا که پیش از قیام با شمشیر آن حضرت [در صورتی که حادثه شهادت برایش پیش بیاید] کسی نیست که جانشین و قائم مقام او بشود. بنابراین پنهان شدن و غیبت حضرت واجب و لازم بوده و شرایطش با شرایط پدران بزرگوارش علیهم السلام متفاوت بوده و فرق می‌کند و این مسأله روشنی است.

اشکال

ما از کجا و به چه وسیله‌ای بفهمیم که وقت ظهور ایشان، خوف و ترس از جان حضرت مرتفع شده و از بین رفته است؟ آیا به وسیله وحی؟ که به امام وحی نمی‌شود. أو بعلم ضروری؟ فذلک ینافی التکلیف، أو بأماره توجب علیه الظن؟ ففی ذلک تغریر بالنفس. قلنا: عن ذلک جوابان: أحدهما أن الله تعالی أعلمه علی لسان نبیه صلی الله علیه وآله وأوقفه علیه من جهة آباءه علیهم السلام زمان غیبه المخوفه، و زمان زوال الخوف عنه، فهو یتبع فی ذلک ما شرع له وأوقف علیه، وإنما أخفی ذلک عنا لما فیہ من المصلحه، فأما هو فهو عالم به لا یرجع [فیہ إلى الظن]. والثانی أنه لا یمتنع أن یغلب علی ظنه بقوة الأمارات بحسب العادة قوة سلطانه، فیظهر یا به وسیله علم بدیهی و ضروری که نیازی به تعمق و تفکر ندارد؟ این هم خیلی واضح و روشن است که با تکلیف منافات دارد. یا به وسیله اماره (۱۸۰) و نشانه‌ای که موجب ظن و گمان ایشان بشود؟ که در این هم به زیان جان حضرت است و جان امام علیه السلام را به خطر می‌اندازد.

پاسخ

ما برای این اشکال دو جواب داریم: اول این که خداوند متعال به وسیله علم و بیان رسول خدا صلی الله علیه وآله و پدران بزرگوار امام زمان علیهم السلام زمان غیبت که هنگام ترس است و زمان از بین رفتن ترس و فرا رسیدن زمان ظهور و قیامش را آگاه فرموده و به آن حضرت خبر داده است. حضرت هم در مورد آنچه که آگاه شده و به او دستور داده شده تابع پدران بزرگوارش و رسول خداست. اما به جهت مصالحی این امر بر ما مخفی شده، لکن خود حضرت علیه السلام چون عالم به این مسأله هستند، دیگر به اماره و نشانه مراجعه نمی‌کنند. دوم این که [اگر فرض کنیم که امام علیه السلام در مورد وقت ظهور به ظن غالب خود عمل کنند] ممکن است که گمان غالب حضرت به کمک اماره و علایم [به این نتیجه برسد] که قوت و قدرت برای حاکمیت و سلطنت ایشان مهیا و

آماده است. بنابراین در آن زمان عند ذلك و يكون قد أعلم أنه متى غلب في ظنه كذلك وجب عليه، ويكون الظن شرطاً والعمل عنده معلوماً، كما نقوله في تنفيذ الحكم عند شهادة الشهود، والعمل على جهات القبلة بحسب الأمارات والظنون، وإن وجوب التنفيذ للحكم والتوجه إلى القبلة معلومين، وهذا واضح بحمد الله. وقد ورد بهذه الجملة التي ذكرناها أيضاً أخبار تعضد ما قلناه، نذكر طرفاً منها ليستأنس به إن شاء الله تعالى. ۲۷۴ - أخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن زرارة قال: إن للقائم غيبة قبل ظهوره. قلت: ولم؟ قال: يخاف القتل. ظاهر شوند و حضرت نیز آگاه شده است که هرگاه ظن غالب برایشان حاصل شد، زمان ظهور است. بنابراین ظن غالب، شرط ظهور است و با وجود ظن غالب ظهور لازم می‌آید، چنان که در فقه و در موقع شهادت شهود، حکم حاکم تنفیذ می‌شود و یا این که به دلیل اماره و ظن، به نماز در چهار جهت حکم می‌کنیم و این مسأله به حمد لله واضح و روشن است. براساس این مبنا روایاتی وارد شده که به ادعای ما کمک می‌کند و ما در اینجا تعداد کمی از آنها را ذکر می‌کنیم، تا انس بیشتری با موضوع به وجود بیاید، ان شاء الله تعالى. ۱ / ۲۷۴ - علی بن رثاب گفته است: زراره گفت: برای حضرت قائم علیه السلام پیش از ظهورشان، غیبت وجود دارد [و حضرت غایب می‌شود]. به ایشان گفتیم: برای چه [غایب می‌شود]؟ گفت: برای این که می‌ترسد که کشته شود. ۲۷۵ - وروی: أَنَّ فِي صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: دَامَ خَوْفُهُ وَعَيْبَتُهُ مَعَ الْوَلَائِ إِلَى أَنْ أَدْنَى اللَّهُ تَعَالَى بِنَصْرِهِ. وَلِمَثَلِ ذَلِكَ اخْتَفَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الشَّعْبِ تَارَةً، وَأُخْرَى فِي الْغَارِ وَقَعِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُطَالِبَةِ بِحَقِّهِ. ۲۷۶ - وروی سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان، عن محمد بن علي الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اِكْتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ مُسْتَخْفِيًا خَائِفًا خَمْسَ سِنِينَ، لَيْسَ يَظْهَرُ، وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ وَخَدِيجُهُ، ثُمَّ أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَصْدَعَ بِمَا يُؤْمَرُ، فَظَهَرَ وَأَظْهَرَ أَمْرَهُ. ۲۷۷ - سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن عبيد الله بن علي الحلبي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ۲ / ۲۷۵ - روایت شده که [امام علیه السلام فرمودند]: سنتی از موسی علیه السلام در وجود امام زمان علیه السلام است. عرض کردم: آن سنت چیست؟ فرمودند: ادامه دار بودن ترس و پنهان شدنش از دشمنان و سلاطین تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه قیام بدهد و او را نصرت و یاری فرماید. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه وآله در شعب ابی طالب و غار پنهان شد و نیز خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام از مطالبه حق مسلم شان به همین علت بود. ۳ / ۲۷۶ - محمد بن علی حلبي از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله پنج سال تمام رسالتش را کتمان کرد و به خاطر ترس پنهان شده، و رسالتش را ظاهر نکرد، در حالی که علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام در محضر ایشان بودند. بعد خداوند متعال به ایشان دستور داد تا آنچه را که مأمور شده، اعلان کند؛ آن گاه ظاهر شده و رسالتش را آشکار فرمود. ۴ / ۲۷۷ - عبيد الله بن علي الحلبي گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: مَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَا جَاءَهُ الْوَحْيُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَ عَشْرَةَ سِنِينَ، مِنْهَا ثَلَاثَ سِنِينَ مُسْتَخْفِيًا خَائِفًا لَا يَظْهَرُ حَتَّى أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَصْدَعَ بِمَا يُؤْمَرُ، فَأَظْهَرَ حَيْثُ الدَّعْوَةُ. ۲۷۸ - وروی أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، عن محمد بن سنان، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن ضريس الكناسي، عن أبي خالد الكابلي في حديث له اختصرناه قال: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُسَمِّيَ الْقَائِمَ حَتَّى أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ. فَقَالَ: يَا خَالِدُ! سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ لَحَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقَطَعُوهُ بَضْعَةً بَضْعَةً. ۲۷۹ - وروی سعد بن عبد الله، عن جماعة من أصحابنا، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجیح، عن زرارة بن أعين قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ لِلْغَلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ. پس از آن که بر وجود مقدس رسول اکرم اسلام صلی الله علیه وآله وحی شد، مدت سیزده سال در مکه مکرمه زندگی کرد، سه سال از این مدت را به خاطر ترس، مخفیانه تبلیغ نمودند و امر رسالت را ظاهر نکردند تا این که خداوند به ایشان دستور فرمود تا رسالتش را ابلاغ کند، از آن به بعد دعوت و رسالت را آشکار

کردند. ۵ / ۲۷۸ - ابو خالد کابلی حدیثی دارد که ما مختصرش کردیم، او گفته است: از امام باقر علیه السلام خواهش کردم که نام قائم علیه السلام را ببرد تا من آن حضرت را به نام مبارکش بشناسم. حضرت فرمودند: ای ابا خالد! از امری و کسی سؤال کردی که حتی اگر اولادش هم ایشان را بشناسند، نسبت به او حریص شده و وی را پاره پاره می‌کنند. (۱۸۱) ۶ / ۲۷۹ - زراره بن اعین گفته که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی است. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ وَهُوَ الْمُنتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ؛ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ أَبُوهُ فَلَا خَلْفَ لَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ حَمَلٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ غَائِبٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: [مَا وُلِدَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ:] قَدْ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاءِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ؛ وَهُوَ الْمُنتَظَرُ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ. قَالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَإِنْ أَدْرَكَتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَمَايَ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟ فَقَالَ: يَا زُرَّارَةُ إِنْ أَدْرَكَتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ» إِلَى آخِرِهِ. عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمودند: خواهد ترسید. و با دست به شکم مبارکش اشاره فرمود. بعد فرمودند: ای زراره! او کسی است که انتظارش کشیده می‌شود، او کسی است که مردم پیرامون ولادتش دچار شک و تردید می‌شوند، یکی می‌گوید: وقتی پدرش از دنیا رفت فرزندی نداشت، دیگری می‌گوید: مادرش به او باردار است، کسی دیگر می‌گوید: او غایب است، و کس دیگری می‌گوید: متولد نشده است، و کسانی هم می‌گویند: ایشان دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده است. اوست که شیعه در انتظارش است، و خداوند متعال دوست می‌دارد که شیعه را در این انتظار امتحان کند و آن وقت است که اهل باطل شک می‌کنند. عرض کردم: جانم به فدای شما اگر آن زمان را درک کردم، چه کاری کنم؟ حضرت فرمودند: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان: خداوند! خودت را آن گونه که هستی به من بشناسان، پس اگر تو خودت را به من نشناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت... تا آخر دعا. (۱۸۲) ۲۸۰ - وروی سلیم بن قیس الهلالی، عن جابر بن عبد الله الأنصاري وعبد الله بن عباس قالاً: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَصِيَّتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَخِي إِنْ قُرِيشًا سَتُّظَاهِرُ عَلَيْكَ وَتَجْتَمِعُ كَلِمَتُهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَقَهْرِكَ، فَإِنْ وَجِدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكَفِّ يَدَكَ وَاحْقِنْ دَمَكَ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ. وأما ما روى من الأخبار من امتحان الشيعة في حال الغيبة وصعوبة الأمر عليهم واختبارهم للصبر عليه، فالوجه فيها الإخبار عما يتفق من ذلك من الصعوبة والمشاق، لا أن الله تعالى غيب الإمام ليكون ذلك، وكيف يريد الله ذلك وما ينال المؤمن من جهة الظالمين ظلم منهم لهم ومعصية والله تعالى لا يريد ذلك. ۷ / ۲۸۰ - سلیم بن قیس هلالی، از جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس نقل می‌کند که آن دو گفته‌اند: رسول اکرم صلی الله علیه وآله در وصیتشان به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: برادرم! [علی جان] به زودی قریش برای ظلم به تو متحد شده و بر تو غلبه می‌کنند، پس چنانچه یارانی یافتی با آنها مقابله کن و اگر کسی را پیدا نکردی دست نگه‌دار و خونت را حفظ کن که تحقیقاً شهادت پشت سر توست. امتحان شیعه در زمان غیبت امام علیه السلام امیا اخباری که در باب امتحان شیعه در زمان غیبت وارد شده است، و این که زندگی به آنها سخت و دشوار می‌شود، و اطلاع دادن به شیعه مبنی بر لزوم صبر بر این مشقت؛ علت صدور این اخبار، اطلاع دادن از سختی و مشقتی است که اتفاق خواهد افتاد، نه این که خداوند متعال امام را غایب فرموده باشد تا این که این حوادث سخت اتفاق بیفتند. چگونه خداوند این کار را انجام دهد در حالی که آنچه که از طرف ظالمان و ستمگران به مؤمنین می‌رسد ظلم و گناه است، بنابراین خداوند هرگز چنین اراده نمی‌کند. بل سبب الغیبه هو الخوف علی ما قلناه وأخبروا بما يتفق في هذه الحال، وما للمؤمن من الثواب علی الصبر علی ذلك، والتمسك بدینه إلى أن يفرج الله تعالى عنهم. وأنا أذكر طرفاً من الأخبار الواردة في هذا المعنى: ۲۸۱ - أخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري، عن أحمد بن إدريس قال: حدثني علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن منصور، عن أبيه قال: كنا عند أبي عبد الله عليه السلام جماعة فالتفت إلينا فقال: فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ أَيُّهَاتْ أَيْهَاتْ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى تَعْرَبُوا، لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ

حَتَّى تَمَيِّزُوا [لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ بَلْ كَهِتْ غَيْبٌ، هَمَانٌ كَوْنُهُ كَمَا كَفَيْتُمْ تَرَسٌ اسْتِ وَأَيْنَ رَوَايَاتٍ خَبْرٌ دَادَهُ أُنْدَ بَه أَنِجَه كَه دَر زَمَانِ غَيْبِ اتِفَاقِ مِی اِفْتَدِ، وَ أَنِجَه كَه اَز اَيْنِ رَه‌گَذرِ نَصِیْبِ مَوْمِنِ مِی شُودِ، ثَوَابِ صَبْرِ بَر اَيْنِ مَسْأَلَه اسْتِ، وَ اَيْنِ كَه بَه دِیْنِشِ تَمَسَكِ جَسْتَه تا خُداوندِ تَعَالِی گَشایشِ دَر كارِ آن‌ها اِیْجَاد فرماید. وَ مَن تَنها بَخْشِی اَز اِخْبَارِی كَه دَر اَيْنِ مَورِد وارد شده اسْت را ذَكَر می كَنم: ۱ / ۲۸۱ - مَحْمَدِ بِنِ مَنْصُورِ اَز پَدَرشِ نَقْلِ می كَند كَه كَفتِه: تَعَدَادِی بُوْدِیْم كَه دَر مَحْضَرِ مَبَارَكِ اِمَامِ صَادِقِ عَلِيهِ السَّلَامِ [دَر بابِ ظُهُورِ وَ قِيَامِ حَضْرَتِ حَجَّتِ عَلِيهِ السَّلَامِ] با هَم سَخْنِ می كَفتِیْم. حَضْرَتِ رُو بَه ما كَرْدَه وَ فرمودند: دَر چَه مَورِدِی بَحْثِ می كَنیْد؟ هَر كَز، هَر كَز! بَه خُدا قَسْمِ آنِجَه را كَه شِما چِشْم‌ها ی تان را بَه سَویِ آن كَشِیْدَه اَیْدِ اِواقِعِ نَخَواهدِ شُد، تا اَيْنِ كَه غَرِبالِ شَویْد. بَه خُدا قَسْمِ آنِجَه را كَه بَه آن چِشْمِ دُوخْتَه اَیْدِ نَخَواهدِ شُد، تا اَيْنِ كَه خُوبِ وَ بَدِ تانِ اَز هَم جِدا شَویْد. بَه خُدا قَسْمِ، آنِجَه را كَه چِشْمانِتانِ را بَه سَمْتِ آن كَشِیْدَه اَیْدِ اِواقِعِ نَخَواهدِ شُد، تا اَيْنِ كَه پاكِ وَ تَصْفِيَه شَویْد. بَه خُدا قَسْمِ، آنِجَه بَه حَتَّى يَتَمَحَّصُوا] لَا وَاللَّهِ يَكُونُ مَا تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ، لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ شَقِيَ وَيَسْعُدَ مَنْ سَعِدَ. ۲۸۲ - وَرَوَى سَعْدُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ مُحَمَّدِ بِنِ الْحُسَيْنِ بِنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَسَنِ بِنِ عَلِيِّ بِنِ فَضَّالٍ، عَنِ ثَعْلَبَةَ بِنِ مَيْمُونٍ، عَنِ مَالِكِ الْجَهْنِيِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بِنِ نَبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ، أَرْغَبِيهِ مِنْكَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَغَبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسِيًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يُضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ. آن چِشْمِ دُوخْتَه اَیْدِ اِواقِعِ نَمِی شُودِ مَگر بَعْدِ اَز نَامِیْدِی. بَه خُدا قَسْمِ، آنِجَه را كَه چِشْمانِتانِ را بَه طَرَفِ آن كَشِیْدَه اَیْدِ اِواقِعِ نَمِی شُودِ تا زَمَانِی كَه شَخْصِ شَقِیِ بَدِ بَخْتِ شُدَه وَ شَخْصِ سَعِيدِ، سَعادَتَمَنْدِ كَرْدَد. ۲ / ۲۸۲ - اصْبَغِ بِنِ نَباتَه كَفتِه اسْت: مَحْضَرِ مَبَارَكِ اِمیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِيهِ السَّلَامِ رَسِیْدِم، دِیْدِم كَه حَضْرَتِ دَر حَالِ فِكْرِ كَرْدَنِ هَسْتَنْدِ [با تَكِه چُوبِی یا اَنگِشْتِ] بَه زَمِیْنِ ضَرْبَه زَدَه وَ آن را مِیكاوَد. عَرَضِ كَرْدِم: یا اِمیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ! چَه شُدَه كَه شِما را دَر فِكْرِ كَرْدَنِ می بَیْنِم كَه بَه زَمِیْنِ می زَیْنِْد؟ آیا بَه خَاطِرِ مِیْلِ وَ رَغْبَتِ بَه مالِ وَ دَنیاسْت؟ حَضْرَتِ فرمودند: نَه بَه خُدا قَسْمِ! حَتَّى یَكِ رُوزِ هَم نَسَبْتِ بَه دَنیایِ مِیْلِ وَ رَغْبَتِ نَداشْتَه اَم، اَمّا دَر مَورِدِ مَوْلُودِی كَه فَرزَنْدِ یازدَه مِیْنِ نَسْلِ مَن اسْت بَه نَامِ مَهْدِی، فِكْرِ می كَنم، او كَسِی اسْت كَه زَمِیْنِ را هَمچِنانِ كَه پَر اَز ظَلَمِ وَ سَتَمِ می شُودِ، مَمْلُوءِ اَز قَسْطِ وَ عَدْلِ می كَند، بَرایِ او حَیْرَتِ وَ غَیْبَتِی خَواهدِ بُوْدِ كَه بَسِیاریِ دَر آن زَمَانِ كَمِراهِ شُدَه وَ بَرخیِ دِیْگَرِ هِدایَتِ می كَرْدَنَد. ۲۸۳ - أَحْمَدُ بِنِ إِدْرِیْسٍ، عَنِ عَلِيِّ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ قَتِيبَةَ، عَنِ الْفَضْلِ بِنِ شاذانِ، عَنِ أَحْمَدِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَمَيِّزُوا أَوْ تَمَحَّصُوا حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ ثُمَّ تَلَا: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ» وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ. ۲۸۴ - سَعْدُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بِنِ عِيسَى الْعَلَوِيِّ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ جَدِّهِ، عَنِ عَلِيِّ بِنِ جَعْفَرٍ، عَنِ أَخِيهِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ قَالَ: إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنَ الْأَيْمَةِ، قَالَ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يَزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ. يا بَنِي إِنَّهُ لَا يَبْدُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مَخْنِيَةٌ مِنَ اللَّهِ امْتَحَنَ (اللَّهُ تَعَالَى بِهَا خَلَقَهُ. ۳ / ۲۸۳ - أَحْمَدُ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ أَبِي نَصْرِ كَفتِه اسْت: اِبوالْحَسَنِ اِمَامِ رِضاعِليهِ السَّلَامِ فرمودند: بَدانِیْد كَه بَه خُدا قَسْمِ آنِجَه را كَه چِشْمها ی تان را بَه سَمْتِ آن كَشِیْدَه اَیْدِ اِواقِعِ نَمِی شُودِ تا زَمَانِی كَه تَصْفِيَه شُدَه وَ خُوبِ وَ بَدِ تانِ اَز هَم جِدا شُوند، تا زَمَانِی كَه فِقْطِ عَدَه كَمِی اَز شِما بَر عَقِیْدَه خُودشانِ ثابْتِ قَدَمِ باقیِ بمانند. بَعْدِ اَيْنِ آیه را تِلاوتِ كَرْدَنَد: «آیا چِنیْنِ می پَندارِیْد كَه شِما را [بِدونِ آزمايشِ] بَه حَالِ خُودِ رَها می كَند، دَر صُورْتِی كَه هَنُوزِ خُداوندِ مَعْلُومِ نَكْرَدانِیْدَه كَه اَز شِما چَه كَسانِی اَهْلِ مِجَاهِدَه اَنْد وَ چَه كَسانِی اَهْلِ صَبْرَنْد». (۱۸۳) ۴ / ۲۸۴ - عَلِي بِنِ جَعْفَرِ اَز بَرادَرِ بَرزِگِوارِشِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ نَقْلِ می كَند كَه حَضْرَتِ فرمودند: وَ قَوتِ كَه اِمَامِ پَنجَمِیْنِ اَز اولادِ اِمَامِ هَفْتَمِ مَفقُودِ كَرْدَد، دَر خُصوصِ دِیْنِ خُودِ بَه خُداوندِ مَتَعَالِ تَوَكَّلِ كَنیْد تا كَسِی نَتوانَدِ دِیْنِتانِ را اَز شِما بَگِیْرَد. پَسْرَم! صَاحِبِ اَيْنِ اَمْرِ را حَتْمًا غَیْبَتِی خَواهدِ بُوْدِ تا اَيْنِ كَه بَه سَبَبِ آن حَتَّى كَسانِی كَه بَه وَجُودِ آن حَضْرَتِ اِعْتِقادِ دارَنْدِ اَز عَقِیْدَه خُودشانِ بَر می كَرْدَنَد. غَیْبَتِ آن حَضْرَتِ اَمْرِی اسْت كَه

خداوند متعال به وسیله آن بندگانش را امتحان می‌کند. (۱۸۴) ۲۸۵ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي نجران، عن عمرو بن مساور، عن المفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِيَّاكُمْ وَالتَّوْبَةَ! أَمَا وَاللَّهِ لَيَغَيَّبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ وَلَيَمَحِّضَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ، قُتِلَ، (هَلَكَ)، بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ وَتَلَدَّمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَتَلْتَكْفَأَنَّ كَمَا تَكْفَأُ السُّفْنُ بِأَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَتَرَفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَهُ مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيٍّ. قَالَ: فَبَكَيْتُ وَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَصَبْتَهُ؟ فَقَالَ: يَا بَا عَبْدِ اللَّهِ - وَنَظَرَ إِلَى الشَّمْسِ دَاخِلَةً إِلَى الصُّفْهِ - قَالَ: فَتَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: وَاللَّهِ لَأَمُرْنَا أَيْبُنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ. ۵ / ۲۸۵ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم، می‌فرمودند: از فاش کردن و منتشر کردن [آنچه که می‌گویم] حذر کنید، آگاه باشید، به خدا قسم شما سال‌های چندی از روزگار شما غایب خواهد شد، و حتماً همه امتحان می‌شوند، تا این که گفته می‌شود: او کشته شده، مرده، معلوم نیست به کدام بیابان رفته است؟ چشم‌های مؤمنان برای او اشک می‌ریزند و مثل کشتی که در موج دریا از مکانی به مکانی می‌رود، از حالی به حالی متحول می‌شوید. پس از آن ورطه کسی نجات نمی‌یابد به جز کسی که خداوند از او عهد و پیمان گرفته و ایمان را در دل او نوشته و او را با بشارتی از جانب خودش مؤید فرموده باشد و [در زمان غیبت] دوازده پرچم و بیرق به اهتزاز در می‌آید که مشتبه بوده و هیچ کدام قابل تشخیص نیست [که کدام حق و کدام باطل است]. وقتی که سخن حضرت به اینجا رسید، من گریه کردم و عرض کردم: در آن وضعیت و اوضاع سخت، ما چه کنیم؟ حضرت در حالی که به خورشید نگاه می‌کردند که نورش وارد ایوان می‌شد، به من فرمودند: ای اباعبدالله! این خورشید را می‌بینی؟ عرض کردم: بله. حضرت فرمودند: به خدا قسم! ولایت ما از این خورشید روشن‌تر است. ۲۸۶ - وروی محمد بن جعفر الأسدی، عن أبي سعيد الآدمي، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم وأبي بصير قالوا: سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَذْهَبَ ثَلَاثَا النَّاسُ. فَقُلْنَا: إِذَا ذَهَبَ ثَلَاثَا النَّاسِ فَمَنْ يَبْقَى فَقَالَ: أَمَا تَرَضُّونَ أَنْ تَكُونُوا فِي الثَّلَاثِ الْبَاقِي؟ ۲۸۷ - وروی عن جابر الجعفی قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَتَى يَكُونُ فَرَجُكُمْ؟ فَقَالَ: هَيَّهَاتَ هَيَّهَاتَ! لَا يَكُونُ فَرَجُنَا حَتَّى تَغْرَبُوا، ثُمَّ تَغْرَبُوا، ثُمَّ تَغْرَبُوا. يَقُولُهَا ثَلَاثًا حَتَّى يُذْهَبَ (اللَّهُ تَعَالَى الْكَذِبَ وَيَبْقَى الصَّفْوُ). ۶ / ۲۸۶ - محمد بن مسلم و ابو بصير گفته‌اند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می‌فرمودند: امر ظهور [حضرت مهدی علیه السلام] واقع نمی‌شود تا این که دو سوم مردم بروند [از اعتقاد حق برگردند یا بمیرند]. عرض کردیم: وقتی دو ثلث مردم بروند، پس چه کسی باقی می‌ماند؟ حضرت فرمودند: آیا شما راضی نمی‌شوید که در یک سوم باقی مانده باشید؟ ۷ / ۲۸۷ - جابر جعفی گفته است: به محضر مبارک امام باقر علیه السلام عرض کردم: فرج شما اهل بیت علیهم السلام چه زمانی خواهد بود؟ حضرت فرمودند: هیهات، هیهات! فرج واقع نخواهد شد؛ مگر بعد از آن که شما غربال شوید، بعد [دوباره] غربال شوید، بعد [بار سوم] غربال شوید - این جمله را سه مرتبه تکرار کردند - تا این که خداوند کدورت‌ها را از بین برده، صفا و پاکی باقی بماند. ۲۸۸ - وروی محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: [وَاللَّهِ لَتَمَحِّضَنَّ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، شَيْعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ! كَمَا حَمِيضُ الْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ لِأَنَّ صَاحِبَ الْكُحْلِ يَعْلَمُ مَتَى يَقَعُ فِي الْعَيْنِ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى يَذْهَبُ، فَيَصْبِحُ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ عَلَى شَرِيْعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا فَيَمْسِي وَقَدْ حَرَجَ مِنْهَا، وَيَمْسِي وَهُوَ عَلَى شَرِيْعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا فَيَصْبِحُ وَقَدْ حَرَجَ مِنْهَا. ۲۸۹ - وعنه، عن أبيه، عن أيوب بن نوح، عن العباس بن عامر، عن الربيع بن محمد المسلي قال: قال (لي) أبو عبد الله عليه السلام: وَاللَّهِ لَتَكْتَسِرَنَّ كَسِيرَ الرَّجَاجِ وَإِنَّ الرَّجَاجَ يُعَادُ فَيَعُودُ كَمَا كَانَ، وَاللَّهِ لَتَكْتَسِرَنَّ كَسِيرَ الْفَخَارِ وَإِنَّ ۸ / ۲۸۸ - ابراهيم بن عمر يماني از مردی نقل کرده و او هم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: ای جماعت شیعه وای شیعیان آل محمد! مثل سرمه‌ای که به چشم می‌کشند امتحان و آزمایش می‌شوید، چرا که صاحب سرمه و کسی که به چشمش سرمه می‌کشد، می‌داند کی سرمه وارد چشم می‌شود، اما نمی‌داند که کی از چشمش خارج می‌شود. [زمانی می‌آید که بعضی از شما صبح که می‌شود خودشان را در شریعت و مذهب می‌بینند، ولی وقتی که عصر

می‌شود، از ولایت و شریعت ما خارج شده است. و یا این که بعد از ظهر و شب به امر ما معتقدند، ولی صبح که می‌شود از ولایت ما خارج شده است. ۲۸۹ / ۹ - ربیع بن محمد مسلی گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: به خدا قسم شما مثل شیشه و چراغ دان شکسته می‌شوید، و شیشه به حالت اول برمی‌گردد، به خدا قسم مثل سفال شکسته می‌شوید ولی سفال هرگز به حالت اول بر نمی‌گردد. (۱۸۵) الْفَخَارَ لَا يَعُودُ كَمَا كَانَ، (وَاللَّهِ لَتَمَيِّزَنَّ) وَاللَّهِ لَتَمَحِّصَنَّ وَاللَّهِ لَتَعْرَبُلَنَّ كَمَا يُعْرَبُلُ الزُّوَانِ مِنَ الْقَمِيحِ. ۲۹۰ - وروی جعفر بن محمد بن مالک الکوفی، عن إسحاق بن محمد، عن أبي هاشم، عن فرات بن أحنف قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام وذكر القائم عليه السلام فقال: لَيَغَيَّبَنَّ عَنْهُمْ حَتَّى يَقُولُ الْجَاهِلُ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ. ۲۹۱ - عنه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصبم، عن عبد الرحمن بن سيابة، عن عمران بن ميثم، عن عباية بن ربعي الأسدي قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: [كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيْتُمْ بِإِمامِ هُدًى وَلَا عِلْمٍ يُرَى بَيِّنًا بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ. ۲۹۲ - وقد روى (عن) علي بن يقطين قال: قال لي أبو الحسن عليه السلام: به خدا قسم که شما امتحان و آزمایش شده، غربال می‌شوید، همچنان که دانه فاسد (۱۸۶) از دانه سالم جدا می‌شود. ۲۹۰ / ۱۰ - فرات بن احنف گفته است: امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت حجت علیه السلام را یاد کرده، فرمودند: [مهدی علیه السلام] آنقدر غیبت می‌کند که جاهل می‌گوید: خداوند نیازی به آل محمد ندارد [حاجتی در آل محمد نیست]. ۲۹۱ / ۱۱ - عباية بن ربعي اسدي گفته است: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم، می‌فرمودند: چگونه خواهید بود وقتی که بدون امام هدایت‌گر و پرچم هدایت بمانید، که بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری خواهید جست. ۲۹۲ / ۱۲ - علی بن یقطين گفته است: امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: یا علی (إِنَّ) الشَّيْعَةَ تُرَبِّي بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مَا تَتَى سَيْنَهُ. وقال يقطين لابنه علي: ما بالناس قیل لنا فکان وقیل لكم فلم یکن؟ فقال له علي: إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَكُمْ وَلَنَا مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ غَيْرَ أَنْ أَمْرَكُمْ حَضْرَتُكُمْ فَأَعْطَيْتُمْ مُحَضَّهُ وَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ وَإِنْ أَمْرُنَا لَمْ يَحْضُرْ فَعَلَلْنَا بِالْأَمَانِيِّ. وَلَوْ قِيلَ [لَنَا]: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مَا تَتَى سَيْنَهُ أَوْ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ لَقَسَتِ الْقُلُوبُ وَلَرَجَعَتْ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَكِنْ قَالُوا: مَا أَسْرَعَهُ وَمَا أَقْرَبَهُ؟ تَأَلَّفًا لِقُلُوبِ النَّاسِ وَتَقْرِيبًا لِلْفَرَجِ. ای علی! شیعیان ما دویست سال است که با آرزو تربیت شده‌اند. (۱۸۷) یقطين به پسرش علی گفته است: چه شده هرچه راجع به ما [بنی عباس] گفته شده واقع شده و اتفاق افتاده، ولی آنچه برای شما [شیعه] گفته شده واقع نشده و اتفاق نیفتاده است؟ علی به پدرش گفت: آنچه که درباره [ظهور دولت] شما و [ظهور دولت] ما گفته شده است، از یک سرچشمه است، با این تفاوت که امر شما و دولت شما واقع شده و اتفاق افتاده است و مجال آن به شما عطا شده است، بنابراین همان طور که به شما گفته شده بود [که حکومت بنی عباس ظهور می‌کند] واقع شد. امر [ظهور دولت] ما هنوز واقع نشده است و ما را در آرزوی آن نگه داشته‌اند. و اگر به ما گفته شده بود که این امر [ظهور حکومت دولت شیعه] تا دویست یا سیصد سال دیگر اتفاق نخواهد افتاد، موجب می‌شد که قلب‌ها دچار قساوت شده و عموم مردم از اسلام برگردند. ولكن گفته‌اند که [ظهور دولت ما] چقدر سریع و نزدیک است؟ به این ترتیب قلب‌ها را به هم پیوند داده و فرج را نزدیک جلوه داده‌اند و این که هر لحظه این امر ممکن است واقع شود. ۲۹۳ - وروی الشلمغانی فی کتاب الأوصیاء: أبو جعفر المروزی قال: خرج جعفر بن محمد بن عمر [و] وجماعة إلى العسکر ورأوا أیام أبي محمد عليه السلام فی الحیاة وفيهم علي بن أحمد بن طنين، فكتب جعفر بن محمد بن عمر [و]، يستأذن في الدخول إلى القبر فقال له علي بن أحمد: لا تكتب اسمي فأني لا أستأذن، فلم يكتب اسمه، فخرج إلى جعفر: أَدْخُلْ أَنْتَ وَمَنْ لَمْ يَسْتَأْذِنْ. ۲۹۳ / ۱۳ - أبو جعفر مروزی گفته: جعفر بن محمد بن عمرو به اتفاق جماعتی؛ از جمله علی بن احمد بن طنین در ایام حیات امام حسن عسکری علیه السلام به عسکر [محل اقامت امام حسن عسکری علیه السلام] رفتند، جعفر بن محمد نامه‌ای نوشته و اجازه ورود خواست تا به مقبره مطهر امام هادی علیه السلام بروند، علی بن احمد گفت: اسم مرا ننویس، من اجازه نمی‌خواهم. جعفر هم در نامه اسم او را نوشت، بعد از مدّت کوتاهی جواب آمد: تو و کسی هم که اجازه نخواسته است، وارد شوید.

فصل ششم: اخبار سفیران امام علیه السلام در زمان غیبت

۶- فصل فی ذکر طرف من أخبار السفراء الذين كانوا في حال الغيبة وقبل ذكر من كان سفيراً حال الغيبة نذكر طرفاً من أخبار من كان يختص بكلّ إمام، ويتولّى له الأمر على وجه من الإيجاز، ونذكر من كان ممدوحاً منهم حسن الطريقة ومن كان مذموماً سيئ المذهب ليعرف الحال في ذلك. ۲۹۴- وقد روى في بعض الأخبار أنّهم عليهم السلام قالوا: خدامنا وقوامنا شرار خلق الله.

اخبار سفرای امام «ع» در زمان غیبت

قبل از بیان و ذکر سفیران امام در زمان غیبت، برخی از اخبار کسانی که اختصاص به هر یک از ائمه علیهم السلام داشته‌اند و مباشر امور و کارهای ایشان بوده‌اند را کوتاه و مختصر ذکر می‌کنیم. همچنین اخبار کسانی که مدح شده و راه و روش صحیح داشته‌اند و کسانی که مورد مذمت بوده و مذهب صحیح نداشته‌اند را بیان می‌کنیم تا از این رهگذر به احوالات آن‌ها آگاهی پیدا شود. ۱ / ۲۹۴- در بعضی از اخبار روایت شده که اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند: خدمت کاران ما و کسانی که قیام به خدمت ما می‌کنند، بدترین خلق خدایند. وهذا ليس على عمومه وإنما قالوا لأنّ فيهم من غير وبدل وخان على ما سنذكره. ۲۹۵- وقد روى محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن محمد بن صالح الهمداني قال: كتبت إلى صاحب الزمان عليه السلام إن أهل بيتي يؤذوني ويقرءوني بالحديث الذي روى آبائك عليهم السلام أنّهم قالوا: خدامنا وقوامنا شرار خلق الله فكتب: وَيُحْكُمُ مَا تَقْرَأُونَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا رَبِّكُمَا وَتَقْرَأُونَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى» بلکہ این جمله را در خصوص کسانی فرموده‌اند که در احکام دینی را تغییر و تبدیل نموده و نسبت به اهل بیت علیهم السلام خیانتی از آن‌ها سرزده، (۱۸۸) چنان که در آینده ذکر خواهیم نمود. ۲ / ۲۹۵- محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش، او هم از محمد بن صالح روایت کرده که گفت: به محضر مبارک صاحب الزمان علیه السلام نوشتم که اهل خانه و خانواده‌ام به واسطه حدیثی که از ناحیه پدران شما روایت شده که ایشان فرموده‌اند: «خدامنا و قوامنا شرار خلق الله» مرا آزار داده و سرزنش می‌کنند. حضرت در جواب نوشتند: خیر باد بر شما (۱۸۹) عجب! مگر این آیه را قرائت نکرده‌اید که خداوند متعال می‌فرماید: «و در میان ایشان و قریه‌هایی که در آن‌ها برکت دادیم، فیها قری ظاهرة» فَحَنُّ وَاللَّهِ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ [اللَّهُ فِيهَا وَ أَنْتُمْ الْقُرَى الظَّاهِرَةَ. فمن المحمودين حرمان بن أعين: ۲۹۶- أخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن بكير، عن زرارة قال: قال أبو جعفر عليه السلام - و ذكرنا حرمان بن أعين - فقال: لا يزتد والله أيداً، ثم أطرق هنيئاً، ثم قال: أجل لا يزتد والله أيداً. ومنهم المفضل بن عمر: ۲۹۷- بهذا الإسناد، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن الحسين بن أحمد المنقري، عن أسد بن أبي علاء، عن هشام بن أحمد قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام وأنا أريد أن أسأله عن المفضل بن قريه‌های ظاهری قرار دادیم؛ (۱۹۰) پس به خدا قسم ما قریه‌هایی هستیم که خداوند در آن‌ها برکت قرار داده و شما قریه‌های ظاهر هستید.

سفیران مورد تأیید

حمران بن اعین

۴ / ۲۹۶- عبد الله بن بكير، از زراره نقل کرده که گفت: در مورد حمران بن اعین صحبت می‌کردیم که امام باقر علیه السلام راجع

به او فرمودند: به خدا قسم هرگز مرتد نمی‌شود. بعد تأملی کرده و فرمودند: بله، حمران هرگز مرتد و منحرف نمی‌شود.

مفضل بن عمر

۵ / ۲۹۷ - هشام بن أحمَر گفته است: به محضر مبارک ابی عبدالله صادق علیه السلام رسیدم و قصد داشتم که در مورد مفضل بن عمر از ایشان سؤالی بپرسم. حضرت در روز بسیار عمر وهو فی ضیعۀ له فی یوم شدید الحرّ والعرق یسبل علی صدره فابتدأنی فقال: نَعَمْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الرَّجُلُ الْمَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفَى، نَعَمْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الرَّجُلُ الْمَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفَى، حَتَّى أَحْصَيْتُ بِضْعًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً يُكْرَهُهَا وَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ وَالْإِدَّ بَعْدَ الْإِدِّ. ۲۹۸ - وروی عن هشام بن أحمَر قال: حملت إلى أبي إبراهيم عليه السلام إلى المدينة أموالاً فقال: رَدَّهَا فَادْفَعَهَا إِلَى الْمَفْضَلِ بْنِ عُمَرَ. فَرَدَّتُهَا إِلَيَّ جُعْفَى فَحَطَّطْتُهَا عَلَيَّ بَابِ الْمَفْضَلِ. ۲۹۹ - وروی عن موسى بن بكر قال: كنت في خدمة أبي الحسن عليه السلام فلم أكن أرى شيئاً يصل إليه إلّا من ناحية المفضل ولربّما رأيت الرجل يجيء بالشئ فلا يقبله منه ويقول أوصله إلى المفضل. گرمی، در مزرعه اش بود و عرق بر سینه حضرت می ریخت. خود حضرت شروع کردند به صحبت و فرمودند: بله، به خدایی که جز او خدایی نیست قسم که فقط مفضل بن عمر جعفی مرد است، بله به خدایی که جز او خداوندی نیست مفضل بن عمر جعفی مرد است [صاحب صفت مردانگی است]. این جمله را حضرت بیش از سی مرتبه تکرار فرمودند و من همه سی بار را شمردم و بعد حضرت فرمودند: تحقیقاً او پدر بعد از پدر است. ۶ / ۲۹۸ - هشام بن أحمَر گفته است: اموالی را برای امام کاظم علیه السلام به مدینه بردم، حضرت فرمودند: اموال را برگردان و به مفضل بن عمر بسپار. من هم اموال را برگردانده، به سمت طایفه جعفی بردم و همه را جلوی منزل مفضل ریختم. ۷ / ۲۹۹ - موسی بن بكر گفته است: من در خدمت امام کاظم علیه السلام بودم و ندیدم که چیزی را برای ایشان بیاورند مگر این که از طرف مفضل می‌رسید و چه بسیار دیدم که مردی چیزی را می‌آورد و حضرت قبول نکرده و می‌فرمودند: به مفضل برسانید. ومنهم المعلی بن خنیس و كان من قوام أبي عبد الله عليه السلام وإتما قتله داود بن علي بسببه، وكان محموداً عنده ومضى علي منهاجه وأمره مشهور. ۳۰۰ - فروی عن أبي بصير قال: لما قتل داود بن (علي) المعلی بن خنیس فصلبه، عظم ذلك علي أبي عبد الله عليه السلام واشتدّ عليه وقال له: يا داود! علي! ما قتلّت مؤلای وقیمی فی مالی وعلی عیالی؟ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَوْجَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْكَ، فی حدیث طویل. ۳۰۱ - وفی خبر آخر أنه قال: أما وَاللَّهِ لَقَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

معلی بن خنیس

وی از خدمت گزاران وجود مقدّس امام صادق علیه السلام بود و به همین دلیل داوود بن علی او را به قتل رسانید. ایشان در نزد امام صادق علیه السلام مورد تأیید و ستایش بود و با اعتقاد به ولایت حضرت از دنیا رفت که مسأله ایشان معروف و مشهور است. ۸ / ۳۰۰ - ابا بصیر روایت کرده که زمانی که داوود بن علی، معلی بن خنیس را به قتل رساند و او را به دار آویخت، این امر بر وجود مقدّس امام صادق علیه السلام خیلی سنگین و گران تمام شد و غم از دست دادن او برای حضرت شدید بود؛ لذا به قاتل معلی فرمودند: ای داوود! به چه دلیلی دوست و مباشر و خدمتکارم در امور مالی و خانوادگی ام را کشتی؟ به خدا قسم که در نزد پروردگار عالم او از تو آبرومند تر است. حدیث طولانی است [و ما به اندازه نیاز این بحث از آن را نقل کردیم]. ۹ / ۳۰۱ - در روایت دیگر آمده است که حضرت فرمودند: بدان که به خدا قسم او داخل بهشت شد.

ومنهم نصر بن قابوس اللّخمی:

۳۰۲ - فروی أنه كان وكيلاً لأبي عبد الله عشرين سنة ولم يعلم أنه وكيل، وكان خيراً فاضلاً، وكان عبد الرحمن بن الحجاج وكيلاً

لأبي عبد الله عليه السلام، ومات في عصر الرضا عليه السلام على ولايته. ومنهم عبد الله بن جندب البجلي وكان وكيلاً لأبي إبراهيم وأبي الحسن الرضا عليه السلام وكان عابداً رفيع المنزلة لديهما، على ما روى في الأخبار: ۳۰۳ - ومنهم: ما رواه أبو طالب القمي قال: دخلت على أبي جعفر الثاني عليه السلام في آخر عمره فسمعتة يقول: جَزَى اللَّهُ صِفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَمُحَمَّدَ بْنَ سَيْنَانَ وَزَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ وَسَعْدَ بْنَ سَعْدٍ عَنِّي خَيْرًا، فَقَدْ وَفَّوْا لِي. وَكَانَ زَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ مِمَّنْ تَوَلَّاهُمْ.

نصربن قابوس لخمی

۱۰ / ۳۰۲ - روایت شده که ایشان مدّت بیست سال وکیل امام صادق علیه السلام بودند و در طول این مدّت کسی نمی دانست که ایشان وکیل است. او مردی خیر و با فضل و کمال بود. البته عبدالرحمن بن حجاج هم وکیل امام صادق علیه السلام بود که در زمان ولایت عهدی امام رضا علیه السلام از دنیا رفت.

عبدالله بن جندب بجلي

ایشان وکیل ابو ابراهیم امام کاظم و ابی الحسن امام رضا علیهما السلام بود، و مطابق آنچه در روایات آمده، مردی عابد بود و در نظر آن دو امام همام از مقام و منزلت رفیع و بلندی برخوردار بود. ۱۱ / ۳۰۳ - از جمله آن اخبار، روایتی است که ابوطالب قمی نقل کرده که در اواخر عمر با برکت امام جواد علیه السلام به محضر مبارک آن حضرت رسیدم و شنیدم که می فرمودند: خداوند متعال به صفوان بن یحیی، و محمد بن سنان، و زکریا بن آدم، و سعد بن سعد از جانب من جزای خیر عنایت فرماید، آن‌ها تحقیقاً به عهد شان [در پیروی از ولایت] وفا کردند. و زکریا بن آدم از جمله کسانی بود که اهل ولایت ایشان بود. و خرج (فیه) عن ابی جعفر علیه السلام: ذَكَرْتُ مَا جَرَى مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ فِي الرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا، فَقَدْ عَاشَ أَيَّامَ حَيَاتِهِ عَارِفًا بِالْحَقِّ، قَانِلًا بِهِ، صَابِرًا مُحْتَسِبًا (لِلْحَقِّ)، قَانِمًا بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ عَلَيْهِ، وَمَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ غَيْرَ نَاكِثٍ وَلَا مُبَدِّلٍ، فَجَزَاهُ اللَّهُ أَجْرَ نَبِيِّتِهِ وَأَعْطَاهُ جِزَاءَ سَيِّغِيهِ. ۳۰۴ - وأما محمد بن سنان: فإنه روى عن علي بن الحسين بن داود قال: سمعت أبا جعفر الثاني عليه السلام يذكر محمداً بن سنان بخير ويقول: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَائِي عَنْهُ، فَمَا خَالَفَنِي وَمَا خَالَفَ أَبِي قَطُّ. و از وجود مبارک امام جواد علیه السلام درباره زکریا بن آدم آمده است که حضرت فرمودند: آنچه را که از قضای الهی در مورد [زکریا بن آدم] جاری شد را به یاد آوردم، رحمت و اسعه خداوندی نثار او باد، روزی که متولد شد، روزی که از دنیا رفت و روزی که زنده شده و در قیامت برانگیخته می شود. او در ایام حیاتش عارف و معتقد به حقّ زندگی کرد و برای حقّ و در راه حقّ بلا دیده و صبر کرد، به آنچه که برای خداوند و رسولش بر عهده او واجب شده بود قیام کرد و در حالی از دنیا رفت که بر عهدش پابرجا بوده و عهد شکنی نکرد، و تکلیفش را بدل نکرد [و احکام دین را تغییر نداد] بنابراین خداوند تبارک و تعالی به نیت پاک او، و به سعی و تلاشش اجر و پاداش کرامت فرماید.

محمد بن سنان

۱۲ / ۳۰۴ - علی بن حسین بن داوود می گوید: از ابا جعفر ثانی امام جواد علیه السلام شنیدم که از محمد بن سنان به خوبی یاد کرده و می فرمودند: به واسطه این که من از او راضی هستم، خداوند از او راضی شود. او هرگز نه با من و نه با پدرم مخالفتی نکرد. [و همواره در خدمت اهل بیت بود.] ومنهم عبد العزيز بن المهتدي القمي الأشعري: ۳۰۵ - خرج فيه عن أبي جعفر عليه السلام: قَبِضْتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَقَدْ عَرَفْتُ الْوُجُوهَ الَّتِي صَارَتْ إِلَيْكَ مِنْهَا، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَلَهُمُ الدُّنُوبَ وَرَحِمْنَا وَإِيَّاكُمْ. و خرج فيه: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ ذَنْبَكَ وَرَحِمْنَا وَإِيَّاكَ وَرَضِيَ عَنكَ بِرِضَائِي عَنْكَ. ومنهم علي بن مهزيار الأهوازي وكان محموداً: ۳۰۶ - أخبرني جماعة، عن التلعكبري،

عن أحمد بن علی الرازی، عن الحسين بن علی، عن أبي الحسن البلخی، عن أحمد بن مابندار الإسکافی، عن العلاء النداری، عن الحسن بن شَمون قال: قرأت هذه الرسالة على علي بن مهزيار عن أبي جعفر الثاني بخطه:

عبدالعزيز بن مهدي قمی اشعری

۱۳ / ۳۰۵ - از ناحیه مبارک امام جواد علیه السلام درباره ایشان [و خطاب به او توقیعی چنین صادر شد: الحمد لله اموال را دریافت کردم و متوجه شدم مقداری از وجوه را که خودت هزینه کرده‌ای. خداوند گناهان تو و ایشان را مشمول غفران و بخشش خود قرار دهد و ما و شما را رحمت فرماید. و باز توقیع شریف برای او صادر شده که خداوند گناه تو را بخشیده و ما و تو را رحمت فرماید و به خاطر این که من از تو راضی هستم خدا نیز از تو راضی شود.

علی بن مهزیار اهوازی که مورد ستایش بود

۱۴ / ۳۰۶ - حسن بن شَمون گفته است: این نامه که به خط شریف و مبارک امام جواد علیه السلام بود را برای علی بن مهزیار قرائت کردم. متن نامه به این ترتیب است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ! أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ وَأَشْرَكَكَ جَنَّتَهُ وَمَنَعَكَ مِنَ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَنَا. يَا عَلِيُّ! قَدْ بَلَوْتُكَ وَخَبَرْتُكَ فِي النَّصِيحَةِ وَالطَّاعَةِ وَالْخِدْمَةِ وَالتُّوقِيرِ وَالْقِيَامِ بِمَا يَجِبُ عَلَيْكَ، فَلَوْ قُلْتُ: إِنِّي لَمْ أَرِ مِثْلَكَ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ صَادِقًا، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَنَاتِ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا، فَمَا خَفِيَ عَلَيَّ مَقَامَكَ وَلَا خِدْمَتِكَ فِي الْحَرِّ وَالْبُرْدِ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَاسْأَلُ اللَّهَ إِذَا جَمَعَ الْخَلَائِقَ لِلْقِيَامَةِ أَنْ يَحْبُوكَ بِرَحْمَةٍ تَغْتَبِطُ بِهَا، إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. به نام خداوند بخشنده مهربان ای علی! خداوند پاداش نیک به تو کرامت کرده، در بهشتش تو را ساکن گرداند، خواری دنیا و آخرت را از تو دور فرماید و در قیامت تو را با ما محشور نماید. ای علی! تو را در خیر خواهی، و فرمانبرداری و اطاعت، و خدمت امتحان کردم و نیز در قیامت به آنچه که خداوند بر تو واجب کرده است، آزمودم. اگر بگویم که مثل تو را ندیده‌ام، امیدوارم که درست گفته باشم. خداوند جزای تو را نزول در بهشت فردوس قرار دهد. مقام و منزلت تو، همچنین خدمت تو در گرما و سرما و در شب و روز بر من مخفی نیست، از خداوند متعال مسألت دارم وقتی که مردم را برای قیامت جمع می‌کند، تو را با رحمت و اسعه اش مورد عنایت قرار داده و دوستت بدارد، آن‌چنان که مورد غبطه دیگران قرار گیری. همانا خداوند شنونده دعاست. و منهم ایوب بن نوح بن دراج: ۳۰۷ - ذکر عمرو بن سعید المدائنی - وکان فطحياً - قال: كنت عند أبي الحسن العسكري عليه السلام بصريا إذ دخل أيوب بن نوح ووقف قدامه فأمره بشيء، ثم انصرف والتفت إلي أبو الحسن عليه السلام وقال: يا عمرو! إن أحببت أن تنظر إلي رجلٍ من أهل الجنة فأنظر إلي هذا. و منهم علي بن جعفر الهماني و كان فاضلاً مرضياً من وكلاء أبي الحسن وأبي محمد عليهما السلام. ۳۰۸ - روى أحمد بن علي الرازي، عن علي بن مخلد الأيادي قال: حدثني أبو جعفر العمري رضي الله عنه قال: حج أبو طاهر بن بلال فنظر إلى علي بن جعفر وهو ينفق النفقات العظيمة فلما انصرف كتب بذلك إلى أبي محمد عليه السلام فوقع في رقعة:

ایوب بن نوح بن دراج

۱۵ / ۳۰۷ - عمرو بن سعید مدائنی که فطحی مذهب بود، گفته است: در روستای صریا به خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم که ایوب بن نوح وارد شد و در مقابل حضرت ایستاد، امام علیه السلام او را به چیزی امر کردند و رفت، امام علیه السلام رو به من کرده و فرمودند: ای عمرو! اگر می‌خواهی به یکی از اهالی بهشت نگاه کنی، به این مرد نگاه کن.

علی بن جعفر همانی

او مردی فاضل و پسندیده بود و از جمله وکلای امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بوده است. ۱۶ / ۳۰۸ - ابو جعفر عمری رضی الله عنه گفته است: ابو طاهر محمد بن علی بن بلال به حج مشرف شد و دید که علی بن جعفر [همانی] اموال خیلی زیادی انفاق می‌کند، وقتی که از حج برگشت، ماجرا را [به صورت اعتراضی] به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام گزارش داد. پس امام علیه السلام در جواب او مرقوم فرمودند: قَدْ كُنَّا أَمْرًا لَهُ بِمِائَةِ أَلْفٍ دِينَارٍ، ثُمَّ أَمَرْنَا لَهُ بِمِثْلِهَا فَأَبَى قَبُولَهُ إِبْقَاءَ عَلَيْنَا، مَا لِلنَّاسِ وَالِدُخُولِ فِي أَمْرِنَا فِيمَا لَمْ نُدْخِلْهُمْ فِيهِ. قال: ودخل علي أبي الحسن العسکری علیه السلام فأمر له بثلاثين ألف دينار. ومنهم أبوعلی بن راشد: ۳۰۹ - أخبرني ابن أبي جريد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفار، عن محمد بن عيسى قال: كتب أبو الحسن العسکری علیه السلام إلى الموالی ببغداد والمدائن والسواد وما يليها: قَدْ أَقَمْتُ أَبَاعِلِيَّ بْنَ رَاشِدٍ مَقَامَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَمِنْ قَبْلِهِ مِنْ وَكَلَائِي وَقَدْ أُوجِبْتُ فِي طَاعَتِهِ طَاعَتِي وَفِي عِضِيَّانِهِ الْخُرُوجَ إِلَى عِضِيَّانِي وَكَتَبْتُ بِحَطِي. ما به او امر کردیم که یکصد هزار دینار بردار. مجدداً امر کردیم که یک صد هزار دینار دیگر هم بردار؛ اما او این اموال را نپذیرفت و در ملک ما ابقانش کرد. چه حقی برای مردم هست که در امری دخالت کنند که ما آن‌ها را دخیل نکرده‌ایم و به آن‌ها مربوط نمی‌شود. [پس از مدتی علی بن جعفر] خدمت امام هادی علیه السلام رسید و حضرت هم امر فرمودند که سیصد هزار دینار بردارد.

ابو علی حسن بن راشد

۱۷ / ۳۰۹ - محمد بن عیسی گفته است: امام هادی علیه السلام به شیعیان بغداد، و مدائن و سواد و مناطق اطرافشان نوشتند: من ابا علی بن راشد را جانشین حسین بن عبدربه و وکلای قبل از او قرار دادم و در اطاعت او اطاعت را واجب کردم [فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است]، و نافرمانی از او نافرمانی از من است. و این نامه را به خط خودم نوشتم. ۳۱۰ - وروی محمد بن یعقوب رفته‌ام به فرج قال: کتبت إلیه أسأله عن أبي علي بن راشد، وعن عيسى بن جعفر [بن عاصم] عن ابن بند وكتب إلی: ذَكَرْتُ ابْنَ رَاشِدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ عَاشَ سَعِيداً وَمَاتَ شَهِيداً وَدَعَا لِابْنِ بَنْدٍ وَالْعَاصِمِ مَيِّ وَأَبْنِ بَنْدٍ ضَرْبَ بَعْمُودٍ وَقَتْلَ وَأَبْنِ عَاصِمِ ضَرْبَ بِالسِّيَاطِ عَلَى الْجِسْرِ ثَلَاثُمِائَةَ سُوِّطٍ وَرُمِيَ بِهِ فِي الدَّجَلَةِ. فهؤلاء جماعة المحمودين وتركنا ذكر استقصائهم لأنهم معروفون مذكورون في الكتب. فأما المذمومون منهم فجماعة: ۳۱۱ - فروی علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر الثاني علیه السلام ۱۸ / ۳۱۰ - محمد بن فرج (۱۹۱) گفته است: به امام هادی علیه السلام نامه‌ای نوشتم و در مورد علی بن راشد و عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند، سؤال کردم. حضرت علیه السلام نوشتند: ابن راشد را یاد کردی که زندگی با سعادت داشت و با شهادت از دنیا رفت. و ابن بند و عاصمی را نفرین کردند، اما ابن بند را به وسیله عمود زدند و کشته شد، و ابن عاصم هم بالای پل بغداد سیصد تازیانه زدند و در دجله انداخته شد و از دنیا رفت. این‌ها برخی از کسانی بودند که مورد ستایش و تأییدند و البته همه اصحاب مورد تأیید و تأکید ائمه علیهم السلام را نیاوردیم، به جهت این که ایشان معروف بوده و در کتب مختلف ذکر شده‌اند، بنابراین ذکر همه آن‌ها در اینجا لازم نبود.

سفیران سرزنی شده که مورد تأیید نبوده‌اند

صالح بن محمد بن سهل همدانی

۱۹ / ۳۱۱ - علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش نقل کرده که گفت: من در محضر ایدخل علیه صالح بن محمد بن سهل همدانی - وکان یتولی له - فقال له: جعلت فداک اجعلنی من عشرة آلاف درهم فی حلِّ فائنی أنفقتها، فقال له أبو جعفر: أنت فی حلِّ فلما خرج صالح من عنده قال أبو جعفر علیه السلام: أَحَدُهُمْ يَثْبُ عَلَى (أموالِ حَقِّ) آلِ مُحَمَّدٍ وَفُقَرَائِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ فَيَأْخُذُهُ،

ثُمَّ يَقُولُ: اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ، أَتَرَاهُ ظَنَّ (بِي) أَنِّي أَقُولُ لَهُ لَا- أَفَعِلُ؟ وَاللَّهِ لَيْسَ أَلْتَنَّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَلِكَ سُؤلاً حَيْثُ. ومنهم علي بن أبي حمزة البطائني وزياد بن مروان القندي وعثمان بن عيسى الرواسي، كلهم كانوا وكلاء لأبي الحسن موسى عليه السلام وكان عندهم أموال جزیلة فلما مضى أبو الحسن موسى عليه السلام وقفوا طمعاً في الأموال ودفَعوا إمامة الرضا عليه السلام وجحدوه وقد ذكرنا ذلك فيما مضى فلا نطوّل بإعادته. مبارك امام محمّد تقى عليه السلام بودم که صالح بن محمّد بن سهل همدانی که متولی امور حضرت بود وارد شد و به خدمت حضرت عرض کرد: جانم به فدای شما! ده هزار درهم [از اموالی که باید برای شما بیاورم] را انفاق [خرج] کرده‌ام، آن را برای من حلال می‌فرمایید؟ امام علیه السلام فرمودند: حلال است. بعد وقتی که بیرون رفت، حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند: یکی از شما بر روی اموالی که حق آل محمّد و فقرا و مساکین و ابن سبیل [در راه ماندگان] ایشان است [یعنی خمس] می‌جهد و می‌گیرد مصرف می‌کند، بعد می‌گوید: آن را برای من حلال کن! آیا فکر می‌کنی او گمان می‌کند که من می‌گویم حلال نمی‌کنم؟ به خدا قسم که در روز قیامت خدا از آن‌ها خیلی سخت سؤال خواهد کرد.

علی بن ابی حمزه بطائنی، و زیاد بن مروان قندی، و عثمان بن عیسی رواسی

این سه نفر از وکلای ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام بودند، و اموال زیادی هم در اختیارشان بود، زمانی که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفتند، این‌ها به خاطر طمع در اموال حضرت، بر امامت امام کاظم علیه السلام توقف کردند و امامت امام رضا علیه السلام را انکار کردند که ما ماجرای این‌ها را قبلاً بیان کردیم و با اعاده و تکرار آن، کتاب را طولانی نمی‌کنیم. ومنهم فارس بن حاتم بن ماهویه القزوينی: ۳۱۲ - علی ما رواه عبد الله بن جعفر الحميري قال: كتب أبو الحسن العسكري عليه السلام إلى علي بن عمرو القزويني بخطه: إعتقد فيما تدین الله تعالی به أن الباطن عندي حسب ما أظهرت لك فيمن استتبات عنه وهو فارس لعنه الله فإنه ليس يسعك إلا الاجتهاد في لعنه وقصده ومعادته والمبالغة في ذلك بأكثر ما تجد السبيل إليه. ما كنت أمر أن يدان الله بأمر غير صحيح، فجد وشد في لعنه وهتكه وقطع أسبابه وسد أضيحاننا عنه وإبطال أمره وأبلغهم ذلك مني وأحكه لهم عني وإني سأتلکم بين يدي الله عن هذا الأمر المؤكد، فويل للعاصي وللجاحد.

فارس بن حاتم بن ماهویه القزوينی

۲۰ / ۳۱۲ - عبدالله بن جعفر حمیری گفته است: امام هادی علیه السلام با خط مبارکش نامه‌ای خطاب به علی بن عمرو قزوینی به این ترتیب نوشتند: در آنچه که خداوند متعال را به وسیله آن می‌پرستی که باطن آن نزد من است، معتقد [و محکم] باش. و در مورد کسی که پیرامونش درخواست خبر کرده بودی [نیز معتقد باش که] او فارس است - خداوند لعنش کند -، تمام تلاشت را در لعن و دشمنی با او به کار بند و بیشتر از آنچه که امکان دارد در این کار تلاش کن. من نمی‌گویم که خداوند را به امر غیر صحیح پرستش کنید و یا پنداری غیر صحیح را که دستور نمی‌دهم، پس در لعن و خوار کردن و قطع اسباب مخالفت او جدیت کرده و تلاش کن، و اصحاب ما را از او دور کرده و بازدار، و دستورات او و اعتقادات او را ابطال کن و از طرف من به شیعیان ابلاغ نما و به آن‌ها برسان، که تحقیقاً من در پیشگاه باری تعالی در این مورد مؤکد از تو سؤال خواهم کرد. پس وای بر نا فرمان و منکر ولایت. و کتبت بخطی لیلثة الثلاثاء لشمع لیالی من شهر ربیع الأول سنه خمسین و مائتین وأنا أتوکل علی الله وأحمده كثيراً. ومنهم أحمد بن هلال العبرتائی: ۳۱۳ - روی محمّد بن یعقوب قال: خرج إلى العمري في توقيع طويل اختصرناه: ونحن نبرأ إلى الله تعالی من ابن هلال لا رحمه الله وممن لا یرأ منه، فأعلم الإسحاق وأهل بلده مما أعلمناك من حال هذا الفاجر وجميع من كان سألک ويسألک عنه. ومنهم أبوطاهر محمّد بن علی بن بلال وغيرهم ممّا لا نطوّل بذکرهم، لأن ذلك مشهور موجود فی الکتب. این نامه را به خط خودم، در شب سه شنبه، شب نهم از ماه ربیع الاول سال ۲۵۰ ه. ق نوشتم. بر خداوند توکل کرده و بسیار شکر گزار او هستم.

احمد بن هلال عبرتانی

۲۱ / ۳۱۳ - محمد بن یعقوب کلینی گفته است: توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت برای عمری صادر شد که طولانی است و ما آن را مختصر کرده‌ایم، در آن توقیع شریف آمده است: ما به خداوند متعال از ابن هلال که خدا رحمتش نکند و از هر کسی که از او بیزاری نجوید، براثت جسته و بیزاریم. پس اسحاقی و همشهریانش و تمام کسانی را که از تو درباره او پرسیده یا می‌پرسند را از این ماجرا مطابق آنچه ما به تو اعلام کردیم آگاه کن. سایر افراد، نظیر ابوطاهر محمد بن علی بن بلال و دیگران هم هستند که کتاب را با ذکر نام آن‌ها طولانی نمی‌کنیم، به جهت این که این‌ها مشهور و معروف هستند و در کتاب‌ها هم از آن‌ها یاد شده است. فأما السفراء الممدوحون فی زمان الغيبة: فأولهم: من نصبه أبو الحسن علی بن محمد العسكري وأبو محمد الحسن بن علی بن محمد ابنه علیه السلام وهو الشيخ الموثوق به أبو عمرو عثمان بن سعید العمری رحمه الله و كان أسدياً وإنما سُمي العمری. ۳۱۴ - لما رواه أبو نصر هبة الله بن محمد بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمری رحمه الله قال أبو نصر: كان أسدياً فَنسب إلى جدّه فقيل العمری وقد قال قوم من الشيعة: إنَّ أبا محمد الحسن بن علی عليه السلام (قال: لا يجمع علی امرئ بين عثمان وأبو عمرو) وأمر بكسر كنيته، فقيل

نواب خاص حضرت

اول: ابو عمرو عثمان بن سعید عمری قدس سره

دوم: ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری قدس سره سوم: ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره چهارم: ابوالحسن علی بن محمد سمری قدس سره

عثمان بن سعید عمری

اولین سفیر زمان غیبت کسی است که امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام او را به این مسؤولیت منصوب فرمودند، او شیخی مورد اعتماد است، نام او ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است که خداوند او را رحمت کند، او از طایفه اسدی بود، ولی عمری نامیده شد. ۲۲ / ۳۱۴ - [به این دلیل ایشان را عمری نامیده‌اند که] ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب، نوه دختری ابی جعفر عمری روایت کرده: ابو عمرو از طایفه اسدی بود اما به جدش جعفر بن عمری منسوب شده است. جماعتی از شیعه گفته‌اند: امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: در یک مرد دو نام عثمان و ابو جعفر جمع نمی‌شود، و حضرت العمری و يقال له: العسکری أيضاً، لأنه كان من عسکر سرّ من رأى ويقال له: السمان، لأنه كان يتجر في السمن تغطية على الأمر. وكان الشيعة إذا حملوا إلى أبي محمد عليه السلام ما يجب عليهم حمله من الأموال أنفذوا إلى أبي عمرو، فيجعله في جراب السمن وزقاهه ويحمله إلى أبي محمد عليه السلام تقيّة وخوفاً. ۳۱۵ - فأخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى، عن أبي علي محمد بن همام الإسكافي قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدّثنا أحمد بن إسحاق بن سعد القمي قال: دخلت على أبي الحسن علي بن محمد عليه السلام في يوم من الأيام فقلت: يا سيدي! أنا أغيب وأشهد ولا يتهيأ لي الوصول إليك إذا شهدت في كلّ وقت فقول من نقبل؟ وأمر من نمثل؟ فقال لي عليه السلام: دستور دادند که کنیه او شکسته شود، بنابراین عمری گفته می‌شد و باز او را عسکری هم گفته‌اند به دلیل این که اهل منطقه عسکر در شهر سرّ من رأى بود. و باز او را سمان [روغنی] می‌گفتند، به جهت این که او در امر تجارت روغن اشتغال داشت و به همین وسیله امر سفارتش را مخفی و پنهان می‌کرد. شیعیان اموالی را که واجب بود تا به امام حسن عسکری علیه السلام برسانند، به دست عمرو می‌رساندند. او هم به جهت خوف و ترس از حکومت جبار عباسی و با استفاده از تقيّه، اموال و نامه‌ها را در

تُنْكَ و جای روغن قرار می‌داد و مخفیانه به منزل امام می‌برد. ۲۳ / ۳۱۵ - احمد بن اسحاق بن سعد قمی گفته است: روزی به محضر مبارک امام علی النقی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من گاهی در شهر هستم و گاهی هم به مسافرت می‌روم، بنابراین نمی‌توانم همیشه به خدمت شما برسم، پس [در صورت نبودن شما] حرف چه کسی را قبول کنیم؟ و دستور چه کسی را اطاعت کنیم؟ هذا أَبُو عَمْرٍو الثَّقَةُ الْأَمِينُ مَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِي يَقُولُهُ وَمَا أَدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِي يُؤَدِّيهِ. فَلَمَّا مَضَى أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَلَتْ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ابْنِهِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ فَقُلْتُ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ قَوْلِي لِأَبِيهِ، فَقَالَ لِي: هَذَا أَبُو عَمْرٍو الثَّقَةُ الْأَمِينُ، ثَقَّةُ الْمَاضِي وَثِقَتِي فِي الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، فَمَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِي يَقُولُهُ وَمَا أَدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِي يُؤَدِّيهِ. قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونَ: قَالَ أَبُو عَلِيٍّ: قَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمِيرِيُّ: فَكُنَّا كَثِيرًا مَا نَتَذَاكِرُ هَذَا الْقَوْلَ وَنَتَوَاصَفُ جَلَالَهُ مَحَلَّ أَبِي عَمْرٍو. ۳۱۶ - وأخبرنا جماعة، عن أبي محمد هارون، عن محمد بن همام، عن عبد الله بن جعفر قال: حججنا في بعض السنين بعد مضي أبي محمد عليه السلام فدخلت علي أحمد بن إسحاق حضرت به من فرمودند: این ابو عمرو است که مورد اطمینان و امین است و آنچه را که برای شما بگوید از جانب من می‌گوید، و آنچه را که به شما برساند از جانب من رسانده است. زمانی که امام هادی علیه السلام از دنیا رفت و امامت به فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام رسید، روزی به محضر ایشان رسیدم و آنچه را که به پدر بزرگوارش گفته بودم، عرض کردم، امام حسن عسکری علیه السلام هم به من فرمودند: این ابو عمرو است که مورد اطمینان و امین است و هم برای امام قبلی و هم برای من، در حیات و مرگ من مورد اطمینان من است، بنابراین آنچه که او برای شما بگوید از طرف من می‌گوید و آنچه را که به شما برساند از جانب من رسانده است. ابو محمد هارون از ابی علی از ابوالعباس حمیری نقل کرده که گفت: در بسیاری از اوقات، این حدیث را برای همدیگر ذکر کردیم و جلالت و بلندی قدر و منزلت ابوعمرو را برای یکدیگر وصف می‌نمودیم. ۲۴ / ۳۱۶ - عبدالله بن جعفر گفته است: پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام سالی به حج مشرف شدیم، در مدینه السلام [بغداد] به منزل احمد بن اسحاق رفتیم بمدینه السلام فرأیت أبا عمرو عنده، فقلت: إن هذا الشيخ وأشرت إلى أحمد بن إسحاق وهو عندنا الثقة المرضي، حدثنا فيك بكيك و كيت واقتصصت عليه ما تقدم يعني ما ذكرناه عنه من فضل أبي عمرو ومحلّه، وقلت: أنت الآن ممن لا يشك في قوله وصدقه فأسألك بحق الله وبحق الإمامين اللذين وثقاك هل رأيت ابن أبي محمد الذي هو صاحب الزمان عليه السلام؟ فبكي، ثم قال: علي أن لا تخبر بذلك أحداً وأنا حي. قلت: نعم. قال: قد رأيت عليه السلام وعنقه هكذا - يريد أنها أغلظ الرقاب حسناً وتاماً - قلت: فالإسم قال: نهيتم عن هذا. و دیدیم که ابا عمرو هم آن جاست، من [با دیدن ابا عمرو] به احمد بن اسحاق اشاره کرده و گفتم: این شیخ در نظر ما مورد اطمینان و پسندیده است و در خصوص تو چنین و چنان گفته‌اند و حدیث قبلی را که در فضل و منزلت ابی عمرو بود برای او بازگو کردم و در ادامه گفتم: تو الآن از جمله افرادی هستی که هیچ شکی در قول و صداقت تان نیست، از تو خواهش می‌کنم به حق خداوند و حق دو امام بزرگوار که تو محل اطمینان آن‌ها بودی و تو را مورد وثوق خود قرار دادند؛ بگو که آیا فرزند برومند امام حسن عسکری صاحب الزمان علیه السلام را دیده‌ای؟ ابا عمرو گریه کرد و بعد فرمود: به شرطی می‌گویم که تا مادامی که من زنده هستم این خبر را برای احدی بازگو نکنی. گفتم: بله، چشم. گفت: آن حضرت را دیده‌ام و گردن مبارکش این گونه بود [گردن حضرت را وصف کرد] مقصود ابا عمرو این بود که گردن حضرت از سایر گردن‌ها درشت تر و زیباتر بود [ممکن است اشاره به سلامتی و صحت حضرت هم باشد]. گفتم: اسم حضرت چیست؟ گفت: از ذکر نامش نهی شده‌اید. ۳۱۷ - وروی احمد بن علی بن نوح أبو العباس السیرافی قال: أخبرنا أبو نصر هبة الله بن محمد بن أحمد المعروف بابن برينه الكاتب قال: حدثني بعض الشراف من الشيعة الإمامية أصحاب الحديث قال: حدثني أبو محمد العباس بن أحمد الصائغ قال: حدثني الحسين بن أحمد الخصبی قال: حدثني محمد بن إسماعيل وعلي بن عبد الله الحسينيان قال: دخلنا على أبي محمد الحسن عليه السلام بسر من رأى وبين يديه جماعة من أوليائه وشيعته حتى دخل عليه بدر خادمه فقال: يا مولاي بالباب قوم شعث غبر، فقال لهم: هؤلاء نفر من شيعتنا باليمن، في حديث طويل يسوقانه إلى أن ينتهي إلى أن قال الحسن عليه السلام لبدر: فأضض فأتيتنا بعثمان بن سعيد

الْعُمَرِيُّ. فما لبثنا إلّا يسيراً حتى دخل عثمان فقال له سيدنا أبو محمد عليه السلام: امض يا عثمان فإنك الوكيل والثقة المأمون على مال الله وأقبض من هؤلاء النفر اليمّين ما حملوه من المال. ۲۵ / ۳۱۷ - محمد بن اسماعيل و علي بن عبدالله حسنيان گفتند: در سرّ من رأى به محضر مبارک ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام رسیدیم، تعدادی از دوستان و شیعیان ایشان در خدمت امام بودند، تا این که بدر، خادم حضرت وارد شده و گفت: ای مولای من! تعدادی دم درب ایستاده‌اند که غبار آلود هستند، حضرت به حضار فرمودند: این‌ها تعدادی از شیعیان ما در یمن هستند ... حدیث طولانی است تا این که امام خطاب به بدر فرمودند: برو و عثمان بن سعید عمری را نزد ما بیاور. طولی نکشید که عثمان آمد و حضرت امام حسن علیه السلام خطاب به او فرمودند: ای عثمان! تو وکیل و مورد اطمینان و امین بر مال خدا هستی، برو و از این چند نفر یمنی اموالی را که آورده‌اند تحویل بگیر. ثم ساق الحدیث إلى أن قالوا: ثم قلنا بأجمعنا! يا سيدنا! والله إن عثمان لمن خيار شيعتك ولقد زدنا علماً بموضعه من خدمتك وأنه وكيكك وثقتك على مال الله تعالى قال: نعم وأشهدوا على أن عثمان بن سعيد العمري وكيلى وأن ابنة محمدًا وكيلى ابنتي مهديكم. ۳۱۸ - عنه، عن أبي نصر هبة الله [بن محمد] بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمريّ قدس الله روحه وأرضاه، عن شيوخه أنه لما مات الحسن بن عليّ عليه السلام حضر غسله عثمان بن سعيد رضی الله عنه وأرضاه وتولّى جميع أمره في تكفينه وتحنيطه وتقييره أموراً بذلك للظاهر من الحال التي لا يمكن جحدها ولا دفعها إلّا بدفع حقائق الأشياء في ظواهرها. بعد حدیث ادامه پیدا می‌کند تا این که آن دو می‌گویند: ما همگی به حضرت عرض کردیم: ای سید ما! به خدا قسم عثمان از بهترین شیعیان توست، و شما با این کار علم و آگاهی ما را نسبت به منزلت خدمت‌گزاری او زیاد فرمودید، و این که او وکیل و ثقه شما بر مال خدا [خمس و زکات] است. حضرت فرمودند: بله شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمد وکیل فرزند من مهدی شما است. ۲۶ / ۳۱۸ - ابی نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب نوه دختری ابی جعفر عمری که خداوند روح او را مقدّس داشته و از او راضی باشد، از مشایخ خودش روایت کرده: وقتی که امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام از دنیا رفت، عثمان بن سعید ایشان را غسل داد و کارهای تجهیز بدن شریف حضرت؛ از جمله تکفین، حنوط و دفن امام را انجام داد، چون به همه این امور مأمور بود [و از ناحیه مقدسه حضرت حجّت علیه السلام دستور گرفته بود] و ظاهر حال هم همین طور است و انکار و ردّ این نکته هم امکان ندارد، مگر این که حقایق اشیا را در ظواهر شان رد کنیم [یعنی همه چیز را که می‌بینیم انکار کنیم و این هم بالضرورة باطل است]. و کانت توقيعات صاحب الأمر عليه السلام تخرج على يدى عثمان بن سعيد وابنه أبى جعفر محمّد بن عثمان إلى شيعته وخواصّ أبيه أبى محمّد عليه السلام بالأمر والنهى والأجوبة عمّا يسأل الشيعة عنه إذا احتاجت إلى السؤال فيه بالخطّ الّذى كان يخرج في حياة الحسن عليه السلام فلم تزل الشيعة مقيمة على عدالتهما إلى أن توفى عثمان بن سعيد رحمه الله ورضى عنه وغسله ابنه أبو جعفر وتولّى القيام به وحصل الأمر كلّه مردوداً إليه والشيعة مجتمعة على عدالته وثقته وأمانته، لما تقدّم له من النص عليه بالأمانة والعدالة والأمر بالرجوع إليه في حياة الحسن عليه السلام وبعد موته في حياة أبيه عثمان رحمه الله عليه. ۳۱۹ - قال: وقال جعفر بن محمّد بن مالك الفزارى البرّاز، عن جماعة من الشيعة منهم عليّ بن بلال وأحمد بن هلال ومحمّد بن معاوية بن حكيم والحسن بن أيّوب بن نوح في خبر طويل مشهور قالوا جميعاً: اجتمعنا إلى أبى محمّد الحسن بن عليّ عليه السلام نسأله عن توقيعات حضرت صاحب الامر عليه السلام در خصوص امر و نهی و جواب از سوالات شیعه از چیزهایی که به آن‌ها محتاج می‌شدند، به وسیله عثمان بن سعید و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان، به همان خطی که در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام بود می‌آمد. پس شیعه همواره به عدالت این دو نفر اعتقاد داشتند تا این که عثمان بن سعید رحمه الله از دنیا رفت و فرزندش ابو جعفر او را غسل داد و به امورات تجهیز بدن پدرش قیام و اقدام کرد، بعد از آن تمام کارها بر عهده او گذارده شد و تمامی شیعه اجماع به عدالت و اطمینان و امانت‌داری او داشتند، به جهت این که از ناحیه امام علیه السلام نصّ صریح مبنی بر امانت و عدالت او و همچنین دستور به مراجعه شیعه به ایشان؛ چه در زمان حیات امام حسن علیه السلام و چه پس از شهادت حضرت و در زمان حیات پدرش عثمان رحمه الله وارد شده بود. ۲۸ /

۳۱۹ - تعدادی از شیعیان؛ از جمله: علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم، و حسن بن ایوب بن نوح در حدیثی طولانی همگی گفته‌اند: ما در مجلس امام حسن عسکری علیه السلام جمع شدیم تا از ایشان درباره حجت خدا پس از آن الحجه من بعده و فی مجلسه علیه السلام أربعون رجلاً، فقام إليه عثمان بن سعید بن عمرو العمری فقال له: یا ابن رسول الله أريد أن أسألك عن أمر أنت أعلم به مني. فقال له: اجلس يا عثمان. فقام مُغَضَّباً لِيُخْرِجَ فَقَالَ: لَا يَخْرُجَنَّ أَحَدٌ، فَلَمْ يَخْرُجْ مِنَّا أَحَدٌ إِلَى (أَنْ) كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَصَاحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعُثْمَانَ فَقَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَالَ: أَخْبِرْكُمْ بِمَا جِئْتُمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَالَ: جِئْتُمْ تَسْأَلُونِي عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي؟ قَالُوا: نَعَمْ، فَإِذَا غُلَامٌ كَأَنَّهُ قَطَعَ قَمَرٍ أَشْبَهَ النَّاسَ بِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، أَطِيعُوهُ وَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ مِنْ بَعْدِ يَوْمِكُمْ هَذَا حَتَّى يَتِمَّ لَهُ عَمْرٌ، فَاقْبَلُوا مِنْ عُثْمَانَ مَا يَقُولُهُ وَأَنْتَهُوَ إِلَى أَمْرِهِ وَاقْبَلُوا قَوْلَهُ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْهِ، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ. حضرت سؤال کنیم، و در مجلس امام علیه السلام چهل نفر حضور داشتند. عثمان بن سعید عمری برخاسته، عرض کرد: ای پسر رسول خدا! می‌خواهم از شما در مورد امری سؤال کنم که شما از من به آن آگاه‌تر هستید. حضرت فرمودند: ای عثمان! بنشین. حضرت با غضب برخاستند تا بیرون بروند و در همین حال فرمودند: هیچ کسی از شما بیرون نرود. پس کسی از ما بیرون نرفت، تا این که پس از مدتی حضرت، عثمان را صدا زدند، و عثمان سرپا ایستاد، حضرت فرمودند: به شما از چیزی که برای آن آمده‌اید خبر بدهم؟ همگی عرض کردند: بله، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! حضرت فرمودند: همه شما آمده‌اید که از من درباره حجت خدا پس از من سؤال کنید؟ عرض کردند: بله، در همین حین پسر بچه‌ای که گویا پاره‌ای از ماه بود و از همه کس به امام حسن عسکری علیه السلام شبیه‌تر بود پدیدار شد، حضرت فرمودند: پس از من این پسر امام شما و جانشین من بر شما است، او را اطاعت کنید، و بعد از من متفرق و پراکنده نشوید که در مورد دین خود به هلاکت می‌رسید، بدانید که او را بعد از این نخواهید دید تا آن زمان که عمر [غیبت] برایش به اتمام برسد، پس هر چه که عثمان می‌گوید قبول کنید، امر ما به او منتهی می‌شود، پس حرف او را قبول کنید، چرا که او جانشین و نماینده امام شماست و امر هدایت شما [در زمان غیبت امام] با اوست. البته حدیث طولانی است. ۳۲۰ - قال أبو نصر هبة الله بن محمد: وقبر عثمان بن سعید بالجانب الغربي من مدينة السلام في شارع الميدان في أول الموضع المعروف [في الدرب المعروف بدرب جبله في مسجد الدرب يمنية الداخل إليه، والقبر في نفس قبلة المسجد رحمه الله. قال محمد بن الحسن مصنف هذا الكتاب: رأيت قبره في الموضع الذي ذكره وكان بُني في وجهه حائط وبه محراب المسجد وإلى جنبه باب يدخل إلى موضع القبر في بيت ضيق مظلم، فكنا ندخل إليه ونزوره مشاهرة، وكذلك من وقت دخولي إلى بغداد وهي سنة ثمان وأربعمائة إلى سنة ثيف وثلاثين وأربعمائة. ثم نقض ذلك الحائط الرئيس أبو منصور محمد بن الفرج وأبرز القبر إلى بڑا وعمل عليه صندوقاً وهو تحت سقف يدخل إليه من أُراده ويزوره ويتبرك جيران المحلة بزيارته ۲۸ / ۳۲۰ - أبو نصر هبة الله بن محمد گفته است: قبر عثمان بن سعید در سمت غربی بغداد در خیابان میدان، و در اوّل محلی که به درب جبله معروف است و در مسجد درب جبله سمت راست کسی که داخل مسجد شود واقع است و قبر ایشان در مسجد و سمت قبله آن واقع شده است. محمد بن حسن [شیخ طوسی] مصنف این کتاب می‌گوید: من قبر عثمان بن سعید را در همان جایی که ابونصر گفته، دیده‌ام و در روی قبر دیواری بنا شده بود که محراب مسجد همان‌جا بود. در کنار محراب دری بود که به محل قبر که در خانه‌ای تنگ و تاریک بود باز می‌شد، به آنجا وارد شده و آشکارا آن قبر منور را زیارت می‌کردیم، و از وقت ورودم به بغداد در سال ۴۰۸ ه. ق تا سال چهار صد و سی و اندی به همین صورت زیارت می‌کردم. بعد از آن رئیس ابو منصور محمد بن فرج آن دیوار را خراب کرده و قبر عثمان بن سعید را نمایان کرد و روی قبرش صندوقی ایجاد کرد، و برای آن سقفی ساخت که هر کس می‌خواست داخل شده و زیارت می‌کرد، و همسایگان محل به زیارتش می‌رفتند و بقولون هو رجل صالح وربما قالوا: هو ابن داية الحسين عليه السلام ولا يعرفون حقيقة الحال فيه وهو إلى يومنا هذا - وذلك سنة سبع وأربعين وأربعمائة - علی ما هو عليه. و می‌گفتند: او مرد صالح و نیکوکاری بوده است، و چه بسا حقیقت حال او را نمی‌دانستند و می‌گفتند:

او پسر دایه حسین علیه السلام است. این قبر متبرک تا به امروز که سال ۴۴۷ ه.ق است، به همان صورت است. (ذکر ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری والقول فيه) فلما مضى أبو عمرو عثمان بن سعید قام ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان مقامه بنصّ ابی محمد علیه السلام علیه ونصّ أبیه عثمان علیه بأمر القائم علیه السلام. ۳۲۱ - فأخبرنی جماعه، عن أبی الحسن محمد بن أحمد بن داود القمّی وابن قولویه (عن أبیه) عن سعد بن عبد الله قال: حدّثنا الشيخ الصدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعری رحمه الله وذكر الحديث الذي قدّمنا ذكره. ۳۲۲ - وأخبرنا جماعه، عن أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه وأبى غالب الزراری وأبى محمد التلعکبری، کلهم عن محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله، عن محمد بن عبد الله ومحمد بن یحیی، عن عبد الله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعت أنا والشيخ أبو عمرو عند

ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری

پس از آن که ابو عمرو عثمان بن سعید از دنیا رفت، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان بنا به فرمایش امام حسن عسکری علیه السلام و تصریح پدرش عثمان، اقدام به نیابت و سفارت قائم علیه السلام کرد. ۲۹ / ۳۲۱ - عده‌ای از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی و ابن قولویه و ایشان از پدر ابن قولویه، او هم از سعد بن عبدالله به من خبر داده و گفتند: شیخ راستگو احمد بن اسحاق بن سعد اشعری حدیثی را که ما قبلاً [در مورد نصّ بر محمد بن عثمان] ذکر کردیم، نقل کرد. (۱۹۲) ۳۰ / ۳۲۲ - عبدالله بن جعفر حمیری گفته است: من و شیخ ابو عمرو نزد احمد بن اسحاق بن سعد الأشعری القمّی، فغمرنی أحمد [بن إسحاق أن أسأله عن الخلف. فقلت له: یا با عمرو إنی أرید [أن أسألك وما أنا بشاکک فیما أرید أن أسألك عنه، فإنّ اعتقادی و دینی أن الأرض لا تخلو من حجّة إلّا إذا کان قبل (یوم) القيامة بأربعین يوماً، فإذا کان ذلك وقعت الحجیة و غلّق باب التوبه] «فَلَمْ یکنْ یَنْفَعُ نَفْساً إیمانها لَمْ تُکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَوْ کَسِبَتْ فِی إیمانها خیراً» فأولئک أشرار من خلق الله - عزّوجلّ -، وهم الّذین تقوم علیهم القيامة ولكن أحببت أن ازداد یقیناً، فإنّ إبراهیم علیه السلام سأل ربّه «أَنْ یُریه کَیفَ یُحیی المَوتی فَقَالَ: أَوْلَمْ تُؤْمِن؟ قَالَ: بَلِی وَلَکِن لَیَطْمَئِنَّ قَلْبِی». احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی جمع شدیم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که از ابو عمرو [عثمان بن سعید] در مورد جانشین امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کنم، پس به ابو عمرو گفتم: ای ابا عمرو! می‌خواهم در مورد چیزی از تو سؤال کنم و به هیچ وجه در مورد آنچه که می‌خواهم از تو بپرسم شکّ و تردیدی ندارم؛ چون اعتقاد و باور من بر این است که زمین از حجّت خدا خالی نمی‌شود، مگر چهل روز پیش از قیامت، و وقتی که قیامت برپا بشود حجّت برداشته می‌شود و باب توبه بسته می‌شود «آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.» (۱۹۳) این‌ها بدترین مخلوقات خداوند هستند، آن‌ها کسانی هستند که قیامت بر ضرر آن‌ها قیام می‌کند. ولکن دلم می‌خواهد به یقینم افزوده شود، چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد: «نشان بدهد خداوند مردگان را چگونه زنده می‌کند، فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! عرض کرد: بله، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد.» (۱۹۴) وقد أخبرنا أحمد بن إسحاق أبوعلی، عن أبی الحسن علیه السلام قال: سألته فقلت له: لمن أعمل وعمّن آخذ وقول من أقبل؟ فقال له: العُمريّی نَفِی فَمَا أَدَى إِلَیکَ فَعَنی یُؤدّی وَمَا قال لَکَ فَعَنی یَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطعْ، فَإِنَّهُ التَّقِةُ المَأْمُونُ. قال: وأخبرنی أبوعلی أنّه سأل أبا محمد الحسن بن علی عن مثل ذلك فقال له: العُمريّی وأبنته ثقتان فما أدیا إِلَیکَ فَعَنی یُؤدّیان وَمَا قالَا لَکَ فَعَنی یَقُولانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطعْهُمَا فَإِنَّهُمَا التَّقِتانِ المَأْمُونانِ فَهَذَا قَوْلُ إمامین قَد مَضَیا فِیکَ. قال: فخرّ أبو عمرو ساجداً وبکی، ثمّ قال: سل. فقلت له: أنت رأیت الخلف من أبی محمد علیه السلام؟ احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردم: با چه کسی [بعد از شما و یا به نیابت از شما] معامله کنم، و دینم را از چه کسی بگیرم و قول و حرف چه کسی را بپذیرم؟ حضرت فرمودند: عمریّ مورد اطمینان من است، پس آنچه که به تو رسانید از جانب من رسانیده و هر چه به تو گفت از ناحیه من گفته

است، حرف او را بشنو و اطاعتش کن. چون او مورد اطمینان و امانت‌دار است. و باز ابو علی احمد بن اسحاق در این خصوص به من خبر داد که مثل همان سؤال را از ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام پرسیده است و حضرت در جواب فرموده‌اند: عمری و پسرش هر دو مورد اطمینان هستند، پس آنچه که به شما رساندند از ناحیه من می‌رسانند و آنچه که به شما گفتند از جانب من می‌گویند، بنابراین حرف آن‌ها را شنیده و فرمانبردارشان باش، چرا که آن‌ها مورد اطمینان و امین هستند. این بیان دو امام از دست رفته، در مقام و منزلت توست. ابو عمرو [با شنیدن این کلمات] به سجده افتاده، گریه کرد و بعد فرمود: پیرس. عرض کردم: آیا شما جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌اید؟ فقال: ای واللّه ورقبته مثل ذا وأوماً بیدیه، فقلت له: فبیت واحدہ فقال لی: هات. قلت: فالاسم؟ قال: محرم علیکم أن تسألوا عن ذلك، ولا أقول هذا من عندی ولیس لی أن أحلل وأحرّم ولكن عنه علیه السلام. فإنّ الأمر عند السلطان أنّ أبا محمد علیه السلام مضی ولم یخلف ولداً وقسم میراثه، وأخذہ من لا حقّ له، وصبر علی ذلك، وهو ذا عیاله یجولون ولیس أحد یجسر أن یتعرّف إلیهم أو ینیلهم شیئاً وإذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا اللّٰه وأمسکوا عن ذلك. ایشان گفتند: بله، به خدا قسم که گردنش مثل این است و به دستشان اشاره کردند. به او گفتم: یک مسأله باقی مانده. گفتند: بگو [یا پیرس]. گفتم: اسم حضرت؟ گفتند: در این مورد سؤال کردن بر شما حرام است، البته من این حرف را از جانب خودم نمی‌گویم، و اجازه هم ندارم که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه فرمان خود حضرت است. زیرا سلطان [خلیفه عباسی] فعلاً گمان می‌کند که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته و فرزندی هم از ایشان نمانده و به همین دلیل میراث امام را تقسیم کردند و کسی میراث ایشان را اخذ کرد که هیچ حقی در آن نداشت [یعنی جعفر کذاب]. و در عین حال آن حضرت بر این مسأله صبر فرمودند، در حالی که ایشان هم دارای اهل و عیال هستند، ولی کسی نمی‌تواند ایشان را بشناسد یا چیزی به ایشان بدهد. عیال و خانواده امام عسکری می‌گردند [از اینجا به آنجا می‌آیند و می‌روند و خانمان هم ندارند] و احدی جرأت ندارد خودش رابه آن‌ها بشناساند و یا چیزی به آن‌ها بدهد، و زمانی که نام ایشان برده شود عوامل سلطان به جست و جوی حضرت خواهند پرداخت. پس از خدا بترسید و از بردن نام آن حضرت خودداری کنید. قال الکلینی: وحديثی شیخ من أصحابنا ذهب عنی اسمه أنّ أبا عمرو سئل عن أحمد بن إسحاق، عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا، وقد قدّمنا هذه الروایة فیما مضی من الكتاب. ۳۲۳ - وأخبرنا جماعة، عن محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، عن أحمد بن هارون الفامی قال: حدّثنا محمد بن عبد اللّٰه بن جعفر الحمیری، عن أبيه عبد اللّٰه بن جعفر الحمیری قال: خرج التوقيع إلى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعيد العمري قدس اللّٰه روحه فی التعزیه بأبيه رضی اللّٰه عنه. وفي فصل من الكتاب: «أنا لله وإنا إليه راجعون، تسليماً لأمره ورضى بقضائه، عاش أبوك سعيداً ومات حميداً فرحمه الله وألحقه بأوليائه ومواليه عليهم السلام، فلم يزل مجتهداً في أمرهم، ساعياً فيما يقرب به إلى الله - عز وجل - وإليهم، نصر الله وجهه وأقاله عثرته». کلينی گفته است: یکی از بزرگان ما که نامش را فراموش کرده‌ام، به من خبر داد که در حضور احمد بن اسحاق همین سؤال از ابا عمرو عثمان بن سعید پرسیده شد و ایشان هم عیناً همین جواب را دادند که ما هم این روایت را قبلاً در همین کتاب ذکر کرده‌ایم. (۱۹۵) ۳۱ / ۳۲۳ - عبد اللّٰه بن جعفر حمیری گفته است: توقيع شريف امام زمان عليه السلام به شيخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری قدس سره به جهت تسلیت و به مناسبت درگذشت پدرش آمد که در بخشی از این توقيع شريف آمده بود: انا لله و انا اليه راجعون، به درستی که ما برای خداييم و به سوی او بر خواهيم گشت، به امر او تسليم و به قضا و قدر او راضی هستيم. پدر تو با سعادت و نیک بختی زندگی کرد و در حالی که پسندیده و مورد ستایش بود از دنیا رفت، پس خداوند او را رحمت کند و به اولیا و دوستان خودش [یعنی اهل بیت عليهم السلام] ملحق بفرماید، او همیشه در امر ولایت اولیاء اللّٰه تلاش می‌کرد، و در آنچه که او را به خدا و اهل بیت نزدیک می‌کرد می‌کوشید. خداوند روی او را خرم و تازه فرماید، و لغزش او را ببخشد. وفي فصل آخر: «أجزلّ اللّٰه لکم الثواب وأحسن لکم العزاء، رزئت ورزینا وأوحشک فراقه وأوحشنا، فسره اللّٰه فی منقلبہ [و] کان من کمال سعادته أن رزقه اللّٰه تعالی ولداً مثلك یخلفه من بعده ویقوم مقامه بأمره ویترحم علیه وأقول الحمد لله، فإنّ الأنفس طیبه بمرکانک وما جعله اللّٰه -

عَزَّوَجَلَّ - فَيْكَ وَعِنْدَكَ، أَعَانَكَ اللَّهُ وَقَوَّأَكَ وَعَضَّدَكَ وَوَفَّقَكَ وَكَانَ لَكَ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَرَاعِيًّا وَكَافِيًّا». ۳۲۴ - وأخبرني جماعة، عن هارون بن موسى، عن محمد بن همام قال: قال لي عبد الله بن جعفر الحميري: لَمَّا مَضَى أَبُو عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَتْنَا الْكَتَبَ بِالْخَطِّ الَّذِي كُنَّا نَكْتُبُ بِهِ بِإِقَامَةِ أَبِي جَعْفَرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَقَامَهُ. ۳۲۵ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن همام قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَمُوَيْهِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ فِي بَعْضِ دِيَاغِرِيِّ مِنْ تَوْقِيعِ شَرِيفِ آمِدَةَ بُوْد: خَدَاوَنْدُ مَتَعَالِ ثَوَابِ تُو رَا [در این مصیبت] بزرگ گردانیده، و صبر نیکو برای تو کرامت فرماید. هم تو و هم ما مصیبت دیده‌ایم، مصیبت پدرت موجب تنهایی و نگرانی تو و ما شده است، پس خداوند او را در مکانی که رفته است شاد گرداند. کمال سعادت او این بوده است که خداوند فرزندی همچون تو به او عنایت و روزی فرموده که پس از او جانشین و قائم مقام او در امرش [سفارت از امام زمان علیه السلام] باشد، و برای او رحمت الهی را طلب کند. من می‌گویم: الحمد لله، چرا که دل‌ها به وسیله مکان و منزلت تو و آنچه که خداوند در وجود تو قرار داده و نزد توست پاک و شادند. خداوند متعال تو را یاری کند و به تو قوت و توفیق کرامت فرماید و صاحب و حافظ و نگهبان تو باشد و خداوند برای تو کافی است. ۳۲۴ / ۳۲ - عبد الله بن جعفر حمیری گفته است: وقتی که ابو عمرو وفات کرد، با همان خطی که با ما مکاتبه می‌شد، تویعی مبنی بر جانشینی ابو جعفر رضی الله عنه به ما رسید. ۳۲۵ / ۳۳ - محمد بن همام گفته است: در سال ۲۸۰ ه. ق. محمد بن حمویه بن الرازی فی سنه ثمانین ومائتین قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَمْرٍو: وَالْإِبْنُ وَقَاهُ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ يُقْتَنَى فِي حَيَاةِ الْأَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ وَنَضَّرَ وَجْهَهُ، يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ وَيَسِدُّ مَسِيدَهُ، وَعَنْ أَمْرِنَا يَأْمُرُ الْإِبْنُ وَبِهِ يَعْمَلُ، تَوَلَّاهُ اللَّهُ، فَاتَّبَعَهُ إِلَى قَوْلِهِ وَعَرَّفَ مُعَامِلَتَنَا ذَلِكَ. ۳۲۶ - وأخبرنا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه وأبي غالب الزراري وأبي محمد التلعكبري كلهم، عن محمد بن يعقوب، عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رحمه الله أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ. فوقع التوقيع بخط مولانا صاحب الدار عليه السلام - وذكرنا الخبر فيما تقدم -: وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ فَرَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثَقْتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي. عبد العزيز رازی برای من حدیث کرد که محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی به ما گفت: پس از وفات ابو عمرو، تویعی برای پسرش ابی جعفر به این ترتیب آمد: و فرزند که خداوند او را نگه بدارد، همواره در زمان حیات پدرش معتمد و مورد اطمینان ما بوده است، خداوند متعال از پدرش راضی شود و او را هم از خودش راضی فرماید و رویش را خرم و تازه نماید، در نظر ما فرزند او مانند و جانشین اوست. آنچه که بگوید از امر ماست [و از ما نشأت می‌گیرد] و به همان هم عمل می‌کند. خداوند تبارک و تعالی ولی و سرپرست او باشد. پس گفته او را پذیرفته و فرمانبرش باش. این رفتار و نظر ما را درباره او بدان. ۳۲۶ / ۳۴ - اسحاق بن یعقوب گفته است: از محمد بن عثمان عمری خواهش کردم تا نامه‌ای که تعدادی سؤال از پاره‌ای مسائل مشکله در آن نوشته بودم را به محضر مبارک حضرت برساند. پس به خط مبارک مولا صاحب الزمان علیه السلام آمد که البته کل خبر را قبلاً ذکر کردیم: و اما محمد بن عثمان عمری که خداوند از او و پدرش راضی و خشنود باشد، مورد اعتماد و اطمینان من بوده و نامه‌اش نامه من است. ۳۲۷ - قال أبو العباس: وأخبرني هبة الله بن محمد ابن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضي الله عنه، عن شيوخه قالوا: لم تزل الشيعة مقيمة على عدالة عثمان بن سعيد (ومحمد بن عثمان رحمهما الله تعالى إلى أن توفي أبو عمرو عثمان بن سعيد) رحمه الله وغسله ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان وتولى القيام به، وجعل الأمر كله مردوداً إليه والشيعة مجتمعاً على عدالته وثقته وأمانته لما تقدم له من النص عليه بالأمانة والعدالة، والأمر بالرجوع إليه في حياة الحسن عليه السلام وبعد موته في حياة أبيه عثمان بن سعيد لا يختلف في عدالته ولا يرتاب بأمانته والتوقعات تخرج على يده إلى الشيعة في المهمات طول حياته بالخط الذي كانت تخرج في حياة أبيه عثمان، لا يعرف الشيعة في هذا الأمر غيره ولا يرجع إلى أحد سواه. ۳۲۷ / ۳۵ - أبو العباس گفته است: هبة الله بن محمد بن ام كلثوم، دختر ابو جعفر عمری از مشایخ خودش نقل کرده که ایشان گفته‌اند: شیعه همواره به عدالت عثمان بن سعید و محمد بن عثمان اعتقاد داشتند، تا این که ابو عمر عثمان بن سعید از دار دنیا رفت و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و اقدام به تجهیز پیکر او نمود. و همه امور پس از پدر به او منتقل شد و شیعه به

عدالت، وثاقت و امانت‌داری او اجماع داشتند، چرا که در خصوص امانت و وثاقت او [از ناحیه امام حسن عسکری علیه السلام] نص صریح وارد شده بود، چه در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام و چه حیات پدرش عثمان بن سعید امر شده بود که [شیعیان در مسائل مختلف] به ایشان مراجعه کنند، و در عدالتش در بین شیعه هیچ اختلافی نبوده و در امانت‌داری اش هم شک و تردیدی وجود نداشته است. و توقیعات حضرت پیرامون امور مهم مردم، به دست او و با همان خطی که در زمان حیات پدرش از ناحیه حضرت حجت علیه السلام خارج می‌شد، می‌آمد و شیعیان در مسأله سفارت از امام زمان علیه السلام غیر او را به رسمیت نمی‌شناختند و به کسی غیر از او مراجعه نمی‌کردند. وقد نقلت عنه دلائل کثیره و معجزات الإمام ظهرت علی یده و أمور أخبرهم بها عنه زادتهم فی هذا الأمر بصیره و هی مشهوره عند الشیعۀ وقد قدمنا طرفاً منها فلا نطول بإعادتها، فإن فی ذلك کفایه للمنصف إن شاء الله تعالی. ۳۲۸ - قال ابن نوح: أخبرنی أبونصر هبة الله ابن بنت أم کلثوم بنت أبي جعفر العمری قال: کان لأبی جعفر محمد بن عثمان العمری کتب مصنفه فی الفقه ممّا سمعها من أبي محمد الحسن علیه السلام ومن الصاحب علیه السلام ومن أبيه عثمان بن سعید، عن أبي محمد وعن أبيه علی بن محمد علیهما السلام فیها کتب ترجمتها کتب الأشربة. ذكرت الکبیره أم کلثوم بنت أبي جعفر رضی الله عنها أنها وصلت إلى أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه عند الوصیة إلیه، وکانت فی یده. و دلائل و کرامات زیادی از او نقل شده، معجزات امام علیه السلام به دست ایشان ظاهر می‌شد و خبر دادن در مورد پاره‌ای مسائل از طرف امام به شیعیان، موجب افزایش اعتقاد مردم در مورد ایشان می‌شد، و آن مسائل در نزد شیعه مشهور است. ما هم قبلاً تعدادی از آن‌ها را ذکر کردیم و با ذکر دوباره آن، کتاب را طولانی نمی‌کنیم، همان مقدار هم که پیش از این آمد برای انسان منصف کفایت می‌کند، ان شاء الله تعالی. ۳۶ / ۳۲۸ - ابن نوح گفته که ابو نصر هبة الله نوه ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری خبر داد: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری چند مجلد کتاب داشت که در فقه نوشته بود، و همه آن‌ها را از امام حسن عسکری و صاحب الزمان علیهما السلام شنیده بود، و نیز از پدر خودش که او هم از امام حسن و امام هادی علیهما السلام اخذ کرده بود، در بین کتب مذکور، کتاب‌هایی بودند که ترجمه یا نامشان کتاب اشربه بود. ام کلثوم بزرگوار دختر ابو جعفر یادآوری کرد که آن کتب به ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله رسید مطابق وصیتی که ابی جعفر به او کرده بود، و در دست حسین بن روح بود. قال أبونصر: وأظنّها قالت وصلت بعد ذلك الی أبي الحسن السمری رضی الله عنه وأرضاه. ۳۲۹ - قال أبو جعفر بن بابویه، روی (عن) محمد بن عثمان العمری قدس سره أنه قال: والله إن صاحب هذا الأمر لیحضر الموسم کل سنة یری الناس ویعرفهم ویروونه ولا یعرفونه. ۳۳۰ - وأخبرنی جماعه، عن محمد بن علی بن الحسین قال: أخبرنا أبي ومحمد بن الحسن ومحمد بن موسی بن المتوکل، عن عبد الله بن جعفر الحمیری أنه قال: سألت محمد بن عثمان رضی الله عنه فقلت له: رأیت صاحب هذا الأمر؟ قال: نعم، و آخر عهدی به عند بیت الله الحرام وهو علیه السلام یقول: «اللَّهُمَّ أَنْجِرْ لِي مَا وَعَدْتَنِي». قال محمد بن عثمان رضی الله عنه: ورأیته علیه السلام متعلقاً بأستار الکعبه فی المستجار وهو یقول: «اللَّهُمَّ أَنْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِكَ». ۳۳۱ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن علی، عن أبيه قال: حدّثنا علی بن سلیمان الزراری، عن علی بن صدقه القمی رحمه الله قال: خرج إلی محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه ابتداء من غیر ابونصر هم گفت: گمان می‌کنم که ام کلثوم گفته که پس از حسین بن روح کتاب‌ها به دست ابی الحسن سمری رحمه الله رسیده باشد. ۳۷ / ۳۲۹ - ابو جعفر بن بابویه [شیخ صدوق] گفته است: محمد بن عثمان عمری قدس سره گفت: به خدا قسم صاحب این امر، امام زمان علیه السلام همه ساله در موسم حج حاضر شده، مردم را می‌بیند و می‌شناسد، مردم هم آن حضرت را می‌بینند اما نمی‌شناسند. ۳۸ / ۳۳۰ - عبد الله بن جعفر حمیری گفته است: از محمد بن عثمان پرسیدم: آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟ گفت: بله، و آخرین مرتبه‌ای که ایشان را زیارت کردم در بیت الله الحرام بود، در حالی که می‌گفت: خداوندا! آنچه را که به من وعده دادی حتمی کن. و باز آن حضرت را دیدم که نزد مستجار، پرده کعبه را گرفته بود و می‌گفت: خداوندا! به وسیله من از دشمنانت انتقام بگیر. ۳۹ / ۳۳۱ - علی بن صدقه قمی گفته است: توقیعی از ناحیه مبارک حضرت برای مسأله لیخبر الذین یسألون، عن الاسم: إمّا السُّکُوتُ وَالْجَنَّةُ، وَإِمّا الْکَلَامُ وَالنَّارُ، فَإِنَّهُمْ إِنْ

وَقَفُّوا عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ وَإِنْ وَقَفُّوا عَلَى الْمَكَانِ دَلُّوا عَلَيْهِ. ۳۳۲ - قال ابن نوح: أخبرني أبو نصر هبة الله بن محمد قال: حدثني [أبو] علي بن أبي جريد القمي رحمه الله قال: حدثنا أبو الحسن علي بن أحمد الدلال القمي قال: دخلت على أبي جعفر محمد بن عثمان رضي الله عنه يوماً لأسلم عليه، فوجدته وبين يديه ساجة ونقاش ينقش عليها ويكتب آياً من القرآن وأسماء الأئمة عليهم السلام على حواشيتها. فقلت له: يا سيدي! ما هذه الساجة؟ فقال لي: هذه لقبري تكون فيه أوضع عليها أو قال: محمد بن عثمان عمري رحمه الله ابتداءً وبدون آن که او سؤالی پرسیده باشد، برای خبر دادن به کسانی که از اسم حضرت سؤال کرده بودند، به این مضمون بیرون آمد: یا سکوت و بهشت، یا کلام و جهنم [یعنی یا سکوت کنند و نام ایشان را نپرسند و وارد بهشت شوند و یا این که پرسند و اسم شریف حضرت را بر زبان‌ها بیاورند و وارد جهنم شوند]. چون اگر آن‌ها بر اسم حضرت آگاه شوند آن را شایع کرده و منتشر می‌سازند، و اگر چنانچه به مکان او دسترسی پیدا کنند و بدانند، مردم را به آنجا راهنمایی می‌کنند. ۴۰ / ۳۳۲ - ابو علی بن ابی جریّد قمی نقل می‌کند که ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی گفته است: روزی به خدمت ابوجعفر محمد بن عثمان رضی الله عنه رسیدم تا به ایشان سلامی کنم [یا این که سری به او بزنم]، دیدم که در مقابل ایشان لوحی است که نقاش مشغول نقش کردن روی آن است و آیاتی از قرآن کریم را می‌نویسد و در حواشی آن لوح، اسماء مبارک ائمه‌علیهم السلام را می‌نویسد. عرض کردم: ای آقای من! این لوح چیست؟ به من گفت: این لوح برای قبری است که من در آن خواهم بود و روی آن قرار می‌گیرد، یا این که گفت: به آن تکیه داده می‌شوم. اسند إليها وقد عرفت منه وأنا في كل يوم أنزل فيه فأقرأ جزءاً من القرآن (فيه) فأصعد، وأظنه قال: فأخذ بيدي وأرانيه، فإذا كان يوم كذا وكذا من شهر كذا وكذا من سنة كذا وكذا صرت إلى الله - عز وجل - ودفنت فيه وهذه الساجة (معى). فلما خرجت من عنده أثبت ما ذكره ولم أزل مترقباً به ذلك، فما تأخر الأمر حتى اعتلّ أبو جعفر، فمات في اليوم الذي ذكره من الشهر الذي قاله من السنة التي ذكرها ودفن فيه. قال أبو نصر هبة الله: وقد سمعت هذا الحديث من غير [أبي] عليّ وحدثني به أيضاً أمّ كلثوم بنت أبي جعفر رضی الله تعالی عنهما. ۳۳۳ - وأخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن عليّ بن الحسين رضی الله عنه قال: حدثني محمد بن عليّ بن الأسود القمي أنّ أباجعفر العمريّ قدس سره حفر لنفسه قبراً وسوّاه بالساج، و چنین به نظرم می‌آید که او گفت: هر روز وارد آن قبر می‌شوم و یک جز قرآن می‌خوانم و بعد بیرون می‌آیم. ابوعلی می‌گوید: گمان می‌کنم که علی بن احمد دلال گفت: ابوجعفر محمد بن عثمان دست مرا گرفت و قبر را به من نشان داد، [و گفت:] در فلان سال و فلان ماه و فلان روز از دنیا رفته و به لقای پروردگار می‌رسم و در همین قبر دفن می‌شوم و لوح هم با من است. تا از خدمت محمد عثمان خارج شدم، آنچه را گفته بود، ثبت و ضبط کردم و دائماً مراقب اوضاع بودم تا این که پس از مدّت کوتاهی بیمار شد و در همان وقتی که فرموده بود رحلت کرده، در همان قبر هم مدفون شد. (۱۹۶) ابونصر هبة الله می‌گوید: این حدیث را از غیر ابوعلی هم شنیده‌ام و همچنین ام کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان نیز برایم نقل کرده است. ۴۱ / ۳۳۳ - محمد بن علی بن اسود قمی گفته است: ابوجعفر عمريّ - قدس سره - فسألته عن ذلك، فقال: للناس أسباب وسألته عن ذلك، فقال: قد أمرت أن أجمع أمری، فمات بعد ذلك بشهرين رضی الله عنه وأرضاه. ۳۳۴ - وقال أبو نصر هبة الله: وجدت بخطّ أبي غالب الزراريّ رحمه الله وغفر له: أنّ أباجعفر محمد بن عثمان العمريّ رحمه الله مات في آخر جمادى الأولى سنة خمس وثلاثمائة. وذكر أبو نصر هبة الله [بن محمد بن أحمد أنّ أباجعفر العمريّ رحمه الله مات في سنة أربع وثلاثمائة وأنه كان يتولّى هذا الأمر نحواً من خمسين سنة يحمل الناس إليه أموالهم ويخرج إليهم التوقيعات بالخطّ الذي كان يخرج في حياة الحسن عليه السلام إليهم بالمهمات في أمر الدّين والدنيا وفيما يسألونه من المسائل بالأجوبة العجيبة رضی الله عنه وأرضاه. قبری برای خودش حفر کرده و با چند تخته آن را آماده و مهیا کرده بود. علّت این مسأله را از او پرسیدم، گفت: اسبابی برای مردم هست. باز هم علّت این کار را از او پرسیدم و گفت: مأمور شده‌ام که کارهایم را جمع و جور کنم. ایشان دو ماه پس از این ماجرا، دار دنیا را وداع گفت. خدا از او راضی شود و او را نیز راضی کند. ۴۲ / ۳۳۴ - ابو نصر هبة الله گفته است: من نوشته‌ای را با خط ابوغالب زراری رحمه الله دیدم به این مضمون که ابوجعفر محمد عمري رحمه الله

در آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ ه. ق از دنیا رفت. ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد نیز متذکر شد که ابا جعفر عمری در سال ۳۰۴ ه. ق دار فانی را وداع گفته است. وی حدود پنجاه سال عهده دار سفارت و نیابت خاص امام زمان علیه السلام بود و مردم اموال و امانات شان را به او می سپردند، و به دست اباجعفر برای مردم با همان خطی که در زمان امام حسن علیه السلام بود و در مورد آنچه که پرسیده بودند و البته در مهمات و مسائل اساسی دین و دنیای مردم، توقعات شریف می آمد. و نیز در بعضی از مسائل که مردم از او سؤالاتی می پرسیدند، جواب های عجیبی در مورد آنها به وسیله او از ناحیه حضرت می آمد. خداوند رضوان خود را روزی او کند. قال ابونصر هبة الله: إن قبر أبي جعفر محمد بن عثمان عند والدته في شارع باب الكوفة في الموضع الذي كانت دوره ومنازله (فيه) وهو الآن في وسط الصحراء قدس سره. ابو نصر هبة الله گفته: قبر ابوجعفر محمد بن عثمان در کنار مادرش و در خیابان دروازه کوفه و مکانی که سابقاً خانه و منزل او بوده، واقع است و اکنون در وسط صحراست. [و از محدوده شهری خارج است.] [ذکر إقامة أبي جعفر محمّد بن عثمان بن سعيد العمري أبا القاسم الحسين بن روح رضى الله عنهما مقامه بعده بأمر الإمام عليه السلام] ۳۳۵ - أخبرني الحسين بن إبراهيم القمي قال: أخبرني أبو العباس أحمد بن علي بن نوح قال: أخبرني أبو علي أحمد بن جعفر بن سفيان البرزوفري رحمه الله قال: حدثني أبو عبد الله جعفر بن محمد المدائني المعروف بابن قزدا في مقابر قریش قال: كان من رسمي إذا حملت المال الذي في يدي إلى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمري قدس سره أن أقول له ما لم يكن أحد يستقبله بمثله: هذا المال ومبلغه كذا وكذا للإمام عليه السلام فيقول لي: نعم دعه فأرجعه، فأقول له: تقول لي: إنه للإمام؟ فيقول نعم للإمام عليه السلام فيقبضه.

ابوالقاسم حسين بن روح

بیان این که ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله را به امر امام علیه السلام جانشین خود کرد. ۴۳ / ۳۳۵ - ابو علی احمد بن جعفر بن بزوفری رحمه الله گفته است: ابو عبدالله جعفر بن محمد مدائنی معروف به ابن قزدا در محل مقابر قریش [کاظمین فعلی] به من گفت: هر وقت که اموالی را به خدمت شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری می بردم، عادت من این بود که به ایشان چیزی را می گفتم که احدی مثل کلام من را نگفته بود و آن این که می گفتم: این مال فلان مبلغ است و برای امام علیه السلام است، او هم به من می گفت: بله، درست است بگذار و برگرد. بعد به ایشان می گفتم: شما به من بگویید آیا این اموال برای امام است؟ و ایشان می گفتند: بله، اموال برای امام است، بعد اموال را می گرفتند. فصرت إليه آخر عهدي به قدس سره ومعى أربعمائة دينار، فقلت له على رسمي، فقال لي: امض بها إلى الحسين بن روح فتوقفت، فقلت: تقبضها أنت مني على الرسم؟ فرد علي كالمكر لقولي وقال: قم عافاك الله فادفعها إلى الحسين بن روح. فلما رأيت (في) وجهه غضباً خرجت وركبت دابتي، فلما بلغت بعض الطريق رجعت كالشاك فدققت الباب، فخرج إلي الخادم فقال: من هذا؟ فقلت: أنا فلان، فاستأذن لي فراجعتني وهو منكر لقولي ورجوعي فقلت له: أدخل فاستأذن لي فإنه لا بد من لقائه، فدخل فعرفه خبر رجوعي وكان قد دخل إلى دار النساء فخرج وجلس على سرير ورجلاه في الأرض [وفيهما نعلان يصف حسنهما وحسن رجليه. آخرین مرتبه‌ای که به خدمت ایشان رسیدم، چهارصد دینار همراه من بود، مطابق رسمم با او صحبت کردم، اما او به من گفت: اموال را برای حسین بن روح ببر. من خودداری کرده و گفتم: شما اموال را مطابق عادت همیشه از من بگیرید. ایشان کلام مرا نپذیرفت و مثل کسی که انکار کند، گفت: برخیز! خداوند به تو عافیت عنایت فرماید، اموال را به دست حسین بن روح برسان. وقتی که نشانه ناراحتی و غضب را در چهره ایشان ملاحظه کردم، از محضرش خارج شدم و سوار مرکبم شدم. مقداری از راه را رفته بودم که مثل افرادی که شک و تردید دارند برگشتم و دق الباب کردم، خادم بیرون آمد و گفت: کیست؟ گفتم من فلان [جعفر بن محمد مدائنی هستم، برای من اجازه بگیر تا وارد بشوم. خادم حرف مرا باور نکرد [چون تازه خارج شده بودم و او شک کرده بود، دوباره پرسید: کیست؟] گفتم: شما وارد شو

و برای من اجازه بگیر، چون حتماً باید او را ببینم، خادم وارد شد و برگشتن مرا به اطلاع او که در اندرونی منزل بود رساند، از اندرونی خارج شده و روی سریر یا تختی که داشت به گونه‌ای نشست که پاهایش روی زمین بود و نعلین عربی پوشیده بود که حاکی از خوبی و زیبایی نعلین و پاهای ایشان بود. فقال لی: ما الذی جرّأک علی الرجوع ولم لم تمثّل ما قلته لک؟ فقلت: لم أجز علی ما رسمته لی، فقال لی وهو مغضب: قم عافاک الله فقد أقتت أبا القاسم حسین بن روح مقامی ونصبته منصبی فقلت: بأمر الإمام فقال: قم عافاک الله كما أقول لک، فلم یکن عندی غیر المبادرۃ. فصرت إلى أبي القاسم بن روح وهو فی دار ضیقۃ فعرفته ما جرى فسرّ به وشکر الله - عزوجل - ودفعت إليه الدنانیر وما زلت أحمل إليه ما یحصل فی یدی بعد ذلك (من الدنانیر). ۳۳۶ - (قال): وسمعت أبا الحسن علی بن بلال بن معاویة المهلبی یقول فی حیاة جعفر بن ایشان خطاب به من گفتند: چه چیزی تو را جرأت داده که امر من و آنچه که به تو گفتم را گوش نکنی و برگردی؟ گفتم: نسبت به آنچه که معین کردید جسارتی نکرده‌ام. در حالی که عصبانی بود به من گفت: خدا به تو عافیت بدهد، بلند شو و برو، من ابوالقاسم حسین بن روح را جانشین خودم کرده، او را به منصب نیابت پس از خودم منصوب کرده‌ام. گفتم: این کار را به امر امام علیه السلام انجام داده‌اید؟ گفت: برخیز خداوند به تو عافیت بدهد، همان طور است که برای تو گفتم. دیدم راهی جز رفتن ندارم. بنابراین به خدمت ابوالقاسم حسین بن روح رفتم، ایشان در خانه کوچک و تنگی بود. ماجرا را برای ایشان گفتم، او مسرور شده و شکر خداوند را به جا آورد و من هم دینارها را به او دادم و بعد از آن، هرچه از اموال به دستم می‌رسید به او می‌رساندم. ۴۴ / ۳۳۶ - راوی (۱۹۷) گفته است: از ابا الحسن علی بن بلال بن معاویة مهلبی شنیدم که در زمان حیات جعفر بن محمد بن قولویه می‌گفت که از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن محمد بن قولویه: سمعت أبا القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی یقول: سمعت جعفر بن أحمد بن متیل القمی یقول: کان محمد بن عثمان أبو جعفر العمری رضی الله عنه له من یتصرّف له ببغداد نحو من عشرة أنفس وأبو القاسم بن روح رضی الله عنه فیهم وکلهم کانوا أخصّ به من أبي القاسم بن روح حتّی أنّه کان إذا احتاج إلى حاجة أو إلى سبب ینجزه علی ید غیره لما لم یکن له تلک الخصوصیة، فلمّا کان وقت مضیّ أبي جعفر رضی الله عنه وقع الإختیار علیه وکانت الوصیة إلیه. ۳۳۷ - قال: وقال مشایخنا: کنا لا نشکّ أنّه إن کانت کائنة من [أمر] أبي جعفر لا یقوم مقامه إلا جعفر بن أحمد بن متیل أو أبوه لما رأینا من الخصوصیة (به) وکثرة کینونته فی منزله حتّی بلغ أنّه کان فی آخر عمره لا- یأکل طعاماً إلا ما أصلح فی منزل جعفر بن قولویه شنیدم که می‌گفت: از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم که می‌گفت: در بغداد ده نفر بودند که از طرف محمد بن عثمان ابو جعفر عمری رحمه الله در امور تصرفاتی می‌کردند که از جمله آنها ابوالقاسم حسین بن روح هم بود، ولی همه آنها نسبت به حسین بن روح، نزدیکی بیشتری به ابو جعفر داشتند، تا آنجا که هر وقت محمد بن عثمان کاری داشت یا نیاز به واسطه‌ای بود، آن را توسط شخصی غیر از حسین بن روح برآورده می‌کرد و کار را به دست دیگری می‌داد. چرا که ظاهراً حسین بن روح آن چنان خصوصیت و ویژگی نزد ابو جعفر نداشت، اما هنگام از دنیا رفتن ابو جعفر اختیار و کالت و نیابت از حضرت به او واگذار شد و به او وصیت کرد. ۴۵ / ۳۳۷ - راوی گفته که بزرگان و مشایخ ما گفتند: ما شک و تردید نداشتیم در این که اگر نسبت به ابو جعفر حادثه‌ای روی دهد، و ایشان از دنیا بروند، کسی جز جعفر بن احمد بن متیل یا پدرش جانشین او نخواهد شد، چرا که ما می‌دیدیم که آن دو نفر نزدیک‌تر و خصوصی‌تر از بقیه بودند و ابو جعفر در بسیاری از مواقع در منزل جعفر بن احمد و پدرش بود، تا آنجا که در اواخر عمر شریفش، فقط غذایی را استفاده احمد بن متیل و آیه بسبب وقع له وکان طعامه الذی یأکله فی منزل جعفر و آیه. وکان أصحابنا لا یشکون إن کانت حادثۃ لم تکن الوصیة إلا إلیه من الخصوصیة (به)، فلمّا کان عند ذلك (و) وقع الإختیار علی أبي القاسم سلّموا ولم ینکروا، وکانوا معه و بین یدیہ کما کانوا مع أبي جعفر رضی الله عنه ولم یزل جعفر بن أحمد بن متیل فی جملة أبي القاسم رضی الله عنه و بین یدیہ کتصرّفه بین یدی أبي جعفر العمری إلى أن مات رضی الله عنه. فکلّ من طعن علی أبي القاسم فقد طعن علی أبي جعفر وطعن علی الحجّة علیه السلام. می‌کرد که در منزل او و پدرش طبع شده بود و این به دلیل واقعه‌ای [شاید مریضی خاصی] بود که برای او

پیش آمد. بنابراین غذای او همان طعامی بود که در منزل جعفر و پدرش درست می‌شد. لذا بزرگان ما شک نداشتند که اگر چنانچه برای ابی جعفر حادثه‌ای واقع شود، حتماً به جعفر بن احمد وصیت می‌کند و وکالت را به او می‌سپارد، آن هم به جهت خصوصیت و ویژگی که او دارد. اما وقتی که زمان وفات ابوجعفر رسید، اختیار امور نیابت از امام به ابوالقاسم حسین بن روح واقع شد و همه [آن ۹ نفر] نیز تسلیم شده و نیابت او را پذیرفته و انکار نکردند، همان‌گونه که در خدمت ابی جعفر بودند در خدمت ابوالقاسم حسین بن روح هم بودند. جعفر بن احمد بن متیل هم از جمله کسانی بود که در خدمت ابوالقاسم بود و در پاره‌ای امور تصرف می‌کرد، همان‌گونه که پیش از این و در زمان ابوجعفر عمری انجام می‌داد، تا وقتی که از دنیا رفت. پس هر کس به ابوالقاسم حسین بن روح طعنه ای زند و ایراد بگیرد، به ابوجعفر عمری و نهایتاً به حجّت بالغه حقّ، امام زمان علیه السلام طعن زده است. (۱۹۸) ۳۳۸ - وأخبرنا جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الأسود رحمه الله قال: كنت أحمل الأموال التي تحصل في باب الوقف إلى أبي جعفر محمد بن عثمان العمري رحمه الله فيقبضها مني فحملت إليه يوماً شيئاً من الأموال في آخر أيامه قبل موته بستين أو ثلاث سنين. فأمرني بتسليمه إلى أبي القاسم الرّوحي رضي الله عنه، فكنت أطلبه بالقبوض، فشكا ذلك إلى أبي جعفر رضي الله عنه فأمرني أن لا أطلبه بالقبوض وقال: كل ما وصل إلى أبي القاسم فقد وصل إلى فكنت أحمل بعد ذلك الأموال إليه ولا أطلبه بالقبوض. ۴۶ / ۳۳۸ - محمد بن علي اسود می‌گوید: اموالی را که از موقوفات به دستم می‌آمد برای ابوجعفر محمد بن عثمان عمری رحمه الله می‌بردم و ایشان هم قبول کرده و اموال را تحویل می‌گرفت. در یکی از روزها، در اواخر ایام حیات ایشان، دو یا سه سال پیش از رحلت او بود که مقداری از اموال را برای او بردم، ایشان دستور دادند که اموال به ابوالقاسم حسین بن روح داده شود، من هم اموال را به او تحویل دادم و از ایشان قبض و رسید اموال را برای اطمینان درخواست کردم. حسین بن روح در این باره به محمد بن عثمان شکایت کرد، و محمد بن عثمان هم دستور داد که قبض و رسید اموال را از او مطالبه نکنم و افزود: هر چه به دست ابوالقاسم حسین بن روح می‌رسد، مثل این است که به دست من رسیده است. بعد از این واقعه هر وقت اموالی برای حسین بن روح بردم رسید آن را مطالبه نکردم. ۳۳۹ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن علي بن الحسين قال: أخبرنا علي بن محمد بن متيل، عن عمه جعفر بن أحمد بن متيل قال: لما حضرت أبا جعفر محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه الوفاة كنت جالساً عند رأسه أسأله وأحدثه وأبوالقاسم بن روح عند رجله. فالتفت إليّ ثم قال: أمرت أن أوصي إلى أبي القاسم الحسين بن روح. قال: فقممت من عند رأسه وأخذت بيد أبي القاسم وأجلسته في مكاني وتحوّلت إلى عند رجله. ۳۴۰ - قال ابن نوح: وحدثني أبو عبد الله الحسين بن علي بن بابويه القميّ قدم علينا البصرة في شهر ربيع الأول سنة ثمان وسبعين وثلاثمائة قال: سمعت علوية الصّفار والحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنهما يذكران هذا الحديث وذكر أنّهما حضرا بغداد في ذلك الوقت وشاهدا ذلك. ۳۴۱ - وأخبرنا (جماعة)، عن أبي محمد هارون بن موسى قال: أخبرني أبو عليّ محمد ۴۷ / ۳۳۹ - جعفر بن احمد بن متيل گفته است: در زمان احتضار و از دنیا رفتن ابی جعفر محمد بن عثمان عمری، بالای سرش نشسته بودم و مسائلی را از او می‌پرسیدم و با او صحبت می‌کردم، و ابوالقاسم حسین بن روح هم پایین پای ایشان نشسته بود. در همین حین متوجه من شد و گفت: مأمور شده‌ام که به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم. با شنیدن این حرف بلند شدم و دست ابوالقاسم را گرفته و در جای خودم و بالای سر ابوجعفر نشاندم و خودم پایین پای او نشستم. ۴۸ / ۳۴۰ - ابن نوح گفته است: ابو عبدالله حسین بن علی بن بابویه قمی در ماه ربيع الاول سال ۳۷۸ ه.ق در بصره نزد ما آمد و گفت: از علویه صفار و حسین بن احمد بن ادريس رحمه الله شنیدم که این حدیث را نقل می‌کردند و می‌گفتند که هر دو در آن وقت در بغداد حاضر بوده و شاهد این ماجرا [در حدیث قبلی] بوده‌اند. ۴۹ / ۳۴۱ - ابو علی محمد بن همام رحمه الله گفته است: ابوجعفر محمد بن عثمان عمری، بن همام رضي الله عنه وأرضاه أنّ أبا جعفر محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه جمعنا قبل موته وكنا وجوه الشيعة وشيوخها، فقال لنا: إن حدث عليّ حدث الموت فالأمر إلى أبي القاسم الحسين بن روح النوبختي فقدت أمرت أن أجعله في موضعي بعدى فارجعوا إليه وعولوا في

۳۴۲ - وأخبرني الحسين بن إبراهيم، عن ابن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد قال: حدثني خالي أبو إبراهيم جعفر بن أحمد النوبختي قال: قال لي أبي أحمد بن إبراهيم وعمي أبو جعفر عبد الله بن إبراهيم وجماعة من أهلنا يعني بنى نوبخت أن أباجعفر العمري لما اشتدت حاله اجتمع جماعة من وجوه الشيعة، منهم أبو علي بن همام وأبو عبد الله بن محمد الكاتب وأبو عبد الله الباقطاني وأبوسهل إسماعيل بن علي النوبختي وأبو عبد الله بن الوجناء وغيرهم من الوجوه (و) الأكابر فدخلوا على أبي جعفر رضي الله عنه فقالوا له: ما را که از بزرگان و مشایخ بودیم، جمع کرد و گفت: هر گاه حادثه مرگ به من رو آورد، امر و کالت و نیابت به ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی واگذار می شود، من مأمور شده‌ام که او را بعد از وفاتم به جای خودم بگذارم، پس به ایشان رجوع کرده، در کارهایتان به او اعتماد داشته باشید. ۵۰ / ۳۴۲ - جعفر بن احمد نوبختی می گوید: پدرم احمد و عمویم عبد الله بن ابراهیم و تعدادی از اهل ما، یعنی طایفه نوبخت، به من خبر دادند که وقتی بیماری ابوجعفر عمری شدت یافت، تعدادی از بزرگان شیعه؛ از جمله: ابوعلی بن همام، ابوعبدالله بن محمد کاتب، ابوعبدالله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابوعبدالله بن وجناء و تعداد دیگری جمع شده، به خدمت ابوجعفر رسیدند و خطاب به او گفتند: إن حدث أمر فمن یكون مکانک؟ فقال لهم: هذا ابوالقاسم الحسين بن روح بن أبي بحر النوبختي القائم مقامی والسفير بینکم و بین صاحب الأمر علیه السلام والوکیل له والثقة الأمين فارجعوا إليه فی أمورکم و عولوا علیه فی مهماتکم فبذلک أمرت وقد بلغت. ۳۴۳ - وبهذا الإسناد، عن هبة الله بن محمد ابن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري قال: حدثني أم كلثوم بنت أبي جعفر رضي الله عنه قالت: كان ابوالقاسم الحسين بن روح رضي الله عنه وكيلاً لأبي جعفر رضي الله عنه سنين كثيرة ينظر له في أملاكه و يلقى بأسراره الرؤساء من الشيعة وكان خصيصاً به حتى أنه كان يحدثه بما يجرى بينه وبين جواريه لقربه منه وأنسه. قالت: وكان يدفع إليه في كل شهر ثلاثين ديناراً رزقاً له غير ما يصل إليه من الوزراء والرؤساء من الشيعة، مثل آل الفرات وغيرهم لجاهه ولموضعه و جلالة محلّه عندهم، اگر حادثه مرگ برای تو اتفاق بیفتد، چه کسی جانشین شما می شود؟ ابو جعفر به آنها گفت: این ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی است که جانشین من و سفیر بین شما و صاحب الامر علیه السلام است، وکیل و مورد اطمینان حضرت است، پس در مسائل تان به او مراجعه کنید و در مهمات امور تان به او اعتماد کرده و اعتقاد داشته باشید من مأمور شده‌ام که این را به شما برسانم و رساندم. ۵۱ / ۳۴۳ - ام کلثوم دختر محمد بن عثمان، نقل می کند که حسین بن روح رحمه الله سال‌های طولانی، وکیل پدرم محمد بن عثمان و ناظر املاک او بود و اسرار [و او امر پنهانی] او را به بزرگان شیعه می رساند، و از نزدیکان خاص وی بود؛ به طوری که به واسطه نزدیکی و انسی که با هم داشتند، اسرا خانه اش را برای او نقل می کرد. پدرم ماهیانه سی دینار به عنوان حقوق به او می داد و این مبلغ غیر از پول‌هایی بود که از طرف وزرا (۱۹۹) و رؤسای شیعه؛ مانند آل فرات و دیگران، به علت مقام و احترام فحصل فی أنفس الشيعة محصياً جليلاً - لمعرفتهم باختصاص أبي إِيّاه و توثيقه عندهم و نشر فضله و دینه و ما كان یحتمله من هذا الأمر. فمهدت له الحال فی طول حياة أبي إلى أن انتهت الوصية إليه بالنص عليه، فلم یختلف فی أمره ولم يشك فيه أحد إلا جاهل بامر أبي أولاً، مع ما لست أعلم أن أحداً من الشيعة شك فيه، وقد سمعت هذا من غير واحد من بنی نوبخت رحمهم الله مثل أبي الحسن بن كبرياء وغيره. ۳۴۴ - وأخبرني جماعة، عن أبي العباس بن نوح قال: وجدت بخط محمد بن نفيس فيما و جلالتي که نزد آنها داشت، به او می رسید؛ بدین جهت، حسین بن روح در قلوب شیعیان جایگاه بزرگی پیدا کرد، چون که آنها می دانستند که او از نزدیکان پدرم می باشد و نزد شیعیان او را توثیق کرده بود و فضل و امانتش همه جا منتشر شده بود. مقدمات کار او در زمان پدرم آماده شد، تا آن که پدرم به دستور حضرت ولی عصر علیه السلام مأمور شد که او را به جانشینی خود برگزیند، و هیچ کس در امر نیابت او اختلاف و شک نکرد، مگر کسانی که از اول نسبت به نیابت پدرم نیز جاهل بودند، و من احدی را از شیعه نمی شناسم که در نیابت او شک داشته باشند. [راوی یعنی هبة الله بن محمد بن بنت ام کلثوم می گوید:] این خبر را از بسیاری از طایفه بنی نوبخت که خداوند همه آنها را رحمت کند؛ مثل ابوالحسن بن کبریا و دیگران نیز شنیده‌ام.

چند توقیع از توقیعات حضرت حجت علیه السلام

چند توقیع از توقیعات حضرت حجت علیه السلام

۵۲ / ۳۴۴ - ابوالعباس بن نوح گفته است: نوشته‌ای را به خط محمّد بن نفیس که در کتبه بالأهواز اول کتاب ورد من ابی القاسم رضی الله عنه: نعرفه عزّفه الله الخیر کله ورضوانه وأسعده بالتوفیق وقفنا علی کتابه وثقتنا بما هو علیه وأنه عندنا بالمنزلة والمحلّ للمذین یسرّانه، زاد الله فی إحسانه إلیه إنه ولیّ قدیر، والحمد لله لا شریک له، وصلى الله على رسوله محمّد وآله وسلم تسليماً كثيراً. وردت هذه الرقعة يوم الأحد لست ليال خلون من شوال سنة خمس وثلاثمائة. ۳۴۵ - أخبرنا جماعة، عن أبي الحسن محمّد بن أحمد بن داود القمي قال: وجدت بخط أحمد بن إبراهيم النوبختي وإملاء أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه على ظهر كتاب فيه جوابات ومسائل أنفذت من قم يسأل عنها هل هي جوابات الفقيه عليه السلام أو جوابات محمّد بن عليّ الشلمغاني، لأنه حكى عنه أنه قال: هذه المسائل أنا أجبت عنها، فكتب إليهم على ظهر كتابهم: اهواز نوشته شده بود دیدم که اولین نامه و توقیع صادره از ناحیه مقدسه به وسیله حسین بن روح بود که ما او [حسین بن روح] را می شناسیم، خداوند همه خوبی‌ها و رضای خودش را به او بشناساند و با توقیعات خود سعادت‌مندش فرماید، از نامه او اطلاع یافتیم و او کلاً مورد وثوق و اطمینان ماست، او در نظر ما دارای محل و منزلت کسانی است که او را مسرور و خوشحال می سازد، خداوند احسان و عنایتش را به او زیاد بگرداند که او همانا ولیّ قادر است. سپاس خدایی را که شریک ندارد، و صلوات و سلام بسیار بر پیامبرش محمّد و آل ایشان. این توقیع در روز یکشنبه، شش شب از ماه شوال گذشته، در سال ۳۰۵ ه. ق. وارد شد. ۵۳ / ۳۴۵ - ابوالحسن محمّد بن احمد بن داوود قمی گفته است: نوشته‌ای به املاى ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و خط احمد بن ابراهیم نوبختی در پشت کتابی دیدم که جواب‌ها و مسائلی از قم فرستاده بودند تا از حسین بن روح پرسیده شود که آیا این جواب‌ها از آن فقیه [امام زمان علیه السلام] است یا جواب‌های محمّد بن علی شلمغانی؟ چرا که از او نقل شده بود که این‌ها را من جواب داده‌ام. پس پشت نامه این گونه نوشته شده بود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «قَدْ وَقَفْنَا عَلَى هَذِهِ الرَّقْعَةِ وَمَا تَصَمَّتُهُ، فَجَمِعُهُ جَوَابًا [عَنِ الْمَسَائِلِ وَلَا مَدْخَلَ لِلْمَخْذُولِ الضَّالِّ الْمُضِلِّ] الْمَعْرُوفِ بِالْعَزَاقِرِيِّ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي حَرْفٍ مِنْهُ وَقَدْ كَانَتْ أَشْيَاءُ خَرَجَتْ إِلَيْكُمْ عَلَى يَدَيِ أَحْمَدَ بْنِ بِلَالٍ وَغَيْرِهِ مِنْ نُظَرَائِهِ وَكَانَ مِنْ إِرْتِدَادِهِمْ عَنِ الْإِسْلَامِ مِثْلَ مَا كَانَ مِنْ هَذَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ». فاستثبت قديماً في ذلك. فخرج الجواب: أَلَا مَنْ اسْتَبْتَتْ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ فِي خُرُوجِ مَا خَرَجَ عَلَى أَيْدِيهِمْ وَأَنَّ ذَلِكَ صَاحِبُ حَيْجٍ. به نام خداوند بخشنده مهربان بر این نوشته و مضامین آن مطلع و آگاه شدیم، همه جواب‌ها جواب ماست و مخذول گمراه و گمراه کننده معروف به عزاقری که خداوند لعنتش کند، در هیچ حرفی از آن دخیل نیست. البته نامه‌هایی قبلاً به وسیله احمد بن بلال و دیگران که مانند او بودند برای شما بیرون آمده، و ارتداد و انحراف این‌ها از مسیر اسلام مثل ارتداد این [محمّد بن علی شلمغانی] است. لعنت و غضب خداوند نصیب آن‌ها شود. [دنبال سؤال] و من از مدّت‌ها پیش در صدد اثبات این بودم که این جواب‌ها از شما است. جواب به این صورت آمد: بدانید هر کس که می خواهد این امر را ثابت کند، همانا در بیرون آمدن آنچه که به دست این افراد بوده، اشکالی نیست و همه این‌ها صحیح هستند. و روی قدیماً عن بعض العلماء عليهم السلام والصلاة والرحمة أنه سئل عن مثل هذا بعينه في بعض من غضب الله عليه وقال عليه السلام: «الْعَلْمُ عَلْمُنَا وَلَا شَيْءَ عَلَيْكُمْ مَن كَفَرَ، مَنْ كَفَرَ فَمَا صَحَّ لَكُمْ مِمَّا خَرَجَ عَلَى يَدِهِ بِرِوَايَةِ غَيْرِهِ لَهُ مِنَ الثَّقَاتِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ، فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَأَقْبَلُوهُ وَمَا شَكَّكُمْ فِيهِ أَوْ لَمْ يَخْرُجْ إِلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا عَلَى يَدِهِ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا لِنُصِحَّحَهُ أَوْ نُبْطَلَهُ وَاللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ وَلِيُّ تَوْفِيقِكُمْ وَحَسْبُنَا فِي أُمُورِنَا كُلِّهَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. وقال ابن نوح: أول من حدثنا بهذا التوقيع أبو الحسن بن عليّ بن محمد بن عليّ بن تمام (و) ذكر أنه كتبه من ظهر الدرج الذي عند أبي الحسن بن داوود، فلما قدم أبو الحسن بن داوود وقرأته قبلاً هم از بعضی از علما [اهل بیت] عليهم السلام در مورد بعضی از افراد که خداوند بر آن‌ها غضب کرده، سؤال شده که امام علیه السلام فرموده‌اند: علم، علم ماست و از کفر کسی

که کافر شده ضرری متوجه شما نیست، پس چنانچه توقیعی که به دست او بیرون آمده صحّت آن به وسیله روایت دیگری از ثقات و معتمدین، بر شما ثابت می‌شود، آن وقت خداوند را حمد و ستایش کرده و خبر را بپذیرید، و آنچه را که در موردش تردید پیدا شده، یا این که پیرامون آن توقیعی نیامده به جز آنچه که به دست چنین کافر و مرتدی آمده، به ما رجوع دهید تا ما آن را تصحیح کنیم، یا این که باطلش نماییم. خداوندی که نام هایش پاک و ثنایش بلند است، صاحب توفیق شماس است، و او در همه کارهای ما کفایت کننده است، و چه خوب و کیلی است. ابن نوح می‌گوید: اولین کسی که این توقیع را برای ما بیان کرد، ابوالحسین محمد بن علی بن تمام بود و گفت که این مطلب را او از پشت نامه یا دفترچه ای که در دست ابوالحسن بن داوود بوده، نوشته است. وقتی که ابوالحسن بن داوود آمد این نوشته را علیه، ذکر آنّ هذا الدرّج بعینه کتب به أهل قم إلى الشيخ أبي القاسم وفيه مسائل، فأجابهم علی ظهره بخطّ أحمد بن إبراهيم النوبختی وحصل الدرّج عند أبي الحسن بن داود. نسخة الدرّج مسائل محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری: «بسم الله الرحمن الرحيم أطال الله بقاءك وأدام عزّك وتأييدك وسعادتك وسلامتك وأتمّ نعمته [عليك وزاد في إحسانه إليك وجميل مواهبه لديك وفضله عندك وجعلني من السوء فداك، وقدمني قبلك، الناس يتنافسون في الدرجات، فمن قبلتموه كان مقبولاً ومن دفعتموه برایش قرائت کردم، او هم متذکر شده که این نامه را اهل قم به همین صورت برای شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشتند و در آن مسائلی را مطرح کردند و شیخ هم پشت همان نامه جواب آن‌ها را توسط احمد بن ابراهیم نوبختی داده و آن نسخه در دست ابوالحسن بن داوود مانده است.

نسخه طومار [اهالی قم] مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری خطاب به حضرت حجّت علیه السلام

به نام خداوند بخشنده مهربان خداوند عمر شما را طولانی و عزت و تأیید و سعادت و سلامتی شما را پایدار و مستدام و نعمتش را بر شما تمام نماید، و احسان و مواهب جمیل و فضل و بخشش خود را بر شما فزونی بخشد، و مرا در گزند حوادث، فدایی و پیش مرگ شما کند. مردم در داشتن مقام و منزلت در پیشگاه شما اظهار علاقه می‌کنند، هر کسی را که شما بپذیرید، مورد پذیرش است و هر کسی را که طرد کرده و از خودتان برانید، مردود است و کسی که شما او را پست و فرومایه کان و ضیعاً والخامل من وضعتموه، و نعوذ بالله من ذلك و ببلدنا أیدك الله جماعة من الوجوه يتساوون ويتنافسون في المنزلة». وورد أیدك الله كتابك إلى جماعة منهم في أمر أمرتهم به من معاونه «ص» وأخرج علی بن محمّد بن الحسين بن مالك (المعروف) بأدوكة وهو ختن «ص» رحمهم الله من بينهم فاغتم بذلك وسألني أیدك الله أن أعلمك ما ناله من ذلك، فإن كان من ذنب استغفر الله منه وإن يكن غير ذلك عرّفته ما يسكن نفسه إليه إن شاء الله. بدانید بدبخت است، و ما به خدا پناه می‌بریم از این که رانده در گاه با عظمت شما باشیم. خداوند شما را تأیید فرماید، در شهر ما [قم] عده‌ای از مردم و بزرگان هستند که با یکدیگر مساوی بوده و برابرند و مشتاق دست‌یابی به مراتب بالاتری هستند. و نامه شما که خداوند متعال تأییدتان کند به عده‌ای از آن‌ها رسیده که به ایشان امر فرموده بودید که به «ص» (۲۰۰) کمک کنند، و نام علی بن محمد بن حسین بن مالک معروف به بادوکه، که داماد (۲۰۱) «ص» است، در بین اسامی آن‌ها نبود و او هم از این مطلب اندوهگین شده و از من خواسته که مراتب اندوه و ناراحتی او را به عرض شما برسانم که اگر حذف نامش به واسطه ارتکاب گناهی بوده، استغفار کند و اگر علّت دیگری دارد با اعلام آن ان شاء الله موجبات تسکین و آرامش خاطرش را فراهم آورید. التوقيع: «لَمْ نُكَاتِبْ إِلَّا مَنْ كَاتَبْنَا». وقد عودتني أدام الله عزّك من تفضّلك ما أنت أهل أن تجرّيني على العادة وقبلك أعزّك الله فقهاء، أنا محتاج إلى أشياء تسأل لي عنها. فروى لنا عن العالم عليه السلام: أنه سئل عن إمام قوم صلّي بهم بعض صلاتهم وحدثت عليه حادثه كيف يعمل من خلفه؟ فقال: يؤخّر ويقدم بعضهم ويتمّ صلاتهم ويغتسل من مسّه. التوقيع: «لَيْسَ عَلَيَّ مَنْ نَحَاهُ إِلَّا غَسُلُ الْيَدِ، وَإِذَا لَمْ تَحْدَثْ حَادِثُهُ تَقَطَّعَ الصَّلَاةُ تَمَّ صَلَاتُهُ مَعَ الْقَوْمِ».

ما فقط جواب کسانی را دادیم که با ما مکاتبه کرده بودند. [ادامه نامه] خداوند عزت شما را پایدار فرماید، شما همیشه مرا به فضل و عنایت خود عادت داده‌اید، چنان که خود شما و فقهای قبل از شما اهل و سزاوار آن هستید، خداوند عزت را بیفزاید. من به پاره‌ای از مسائل نیازمند هستم که [استدعا دارم] آن‌ها را برایم [از امام علیه السلام] سؤال کن. (۲۰۲) از عالم [امام کاظم] علیه السلام برای ما روایت شده که از ایشان در خصوص امام جماعتی پرسیده شده بود که قسمتی از نماز را به جماعت خوانده و در حین نماز حادثه‌ای [مرگ] برای او اتفاق بیفتد، کسانی که پشت سر او هستند باید چکار کنند؟ که ایشان در جواب فرموده باشند: پیکر پیش نماز عقب برده می‌شود و یکی از آن‌ها جلو می‌ایستد و نماز را تمام می‌کند. کسی که به بدن پیش نماز دست زده، باید غسل کند.

توقیع

کسی که جنازه پیش نماز را کنار کشیده تکلیفی جز شستن دست ندارد و اگر [در اثر جا به جا کردن امام جماعت] چیزی که نماز را باطل نماید اتفاق نیفتاده باشد، نماز را با مردم تمام کند. (۲۰۳) و روی عن العالم علیه السلام: *إِنَّ مِنْ مَسِّ مَيْتًا بِحَرَارَةِ غَسَلٍ يَدِيهِ وَمِنْ مَسِّهِ وَقَدْ بَرَدَ فَعَلِيهِ الْغَسَلُ وَهَذَا الْإِمَامُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ لَا يَكُونُ مَسَّهُ إِلَّا بِحَرَارَتِهِ وَالْعَمَلُ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مَا هُوَ وَلَعَلَّهُ يَنْجِيهِ بَثِيَابَهُ وَلَا يَمْسُهُ، فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغَسَلُ؟ التَّوْقِيعُ: «إِذَا مَسَّهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِلَّا غَسْلُ يَدَيْهِ».* وعن صلاة جعفر إذا سها في التسييح في قيام أو قعود أو ركوع أو سجود وذكره في حاله أخرى قد صار فيها من هذه الصلاة هل يعيد ما فاته من ذلك التسييح في الحالة التي ذكرها أم يتجاوز في صلاته؟ التوقيع: *«إِذَا سَهَا فِي حَالِهِ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ ذَكَرَ فِي حَالِهِ أُخْرَى قَضَى مَا فَاتَهُ فِي الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَهُ».* [ادامه] و باز از عالم علیه السلام برای ما روایت شده است که ایشان فرموده‌اند: کسی که به مرده‌ای دست بزند، در حالی که بدن میت هنوز گرم است، می‌بایست فقط دستش را بشوید و اگر بدن او سرد شده است باید غسل کند، و مس این امام در حالتی است که بدنش هنوز گرم است، پس عمل مس کننده باید چگونه باشد؟ اصلاً شاید امام جماعت را با لباس کنار بکشد و بدن او را مس نکند، پس به چه دلیل غسل بر او واجب است؟

توقیع

وقتی در این حالت او را مس می‌کنند، جز شستن دست، عمل دیگری بر او واجب نیست. در مورد نماز جعفر [طیار] که اگر نماز گزار در حال قیام یا قعود یا رکوع یا سجود، در تسییح اشتباهی بکند و در حالت دیگر متوجه شود، آیا تسییحاتی را که فراموش کرده و نخوانده، باید در همان لحظه‌ای که یادش می‌آید بخواند یا این که از خواندن آن‌ها صرف نظر کرده و نمازش را ادامه دهد؟

توقیع

هر وقت در بین نماز جعفر چیزی را فراموش کرد و در جای دیگر از نماز به یادش آمد، در همان لحظه‌ای که یادش آمد، تسییحاتی را که نخوانده بخواند. وعن المرأة يموت زوجها هل يجوز أن تخرج في جنازته أم لا؟ التوقيع: *«تَخْرُجُ فِي جِنَازَتِهِ».* وهل يجوز لها وهي في عدتها أن تزور قبر زوجها أم لا؟. التوقيع: *«تَزُورُ قَبْرَ زَوْجِهَا وَلَا تَبِيْتُ عَنْ بَيْتِهَا».* وهل يجوز لها أن تخرج في قضاء حق يلزمها أم لا تبرح من بيتها وهي في عدتها؟ التوقيع: *«إِذَا كَانَ حَقٌّ خَرَجَتْ وَقَضَتْهُ وَإِذَا كَانَتْ لَهَا حَاجَةٌ لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْ يَنْظُرُ فِيهَا خَرَجَتْ لَهَا حَتَّى تَقْضِيَ وَلَا تَبِيْتُ عَنْ مَنْزِلِهَا».* وروی فی ثواب القرآن فی الفرائض وغيرها: *«أَنَّ الْعَالِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَجَبًا لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ فِي صَلَاتِهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» كَيْفَ تَقْبَلُ صَلَاتَهُ».*

توقیع

در مورد زنی که همسرش می‌میرد، آیا جایز است که به دنبال جنازه او از خانه خارج شود یا خیر؟ می‌تواند به دنبال جنازه‌اش حرکت کند. چنین زنی آیا در ایام عده می‌تواند به زیارت قبر شوهرش برود یا نه؟

توقیع

به زیارت قبر شوهرش برود ولی شب را در خانه دیگری غیر از خانه خودش نخواند. آیا جایز است که آن زن برای انجام کار لازمی از منزلش بیرون رود، یا این که تا وقتی در ایام عده است اجازه ندارد از خانه بیرون رود؟

توقیع

اگر به جهت گرفتن حق باشد بیرون رفته و انجام دهد، و زمانی که نیاز و حاجتی داشت و کسی نبود که آن نیاز و حاجت را برآورده سازد، به دنبال آن برود و حاجت خود را برآورده سازد، اما شب در جایی جز خانه خودش نماند. در مورد ثواب قرائت قرآن در نمازهای واجب و غیر واجب، روایت شده که علی علیه السلام فرمودند: تعجب می‌کنم از کسی که در نمازش سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را نمی‌خواند، چگونه نمازش قبول می‌شود. و روی ما زکات صلاه لم یقرأ فیها بقل هو الله أحد. و روی أن من قرأ فی فرائضه «الْهُمَزَةَ» أعطی من الدنيا، فهل يجوز أن یقرأ «الْهُمَزَةَ» ویدع هذه السور التي ذکرناها؟ مع ما قد روی أنه لا تقبل صلاة ولا- ترکوا إلما بهما. التوقیع: «الثواب فی السور علی ما قد روی، وإذا ترک سورة مما فیها الثواب وقرأ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» لِفَضْلِهِمَا أُعْطِيَ ثَوَابٌ مَا قَرَأَ وَثَوَابُ السُّورَةِ الَّتِي تَرَكَ وَيَجُوزُ أَنْ يقرأ غیر هاتین السورتین وَتَكُونُ صَلَاتُهُ تَامَّةً وَلَكِنْ يَكُونُ قَدْ تَرَكَ الْفَضْلَ». وعن وداع شهر رمضان متى يكون؟ فقد اختلف فيه (أصحابنا) فبعضهم يقول: يقرأ فی آخر ليلة منه وبعضهم يقول: هو فی آخر يوم منه إذا رأى هلال شوال. و نیز روایت شده است: نماز کسی که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نخواند پاکیزه و پاک نیست. و همچنین روایت شده است: کسی که در نمازهای واجبش سوره «وَيَلِلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٌ» را بخواند به اندازه دنیا به او ثواب داده می‌شود. پس آیا جایز است که سوره «هُمَزَه» را بخواند و سوره‌های نامبرده را ترک کند؟ با آن که روایت شده بود که نماز جز با قرائت آن دو سوره [قدر و توحید] قبول نمی‌شود و پاک و پاکیزه نمی‌گردد؟

توقیع

ثواب آن سوره‌ها به همان اندازه است که روایت شده و وقتی سوره‌ای را که در آن ثوابی ذکر شده ترک نموده و به خاطر فضیلتش، دو سوره «قدر» و «اخلاص» را بخواند، هم ثواب این دو سوره را به او می‌دهند و هم ثواب سوره‌ای را که ترک نموده است. و جایز است که سوره‌ای دیگر غیر از این دو را بخواند و نمازش تمام و درست است، لکن این فضیلت را ترک کرده است. و امّا وداع ماه رمضان که چه وقت می‌باشد؟ زیرا بزرگان ما در آن اختلاف کرده‌اند؛ برخی از آن‌ها می‌گویند: در آخرین شب ماه رمضان خوانده می‌شود [دعای وداع ماه رمضان] بعضی دیگر می‌گویند: در روز آخر، وقتی هلال ماه شوال دیده شد باید خواند شود. التوقیع: «الْعَمَلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلِيهِ، وَالْوِدَاعُ يَقَعُ فِي آخِرِ لَيْلِيهِ مِنْهُ، فَإِنْ خَافَ أَنْ يَنْقُصَ جَعَلَهُ فِي لَيْلَتَيْنِ». وعن قول الله - عزوجل - «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَعْنَى بِهِ «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» ما هذه القوة «مُطَاعٍ تَمَّ أَمِينٍ» ما هذه الطاعة وأين هي؟

توقیع

عمل در ماه رمضان، در شب‌های آن ماه است و وداع نیز در شب آخر ماه رمضان خوانده می‌شود. پس اگر بترسد که ماه کمبود داشته باشد [بیست و نه روز باشد] آن را در دو شب آخر بخواند. در مورد قول خداوند متعال در قرآن که می‌فرماید: «همانا آن گفتار پیامبری بزرگوار است.» (۲۰۴) آیا مقصود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است؟ و در آیه «نیرومند است و در پیشگاه دارنده عرش جایگاهی دارد» (۲۰۵) این قوه چیست؟ و نیز در آیه «در آنجا اطاعت شونده و امین است» (۲۰۶) این اطاعت چیست و در کجا است؟ (۲۰۷) فرایک اَدَامَ اللّٰهُ عَزَّكَ بِالتَّفْضَلِ عَلٰی بِمَسْأَلَةٍ مِنْ تَتَّقُ بِهِ مِنَ الْفُقَهَاءِ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلِ وَإِجَابَتِي عَنْهَا مَنَعًا مَعَ مَا تَشْرَحُ لِي مِنْ أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَالِكِ الْمَقْدَمِ ذَكَرَهُ بِمَا يَسْكُنُ إِلَيْهِ وَيَعْتَدُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدَهُ وَتَفْضُلِ عَلِيٍّ بِدَعَاءِ جَامِعِ لِي وَإِخْوَانِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَعَلْتُ مَثَابًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. التَّوْقِيعُ: «جَمَعَ اللَّهُ لَكَ وَإِخْوَانِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ وَأَدَامَ عَزَّكَ وَتَأْيِيدَكَ وَكِرَامَتَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ وَجَمِيلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ وَفَضْلَهُ عِنْدَكَ وَجَعَلَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَمَكْرُوهٍ فَدَاكَ وَقَدَّمَنِي قَبْلَكَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ. پس نظر شما که خداوند عزت و احترامتان را مستدام بدارد، درباره سؤالاتی که افراد مورد اطمینان از فقها نموده‌اند چیست؟ بر من منت گذارده و پاسخ کامل این سؤالات را با شرحی که درباره علی بن محمد بن حسین بن مالک که قبلاً اسمش برده شد، مرقوم فرمایید. به طوری که موجب آرامش او شود و به لطف پروردگار بدان دل ببندد و مطمئن شود. با دعایی که برای دنیا و آخرت من و برادرانم مؤثر باشد بر من تفضل و احسان بفرمایید. اگر چنین کنید، ان شاء الله کار پر اجر و ثوابی را انجام داده‌اید.

توقیع

خداوند بر تو و برادرانت خیر دنیا و آخرت را جمع و فراهم فرماید. [بخش پایانی نامه] خداوند عمر مبارک شما را طولانی و عزت و تاییدات و کرامت و سعادت و سلامت شما را پایدار فرماید، نعمت‌هایش را بر وجود شما افزایش دهد، در احسان و فضلش نسبت به تو بیفزاید، زیباترین مواهب و عنایاتش را برای تو قرار دهد، فضل و کرمش را نزد تو گذارد [تو را مظهر فضلش فرماید] و در هر پیشامد بدی من را فدایی و پیش مرگ شما فرماید: «الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله أجمعين». ۳۴۶ - من کتاب آخر: فرایک اَدَامَ اللّٰهُ عَزَّكَ فِي تَأْمَلِ رِقْعَتِي، وَالتَّفْضَلِ بِمَا يَسْهَلُ لِأَضْيِفُهُ إِلَى سَائِرِ أَيَادِيكَ عَلَيَّ، وَاحْتِجْتَ أَدَامَ اللّٰهُ عَزَّكَ أَنْ تَسْأَلَ لِي بَعْضَ الْفُقَهَاءِ عَنِ الْمَصْلِيِّ إِذَا قَامَ مِنَ التَّشْهَدِ الْأَوَّلِ لِلرَّكْعَةِ الثَّلَاثَةِ هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَكْبِرَ؟ فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: لَا يَجِبُ عَلَيْهِ التَّكْبِيرُ وَيَجْزِيهِ أَنْ يَقُولَ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ. الْجَوَابُ: قَالَ: إِنْ فِيهِ حَيْدِيْتَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالِهِ إِلَى حَالِهِ أُخْرَى فَعَلَيْهِ تَكْبِيرٌ وَأَمَّا الْآخَرُ فَإِنَّهُ رُوِيَ أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ، ثُمَّ جَلَسَ، ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ ۵۴ / ۳۴۶ - نامه‌ای دیگر: (۲۰۸) خداوند عزت و احترامتان را مستدام فرماید، خواستار نظر شما هستم در این که نامه‌ام را ملاحظه کرده و با آسان کردن مشکل، بر من تفضل بفرمایید تا این لطف را بر سایر الطاف و محبت‌های شما نسبت به خودم بیفزایم. خداوند عزت تو را دائمی فرماید، احتیاج دارم به این که برای من از بعضی از فقها (۲۰۹) این سؤال را بپرسی؛ نماز گزار وقتی پس از تشهد اول، برای رکعت سوم برمی‌خیزد، آیا واجب است که تکبیر بگوید؟ چرا که بعضی از علما و بزرگان ما معتقدند که تکبیر بر او واجب نیست و گفتن: «بحول الله وقوته أقوم واقعد»؛ «به حول و قوه خداوندی بر می‌خیزم و می‌نشیم» کفایت می‌کند.

پاسخ

در این باره دو حدیث هست: یکی این که «هرگاه در نماز از حالتی به حالتی دیگر منتقل می‌شود، باید تکبیر بگوید» و اما حدیث دیگر این که «هرگاه سرش را از سجده دوم برداشت و تکبیر گفت و نشست و بعد برخاست، در قیام بعد از قعود عَلَيَّ لِلْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ وَكَذَلِكَ التَّشْهَدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى وَيَأْتِيهِمَا أَحَدَتَا مِنْ جَهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَابًا. وَعَنِ الْفَصِّ الْخَمَاهِنِ هَلْ تَجُوزُ

فيه الصلاة إذا كان في إصبعه؟ الجواب: فيه كراهية أن يُصَلِّيَ فِيهِ وَفِيهِ إِطْلَاقٌ وَالْعَمَلُ عَلَى الْكِرَاهِيَّةِ. وعن رجل اشترى هدياً لرجل غائب عنه، وسأله أن ينحر عنه هدياً بمنى، فلما أراد نحر [نشستن] تكبير گفتن لازم نیست.» در تشهد اول نیز به همین ترتیب، عمل را انجام دهد، به هر حال به هر کدام از این دو حدیث عمل کند، درست است. اما سؤال در مورد شخصی که در حال نماز انگشتی در دست دارد که نگین آن حدید (۲۱۰) است، آیا نمازش صحیح است یا خیر؟

پاسخ

[در این مورد نیز دو روایت است] اول این که نماز خواندن با آن کراهت دارد، ولی حدیث دوم اطلاق دارد [یعنی نهی در این باره به ما نرسیده است] لکن به روایت کراهت عمل شود. (۲۱۱) و از مردی که شتری به عنوان هدی [قربانی حج] برای شخص دیگری که در مراسم حج نبوده خریداری کرده، و آن مرد از او خواسته که شتر را در منی قربانی کند، او هم الهدی نسی اسم الرجل ونحر الهدی، ثم ذكره بعد ذلك أيجزى عن الرجل أم لا؟ الجواب: لا بأس بِذَلِكَ وَقَدْ أُجْزِيَ عَنْ صَاحِبِهِ. وعندنا حاكه مجوس يأكلون الميتة ولا- يغتسلون من الجنابة وينسجون لنا ثياباً، فهل تجوز الصلاة فيها [من قبل أن تغسل؟ الجواب: لا بأس بِالصَّلَاةِ فِيهَا. وعن المصلّي يكون في صلاة الليل في ظلمته، فإذا سجد يغلط بالسجادة ويضع جبهته على مسح أو نطح، فإذا رفع رأسه وجد السجادة، هل يعتد بهذه السجدة أم لا يعتد بها؟ الجواب: ما لم يَسْتَوِ جَالِساً فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي رَفْعِ رَأْسِهِ لِطَلَبِ الْخُمْرَةِ. زمانی که می خواهد قربانی را نحر کند نام آن شخص را فراموش کرده و قربانی را نحر کرده، و بعداً نام او به یادش آمده است؛ آیا این قربانی از جانب شخص غایب قبول است و کفایت می کند یا نه؟

پاسخ

اشکال ندارد و از طرف او کفایت می کند. و در کنار ما ریسندگان و بافندگان مجوسی هستند که مردار می خورند، از جنابت هم غسل نمی کنند و برای ما لباس هایی می بافند، آیا جایز است که در این لباس پیش از آن که شسته شود، نماز خواند.

پاسخ

نماز خواندن در این لباس ها اشکالی ندارد. نماز گزارى که در تاریکی، نماز شب می خواند، وقتی به سجده می رود اشتباهاً به جای سجاده، پیشانی را بر روی فرش و یا پوست زیر پا می گذارد و بعد که سر بر می دارد سجاده [آنچه را که سجده بر آن صحیح است] را پیدا می کند. آیا به آن سجده اکتفا کند یا این که بار دیگر به سجده برود؟

پاسخ

مادامی که کاملاً نشسته، اشکالی ندارد که سر بلند کند و دنبال مهر و سجاده اش بگردد. وعن المحرم يرفع الظلال هل يرفع خشب العمارية أو الكنيسة ويرفع الجناحين أم لا؟ الجواب: لا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي تَرْكِهِ وَجَمِيعِ الْخَشَبِ. وعن المحرم يستظل من المطر بنطح أو غيره جذراً على ثيابه وما في محمله أن يبتل، فهل يجوز ذلك؟ الجواب: إِذَا فَعَلَ (ذَلِكَ) فِي الْمَحْمِلِ فِي طَرِيقِهِ فَعَلَيْهِ دَمٌ. والرجل يحج عن أجرة، هل يحتاج أن يذكر اللمذى حج عنه عند عقد إهرامه أم لا؟ وهل يجب أن يذبح عن حج عنه وعن نفسه أم يجزيه هدى واحداً؟ الجواب: يَذْكُرُهُ، وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَأْسَ. و از مُحْرَم که باید سایه بان را بردارد، آیا سقف کجاوه یا محمل و چوب دو طرف آن را نیز لازم است بردارد یا نه؟

پاسخ

اشکال ندارد که تخته‌ها را به حال خود رها کند و همچنین چوب‌های به کار رفته در محمل را [شاید مقصود چوب‌هایی بوده که اسکلت محمل را تشکیل می‌دادند]. مُحرمی که به خاطر ریزش باران، چتری از چرم یا غیر آن بالای سرش می‌گیرد تا لباس‌ها و وسایلش که در محمل هست خیس نشود، آیا این کار جایز است؟

پاسخ

اگر این عمل را روی محمل و زمان حرکت و در راه مکه انجام دهد باید قربانی کند. درباره شخصی که به صورت استیجاری از طرف شخص دیگری به حج رفته است، آیا زمان محرم شدن لازم است نام آن شخص را ببرد یا خیر؟ و آیا واجب است که هم از جانب آن کسی که حج برایش نموده و هم از جانب خودش ذبح کند و یا این که یک قربانی از طرف هر دو نفر کفایت می‌کند؟

پاسخ

نام او را به یاد بیاورد و اگر چنانچه نام او را هم نبرد، اشکالی ندارد. (۲۱۲) وهل يجوز للرجل أن يحرم في كساء خز أم لا؟ الجواب: لا. يَأْسَ بِذَلِكَ وَقَدْ فَعَلَهُ قَوْمٌ صَالِحُونَ. وهل يجوز للرجل أن يصلّي وفي رجله بطيخ لا يغطّي الكعبين أم لا يجوز؟ الجواب: جائز. ويصلّي الرجل ومعه في كمّه أو سراويله سكّين أو مفتاح حديد هل يجوز ذلك؟ الجواب: جائز. [وإن الرجل يكون مع بعض هؤلاء ومتصلاً بهم يحجّ ويأخذ على الجادة ولا يحرمون و آیا جایز است که مرد در لباس خز (پشم) احرام ببندد یا نه؟

پاسخ

اشکالی ندارد، این کار را عده‌ای از صلحا و افراد شایسته انجام داده‌اند. (۲۱۳) آیا جایز است که مردی با کفش روباز [کفشی که فقط زیر پا را می‌پوشاند و روی پا با بند بسته شده باشد] نماز بخواند یا نه؟

پاسخ

جایز است. درباره مردی که در حال نماز در آستین و یا شلوارش، چاقو و یا کلید آهنی دارد، آیا این نماز درست است؟

پاسخ

جایز است. درباره مردی که همراه بعضی از اهل سنت است و با آنها به حج می‌رود و یا این که در جاده با آنها همسفر می‌شود، در حالی که آنها در مسلخ احرام نمی‌بندند، آیا بر این مرد هؤلاء من المسلخ، فهل يجوز لهذا الرجل أن يؤخر إحرامه إلى ذات عرق فيحرم معهم لما يخاف الشهرة أم لا يجوز أن يحرم إلا من المسلخ؟ الجواب: يُحْرَمُ مِنْ مِيقَاتِهِ، ثُمَّ يَلْبَسُ [الثَّيَابَ وَيَلْبَسُ فِي نَفْسِهِ، فَإِذَا بَلَغَ إِلَى مِيقَاتِهِمْ أَظْهَرَ. وعن لبس النعل المعطون فإن بعض أصحابنا يذكر أن لبسه كراهه. (الجواب: جائز ذلك ولا بأس به). وعن الرجل من وكلاء الوقف يكون مستحلاً لما في يده لا يرع عن أخذ ماله، ربما نزلت جائز است که احرامش را عقب بیندازد تا برسند به ذات عرق (۲۱۴) و برای این که شناخته نشود آنجا احرام ببندد یا این که این عمل جایز نیست و می‌بایست از مسلخ احرام ببندد؟

پاسخ

از میقات خودش احرام ببندد، بعد روی آن لباس پوشیده و در دل خودش لبیک را بگوید، آن گاه که به میقات آن‌ها رسید، احرامش را ظاهر کند. آیا پوشیدن نعل معطون [کفشی که از پوست بو گرفته، درست می‌شود] که بعضی از بزرگان ما آن را مکروه می‌دانند، جایز است یا نه؟

پاسخ

جایز است و اشکالی ندارد. و از مردی که از متصدیان و متولیان وقف است و آنچه را که در دست اوست حلال می‌شمارد [از اموال وقفی در مصارف شخصی خودش استفاده می‌کند] و پرهیز و تقوی ندارد، آیا می‌شود از مال او گرفت؟ و چه بسا گاهی اوقات به محل سکونت او می‌روم فی قریه و هو فیها أو أدخل منزله وقد حضر طعامه فیدعونی إلیه فإن لم آکل من طعامه عادانی علیه وقال: فلان لا یستحل أن یأکل من طعامنا، فهل یجوز لی أن آکل من طعامه وأتصدق بصدقه؟ وکم مقدار الصدقه؟ وأن أهدی هذا الوکیل هدیة إلی رجل آخر، فأحضر فیدعونی أن أنال منها وأنا أعلم أن الوکیل لا یرع عن أخذ ما فی یده فهل (علی) فیه شیء إن أنا نلت منها؟ الجواب: إن كان لهذا الرّجیل مالاً أو معاشاً غیئ ما فی یده فكل طعامه وأقبل برّه وإلا فلا. وعن الرجل [ممن یقول بالحق ویری المتعّه ویقول بالرجعه، إلا أن له أهلاً موافقه له فی جمیع أمره وقد عاهدها أن لا یتزوج علیها] ولا یتمتع ولا یتسرى وقد فعل هذا منذ بضع و او هم در آنجا است، یا این که داخل منزلش شده و از غذایش برای من حاضر می‌کند و مرا برای صرف غذا دعوت می‌کند، پس اگر از غذایش نخورم با من دشمنی کرده و می‌گوید: فلانی خوردن غذای ما را حلال نمی‌داند، آیا جایز است که از غذای او بخورم و در مقابل آن صدقه‌ای بپردازم؟ و [اگر جایز است] مقدار صدقه چه اندازه است؟ و اگر این شخص به کس دیگری هدیه‌ای داد و من نزد او رفته و او مرا دعوت کند که در آن هدیه تصرفی کنم در حالی که من می‌دانم که آن متصدی وقف، در گرفتن اموال تقوا را مراعات نمی‌کند، آیا اگر من در آن هدیه تصرف کنم چیزی بر من واجب است یا نه؟

پاسخ

اگر آن مرد، مال شخصی یا درآمدی غیر از اموال وقفی که در دست اوست دارد، غذایش را بخور و احسانش را بپذیر و الا غذا را نخور و احسانش را نپذیر.

سؤال

مردی از شیعیان که قائل به حق است [اعتقاد به ولایت دارد] و متعه را جایز می‌داند و به رجعت هم معتقد است، وی زنی دارد که با او هم عقیده است ولی با او عهد و پیمان بسته است که بر روی او زنی نگیرد و متعه [و ازدواج موقت هم] نکند و یا کنیزی را به عنوان همسری نگیرد، این عهد بیش از ده سال برجا بوده و به قولش وفادار عشره سنه ووفی بقوله، فرّما غاب عن منزله الأشهر فلا یتمتع ولا تتحرک نفسه أيضاً لذلك، ویری أن وقوف من معه من أخ وولد و غلام و وکیل و حاشیه مّا یقلله فی أعینهم، و یحبّ المقام علی ما هو علیه محبّه لأهله و میلاً- إلیها و صیانه لها و لنفسه لا- یحرم المتعه بل یدین الله بها، فهل علیه فی ترکه ذلك مأثم أم لا؟ الجواب: (فی ذلك) ینبغی له أن یطیع الله تعالی [بالمُتعّه] لیزول عنه الحلف علی المَعْرِفَةِ وَلَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً. فإن رأیت أدام الله عزک أن تسأل لی عن ذلك و تشرحه لی و تجیب فی کلّ مسألة بما العمل به، مانده است، چه بسا بعضی از اوقات چندین ماه در منزلش نیست و به مسافرت می‌رود، متعه نمی‌کند و شهوتش هم تحریک نمی‌شود و فکر می‌کند که مطلع شدن همراهنش؛ اعم از برادر، فرزند، نوکر و کارگزار و اطرافیان موجب بی‌اعتباری او در نظر آنان می‌گردد، و به خاطر دوستی و محبّتی که به همسر خود دارد، دوست دارد بر عهدی که بسته پایبند باشد و نفس خودش را حفظ و صیانت کند، نه این که او متعه را حرام بداند، بلکه به آن معتقد

است، آیا در این که متعه را ترک کرده، مرتکب معصیت شده یا نه؟

پاسخ

بر او مستحب است که خدا را در مورد متعه اطاعت کند؛ اگرچه یک مرتبه هم شده است، تا عهدی (۲۱۵) که بر مخالفت سنت و معروف بسته است از بین برود. [دنبال این نامه خطاب به حسین بن روح به این ترتیب آمده است که] پس اگر صلاح دانستی - که خداوند عزت شما را پایدار کند - این سؤالات را برای من از آن حضرت بپرسی و برای من شرح داده و دستورالعمل هر یک را برای من بنویسی و منت خود را و تقلدنی المنه فی ذلک، جعلک الله السبب فی کلّ خیر وأجراه علی یدک، فعلت مثاباً إن شاء الله. أطال الله بقاءک وأدام عزّک وتأییدک وسعادتك وسلامتك وکرامتك وأتمّ نعمته علیک وزاد فی إحسانه إلیک وجعلنی من السوء فداک وقدّمني عنک وقبلک الحمد لله ربّ العالمین وصلی الله علی محمد النبی وآله وسلّم كثيراً. قال ابن نوح: نسخت هذه النسخة من المدرجین القدامین المذین فیهما الخطّ والتویعات. وكان أبو القاسم رحمه الله من أعدل النّاس عند المخالف والموافق ويستعمل التقیة. ۳۴۷ - فروی أبو نصر هبة الله بن محمد قال: حدّثنی أبو عبد الله بن غالب حمو أبي الحسن بن أبي الطیب قال: ما رأیت من هو أعدل من الشیخ أبي القاسم الحسین بن روح ولعهدی به برگردن من بگذاری - خداوند شما را وسیله هر خیری قرار دهد و آن را به دست شما جاری فرماید - اگر این کار را انجام بدهی کار شایسته و موجب ثوابی انجام داده‌ای. خداوند عمر تو را دراز و طولانی فرموده، عزت و تأیید و سعادت و سلامت و بزرگواری ات را مستدام کند، نعمتش را بر تو تمام گرداند و احسانش را در حق تو بیفزاید، و در هر بلا و پیش آمد بدی، مرا فدایی تو قرار دهد و مرگ مرا پیش از تو مقرر فرماید. حمد و ستایش مخصوص پروردگار دو جهان است و درود و سلام فراوان بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه وآله و خاندان او باد. ابن نوح گفته است: این نسخه را از دو طومار قدیمی که خط و توقیعاتی در آنها بود، نسخه برداری کردم.

ادامه بحث در مورد فضایل حسین بن روح

ابوالقاسم حسین بن روح از نظر مخالف [علمای اهل سنت] و موافق [شیعیان اهل بیت علیهم السلام] عاقل ترین مردم زمانه اش بود و البته به تقیه عمل می کرد. ۳۴۷ / ۵۵ - ابو نصر هبة الله بن محمد گفته است: ابو عبد الله بن غالب پدرزن برادر امی الحسن بن ابی طیب گفت: من عاقل تر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیدم. یک یوماً فی دار ابن یسار وکان له محلّ عند السید والمقتدر عظیم، وکانت العامیة أيضاً تعظّمه وکان أبو القاسم یحضر تقیة وخوفاً. وعهدی به وقد تناظر اثنان، فرعم واحد أنّ أبابکر أفضل النّاس بعد رسول الله صلی الله علیه وآله، ثمّ عمر ثمّ علیّ وقال الآخر: بل علیّ أفضل من عمر، فزاد الکلام بینهما. فقال أبو القاسم رضی الله عنه: اللّذی اجتمعت الصحابة علیه هو تقدیم الصّدیق، ثمّ بعده الفاروق، ثمّ بعده عثمان ذوالنورین، ثمّ علیّ الوصی وأصحاب الحدیث علی ذلک وهو الصحیح عندنا. روز او را در خانه ابن یسار زیارت کردم که نزد سید (۲۱۶) و مقتدر [خلیفه زمان] جایگاه بلندی داشت، و عامه هم به او خیلی احترام می گذاشتند. ابوالقاسم حسین بن روح هم به خاطر رعایت تقیه و خوف [از به خطر افتادن جان امام و شیعیان در خانه ابن یسار] حاضر می شد. یک وقت ملاقات من با حسین بن روح مصادف شد با مناظره دو نفر که یکی از آنها گمان می کرد که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر با فضیلت ترین مردم است و پس از او عمر و بعد از آن دو علی علیه السلام برترین مردمند و دومی می گفت که مقام علی از عمر بالاتر است. ابوالقاسم حسین بن روح اظهار نظر کرده و گفتند: آنچه که صحابه بر آن اجماع دارند عبارت است از مقدم بودن صدیق، سپس فاروق، (۲۱۷) بعد از او عثمان صاحب دو نور و بعد علی وصی رسول الله صلی الله علیه وآله است و اصحاب حدیث همین اعتقاد را دارند و در نظر ما هم همین صحیح است. بقی من حضر المجلس متعجباً من هذا القول وکان العامیة الحضور یرفعونه علی رءوسهم وکثر الدعاء له والظعن علی من یرمیه بالرّفض. فوقع علی

الضحک فلم أزل أتصبر وأمنع نفسي وأدس كمي في فمي، فخشيت أن أفتضح، فوثبت عن المجلس ونظر إليّ ففطن بي، فلما حصلت في منزلي فإذا بالباب يطرق، فخرجت مبادراً فإذا بأبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه راكباً بغلته قد وافاني من المجلس قبل مضيه إلى داره. فقال لي: يا أبا عبد الله! أيدك الله! لم ضحكت؟ فأردت أن تهتف بي كأنّ الذي قلته عندك ليس بحق؟ كساني که در مجلس حاضر بودند [شیعه و سنی] از این کلام حسین بن روح شگفت زده شدند و عامه [اهل سنت] او را روی سر گذاشته و خیلی برایش دعا کردند و کسانی که او را متهم به رافضی بودن کرده بودند را سرزنش کردند. [و از اهل سنت بودن حسین بن روح دفاع کردند]. من [با شنیدن این کلام آن هم از نایب امام علیه السلام از تعجب] به شدت خنده‌ام گرفته بود و به زحمت خودم را کنترل کردم و آستین لباسم را در دهانم کردم و جلوی خودم را گرفتم و بسیار ترسیدم که مبادا رسوا شوم [و از تکلیف تقیه خارج شوم و آن‌ها بفهمند که شیعه هستم] بنابراین به سرعت از آن مجلس برخاستم [در همین حین] حسین بن روح به من نگاه کرد و پی به مسأله برد. به منزل که رسیدم، کسی درب خانه را به صدا درآورد، رفتم و درب منزل را باز کردم، دیدم که حسین بن روح رحمه الله روی مرکب خودش نشسته بود و پیش از آن که به خانه‌اش برود به سراغ من آمده بود، خطاب به من گفت: ای بنده خدا - خدا تأییدت کند - چرا خندیدی؟ می‌خواستی با این کارت مرا به خطر بیندازی؟ گویا آنچه را که گفتم از نظر تو حق نبود؟! (۲۱۸) فقلت: كذاك هو عندی. فقال لي: أتق الله أيها الشيخ فإنّي لا أجعلك في حلّ، تستعظم هذا القول منّي، فقلت: يا سيدي رجل يري بأنه صاحب الإمام ووكيله يقول ذلك القول لا يتعجب منه و[لا] يضحك من قوله هذا؟ فقال لي: وحياتك لئن عدت لأهجرنك وودّعني وانصرف. ۳۴۸ - قال أبو نصر هبة الله بن محمّد: حدّثني أبو الحسن بن كبرياء النوبختي قال: بلغ الشيخ أبا القاسم رضی الله عنه أنّ بواباً كان له على الباب الأول قد لعن معاوية وشتمه، فأمر بطرده و صرفه عن خدمته، فبقي مدّة طويله يسأل في أمره فلا والله ما ردّه إلى خدمته وأخذ بعض الأهل فشغله معه كلّ ذلك للتقيّة. گفتم: اعتقاد من مثل شماست. به من گفت: ای شیخ! از خدا بترس که [چنانچه این عمل را تکرار کنی] حلال نمی‌کنم، این حرف را از من جدی بگیر و مواظب باش. گفتم: ای مولای من! کسی که خودش وکیل و مصاحب امام علیه السلام است این حرف را می‌زند، آیا کلام او تعجب ندارد؟! و از این حرف نخندد؟! به من گفت: به جانت قسم که اگر یک بار دیگر این را بگویی [که من وکیل امام هستم] از تو جدا شده و رهایت می‌کنم. بعد خدا حافظی کرد و رفت. ۳۴۸ / ۵۶ - أبو نصر هبة الله بن محمّد گفته است: أبو الحسن بن كبرياء به من گفت: به شیخ أبو القاسم خبر دادند که نگهبان درب اول [دربی که مشرف به محل عبور و مرور مردم است] معاویه را لعن و نفرین می‌کند. أبو القاسم فوری امر کرد تا او را اخراج کرده و راندند، مدّت زیادی به این ترتیب گذشت و دائماً در مورد او از حسین بن روح خواهش می‌شد تا نگهبان را [به محل خدمتش باز گرداند، اما به خدا قسم ایشان آن خدمت کار را بر نگرداند، تا این که یکی از نزدیکان ایشان او را با خود به کار مشغول کرد. همه این کارها را حسین بن روح به خاطر تقیه انجام می‌داد. ۳۴۹ - قال أبو نصر هبة الله: وحدّثني أبو أحمد درانويه الأبرص الذي كانت داره في درب القراطيس قال: قال لي: إنّي كنت أنا وإخوتي ندخل إلى القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه نعامه قال: وكانوا باعةً ونحن مثلاً عشرة تسعة نلعه وواحد يشكك، فنخرج من عنده بعد ما دخلنا إليه تسعة نتقرب إلى الله بمحبته وواحد واقف، لأنّه كان يجارينا من فضل الصحابة ما روينا وما لم نروه، فنكتبه لحسنه عنه رضی الله عنه. ۳۵۰ - وأخبرني الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس أحمد بن عليّ بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمّد الكاتب ابن بنت أمّ كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضی الله عنه أنّ قبر أبي القاسم الحسين بن روح في النوبختية في الدرب الذي كانت فيه دار عليّ بن أحمد النوبختي النافذ إلى التلّ وإلى الدرب الآخر وإلى قنطرة الشوك رضی الله عنه. ۳۴۹ / ۵۷ - أبو نصر هبة الله گفته است: أبو أحمد درانويه ابرص [مبتلا به بیماری برص که خانه‌اش در دروازه قراطيس واقع شده بود برای من تعریف کرد: من و چند تن از برادران و دوستانم به خدمت أبو القاسم حسین بن روح رحمه الله رفتیم که با او معامله داشته باشیم. دوستان ما همه بازرگان بودند. ما ده نفر بودیم که نه نفر از آن‌ها او را لعن کرده و ایشان را مستوجب لعن می‌دانستند و یک نفر باقی مانده هم نسبت به او تردید داشت، ولی زمانی که از

محضر او خارج شدیم نه نفر از آن ده نفر به واسطه محبت حسین بن روح به خداوند تقرب می‌جستند، و فقط یک نفر مردد بوده و توقف کرد، چرا که او درباره صحابه پیامبر برای ما احادیثی نقل کرد که بخشی از آن‌ها را شنیده بودیم و برخی را نشنیده بودیم و به خاطر حسن نقل و روایت آن‌ها توسط ایشان تمام احادیث را نوشتیم؛ خداوند از او راضی باشد. ۵۸ / ۳۵۰ - ابی نصر هبة الله بن محمد کاتب، نوه ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری رحمه الله گفته است: محل قبر ابوالقاسم حسین بن روح - خداوند از او راضی شود - در محله نوبختیه بغداد در نزدیکی دروازه‌ای است که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا بود، و راه از آنجا به سمت دروازه دیگر و پل شوک بغداد می‌رفت. قال: وقال لی أبو نصر: مات أبو القاسم الحسین بن روح رضی الله عنه فی شعبان سنة ست و عشرين و ثلاثمائة وقد رویت عنه أخباراً كثيرة. ۳۵۱ - منها ما أخبرنی به الحسین بن عیید الله، عن أبی عبد الله الحسین بن علی بن سفیان البزوفری رحمه الله قال: حدّثنی الشیخ أبو القاسم الحسین بن روح رضی الله عنه قال: اختلف أصحابنا فی التفویض وغیره، فمضیت إلی أبی طاهر بن بلال فی أتیام استقامته فعزّفته الخلاف، فقال: أخرنی فأخرته آیاماً فعدت إلیه فأخرج إلی حدیثاً یأسناده إلی أبی عبد الله علیه السلام قال: راوی می‌گوید که ابونصر به من گفت: ابوالقاسم حسین بن روح در ماه شعبان سال ۳۲۶ ه. ق دار فانی را وداع گفت و از ایشان اخبار زیادی روایت شده است. ۵۹ / ۳۵۱ - ابوعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری رحمه الله گفته است: شیخ بزرگوار ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله گفت: علمای ما در خصوص مسأله تفویض و مسائل دیگر اختلافی داشتند، در زمان استقامت ابوطاهر بن بلال (۲۱۹) [و پیش از آن که منحرف شود] به نزد او رفتم و اختلاف ایجاد شده را به اطلاعش رساندم، وی گفت: به من مهلت بده. من هم چند روزی به او مهلت دادم و بعد پیش او برگشتم، پس حدیثی را با اسناد به امام صادق علیه السلام برای من بیرون آورد که امام علیه السلام فرموده‌اند: إذا أراد [الله] أمراً عَرَضَهُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ [وَسَائِرِ الْأَئِمَّةِ] وَاحِدًا بَعِيدًا وَاحِدٍ إِلَى (أَنْ) يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ يَزْفَعُوا إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - عَمَلًا عَرَضَ عَلَی صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، ثُمَّ (يَخْرُجُ) عَلَی وَاحِدٍ [بَعْدَ] وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يَعْزِضَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ يَعْزِضُ عَلَی اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - فَمَا نُزِلَ مِنَ اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ وَمَا عَرَجَ إِلَى اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ وَمَا اسْتَيْغَنُوا عَنِ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - طَرْفَةً عَيْنٍ. ۳۵۲ - وأخبرنی جماعة، عن أبی عبد الله محمد بن أحمد الصفوانی قال: حدّثنی الشیخ الحسین بن روح رضی الله عنه أنّ یحیی بن خالد سمّ موسی بن جعفر علیه السلام فی إحدى وعشرين رطباً هرگاه خداوند متعال امری را اراده فرماید، آن امر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارائه می‌شود و پس از ایشان به امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از ایشان به سایر ائمه یکی پس از دیگر تا این که منتهی می‌شود به صاحب الزمان علیه السلام و سپس به سمت دنیا خارج خواهد شد. و زمانی که ملائکه بخواهند عملی را به محضر مقدّس خداوند ببرند، آن عمل ابتدئاً بر صاحب الزمان علیه السلام و سپس بر هر یک از ائمه‌علیهم السلام عرضه می‌شود تا این که به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه می‌کنند، و سپس عمل را بر حضرت حقّ عرضه می‌دارند. بنابراین آنچه که از ناحیه خداوندی نازل می‌شود به دست ائمه‌علیهم السلام جاری می‌شود و آنچه که از اعمال به سمت حضرت حقّ می‌رود به دست ائمه عروج می‌کنند، و پیامبر و اهل بیت او هرگز به اندازه یک چشم به هم زدن از خداوند متعال بی‌نیاز نیستند. [بلکه به اذن خداوند واسطه فیض الهی برای مردمند]. ۵۸ / ۳۵۲ - ابی‌عبدالله محمد بن احمد صفوانی گفته است: شیخ حسین بن روح رضوان الله علیه به من خبر داد: یحیی بن خالد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را با بیست عدد خرما مسموم کرد و همین امر موجب شهادت امام شد. پیامبر اکرم و ائمه‌علیهم السلام و بها مات، و أنّ النبیّ والأئمّة علیهم السلام ما ماتوا الاّ بالسيف أو السمّ وقد ذکر عن الرضا علیه السلام أنّه سمّ وکذّک وولد وولد. ۳۵۳ - وسأله بعض المتکلمین وهو المعروف بترك الهروی فقال له: کم بنات رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال: أربع، قال: فأیهن أفضل؟ فقال: فاطمة. فقال: ولم صارت أفضل وکانت أصغرهن سنّاً وأقلهن صحبة لرسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: لخصلتین خصّصها الله بهما تطوّلاً علیها وتشریفاً وإکراماً لها: إحداهما أنّها ورثت رسول الله صلی الله علیه و آله ولم يرث غیرها من ولده. والأخرى أنّ الله تعالی أبقى نسل رسول الله صلی الله علیه و آله منها

ولم یبقه من غیرها ولم یخصّصها بذلک إلاّ لفضل إخلاص عرفه من نیتها. نیز از دنیا نرفتند مگر به وسیله شمشیر یا سم، و از امام رضاعلیه السلام نقل شده است که او مسموم شده و همچنین پسرش و پسر پسرش هم مسموم شده‌اند. ۶۰ / ۳۵۳ - یکی از متکلمین، معروف به ترک هروی [بدیل بن احمد] از حسین بن روح پرسید: دختران رسول خداصلی الله علیه و آله چند نفر بودند؟ حسین بن روح گفت: چهار نفر. سائل پرسید: کدامشان از بقیه برتر است؟ گفت: فاطمه. پرسید: به چه دلیل او افضل شده است؟ در حالی که سنش از بقیه کمتر و زمان کمتری را در خدمت رسول خدا بوده است؟! حسین بن روح گفت: به خاطر دو خصلت که خداوند متعال به وسیله آن دو خصلت او را مخصوص فرمود، به خاطر عنایتی که به او داشت، و برای بزرگداشت و نیکو داشت مقام او این کار را کرد: یکی این که فاطمه تنها وارث رسول خداصلی الله علیه و آله بود و هیچ کدام از فرزندان پیامبر در این امر نبودند [چرا که همگی در زمان حیات رسول خدا از دنیا رفته بودند]. و دوم این که خداوند متعال نسل رسول خداصلی الله علیه و آله را تنها در وجود مبارک او قرار داد. و بقای نسل پیامبر از او بود نه کس دیگر و خداوند این دو فضیلت را به او اختصاص داد به جهت برتری او در اخلاص و این که نیت و ضمیر پاک او را می‌دانست. قال الهروی: فما رأیت أحداً تکلم وأجاب فی هذا الباب بأحسن ولا أوجز من جوابه. ۳۵۴ - وأخبرنی أبو محمد المدینی رضی الله عنه، عن أبي الحسين محمد بن الفضل بن تمام رحمه الله قال: سمعت أبا جعفر بن محمد بن أحمد (بن) الزکوزکی رحمه الله - وقد ذکرنا کتاب التکلیف وکان عندنا أنه لا یكون إلاّ مع غال وذلک أنه أول ما کتبنا الحدیث - فسمعناه یقول: وأیش کان لابن أبي العزاقر فی کتاب التکلیف إنما کان یصلح الباب ویدخله إلى الشیخ أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه، فیعرضه علیه ویحککه فإذا صحّ الباب خرج فنقله وأمرنا بنسخه، یعنی أن اللدی أمرهم به الحسين بن روح رضی الله عنه. قال أبو جعفر: فکتبته فی الإدراج بخطی ببغداد. هروی می‌گوید: احدی را ندیدم که بهتر و کوتاه‌تر و مفیدتر از او در این مسأله جواب دهد. ۶۱ / ۳۵۴ - ابو حسین محمد بن فضل بن تمام رحمه الله گفته است: کتاب تکلیف را در خدمت ابوجعفر محمد بن احمد زکوزکی متذکر شدیم و معتقد بودیم که این کتاب فقط با اهل غلو است [و فقط آن‌ها از آن استفاده می‌کنند چرا که به نظر ما حاوی غلو بود] و این در حالی بود که آن کتاب اولین کتابی بود که آن را نوشته بودیم [و در علوم حدیث تازه کار بودیم در همان حال از ابی جعفر محمد بن احمد زکوزکی شنیدیم که می‌گفت: ابن ابی عزاقر در خصوص کتاب تکلیف، از طرف خود کاری نکرده است بلکه او فقط کتاب را منظم و مرتب کرده است و به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح می‌رفت و کتاب را به ایشان عرضه می‌داشت و در محضر او کتاب را چک و اصلاح می‌کرد و پس از تصحیح کتاب خارج می‌شد و برای ما نقل می‌کرد و دستور می‌داد تا این که ما آن را بنویسیم؛ یعنی در واقع حسین بن روح بود که دستور نسخه‌برداری را داده بود. ابوجعفر در ادامه می‌گوید: من آن کتاب را با خط خودم در بغداد در طومار و دفتر مینویشتم. قال ابن تمام: فقلت له: تفضّل یا سیدی فادفعه [إلیّی حتی أکتبه من خطک]. فقال لی: قد خرج عن یدی. فقال ابن تمام: فخرجت وأخذت من غیره فکتبت بعد ما سمعت هذه الحکایة. ۳۵۵ - وقال أبو الحسين بن تمام: حدّثنی عبد الله الکوفیّ خادم الشیخ الحسين بن روح رضی الله عنه قال: سئل الشیخ - یعنی أبا القاسم رضی الله عنه عن کتب ابن أبي العزاقر بعد ما ذمّ وخرجت فیہ اللعنة، فقیل له: فکیف نعمل بکتبه وبیوتنا منها ملاء؟ فقال: أقول فیها ما قاله أبو محمد الحسن بن علی علیه السلام وقد سئل عن کتب بنی فضال، فقالوا: کیف نعمل بکتبهم وبیوتنا منها ملاء؟ فقال علیه السلام: «خذوا بما رووا وذرّوا ما رواوا». ابن تمام می‌گوید: به ابوجعفر گفتم: ای آقای من! لطف کرده آن را در اختیار من قرار دهید تا از روی خط شما آن را بنویسم. ابوجعفر گفت: آن نسخه را از دست داده‌ام. ابن تمام می‌گوید: بعد از آن که این حکایت را شنیدم، از خدمت ابی جعفر خارج شده و از شخص دیگری آن را گرفته و نوشتم. ۶۲ / ۳۵۵ - ابو حسین بن تمام گفته است: عبدالله کوفی خادم شیخ بزرگوار حسین بن روح رحمه الله به ما خبر داد که پس از آن که ابن ابی عزاقر مورد سرزنش قرار گرفت و درباره‌اش از ناحیه مقدّس لعن صادر شد، در خصوص کتاب‌هایش از شیخ ابوالقاسم سؤال شد که خانه‌های ما پر از کتب اوست، با این کتاب‌ها چه کنیم؟ ایشان در جواب گفتند: همین سؤال از ابومحمد امام حسن عسکری علیه

السلام در مورد بنی فصال پرسیده شد که خانه‌های ما از کتب بنی فصال پر است، با آن‌ها چه کنیم؟ حضرت فرمودند: آنچه را که روایت کرده‌اند بگیرید و آنچه را که خودشان نظر داده‌اند، ترک کنید. من هم درباره ابن ابی عزافر همین را می‌گویم. ۳۵۶ - وسأل أبو الحسن الأیادی رحمه الله أبا القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه لم کره المتعمه بالبکر؟ فقال: قال النبی صلی الله علیه وآله: أَلْحِيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالشُّرُوطُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا، فَإِذَا حَمَلْتَهَا عَلَى أَنْ تَنَعَمَ، فَقَدْ خَرَجْتَ عَنِ الْحِيَاءِ وَزَالَ الْإِيمَانُ. فقال له: فَإِنْ فَعَلَ فَهوَ زَانٌ؟ قال: لا. ۳۵۷ - وأخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي قال: حدثني سلامة بن محمد قال: أنفذ الشيخ الحسين بن روح رضی الله عنه كتاب التأديب إلى قم وكتب إلى جماعة الفقهاء بها وقال لهم: انظروا في هذا الكتاب وانظروا فيه شيء يخالفكم؟ فكتبوا إليه: أنه كله صحيح وما فيه شيء يخالف إلا قوله: [في الصاع في الفطرة نصف صاع من طعام والطعام عندنا مثل الشعير من كل واحد صاع. ۶۳ / ۳۵۶ - أبو الحسن ایادی رحمه الله از ابوالقاسم حسین بن روح پرسید: چرا متعه دختر کراحت دارد؟ ایشان گفتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: حیا از ایمان است، و شروط بین تو و اوست، وقتی که او را به شرایط متعه راضی کردی و پذیرفت که از او لذت ببری، هر آینه از دایره حیا بیرون رفته و ایمانش از بین می‌رود. ابوالحسن پرسید: بنابراین اگر کسی چنین کاری کرد، آیا زنا کرده؟ ایشان گفتند: خیر. ۶۴ / ۳۵۷ - سلامه بن محمد گفته است: شیخ حسین بن روح کتاب تأدیب را به قم فرستاد و به فقهای آنجا نوشت: به این کتاب نگاه کنید و ببینید آیا در آن چیزی و نکته‌ای مخالف [اعتقاد] شما وجود دارد یا نه؟ فقهای قم به ایشان نامه نوشتند: تمام آن کتاب صحیح است و چیزی که مخالف تشیع و فقه شیعه باشد در آن نیست. إلما مسأله‌ای در خصوص زکات فطره که آمده بود مقدار فطره یک نفر، نیم صاع از طعام است و در اعتقاد و فقه ما طعام عبارت است از جو و مقدار آن هم برای هر نفر، یک صاع است. ۳۵۸ - قال ابن نوح: وسمعت جماعة من أصحابنا بمصر يذكرون أن أباسهل النوبختي سئل فقيل له: كيف صار هذا الأمر إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح دونك؟ فقال: هم أعلم وما اختاروه ولكن أنا رجل ألقى الخصوم وأناظرهم ولو علمت بمكانه كما علم أبو القاسم وضغطني الحجة (على مكانه) لعلی كنت أدل علی مكانه، وأبو القاسم فلو كانت الحجة تحت ذيله وقرض بالمقاريض ما كشف الذيل عنه أو كما قال. ۳۵۹ - وذكر محمد بن علي بن أبي العزافر الشلمغاني في أول كتاب الغيبة الذي صنّفه «وأما ما بيني وبين الرجل المذكور - زاد الله في توفيقه - فلا مدخل لي في ذلك إلا لمن أدخلته فيه، لأن الجناية على فإني وليها». ۶۵ / ۳۵۸ - ابن نوح گفته که از جماعتی از بزرگان ما در شهر مصر شنیدم که می‌گفتند: از ابو سهل نوبختی پرسیدند: چطور شد که حسین بن روح نایب امام زمان علیه السلام شد، ولی تو به این مقام نرسیدی؟ گفت که ایشان [یعنی ائمه‌علیهم السلام] بهتر می‌دانند، و آنچه که ایشان پسندند [همان حق است]. من مردی هستم که با مخالفین [اهل سنت] ملاقات می‌کنم و با آن‌ها مناظره و مجادله می‌کنم، اگر من وکیل و نایب حضرت می‌شدم و همچنان که ابوالقاسم مکان ایشان را می‌داند از مکان امام خبر داشتم و در مقام مجادله، در جواب حجّت و دلیلی معطل می‌ماندم، چه بسا در آن حالت مکان آن حضرت را به دیگران نشان می‌دادم، ولی ابوالقاسم اگر حجّت خدا در زیر لباسش باشد و او را با قیچی تکه تکه کنند، وی را به مردم نشان نمی‌دهد. ۶۶ / ۳۵۹ - محمد بن علی بن ابی عزافر شلمغانی در اول کتاب غیبتی که نوشته است، این چنین آورده: و امیاً در خصوص اختلافی که بین من و بین آن مرد که خداوند توفیقش را زیاد فرماید، اتفاق افتاد، من دخالتی نداشتم، بلکه به خاطر کسی بوده که من او را در امور دخالت دادم [و آن کس یا کسانی دیگر نزد حسین بن روح از من بدگویی کرده‌اند پس من از این جهت تقصیر ندارم] چرا که ظلم و جنایت بر من روا داشته شده و من خودم [غیر مستقیم] سرپرست این امر بودم. ۳۶۰ - وقال في فصل آخر: «ومن عظمت منته عليه تضاعفت الحجة عليه ولزمه الصدق فيما ساءه وسره وليس ينبغي فيما بيني وبين الله إلا الصدق عن أمره مع عظم جنائته، وهذا الرجل منصوب لأمر من الأمور لا يسع العصابة العدول عنه فيه، وحكم الإسلام مع ذلك جار عليه كجربه على غيره من المؤمنين» و ذكره. ۳۶۱ - وذكر أبو محمد هارون بن موسى قال: قال لي أبو علي بن الجنيدي: قال لي أبو جعفر محمد بن علي الشلمغاني: ما دخلنا مع أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه في هذا الأمر إلا ونحن نعلم فيما دخلنا

فیه لقد کنا نتهارش علی هذا الأمر کما تتهارش الکلاب علی الجیف. ۶۷ / ۳۶۰ - و در فصل دیگری از کتاب مزبور می‌آورد: کسی که خداوند منتش را بر او بزرگ کند، حجت هم بر او زیاد می‌شود و باید در آنچه که موجب ناراحتی و یا خوشحالی او می‌شود صادق و راستگو باشد. بین خود و خداوند سزاوار نیست که در مورد او هر چند که آزار او نسبت به من بزرگ بوده، جز صدق و حقّ چیزی بگویم. این مرد [حسین بن روح] به امر نیابت از طرف حضرت منصوب شده و طایفه شیعه نمی‌توانند از او روگردان شوند، و حکم اسلام بر او جاری است، همچنان که بر غیر او از مؤمنان جاری شده است. ۶۸ / ۳۶۱ - ابو جعفر محمّد بن علی شلمغانی می‌گوید: من و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله داخل در این امر نیابت نشدیم، مگر این که هر دو می‌دانستیم در چه چیزی وارد شده‌ایم [و چه ادعایی می‌کنیم] ما مثل دو سگ که بر سر جسد مرداری می‌جنگند با هم می‌جنگیدیم. (۲۲۰) قال أبو محمد: فلم تلتفت الشيعة إلى هذا القول وأقامت علی لعنه والبراءة منه. أبو محمد هارون بن موسى [راوی حدیث] می‌گوید: طایفه شیعه به این سخن توجهی نکردند، لذا بر لعن او قیام کردند و از او تبرّی نمودند. (ذکر أمر أبي الحسن علي بن محمد السمری) (بعد الشیخ أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه وانقطاع الأعلام به وهم الأبواب) ۳۶۲ - أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه قال: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق، عن الحسن بن علي بن زكريا بمدينة السلام قال: حدّثنا أبو عبد الله محمّد بن خلیلان قال: حدّثني أبي، عن جدّه عتاب - من ولد عتاب بن أسيد - قال: ولد الخلف المهدي عليه السلام يوم الجمعة وأمه ريحانة ويقال لها: نرجس ويقال لها: صقيل ويقال لها: سوسن إلا أنه قيل بسبب الحمل صقيل.

ابوالحسن علی بن محمد سمری

بیان این که ابوالحسن علی بن محمد سمری پس از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح به مقام نیابت حضرت منصوب شدند و با ایشان مسأله نیابت نواب خاص آن حضرت به اتمام رسید و فقط ایشان ابواب وصل شیعه به امام عصر علیه السلام بودند. ۶۹ / ۳۶۲ - ابو عبدالله محمّد بن خلیلان گفته است: پدرم از جدش عتاب [از فرزندان عتاب بن اسید] نقل می‌کند: خلف علیه السلام در روز جمعه متولد شد و نام مادرش ریحانه بود و به او نرجس و نیز صیقل و سوسن هم گفته می‌شد، ایشان را به خاطر حملی که در رحمش بود صیقل نامیدند. (۲۲۱) و کان مولده لثمان خلون من شعبان سنة ستّ وخمسين ومائتين ووكيله عثمان بن سعيد. فلما مات عثمان بن سعيد أوصى إلى أبي جعفر محمّد بن عثمان رحمه الله وأوصى أبو جعفر إلى أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه وأوصى أبو القاسم إلى أبي الحسن علي بن محمد السمری رضی الله عنه فقال: «لله أمر هو بالغه». فالغیبة التامة هي التي وقعت بعد مضي السمری رضی الله عنه. ۳۶۳ - وأخبرني محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله، عن أبي عبد الله محمد بن أحمد الصفواني قال: أوصى الشيخ أبو القاسم رضی الله عنه إلى أبي الحسن علي بن محمد السمری رضی الله عنه فقام بما كان إلى أبي القاسم. فلما حضرته الوفاة حضرت الشيعة عنده وسألته عن الموكل بعده ولمن يقوم مقامه فلم يظهر شيئاً من ذلك وذكر أنه لم يؤمر بأن يوصى إلى أحد بعده في هذا الشأن. روز ولادتش هشت روز گذشته از ماه شعبان سال ۲۵۶ ه. ق بود. نایب و وکیل ایشان عثمان بن سعید بود، وقتی که عثمان بن سعید از دنیا رفت، به ابو جعفر محمّد بن عثمان رحمه الله وصیت کرد، ابو جعفر هم به ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله وصیت کرد، و ابوالقاسم هم به ابی الحسن علی بن محمد سمری رحمه الله وصیت نمود. وقتی زمان رحلت سمری فرار رسید، از ایشان درخواست وصیت شد، او گفت: برای خداوند امری است که خود آن را به انجام می‌رساند و پس از رحلت سمری غیبت کبری و تامه واقع شد. ۷۰ / ۳۶۳ - ابو عبدالله محمد بن احمد صفواني گفته است: شیخ ابوالقاسم رحمه الله به ابوالحسن علی بن محمد سمری رحمه الله وصیت کرد، او هم به اموری که در دست ابوالقاسم بود اقدام کرد. زمانی که رحلتش نزدیک شد، شیعیان به خدمت او رسیدند و درخواست کردند که وکیل و جانشینش کیست؟ او هیچ چیز آشکار نکرد [و کسی را معرفی نکرد] و فقط متذکر شد که امر نشده است تا کسی را پس از خودش در این مقام بگذارد. ۳۶۴ -

وآخرنی جماعه، عن أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قال: حدّثنا أبو الحسن صالح بن شعيب الطالقانی رحمه الله فی ذی القعدة سنة تسع وثلاثین وثلاثمائة قال: حدّثنا أبو عبد الله أحمد بن إبراهيم بن مخلد قال: حضرت بغداد عند المشایخ رحمهم الله فقال الشيخ أبو الحسن علی بن محمد السمری قدس سره ابتداء منه: «رحم الله علی بن الحسین بن بابویه القمی». قال: فكتب المشایخ تاریخ ذلك اليوم فورد الخبر أنه توفي فی ذلك اليوم. ومضى أبو الحسن السمری رضی الله عنه بعد ذلك فی النصف من شعبان سنة تسع وعشرين وثلاثمائة. ۳۶۵ - وأخبرنا جماعه، عن أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قال: حدّثنی أبو محمد الحسن بن أحمد المكتّاب قال: كنت بمدينة السلام فی السنة التي توفي فيها الشيخ أبو الحسن علی بن محمد السمری قدس سره، فحضرته قبل وفاته بأيام فأخرج إلى الناس توقيعاً نسخه: ۳۶۴ / ۷۱ - جماعتي از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه نقل کردند که گفته است: ابو الحسن صالح بن شعيب طالقانی رحمه الله در ذی قعدة سال ۳۳۹ ه. ق گفت: ابو عبد الله احمد بن ابراهيم بن مخلد گفته است: من در بغداد به خدمت مشایخ و بزرگان شیعه رسیدم که شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری قدس سره بدون مقدمه و ابتدائاً گفت: خداوند علی بن حسین بن بابویه قمی را رحمت فرماید. شیوخ حاضر در جلسه، تاریخ آن روز را نوشتند. بعد از مدتی خبر رسید که او در همان روز دار فانی را وداع گفته است. ابو الحسن سمری رحمه الله نیز بعد از آن جریان در تاریخ نیمه شعبان سال ۳۲۹ ه. ق از دنیا رفت. ۳۶۵ / ۷۲ - ابو محمد حسن بن احمد مکتب [معلم خط و کاتب] گفته است: من در سالی که شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری از دنیا رفت، در بغداد بودم، و چند روز قبل از رحلت شیخ به خدمتش رفتم، ایشان توقیعی را برای مردم خارج کرده و به آن‌ها نشان داد که به این ترتیب بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيِّ! أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتِّئَةِ أَيَّامٍ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِلْ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْبَةُ الثَّامَةُ، فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا. وَسَيَأْتِي شَيْعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ (أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ) قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

به نام خداوند بخشنده مهربان ای علی بن محمد سمری! خداوند متعال به برادران دینی تو در مصیبت رحلت تو اجر و پاداش بزرگی عطا فرماید. شما تا شش روز دیگر از دنیا می‌روی، بنابراین کارهایت را جمع کرده، به کسی هم وصیت نکن که جانشین تو بشود؛ زیرا که غیبت کبری واقع شده است، پس دیگر ظهوری نخواهد بود. مگر به اذن و اجازه حق تعالی، و آن هم پس از مدّت بسیار طولانی و وقتی که قلب‌ها را قساوت فرا بگیرد و زمین مملو از جور و ستم شود. به زودی از شیعیان (۲۲۲) من کسانی می‌آیند که مدعی دیدن من هستند، بدانید که هر کس پیش از خروج سفیانی و رسیدن زمان صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغگو و افترا زننده است ولا- حول ولا- قوة الا بالله العلی العظيم. (۲۲۳) قال: فنسخنا هذا التوقيع وخرجنا من عنده، فلما كان اليوم السادس عدنا إليه وهو يوجد بنفسه، فقيل له: من وصيک من بعدک؟ فقال: لله أمر هو بالغه وقضى. فهذا آخر كلام سمع منه رضی الله عنه وأرضاه. ۳۶۶ - وأخبرنی جماعه، عن أبی عبد الله الحسین بن علی بن بابویه القمی قال: حدّثنی جماعه من أهل (قم منهم علی بن بابویه قال: حدّثنی جماعه من أهل قم) منهم علی بن أحمد بن عمران الصفّار وقريبه علویة الصفّار والحسین بن أحمد بن إدريس رحمهم الله قالوا: حضرنا بغداد فی السنة التي توفي فيها أبی علی بن الحسین بن موسی بن بابویه وكان أبو الحسن علی بن محمد السمری قدس سره يسألنا كل قريب عن خبر علی بن الحسین رحمه الله. ابو محمد حسن بن احمد مکتب می‌گوید: این توقیع شریف را نسخه‌برداری کردیم و از خدمت شیخ خارج شدیم. وقتی که روز ششم شد به محضر او رفتیم دیدیم که در حال احتضار است، به او گفته شد: جانشین و وصی شما چه کسی است؟ گفت: امری برای خداوند هست که آن را خود به سرانجام می‌رساند. و در این هنگام از دنیا رفت. این آخرین کلامی بود که از ایشان شنیده شد، خداوند از او راضی شود و ایشان را خشنود فرماید. ۷۳ / ۳۶۶ - تعددی از علما از حسین بن علی بن بابویه قمی به من خبر دادند که او گفته است: جماعتی از علمای قم؛ از جمله علی بن احمد بن عمران صفّار و هرثمه بن علویة صفّار و حسین بن احمد بن ادريس که خداوند رحمت شان فرماید به من خبر دادند: در

همان سالی که پدر من؛ یعنی علی بن حسین بن موسی بن بابویه از دنیا رفت به بغداد رفتیم و به محضر ابوالحسن علی بن محمد سمری قدس سره رسیدیم. ایشان همیشه پیوسته از احوال علی بن الحسین بن بابویه از ما سؤال می‌کرد [که حالش چطور است]. فنقول: قد ورد الكتاب باستقلاله حتى كان اليوم المذی قبض فيه، فسألنا عنه فذكرنا له مثل ذلك. فقال [لنا]: آجر كم الله في علي بن الحسين فقد قبض في هذه الساعة. قالوا: فأثبتنا تاريخ الساعة واليوم والشهر، فلما كان بعد سبعة عشر يوماً أو ثمانية عشر يوماً ورد الخبر أنه قبض في تلك الساعة التي ذكرها الشيخ أبو الحسن قدس سره. ۳۶۷ - وأخبرني الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد الكاتب أن قبر أبي الحسن السمری رضی الله عنه في الشارع المعروف بشارع الخلنجي من ربيع باب المحول قريب من شاطئ نهر أبي عتاب. وذكر أنه مات رضی الله عنه في سنة تسع وعشرين وثلاثمائة. ما هم به ایشان می‌گفتیم: نامه آمده که ایشان حالش خوب است، تا این که روز رحلت او احوالش را [مثل همیشه] از ما پرسید، و ما هم همان جواب همیشگی را دادیم که ایشان به ما گفتند: خداوند در خصوص فوت علی بن الحسین به شما پاداش کرامت کند، او همین ساعت از دنیا رفت. ما ساعت و تاریخ آن روز و ماه را یادداشت کردیم، تا این که پس از هفده یا هجده روز خبر رسید که ابن بابویه در همان ساعتی که شیخ ابوالحسن قدس سره فرموده، از دنیا رفته است. ۳۶۷ / ۷۴ - حسین بن ابراهیم، از ابوالعباس بن نوح از ابونصر هبة الله بن محمد كاتب به من خبر داد که قبر ابوالحسن سمری در خیابان مشهور به خیابان خلنجی که از قضا گوشه‌ای از میدان باب محول و در نزدیک نهر ابو عتاب در بغداد است واقع شده است. گفته شده که ایشان در سال ۳۲۹ ه. ق دار فانی را وداع گفته‌اند. خدا رحمتش کند و از او راضی باشد. (ذكر المذمومين المذین ادعوا البایة والسفارة كذباً وافتراء لعنهم الله) أولهم المعروف بالشریعی ۳۶۸ - أخبرنا جماعة، عن أبي محمد التلعكبري، عن أبي علي محمد بن همام قال: كان الشریعی یکنی بأبی محمد قال هارون: وأظن اسمه كان الحسن وكان من أصحاب أبي الحسن علي بن محمد، ثم الحسن بن علي بعده عليهم السلام وهو أول من ادعى مقاماً لم يجعله الله فيه ولم يكن أهلاً له وكذب على الله وعلى حججه عليهم السلام ونسب إليهم ما لا يليق بهم وما هم منه براء، فلعنته الشيعة وتبرأت منه وخرج توقيع الإمام عليه السلام بلعنه والبراءة منه.

ذکر مذمومین و سرزنش شدگان

ذکر مذمومین و سرزنش شدگان

مذمت کسانی که به دروغ ادعای باییت و نیابت از حضرت کرده‌اند، در حالی که به امام علیه السلام افترا زده‌اند، خدا لعنتشان کند.

ابو محمد معروف به شریعی

۱ / ۳۶۸ - ابوعلی محمد بن همام گفته است: کنیه شریعی «ابو محمد» بود، و هارون گفته است: گمان می‌کنم که اسمش حسن بوده و از اصحاب امام هادی و بعد امام حسن عسکری علیهما السلام بود. او اولین کسی است که مدعی مقامی شد که نه اهل آن بود و نه خداوند آن مقام [نیابت امام] را برای او قرار داده بود. به خدا و اهل بیت علیهم السلام دروغ بست و به ایشان چیزهایی را نسبت داد که شایسته حضرات معصوم نبوده و ایشان از آن براءت جسته و دور بودند. بنابراین مکتب شیعه او را مورد لعن قرار داده، از او براءت و بیزاری جست، و علاوه بر این از ناحیه مقدس در لعن و بیزاری از او توقيع شریف صادر شد. قال هارون: ثم ظهر منه القول بالكفر والإلحاد. قال: وكل هؤلاء المدعين إنما يكون كذبهم أولاً على الإمام وأنهم وكلاؤه، فيدعون الضعفة بهذا القول إلى موالاتهم، ثم يترقى (الأمر) بهم إلى قول الحلاجية، كما اشتهر من أبي جعفر الشلمغاني ونظرائه عليهم جميعاً لعائن الله تترى. ومنهم محمد بن نصير النميري. ۳۶۹ - قال ابن نوح: أخبرنا أبو نصر هبة الله بن محمد قال: كان محمد بن نصير النميري من أصحاب أبي

محمّد الحسن بن علی علیهما السلام فلما توفی أبو محمد ادعی مقام أبي جعفر محمّد بن عثمان أنه صاحب إمام الزمان وادعی (له) البایئة وفضحه الله تعالى بما ظهر منه من الإلحاد والجهل ولعن أبي جعفر محمّد بن عثمان له وتبریه منه واحتجابه عنه وادعی ذلك الأمر بعد الشریعی. هارون گفته است: بعد از این حوادث، اعتقاد به کفر و الحاد از او ظاهر شد. همه این مدعیان دروغین نیابت حضرت، اولاً نسبت به امام علیه السلام دروغ می‌بستند به این که وکلای صاحب الامر هستند، و بعد عدّه‌ای را که ضعیف‌العقل بودند به دوستی و پذیرش ولایتشان دعوت می‌کردند، و پس از آن ادعای باطل خودشان را ترقی داده و قائل و معتقد به اعتقاد حلاجیه می‌شدند، چنان که این عمل از ابو جعفر شلمغانی و امثال او که لعنت خدا بر تمامی آنها پی در پی باد، به ظهور رسیده است.

محمّد بن نصیر نمیری

۲ / ۳۶۹ - ابن نوح گفته که ابونصر هبة الله بن محمد به من خبر داده و گفت: محمد بن نصیر نمیری، از جمله اصحاب ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام بود، وقتی که ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسید، او مدعی مقام و جایگاه ابو جعفر محمّد بن عثمان شد، به این که او مصاحب و همشین امام زمان علیه السلام است و برای او ادعای سفارت و نیابت شده است. خداوند متعال هم او را به وسیله کفر و الحاد و نادانی که از او سرزد مفتضح کرد، و ابو جعفر محمّد بن عثمان هم او را لعن کرده، از او بیزاری جست و خود را از او دور کرد. نمیری پس از شریعی ادعای نیابت از حضرت کرد. ۳۷۰ - قال أبو طالب الأنباري: لما ظهر محمّد بن نصیر بما ظهر، لعنه أبو جعفر رضی الله عنه وتبرأ منه، فبلغه ذلك، فقصده أبا جعفر رضی الله عنه ليعطف بقلبه عليه أو يعتذر إليه، فلم يأذن له وحجبه وردّه خائباً. ۳۷۱ - وقال سعد بن عبد الله: كان محمد بن نصير النميري يدّعي أنه رسول نبي وأنّ علي بن محمد عليه السلام أرسله وكان يقول بالتناسخ ويغلو في أبي الحسن عليه السلام ويقول فيه بالربوبية ويقول بالإباحة للمحارم وتحليل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في أديبارهم ويزعم أنّ ذلك من التواضع والإخبات والتذلل في المفعول به، وأنّه من الفاعل إحدى الشهوات والطيبات وأنّ الله - عزّ وجلّ - لا يحرم شيئاً من ذلك. وكان محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقوى أسبابه ويعضده. ۳ / ۳۷۰ - ابوطالب انباری گفته است: وقتی که از محمّد بن نصیر اعتقادات آلوده به کفر و الحاد آشکار شد، ابو جعفر رضی الله عنه او را لعنت کرده، از وی و اعتقاداتش بیزاری جست. تا این خبر به محمّد بن نصیر رسید، برخاست و برای این که از اباجعفر دلجویی کرده و عذر بخواهد، به قصد دیدار با او حرکت کرد، اما ابو جعفر به او اجازه ورود نداده، خود را به او نشان نداد و او را با خواری برگرداند. ۴ / ۳۷۱ - سعد بن عبد الله گفته است: محمد بن نصیر نمیری ادعا می‌کرد که پیامبر است و امام هادی علیه السلام او را فرستاده است. او معتقد به تناسخ بود و در مورد امام هادی علیه السلام غلو کرده، در خصوص ایشان معتقد به ربوبیت بود. او واقعه و مجامعت با محارم را مباح و جایز می‌دانست و معتقد بود که نکاح مرد با مرد حلال است، و در این باب گمان می‌کرد این عمل از تواضع و فروتنی و تذلل در مفعول، و عمل به خواهش نفسانی پاک و طاهر برای فاعل است و خداوند هیچ کدام از اینها را حرام نکرده است. محمّد بن موسی بن حسن بن فرات نیز او را تقویت کرده، اسباب این اعتقاد را فراهم می‌کرد. ۳۷۲ - أخبرني بذلك عن محمد بن نصير أبوزكريا يحيى بن عبد الرحمن بن خاقان أنه رآه عياناً و غلاماً له علي ظهره قال: فلقيته فعاتبته علي ذلك، فقال: إن هذا من اللذات وهو من التواضع لله وترك التجبر. ۳۷۳ - قال سعد فلما اعتلّ محمد بن نصير العلة التي توفى فيها قيل له: وهو مثل اللسان: لمن هذا الأمر من بعدك؟ فقال بلسان ضعيف ملجلج: أحمد، فلم يدروا من هو فافترقوا بعده ثلاث فرق، قالت فرقة: إنّه أحمد ابنه وفرقة قالت: هو أحمد بن محمد بن موسى بن الفرات وفرقة قالت: إنّه أحمد بن أبي الحسين بن بشر بن يزيد، ففترقوا فلا يرجعون إلى شيء. ۵ / ۳۷۲ - ابو زكريا يحيى بن عبد الرحمن بن خاقان، همین مسأله را از محمّد بن نصیر - لعنت الله عليه - به من خبر داد که او را بر پشت غلامش دیده است. ابو زكريا می‌گوید: محمد بن نصیر را در این حال ملاقات کردم و نسبت به این

عمل شنیع سرزنش کردم، اما او در جواب گفت: این از جمله لذت‌ها است و باعث فروتنی و ترک تکبر نسبت به خداوند می‌شود. ۳۷۳ / ۵ - سعد بن عبدالله می‌گوید: وقتی محمد بن نصیر به مرضی گرفتار شد که در همان مرض هم به درک واصل شد، به او گفته شد: بعد از تو این مسؤلیت [شنیع] با چه کسی است؟ او که زبانش لکنت پیدا کرده بود، با زبان ضعیف و گرفته گفت: احمد. و معلوم نشد که کدام احمد را گفته است، بنابراین طرفداران این مجسمه پلیدی به سه گروه تقسیم شدند. عده‌ای گفتند: جانشینش احمد پسرش می‌باشد، دسته‌ای گفتند: احمد بن محمد بن موسی بن فرات، و گروهی گفتند: احمد بن ابی حسین بن بشر بن یزید است. به هر حال با اختلاف شدید، متفرق شدند و به شخص واحدی نرسیدند. (۲۲۴) و منهم أحمد بن هلال الکرخی. ۳۷۴ - قال أبوعلی بن همام: کان أحمد بن هلال من أصحاب أبي محمد عليه السلام، فاجتمعت الشيعة الجماعة له: ألا تقبل أمر أبي جعفر محمد بن عثمان وترجع إليه وقد نصّ عليه الإمام المفترض الطاعة؟ فقال لهم: لم أسمعنه ينصّ عليه بالوكالة، وليس أنكر أباه - یعنی عثمان بن سعید - فأما أن أقطع أن أبا جعفر وكيل صاحب الزمان فلا أجسر عليه، فقالوا: قد سمعنه غيرك، فقال: أنتم وما سمعتم ووقف علی أبي جعفر، فلعنوه وتبرءوا منه.

احمد بن هلال کرخی

۳۷۴ / ۶ - ابو علی بن همام گفته است: احمد بن هلال از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود، اما شیعیان به خاطر تصریح امام حسن علیه السلام و در زمان حیات امام، نسبت به وکالت محمد بن عثمان رضی الله عنه اجماع کرده و هم عقیده شدند. پس از شهادت امام حسن علیه السلام جماعت علمای شیعه به احمد بن هلال گفتند: با توجه به این که امام واجب اطاعت به وکالت و نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان تصریح فرموده، آیا تو وکالت او را قبول نداری و در امور و مسائل به او رجوع نمی‌کنی؟ او گفت: من این موضوع را از آن حضرت نشنیده‌ام، آیا پدرش عثمان بن سعید را انکار نمی‌کنم. اگر مطمئن شوم که ابو جعفر وکیل صاحب الزمان علیه السلام است به او جسارت نمی‌کنم. به او گفتند: اگر تو نشنیده‌ای، دیگران که شنیده‌اند. گفت: آنچه که شما شنیده‌اید بر شما حجّت است نه بر من. بنابراین در مورد ابو جعفر محمد بن عثمان توقف کرد و معتقد به وکالت او نشد، و شیعیان هم او را لعن کرده و از او دوری جستند. ثمّ ظهر التوقيع علی يد أبي القاسم بن روح بلعنه والبراءة منه في جملة من لعن. و منهم: أبو طاهر محمد بن علی بن بلال وقصته معروفة فيما جرى بينه وبين أبي جعفر محمد بن عثمان العمري نصر الله وجهه، وتمسكه بالأموال التي كانت عنده للإمام، وامتناعه من تسليمها وادّعائه أنه الوكيل حتى تبرأت الجماعة منه ولعنوه وخرج فيه من صاحب الزمان عليه السلام ما هو معروف. ۳۷۵ - وحكى أبو غالب الزراري قال: حدّثني أبو الحسن محمد بن محمد بن يحيى المعاذي قال: كان رجل من أصحابنا قد انضوى إلى أبي طاهر بن بلال بعد ما وقعت الفرقة، ثمّ أنّه رجع ذلك وصار في جملتنا، فسألناه عن السبب، قال: بعداً در خصوص لعن و تبری از او به وسیله ابوالقاسم حسین بن روح توقیعی رسید و آشکار شد که احمد بن هلال هم در میان لعن شدگان است.

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال

ماجرایی که بین او و ابو جعفر محمد بن عثمان عمری که خداوند چهره نورانی او را با طراوت و خرم فرماید، معروف است که اموالی از امام را که در دستش بود نگه داشت و از تسلیم آنها [به نایب امام، محمد بن عثمان عمری] سرباز زد و مدعی شد که فقط او وکیل امام زمان علیه السلام است. تا این که شیعه از او تبری بسته و او را لعن کردند و از وجود مقدّس صاحب الزمان علیه السلام درباره او و لعن به او توقیعی آمد که معروف و مشهور است. (۲۲۵) ۳۷۵ / ۷ - أبو الحسن محمد بن محمد بن يحيى معاذي گفته است: یکی از شیعیان و اصحاب ما پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و وقوع اختلاف و تفرقه و انحراف عده‌ای،

به سمت ابوطاهر بن بلال گرایش پیدا کرد، اما بعد از مدتی نظرش درباره او برگشت، لذا داخل در جمع ما شد، از سبب این ماجرا، از او سؤال کردیم. در پاسخ گفت: کنت عند ابي طاهر بن بلال يوماً وعنده أخوه أبو الطيب وابن حرز وجماعة من أصحابه إذ دخل الغلام فقال: أبو جعفر العمريّ على الباب، ففزعت الجماعة لذلك وأنكرته للحال التي كانت جرت وقال: يدخل، فدخل أبو جعفر رضي الله عنه، فقام له أبو طاهر والجماعة وجلس في صدر المجلس وجلس أبو طاهر كالجالس بين يديه، فأهلهم إلى أن سكتوا. ثم قال: يا أبا طاهر [نشدتك الله أو] نشدتك بالله ألم يأمرك صاحب الزمان عليه السلام بحمل ما عندك من المال إليّ؟ فقال: اللهم نعم (فنهض) أبو جعفر رضي الله عنه منصرفاً ووقعت على القوم سكتة، فلمّا تجلّت عنهم، قال له أخوه أبو الطيب: من أين رأيت صاحب الزمان؟ فقال أبو طاهر: أدخلني أبو جعفر رضي الله عنه إلى بعض دوره، فأشرف عليّ من علوّ داره فأمرني روزی من و برادرش ابو طيب و ابن حرز و تعدادی از طرفدارانش در کنار او بودیم که غلامش وارد شد و گفت: ابو جعفر عمریّ دم در ایستاده است. تمام آن جمع با شنیدن این خبر مضطرب شدند، و از آمدن او کسی خوشش نیامد. ابوطاهر به غلام گفت: بگو وارد شود. پس ابی جعفر وارد مجلس شد و ابی طاهر و طرفدارانش در مقابل او تواضع کرده و جلوی پایش بلند شدند. او هم رفت و در صدر مجلس نشست. ابو طاهر هم مثل یک شاگرد نشست. ابو جعفر مدتی مهلت داد که جلسه ساکت و آرام شد و بعد گفت: ای ابا طاهر! تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا صاحب الزمان علیه السلام به تو دستور ندادند که اموالی را که در دست توست به من تحویل بدهی؟ ابی طاهر گفت: بله، حضرت دستور داده است. در همین زمان ابی جعفر از جایش بلند شد و از آنجا بیرون رفت. حضار همگی مبهوت شده بودند، وقتی که اوضاع آرام و طبیعی شد، برادرش ابو طیب به ابوطاهر گفت: تو صاحب الزمان علیه السلام را کجا دیده‌ای؟ ابو طاهر گفت: روزی ابو جعفر مرا داخل خانه خودش برد، یکدفعه دیدم که حضرت از بالای خانه تشریف آورد و به من فرمودند: بحمل ما عندی من المال إلیه، فقال له أبو الطيب: ومن أين علمت أنه صاحب الزمان عليه السلام؟ قال: (قد) وقع عليّ من الهيبة له ودخلني من الرعب منه ما علمت أنه صاحب الزمان عليه السلام، فكان هذا سبب انقطاعي عنه. ومنهم الحسين بن منصور الحلاج ۳۷۶ - أخبرنا الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس أحمد بن عليّ بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد الكاتب ابن بنت أمّ كلثوم بنت أبي جعفر العمريّ قال: لمّا أراد الله تعالى أن يكشف أمر الحلاج ويظهر فضيحته ويخزيه وقع له أن أباسهل إسماعيل بن عليّ النوبختي رضي الله عنه ممّن تجوز عليه مخرقته وتتمّ عليه حيلته، فوجه إليه يستدعيه وظنّ أن أباسهل كغيره من الضعفاء في هذا الأمر بفرط جهله، وقدّر أن يستجرّه إليه فيتمخرق (به) ويتسوّف اموالی را که در دست توست تحویل ابو جعفر بده. برادرش گفت: از کجا فهمیدی که او امام زمان علیه السلام است؟ ابو طاهر گفت: وقتی که او را دیدم، هیبت و عظمتی از او دیدم که رعب، همه وجودم را فرا گرفت و از آنجا فهمیدم که ایشان صاحب الزمان علیه السلام است. پس به همین دلیل از او جدا شدم.

حسین بن منصور حلاج

۳۷۶ / ۸ - ابو نصر هبة الله بن محمد كاتب، نوه امّ كلثوم دختر ابو جعفر عمریّ گفته است: وقتی خداوند متعال اراده کرد که حقیقت امر حلاج را معلوم فرماید و او را رسوا و خوار کند، این موضوع به ذهن حلاج آمد که ابا سهل اسماعیل بن علی نوبختی رضی الله عنه هم از جمله افرادی است که زود فریب کلک او را می‌خورد و فریفته حيله و نیرنگ او می‌شود. بنابراین کسی را به سراغ او فرستاد و او را به خودش دعوت کرد و گمان می‌کرد که ابا سهل مانند دیگرانی که ایمانشان ضعیف بود، جاهل و نادان است، از این رو دائماً او بانقیاده علی غیره، فیستتبّ له ما قصد إلیه من الحيلة والبهجة علی الضعفة، لقدر أبي سهل في أنفس الناس ومحلّه من العلم والأدب أيضاً عندهم، ويقول له في مراسلته إياه: إني وکیل صاحب الزمان علیه السلام - وبهذا أولاً كان يستجرّ الجهال، ثم يعلو منه إلى غيره - وقد أمرت بمراسلتك وإظهار ما تريده من النصرة لك لتقوى نفسك ولا ترتاب بهذا الأمر. فأرسل إليه أبو سهل رضي الله عنه يقول له: إني أسألك أمراً يسيراً يخفّ مثله عليك في جنب ما ظهر علي يدك من الدلائل والبراهين، وهو أنني رجل أحبّ

الجوارى وأصبو إليهنّ، ولى منهنّ عدّة أتحظّاهنّ والشيب يبعدنى عنهنّ [ويبغضنى إليهنّ وأحتاج أن أخضبه فى كلّ جمعة، وأتحملّ منه مشقّة شديدة لأستر عنهنّ ذلك، وإلّا انكشف أمرى عندهنّ، فصار را به سمت خودش می کشید، و با آرامی و حوصله، حيله‌هاى خودش را به او القا می کرد. به دلیل این که ابوسهل در نظر مردم دارای موقعیت خوب و ممتازی بود، و در میان آن‌ها به علم و ادب، جایگاه خاصی داشت، بنابراین حيله را آرام و آرام بیان کرد، و در نامه‌هاى که برای ابا سهل نوشت، گفت: من وکیل صاحب الزمان علیه السلام هستم - او نخست با همین ادعا افراد کم اطلاع و جاهل را به سمت خودش می کشاند - بعد از مدتی ادعا را بالاتر برد و در نامه به ابا سهل نوشت: من مأموریت دارم که به تو پیغام دهم که هر کمک و یاری که می خواهی برایت انجام دهم تا این که قلبت آرام گرفته و در نیابت من شکّ و تردید نداشته باشی. ابو سهل به او پیغام داد که من در مقابل کرامات و معجزاتی که از تو ظاهر شده، استدعایی دارم که برای تو بسیار آسان و سهل است و آن این که من به کنیزانم بسیار میل و محبت دارم، و چند نفر از آن‌ها در کنار من هستند، اما پیری و سفیدی محاسنم مرا از معاشرت با آن‌ها دور کرده است، بنابراین باید در هر جمعه خضاب کنم تا این که سفیدی محاسنم برای آن‌ها معلوم نشود، و در خصوص خضاب هم مشقت زیادی را متحمل می شوم، به دلیل این که باید این مسأله را از آن‌ها پنهان کنم، در غیر این صورت حقیقت القرب بعداً والوصول هجرأ، وأرید أن تغینى عن الخضاب وتكفينى مؤنثه وتجعل لحيتى سوداء، فأنى طوع يديك و صائر إليك وقائل بقولك وداع إلى مذهبك، مع ما لى فى ذلك من البصيرة ولك من المعونة. فلما سمع ذلك الحلاج من قوله وجوابه علم أنه قد أخطأ فى مراسلته وجهل فى الخروج إليه بمذهبه وأمسك عنه ولم يردّ إليه جواباً ولم يرسل إليه رسولاً، وصيّره أبوسهل رضى الله عنه أهدوئته وضحكته ويطنز به عند كلّ أحد؛ وشهر أمره عند الصغير والكبير وكان هذا الفعل سبباً لكشف أمره وتنفير الجماعة عنه. ۳۷۷ - وأخبرنى جماعة، عن أبى عبد الله الحسين بن على بن الحسين بن موسى بن امر من، آشكار می شود و آن‌ها متوجه موضوع می شوند، و این مسأله موجب می شود که نزدیکی من نسبت به ایشان به دوری مبدل شود و وصالم به هجران. دلم می خواهد که مرا از خضاب کردن و این مشقت و سختی بی نیاز کرده و محاسنم را سیاه کنی، آن وقت اطاعت تو را می پذیرم و به اعتقاد تو قائل می شوم، و مردم را هم به سمت تو دعوت می کنم، علاوه بر این اگر این کار را انجام بدهی این عمل برای من بصیرت و برای تو یاری به همراه دارد. وقتی که حلاج این کلام او را شنید و جواب ابوسهل را شنید، فهمید که در نامه پراکنی و جذب اباسهل خطا کرده و در اظهار اعتقادش به اباسهل نادانی کرده است، بنابراین دیگر جواب او را نداد و دست طمع از او کشید و دیگر هیچ پیکى به طرف او نفرستاد. بعد از این ماجرا، ابو سهل این حکایت را از او در مجالس نقل کره و آن را بازگو می کرد و موجب خنده دیگران می شد. این مسأله نزد بزرگ و کوچک شهرت پیدا کرد و همین امر باعث شد که حقیقت امر حلاج معلوم شده و شیعه از او متنفر شدند. ۳۷۷ / ۹ - چندین نفر از ابى عبد الله حسين بن على بن حسين بن موسى بن بابويه با بويه أن ابن الحلاج صار إلى قم وكاتب قرابة أبى الحسن يستدعيه ويستدعى أبا الحسن أيضاً ويقول: أنا رسول الإمام ووكيله. قال: فلما وقعت المكاتبه فى يد أبى رضى الله عنه خرقها وقال لموصلها إليه: ما أفرغك للجّهالات؟ فقال له الرجل - وأظنّ أنه قال: أنه ابن عمّته أو ابن عمّه - فإنّ الرجل قد استدعانا فلم خرق مكاتبته وضحكوا منه وهزءوا به، ثم نهض إلى دكانه ومعه جماعة من أصحابه وغلما نه. قال: فلما دخل إلى الدار التي كان فيها دكانه نهض له من كان هناك جالساً غير رجل رآه جالساً فى الموضوع فلم ينهض له ولم يعرفه أبى فلما جلس وأخرج حسابه ودواته كما يكون [برادر شيخ صدوق]، به من خبر دادند که پسر حلاج به شهر قم آمد و به فامیل و نزدیکان ابو الحسن [پدر شيخ صدوق] او خود ابوالحسن نامه نوشت و آن‌ها را به سمت خودش دعوت کرد [از خودش تبلیغ کرد] و می گفت: من فرستاده و وکیل امام علیه السلام هستم. وقتی نامه به دست پدرم [ابو الحسن] رسید ضمن پاره کردن دعوت نامه، به آورنده نامه گفت: چه چیزی تو را به این نادانی ها کشانده است؟ فرستاده و آورنده نامه - که من گمان می کنم گفت که پسر عمه یا پسر عموی اوست - گفت: این مرد ما را دعوت کرده، پس چرا نامه را پاره می کنی؟ همه حاضرین در آنجا به حرف او خندیدند و او را مسخره کردند. بعد از آن پدرم بلند شد و با چندتن از دوستان و

غلامانش به دکان و تجارت خانه‌اش رفت. وقتی وارد ساختمانی شد که تجارت خانه‌اش آنجا بود، همه کسانی که در آنجا حضور داشتند، نسبت به پدرم تواضع کرده و از جایشان بلند شدند، به جز یک نفر که سرجایش نشسته و بلند نشد، و پدرم او را نمی‌شناخت. همین که نشست، طبق عادت و رسم تجار، دفتر و مرکب را برداشت تا حساب و کتاب کند، در همین موقع رو به التجار اقبل علی بعض من کان حاضرًا، فسأله عنه فأخبره، فسمعه الرجل یسأل عنه فأقبل علیه وقال له: تسأل عنی وأنا حاضر؟ فقال له ابي: أكبرتک أیها الرجل وأعظمت قدرک أن أسألک، فقال له: تخرق رعتی وأنا أشاهدک تخرقها؟ فقال له ابي: فأنت الرجل إذاً. ثم قال: یا غلام برجله وبقفاه، فخرج من الدار العدو لله ولرسوله، ثم قال له: أتدعی المعجزات علیک لعنة الله؟ أو كما قال فأخرج بقفاه فما رأیناه بعدها بقم. ومنهم ابن ابي العزاقر ۳۷۸ - أخبرنی الحسین بن ابراهیم، عن أحمد بن نوح، عن ابي نصر هبة الله بن محمّد بن أحمد الکاتب ابن بنت أمّ کلثوم بنت ابي جعفر العمری رضی الله عنه قال: حدّثنی الکبیرة أمّ کلثوم بنت ابي جعفر العمری رضی الله عنه قالت: کان أبو جعفر بن ابي العزاقر وجیهاً عند بنی بسطام. طرف یکی از حضار کرده، در مورد آن مرد سؤال کرد و جوابش دادند. مرد متوجّه این مسأله شد و رو به پدرم کرده و گفت: من خودم اینجا هستم، چرا درباره من از دیگران سؤال می‌کنی؟ پدرم متوجّه او شده و گفت: به جهت احترام و بزرگی که برای شما در نظرم بود، از خودت سؤال نکردم. او گفت: [با این حال] در حضور خود نامه‌ام را پاره می‌کنی؟ پدرم به او گفت: پس آن مرد [حلاج] تویی؟ سپس خطاب به غلامی گفت: او را با لگد و پس گردنی [بیرون کن] حلاج که دشمن خدا و رسولش بود از خانه بیرون رفت، [در همین حین] پدرم به او گفت: خدا لعنت کند، ادعای معجزات می‌کنی؟ یا این که گفت: او خودش بیرون نرفت و وی را با پس گردنی بیرون انداخت، بعد از آن او را در شهر قم ندیدیم.

ابن ابي عزاقر

۱۰ / ۳۷۸ - ابي نصر هبة الله بن محمّد بن احمد کاتب، نوه ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری رضی الله عنه گفته است: آن زن بزرگوار، ام کلثوم گفته است: ابو جعفر بن ابي عزاقر در نظر طایفه بنی بسطام دارای آبرو و وجاهت زیادی بود، و این آبرومندی به دلیل آن بود که وذاک أنّ الشیخ أبا القاسم رضی الله تعالی عنه وأرضاه کان قد جعل له عند الناس منزلةً وجاهاً، فکان عند ارتداده یحکی کلّ کذب و بلاء و کفر لبنی بسطام، ویسنده عن الشیخ ابي القاسم، فیقولونه منه ویأخذونه عنه حتّی انکشف ذلك لأبي القاسم رضی الله عنه، فأنکره وأعظمه ونهی بنی بسطام عن کلامه وأمرهم بلعنه والبراءة منه، فلم ینتھوا وأقاموا علی تولّیه. وذاک أنّه کان یقول لهم: إنّنی أذعت السرّ وقد أخذ علیّ الکتمان، فعوقبت بالإبعاد بعد الاختصاص، لأنّ الأمر عظیم لا یحتمله إلاّ ملک مقرب أو نبی مرسل أو مؤمن ممتحن، فیؤکّد فی نفوسهم عظم الأمر وجلالته. شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه در نظر مردم برای او منزلت و جایگاه خاصی ایجاد کرده بود، و زمانی که مرتد و منحرف شد، هرگونه دروغ و کفری که برای بنی بسطام حکایت می‌شد، همه را به شیخ ابوالقاسم نسبت می‌دادند، آن‌ها هم این کفریات را می‌پذیرفتند، تا این که این ماجرا به اطلاع ابوالقاسم رضی الله عنه رسید، [و فوراً] آن را انکار کرد و دروغ‌های او را خیلی بزرگ دانست و بنی بسطام را از پذیرش حرف او نهی کرد و به آن‌ها دستور داد تا او را لعن کرده و از او اجتناب کنند، اما بنی بسطام به فرموده شیخ بها ندادند و بر دوستی و مودت ابن ابي عزاقر پافشاری کردند، چرا که او به بنی بسطام می‌گفت: مسائلی که به شما گفته‌ام، راز و سر بودند و من آن‌ها را افشا کردم، و ابوالقاسم در خصوص کتمان و پنهان کردن آن‌ها از من پیمان گرفته بود و حالا که آن را افشا کرده‌ام، مرا با وجود آن همه نزدیکی که به او، از خود رانده و مجازات کرده است، چون آن امر مسأله بزرگی بود که هیچکس نمی‌تواند آن را تحمل کند، به جز فرشته مقرب الهی و پیامبری که به مقام رسالت رسیده باشد و مؤمنی که خداوند او را به ایمان امتحان کرده است. به این ترتیب بزرگی و جلالت قدر خودش را در دل آن‌ها بیشتر و محکم‌تر می‌کرد. فبلغ ذلك أبا القاسم رضی الله عنه، فکتب إلى بنی بسطام بلعنه والبراءة منه وممن تابعه علی قوله، وأقام

على توليه، فلما وصل إليهم أظهوره عليه فبكى بكاء عظيماً، ثم قال: إن لهذا القول باطناً عظيماً وهو أن اللعنة الإبعاد، فمعنى قوله: لعنه الله أى باعده الله عن العذاب والنار، والآن قد عرفت منزلتي ومرغ خدي على التراب وقال: عليكم بالكتمان لهذا الأمر. قالت الكبيرة رضى الله عنها: وقد كنت أخبرت الشيخ أبا القاسم أن أمّ أبى جعفر بن بسطام قالت لى يوماً وقد دخلنا إليها فاستقبلتني وأعظمتني وزادت فى إعظامي حتى انكبت على رجلى تقبلها، فأنكرت ذلك وقلت لها: مهلاً يا ستي فإن هذا أمر عظيم وانكبت على يدها خبر اين ماجرا هم به حسين بن روح رسيد، نامه‌ای به بنی بسطام نوشت که حاوی لعن و نفرین ابن ابی عزافر و بيزاری جستن از او و از همه کسانی بود که از ابن ابی عزافر پیروی کرده و بر دوستی و مودت او پافشاری می کنند. وقتی که نامه به دست بنی بسطام رسید، آن را به ابن ابی عزافر نشان دادند، او تا نامه را دید، شدیداً گریه و زاری کرد و گفت: این کلام حسین بن روح تأویل و باطن بزرگی دارد و آن این است که لعنت همان دور کردن است و معنی کلام ایشان که فرموده‌اند خدا لعنتش کند، این است که خداوند او را از عذاب و آتش جهنم دور کند، اکنون به مقام و منزلت خودم پی بردم. صورتش را به خاک گذاشت و خطاب به بنی بسطام گفت: بر شما باد که این را کتمان کنید تا کسی از این موضوع باخبر نشود. امّ کلثوم رضى الله عنه می گوید: این خبر را به شیخ ابوالقاسم رساندم که روزی به دیدار مادر ابوجعفر بن بسطام رفتم، او هم استقبال گرم و احترام زیادی از من به عمل آورد. تا حدی که به پای من افتاد و آن را می‌بوسید. من از این عمل جلوگیری کردم و به او گفتم: دست نگه‌دار، ای بانوی بزرگوار! این کار بزرگی است [و شایسته مقام من نیست]. فبکت، ثم قالت: كيف لا أفعال بك هذا وأنت مولاتي فاطمة؟ فقلت لها: وكيف ذاك يا ستي؟ فقالت لى: إن الشيخ أبا جعفر محمد بن عليّ خرج إلينا بالسّرّ قالت: فقلت لها: وما السّرّ؟ قالت: قد أخذ علينا كتماناً وأفرع إن أنا أذعته عوقبت، قالت: وأعطيتها موثقاً أتى لا أكشفه لأحد واعتقدت فى نفسى الاستثناء بالشيخ رضى الله عنه يعنى أبا القاسم الحسين بن روح. قالت: إن الشيخ أبا جعفر قال لنا: إن روح رسول الله صلى الله عليه وآله انتقلت إلى أبيك يعنى أبا جعفر محمّد بن عثمان رضى الله عنه وروح أمير المؤمنين عليه السلام انتقلت إلى بدن الشيخ أبى القاسم الحسين بن روح وروح مولاتنا فاطمة عليه السلام انتقلت إليك فكيف لا أعظمك يا ستنّا. فقلت لها: مهلاً لا تفعلى فإنّ هذا كذب يا ستنّا، فقالت لى: [هو] سرّ عظيم وقد أخذ علينا خم شدم و دست او را گرفتم [و بلندش کردم]. او گریه کرده و گفت: چگونه این کار را انجام ندهم در حالی که شما سیده و مولای من فاطمه‌علیها السلام هستی؟ گفتم: ای خانم! این چه حرفی است که می‌زنی؟ او به من گفت: شیخ ابوجعفر محمّد بن علی رازی را برای من آشکار کرده است. امّ کلثوم می گوید: به او گفتم: چه سری؟ گفت: [سری است که] از ما عهد و پیمان گرفته است تا آن را مخفی نگه بداریم و بیم داده است که اگر آن را بر ملا کنیم تنبیه شویم. امّ کلثوم می گوید به او گفتم: این راز را برای من بگو و اطمینان داشته باش که آن را برای احدی بجز شیخ که خداوند از او راضی باشد یعنی ابوالقاسم حسین بن روح بیان نمی‌کنم. به من گفت: شیخ ابا جعفر به ما گفته است: روح رسول خدا صلی الله علیه وآله به پدر تو یعنی ابا جعفر محمّد بن عثمان رضى الله عنه انتقال یافته و روح امیرالمؤمنین علیه السلام به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح سیده ما فاطمه‌علیها السلام به تو منتقل شده است، پس چگونه شما را احترام نگذارم، ای بانوی ما؟! به او گفتم: خانم! صبر کن، این کار را نکن، این که گفتمی دروغ است. به من گفت: این [که گفتم] سرّ بزرگی است که از ما عهد و پیمان گرفته شده است تا آن را برای احدی افشا اُنّا لا نکشف هذا لأحد، فالله الله فى لا يحلّ لى العذاب ویا ستي فلو [لا] أنّك حملتيني على كشفه ما كشفته لك ولا لأحد غيرك. قالت الكبيرة أمّ کلثوم رضى الله عنها: فلما انصرفت من عندها دخلت إلى الشيخ أبى القاسم بن روح رضى الله عنه فأخبرته بالقصة، وكان يثق بى ويركن إلى قولى، فقال لى: يا بتيّة إياك أن تمضى إلى هذه المرأة بعد ما جرى منها ولا تقبلى (لها) رقعة إن كاتبك، ولا رسولاً إن أنفذته (إليك) ولا تلقىها بعد قولها، فهذا كفر بالله تعالى وإلحاد، قد أحكمه هذا الرجل الملعون فى قلوب هؤلاء القوم، ليجعله طريقاً إلى أن يقول لهم: بأنّ الله تعالى اتّحد به وحلّ فيه كما يقول النصارى فى المسيح عليه السلام ويعدو إلى قول الحلاج لعنه الله. نكنيم، پس خدا را، خدا را [مراعات می‌کنم] تا عذاب به من حلال نشود. ای بانوی من! اگر شما من را وادار به افشای آن

نمی‌کردید، هرگز آن سر را نه به تو نه به احدی غیر از تو اطلاع نمی‌دادم. امّ کلثوم ادامه می‌دهد: وقتی که از نزد آن زن برگشتم، به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه رفته و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم، او هم چون به من اطمینان داشت حرفم را قبول کرد، بنابراین به من گفتند: دخترم! بعد از این ماجرا از رفتن به خانه این زن خودداری کن و اگر نامه یا پیکتی برای رساندن پیغامش نزد تو فرستاد قبول نکن، و دیگر بعد از این حرف‌هایی که زده به ملاقاتش نرو. این حرف‌ها کفر و الحاد است، که این مرد ملعون آن را در دل‌های این قوم وعده‌ای نادان محکم کرده تا این گفته‌ها مقدمه باشد که به آن‌ها بگویند: خداوند با او [یعنی ابن عزافر] متحد شده و در او حلول کرده است؛ همچنان که نصاری در خصوص حضرت مسیح علیه السلام همین را می‌گویند و می‌خواهند معتقد به قول حلاج - لعنة الله عليه - بشوند. قالت: فهجرت بنی بسطام و ترک المصیّ إلیهم ولم أقبل لهم عذراً ولا لقیتم أمهم بعدها وشاع فی بنی نوبخت الحدیث، فلم یبق أحد إلّا و تقدّم إلیه الشیخ أبو القاسم و کاتبه بلعن أبی جعفر الشلمغانی والبراءة منه و ممّن يتولاه ورضی بقوله أو کلمه فضلاً عن موالاته. ثم ظهر التوقيع من صاحب الزمان علیه السلام بلعن أبی جعفر محمّد بن علیّ والبراءة منه و ممّن تابعه و شایعه ورضی بقوله و أقام علی تولیه بعد المعرفة بهذا التوقيع. وله حکایات قبیحة و أمور فظیحة ننزه کتابنا عن ذکرها ذکرها ابن نوح و غیره. و کان سب قتله: أنّه لما أظهر لعنه أبو القاسم بن روح رضی الله عنه واشتهر أمره و تبرّأ منه و أمر جمیع الشیعة بذلك، لم یکنه التلیس، فقال - فی مجلس حافل فیہ رؤساء الشیعة و کلّ یحکی امّ کلثوم می‌گوید: [با شنیدن این سخن از حسین بن روح] از بنی بسطام دور شده و به طرف آن‌ها نرفتم، و عذر آن‌ها را خواستم و دیگر مادرشان را ملاقات نکردم. این ماجرا در بین بنی نوبخت شایع شد و ابوالقاسم حسین بن روح برای همه اهالی نامه‌ای حاوی لعن ابی جعفر شلمغانی [ابن ابی عزافر] و دوری جستن از او و طرفداران و کسانی که راضی به گفته او هستند یا با او هم کلام شده‌اند، تا چه رسد به دوست داشتن ابن ابی عزافر نوشت [و به همه ابلاغ کرد]. سپس از ناحیه مقدسه صاحب الزمان علیه السلام توقیعی ظاهر شد در مورد لعن ابی جعفر محمّد بن علی و بیزاری جستن از او و پیروان و دوستان و کسانی که به کفریات او راضی بوده و پس از آمدن این توقیع، بر عقیده دوستی با او باقی می‌مانند. البته وی داستان‌های زشت و زنده‌ای دارد که کتاب ما پاکیزه و منزّه تر از آن است که در آن ذکر شوند. اما ابن نوح و دیگران آن‌ها را ذکر کرده‌اند. و اما سب کشته شدن ابن ابی عزافر: وقتی که ابوالقاسم بن روح رضی الله عنه او را لعن کرد و مسئله انحرافش مشهور شده، از او بیزاری جسته و شیعیان را هم به دوری از او دستور داد، دیگر نتوانست حیلہ‌گری کند، بنابراین در محفلی که همه بزرگان شیعه که عن الشیخ أبی القاسم لعنه والبراءة منه -: أجمعوا بینی و بینہ حتی آخذ یدہ و یأخذ یدہ، فإن لم تنزل علیه نار من السماء تحرقه و إلّا فجمع ما قاله فی حق ورقي ذلك الی الراضی - لأنه کان ذلك فی دار ابن مقله - فأمر بالقبض علیه و قتله، فقتل واستراحت الشیعة منه. ۳۷۹ - وقال أبو الحسن محمّد بن أحمد بن داود: کان محمّد بن علیّ الشلمغانی المعروف بابن أبی العزافر لعنه الله یعتقد القول بحمل الضدّ و معناه أنّه لا یتهیأ إظهار فضیلة للولیّ إلّا بطعن الضدّ فیہ، لأنه یحمل سامعی طعنه علی طلب فضیلتہ فإذا هو أفضل من الولیّ، إذ لا یتهیأ إظهار الفضل إلّا به و ساقوا المذهب من وقت آدم الأوّل إلی آدم السابع، لأنهم قالوا: هر کدام لعن و بیزاری از او را از شیخ ابوالقاسم نقل می‌کردند، گفت: بیاید من و او را جمع کنید تا من دست او را بگیرم و او هم دست مرا بگیرد [با هم مباحله کنیم و همدیگر را نفرین کنیم] اگر آتشی از آسمان نازل نشد و او را نسوزاند، هر چه درباره من گفته، حقّ و درست است. این خبر به راضی [خلیفه عباسی] رسید، به دلیل این که این حرف‌ها را در منزل ابن مقله [وزیر دستگاه عباسی] زده بود، بنابراین راضی دستور داد بگیرند و بکشند. و شیعه را از شرّش راحت کردند. ۳۷۹ / ۱۱ - أبو الحسن محمّد بن احمد بن داوود گفته است: محمّد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر - لعنة الله عليه - معتقد بود: کسی که با ولیّ ضد و طرف مقابل او باشد و به اصطلاح رقیب ولی باشد، بهتر از امام است و معنای این اعتقاد این است که هیچ فضیلت و برتری برای ولی آماده و شمرده نمی‌شود، مگر به واسطه طعن و بدگویی آن شخص رقیب درباره او، به جهت این که کسی که طعن ولی و امام را شنیده باشد در صدد برمی‌آید که به دنبال فضیلت ولی و امام برود، بنابراین ضد از ولی برتر است، چرا که روشن شدن و

اظهار فضل و برتری ولی فقط به وسیله او میسر است. از دیگر اعتقادات او و پیروانش این بود که معتقد بودند: این مذهب و روش دین‌داری را از زمان آدم اول تا آدم هفتم جاری کرده‌اند؛ چرا که آن‌ها به هفت عالم سبع عوالم وسبع اودام، و نزلوا إلى موسی و فرعون و محمّد و علیّ مع ابي بكر و معاوية. و أمّا فی الضدّ فقال بعضهم: الولیّ ینصب الضدّ و یحمله علی ذلك كما قال قوم من أصحاب الظاهر: إنَّ علیّ بن ابي طالب علیه السلام نصب ابا بكر فی ذلك المقام. و قال بعضهم: لا ولكن هو قدیم معه لم یزل. قالوا: والقائم الّذی ذكروا أصحاب الظاهر أنّه من ولد الحادی عشر فإنّه یقوم، معناه إبلیس لأنّه قال: «فَسَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إبلیسَ» فلم یسجد، ثمّ قال: «لَأَقْعُدَنَّ وَ هفت آدم معتقد بودند، تا رساندند به موسی با [ضدش] فرعون و محمّد و علی با [ضدش] ابي بكر و معاوية. امّا اعتقاد این‌ها در مورد ضد ولی؛ بعضی از این‌ها گفته‌اند: اصلاً ضد را خود ولی نصب می‌کند و او را وادار به مخالفت و معارضه با خودش می‌کند، چنان‌که عدّه‌ای از اصحاب ظاهر گفته‌اند: (۲۲۶) علی بن ابي طالب خودش ابي بكر را در این مقام که ضدش باشد منصوب کرد و عدّه‌ای دیگر از این‌ها گفته‌اند: این گونه نیست، بلکه ضد، قدیم بوده و همیشه با ولی است. و از اعتقاد دیگر این گروه این است که می‌گویند: قائمی که اهل ظاهر می‌گویند که فرزند امام یازدهم است و روزی قیام می‌کند، معنایش این است که او [العیاذ باللّه] ابلیس است، چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «همه ملائکه به آدم سجده کردند، بجز شیطان» (۲۲۷) که سجده نکرد و بعد در حکایت از شیطان آمده: «حتماً در راه راست شریعت لهم صراطک المسیب» فدلّ علی أنّه کان قائماً فی وقت ما أمر بالسجود، ثمّ قعد بعد ذلك و قوله: یقوم (القائم) إنّما هو ذلك القائم الّذی أمر بالسجود فأبی و هو إبلیس لعنه الله. و قال شاعرهم لعنهم الله: یا لاعتنا للضدّ من عدیّ ما الضدّ إلّا ظاهر الولیّ و الحمد للمهمین الوفیّ لست علی حال کحمائی ولا حجامی ولا. جعدیّ قد فقت من قول علی الفهدیّ نعم و جاوزت مدى العبدیّ (ی) فوق عظیم لیس بالمجوسی و دین تو می‌نشینم» (۲۲۸) [تا بندگان را فریب داده و گمراه کنم]. پس این آیه دلالت دارد بر این که شیطان در وقتی که به سجده امر شد، قیام کرده و ایستاده بود و پس از آن در کمین گاه نشست و گفته اهل ظاهر که قائم قیام خواهد کرد، معنایش همان قائم است که امر به سجده شده و از سجده خودداری نمود و آن شخص همان ابلیس است. شاعر این دار و دسته که خداوند لعنتشان کند، در این باره این اشعار را سروده است: ۱- ای لعن کننده ضدی که از طایفه عدی است [یعنی عمر بن خطاب] [او را لعن نکن چرا که] ضدّ، چیزی جز ظاهر ولی نیست. [یعنی نعوذ باللّه ضدّ، ظاهر ولی و ولی، باطن ضد است.] ۲- حمد و ستایش مخصوص خداوند است که به عهدش وفا می‌کند و حال من مثل حال حمای نیست. ۳- و همچنین مثل حجامت کننده و جعفری نیستم و در کلام و اعتقاد و مباحثه فهدی را مغلوب کردم. ۴- بله از منتهای فضل و هنر بندگی هم گذشتم و بالاتر از رتبه و عظمت کسی که مجوس نبود، قرار گرفتم. لأنّه الفرد بلا کیفیّ متحد بكلّ أوحدیّ مخالط النوریّ) والظلمیّ یا طالباً من بیت هاشمیّ و جاحداً من بیت کسرویّ قد غاب فی نسبة أعجمیّ فی الفارسیّ الحسب الرضیّ كما التوی فی العرب من لویّ ۳۸۰ - وقال الصفوانی: سمعت أبا علیّ بن همام یقول: سمعت محمّد بن علیّ العزاقریّ الشلمغانیّ یقول: الحقّ واحد وإنّما تختلف قُصّه، فیوم یكون فی أبيض و یوم یكون فی أحمر و یوم یكون فی أزرق. قال ابن همام: فهذا أولّ ما أنکرته من قوله، لأنّه قول أصحاب الحلول. ۵- زیرا که خداوند به اعتقاد من واحدی است بدون کیفیت، و از این جهت با هر واحدی [که بدون کیفیت باشد] متحد است. ۶- و با هر نورانی و ظلمانی در هم آمیخته شده. ای طالب [و دوستدار] خاندان هاشمی! ۷ و ۸- و ای منکر خاندان کسری و ساسانی که در نسبت و حسب و نسب اعجمی و فارسی پسندیده پنهان شده‌اند؛ همان گونه که طایفه بنی لوی در میان عرب پیچیده و پنهان شده‌اند. ۱۲ / ۳۸۰ - صفوانی می‌گوید از ابا علی بن همام شنیدم که می‌گفت: از محمّد بن علی عزاقری شلمغانی شنیدم که می‌گفت: حقّ، یک حقیقت واحد است، امّا لباس‌هایش مختلف است، گاهی در لباس سفید است، گاهی در قرمز و روزی هم در لباس کبود. ابن همام گفته است: این اولین حرفی بود که از او شنیدم و انکارش کردم، چون این حرف همان اعتقاد اهل حلول است. (۲۲۹) ۳۸۱ - و أخبرنا جماعة، عن ابي محمّد هارون بن موسی، عن ابي علیّ محمّد بن همام: أن محمّد بن علیّ الشلمغانیّ لم یکن قطّ باباً إلى ابي القاسم ولا طریقاً له ولا

نصبه ابوالقاسم لشیء من ذلك على وجه ولا سبب ومن قال بذلك فقد أبطل وإنما كان فقيهاً من فقهائنا وخلط وظهر عنه ما ظهر وانتشر الكفر والإلحاد عنه. فخرج فيه التوقيع على يد أبي القاسم بلعنه والبراءة [منه ممن تابعه وشايعه وقال بقوله. ۳۸۲ - وأخبرني الحسين بن إبراهيم، عن أحمد بن علي بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد بن أحمد، قال: حدثني أبو عبد الله الحسين بن أحمد الحمادي البزاز المعروف بسلام أبي علي بن جعفر المعروف بابن زهومة النوبختي - وكان شيخاً مستوراً - قال: سمعت روح بن أبي القاسم بن روح يقول: لَمَّا عمل محمد بن علي السلمغاني كتاب التكليف، قال [الشيخ يعني أبا القاسم رضی الله عنه: ۳۸۱ / ۱۳ - ابو علي محمد بن همام گفته است: محمد بن علي سلمغاني هرگز باب و طريق رسيدن به ابوالقاسم حسين بن روح نبوده، حسين بن روح هم او را به هيچ سمتی منصوب نکرده و هيچ دليلی بر آن نيست و هر کسی معتقد باشد که او نايب حسين بن روح بوده، اعتقادش باطل است. او فقط فقيهی از فقهای ما بود، بعد از آن عقیده‌اش با باطل مخلوط گرديد و معلوم شد آنچه که از او ظاهر شد و کفر و الحاد از او منتشر گشت. پس از آن به دست ابوالقاسم در خصوص لعن و بيزاری از او و پیروان و دوستانش از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عليه السلام توقيعی خارج شد. ۳۸۲ / ۱۴ - ابو عبدالله حسين بن احمد حامدی بزاز، معروف به غلام ابي علي بن جعفر، مشهور به ابن زهومه نوبختی که پير مرد گوشه گيری بود، گفت: از روح پسر ابوالقاسم حسين بن روح شنيدم که می گفت: وقتی که محمد بن علي سلمغاني كتاب تكليف را انجام داد و نوشت، شيخ ابو القاسم رضی الله عنه گفت: كتاب را براي ما بياوريد تا آن را اطلبوه إلی لأنظره، فجاءوا به فقراء من أوله إلی آخره، فقال: ما فيه شيء إلا وقد روي الأئمة إلاً موضعين أو ثلاثة، فإنه كذب عليهم في روايتها لعنه الله. ۳۸۳ - وأخبرني جماعة، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود وأبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه أنهما قالوا: مما أخطأ محمد بن علي في المذهب في باب الشهادة، أنه روي عن العالم عليه السلام أنه قال: إذا كان لأخيك المؤمن على رجل حق فدفعه (عنه) ولم يكن له من البيئته عليه إلا شاهد واحد وكان الشاهد ثقة رجعت إلى الشاهد فسألته عن شهادته، فإذا أقامها عندك، شهدت معه عند الحاكم على مثل ما يشهده عنده، لئلا يتوى حق امرئ مسلم. بينم. كتاب را برایش آوردند و او هم آن را مطالعه کرد و گفت: چیزی [خلافي] در آن نبود إلاً این که در دو یا سه جا به ائمه عليهم السلام روایاتی نسبت داده است که دروغ است و بر اهل بیت دروغ بسته است، خدا لعنتش کند. ۳۸۳ / ۱۵ - جماعتی از ابي الحسن محمد بن احمد بن داوود و ابي عبدالله حسين بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه نقل کرده‌اند که این دو نفر گفته‌اند: از جمله خطاهای محمد بن علي [ابن ابي عزافر] در مذهب، در باب شهادت بود، و آن این که او از عالم - یعنی امام کاظم عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده‌اند: اگر برادر مؤمن تو حقی و طلبی از کسی داشته باشد، و بدهکار آن حق را منکر شود، و برادر مؤمن تو هم فقط یک شاهد داشته باشد، و آن شاهد هم ثقة و مورد اطمینان است، به او مراجعه می کنی و می خواهی که شهادت بدهد، پس وقتی که نزد تو اقامه شهادت کرده و گواهی داد، با او به نزد حاکم برو و مثل او گواهی بده تا حق مرد مسلمان پایمال نشود. واللفظ لابن بابويه وقال: هذا كذب منه ولسنا نعرف ذلك. وقال: في موضع آخر كذب فيه. نسخة التوقيع الخارج في لعنه: ۳۸۴ - أخبرنا جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى قال: حدثنا محمد بن همام قال: خرج علي يد الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه في ذي الحجة سنة اثنتي عشرة و ثلاثمائة في [لعن ابن أبي العزافر والمداد رطب لم يجف. وأخبرنا جماعة، عن ابن داود قال: خرج التوقيع من الحسين بن روح في السلمغاني وأنفذ نسخة إلى أبي علي بن همام في ذي الحجة سنة اثنتي عشرة و ثلاثمائة. قال ابن نوح: وحدثنا أبو الفتح أحمد بن ذكا - مولى علي بن محمد بن الفرات رحمه الله قال: ابن بابويه گفته است: سلمغاني [ابن ابي عزافر] دروغ گفته و این حدیث ساختگی است و ما چنین حکمی یا خبری ندیده ایم، و باز ایشان در جای دیگری گفته است: محمد بن علي [ابن ابي عزافر] در این حکم دروغ گفته است.

توقيعی که در طعن و لعن ابن ابي عزافر خارج شد

۱۶ / ۳۸۴ - گروهی از علما، از ابی محمّد هارون بن موسی و او هم از محمّد بن همام نقل کرده‌اند: در ذی حجّه سال ۳۱۲ ه. ق. توقیعی از ناحیه مقدسه به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه پیرامون لعن ابن ابی عزافر چنان به سرعت رسید که هنوز خطّش مرطوب بود و خشک نشده بود. و باز گروهی از علما به ما خبر دادند، از ابن داوود که گفت: توقیع شریف حضرت در مورد شلمغانی توسط حسین بن روح خارج شد و ایشان هم نسخه‌ای از آن را در ذی حجّه سال ۳۱۲ ه. ق. برای ابی علی بن همام فرستاد. همچنین ابن نوح گفته است: ابوالفتح احمد بن ذکا غلام علی بن محمّد بن فرات رحمه الله أخبرنا أبوعلی بن همام بن سهیل بتوقیع خرج فی ذی الحجّه سنّه اثنتی عشره و ثلاثمائه. قال محمّد بن الحسن بن جعفر بن (إسماعیل بن) صالح الصیمری: أنفذ الشیخ الحسین بن روح رضی الله عنه من محبسه فی دار المقتدر إلی شیخنا أبی علی بن همام فی ذی الحجّه سنّه اثنتی عشره و ثلاثمائه وأملأه أبوعلی [علی و عرفنی] إنّ أبالقاسم رضی الله عنه راجع فی ترک إظهاره، فإنّه فی ید القوم وحبسهم، فأمر بإظهاره وأن لا یخشی ویأمن، فتخلّص وخرج من الحبس بعد ذلك بمدّه یسیره والحمد لله. التوقیع: عَزَف - قال الصیمری عَزَفَكَ اللهُ الخیر أطال اللهُ بقاءك وعَزَفَكَ الخیر کلّه و ختم به عملك - گفت: ابو علی بن همام بن سهیل خبر خروج توقیع شریف را در ذی حجّه سال سیصد و دوازده به ما داد. و نیز محمّد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری گفته است: شیخ بزرگوار حسین بن روح رضی الله عنه در ذی حجّه سال ۳۱۲ ه. ق. از زندانش که در حبس مقتدر خلیفه عباسی بود، متن توقیع را برای شیخ ما ابی علی بن همام فرستاد. ابو علی هم آن را برایم خواند و به من گفت که ابوالقاسم به جهت این که در دست قوم ظالم گرفتار بوده و در زندان آن‌ها به سر می‌برد، راجع به افشا نکردن مسأله لعن بر ابن ابی عزافر از امام درخواست تکلیف کرد، ولی در جواب از ناحیه مقدسه دستور رسید که لعن ابن ابی عزافر را آشکار کند و نترسد که در امان است، [و او هم همین کار را کرد] و پس از مدّت کوتاهی بعد از این جریان از زندان آزاد شد. الحمدلله.

متن توقیع شریف

تذکر: در نقل مضامین این توقیع فرق‌ها و اختلافات کوچکی وجود دارد که در ترجمه، به تفکیک از یکدیگر نقل می‌شود. ابتدا توقیع به روایت غیر از صیمری این است: به افرادی از برادران ما که خداوند من تثق بدینه و تسکن إلی نیته من إخواننا أسعدکم الله - وقال ابن داود: أدام الله سعادتکم من تسکن إلی دینه و تثق بنیته - جميعاً: بأنّ محمّد بن علی المعروف بالشلمغانی - زاد بن داود وهو ممّن عجل الله له النقمه ولا أمهله - قد ارتدّ عن الإسلام وفارقه - اتفقوا - وألحد فی دین الله وادعی ما کفر معه بالخالق - قال هارون: فیه بالخالق - جلّ و تعالی وافتری کذباً وزوراً وقال بهتاناً وإثماً عظيماً - قال هارون: وأمرأً عظيماً - کذب العادلون بالله وضلوا ضلالاً رستگارشان فرماید و به دیانتشان اطمینان داری و از بییشان آرامش و اعتماد داری اعلام کن. و به روایت صیمری این است: اعلام کن خداوند خیر را به تو بشناساند و عمر تو را طولانی فرماید و همه خوبی‌ها و خیرها را به تو بشناساند و عاقبت عمل تو را ختم به خوب و نیک فرماید. و به روایت ابن داوود آمده است: خداوند سعادت مندی شما را مستدام فرماید، به کسی که از دین او آرامش و امنیت و از نیتش اطمینان داری اعلام کن. ادامه توقیع که مورد اتفاق همه است: به این که محمّد فرزند علی مشهور به شلمغانی؛ (۲۳۰) او از جمله کسانی است که خداوند در عذابش بر او تعجیل فرموده و به او مهلت ندهد. وی تحقیقاً از طریق اسلام مرتدّ و منحرف شده و اسلام را ترک کرده و در دین خداوند ملحد و گمراه شده است و چیزهایی را ادعا کرده که باعث کفر او نسبت به خالق - جلّ و علا - شده است، - هارون به جای جمله «معه بالخالق» جمله «فیه بالخالق» آورده است. - او به خداوند افترا زده و دروغ گفته است و گناه بزرگی مرتکب شده است. هارون به جای اثماً عظيماً، عبارت امرأً عظيماً آورده است. کسانی که از دین خدا برگشتند و منحرف شدند دروغ گفتند و سخت گمراه و از خداوند دور گشتند و آشکارا بعیداً و خسروا خسراناً مینا و إنّنا قد برئنا إلی الله تعالی و إلی رسوله وآله صلوات الله وسلامه ورحمته وبرکاته علیهم بمنّه، ولعنا علیه لعائن الله - اتفقوا زاد بن داود

تتری - فی الظاهر منّا والباطن فی السرّ والجهر وفی کلّ وقت وعلی کلّ حال وعلی من شایعه وتابعه أو بلغه هذا القول منّا وأقام علی تویّبه بعده وأعلمهم - قال الصیمری: تولاکم الله قال ابن ذکا: أعزکم الله - أنا من التوقی - وقال ابن داوود: اعلم أنّنا من التوقی له. قال هارون: وأعلمهم أنّنا فی التوقی - والمحاذرة منه. قال ابن داود وهارون: علی مثل (ما کان) من تقدّمنا لنظرائه. زیانکار شدنند و تحقیقاً ما از او به خدا و پیامبرش و خاندان رسولش که صلوات و سلام و رحمت و برکات خداوندی به لطف و منّ خدای متعال نصیب آن‌ها شود، پناه برده و بیزاری می‌جوییم و او را که لعنت‌های خدا متوجهش باشد لعن و نفرین می‌کنیم، در ظاهر و باطن و در پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حالت، او را و کسانی که پیرو و تابع او بوده و هر که این قول ما به او ابلاغ شده ولی باز اصرار بر دوستی او داشته باشد، لعن و نفرین می‌کنیم، و از آنان دوری می‌جوییم. آن‌ها را از این مسأله آگاه کن. که ما از او دوری جسته و حذر می‌کنیم. صیمری پس از «أعلمهم» آورده است: «تولاکم الله؛ یعنی خداوند شما را دوست بدارد.» و ابن ذکا آورده: «أعزکم الله؛ یعنی خداوند به شما عزت بدهد.» و ابن داوود به جای جمله «أعلمهم أنّنا فی التوقی» آورده است که «أعلم أنّنا من التوقی؛ یعنی بدان که ما خود را از دوستی او دور می‌کنیم.» هارون گفته است: جمله آخری این گونه بود که آن‌ها را آگاه کن که ما از او دوری می‌کنیم و از دوستی او حذر می‌کنیم. ابن داوود و هارون گفته‌اند که بعد از آن فقره آمده بود: از او دوری می‌کنیم. مانند امثال او از کسانی که قبلاً از آن‌ها اعلام بیزاری کرده‌ایم. قال الصیمری: علی ما کنا علیه ممّن تقدّمه من نظرائه. وقال ابن ذکا: علی ما کان علیه من تقدّمنا لنظرائه. اتفقوا - من الشریعی والنمیری والهلالی والبلالی وغیرهم وعادة الله - قال ابن داود وهارون: جلّ ثناؤه واتفقوا - مع ذلك قبله وبعده عندنا جمیله وبه نثق وإیّاه نستعین وهو حسبنا فی کلّ أمورنا ونعم الوکیل. قال هارون: وأخذ أبوعلی هذا التوقیع ولم یدع أحداً من الشیوخ إلّا وأقرأه إیّاه وکوتب من بعد منهم بنسخته فی سائر الأمصار، فاشتهر ذلك فی الطائفة فاجتمعت علی لعنه والبراءة منه. وقتل محمّد بن علیّ السلمغانی فی سنه ثلاث وعشرین وثلاثمائه. صیمری به جای این فقره به این صورت روایت کرده است: بنابر آنچه که ما قبلاً نسبت به امثال او انجام داده‌ایم و نفرین شان کردیم. و ابن ذکا این فقره را به ترتیبی نقل کرده که شبیه نقل صیمری است. ادامه توقیع شریف که مورد اتفاق و اجماع است: [ما او را لعن می‌کنیم] و او از جمله شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و دیگران است و عادت خداوند این است که دعا یا لعن ما را اجابت می‌کند. ابن داوود و هارون گفته‌اند که بعد از عاده الله آمده بود جلّ ثناؤه اما فقره و عادت الله اتفاقی است و پس از آن آمده است: عادت خداوند با وجود این‌ها قبل و بعد از او، عادت زیبا، نیکو و پسندیده‌ای بوده است و ما به خداوند اعتماد داریم و از او یاری می‌طلبیم و خداوند هم در همه امور مان برای ما کافی بوده و بهترین و کیل است. هارون گفته است: ابو علی این توقیع را گرفت و برای تمامی بزرگان و شیوخ قرائت کرد و پس از آن نسخه‌هایی از آن را نوشته و به سایر شهرها فرستاد. بنابراین، این مسأله در بین شیعیان مشهور شده و همگی بر لعن و تبری از او متفق القول شدند. ذکر امر ابی بکر البغدادی ابن اخی الشیخ ابی جعفر محمّد بن عثمان العمری و ابی دلف المجنون. وی در سال (سیصد و بیست و سه) ه. ق کشته شده و به درک واصل شد. (۲۳۱) ۳۸۵ - أخبرنی الشیخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان، عن ابی الحسن علیّ بن بلال المهلبی قال: سمعت القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه یقول: أما أبو دلف الکاتب - لأحاطه الله - فکنا نعرفه ملحداً، ثمّ أظهر الغلو، ثمّ جنّ وسلسل، ثمّ صار مفوضاً وما عرفناه قطّ إذا حضر فی مشهد إلّا استخفّ به ولا عرفته الشیعه إلّا مدّة یسیره والجماعه تبتراً منه وممن یومع إلیه ینمس به. وقد کنا وجّهنا إلی ابی بکر البغدادی لما ادّعی له هذا ما ادّعاه، فأنکر ذلك وحلف علیه، فقبلنا ذلك منه، فلما دخل بغداد مال إلیه وعدل عن الطائفة وأوصی إلیه لم نشکّ أنّه علی

در بیان ماجرای ابی بکر بغدادی برادر زاده شیخ ابی جعفر محمّد بن عثمان عمری و حکایت ابی دلف مجنون

۱۷ / ۳۸۵ - شیخ مفید رضی الله عنه از ابوالحسن علی بن بلال مهلبی نقل می‌کند که او گفته است: از ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولویه شنیدم که می‌گفت: اما ابودلف کاتب که خداوند حفظش نکند، ما او را به عنوان ملحد و منحرف می‌شناختیم، بعد از آنی

که اظهار غلو کرد، دیوانه زنجیری شده، پس از بهبودی نسبی معتقد به تفویض شد، تا آنجا که می‌دانستیم به هر مجلس و محفلی وارد می‌شد او را کوچک و بی‌ارزش می‌شمردند و اهانت می‌کردند و شیعیان فقط مدّت کوتاهی با او ارتباط داشتند. جمعیت شیعه هم از او و هم از کسانی که به او معتقد و همکار وی بودند و امر را بر دیگران مشتبه می‌کردند، اظهار بیزاری کردند. ما متوجه ابی بکر بغدادی شده، برایش پیغام دادیم که حاوی ادعاهایی بود که ابی دلف برای او مدعی شده بود، ابی بکر همه را انکار کرده و حتی قسم هم یاد کرد، ما هم انکار او را پذیرفتیم. ولی وقتی که وارد بغداد شد، متمایل به ابی دلف شده و از شیعه کناره‌گیری کرد و زمان مرگش هم ابی دلف را وصیّ خودش قرار داد و به او وصیت کرد. بنابراین شکّ نکردیم که او هم با ابی دلف هم‌مذهب بوده است، لذا او را لعن کرده مذهب، فلعتاه وبرئنا منه لأنّ عندنا أنّ کلّ من ادّعی الأمر بعد السمریّ رحمه الله فهو کافر منتمس ضالّ مضلّ وباللّٰه التوفیق. ۳۸۶ - و ذکر ابو عمرو محمّد بن محمّد بن نصر السکریّ قال: لما قدم ابن محمّد بن الحسن بن الولید القمّی من قبل ابيه والجماعة [علی ابی بکر البغدادی وسألوه عن الأمر المذی حکى فيه من النيابة أنکر ذلك وقال: ليس إلیّ من هذا شیء. (وعرض علیه مال فأبى وقال: محرم علیّ أخذ شیء منه فإنّه ليس إلیّ من هذا الأمر شیء) ولا ادّعت شیئاً من هذا وکنت حاضرّاً لمخاطبته إیّاه بالبصرة. ۳۸۷ - و ذکر ابن عیاش قال: اجتمعت يوماً مع ابی دلف، فأخذنا فی ذکر ابی بکر البغدادی فقال لی: تعلم من این کان فضل سیّدنا الشیخ قدّس الله روحه وقدّس به علی ابی القاسم الحسین بن روح وعلی غیره؟ فقلت له: ما أعرف. و اعلان بیزاری کردیم، چرا که به اعتقاد ما هر کسی که پس از سمری ادعای نیابت کند، کافر، حيله‌گر و گمراه گمراه کننده است و «توفیق از جانب خداست». ۱۸ / ۳۸۶ - ابو عمرو محمّد بن محمّد بن نصر سکری گفته است: وقتی پسر محمّد بن حسن بن ولید قمی از طرف پدرش و شیعیان، پیش ابی بکر بغدادی رفت و در خصوص امر نیابت که از او حکایت شده بود سؤال کرد، او ضمن انکار این ادعا گفت: امر نیابت در دست من نیست. و مالی را هم که به عنوان نایب برای او برده بودند، قبول نکرد و گفت: گرفتن این مال بر من حرام است، چرا که من نایب نیستم و این ادعا را هم نکرده‌ام و من [ابو عمر محمّد بن محمّد بن نصر سکری در بصره در جلسه او حاضر بودم] او هیچ ادعایی نداشت. [۱۹ / ۳۸۷ - ابن عیاش گفته است: روزی همراه ابی دلف بودم و با هم پیرامون ابی بکر بغدادی گفت و گو می‌کردیم، او به من گفت: می‌دانی که شیخ ما [ابی بکر بغدادی] از کجا نسبت به ابوالقاسم حسین بن روح و دیگران برتری داشت؟ گفتم: نمی‌دانم. قال: لأنّ أباجعفر محمّد بن عثمان قدّم اسمہ علی اسمہ فی وصیّته. قال: فقلت له: فالمنصور [إذا] أفضل من مولانا أبی الحسن موسی علیه السلام قال: وکیف؟ قلت: لأنّ الصادق علیه السلام قدّم اسمہ علی اسمہ فی الوصیّة. فقال لی: أنت تتعصّب علی سیّدنا و تعادیه، فقلت: والخلق کلّهم تعادى أبابکر البغدادی و تتعصّب علیه غیرک وحدک، و کدنا نتقاتل و نأخذ بالأزیاق. و أمر ابی بکر البغدادی فی قلّة العلم والمرؤة أشهر وجنون ابی دلف أكثر من أن یحصی لا نشغل کتابنا بذلک ولا نطوّل بذكره و ذکر ابن نوح طرفاً من ذلك. ۳۸۸ - وروی أبو محمّد هارون بن موسی، عن ابی القاسم الحسین بن عبد الرحیم گفت: به این دلیل که ابی جعفر محمّد بن عثمان در مقام وصیت، نام ابی بکر را مقدم از نام ابن روح قرار داد. گفتم: اگر چنین باشد، باید منصور دوانیقی از مولای بزرگوار ما امام کاظم علیه السلام افضل باشد!! نعوذ باللّٰه. گفت: چطور؟ گفتم: به دلیل این که امام صادق علیه السلام در وصیت خود نام او را مقدم از نام امام کاظم علیه السلام قرار داد. به من گفت: تو در مورد سید ما [ابی بکر بغدادی] تعصّب داری و با او دشمنی می‌کنی. گفتم: بجز توی تنها همه خلق نسبت به او تعصّب داشته و با او دشمنی می‌کنند. بحث و جدل ما به جایی رسید که نزدیک بود گریبان یکدیگر را بگیریم. ابی بکر بغدادی در کمی علم و شرافت، مشهور بود، او بسیار کم سواد بود، و از طرفی دیوانگی ابی دلف سخت‌تر از آن است که بازگو شود لذا کتاب را به ذکر این مسائل طولانی نمی‌کنیم و ابن نوح پاره‌ای از آن‌ها را ذکر کرده است. ۲۰ / ۳۸۸ - ابو محمّد هارون بن موسی، از ابوالقاسم حسین بن عبدالرحیم الأبراروری قال: أنفذنی أبی عبد الرحیم إلی ابی جعفر محمّد بن عثمان العمری رضی الله عنه فی شیء کان بینی و بینہ، فحضرت مجلسه و فیہ جماعة من أصحابنا و هم يتذاکرون شیئاً من الروایات وما قاله الصادقون علیهم السلام حتّی أقبل أبو بکر محمّد بن أحمد بن عثمان

المعروف بالبغدادی ابن أخی أبی جعفر العمری رضی الله عنه، فلَمّا بصر به أبوجعفر رضی الله عنه قال للجماعة: أمسکوا فإنّ هذا الجائی لیس من أصحابکم. ۳۸۹ - وحكى أنه توکل للزیدى بالبصرة فبقی فی خدمته مدّة طويلة وجمع مالاً عظيماً، فسعى به إلى الزیدى، فقبض علیه وصادره وضربه على أمّ رأسه حتّى نزل الماء فی عينیه، فمات أبوبکر ضریراً. ۳۹۰ - وقال أبو نصر هبة الله بن محمّد بن أحمد الكاتب ابن بنت أمّ کلثوم بنت أبی جعفر ابراروری نقل کرده که گفت: پدرم عبدالرحیم مرا برای کاری که به من و او مربوط می شد به خدمت ابی جعفر محمّد بن عثمان عمری رضی الله عنه فرستاد. وقتی وارد مجلس ایشان شدم، تعدادی از علمای شیعه را دیدم که در مورد روایاتی از اهل بیت علیهم السلام با یکدیگر بحث و گفت و گو می کردند، تا این که ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان معروف به بغدادی برادر زاده ابی جعفر عمری رضی الله عنه وارد شد. تا چشم ابوجعفر به او افتاد، به حضار گفت: ساکت باشید، چون این شخص که می آید از شما نیست. ۳۸۹ / ۲۱ - حکایت شده که ابی بکر بغدادی در بصره وکیل یزیدی بود، و مدّت زیادی هم در خدمت او بود و از این راه هم اموال و ثروت زیادی جمع کرده بود، تا این که از او نزد یزیدی بدگویی کردند و یزیدی هم او را گرفته، اموالش را مصادره کرد و چنان به سرش ضربه زد که چشم هایش آب آورد. ابوبکر در حالی از دنیا رفت که کور شده بود. ۳۹۰ / ۲۲ - ابو نصر هبة الله بن محمّد بن احمد کاتب نوه ام کلثوم دختر ابی جعفر محمّد بن عثمان العمری رضی الله عنه: إنّ أبادلف محمّد بن مظفر الكاتب کان فی ابتداء أمره مخمّساً مشهوراً بذلك، لأنّه کان تریباً الکرخیّین وتلمیذهم وصنیعتهم وکان الکرخیّون مخمّسة لا یشکّ فی ذلك أحد من الشیعة وقد کان أبودلف یقول ذلك ویعترف به ویقول: نقلنی سیدنا الشیخ الصالح قدّس الله روحه ونور ضریحه عن مذهب أبی جعفر الکرخیّی إلى المذهب الصحیح یعنی أبابکر البغدادی. وجنون أبی دلف وحکایات فساد مذهبه أكثر من أن تحصی، فلا نظول بذکرها الكتاب هاهنا. قد ذکرنا جملاً من أخبار السفراء والأبواب فی زمان الغیبة، لأنّ صحّة ذلك مبنی على عمری رضی الله عنه گفته است: ابا دلف محمد بن مظفر کاتب در ابتدای کارش [انحرافش] جزء مخمسه (۲۳۲) بود، چون بین کرخی ها تربیت شده بود و شاگرد و بزرگ شده دست آنها بود و کرخیون هم مخمسه بودند و در این مسأله در بین شیعه هیچ شکّ و شبهه‌ای وجود ندارد. خود ابی دلف هم به این قائل بوده و اعتراف به آن داشته است، چنان که گفته است: شیخ صالح مرا از مذهب ابی جعفر کرخی به مذهب صحیح؛ یعنی ابی بکر بغدادی برگردانید. دیوانگی ابی دلف و همچنین داستان‌هایی که در باب فساد مذهب او آمده است بیشتر از آن است که شمارش بشوند و ما با ذکر آنها کتاب را طولانی نمی کنیم. تا اینجا تعدادی از اخبار سفرا و نواب امام در زمان غیبت را ذکر کردیم، به دلیل این که ثبوت امامه صاحب الزمان علیه السلام و فی ثبوت وکالتهم وظهور المعجزات علی ایدیهیم دلیل واضح علی امامه من انتّموا إلیه، فلذلك ذکرنا هذا، فلیس لأحد أن یقول: ما الفائدة فی ذکر أخبارهم فیما یتعلّق بالكلام فی الغیبة، لأنّنا قد بینا فائدة ذلك، فسقط هذا الاعتراض. وقد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفارة من الأصل. منهم أبوالحسین محمّد بن جعفر الأسدی؛ ۳۹۱ - أخبرنا أبوالحسین بن أبی جیّد القمی، عن محمّد بن الحسن بن الولید، عن محمّد بن یحیی العطار، عن محمّد بن أحمد بن یحیی، عن صالح بن أبی صالح قال: سألتی بعض النّاس فی سنه تسعین ومائتین قبض شیء، فامتنعت من ذلك وکتبت أستطلع الرأی، صحّت این نیابت بر ثبوت امامت صاحب الزمان علیه السلام مبتنی است و ثبوت وکالت آنها و ثبوت معجزات و کرامات امام علیه السلام به دست آنها، دلیل واضح و روشنی بر امامت کسی است که آنها به او اقتدا کرده‌اند، به همین دلیل آنها را ذکر کردیم. بنابراین کسی نمی تواند بگوید: بیان اخبار سفرای حضرت در بخشی که مربوط به غیبت است چه فایده‌ای دارد. چون، فائده آن را ذکر کردیم پس این اعتراض ساقط است. منصوبین نواب اربعه به سفارت حضرت در زمان نایبان خاص حضرت، افراد مورد اعتمادی بودند که از جانب سفرا و نواب امام علیه السلام به آنها توقیعاتی وارد می شد.

۱ / ۳۹۱ - صالح بن ابی صالح گفته است: شخصی در سال ۲۹۰ ه. ق از من درخواست کرد چیزی را به عنوان مال امام علیه السلام از او تحویل بگیرم. من از تحویل گرفتن آن خودداری کردم و نامه نوشتم و کسب تکلیف کردم، پس از مدتی جوابم آمد که محمد بن جعفر فأتانی الجواب: «بألری محمّد بن جعفر العربی فلیدفع إلیه فإِنَّه من ثقاتنا». ۳۹۲ - وروی محمّد بن یعقوب الکلینی، عن أحمد بن یوسف الشاشی قال: قال لی محمّد بن الحسن الکاتب المروزی: وجّهت إلی حاجز الوشاء مائتی دینار وکتبت إلی الغریم بذلک فخرج الوصول و ذکر: أنّه کان [له قبلی ألف دینار و آئی وجّهت إلیه مائتی دینار، وقال: إن أردت أن تعامل أحداً فعلیک بأبی الحسین الأسدی بالری، فورد الخبر بوفاء حاجر ضی الله عنه بعد یومین أو ثلاثة، فأعلمته بموته، فاعتّم. قلت له: لا تغتم فإنّ لک فی التوقیع إلیک دالتین؛ إحداهما إعلامه إیاک أنّ المال ألف دینار والثانیة أمره إیاک بمعاملة أبی الحسین الأسدی لعلمه بموت حاجز. عربی که در ری هست از افراد مورد اطمینان ماست، اموال به او تحویل داده شود. ۲ / ۳۹۲ - احمد بن یوسف شاشی گفته است: محمّد بن حسن کاتب مروزی به من گفت: دو یست دینار برای حاجز بن یزید و شاء بردم و به طلب کار (۲۳۳) نامه‌ای نوشتم و مسأله را مطرح کردم، جواب آمد و یادآوری کرده بود که قبلاً هزار دینار از من طلب داشته است و من دو یست دینار آن را به ایشان داده بودم، و فرموده بود: اگر خواستی با کسی معامله کنی [یعنی اموال ما را به کسی بدهی] پس حتماً با ابوالحسین اسدی در ری معامله کن. احمد بن یوسف شافی می گوید: دو یا سه روز بعد از این ماجرا، خبر رحلت حاجز رسید و خبر آن را به محمّد بن حسن کاتب دادم و خیلی از این خبر ناراحت شد. به او گفتم ناراحت نباش چون در توقیع شریف، دو نشانه و دلیل برای تو بود: یکی این که به تو اعلام کرده که مالی که باید می دادی هزار دینار است و دوم این که به تو دستور داده است که با ابی الحسین اسدی معامله کنی و آن هم به خاطر علم حضرت به فوت حاجز بوده است. ۳۹۳ - وبهذا الإسناد، عن أبی جعفر محمّد بن علی بن نوبخت قال: عزم علی الحجّ وتأهّب فورد علی: «نَحْنُ لِذَلِكَ كَارِهُونَ» فضاک صدری و اغتممت و کتبت أنا مقیم بالسمع والطاعة غیر أنّی معتمّ بتخلّفی عن الحجّ، فوقع: «لَا یَضِیْقَنَّ صَدْرُكَ فَإِنَّكَ تُحُجُّ مِنْ قَابِلٍ». فلما کان من قابل استأذنت فورد الجواب، فکتبت إنی عادلت محمّد بن العباس وأنا واثق بدیانتّه وصیانتّه فورد الجواب: «الأسدی نعم العدیل فإنّ قدم فلا تختر علیه» قال: فقدم الأسدی فعادلته. ۳۹۴ - محمّد بن یعقوب، عن علی بن محمّد، عن محمّد بن شاذان النیشابوری قال: اجتمع عندی خمس مائة درهم ینقص عشرون درهماً فلم أحبّ أن ینقص هذا المقدار، ۳ / ۳۹۳ - ابو جعفر محمّد بن علی بن نوبخت گفته است: قصد حجّ کرده بودم و اسباب سفر را مهیا کردم که توقیعی با این مضمون برای من وارد شد: «ما از این سفر خرسند نیستیم.» با دیدن این توقیع دلم تنگ شده و ناراحت شدم. به محضر حضرت نوشتم: دستور را شنیده و اطاعت کردم، فقط به خاطر نرفتن به حجّ ناراحتم. بعد توقیع شریف آمد: «دل تنگ نباش، چون سال آینده به حجّ می روی.» وقتی که سال بعد رسید، برای رفتن به حجّ اجازه خواستم، جواب نامه‌ام آمد [که اجازه داده بود] بعد نامه دیگری نوشتم که «با محمّد بن عباس رفیق راه هستم، چرا که به دیانت و امانت داری او اطمینان دارم.» جواب آمد که «اسدی همسفر خوبی است، اگر او بیاید کس دیگری را به او ترجیح نده.» بعد از آن اسدی آمد و من با او هم کجاوه شدم. ۴ / ۳۹۴ - محمّد بن شاذان نیشابوری گفته است: ۴۸۰ درهم در نزد من فراهم شد، دوست نداشتم که این مبلغ تمام و کمال نباشد، بنابراین بیست درهم از اموال خودم را به فوزنت من عندی عشرين درهماً و دفعتها إلی الأسدی ولم أکتب بخبر نقصانها و آئی اتممتها من مالی فورد الجواب: «قَدْ وَصَلَتِ الْخَمْسَةَ مِائَةَ الَّتِي لَكَ فِيهَا عَشْرُونَ». ومات الأسدی علی ظاهر العدالة لم یتغیّر ولم یطعن علیه فی شهر ربیع الآخر سنة اثنتی عشرة و ثلاثمائة. ومنهم أحمد بن إسحاق و جماعه خرج التوقیع فی مدحهم: ۳۹۵ - روی أحمد بن إدیس، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أبی محمّد الرازی قال: کنت وأحمد بن أبی عبد الله بالعسکر، فورد علینا رسول من قبل الرجل فقال: أحمد بن إسحاق الأشعری و إبراهيم بن محمّد الهمدانی وأحمد بن حمزة بن السبع ثقات. آن اضافه کرده، برای اسدی فرستادم و در نامه نوشتم که پول‌ها کم بوده و من آن را کامل کرده‌ام. بعد جواب آمد که «پانصد درهمی که بیست درهم آن از اموال تو بود رسید.» اسدی در ماه ربیع الاخر سال ۳۱۲ ه. ق با ظاهر عدالت از دنیا رفت، در حالی که حالات و اعتقادات او تغییر نکرد و هیچ

کس هم در حق او طعن و ذمی وارد نکرد.

احمد بن اسحاق و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزه بن یسع

۵ / ۳۹۵ - احمد بن محمد بن عیسی از ابی محمد رازی نقل کرده که او گفته است: من همراه احمد بن ابی عبدالله در عسکر بودم، که فرستاده‌ای از طرف آن مرد - یعنی حضرت مهدی علیه السلام - آمد و گفت: احمد بن اسحاق اشعری و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزه بن یسع، مورد اعتماد هستند.

فصل هفتم: در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام

فصل هفتم: در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام

۷ - فصل فیما ذکر فی بیان عمره علیه السلام قد بینا بالأخبار الصحیحہ بأن مولد صاحب الزمان علیه السلام کان فی سنه ست و خمسين ومائتین وأن أباه علیه السلام مات فی سنه ستین فکان له حینئذ أربع سنین فیکون عمره إلی حین خروجه ما یقتضیه الحساب ولا ینافی ذلك الأخبار التي روت مقدار سنه مختلفه الألفاظ. ۳۹۶ - نحو ما روی عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: لیس صاحب هذا الأمر (من جاز من أربعین)، صاحب هذا الأمر القوی المشمر.

در بیان عمر شریف حضرت «ع»

ما قبلاً به واسطه اخبار صحیحہ بیان کردیم که میلاد مسعود صاحب الزمان علیه السلام در سال ۲۵۶ ه.ق بوده و پدر بزرگوار ایشان در سال ۲۶۰ از دنیا رفت، پس حضرت در آن زمان چهار ساله بودند. اما عمر مبارک حضرت تا زمان خروج و قیام ایشان مقداری است که حساب اقتضا کند، و با اخباری که در مورد سن حضرت وقت ظهور روایت شده [مثل روایاتی که می‌گویند وقت ظهور مردی حدود چهل ساله است] و لفظاً متفاوت است، منافات ندارد. مثل اخباری که در این فصل می‌آیند. ۱ / ۳۹۶ - از امام باقر علیه السلام روایت شده است که سن صاحب این امر از چهل سال نمی‌گذرد، او قوی، نیرومند و جدی خواهد بود. وما أشبه ذلك من الأخبار التي وردت مختلفه الألفاظ متباينه المعانی. فالوجه فیها: إن صححت أن نقول إنه يظهر فی صورة شاب من أبناء أربعین سنه أو ما جانسه، لا أنه یكون عمره كذلك لتسلم الأخبار. ۳۹۷ - ویقوی ذلك ما رواه أبوعلی محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالک، عن عمر بن طرخان، عن محمد بن إسماعیل، عن علی بن عمر بن علی بن الحسین، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إن ولی الله یممر عمر إبراہیم الخلیل عشرين ومائة سنه ویظهر فی صورته فتی موفقی ابن ثلاثین سنه. ۳۹۸ - وعنه، عن الحسن بن علی العاقولی، عن الحسن بن علی بن ابی حمزه، عن أبیه، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال: اخبار و روایات زیادی شبیه به این روایت وارد شده که هم الفاظ آنها مختلف است و هم دارای معانی متفاوت هستند. توضیح خبر: با فرض این که روایت صحیح باشد، می‌گوییم: آن حضرت در صورت و شمایل جوانی حدود چهل ساله ظاهر می‌شود، نه این که ایشان وقت ظهور چهل سال دارد. پس در صورت پذیرش این توجیه، همه اخبار همین معنا را دارند. این مطلب را خبر ذیل تقویت می‌کند. ۲ / ۳۹۷ - علی بن عمر بن علی بن حسین از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: ولی خدا مثل ابراهیم خلیل علیه السلام ۱۲۰ سال عمر می‌کند و در صورت جوان رشید و تنومند سی ساله‌ای ظاهر می‌شود. ۳ / ۳۹۸ - ابی بصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر قائم خروج کند مردم لو خرج القائم لقد أنکره الناس، یروج إلیهم شاباً موفقاً، فلا یلبث علیه إلا کل مؤمن أخذ الله ميثاقه فی الدر الأول. ۳۹۹ - وروی فی خبر آخر: أن فی صاحب الزمان علیه السلام شبهاً من یونس رجوعه من غیبه بشرخ الشبَاب.

۴۰۰ - وقد روى عن أبى عبد الله عليه السلام أنه قال: ما تُنكَرُونَ أَنْ يَمُدَّ اللَّهُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِي الْعُمُرِ كَمَا مَدَّ لِنُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعُمُرِ. ولو لم ترد هذه الأخبار أيضاً لكان ذلك مقدوراً لله تعالى بلا خلاف بين الأمة، وإنما ایشان را انکار می‌کنند، به دلیل این که او در صورت و شمایل جوان رشید و نیرومندی به سمت آن‌ها برمی‌گردد و ظهور می‌فرماید. بنابراین فقط مؤمنی در اعتقاد به ولایت و امامت او باقی و ثابت قدم می‌ماند که خداوند متعال در عالم ذر از او عهد و پیمان گرفته باشد. ۴ / ۳۹۹ - در خبر دیگری آمده است: در وجود مبارک صاحب الزمان، شباهتی از یونس پیامبر هست، و آن این که از غیبتش به شکل اول جوانی بر می‌گردد. (۲۳۴) ۵ / ۴۰۰ - از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمودند: این که خداوند عمر صاحب این امر را طولانی می‌فرماید را انکار نکنید، چنان که خداوند متعال [قبلاً هم] عمر نوح علیه السلام را طولانی فرمود. (۲۳۵) تذکر: اگر هم این اخبار وارد نمی‌شد - با فرض نبودن این اخبار - باز هم معلوم است که طولانی کردن عمر شریف حضرت، در حیطه قدرت الهی بوده و برای خداوند متعال مقدور است، و در این مسأله کوچک‌ترین اختلافی در بین امت اسلامی نیست، یخالف فیها أصحاب الطبائع والمنجمون وأصحاب الشرائع کلهم على جواز ذلك. ۴۰۱ - وروی النصارى أن فيمن تقدّم من عاش سبعمائه سنة وأكثر. ۴۰۲ - وروی أبو عبيدة معمر بن المثنى البصرى التيمي قال: كانت في غطفان خلّة أشهرتهم بها العرب، كان منهم نصر بن دهمان وكان من سادة غطفان وقادتها حتى خرف وحناء الكبر وعاش تسعين ومائة سنة، فاعتدل بعد ذلك شاباً وأسود شعره، فلا يعرف في العرب أعجوبة مثلها. وقد ذكرنا من أخبار المعمرين قطعة فيها كفاية فلا معنى للتعجب من ذلك. وكذلك أصحاب السير ذكروا أن زليخا امرأة العزيز رجعت شابة طرية وتزوجها يوسف عليه السلام. وقصّيتها في ذلك معروفة. و أصحاب و طرفداران همه شریعت‌ها و ادیان این امر را قبول دارند. فقط طرفداران طبیعت [مادی‌گراها] و ستاره‌شناسان با این امر مخالف کرده‌اند. ۶ / ۴۰۱ - نصارا روایت کرده‌اند: برخی از گذشتگان آن‌ها هفتصد سال و چه بسا بیشتر هم زندگی کرده‌اند. ۷ / ۴۰۲ - روایت شده که ابو عبیده معمر بن مثنی بصری تیمی گفته است: در طایفه غطفان خصلتی بود که در بین عرب موجب شهرت آن‌ها شده بود، در بین این طایفه نصر بن دهمان بود که بزرگ و شریف غطفان به حساب می‌آمد، ۱۹۰ سال زندگی کرد و پیر و خمیده شده بود، اما بعد از این مدت جوان شده و موهایش سیاه شد، و در عرب اعجوبه‌ای مثل او شناخته نشده است. ما قبلاً اخبار تعدادی از معمرین را یاد آور شدیم که کفایت می‌کند، بنابراین در مسأله طول عمر، تعجب کردن معنا ندارد. علاوه بر این علمای تاریخ گفته‌اند که زلیخا عزیز مصر پس از پیری جوان شد و یوسف علیه السلام با او ازدواج کرد و ماجرای او معروف است. (۲۳۶) وأما ما روى من الأخبار التي تتضمن أن صاحب الزمان يموت، ثم يعيش أو يقتل، ثم يعيش نحو ما رواه: ۴۰۳ - الفضل بن شاذان، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن قاسم الحضرمي، عن أبي سعيد الخراساني قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأي شيء سمي القائم؟ قال: لأنه يقوم بعد ما يموت، إنه يقوم بأمر عظيم، يقوم بأمر الله سبحانه. ۴۰۴ - وروی محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن الحكم، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار، أماته الله مائة عام، ثم بعته. ۴۰۵ - وعنه عن أبيه، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن إسحاق بن محمد، عن القاسم بن الربيع، عن علي بن خطاب، عن مؤذن مسجد الأحمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل للقائم عليه السلام؟

نشانه‌های پیش از قیام و ظهور امام زمان علیه السلام

۱ / ۴۲۳ - اسماعیل بن صباح می‌گوید: از پیرمردی شنیدم که از سیف بن عمیره یادآوری و نقل می‌کرد که سیف گفته است: در کنار ابی جعفر منصور دوانیقی بودم که شنیدم، بدون مقدمه گفت: ای سیف بن عمیره! به ناچار و حتماً ندا کننده‌ای به نام مردی از اولاد ابی طالب، از آسمان ندا می‌کند. گفتیم: کسی هم این مطلب را روایت کرده است؟ گفت: قسم به خداوندی که جانم در دست قدرت اوست! این مطلب را گوشم از او [امام باقر علیه السلام] شنیده که می‌فرمودند: حتماً ندا کننده‌ای به نام مردی از آسمان

ندا می کند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! مثل این حدیث را هرگز نشنیده‌ام. فقال: یا سیف إذا كان ذلك فنحن أول من نجیبه، أما إنه أحد بنی عمنا. قلت: أی بنی عمکم؟ قال: رجل من ولد فاطمة علیها السلام. ثم قال: یا سیف لو لا أتی سمعت أبا جعفر محمد بن علی [یحدثنی به، ثم حدثنی به أهل الدنيا ما قبلت منهم ولكنه محمد بن علی علیه السلام. ۴۲۴ - وأخبرنی جماعة، عن التلعکبری، عن أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن عثمان بن أحمد السماک، عن إبراهیم بن عبد الله الهاشمی، عن یحیی بن أبی طالب، عن علی بن عاصم، عن عطاء بن السائب، عن أبیه، عن عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لا تقوم الساعة حتی یخرج نحو من ستین کذاباً کلهم یقول أنا نبی. ۴۲۵ - أحمد بن إدريس، عن علی بن محمد بن قتیبة، عن الفضل بن شاذان، عن الحسن بن محبوب، عن أبی حمزة الثمالی قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: إن أبا جعفر علیه السلام كان یقول: گفت: ای سیف! وقتی که آن اتفاق بیفتد ما [بنی عباس] اولین کسانی هستیم که دعوتش را اجابت می کنیم. بدان که او یکی از عمو زادگان ما است. گفتم: از کدام عمو زادگان شما است؟ گفت: مردی از اولاد فاطمه علیها السلام است. بعد از آن گفت: ای سیف! اگر این حدیث را از ابا جعفر محمد بن علی امام باقر علیهما السلام نمی شنیدم و همه اهل عالم آن را به من خبر می دادند، حتماً قبول نمی کردم، اما او محمد بن علی علیهما السلام است! ۴۲۴ / ۲ - عبد الله بن عمر گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: قیامت قیام نمی کند [ظهور واقع نمی شود] مگر این که حدود شصت نفر کذاب خروج کرده، همگی می گویند: من پیامبر هستم. ۴۲۵ - ابی حمزه ثمالی گفته است: به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که امام خروج السفیانی من المخبثوم والیداء من المخبثوم وطلوع الشمس من المغرب من المخبثوم وأشیاء كان یقولها من المخبثوم. فقال أبو عبد الله علیه السلام: واختلاف بیی فلان من المخبثوم وقتل النفس الزکیة من المخبثوم وخروج القائم من المخبثوم؟ قلت: وكيف یكون الیداء. قال: ینادی من السماء أول النهار ینسعه کل قوم بالستینهم: ألا إن الحق فی علی وشیعته. ثم ینادی إلیس فی آخر النهار من الأرض: ألا إن الحق فی عثمان وشیعته، فعند ذلك یرتاب المبطلون. باقر علیه السلام می فرمودند: خروج سفیانی، ندای آسمانی و طلوع خورشید از مغرب، از جمله محتومات هستند و امور دیگری را هم می فرمودند که از محتومات هستند [یعنی اینها حتمی بوده و یقیناً اتفاق افتاده و هیچ تغییر و تبدیلی در آنها نیست]. امام صادق علیه السلام فرمودند: و اختلاف بنی فلان [بنی عباس] در بین خودشان، و قتل نفس زکیه و خروج قائم علیه السلام نیز از جمله محتومات است و حتماً اتفاق می افتد. عرض کردم: ندا چگونه اتفاق می افتد؟ حضرت فرمودند: ندا کننده‌ای از آسمان در اول روز ندا می کند به صورتی که همه مردم با هر زبانی آن را می شنوند و ندا این است: بدانید که حق با علی و پیروان اوست. پس از آن و در آخر روز شیطان ندایی می کند که منشأش در زمین است نه در آسمان: بدانید که حق با عثمان و پیروان اوست. در همان وقت اهل باطل [در این که کدام ندا حق است] شک می کنند. ۴۲۶ - وبهذا الإسناد، عن ابن فضال، عن حماد، عن الحسین بن المختار، عن أبی نصر، عن عامر بن واثله، عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: عشر قبل الساعة لا ید منها: السفیانی والدجال والدخان والیداء وخروج القائم وطلوع الشمس من مغربها ونزول عیسی علیه السلام وحسب بالمشرق وحسب بجزیره العرب وناز تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلی المحشر. ۴۲۷ - وبهذا الإسناد، عن ابن فضال، عن حماد، عن إبراهیم بن عمر، عن عمر بن حنظله، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: خمس قبل قیام القائم من العلامات: الصیحة والسفیانی والخسف بالیداء وخروج الیمانی وقتل النفس الزکیة. ۴۲۸ - الفضل بن شاذان، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبی خدیجه قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: ۴۲۶ / ۴ - عامر بن واثله از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: قبل از قیامت [و ظهور حضرت] حتماً ده اتفاق می افتد: خروج سفیانی، خروج دجال، آمدن دخان [دود]، آمدن دابه [دابه الارض]، خروج قائم علیه السلام، طلوع خورشید از مغرب، نازل شدن عیسی علیه السلام، فرو رفتن زمین در سمت مشرق، فرورفتن زمین در جزیره العرب [وادی پیدا]، آتشی از قعر زمین در منطقه عدن خارج می شود که مردم را به محشر می کشاند. ۴۲۷ / ۵ - عمر بن حنظله، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: پیش از قیام قائم علیه السلام پنج

علامت ظاهر می‌شود: صیحه آسمانی، خروج سفیانی، فرورفتن زمین در منطقه بیدا، خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه. ۴۲۸ / ۶

- ابی خدیجه (۲۴۹) می‌گوید که امام صادق علیه السلام فرمودند: قائم علیه السلام خروج نمی‌کند لا یَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى یَخْرُجَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كُلُّهُمْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ. ۴۲۹ - وعنه، عن عبد الله بن جبلة، عن أبي عمارة، عن علي بن أبي المغيرة، عن عبد الله بن شريك العامري، عن عميرة بنت نفيل قالت: سمعت الحسن بن علي عليه السلام يقول: لا يكون هذا الأمر الذي تنتظرون حتى يبرأ بعضكم من بعض ويلعن بعضكم بعضاً ويتنفل بعضكم في وجه بعض وحتى يشهد بعضكم بالكفر على بعض. قلت: ما في ذلك خير؟ قال: الخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ، عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ قَائِمُنَا، فَيَرْفَعُ ذَلِكَ كَلْمَهُ. ۴۳۰ - وروى الفضل، عن علي بن أسباط، عن محمد بن أبي البلاد، عن علي بن محمد الأودي، عن أبيه، عن جدّه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: مگر بعد از آن که دوازده نفر از بنی هاشم خروج کرده و هر کدام، مردم را به اطاعت از خودشان دعوت کنند. ۴۲۹ / ۷ - عبدالله بن شريك عامري از عميره دختر نفيل (۲۵۰) نقل می‌کند که او گفته است: از حسن بن علی، امام مجتبی علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند: این امر را که منتظر ظهور آن هستید واقع نخواهد شد تا این که برخی از شما از عده دیگری بیزاری جسته و دوری کنند و بعضی از شما بعضی دیگر را لعن و نفرین کنند، و گروهی به صورت گروهی دیگر آب دهان بیندازند، و دسته‌ای شهادت به کفر دسته دیگر بدهد. عرض کردم: بنابراین خیری در آن زمان نیست. حضرت فرمودند: همه خیرها در آن وقت است، چرا که در آن زمان قائم علیه السلام ظهور کرده و همه این‌ها را بر می‌دارد. ۴۳۰ / ۸ - علی بن محمد اودی، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که او گفته است: بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ مَوْتٌ أَحْمَرٌ وَمَوْتٌ أَبْيَضٌ وَجَرَادٌ فِي حِينِهِ وَجَرَادٌ فِي غَيْرِ حِينِهِ، أَحْمَرٌ كَأَلْوَانِ الدَّمِ، فَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَالْسَّيْفُ وَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ فَالطَّاعُونَ. ۴۳۱ - سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي الزيتوني وعبد الله بن جعفر الحميري [معاً]، عن أحمد بن هلال العبرثاني، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام - في حديث له طويل اختصرنا منه موضع الحاجة - أنه قال: لا بُدَّ مِنْ فَتْنَةٍ صَيَاءٌ صَيَلَمَ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيحَةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْخَةِ الثَّلَاثِ مِنْ وُلْدِي، يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَأَهْلُ الْأَرْضِ وَكَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَزَانٍ حَزِينٍ عِنْدَ فَقْدِ امِيرِ الْمُؤْمِنَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: اندکی پیش از ظهور قائم علیه السلام مرگ سرخ و مرگ سفید اتفاق می‌افتد و ملخ در وقت خودش [یعنی زمان نزدیک به برداشت زراعت] و در غیر وقت خودش آن هم ملخ سرخ و هم رنگ خون می‌آید. و اما مرگ قرمز همان کشته شدن با شمشیر و مرگ سفید همان طاعون (۲۵۱) است. ۴۳۱ / ۹ - حسن بن محبوب در حدیثی نسبتاً طولانی که ما مختصرش کرده و به اندازه نیاز از آن ذکر می‌کنیم، از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: به ناچار فتنه سختی در می‌گیرد و خاصان و همرازان ما هم در آن فتنه گرفتار می‌شوند، و این فتنه در زمانی است که فرزند سوم من [سه نسل پس از من از میان شیعیان] مفقود و نایاب گردد. همه اهل آسمان و زمین بر غیبت او [امام زمان علیه السلام] گریه می‌کنند؟ چه بسیار مؤمنانی هستند که در وقت مفقود شدن آب صاف [ماء معین، یعنی حضرت مهدی علیه السلام] تأسف الماء المعین، کَأَنِّي بِهِمْ أَسِيرٌ مَا يَكُونُونَ وَقَدْ نُوذُوا بِتَدَاءٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعْدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرَّبَ فِي رَحْمَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَدَابًا لِلْكَافِرِينَ. فَقُلْتُ: وَأَيُّ نِدَاءٍ هُوَ؟ قَالَ: يُنَادُونَ فِي رَجَبٍ ثَلَاثَةَ أَصْوَابٍ مِنَ السَّمَاءِ: صَوْتًا مِنْهَا «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» وَالصَّوْتُ الثَّانِي «أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ» يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالصَّوْتُ الثَّلَاثُ - يَرُونَ بَدَنًا بَارِزًا نَحْوَ عَيْنِ الشَّمْسِ - هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كَرَّ فِي هَلَاكِ الظَّالِمِينَ. وفي رواية الحميري والصَّوْتُ [الثَّالِثُ بَدَنٌ يُرَى فِي قَرْنِ الشَّمْسِ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ فُلَانًا فَاسْمِعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا». خورده و تشنه و غمگین می‌شوند. گویا من خوشحال ترم از آنچه که آنان در آن موقعیت هستند و نمی‌دانند؛ چرا که ندای به آن‌ها می‌رسد و همچنان که از نزدیک شنیده می‌شود از دور هم شنیده می‌شود، محتوای آن ندا برای مؤمنین رحمت و برای کافران عذاب است. عرض کردم: آن ندا چیست؟ حضرت فرمودند: در ماه رجب، سه مرتبه از آسمان [خطاب به مردم] ندا داده می‌شود: ندا و صوت اول عبارت است از: «لعنت خداوند بر ظالمان باد». (۲۵۲) ندا و صوت دوم این است: «آنچه باید نزدیک شود، نزدیک شده است [قیامت فرا می‌رسد] ای گروه مؤمنان!» (۲۵۳) و ندا و صوت سوم هم در حالی که در طرف جرم خورشید بدنی دیده می‌شود، این است: این امیرالمؤمنین علیه

السلام است که برای نابودی و هلاک ظالمان به دنیا بازگشته است. در روایت حمیری در مورد صوت سوم آمده است: بدنی در نزدیکی خورشید دیده می‌شود، صاحب صدا می‌گوید: خداوند متعال فلان شخص را برانگیخته، حرف او را بشنوید و از او اطاعت کنید. وَقَالَ جَمِيعًا: فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي النَّاسَ الْفَرْجُ وَتَوَدُّ النَّاسُ لَوْ كَانُوا أَحْيَاءُ «وَيَسْفِي اللَّهُ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ». ۴۳۲ - الفضل بن شاذان، عن نصر بن مزاحم، عن ابن لهيعة، عن أبي زرعة، عن عبد الله بن رزين، عن عمار بن ياسر رضي الله عنه أنه قال: دعوة أهل بيت نبیکم فی آخر الزمان، فالزموا الأرض وكفوا حتى تروا قاداتها، فإذا خالف الترك الروم وكثرت الحروب في الأرض ينادى مناد على سور دمشق: ويل لازم من شر قد اقترب ويخرب حائط مسجدها. ۴۳۳ - الفضل، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن محمد بن بشر، عن محمد بن الحنفية قال: قلت له: قد طال هذا الأمر حتى متى؟ قال: فحرك رأسه، ثم قال: بعد از این هر دو روایت می‌گویند: در همان زمان، فرج و گشایش برای مردم فرا می‌رسد و مردم دوست می‌دارند که ای کاش در آن زمان زنده بودند، و خداوند سینه‌های مؤمنان را شفا می‌دهد؛ یعنی دل‌هایی که از جور و ستم ظالمان مجروح بود را با ظهور، شفا می‌دهد. (۲۵۴) / ۱۰ - ۴۳۲ - عبد الله بن رزين، از عمار بن ياسر رضي الله عنه نقل می‌کند که گفته است: دعوت و خلافت اهل بیت پیامبر شما در آخر الزمان واقع خواهد شد، بنابراین فعلاً در جای خودتان بنشینید و از جنگ دست نگه دارید تا پیشوایان دعوت را ببینید. زمانی که ترک‌ها و رومی‌ها با هم اختلاف کرده، در زمین جنگ و خونریزی زیاد بشود، ندا دهنده‌ای بر بلندای حصار و یا قلعه دمشق ندا می‌دهد: وای از شری که حتمی و نزدیک شد. و دیوار مسجد دمشق تخریب می‌شود. ۱۱ / ۴۳۳ - محمد بن بشر از محمد بن حنفیه نقل می‌کند که او گفته است: به محضر حضرت عرض کردم: این امر [ظهور دولت اهل بیت طولانی شد، کی اتفاق می‌افتد؟ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَلَمْ يَعِضْ الزَّمَانُ؟ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَلَمْ يَجْفُوا الْأَخْوَانُ؟ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَلَمْ يَطْلُمِ السُّلْطَانُ؟ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَلَمْ يَقُمْ الزُّنْدِيقُ مِنْ قَرْوِينَ فَيَهْتِكُ سِيُورَهَا وَيَكْفُرُ صُدُورَهَا وَيَغَيِّرُ سُورَهَا وَيَذْهَبُ بَهْجَتِهَا؟ مَنْ فَرَمَهُ أَدْرَكَهُ وَمَنْ حَارَبَهُ قَتَلَهُ وَمَنْ اعْتَرَلَهُ افْتَقَرَ وَمَنْ تَابَعَهُ كَفَرَ، حَتَّى يَقُومَ بَاكِيَانِ: بَاكِ يَبْكِي عَلَى دِينِهِ وَبَاكِ يَبْكِي عَلَى دُنْيَاهُ. ۴۳۴ - الفضل، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدم، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: الزِّمِ الْأَرْضَ وَلَا تُحْرِكْ يَدًا وَلَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عِلَامَاتٍ أَدْكُرُهَا لَكَ وَمَا أَرَاكَ تُدْرِكُ: حضرت عليه السلام سرشان را تکان داده و فرمودند: چگونه ممکن است که آن امر واقع بشود در حالی که هنوز روزگار بر اهلش سختی و شدت وارد نساخته؟ کجا واقع شود و حال آن که هنوز برادران دینی نسبت به یکدیگر ظلم و جفا نکرده‌اند؟ آن امر کجا ظاهر شود و حال آن که هنوز سلطان، ظلم و ستم نکرده؟ و کجا واقع شود و حال آن که هنوز ملحد و کافری از قزوین قیام نکرده که پرده ناموس اهل آنجا را دریده و به آن‌ها هتک حرمت کند و بزرگان آن‌ها را مجبور به گناه کند، به گونه‌ای که گویا هرگز در عرصه عالم نبوده‌اند. حصار آنجا را تغییر دهد و شادابی آنجا را از بین ببرد؟ هر کس از حیطة قدرت او فرار کند او را پیدا می‌کند و هر کسی با او بجنگد کشته می‌شود. هر کسی از او کناره‌گیری کند فقیر می‌شود، و هر که از او تبعیت کند، کافر می‌شود. تا این که آن‌ها دو گروه گریان می‌شوند: برخی برای دینشان و عده‌ای برای دنیای شان گریه می‌کنند. ۱۲ / ۴۳۴ - جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: در جای خودت بنشین و دست و پا نزن، تا زمانی که علاماتی را ببینی که برای تو ذکر می‌کنم، البته در تو نمی‌بینم که زمان ظهور علامات را ببینی [آن علامات عبارتند از این که: اِخْتِلَافُ بَنِي فُلَانٍ وَمُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَيَجِئُكُمْ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ وَحَسْفُ قَرْيَةٍ مِنْ قَرْيِ الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَةَ وَسَيَتَّقِبُلُ إِخْوَانَ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ وَسَيَتَّقِبُلُ مَارِقَةَ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا الرَّمْلَةَ، فَتَلْكَ السَّنَةُ فِيهَا اِخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ، فَأَوَّلُ أَرْضٍ تَخْرُبُ الشَّامُ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ رِيَاطٍ: رِايَةُ الْأَصْهَبِ وَرِايَةُ الْأَبْجَعِ وَرِايَةُ السُّفْيَانِيِّ. [بنی فلان] بنی عباس دچار اختلاف و چند دستگی می‌شوند. ندا دهنده‌ای از آسمان به فتح و پیروزی ندا می‌دهد و صدایش از ناحیه دمشق به گوش شما می‌رسد، و دهی از دهات شما به نام جابیه (۲۵۵) در زمین فرو می‌رود. برادران ترک در جزیره یا شهر جزیره پیاده می‌شوند، و خارجیان رومی (۲۵۶) هم می‌آیند تا این که در رمله (۲۵۷) پیاده می‌شوند، در همان سال اختلافات بسیار زیادی رخ

می‌دهد. اولین سرزمینی که خراب خواهد شد شام است، اهل شام و دیگران به سه پرچم گرایش پیدا می‌کنند: پرچم اصهب، پرچم ابقع (۲۵۸) و پرچم سفیانی. ۴۳۵ - أحمد بن علی الرازی، عن المقانعی، عن بکار بن أحمد، عن حسن بن حسین، عن عبد الله بن بکیر، عن عبد الملك بن إسماعیل الأسدی، عن أبيه قال: حدّثنی سعید بن جبیر قال: السنة التي يقوم فيها المهديّ تمطر أربعاً وعشرين مطرة يرى أثرها وبركتها. ۴۳۶ - وروی عن كعب الأحبار أنه قال: إذا ملك رجل من بني العباس يقال له: عبد الله وهو ذوالعين بها افتتحوها وبها يختمون وهو مفتاح البلاء وسيف الفناء فإذا قرئ له كتاب بالشام من عبد الله عبد الله أمير المؤمنين لم تلبثوا أن يبلغكم أن كتاباً قرئ على منبر مصر: من عبد الله عبد الرحمن أمير المؤمنين. وفي حديث آخر قال: الملك لبني العباس حتى يبلغكم كتاب قرئ بمصر من عبد الله ۱۳ / ۴۳۵ - عبد الملك بن اسماعیل اسدی از پدرش نقل کرده که می‌گوید: سعید بن جبیر به من گفت: در سالی که مهدی علیه السلام قیام می‌کند، بیست و چهار مرتبه باران می‌بارد، به گونه‌ای که اثر و برکت آن همه جا آشکار می‌شود. ۱۴ / ۴۳۶ - از کعب الاحبار روایت شده که او گفته است: وقتی که مردی از عباس که نامش عبدالله و صاحب عین (۲۵۹) است به حکومت می‌رسد، ابتدا و انتهای دولت بنی عباس با اوست، او کلید بلا و شمشیر فنا است. وقتی که نامه او در شهر شام به این مضمون خوانده شود: «از بنده خدا، عبدالله امیر مؤمنان»، بلافاصله به شما خبر می‌رسد که در منبر مصر هم نامه‌ای با این مضمون «از بنده خدا عبدالرحمان امیر مؤمنان» خوانده شده است. در حدیث دیگر از کعب الاحبار آمده است: سلطنت با بنی عباس است تا وقتی که در مصر نامه‌ای به این ترتیب خوانده شود: «از بنده خدا عبدالرحمن امیر مؤمنان»، وقتی که عبد الرحمن امیر المؤمنین و إذا كان ذلك فهو زوال ملكهم وانقطاع مدّتهم، فإذا قرئ عليكم أول النهار لبني العباس من عبد الله (عبد الله) أمير المؤمنين فانظروا كتاباً يقرأ عليكم [من آخر النهار] من عبد الله عبد الرحمن أمير المؤمنين وويل لعبد الله من عبد الرحمن. ۴۳۷ - وروی حدلم بن بشیر قال: قلت لعلي بن الحسين عليه السلام: صف لي خروج المهديّ وعرفني دلائله وعلاماته؟ فقال: يَكُونُ قَبْلَ خُرُوجِهِ خُرُوجُ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: عَوْفُ السَّلْمِيِّ بِأَرْضِ الْجَزِيرَةِ وَيَكُونُ مَأْوَاهُ تَكْرِيتَ وَقْتُهُ بِمَسْجِدِ دِمَشْقَ. این اتفاق بیفتد بدانید که دولت عباسی از بین رفته و مدّت سلطنت شان پایان یافته است. بنابراین هر وقت که در اوّل روز از طرف بنی عباس نامه‌ای به این ترتیب که «از بنده خدا عبدالله امیر مؤمنان» خوانده بشود، منتظر باشید که در آخر همان روز نامه‌ای به این صورت خوانده شود که از بنده خدا عبدالرحمان امیر المؤمنان. و وای بر عبدالله از خروج عبدالرحمان. ۱۵ / ۴۳۷ - حدلم بن بشیر می‌گوید: به محضر مبارک علی بن حسین علیهما السلام عرض کردم: ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علامت‌های آن را برای من توصیف بفرمایید. امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: پیش از قیام ایشان، مردی به نام عوف سلمی در سرزمین جزیره (۲۶۰) قیام می‌کند. وطن او تکریت خواهد بود و در مسجد دمشق کشته می‌شود. ثُمَّ يَكُونُ خُرُوجُ شُعَيْبِ بْنِ صَالِحٍ مِنْ سَمَرْقَنْدٍ، ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ الْمَلْعُونُ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ عَثْبَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ، فَإِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ اِخْتَفَى الْمَهْدِيُّ، ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ ذَلِكَ. ۴۳۸ - وروی عن النبي صلی الله عليه وآله [أنه قال: يَخْرُجُ بِقَرْوَيْنِ رَجُلٌ اسْمُهُ إِسْمُ نَبِيٍّ، يَسْرِعُ النَّاسُ إِلَى طَاعَتِهِ الْمُشْرِكُ وَالْمُؤْمِنُ يَمْلَأُ الْجِبَالَ خَوْفًا. ۴۳۹ - الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن ثعلبة، عن بدر بن الخليل الأزديّ قال: قال أبو جعفر عليه السلام: آيتان تكونان قبيل القائم لم تكونا منذ هبط آدم عليه السلام إلى الأرض، تنكسف الشمس في النصف من شهر رمضان والقمر في آخره. بعد از او شعيب بن صالح (۲۶۱) از منطقه سمرقند قیام می‌کند و بعد سفیانی ملعون در سرزمین خشک و در بیابانی قیام می‌کند. او از اولاد عثبه بن ابی سفیان است. آن‌گاه که سفیانی قیام کند، مهدی علیه السلام مخفی شده و پس از آن قیام می‌فرماید. ۱۶ / ۴۳۸ - رسول مکرم اسلام صلی الله عليه وآله فرمودند: در قزوین مردی قیام می‌کند که نامش نام پیامبر خواهد بود و مردم اعم از مشرک و مؤمن با سرعت به اطاعت او در می‌آیند، و کوه‌ها [که نشانه صلابت هستند] مملو از ترس از او می‌شود. ۱۷ / ۴۳۹ - بدر بن خلیل ازدی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام دو علامت خواهد بود که از روزی که آدم از بهشت به زمین هبوط کرد تا آن زمان سابقه نداشته است: یکی کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و دیگری خسوف ماه

در آخر ماه رمضان. فَقَالَ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! تَتَكَسَّفُ الشَّمْسُ فِي آخِرِ الشَّهْرِ وَالْقَمَرُ فِي النَّصْفِ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَأَعْلَمُ بِمَا تَقُولُ وَلَكِنَّهُمَا آيَاتَانِ لَمْ تَكُونَا مُنْذُ هَبَطَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ۴۴۰ - الفضل، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبه، عن شعيب الحداد، عن صالح قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ الْقَائِمِ وَبَيْنَ قَتْلِ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ إِلَّا خَمْسُ عَشْرَةَ لَيْلَةً. ۴۴۱ - وعنه، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: متى يكون هذا الأمر؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا جَابِرُ وَلَمَّا تَكَثُرَ الْقَتْلَى بَيْنَ الْحَيْرَةِ وَالْكُوفَةِ؟ ۴۴۲ - عنه، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن الحسين بن المختار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: شخصی به حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! معمولاً خورشید گرفتگی در آخر ماه و ماه گرفتگی در وسط ماه است. امام باقر علیه السلام در جواب فرمودند: آنچه را که تو می‌گویی من می‌دانم، اما آن دو علامت نشانه‌ای هستند که از هبوط آدم تاکنون واقع نشده‌اند. ۱۸ / ۴۴۰ - شعيب [بن أعين حداد از صالح [بن ميشم تمار] نقل می‌کند که او گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: بین کشته شدن نفس زکیه و ظهور قائم علیه السلام فقط پانزده شب فاصله است. ۱۹ / ۴۴۱ - جابر [بن یزید جعفی گفته است: به محضر مبارک امام باقر علیه السلام عرض کردم: این امر [ظهور حضرت حجت علیه السلام] کی واقع خواهد شد؟ حضرت فرمودند: ای جابر! این امر چطور واقع شود در حالی که هنوز قتل و خونریزی زیاد در بین حیره و کوفه واقع نشده است؟ ۲۰ / ۴۴۲ - حسین بن مختار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: إِذَا هِدَمَ حَائِطُ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ مُؤَخَّرَهُ مِمَّا يَلِي دَارَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ (زَوَالِ) مُلْكِ بَنِي فَلَانٍ، أَمَا إِنَّ هَادِمَهُ لَا يَبِينُهُ. ۴۴۳ - وعنه، عن سيف بن عميرة، عن بكر بن محمد الأزدي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ: الْخُرَاسَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْيَمَانِيُّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، وَلَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ. ۴۴۴ - عنه، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن محمد بن مسلم قال: يخرج قبل السفيناني مصري ويماني. ۴۴۵ - عنه، عن عثمان بن عيسى، عن درست بن أبي منصور، عن عمارة بن مروان، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: مَنْ يَضْمُنْ لِي مَوْتَ عَبْدِ اللَّهِ أَضْمُنْ لَهُ الْقَائِمَ. زمانی که دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبدالله بن مسعود خراب شود، دولت فلان [بنی عباس] از بین می‌رود، و بدانید که خراب کننده آن دیوار آن را تعمیر نمی‌کند. ۲۱ / ۴۴۳ - بكر بن محمد ازدي از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: خروج و قیام سه نفر؛ یعنی خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز اتفاق می‌افتد، و در بین آن‌ها یمانی هدایت کننده‌تر است که به راه حق هدایت می‌کند. ۲۲ / ۴۴۴ - محمد بن مسلم می‌گوید: قبل از خروج سفیانی، خروج مصری و یمانی اتفاق می‌افتد. ۲۳ / ۴۴۵ - ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: هر کس برای من مردن عبدالله [سفیانی] را ضمانت کند، من هم برای او قیام قائم علیه السلام را ضمانت می‌کنم [یعنی این دو حادثه ملازم همدیگرند]. ثُمَّ قَالَ: إِذَا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ لَمْ يَجْتَمِعِ النَّاسُ بَعْدَهُ عَلَى أَحَدٍ وَلَمْ يَتَنَاهَ هَذَا الْأَمْرُ دُونَ صَاحِبِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَيَذْهَبُ مُلْكُ السِّنِّينَ وَبَصِيرٌ وَمُلْكُ الشُّهُورِ وَالْأَيَّامِ. فَقُلْتُ: يَطُولُ ذَلِكَ؟ قَالَ: كَلَّا. ۴۴۶ - عنه، عن محمد بن علي، عن سلام بن عبد الله، عن أبي بصير، عن بكر بن حرب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يَكُونُ فَسَادُ مُلْكِ بَنِي فَلَانٍ حَتَّى يَخْتَلِفَ سَيْفًا بَنِي فَلَانٍ، فَإِذَا اخْتَلَفَا كَانَ عِنْدَ ذَلِكَ فَسَادُ مُلْكِهِمْ. ۴۴۷ - الفضل، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضاعلي عليه السلام قال: إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَرَجِ حَدَثًا يَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ. سپس فرمودند: وقتی که عبدالله بمیرد مردم بر سر هیچ کس به توافق نمی‌رسند، و این مسأله ان شاء الله به صاحب شما منتهی می‌شود. و از خصوصیات آن زمان این است که سلطنت‌های سالیانه از بین می‌رود [یعنی هیچ کس سلطنتش به سال نمی‌رسد] بلکه تبدیل به سلطنت‌های ماهیانه و چند روزه می‌شود. عرض کردم: آن وضعیت طول می‌کشد؟ حضرت فرمودند: هرگز. ۲۴ / ۴۴۶ - ابی بصیر از بكر بن حرب او هم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: حکومت بنی عباس زمانی از بین می‌رود که آن‌ها علیه یکدیگر شمشیر بکشند، بنابراین زمانی که با هم اختلاف کنند و میانشان تفرقه بیفتد، آن وقت است که دولت و سلطنت آن‌ها پایمال شده، از بین خواهد رفت. ۲۵ / ۴۴۷ - احمد بن محمد بن أبي نصر از امام رضاعلیه

السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند: از جمله نشانه‌های فرج و ظهور، حادثه و جنگی است که بین مکه و مدینه اتفاق می‌افتد. قُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ (يَكُونُ) الْحَدِيثُ؟ فَقَالَ: عَصِيْبَةُ تُكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ، وَيَقْتُلُ فُلَانٌ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ خَمْسَةَ عَشَرَ كَبِشًا. ۴۴۸ - وعنه، عن ابن فضال وابن أبي نجران، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يَذْهَبُ مُلْكُ هَوْلَاءٍ حَتَّى يَشْتَعْرِضُوا النَّاسَ بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رُءُوسٍ تُنَادِرُ فِيمَا بَيْنَ الْمَسْجِدِ وَأَصْحَابِ الصَّابُونِ. ۴۴۹ - وعنه، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: سأل رجل أبا الحسن عليه السلام عن الفرج؟ فقال: ما تُرِيدُ؟ الْإِكْتَارُ أَوْ أَجْمَلُ لَكَ؟ فقال: أريد تجمله لي. فقال: عرض کردم: آن اتفاق و حادثه چیست؟ حضرت فرمودند: تعصب و تحجری است که بین این دو حرم واقع می‌شود و فلان کس از فرزندان فلان شخص، پانزده نفر از مردان شجاع را می‌کشد. ۴۴۸ / ۲۶ - ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: دولت و حکومت آن دسته حاکم از بین نمی‌رود، تا زمانی که در روز جمعه و در کوفه به مردم تعرض شود [و مردم را بدون سؤال بکشند]. گویا می‌بینم که سرهای آن‌ها بین مسجد کوفه و بازار صابون، بریده شده و از تن جدا می‌شوند. ۴۴۹ / ۲۷ - حسین بن جهم می‌گوید: مردی از امام کاظم علیه السلام پیرامون فرج و ظهور حضرت سؤال کرد، امام علیه السلام فرمودند: می‌خواهی مفصل بگویم یا مختصر؟ عرض کرد: می‌خواهم مختصر بفرمایید. حضرت فرمودند: إِذَا تَحَرَّكَتْ رَايَاتُ قَيْسٍ بِمِصْرَ وَرَايَاتُ كَنْدَةَ بِخُرَّاسَانَ أَوْ ذَكَرَ غَيْرَ كَنْدَةَ. ۴۵۰ - عنه، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ قُدَامَ الْقَائِمِ لَسَنَّهُ غِدَاقَةٌ يُفْسِدُ التَّمْرَ فِي النَّخْلِ فَلَا تُشْكُوا فِي ذَلِكَ. ۴۵۱ - وعنه، عن أحمد بن عمر بن سالم، عن يحيى بن علي، عن الربيع، عن أبي لبيد قال: تَغْيِيرُ الْحَبِشَةِ الْبَيْتِ فَيَكْسِرُونَهُ وَيُؤْخِذُ الْحَجَرَ فَيَنْصَبُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ. ۴۵۲ - وعنه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن محمد بن مسلم قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الشُّفْيَانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ حَمْلًا امْرَأَةً. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْتَعْفِرُ اللَّهَ حَمْلًا جَمَلًا وَهُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْضُومِ الَّذِي لَا يُدَّ مَتَهُ. وَتَقِيَّ كَيْسَ قَبِيلَةَ قَيْسٍ فِي مِصْرَ وَبِرْجَمِ هَيْبَةَ قَبِيلَةَ كَنْدَةَ فِي خُرَّاسَانَ بِحَرَكَةِ حَرَكَةِ الْمَقَامِ الَّذِي فِيهِ ظُهُورُكَ. شَيْدَ حَضْرَتِ بَهْ جَايْ كَنْدَهْ چيزِ ديگري فرمودند. ۴۵۰ / ۲۸ - ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: در پیشاپیش ظهور قائم علیه السلام آن چنان قحطی به وجود می‌آید که خرماي نرسیده بالای درخت خورده می‌شود، پس از آن زمان شکایت نکنید. ۴۵۱ / ۲۹ - ابی لبيد هجری [که از اصحاب امام باقر علیه السلام است] می‌گوید: اهل حبشه بيت الله را تغيير داده و آن را خراب می‌کنند [حرمت آن را می‌شکنند] و حجرالاسود از جایش برداشته شده و در مسجد کوفه نصب می‌شود. ۴۵۲ / ۳۰ - محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: سفیانی بعد از ظهورش بر پنج مملکت به مدت حمل زن [یعنی نه ماه] مالک می‌شود و سلطنت می‌کند. بعد از آن فرمودند: استغفر الله بلکه به قدرت مدت حمل شتر مالک می‌شود و آن از جمله امور محتومه است و باید واقع بشود. ۴۵۳ - عنه، عن إسماعيل بن مهران، عن عثمان بن جبلة، عن عمر بن أبان الكلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كَأَنِّي بِالشُّفْيَانِيَّ أَوْ لِصَاحِبِ الشُّفْيَانِيَّ قَدْ طَرَحَ رَحْلَهُ فِي رَحْبَتِكُمْ بِالْكُوفَةِ، فَنَادَى مُنَادِيَهُ: مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ [رَجُلٍ مِنْ شَيْعَةِ عَلِيٍّ] فَلَهُ أَلْفُ دِرْهَمٍ، فَيُثَبُّ الْجَارُ عَلَى جَارِهِ وَيَقُولُ: هَذَا مِنْهُمْ، فَيَضْرِبُ عَنْقَهُ وَيَأْخُذُ أَلْفَ دِرْهَمٍ. أَمَا إِنَّ إِمَارَتَكُمْ يَوْمَئِذٍ لَا تَكُونُ إِلَّا لِأَوْلَادِ الْبَغَايَا (وَ) كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى صَاحِبِ الْبُرْزَعِ. قُلْتُ: وَمَنْ صَاحِبُ الْبُرْزَعِ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ مِنْكُمْ، يَقُولُ بِقَوْلِكُمْ، يَلْبَسُ الْبُرْزَعِ فَيَحُوشِكُمْ فَيَعْرِفُكُمْ وَلَا تَعْرِفُونَهُ، فَيَعْمَرُ بِكُمْ رَجُلًا رَجُلًا. أَمَا [إِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا ابْنُ بَعْجِي]. ۴۵۳ / ۳۱ - عمر بن أبان کلبی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرموده‌اند: گویا سفیانی یا دوست سفیانی را می‌بینم که در شهر شما که کوفه باشد فرود آمده و منادی ندا می‌دهد: هر کس که سر یکی از شیعیان علی را بیاورد هزار درهم پاداش دارد. پس همسایه، همسایه را می‌گیرد و می‌گوید: این از همان‌ها است [یعنی از شیعیان است] پس گردن او را می‌زند و هزار درهم می‌گیرد. بدانید در آن روزها فقط زنا زادگان بر شما حکومت و سلطنت می‌کنند. گویا که به صاحب نقاب نگاه می‌کنم. عرض کردم: صاحب نقاب چه کسی است؟ حضرت فرمودند: او ظاهراً مردی از شماست، و تظاهر به اعتقاد شما می‌کند و نقاب زده و شما را وحشت زده

خواهد کرد. او شما را می‌شناسد، اما شما او را نمی‌شناسید [و از نیتش آگاهی ندارید] بنابراین شما را یکی پس از دیگری فریب داده و به دام می‌اندازد، بدانید که او فرزند زناکار است. ۴۵۴ - عنه، عن علی بن الحکم، عن المثنی، عن ابي بصیر قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: لَيْضِرَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ بَمَنْ لَا خَلْقَ لَهُ وَلَوْ قَدْ جَاءَ أَمْرُنَا لَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْيَوْمَ مُقِيمٌ عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ. ۴۵۵ - عنه، عن الحمّاني، عن محمد بن الفضیل، عن الأجلح، عن عبد الله بن [أبي الهذیل قال: لا- تقوم الساعة حتى يجتمع كل مؤمن بالكوفة. ۴۵۶ - أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن إسحاق المقرئ، عن المقانعی، عن بكار، عن إبراهيم بن محمد، عن جعفر بن سعید الأسدی، عن (أبيه)، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: عامٌ أو سنَةٌ الْفَتْحِ يَنْشَقُّ الْفُرَاتُ حَتَّى يَدْخُلَ أَرْقَةَ الْكُوفَةِ. ۴۵۷ - الفضل بن شاذان، عن محمد بن علی، عن عثمان بن أحمد السماك، عن إبراهيم بن عبد الله الهاشمی، عن إبراهيم بن هانی، عن نعيم بن حماد، عن سعید بن عثمان، عن جابر، عن أبي جعفر علیه السلام قال: ۳۲ / ۴۵۴ - ابي بصیر می‌گوید که امام صادق علیه السلام فرمودند: بدانید که خداوند این امر [یعنی فرج و ظهور] را به وسیله کسی که نصیبی در دین ندارد یاری خواهد کرد. زمانی که امر ما برسد و مهدی علیه السلام ظهور کند، کسانی که امروز به پرستش بت‌ها معتقد هستند از دینشان خارج می‌شوند. ۳۳ / ۴۵۵ - عبدالله بن ابي الهذیل گفته است: قیامت [یا قیام حضرت] برپا نمی‌شود مگر این که هر مؤمنی در کوفه حاضر شده و جمع شوند. ۳۴ / ۴۵۶ - جعفر بن سعید اسدی، از پدرش و او هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: در سالی که فتح برای شما اتفاق می‌افتد آب فرات به قدری بالا- می‌آید که وارد بر کوچه‌های کوفه می‌شود. ۳۵ / ۴۵۷ - جابر [بن یزید جعفی] از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند: تَنْزِلُ الرِّايَاتُ السُّودَ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ. ۴۵۸ - الفضل بن شاذان، عن محمد بن علی الكوفی، عن وهيب بن حفص، عن ابي بصیر قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنَادِي اسْمُهُ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَيَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ قُتِلَ فِيهِ الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ۴۵۹ - الفضل، عن محمد بن علی، عن محمد بن سنان، عن حنّ بن مروان، عن علی بن مهزیار قال: قال أبو جعفر علیه السلام: كَانَتْ بِالْقَائِمِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنَادِي: الْبَيْعَةُ لِلَّهِ، فَيَمْلَأُهَا عَيْدًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا. ۴۶۰ - [الفضل، عن ابن محبوب، عن علی بن حمزة، عن ابي بصیر، عن ابي عبد الله علیه السلام قال: پرچم‌های سیاهی که از خراسان خارج می‌شوند، وارد کوفه شده، در آنجا منزل می‌کنند. زمانی که مهدی علیه السلام ظهور فرماید، پیغام می‌فرستد که با آن حضرت بیعت کند. ۳۶ / ۴۵۸ - ابي بصیر گفته است که امام صادق علیه السلام فرمودند: در شب بیست و سوم ماه، به نام قائم علیه السلام ندا داده می‌شود، و در روز عاشورا که روز قتل حسین بن علی علیه السلام است قیام می‌فرماید. ۳۷ / ۴۵۹ - علی بن مهزیار می‌گوید: امام جواد علیه السلام فرمودند: گویا قائم علیه السلام را می‌بینم که در روز عاشورا که روز شنبه خواهد بود، بین رکن و مقام ابراهیم ایستاده و جبرئیل در پیشاپیش ایشان ندا می‌کند که بیعت برای خداست و حضرت زمین را همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده، مملو از عدل می‌کند. ۳۸ / ۴۶۰ - ابي بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ إِلَّا فِي وَتْرٍ مِنَ السَّنِينَ، تِسْعَ وَثَلَاثٍ وَخَمْسٍ وَإِحْدَى. ۴۶۱ - الفضل، عن ابن محبوب، عن علی بن ابي حمزة، عن ابي عبد الله علیه السلام قال: خُرُوجُ الْقَائِمِ مِنَ الْمُحْتَمِمْ. قلت: وكيف يكون التّداء؟ قال: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ: أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ وَشَيْعَتِهِ، ثُمَّ يُنَادِي إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي آخِرِ النَّهَارِ: أَلَا- إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ وَشَيْعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَزْتَابُ الْمُبْطُلُونَ. ۴۶۲ - عنه، عن ابن محبوب، عن ابي أيوب، عن محمد بن مسلم قال: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَسْمَعُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَلَا يَبْقَى رَاقِدٌ إِلَّا قَامَ وَلَا- قَائِمٌ إِلَّا قَعِدَ وَلَا- قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رَجُلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ وَهُوَ صَوْتُ جَبْرَيْلِ الرُّوحِ الْأَمِينِ. قائم علیه السلام خروج و قیام نمی‌کند مگر در یک سال فرد؛ از جمله سال‌های نه و سه و پنج و یک. ۳۹ / ۴۶۱ - علی بن ابي حمزة از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: قیام قائم علیه السلام از امور حتمی است. عرض کردم: ندا چگونه است؟ فرمودند: اول روز منادی از آسمان ندا می‌دهد: بدانید که حق در مکتب علی و شیعیان اوست. پس از این ندا، شیطان لعنت الله علیه در آخر روز ندا می‌دهد:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: به زودی و بعد از شما مردمانی خواهند آمد که هر کدام از آن‌ها ثواب و اجر پنجاه نفر از شما را دارد. اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! ما در جنگ‌های بدر و احد و حنین در رکاب شما بودیم و قرآن در بین ما نازل شد. حضرت فرمودند: اگر آنچه را که بر آن‌ها تحمیل می‌شود، بر شما تحمیل کنند نمی‌توانید مانند آن‌ها صبر کنید. ۴۶ / ۴۶۸ -

مفضل بن عمر جعفی گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: در زمانی که مردم، حجت خدا را از دست بدهند و از آن‌ها غایب باشد و از مکان او آگاهی نداشته باشند، نزدیک‌ترین چیزی که باعث نزدیکی به خداوند متعال شده و موجب خوشنودی و رضایت خداوند از آن‌ها می‌شود [این است که در آن هنگامه بدانند و لَمْ یَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ وَهُمْ فِي ذَلِكَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةَ اللَّهِ وَلَا مِيثَاقَهُ، فَعِنْدَهَا تَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحًا وَمَسَاءً، فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ، فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ. وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَزْتَابُونَ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَزْتَابُونَ مَا غِيبَ (عَنْهُمْ) حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ أَشْرَارِ النَّاسِ. ۴۶۹ - الفضل، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن خالد العاقولي، في حديث له عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: فَمَا تَمُدُّونَ أَعْيُنَكُمْ؟ فَمَا تَسْتَعْجِلُونَ؟ أَلَسْتُمْ آمِنِينَ؟ أَلَيْسَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ وَاعْتِقَادَ دَاخِلِهِ بِأَنَّ حُجَّتَ خُدا وَبَيْمَانَ الْهِي رَا بَاطِلَ نَكْرَدَه اسْت. پس در این صورت صبح و شب توقع فرج داشته باشند، چرا که شدیدترین چیزی که موجب غضب خداوند بر دشمنانش می‌شود، زمانی است که حجت خدا را از دست داده باشند و او هم برای آن‌ها ظاهر نشده باشد. و تحقیقاً خداوند می‌داند که اولیا و دوستانش در مورد حجت خدا دچار شک و تردید نمی‌شوند. که اگر چنانچه می‌دانست که آن‌ها به شک و تردید می‌افتند، حجتش را حتی یک چشم به هم زدن از آن‌ها غایب نمی‌کرد و آن شک و تردید [همراه با انکار] فقط بر سر بدترین مردم است. ۴۶ / ۴۶۹ - خالد عاقولی [ابو اسماعیل خیاط بن نافع بجلی از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل می‌کند که فرمودند: چشمتان را به چه چیزی دوخته‌اید؟ و برای چه این قدر عجله می‌کنید؟ آیا در امنیت به سر نمی‌برید؟ آیا این نیست که مردی از شما [صبح] برای رفع رجوع حاجاتش از منزلش خارج می‌شود و بعد هم بدون این که خطری او را فیقضى حوائجَه، ثُمَّ يَرْجِعُ لَمْ يَخْتَفِ؟ إِنْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ [مَنْ هُوَ] عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ لَيُؤْخَذُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ فَتَقَطَّعَ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ وَيُصَلَّبَ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ وَيُنَشَّرُ بِالْمِنْشَارِ، ثُمَّ لَا يَعْدُو ذَنْبَ نَفْسِهِ. ثُمَّ تَلَا- هَذِهِ الْآيَةُ «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتَمُ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزَلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ». ۴۷۰ - الفضل، عن محمد بن علي، عن جعفر بن بشير، عن خالد بن أبي عماره، عن المفضل بن عمر قال: ذَكَرْنَا الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْتَظِرُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَامَ أَتَى الْمُؤْمِنَ فِي قَبْرِهِ فَيَقَالُ لَهُ: يَا هَذَا! إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ، فَإِنْ تَشَأْ تَهْدِيدَ كَنْدَ بَرْمِي گَرْدَد؟ اِي كَاش كَسَانِي كَه پيش از شما بودند امنيتي را كه شما در آن هستيد، دارا بودند. ولي مردی از آن‌ها گرفتار می‌شود، دست‌ها و پاهایش قطع می‌گردد، و بعد بر تنه نخل‌ها به دار آویخته می‌شود و با قیچی تکه تکه می‌شود. تازه آن شخص این مسأله را و گناهش را از خودش می‌داند [کنایه از عدم امنیت پیش از ظهور حضرت در بین مردم است]. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آن‌ها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! [در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آن‌ها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!].» (۲۶۳) ۴۷ / ۴۷۰ - مفضل بن عمر می‌گوید: در مورد قائم علیه السلام مشغول صحبت بودیم و این که چه کسانی از اصحاب ما در حالی که منتظر حضرت بوده‌اند از دنیا رفته‌اند. امام صادق علیه السلام به ما فرمودند: زمانی که قائم علیه السلام قیام کند، بر سر قبر مؤمن آمده و به او می‌فرماید: ای مؤمن! دوست و صاحب تو ظهور کرده، اگر می‌خواهی که در خدمت او أَنْ تُلْحَقَ بِهِ فَأَلْحِقْ بِهِ وَإِنْ تَشَأْ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامِيَةِ رَبِّكَ فَأَقِم. ۴۷۱ - عنه، عن ابن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن شيء من الفرج. فقال: أَوْلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ إِنْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ قُلْتُ: لَا- أَدْرِي إِلَّا أَنْ تُعَلِّمَنِي. فقال: نَعَمْ، إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ. ۴۷۲ - عنه، عن ابن فضال، عن ثعلبة بن ميمون قال: اعرف إمامك

[فإنك إذا عرفته لم يضرك تقدّم هذا الأمر أو تأخر ومن عرف إمامه ثم مات قبل أن يرى هذا الأمر ثم خرج القائم عليه السلام كان له من الأجر كمن كان مع القائم في فسطاطه. ۴۷۳ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: باشي به او ملحق شو واگر می خواهی که در نعمت پروردگارت بمانی بمان. ۴۸ / ۴۷۱ - حسن بن جهم می گوید: از امام موسی بن جعفر علیهما السلام در مورد فرج و ظهور سؤال کردم. حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که انتظار فرج خودش فرج است. عرض کردم: من هر چه می دانم از برکت تعلیم شماست. حضرت فرمودند: بله، انتظار فرج؛ همان فرج است. ۴۹ / ۴۷۲ - ابن فضال نقل می کند که ثعلبه بن میمون گفت: امام خودت را بشناس، چون در صورتی که تو امامت را بشناسی، دیگر جلو افتادن و یا به عقب افتادن ظهور برای تو تفاوت نمی کند، و اگر کسی امامش را بشناسد و بعد بمیرد، آن هم قبل از آن که ظهور حضرت را ببیند و بعد از آن قائم علیه السلام قیام کند، اجرش همانند کسی خواهد بود که همراه حضرت و در خیمه امام باشد. ۵۰ / ۴۷۳ - ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: ما تَشْتَعِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ؟ فَوَاللَّهِ مَا لِبَاشِهِ إِلَّا الْغَلِيظُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الشَّعِيرُ الْجَشِبُ وَمَا هُوَ إِلَّا السَّيْفُ وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ. ۴۷۴ - عنه، عن ابن فضال، عن المثنى الحنط، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ مِثْلَ أَجْرِ مَنْ قَتَلَ مَعَهُ. ۴۷۵ - ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن زرارة، عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال: حَقِيقٌ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يَدْخُلَ الضُّمَالُ الْجَنَّةَ. فقال زرارة: كيف ذلك جعلت فداك؟ چرا در مورد قیام قائم علیه السلام عجله می کنید؟ به خدا قسم که لباس او سخت و زبر است و غذای او جو درشت و خشک است. (۲۶۴) و رفتارش نیست مگر با شمشیر [که سیره او قیام است] و مرگ نیز زیر سایه شمشیر است. ۵۱ / ۴۷۴ - عبدالله بن عجلان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: کسی که این امر را بشناسد و پیش از قیام قائم علیه السلام از دنیا برود، ثواب و اجرش هم سنگ کسی است که در رکاب آن حضرت کشته شود. ۵۲ / ۴۷۵ - جميل بن دراج از زرارة بن اعین، او هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: خداوند اگر بخواهد گمراهان را داخل در بهشت بفرماید حق دارد و برای او شایسته است و عیب او نیست. زراره عرض کرد: فدایت شوم! چگونه این امر ممکن است؟ قَالَ: يَمُوتُ النَّاطِقُ وَلَا يُنْطِقُ الصَّامِتُ، فَيَمُوتُ الْمَرْءُ بَيْنَهُمَا فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ. ۴۷۶ - أخبرنا جماعة، عن أبي المفضل الشيباني، عن أبي نعیم نصر بن عصام بن المغيرة العمري، عن أبي يوسف يعقوب بن نعیم بن عمرو قرقارة الكاتب، عن أحمد بن محمد الأسدي، عن محمد بن أحمد، عن إسماعيل بن عیاش، عن مهاجر بن حکيم، عن معاوية بن سعيد، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام قال: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا اِخْتَلَفَ رِمْحَانُ بِالسَّامِ فَهُوَ آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ تَعَالَى قِيلَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: ثُمَّ رَجَفَتْ تَكُونُ بِالسَّامِ يُهْلَكُ فِيهَا مِائَةٌ أَلْفٍ يَجْعَلُهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا إِلَى أَصْحَابِ الْبَرَاذِينِ الشُّهْبِ وَالزَّيَاتِ الصُّفْرِ، تُقْبِلُ مِنَ الْمَغْرِبِ حَتَّى تَحِلَّ بِالسَّامِ. حضرت فرمودند: [امام] ناطق از دنیا می رود و [امام] صامت نیز نطقی ندارد. (۲۶۵) بنابراین مردی که بین این دو و در این زمان از دنیا برود خداوند او را وارد بهشت می کند. ۵۳ / ۴۷۶ - معاوية بن سعيد از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: وقتی که در شام دو نفر که مدعی حکومت هستند با هم در افتادند، این مخالفت آیه ای از نشانه های خداوند است. به محضر امام عرض شد: بعد چه می شود؟ فرمودند: بعد از آن، شام از این اختلاف چنان دچار ناامنی می شود که یکصد هزار نفر در آن به هلاکت می رسند و خداوند عالمیان این ماجرا را برای مؤمنان رحمت و برای کفار عذاب قرار می دهد. زمانی که این اتفاق می افتد، نگاه کنید به اصحاب برادین (۲۶۶) و سواران نیرومند و سریع و بیرق های زرد که از سمت مغرب می آیند و وارد شام می شوند، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا خَسِفًا بَقَرِيَّةٍ مِنْ قُرَى الشَّامِ يُقَالُ لَهَا «حَرَسَتَا». فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا ابْنَ آكَلِمَةَ الْأَكْبَادِ بَوَادِي الْيَابِسِ. ۴۷۷ - قرقارة، عن محمد بن خلف، عن الحسن بن صالح بن الأسود، عن عبد الجبار بن العباس الهمداني، عن عمار الدُهني قال: قال أبو جعفر عليه السلام: كَمْ تَعِدُّونَ بَقَاءَ السُّفْيَانِيِّ فِيكُمْ؟ قَالَ: قُلْتُ: حَمْلُ امْرَأَةٍ تَسْبِعُهُ أَشْهُرٌ. قَالَ: مَا أَعْلَمُكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! ۴۷۸ - عنه، عن أبي النصر إسماعيل بن عبد الله بن میمون بن عبد الحميد بن أبي الرجال

العجلی قال: حدّثنا محمّد بن عبد الرحمن بن أبی لیلی قال: حدّثنا جعفر بن سعد الكاهلی، عن الأعمش، عن بشر بن غالب قال: یقبل السفیانی من بلاد الروم منتصراً فی عنقه صلیب وهو صاحب القوم. پس در این حال منتظر فرو رفتن یکی از دهات شام در زمین باشید که نامش [حراستا(۲۶۷)] است. وقتی کار به اینجا کشید، منتظر خروج پسر زن جگرخوار از منطقه خشک باشید [که همان سفیانی است]. ۴۷۷ / ۵۴ - عمار دُهنی [ابن معاویه] گفته است: امام باقر علیه السلام فرمودند: فکر می کنید سفیانی چه مدّتی در میان شما باشد؟ عمار می گوید: عرض کردم: به اندازه حمل زن، یعنی نه ماه. حضرت فرمودند: ای اهل کوفه! چه خوب به این مسأله آگاهی دارید. ۴۷۸ / ۵۵ - بشر بن غالب [که از اصحاب امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام بوده] می گوید: سفیانی با دین مسیحیت از منطقه روم می آید، در گردنش صلیب بوده و بزرگ مردمان خودش خواهد بود. ۴۷۹ - قرقاره، عن نصر بن اللیث المروزی، عن ابن طلحة الجحدری قال: حدّثنا عبد الله بن لهیعة، عن أبی زرعة، عن عبد الله بن رزین، عن عمار بن یاسر أنّه قال: إنّ دولة أهل بیت نبیکم فی آخر الزّمان ولها إمارات، فإذا رأیتهم فالزموا الأرض وكفّوا حتّى تجيء إماراتها. فإذا استثارت علیکم الروم والترك وجّهزت الجیوش ومات خلیفتکم الذی یجمع الأموال واستخلف بعده رجل صحیح، فیخلع بعد سنین من بیعته ویأتی هلاک ملکهم من حیث بدأ یتخالف الترك والروم وتكثر الحروب فی الأرض وینادی مناد من سور دمشق: ویل لأهل الأرض من شرّ قد اقترب ویخسف بغربی مسجدها حتّى یختر حائطها ویظهر ۴۷۹ / ۵۶ - عبدالله رزین [از شهدای صفین] از عمار بن یاسر نقل می کند که او گفت: دولت اهل بیت پیامبر شما در آخر الزمان خواهد بود، ظهور آن دولت علاماتی هم دارد، پس وقتی که علامات را دیدید، سر جایتان بنشیند و دست نگه دارید تا این که علامت‌های ظهور بیاید. پس زمانی که اهل روم [اروپا] و ترک‌ها، غبار فتنه را علیه شما بلند کردند، و لشکرهای دشمن آماده و تجهیز شد و خلیفه شما که اموالی را جمع آوری می کرد از دنیا رفت و رهبری درست کار به جای او بنشیند، پس بعد از چند سالی مردم از بیعتش در می آیند و زوال و نابودی حکومت [یعنی بنی عباس] از همان سمتی می رسد که شروع شده بود. (۲۶۸) اهل روم و ترک‌ها با هم مخالفت می کنند و جنگ در روی زمین بسیار زیاد می شود. [در همین زمان] منادی در قلعه دمشق ندا می دهد: وای بر اهل زمین از شری که نزدیک شده است و قسمت غربی مسجد [اموی] به زمین فرو می رود، به طوری که دیوارش یک باره خراب و ویران می شود. در شام سه نفر قیام می کنند که همگی خواهان ثلاثه نفر بالشام کلّهم یطلب الملک، رجل أبقع ورجل أصهب ورجل من أهل بیت أبی سفیان یخرج فی کلب ویحضر الناس بدمشق ویخرج أهل الغرب إلى مصر. فإذا دخلوا فتلك إمارة السفیانی ویخرج قبل ذلك من یدعو لآل محمّد علیهم السلام وتنزل الترك الحیره وتنزل الروم فلسطین ویسبق عبد الله (عبد الله) حتّى یتقی جنودهما بقرقیسیاء علی النهر ویكون قتال عظیم ویسیر صاحب المغرب فیقتل الرجال ویسبى النساء، ثم یرجع فی سلطنت و حکومت هستند: یکی از آنها ابلق و دیگری سرخ مو و سرخ رنگ (۲۶۹) و سومین نفر از اهل بیت ابی سفیان (۲۷۰) است و در منطقه کلب (۲۷۱) خروج کرده، و مردم را در دمشق جمع می کند. اهل مغرب به سمت مصر خروج می کنند. همین که آنها وارد مصر می شوند، ورودشان علامت و نشانه خروج و سلطنت سفیانی است. قبل از سفیانی کسی قیام می کند که مردم را به ولایت آل محمّد علیهم السلام دعوت می کند. ترک‌ها در حیره (۲۷۲) و سپاه روم هم در فلسطین مستقر می شوند و در همان زمان عبدالله سبقت گرفته و دو سپاه در قرقیسیا (۲۷۳) و در کنار نهر با هم برخورد می کنند و جنگ سختی در می گیرد، و صاحب لشکر مغرب همه جا سیر می کند [شهرها را تصرف می کند] و مردها را کشته و زنها را به اسارت می گیرند و بعد از آن به قیس (۲۷۴) باز می گردد. قیس حتّى ینزل الجزیره السفیانی، فیسبق الیمانی [فیقتل ویحوز السفیانی ما جمعوا. ثم یسیر إلى الکوفة فیقتل أعوان آل محمّد علیهم السلام ویقتل رجلاً من مسمّیهم، ثم یرجع المهدی علی لوائه شعیب بن صالح وإذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها علی ابن أبی سفیان فألحقوا بمکة، فعند ذلك تقتل النفس الزکیة وأخوه بمکة ضیعة، فینادی مناد من السّیما: أيها الناس إنّ أمیرکم فلان وذلك هو المهدی الذی یملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. ۴۸۰ - عنه، عن محمّد بن خلف الحدّاد]ی، عن إسماعیل بن أبان الأزدی، عن سفیان بن إبراهیم الجریری أنّه سمع أباه یقول: النفس

الزکیه غلام من آل محمد، اسمه محمد بن سفیانی هم در شهر جزیره مستقر می‌شود و یمانی می‌آید و کشته می‌شود و آنچه که او و سپاهش از اموال جمع‌آوری کرده بودند را سفیانی به غنیمت می‌گیرد. بعد از آن به کوفه رفته و دوستان آل محمد علیهم السلام را به قتل می‌رساند و مرد بزرگ و نامداری از آن‌ها را هم می‌کشد. آن‌گاه مهدی علیه السلام قیام می‌کند و فرمانده و سپهسالار او شعیب بن صالح است. وقتی اهل شام [لشکرکشی مهدی علیه السلام را] می‌بینند، آن‌ها هم با پسر ابی سفیان [سفیانی] بیعت کرده و در مکه به او ملحق می‌شوند. در همان زمان نفس زکیه کشته می‌شود، در حالی که برادرش هم در مکه حضور دارد، ولی دسترسی به او پیدا نمی‌کنند. پس ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد: ای مردم! امیر و رهبر شما فلانی است. و آن امیر همان مهدی است که زمین را همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد، مملو از عدل و داد می‌کند. ۵۷ / ۴۸۰ - سفیان بن ابراهیم جریری از پدرش شنیده که او می‌گفته است: نفس زکیه، جوانی از آل محمد است، نامش محمد بن حسن بوده و بدون جرم و گناه مظلومانه الحسن، یقتل بلا جرم ولا ذنب، فإذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر ولا فی الأرض ناصر. فعند ذلك یبعث الله قائم آل محمد فی عصبه لهم أدق فی أعین الناس من الکحل، إذا خرجوا بکی لهم الناس لا یرون إلا أنهم یختطفون، یفتح الله لهم مشارق الأرض ومغاربها، ألا وهم المؤمنون حقاً، ألا إن خیر الجهاد فی آخر الزمان. ۴۸۱ - عنه، عن أبی حاتم، عن محمد بن یزید الآدمی - بغدادی عابد - قال: حدّثنا یحیی بن سلیم الطائفی، عن متیل بن عباد قال: سمعت أبا الطفیل یقول: سمعت علی بن أبی طالب علیه السلام یقول: أَظَلَّكُمْ فِتْنَةُ (مُظَلِّمِيَّةٍ) عَمِيَاءٍ مُنْكَشِفَةٌ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النَّوْمَةُ. به قتل می‌رسد. وقتی اشرار او را می‌کشند، نه در آسمان عذر خواهی برایشان باقی می‌ماند و نه در زمین یار و یاور. (۲۷۵) در همان زمان خواهد بود که خداوند متعال، قائم آل محمد را به همراه جماعتی که در نظرها از سرمه نرم ترند [رفتار نرم و لطیف دارند] مبعوث می‌فرماید، وقتی که خروج کنند، مردم برای آن‌ها گریه می‌کنند، چرا که آن‌ها را گروهی بی دست و پا می‌بینند، ولی خداوند از مشرق تا مغرب زمین را برای آن‌ها فتح می‌کند، بدانید که آن‌ها مؤمنان واقعی هستند و بدانید که بهترین جهادها در آخر الزمان است. ۵۸ / ۴۸۱ - متیل بن عباد می‌گوید: از ابا طفیل شنیدم که می‌گفت: از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: آشوبی سخت و دشوار بر سر شما سایه می‌اندازد که از آن فقط مردم نومه نجات پیدا می‌کنند. قیل: یا اباالحسن! وما النّومَةُ؟ قال: الَّذِي لَا يَعْرِفُ النَّاسُ مَا فِي نَفْسِهِ. ۴۸۲ - عنه، عن العباس بن یزید البحرانی، عن عبد الرزاق بن همام، عن معمر، عن ابن طاوس، عن علی بن عبد الله بن عباس قال: لا یخرج المهدی حتّی یطلع مع الشمس آیه. عرض شد: ای اباالحسن! نومه چیست؟ حضرت فرمودند: نومه کسی است که مردم نمی‌دانند در دل او چیست و آنچه که در دل اوست از مردم پوشیده است. ۵۹ / ۴۸۲ - علی بن عبد الله بن عباس گفته است: مهدی علیه السلام قیام نمی‌کند مگر وقتی که همراه طلوع خورشید، نشانه‌ای پدیدار شود.

فصل هشتم: در بیان پاره‌ای از صفات، سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام

فصل هشتم: در بیان پاره‌ای از صفات، سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام

۸ - فصل (فی ذکر طرف من صفاته و منازل و سیره‌ته علیه السلام) ۴۸۳ - محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن محمد بن عیسی، عن محمد بن عطاء، عن سلام بن أبی عمره قال: قال أبو جعفر علیه السلام: لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ بَيْتٌ يُقَالُ لَهُ: بَيْتُ الْحَمْدِ فِيهِ سِرَاجٌ يُزْهِرُ مِنْذُ يَوْمٍ وَوَلَدٌ إِلَى أَنْ يَقُومَ بِالسَّيْفِ. ۴۸۴ - أخبرنا جماعة، عن التلعكبري، عن علي بن حبشي، عن جعفر بن مالك، عن أحمد بن أبي نعیم، عن ابراهیم بن صالح، عن محمد بن غزال، عن مفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَاسْتَعْنَى النَّاسُ وَيَعْمُرُ الرَّجُلُ فِي مَلِكِهِ حَتَّى

۱ / ۴۸۳ - سلام بن ابی عمره گفته است: امام باقر علیه السلام فرمودند: صاحب این امر خانه‌ای دارد به نام بیت حمد و در آنجا چراغی است که از روز ولادت تا روزی که با شمشیر قیام می‌کند روشن است. ۲ / ۴۸۴ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: وقتی که قائم ماقیام کند، زمین با نور پروردگارش نورانی و روشن می‌شود؛ به گونه‌ای که مردم از آفتاب بی‌نیاز می‌شوند. در زمان حکومتش هر کس به حدی عمر می‌کند که هزار پسر یولد که آلف ذکر لا یولد فیهم اثنی وینبی فی ظهر الکوفه مسجداً له آلف باب و تتصل بیوت الکوفه بنهر کربلاء و بالحریره حتی ینخرج الرجل یوم الجمعة علی بغله سفاء یرید الجمعة فلا یدرکها. ۴۸۵ - أخبرنا أبو محمد المحمدي، عن محمد بن علی بن الفضل، عن أبيه، عن محمد بن إبراهيم بن مالك، عن إبراهيم بن بنان الخثعمي، عن أحمد بن يحيى بن المعتمر، عن عمرو بن ثابت، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام - في حديث طويل - قال: يدخل المهدي الكوفة وبها ثلاث رايات قد اضطربت بينها، فتصفو له فيدخل حتى يأتي الميبر ويخطب ولا يدرى الناس ما يقول من النبأ وهو قول رسول الله صلى الله عليه وآله: «كأنني بالحسيني والحسيني» وقد قادها فيسلمها إلى الحسيني فبأيعونه. از او متولد می‌شود و در این بین هیچ دختری برایش متولد نمی‌شود. در پشت کوفه [نجف] مسجدی بنا می‌شود که هزار در داشته باشد، خانه‌های کوفه به رودخانه کربلا- و شهر حیره [منطقه حیره] متصل می‌شوند و آن قدر بزرگ می‌شود که مرد در روز جمعه برای رسیدن به نماز جمعه بر شتر تندرو سوار می‌شود، ولی باز هم به نماز نمی‌رسد. ۳ / ۴۸۵ - عمر بن ثابت، از پدرش و او هم از امام باقر علیه السلام حدیث طولانی را نقل می‌کند که حضرت در بخشی از آن حدیث فرمودند: مهدی علیه السلام وارد کوفه می‌شود و این در حالی است که در آنجا سه پرچم برافراشته شده که با هم مخالفند، پس همه آن‌ها مطیع آن حضرت می‌شوند، و ایشان پس از ورود به کوفه بالای منبر رفته و خطبه‌ای ایراد می‌فرماید که مردم از شدت گریه نمی‌فهمند که حضرت چه می‌گوید. این معنای کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: گویا حسنی و حسینی را می‌بینم که بیرق بلند کرده‌اند و هر کدام مدعی خلافت هستند. حسنی بیرق را به حسینی تحویل داده و همه با او بیعت می‌کنند. فإذا كانت الجمعة الثانية قال الناس: يا ابن رسول الله! الصلاة خلفك تضاهي الصلاة خلف رسول الله صلى الله عليه وآله والمسجد لا يسعنا. فيقول: أنا مأتاد لكم. فيخرج إلى الغري فيخط مسجداً له آلف باب يسع الناس، عليه أصة يص و يبعث فيحفر من خلف قبر الحسين عليه السلام لهم نهراً يجري إلى الغري حتى ينبذ في التّجف ويعمل على فوهته قناطر وأرحاء في السبيل وكأني بالعجوز وعلى رأسها مكتل فيه بر حتى تطحنه بكر بلاء. ۴۸۶ - الفضل بن شاذان، عن إسماعيل بن عياش، عن الأعمش، عن أبي وائل، عن حذيفة بن اليمان قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول وذكر المهدي: إنه يباع بين الركن والمقام اسمه أحمد وعبد الله والمهدي، فهذه أسماءه ثلاثتها. زمانی که جمعه دوم فرا می‌رسد، مردم عرضه می‌دارند: نماز خواندن پشت سر شما یاد آور نماز خواندن پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد، آن حضرت می‌فرماید: برای شما فکری می‌کنم. بنابراین آن حضرت از کوفه به سمت نجف بیرون رفته و طرح و نقشه مسجدی را رسم می‌کند که هزار درب دارد و جای همه نمازگزاران را داشته و مجتمع بزرگ و بسیار محکم خواهد بود. گروهی را می‌فرستد تا از پشت سر قبر امام حسین علیه السلام کانال آبی حفر کنند که آب آن به زمین‌های نجف رسیده و جریان پیدا می‌کند. بر روی آن کانال آب راه‌ها، پل‌ها و اسباب‌هایی ایجاد می‌شود و گویا پیرزنی را می‌بینم که روی سرش زنبیلی از گندم است و برای این که آن را آرد کند به کربلا- می‌رود. ۴ / ۴۸۶ - حذیفه بن یمان می‌گوید: از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که از این گونه از مهدی علیه السلام یاد کردند: با او بین رکن و مقام [یعنی مقام ابراهیم در مسجد الحرام] بیعت می‌شود، نام او احمد، عبد الله و مهدی است؛ این‌ها اسامی سه گانه اوست. ۴۸۷ - سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن إسماعيل بن أبان، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفي قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: سأل عمر بن الخطاب أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ فقال: أما اسمه فإن حبيبي شهد إلي أن لا أُحَدِّثُ باسمه حتى يبعثه الله. قال: فأخبرني عن صفة. قال: هو شاب مَبْرُوعٌ، حسن الوجه، حسن الشعر، يسيل شعره على منكبيه ونور وجهه

يَعْلُو سَوَادَ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ، بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ. ۴۸۸ - الفضل بن شاذان، عن عثمان بن عيسى، عن صالح بن أبي الأسود، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ذكر مسجد السهلة، فقال: أما إنه منزَّلٌ صاحبنا إذا قَدِمَ بِأَهْلِهِ. ۴۸۷ / ۵ - جابر [بن يزيد] جعفی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آیا اسم مهدی را به من خبر می دهید؟ حضرت فرمودند: [نام او را نمی گویم تحقیقاً حبیب من شاهد است و از من عهد گرفته است که نام او را نگویم تا زمان قیام آن حضرت که خداوند او را مبعوث فرماید. عرضه داشت: پس از اوصاف و ویژگی های او به من خبر دهید؟ حضرت فرمودند: ایشان جوانی رشید و تنومند، با چهره ای نیکو و جذاب است، موهایی زیبا دارد که بر شانه مبارکش افتاده و نور صورت ایشان سیاهی محاسن و موی سر او را فرا گرفته است، پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان [یعنی نرجس خاتون]! ۴۸۸ / ۶ - صالح بن ابو الأسود حناط نقل می کند که در محضر امام صادق علیه السلام ذکر مسجد سهله به میان آمد که حضرت فرمودند: بدانید که آنجا منزل صاحب ماست، در زمانی که با اهل و عیالش آنجا می آیند. ۴۸۹ - عنه، عن موسی بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم الحضرمی، عن أبي سعيد الخراساني قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أَلْمَهْدِيُّ وَالْقَائِمُ وَاحِدٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقُلْتُ: لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيَ وَسُمِّيَ الْقَائِمُ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ، إِنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ. ۴۹۰ - عنه، عن ابن محبوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ قَائِمًا فَلْيَقُلْ حِينَ يَرَاهُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعِيدِنَ الْعِلْمِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ. ۴۹۱ - عنه، عن عبد الرحمن بن ابي هاشم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ۷ / ۴۸۹ - ابي سعيد خراساني می گوید که به محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مهدی و قائم یک نفر است؟ حضرت فرمودند: بله. عرض کردم: به چه دلیل مهدی نامیده شده است؟ حضرت فرمودند: زیرا به هر امر مخفی و پنهانی هدایت می کند، و قائم نامیده شده به این دلیل که پس از آن که [یادش] می میرد، قیام می کند و او به امر عظیمی قیام می کند. ۴۹۰ / ۸ - جابر [بن يزيد جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: هر کدام از شما [شیعیان] قائم ما را زیارت کرد، با دیدن او بگوید: «سلام بر شما ای خاندان نبوت و معدن علم و محل فرار گرفتن رسالت». ۴۹۱ / ۹ - ابي بصير از امام صادق عليه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: اصحاب ان اصحاب ان موسى ابتلوا بنهر وهو قول الله - عزوجل - «ان الله مبتليكم بنهر» وان اصحاب القائم يبتلون بمثل ذلك. ۴۹۲ - عنه، عن عبد الرحمن، عن ابن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الْقَائِمُ يَهْدِي الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ حَتَّى يَزِدَّهُ إِلَى أَسَاسِهِ وَمَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أَسَاسِهِ وَيَزِدُّ الْبَيْتَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَأَقَامَهُ عَلَى أَسَاسِهِ وَقَطَعَ أَيْدِي بَنِي شَيْبَةَ السَّرِاقِ وَعَلَّقَهَا عَلَى الْكَعْبَةِ. ۴۹۳ - عنه، عن علي بن الحكم، عن سفیان الجریری، عن ابي صادق، عن ابي جعفر عليه السلام قال: دَوْلَتُنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَلَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلِكُوا قَبْلَنَا لِنَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سَيْرَتَنَا: إِذَا مَلِكْنَا سَيْرَتَنَا مِثْلَ سَيْرَةِ هَوْلَاءِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ - عزوجل - «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». موسی علیه السلام به نهري مبتلا شدند [یعنی رود نیل] و آن معنای کلام خداوند عزوجل است که فرموده است: «خداوند شما را به رودخانه مبتلا فرمود (۲۷۶)» و اصحاب قائم علیه السلام نیز به مثل همان مبتلا می شوند. ۴۹۲ / ۱۰ - ابي بصير از امام صادق عليه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: قائم علیه السلام مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا بنای اولیه آنها تخریب می کند، بیت الله را به مکان اصلی خود برگردانده و آن را در بالای بنای اصلی خود برپا می کند و دست های طایفه بنی شیبه را که دزد و سارق هستند می برد و از دیوار کعبه آویزان می کند. ۱۱ / ۴۹۳ - ابي صادق [کیسان بن کلیب از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: دولت ما آخرین دولت ها است، هیچ گروهی باقی نمی ماند مگر این که قبل از دولت ما به حکومت می رسد تا این که وقتی رفتار ما را با مردم می بینند، نگویند: اگر ما هم به سلطنت میرسیدیم مثل این ها عمل می کردیم و این معنای قول خداوند است که می فرماید «و عاقبت برای پرهیزکاران است». (۲۷۷) ۴۹۴ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم و الحسن بن علي، عن ابي خديجه، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ. ۴۹۵ - عنه، عن علي بن الحكم، عن الربيع بن محمّد المسلي، عن سعد بن ظريف، عن

الأصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ لَهُ حَتَّىٰ أَنْتَهَىٰ إِلَىٰ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَكَانَ مَبْتِئًا بِخَرْفٍ وَدَنَانٍ وَطِينٍ فَقَالَ: وَبَيْلٌ لِمَنْ هَدَمَكَ وَوَيْلٌ لِمَنْ سَهَلَ هَدَمَكَ وَوَيْلٌ لِبَانِيكَ بِالْمَطْبُوحِ الْمُغْبَرِ قَبْلَهُ نُوحٌ، طُوبَىٰ لِمَنْ شَهِدَ هَدَمَكَ مَعَ قَائِمِ أَهْلِ بَيْتِي، أَوْلَيْتَكَ خِيَارَ الْأُمَّةِ مَعَ أَزْرَارِ الْعِتْرَةِ. ٤٩٦ - وعنه، عن علي بن عبد الله عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، عن أبي الجارود قال: قال أبو جعفر عليه السلام: ١٢ / ٤٩٤ - أبي خديجه [سالم بن مكرم] از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: زمانی که قائم ما قیام کند به غیر از رفتاری که معمول بوده عمل می‌فرماید. [با تشخیص مصالح و مفاسد واقعی و احکام واقعی الهی حکومت می‌کند و رفتار ایشان بدون هرگونه تبعیض و ناعدالتی است]. ١٣ / ٤٩٥ - اصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ كَفْتَهُ اسْت: امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن حدیثی، اخبار آخر الزمان را بیان می‌فرمود، در مورد مسجد کوفه که با سفال و آجر و گل ساخته شده بود فرمودند: وای بر کسی که تو را خراب کند، و وای بر کسی که خراب شدن تو را سبک بشمرد، وای بر کسی که تو را با گل پخته ساخته و قبله نوح را تغییر می‌دهد. خوشا به حال کسی که همراه قائم اهل بیت من شاهد تخریب آن [جهت بازسازی و سالم سازی توسط مهدی علیه السلام] باشد، آن‌ها برگزیدگان این امت‌اند که همراه نیکوکاران عترت هستند. ١٤ / ٤٩٦ - ابی جارود می‌گوید که امام باقر علیه السلام فرمودند: قائم علیه السلام به مدت ٣٠٩ سال إِنْ الْقَائِمِ يَمْلِكُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَتَسَعِ سِتِّينَ كَمَا لَبِثَ أَهْلُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَيَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ شَرْقَ الْأَرْضِ وَغَرْبَهَا وَيَقْتُلُ النَّاسَ حَتَّىٰ لَا يَبْقَىٰ إِلَّا دِينُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسِيرٌ بِسِيرَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُودَ، تمام الخبر. ٤٩٧ - عنه، عن عبد الله بن القاسم الحضرمي، عن عبد الكريم بن عمرو، عن الخثعمي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كَمْ يَمْلِكُ الْقَائِمُ؟ قَالَ: سَبْعُ سِنِينَ يَكُونُ سَبْعِينَ سَنَةً مِنْ سَيِّكُمُ هَذِهِ. ٤٩٨ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، [عن أبي جعفر] في حديث له اختصرناه قال: مالك وحاكم بر زمین خواهد بود، به همان اندازه‌ای که اصحاب کهف در غارشان خوابیدند. ایشان زمین را مملو از عدل و داد می‌کند، همچنان که از ظلم و جور پر خواهد شد. خداوند شرق و غرب زمین را به روی او باز می‌کند، و با مردمان زیادی [که دعوت حضرت را به هدایت نمی‌پذیرند] خواهد جنگید تا این که در عالم فقط دین محمد صلی الله علیه و آله باقی بماند، او به سیره سلیمان بن داوود عمل می‌کند. ١٥ / ٤٩٧ - عبد الكريم بن عمرو خثعمي می‌گوید که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قائم علیه السلام چه مدت حکومت خواهد کرد؟ حضرت فرمودند: هفت سال که می‌شود هفتاد سال از سال‌های شما. (٢٧٨) ١٦ / ٤٩٨ - علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر و او هم از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل کرده‌اند که ما آن را مختصر کرده‌ایم. در بخشی از این حدیث امام علیه السلام فرمودند: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ الْكُوفَةَ وَأَمَرَ بِهَدْمِ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَسَاسِيهَا وَيَصِيرُهَا عَرِيشًا كَعَرِيشِ مُوسَىٰ وَتَكُونَ الْمَسَاجِدُ كُلُّهَا جَمَاءَ لَا شَرَفَ لَهَا كَمَا كَانَتْ عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيُوسِّعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ فَيَصِيرُ سِتِّينَ ذِرَاعًا وَيَهْدِيهِمْ كُلَّ مَسْجِدٍ عَلَىٰ الطَّرِيقِ وَيَسُدُّ كُلَّ كُوَّةٍ إِلَىٰ الطَّرِيقِ وَكُلَّ جَنَاحٍ وَكَيْفٍ وَمِزَابٍ إِلَىٰ الطَّرِيقِ وَيَأْمُرُ اللَّهُ الْفَلَكَ فِي زَمَانِهِ فَيَبْطِئُ فِي دَوْرِهِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْيَوْمُ فِي أَيَّامِهِ كَعَشْرَةِ مِنْ أَيَّامِكُمْ وَالشَّهْرُ كَعَشْرَةِ أَشْهُرٍ وَالسَّنَةُ كَعَشْرِ سِنِينَ مِنْ سَيِّكُمُ. وقتی که قائم علیه السلام قیام کند، داخل کوفه شده و دستور به انهدام چهار مسجد (٢٧٩) می‌دهد تا آن‌ها را به پایه اولیه شان می‌رساند. آن‌ها را مانند عریش (٢٨٠) موسی علیه السلام به صورت سایبان بازسازی می‌کند و دیوارهای مساجد همه مثل زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون کنگره خواهند شد. راه‌های بزرگ و اصلی را تا شصت ذراع وسعت می‌دهد، هر مسجدی را که سر راه باشد تخریب می‌کند، هر پنجره‌ای که به سمت راه باشد را می‌بندد و هر جوی [فاضلاب] و ناودانی که به راه می‌ریزد را مسدود می‌کند. خداوند به فلک امر می‌کند که در زمان آن حضرت، آهسته حرکت کند، تا آنجا که یک روز در زمان ایشان مثل ده روز شماسست و یک ماهش مانند ده ماه و یک سالش مساوی ده سال شما خواهد بود. ثُمَّ لَا يَلْبُثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّىٰ يَخْرُجَ عَلَيْهِ مَارِقَةُ الْمَوَالِي بِرَمِيَّةِ الدَّسَكِرَةِ عَشْرَةَ آلَافٍ، شِعَارُهُمْ: يَا عَثْمَانُ يَا عَثْمَانُ! فَيَدْعُو رَجُلًا مِنَ الْمَوَالِي فَيَقْلِدُهُ سَيْفَهُ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّىٰ لَا يَبْقَىٰ مِنْهُمْ أَحَدٌ، ثُمَّ يَتَوَجَّهُ إِلَىٰ كَابِلِ شَاهِ وَهِيَ مَدِينَةٌ لَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ قَطُّ غَيْرُهُ فَيَفْتَحُهَا، ثُمَّ يَتَوَجَّهُ إِلَىٰ الْكُوفَةِ فَيَنْزِلُهَا وَتَكُونُ دَارَهُ وَيَبْهَرُجُ سَبْعِينَ قَبِيلَةً مِنَ قَبَائِلِ الْعَرَبِ،

تمام الخبر. ۴۹۹ - وفی خبر آخر (أنه) یفتح قسطنطنیه والرومیة وبلاد الصین. بعد از آن، مدت کوتاهی می‌گذرد تا این که ده هزار نفر از خارجیان و غلامان در دهکده رمیله (۲۸۱) علیه او قیام می‌کنند و شعارشان «یا عثمان یا عثمان» است. حضرت مردی از دوستانش را فرا خوانده و شمشیر خود را به گردنش حمایل می‌کند و به جنگ آنها می‌فرستد. او هم به طرف آنها بیرون می‌رود و با آنها جنگیده و حتی یک نفر آنها هم باقی نمی‌ماند. سپس به طرف کابل شاه (۲۸۲) می‌رود و آن شهری است که احدی غیر از حضرت علیه السلام نمی‌تواند آن را فتح کند. بعد متوجه کوفه شده و در آنجا مستقر می‌شود و خانه‌اش در آنجا خواهد بود و خون هفتاد قبیله از قبایل عرب را [که با حضرت از در عناد و دشمنی وارد می‌شوند] می‌ریزد. ۴۹۹ / ۱۷ - در خبر دیگری آمده است که آن حضرت قسطنطنیه [استانبول ترکیه] و ممالک روم و شهرهای چین را هم فتح می‌کند. ۵۰۰ - عنه، عن علی بن أسباط، عن أبیه أسباط بن سالم، عن موسی الأبار، عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال: اتت العرب فإن لهم خبر سوء أما إنه لا یخرج مع القائم منهم واحد. ۵۰۱ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبی هاشم، عن عمرو بن أبی المقدم، عن عمران بن ظبیان، عن حکیم بن سعد، عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: أصحاب المهدی شباب لا کھول فیهم إلا مثل کحل العین والملح فی الزاد وأقل الزاد الملح. ۵۰۲ - عنه، عن أحمد بن عمر بن مسلم، عن الحسن بن عقبه النهمی، عن أبی إسحاق البناء، عن جابر الجعفی قال: قال أبو جعفر علیه السلام: یباع القائم بین الرکن والمقام ثلاثمائة وتیف عدده أهل یدر فیهم النجباء من أهل مضر والأبدال من أهل الشام والأخيار من أهل العراق فقیم ما شاء الله أن ُقیم. ۵۰۰ / ۱۸ - موسی ابار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: از عرب پرهیزید، چرا که در خصوص آنها خیر بدی وجود دارد و آن این که حتی یک نفر از آنها هم به همراهی قائم علیه السلام خروج نمی‌کنند. (۲۸۳) ۵۰۱ / ۱۹ - حکیم بن سعد از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: اصحاب مهدی علیه السلام همگی جوان هستند و پیر در میانشان نیست، مگر به اندازه سرمه چشم و به اندازه نمک زاد و توشه، و کمترین زاد و توشه سفر، نمک است. ۵۰۲ / ۲۰ - جابر جعفی می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: سیصد و چند [سیزده] نفر به عدد اهل بدر در میان رکن و مقام با قائم علیه السلام بیعت می‌کنند که در میان ایشان نجبا و بزرگوارانی از اهل مصر، و پهلوانانی از اهل شام و خوبانی از اهل عراق حضور دارند و آن حضرت هر قدر که خداوند بخواهد، خلافت می‌فرماید. ۵۰۳ - عنه، عن محمد بن علی، عن وهیب بن حفص، عن أبی بصیر قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول: لا یرال الناس ینفصون حتی لا یقال: «الله»، فإذا کان ذلک ضرب یعسوب الدین بذبته، فبیعت الله قوماً من أطرافها [و] یجئون قرعاً کقرع الحریف. والله إنی لأعرفهم وأعرف أسماءهم وقبائلهم واسم امیرهم [و] مناخ ربابهم وهم قوم یحملهم الله کیف شاء، من القبیله الرجل والرجلین حتی بلغ تسبعه، فیتوافون من الآفاق ثلاثمائة وثلاثه عشر (رجلاً) عدده أهل بدر وهو قول الله: «أینما تكونوا ینتدبکم الله جمیعاً إن الله علی کُل شیء قدیدر» حتی أن الرجل لیحتبی فلا یجل جنوته حتی یبلغه الله ذلک. ۵۰۳ / ۲۱ - ابی بصیر می‌گوید که امام صادق علیه السلام از قول امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمودند: همواره مردم دین دار کم می‌شوند، به اندازه‌ای که نام خدا برده نمی‌شود، وقتی که کار به اینجا کشیده می‌شود آقا و پیشوای دین برخاسته [و قیام می‌کند] و خداوند گروهی را از اطراف و اکناف زمین مبعوث می‌فرماید و آنها هم همانند تکه ابرهای بهاری و با سرعت می‌آیند. به خدا قسم که من آنها را، اسامی شان را و قبایل و طایفه شان و فرمانده آنها را می‌شناسم. آنها گروهی هستند که خداوند به هر ترتیبی که اراده بفرماید آنها را گردآوری می‌کند و از هر قبیله و طایفه‌ای یک یا دو نفر تا نه نفر را خداوند جمع می‌کند. آنها که ۳۱۳ نفر و به تعداد اصحاب بدر می‌باشند از اطراف عالم می‌آیند و جمع می‌شوند و این معنای کلام خداست که می‌فرماید: «هر کجا که باشید خداوند همه شما را می‌آورد و خداوند به هر چیزی توانا است.» حتی اگر مردی زانوهای خود را بسته باشد، هنوز آن را باز نکرده، خداوند او را هم به سرعت به قیام حضرت می‌رساند. ۵۰۴ - محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن محمد بن عبد الحمید و محمد بن عیسی، عن محمد بن الفضیل، عن أبی حمزه، عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل أنه قال: یا أبا حمزه إن منّا بعد القائم أحد عشر مهدياً من

وُلِدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ۵۰۵ - الفضل بن شاذان، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر الجعفی قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ رَجُلٌ بَعِيدٌ مَوْتِهِ ثَلَاثُمِائَةَ سَنَةٍ يَزِدَادُ تَسْعًا. قُلْتُ: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: بَعْدَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قُلْتُ: وَكَمْ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ؟ ۲۲ / ۵۰۴ - ابی حمزه در حدیثی طولانی از امام صادق نقل می‌کند که حضرت در بخشی از آن فرمودند: ای ابا حمزه! بعد از قائم‌علیه السلام یازده مهدی از ما و اولاد و نسل حسین‌علیه السلام خواهند آمد. ۲۳ / ۵۰۵ - جابر جعفی گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: به خدا قسم که مردی از ما اهل بیت، بعد از مردنش زنده شده و سیصد و نه سال حکومت خواهد کرد. به محضر مبارک حضرت عرض کردم: این واقعه کی اتفاق می‌افتد؟ حضرت فرمودند: بعد از قائم‌علیه السلام. عرض کردم: قائم در عصر خود چه مدت حکومت می‌کند؟ قَالَ: تَسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُنتَصِرُ فَيَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدِمَاءِ أَصْحَابِهِ، فَيَقْتُلُ وَيَسْبِي حَتَّى يَخْرُجَ السَّفَاخُ. انتهى بحمدہ تعالی کتاب وصلی اللہ علی محمد وآلہ الأخیار الذین أذهب اللہ عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً. حضرت فرمودند: نوزده سال و بعد از آن منتصر خروج کرده، خون حسین و یارانش را طلب خواهد کرد. پس قاتلان آن حضرت را می‌کشد و اسیر می‌کند تا این که سفاح خروج می‌کند. (۲۸۴) الحمد لله تعالی تحریر کتاب به پایان رسید، درود و سلام خداوند بر محمد و آل برگزیده اش باد، همان کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آن‌ها دور فرموده و آن‌ها را پاک و پاکیزه کرده است. * * * ترجمه کتاب شریف غیبت، اثر جاویدان بزرگ شیعه ابو جعفر محمد حسن طوسی به قلم عاجز و نارسای این کمترین غلام بارگاه قدس حجت بالغه حق، در شعبان المعظم سال یک هزار و چهارصد و بیست و شش از هجرت به پایان رسید. امید که مقبول ساحت مقدس ولی الله الاعظم ارواحنا فداه باشد، ان شاء الله. مجتبی عزیزی

فهرست منابع ترجمه غیبت شیخ طوسی

- ۱ - قرآن کریم، ترجمه آیت الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسه امیرالمؤمنین، قم. ۲ - ترجمه المنجد، سیاح، انتشارات اسلام، تهران. ۳ - ترجمه المنجد، مصطفی رحیمی اردستانی، انتشارات صبا، تهران. ۴ - لسان العرب، ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، بیروت. ۵ - موعودشناسی، علی اصغر رضوانی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم. ۶ - عقد الدرر، علی بن عبدالعزیز، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم. ۷ - مهدی موعود، علامه مجلسی، (ترجمه جلد ۱۳ بحار)، حسن بن محمد ولی ارومیه‌ای، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم. ۸ - کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ترجمه منصور پهلوان، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم. ۹ - المذاهب الاسلامیه، آیت الله سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم. ۱۰ - سیمای حضرت مهدی در قرآن، علامه بحرانی، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی. نشر آفاق. تهران. ۱۱ - المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، مؤسسه الاعلمی، بیروت. ۱۲ - مفاهیم القرآن، آیت الله سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم. ۱۳ - اندیشه‌های کلامی شیخ طوسی، دکتر محمود یزدی مطلق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد. ۱۴ - هزاره شیخ طوسی، علی دوانی، انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۵ - اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، ترجمه آیت الله محمد باقر کمره‌ای، انتشارات اسوه، تهران. ۱۶ - مناهج الیقین، فی اصول الدین، علامه حلی، اسوه، تهران. ۱۷ - الزام الناصب فی اثبات الحجۃ الغائب، آیت الله شیخ علی یزدی حائری، مؤسسه الاعلمی، بیروت. ۱۸ - بحار الانوار، علامه مجلسی، بیروت. ۱۹ - غیبت نعمانی، ترجمه جواد غفاری، نشر کتابخانه صدوق، تهران. ۲۰ - جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، سعید ضیایی فر، بوستان کتاب، قم. ۲۱ - غیبت شیخ طوسی، تحقیق عباد الله طهرانی، و علی احمد ناصح، مؤسسه معارف اسلامی، قم. ۲۲ - مفاخر اسلام، علی دوانی، امیرکبیر، تهران. ۲۳ - کلمه الامام المهدی، آیت الله شیرازی، تحقیق حسن تاجری، آفاق، تهران. ۲۴ - کشف المراد، علامه حلی، جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم. ۲۵ - معجم رجال الحدیث، آیت الله العظمی خویی، مرکز نشر آثار شیعه. ۲۶ - مکیال المکارم، سید محمد تقی موسوی اصفهانی، ترجمه سید مهدی

حائری، انتشارات مسجد مقدّس جمکران. ۲۷ - منتخب الاثر، آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، مکتبۃ الصدر، تهران. ۲۸ - امامت و مهدویت، آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم. ۲۹ - فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، قم. ۳۰ - نجم الثاقب، میرزا حسین نوری، مسجد مقدّس جمکران، قم. ۳۱ - پژوهشی پیرامون زندگی نواب خاص امام زمان علیه السلام، علی غفاری زاده، نبوغ، قم. ۳۲ - اصول الحدیث و احکامه، آیت الله جعفر سبحانی، موسسه امام صادق علیه السلام، قم. ۳۳ - کلیات علم الرجال، آیت الله جعفر سبحانی، موسسه امام صادق علیه السلام، قم. ۳۴ - الکنی و الالقاب، حاج شیخ عباس قمی، کتاب فروشی اسلامیة، تهران. ۳۵ - تأویل الآیات الظاهره فی فضائل عتره الطاهره، سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی، جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم. ۳۶ - الموسوعه الرجالیة المیسره، آیت الله جعفر سبحانی، موسسه امام صادق علیه السلام، قم. ۳۷ - شهرهای ایران، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی تهران. ۳۸ - الغیبه شیخ طوسی، تحقیق علی اکبر غفاری و بهزاد جعفری، گوهر اندیشه، تهران.

پی نوشت ها

(۱) خلاصه الاقوال علامه حلی، ص ۲۴۹، انتشارات حیدریه، نجف، سال ۱۳۸۱ ه.ق. ۲) سوره مجادله، آیه ۱۹. ۳) احتمالاً مقصود استادشان مرحوم شیخ مفید است. ۴) این که حرف حقّ در میان امت اسلامی است به این معنا است که اعتقاد حقّ و صحیح همان اعتقاد اسلامی است که قرآن کریم هم در آیه ۱۹ سوره آل عمران می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» پس با ظهور اسلام اعتقاد حقّ فقط در میان امت اسلامی است. ۵) این که تکالیف در تمامی حالات و همیشه بر عهده کسانی که معصوم نیستند می باشد، به این معناست که مردم همیشه موظفند به تکالیف خود عمل کنند، لذا لزوم وجود امام را ثابت می کند، چرا که این امام است که می بایست حدود و چهارچوب تکالیف را معین کرده و مجری حقیقی احکام الهی باشد و اوست که موانع تکلیف؛ از جمله جهل به مسائل و مصالح را از بین می برد. بنابراین اگر امام نباشد تکلیف مردم در همه زمانها [خصوصاً زمان غیبت امام] امر بیهوده ای خواهد بود. ۶) بیان مرحوم طوسی رحمه الله همان مفاد «قاعده لطف» است که اختصاراً به توضیح آن مبادرت می کنیم: «لطف» در اصطلاح چیزی است که مکلف را به طاعت خداوند نزدیک کرده و از معصیت دور سازد و تکلیف کردن هم دو صورت دارد: الف) تکلیف کننده تمام امکانات تخلف و معصیت را از بین برده و نابود کند به طوری که مکلف چاره‌ای جز اطاعت نداشته باشد و بعد او را مکلف کند. این صورت با حکمت تکلیف و آزمایش منافات دارد. ب) ابتدا تکلیف کرده و بعد وسائلی را ایجاد کند که مکلف را ترغیب و تشویق به اطاعت کنند و از معاصی متنفر سازند و او را به عمل [صالح راهنمایی کنند. مثل وعده ثواب و عقاب و موعظه و امثال اینها، تمام این امور را لطف می گوئیم و لطف هم بر خداوند واجب است و لطف هم دو نوع است: ۱ - این که فعل خداوند باشد. که در این صورت بر خداوند واجب است؛ مثل نصب و تعیین امام که فعل خداوند است نه غیر خدا. ۲ - این که فعل مکلفین باشد؛ مثل وعظ و تذکر و تعلیم و تعلم. در این صورت هم بر خداوند واجب است که این اعمال را بر بندگان واجب فرماید؛ مثل وجوب امر به معرف و نهی از منکر که اگر خدای متعال لطف ننماید، عذاب کردن بندگان عاصی، قبیح خواهد بود چرا که خداوند پیامبر یا امامی را نصب نکرده است که احکام شریعت را به او آموزش داده و بدی گناه را برایش تعیین کنند تا او نیز از معاصی دور بوده و میل و رغبت به انجام تکالیف الهی داشته باشد. بنابراین بر خداوند واجب است که انبیا را برای هدایت مردم مبعوث کرده و امام را هم برای تبیین و تشریح مصالح واقعی مردم به امامت منصوب فرماید. ۷) تکلیف به مالایطاق به این معنا است که شخص به انجام عملی موظف شود که بیش از حدّ توان و طاقت اوست و این گونه تکلیف کردن ضرورتاً قبیح است چون مکلف نمی تواند کاری را انجام دهد که موظف به انجام آن شده است. ۸) ترس از کشته شدن حضرت توسط آنها وجود داشت و افراد زیادی از جمله دستگاه حکومتی در صدد دستیابی به امام و قتل ایشان بودند، لذا هر لحظه ممکن بود جان شریف حضرت به

خطر بیفتد، بنابراین حفظ جان حضرت که آخرین ذخیره الهی است مهم‌ترین وظیفه خود آن حضرت است. این مسأله به زودی مطرح خواهد شد. ۹) اهل حل و عقد: این اصطلاح یاد آور یکی از اختلافات ریشه‌دار بین اهل سنت و شیعیان است که عبارت است از نحوه تعیین و نصب امام به عنوان خلیفه و جانشین نبی مکرم اسلام اهل سنت معتقدند انتصاب امام در حد اختیارات مردم است نه خداوند، بنابراین اگر علما و افراد شاخص جامعه کسی را به امامت برگزینند، او امام مردم و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین به این افراد اهل حل و عقد می‌گویند. تنها عاملی که موجب این انحراف شده است توجیه غصب خلافت حق امیرالمؤمنین علیه السلام توسط ابوبکر است که اساساً خلافتی باطل است. اما امامیه معتقد است که منصب امامت، نظیر نبوت، مقامی الهی است و تعیین و نصب امام حق خداوند تبارک و تعالی است [و خلیفه رسول خدا می‌بایست از طریق نصوص شرعی و وحی الهی منصوب شود و مردم توان تعیین و نصب امام را ندارند و آنچه که خداوند به آن‌ها واجب فرموده است، اطاعت از امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در آیه ۵۹ از سوره مبارک نساء فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، بنابراین آنچه را که اهل سنت در عمل اهل حل و عقد صحیح می‌دانند و آن را مبنای تعیین سرنوشت مسلمین قلمداد می‌کنند در واقع تعدی به حق خداوند متعال است. البته در این مورد ادله و براهین قوی و متنوعی هم اقامه شده است که ذکر آن‌ها را به کتب مفصل در این باب واگذار می‌کنیم. ۱۰) همان طوری که آن‌ها می‌گویند: اگر اهل حل و عقد، کسی را که شایستگی امامت دارد برای این منصب انتخاب نکردند، و از تعیین امام و رهبر سر باز زدند این امر مانع از انتصاب رهبر نمی‌شود. ما هم می‌گوییم: این که مردم از امام اطاعت نکرده و مانع از حاکمیت ایشان شده‌اند به این معنا نیست که بگوییم دیگر وجود امام لزومی ندارد. در نتیجه این دو جواب هیچ فرقی با هم ندارند. ۱۱) به نظر می‌رسد بهتر بود که مؤلف بزرگوار رحمه الله به جای واجبات کفایی، واجبات تخییری را عنوان می‌فرمودند. چرا که در واجب تخییری مکلف بین دو یا چند چیز واجب، مخیر است؛ مثل کفارات سه گانه روزه؛ یعنی یا ۶۱ روز روزه، یا اطعام ۶۰ فقیر و یا آزاد کردن بنده که مکلف مخیر است یکی از این امور را انجام دهد. در حالی که در واجب کفایی، فعل مورد نظر ابتدا بر همه واجب است و با اقدام برخی از مکلفین، از عهده دیگران ساقط می‌شود. البته بیان مرحوم شیخ را می‌توان با این عبارت توجیه کرد که آن عده که اقدام می‌کنند، از سر اختیار است که توجیه قوی و قابل اتکایی به نظر نمی‌رسد. ۱۲) صاحب اشکال می‌گوید: اصل این است که انتصاب و باز گذاردن دست امام، لطفی در حق ما باشد؛ در حالی که در این جا ما دست امام را باز می‌گذاریم تا در حق دیگران لطفی حاصل شود، و این نقض آن اصل است. ۱۳) چه تکلیف خاص امام علیه السلام از جمله سرپرستی جامعه در همه زمینه‌ها و اجرای حدود الهی، و چه تکلیف خاص مردم نسبت به ایشان؛ از جمله فرمانبرداری و اطاعت، و این تکلیف وقتی تمام و کمال خواهد بود که امام مبسوط الید باشد. ۱۴) در باب معرفت باید گفت که ایجاد و قرار دادن دلیل برای هدایت مردم، مقدمه و شرط تحقق کسب معرفت است؛ مثل قدرت بر انجام آن یا داشتن ابزار عمل. بنابراین اگر دلیل و راهنما ایجاد نشود درست نیست که کسی را به معرفت تکلیف کرد و چون کسب معرفت در هر حال تکلیف ماست پس دلیل و راهنما هم حتماً باید موجود باشد، حتی اگر ما دنبال کسب معرفت نرویم. در مورد امامت هم همین است، به این ترتیب که وجود امام علیه السلام شرط تحقق اطاعت از ایشان است. بنابراین اگر امام وجود نداشته باشد تکلیف کردن مردم به اطاعت از او درست نیست و چون در هر حال اطاعت او واجب و تکلیف ماست پس او می‌بایست حتماً وجود داشته و «منصوب من عند الله» باشد، حتی اگر دست ما هم به خاطر بد عهدی خودمان به او نرسد. بنابراین مسأله نصب دلیل برای کسب معرفت الله و نصب امام به جهت اطاعت کردن از او مساوی هستند و هر حکمی که اولی [مسأله معرفت] دارد، دومی هم [مسأله امامت] قاعدتاً داراست. ۱۵) بسیاری از علمای شیعه در باب اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام اقامه دلیل کرده‌اند که بسیار متنوع و کامل است. ما هم صرفاً جهت اطلاع خوانندگان عزیز و در طول مباحث شیخ بزرگوار اجمالاً بعضی از آن ادله را ذیلاً ارائه می‌کنیم. الف) همان طور که شیخ بزرگوار در بیان شان فرمودند: اگر امام معصوم نباشد تسلسل لازم می‌آید، چرا که نصب امام

معصوم به این جهت واجب است که در اعمال عامه مکلفین احتمال خطا وجود دارد. پس اگر در اعمال امام هم احتمال خطا وجود داشته باشد او هم برای رفع خطا، نیازمند امام دیگری خواهد بود و اگر این سلسله ادامه یابد و ختم به امامی نشود که هرگز احتمال خطا در اعمال او نمی‌باشد، تسلسل به وجود می‌آید و تسلسل هم بطلانش بدیهی است. ب) امام، حافظ شریعت، قرآن و سنت است و می‌بایست معصوم باشد تا بدون کمترین احتمال خطا و لغزش، حقایق شرع مقدّس را تبیین کند. چرا که در مورد قرآن و سنت و معنا و تفسیر آن اختلاف هست و گاه تفاسیر متفاوتی از آیات توسط علما و مفسرین به دست ما رسیده است، و خداوند به وسیله امام، قرآن و سنت را حفظ می‌کند او هم اگر معصوم نباشد در تفسیرش محتمل است دچار لغزش و اشتباه شود. بنابراین باید معصوم باشد تا حقایق شرع را آن گونه که هست بیان کند. ج) اگر امام، معصوم نباشد و خطایی از او سر بزند یا باید تبعیت شود که در این صورت قطعاً باطل است. یا تبعیت نشود که در این صورت معنای عدم تبعیت، عدم مقبولیت قول اوست. پس امام می‌بایست معصوم باشد که تبعیت از او باطل نبوده و عدم تبعیت از او جایز نباشد. [د) اگر نصب امام بر خداوند واجب باشد که همین طور است، صدور گناه از او محال خواهد بود. بنابراین اگر از او گناهی سر بزند می‌بایست خطا در جمیع احکام توسط او ممکن باشد و این مفسده بزرگی است؛ در حالی که خداوند حکیم است و حکمت الهی هرگز اقتضای این امر نمی‌کند و این کار قبیح است. فلذا عدم عصمت امام مخالف با حکمت خداوند است. ه) از جمله ادله عصمت امام، آیاتی از کلام الله مجید است که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود: ۱- آیه ۱۲۴ سوره بقره می‌فرماید: «لَمَّا يَنَالُ الْغَالِمِينَ» که اشاره دارد به این که اعطای مقام و منصب الهی امامت از ناحیه حضرت حق، خاص کسانی است که از هر گونه آلودگی مبرا باشند. بنابراین آیه شریفه اعطای امامت را به کسانی که آلوده به گناه باشند نفی می‌کند. ۲- آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» این آیه کریمه قرآن، اطاعت مطلق و همه جانبه از امام را لازم و واجب شمرده و آن را قرین اطاعت خداوند قرار داده است و اگر او هم مثل سایرین ممکن الخطا باشد، اطاعت در تمام امور او بر ما واجب نمی‌شد. ۳- آیه ۳۳ سوره احزاب می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» این آیه می‌فرماید: اراده خدا بر عصمت امام و اهل بیت‌علیهم السلام تعلق گرفته است لذا در این آیه اهل بیت‌علیهم السلام صاحب تطهیر مطلق بوده و هرگونه رجس و پلیدی از ایشان نفی شده است. در مورد این آیه ده‌ها روایت از شیعه و سنی نقل شده است که آیه شاهد بر عصمت اهل بیت‌علیهم السلام است. و) احادیث بسیاری هم از ناحیه مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تصریح به عصمت اهل بیت رسیده است که می‌توان از جمله آنها به حدیث ثقلین اشاره کرد که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مَا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا» این روایت از منابع متعدد اهل سنت نقل شده است و در کتاب «کتاب الله و عترتی فی حدیث الثقلین من الصحاح و السنن و مسانید و ... مصادر اهل سنه» توسط مدرسه عالی امام باقر علیه السلام جمع آوری شده است و یا حدیث کسا و روایات و آیات متعدد دیگر که مجال توضیح و یا اشاره به آنها نیست. ۱۶) حجرالاسود سنگی با رنگ سیاه است که بر رکن جنوب شرقی کعبه نصب شده است و لمس کردن آن توسط حاجی مستحب است و واجب است که طواف از محازی آن شروع شده و به مقابل آن ختم شود. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: این سنگ از بهشت آمده و در روایات دیگر هم آمده است که حجرالاسود یکی از ملائکه است که در روز قیامت برای حُجاج و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت می‌دهد. (۱۷) رک: شماره ۱۶. ۱۸) سوره انفال / آیه ۷۵ و سوره احزاب / آیه ۶. ۱۹) در این مورد می‌توان به کتب ذیل مراجعه کرد: (۱) اصول کافی - باب ارشاد و نص بر امامت علی بن الحسین علیه السلام (۲) ارشاد شیخ مفید / ج ۲ از ص ۱۳۷ به بعد (۳) بحار الانوار / ج ۴۶ باب ۲. ۲۰) بغداد توسط رودخانه دجله به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌شود و ظاهراً در آن زمان پل بغداد اصلی‌ترین محل عبور و مرور بوده است. ممکن است جسر بغداد همین پلی باشد که بین کاظمین و بغداد قرار دارد. (۲۱) این نوع عبارات مثل: ببینید که بدنش سالم است، و نظایر آن که در این روایت آمده و بعداً هم خواهد آمد، برای آن است که حکام جور عباسی قصد داشتند خود را در مورد شهادت اهل بیت تبرئه

کنند تا خشم جامعه شیعه بیش از [پیش دامن آن‌ها را نگیرد. که کاملاً خلاف واقع است چرا که نصوص صریحی در خوراندن سم به امام توسط هارون و سندی بن شاهک وجود دارد که قابل انکار نیستند. از طرفی موضوع بحث ما اصل شهادت امام است به همین دلیل شیخ بزرگوار تعرض به این جهت نمی‌کنند ولی از بسیاری روایات متعدد و متواتر شیعه استفاده می‌شود که امام کاظم علیه السلام به دستور هارون الرشید و توسط سندی بن شاهک - لعنة الله علیه - مسموم شده و به شهادت رسیده‌اند که در کتب متعدد علمای بزرگوار به آن اشاره فرموده‌اند؛ از جمله شیخ مفید رحمه الله در ارشاد و شیخ طوسی رحمه الله در همین بخش مثل خیر شماره ۷ اشاره کرده‌اند. به کتب متأخرین از این دو بزرگوار نظیر «العیون» و «بحارالانوار» علامه مجلسی و غیره هم می‌توان مراجعه کرد. ۲۲) رقه» منطقه‌ای است که در مرز عراق و سوریه قرار دارد و جزء کشور سوریه است و جنگ صفین در آنجا به وقوع پیوست، مرقد مطهر عمار یاسر صحابی بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن جنگ به شهادت رسید در همان منطقه واقع شده است و جزء مناطق شام به حساب می‌آید. ۲۳) البته ممکن است مقصود از دو فرقه شدن مردم، درباره مرگ طبیعی و یا شهادت حضرت به وسیله سم بوده باشد نه زنده بودن امام، منشأ این اختلاف هم می‌تواند همان ظاهر فریبی بنی عباس باشد که خود را از جنایت قتل اهل بیت تبرئه کردند؛ کاری که هرگز موفق به انجام آن نشدند. ۲۴) این ماجرا نشان دهنده اطاعت و پیروی کورکورانه مردم از حکام جور بنی عباس است و این که در عصر ائمه اهل بیت علیهم السلام بسیاری از مردم بدون کوچک‌ترین تأمل و دقتی، از ظالمان و ستم پیشگان اموی و عباسی پیروی می‌کردند. و این یکی از مهم‌ترین مشکلات فرا روی علمای ربانی و در صدر شان حضرات معصومین علیهم السلام بود که مسیر هدایت جامعه را بسیار دشوار کرده بود و البته در این فضای سخت و سنگین، اهل بیت علیهم السلام و اصحاب پاک باخته ایشان با تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر این مسیر دشوار را به بهترین نحو پیموده و شریعت و دین را به نسل‌های بعدی سپردند. ۲۵) سندی بن شاهک به دستور هارون الرشید خلیفه جبار عباسی، امام را با خرما زهر آلود مسموم کرده و به شهادت رسانید. بنابراین طبیعی بود که روی صورت و حتی بدن حضرت هیچ اثری از جراحات نباشد و شاید هم مقصود از این که در صورت حضرت جراحی باشد که منجر به شهادت امام شده باشد نه جراحات وارده در اثر غل و زنجیر و تازیانه سندی بن شاهک - لعنة الله علیه - که در تاریخ ثبت و ضبط شده است. ۲۶) منظور مهدی عباسی است که کشته شد و بعد از او هم موسی بن مهدی فرزندش به خلافت رسید. او هم توسط هارون الرشید کشته شد. این پیشگویی یکی از معجزات و کرامات امام کاظم علیه السلام است که از وجود مبارک حضرت ظاهر شده و دلیلی بر عظمت و بزرگی شأن و مقام ایشان است. ۲۷) کنایه از کتاب مخصوصی است که تکالیف و وظایف ائمه در آن آمده و در لسان روایات به جفر و یا ناموس و جامعه تعبیر شده است و مهم‌ترین این اسما، صحیفه فاطمه علیها السلام است که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مصداق این کتاب است. مرحوم کلینی در بابی تحت عنوان «بابی که در آن ذکر از صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه است» هشت روایت نقل کرده - رجوع شود به کتاب الحجّه، اصول کافی. ۲۸) عبدالله بن حارث مخزومی از اصحاب خاص امام کاظم علیه السلام و مورد اعتماد و اهل ورع و تقوی و فقیه بوده است. ۲۹) ممکن است ذکر این تمهیدات ضمن بیان جانشینی امام رضاعلیه السلام قصد دیگری هم باشد؛ از جمله شدت فشار بنی عباس و شناسایی دوستان اهل بیت علیهم السلام توسط جباران عباسی و این که از شدت تقیه و خوف، بعضی افراد آن هم با تشخیص امام رضاعلیه السلام به محضر امام علیه السلام برسند لذا بسیاری از شیعیان برای حفظ جان‌شان، توفیق زیارت حضرت را نداشته‌اند. ۳۰). از اصحاب خاص امام کاظم علیه السلام و اهل علم و تقوا و فقیهی بزرگوار بوده است. ۳۱) داوود بن زربی ابو سلیمان خندقی بن‌دار یکی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. ۳۲) یکی از علامات امام این است که قبل از دیدن نامه یا رؤیت اموال، صاحبان آن‌ها را می‌شناسد، مقدار مال را می‌داند و به نیات افرادی که اموال را ارسال کرده‌اند نیز علم دارد که در روایات زیادی در کتب روایی آمده است و در آینده در همین کتاب هم نقل خواهد شد. ۳۳) وی از اصحاب خاص و با تقوا و مورد اطمینان امام کاظم علیه السلام بوده است. ۳۴) این روایت به شکل کامل در اصول کافی کتاب الحجّه باب

«اشاره و نصّ بر امامت ابی الحسن رضاعلیه السلام» حدیث ۱۴ آمده است و از جمله... این بیان نورانی است که ائمه در جمیع کمالات مساوی هستند و این که بعضی از کمالات به بعضی از اهل بیت اختصاص دارد، به این معنا است که به سبب مصالح خاص و شرایط زمانی خاص بعضی از این کمالات در زمانشان ظهور بیشتری داشته است. نه این که بعضی از فضایل در بعضی از ائمه بیشتر بوده باشد. بلکه همه آنان صاحب مقام رفیع ولایت هستند. (۳۵) تعیین و نصب امام به امر خداوند است و هیچ کس حتی امام قبلی هم حقّ تعیین و نصب امام را ندارد. بلکه وظیفه امام قبلی معرفی و نصّ بر امامت امام پس از خود است. رجوع شود به اصول کافی کتاب الحجّه «باب در این که امامت نسبت به هر یک از ائمه از طرف خدا اعلام شده است.» (۳۶) مراجعه شود به کتب روایی شیعه؛ از جمله: ۱ - اصول کافی کتاب الحجّه باب «اشاره و نصّ بر امامت الحسن رضاعلیه السلام ۲ - ارشاد شیخ مفید رحمه الله / ج ۲، ص ۴۶۸ فصل نصّ بر امامت امام رضاعلیه السلام ۳ - بحار الانوار / ج ۴۹؛ ابواب تاریخ امام رضاعلیه السلام باب ۲ «نصوص بر امامت حضرت رضاعلیه السلام». (۳۷) خبر واحد به خبری گفته می‌شود که مخبر آن، شخص واحدی باشد؛ برخلاف خبر متواتر که خبری است که از طرق مختلف و مخبرین متعدد رسیده است، البته خبری که به حدّ تواتر نرسیده باشد باز خبر واحد نیست، بلکه به آن خبر مستفیض می‌گویند. خبر متواتر علم آور است لذا حجّت است، اما خبر واحد علم آور نیست بلکه مفید ظن و گمان است بنابراین به تنهایی حجّت و قابل استناد نیست. مگر این که دلیل قطعی بر حجّت آن داشته باشیم. مرحوم شیخ طوسی رحمه الله در مورد خبر واحد می‌فرماید: اگر مخبر، شیعه دوازده امامی و قائل به امامت باشد خبر واحدش حجّت است، در غیر این صورت این خبر حجّت نیست و نمی‌توان به آن استدلال کرد. بنابراین در مورد اخبار واقفیه باید گفت که طبق نظر مرحوم شیخ، روایات آن‌ها مورد اعتماد نیست چون ایشان به امامت ائمه معتقد نیستند. البته خبر و روایت دسته‌بندی خاصی دارد که شرح و بسط آن به کتب «درایه الحدیث» ارتباط پیدا می‌کند، لذا برای اطلاع بیشتر به کتب درایه و علم حدیث مراجعه شود. (۳۸) در این مورد مرحوم کلینی رحمه الله روایت می‌فرماید که ائمه قائم به امر الله هستند؛ از جمله این که خدیجه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد قائم علیه السلام سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمودند: ما همه قائم به امر خدا هستیم یکی پس از دیگری (کلنا قائم بامر الله، واحد بعد واحد). رجوع شود به اصول کافی، کتاب الحجّه باب: انّ الأئمة کلهم قائمون بامر الله تعالی هادون علیه. (۳۹) فضل بن شاذان در مورد یزید صائغ می‌گوید او از دروغگویان مشهور است (در مجامع روایی ما هفت خبر از او موجود است) برقی هم او را از اصحاب امام باقر علیه السلام شمرده است. البته مرحوم شیخ طوسی او را از اصحاب امام باقر یا امام صادق علیهما السلام ذکر نفرموده است. بنابراین در مورد یزید صائغ مدحی نیامده است. لازم به تذکر است که خبر واحد اگر عادل بوده و قرائن صحیح هم داشته باشد مورد اعتماد است در غیر این صورت قابل اعتماد نیست. (۴۰) وی از اصحاب امام صادق علیه السلام است. (۴۱) نکته دیگری که قابل تأمل است این که تمام کسانی که از مسیر اعتقاد به ائمه اثنی عشر خارج شدند، همگی به پیش از امامت امام رضا بر می‌گردند؛ از جمله کسانی که در این کتاب شریف مرحوم شیخ الطایفه رحمه الله بررسی کرده‌اند. لذا کسانی که به امامت امام رضا اعتقاد دارند قائل به امامت ائمه دوازده گانه هستند. به بیان دیگر کسانی که از امام کاظم پیروی کردند و با معرفی وی امامت امام رضا را پذیرفتند از انحراف عقیدتی نجات یافتند. پس امام کاظم با نصّ بر امامت امام رضا و تبلیغ آن، به پدید آمدن انحرافات پایان داد و مردم را از فرعون عصر شان که کج روی و انحراف در اعتقاد به اهل بیت بود نجات داد. (۴۲) با همین عنوان یعنی «سالم» و بدون ذکر نام پدرش در حدود بیست روایت آمده. مرحوم شیخ طوسی رحمه الله او را از اصحاب امام باقر علیه السلام فرموده‌اند. (۴۳) قصیده شعری است که مصرع اوّل و تمام مصرع های زوج آن دارای قافیه واحد باشند و تعداد ابیات آن حداقل شانزده بیت است. بنابراین بیت مذکور طلیعه و یا تمام قصیده نیست بلکه برای اختصار، همین بیت را که مورد نیاز بوده نقل کرده‌اند. (۴۴) شاید مقصود مضاربه و یا در مورد املاک بوده به صورت مقاطعه کاری. (۴۵) کوهی است در نزدیکی مدینه. (۴۶) صفوان بن یحیی از اصحاب بسیار بزرگوار حدیثی شیعه است که علمای رجال از ایشان به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند؛ از جمله

نجاشی در مورد ایشان می‌گوید: صفوان بن یحیی، ابو محمّد بجلی، اهل کوفه، بسیار مورد اعتماد و از عیون و بزرگان است، از اصحاب امام رضاعلیه السلام بوده و در نزد حضرت مقام و منزلت مخصوص و شریفی داشته است. «کشی» ایشان را از اصحاب امام کاظم علیه السلام بر شمرده و این که ایشان پس از امام کاظم، وکیل امام رضا و امام جواد بوده و از مقام و منزلت بالایی از جهت زهد و عبادت برخوردار بوده است. شیخ طوسی می‌فرماید: صفوان بن یحیی قابل اعتمادترین اهل زمان خودش بود و عابدترین اهل حدیث بود، ایشان در هر روز ۱۵۰ رکعت نماز می‌خواند و سه ماه روزه می‌گرفت و سه بار زکات می‌داد به جای خودش و عبدالله بن جندب و علی بن نعمان که در بیت الله الحرام پیمان بسته بودند که هر کدام از دنیا رفت، دیگری نماز، روزه، حج و زکات او را به جا بیاورد. آن دو از دنیا رفتند و صفوان باقی ماند و به جای آن‌ها هم عبادتشان را و هر عمل خیر دیگری را انجام می‌داد. وی از چهل تن از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است و کتب بسیاری هم دارد. علی بن حسین بن داوود قمی گفته است: از امام هادی علیه السلام شنیدم که ذکر و یاد صفوان بن یحیی و محمّد بن سنان می‌کردند، فرمودند: خدا از آن‌ها راضی باشد؛ چرا که من از آن دو راضی هستم و هرگز با ما [اهل بیت] لحظه‌ای هم مخالفت نکردند. - از این فقیه بزرگوار که «کشی» ایشان را در زمره اصحاب اجماع شمرده است، با عنوان صفوان بن یحیی در سند اسناد ۱۱۸۱ روایت از اهل بیت آمده است و به عنوان صفوان بیش از هزار و نهصد و چهل مورد [که البته بخش کوچکی از آن صفوان بن مروان است]. - صفوان بن یحیی در سال ۲۱۰ ه.ق در مدینه به دیار باقی شتافت و امام هادی علیه السلام حنوط و کفن او را اهدا کرد و به اسماعیل بن موسی امر فرمودند تا نماز ایشان را بخواند. معجم رجال الحدیث آیت الله خویی / ج ۹، ص ۱۳۲ تا ۱۳۶. حال با توجه به این همه عظمت و بزرگی باید گفت مقام شامخ و منبع این فقیه و عارف وارسته، بالاتر از آن است که این تهمت‌های ناروا را بتوان به ایشان نسبت داد. لذا کذب این مدّعا که در خبر ۶۱ و ۶۲ آمده کاملاً روشن است. (۴۷) احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی متوفای سال ۲۲۱ ه.ق از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام بوده و نزد آن دو امام از مقام و منزلت ویژه‌ای برخوردار بود و کتب زیادی هم نوشته است. کلیات علم رجال، آیت الله سبحانی، ص ۲۵۹. (۴۸) ممتور» همان واقفی است. واقفیه را به کلاب ممتوره؛ یعنی سگ‌هایی که زیر بارانند تشبیه کرده‌اند شاید به این دلیل که مثل سگ که آب پاک باران به بدنش می‌بارد و نجاست آن را پاک نمی‌کند و این نعمت را ضایع و بلکه آب را نجس می‌کنند، این‌ها هم با این که در معرض عنایت اهل بیت علیهم السلام بودند، نعمت ولایت را ضایع کرده و ولایتشان را با شرک و انکار امام از بین بردند. (۴۹) سوره توبه / آیه ۳۲. (۵۰) وجود مبارک امام رضاعلیه السلام تا حدود ۴۷ سالگی صاحب فرزند نشدند و همین امر موجب سوء استفاده معاندان و منافقان شده بود و شایع کرده بودند که حضرت نمی‌تواند صاحب اولاد شود. لذا آینده امامت در پرده‌ای از ابهام پوشیده شده بود و بسیاری نسبت به مسأله امامت امام رضاعلیه السلام و هم آینده امامت دچار تردید جدی شده بودند، و اعجاز این بیان در پیشگویی ولادت امام جواد است که امام رضاعلیه السلام فرمودند: این مولودی است که برای شیعیان ما با برکت تر از او زاده نشده است و با تولد ایشان نور امید به اردوگاه هدایت تابیده شده، موجب دلگرمی شیعیان گردید. با این حال حسودان و بدخواهان؛ خصوصاً واقفیه به این معجزات ما هم هدایت نشدند که بیان آن از حوصله این بحث خارج است. رجوع شود به کتاب سیره پیشوایان، آقای پیشوایی، ص ۵۳۰ تا ص ۵۴۳. (۵۱) البته تفأل و فال زدن عبارت مأمون است، اما اهل بیت علیهم السلام فال نمی‌زدند بلکه به وسیله علم لدنی الهی که داشتند، آینده را پیشگویی می‌کردند. این نحوه گفتار مأمون اشاره به این معنا است که بغض و کینه و حسادت او نسبت به امام و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام آن‌قدر بود که با توجه و عالماً و عامداً، علم لدنی ایشان را فال زدن می‌شمارد تا مسأله اصلی و اتصال علم اهل بیت به رسول خدا و وحی را انکار کند و علم ایشان را تا حدّ فال تنزل دهد. بنابراین آنچه که از حضرات معصومین علیهم السلام در این باره صادر شده، علم لدنی ایشان است نه فال زدن. (۵۲) البته روش و عمل مأمون درست در جهت خلاف این ادعای واهی است، چرا که در اصل امام را به این جهت به طوس منتقل کرد تا حضرت را مهار کرده و از طرف ایشان خطری حکومتش را

تهدید نکند. از طرف دیگر انقلاب‌ها و حرکت‌های شیعی را سرکوب کرده و امام را هم در ظلم و جورش شریک کند که حضرت با تدبیر الهی، همه این دسیسه‌ها را باطل کردند. آخرین حربه مأمون که کشتن حضرت بود، مطابق نقشه او پیاده شد که این هم برای او فایده‌ای نداشت - لعنت الله علیه - (۵۳) متن کامل این خبر در کتاب شریف کافی - کتاب الحجۃ باب «ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامه» باب وجه امتیاز دعوت حَقِّگو و باطل جو در امر امامت، حدیث سوم. ترجمه آیت الله شیخ محمّد باقر کمره‌ای، ج ۲، ص ۵۹۶ تا ص ۶۰۱ آمده است. (۵۴) امام حسن عسکری علیه السلام تمام عمر شریف خود را در شهر سامرا که در حکم یک زندان بزرگ برای ایشان بود و در یک منطقه نظامی تحت تدابیر شدید امنیتی، زندگی می‌کردند و تمام رفت و آمدها به منزل ایشان کنترل می‌شد، حتی [وکلای حضرت مخفیانه با ایشان ارتباط داشتند. و این همه سختگیری از طرف دستگاه حاکم بنی عباس به دلیل بشارت‌های مکرر اهل بیت علیهم السلام بود که مهدی موعود علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، و قصد آن‌ها جلوگیری از تولد یا کشتن امام زمان بود. که مفصلاً در کتب متعدد آمده است. (۵۵) برای اثبات فوت افراد یا تولد یک بچه می‌توان به شهادت و گواهی مراجعه کرد، چون یک مسأله اثباتی است اما برای نفی ولادت، گواهی و شهادت معتبر نیست؛ چرا که ممکن است والدین به دلایل مختلف، ولادت او را مخفی کرده باشند و این که می‌فرماید: مگر این که در ضمنش، اثباتی باشد، مثل این است که برای اثبات حق فرزندان یک میت از ارث او، شهودی گواهی بدهند که میت فرزند دیگری ندارد. بنابراین در ضمن گواهی نفی ولادت، اثبات ارث برای اولاد میت وجود دارد. به هر ترتیب شهادت افراد به عدم تولد امام زمان علیه السلام اصلاً معتبر نیست. آن هم بر فرض این که گواهی وجود داشته باشد که نیست و از طرف دیگر شهود و گواه بسیاری هست مبنی بر اثبات ولادت حضرت علیه السلام که در کتاب بارها اشاره می‌شود. (۵۶) ابی جعفر سید محمّد، فرزند امام هادی علیه السلام معروف است و صاحب جلالت و عظمت و شأن است. مرقد ایشان هم در عراق و نزدیک سامرا است. (۵۷) زمان مرحوم شیخ طوسی. (۵۸) سید محمّد. (۵۹) این خبر صراحتاً وفات «ابی جعفر محمّد بن علی عسکری علیه السلام» را تأیید می‌کند و علت ذکر این خبر توسط شیخ بزرگوار رد بر کسانی است که اعتقاد دارند «محمّد بن علی عسکری علیه السلام» همان «مهدی موعود» است. اما ذیل روایت با قواعد مسلمة مکتب تشیع و اخبار و روایات متواتر موافق نیست، به این جهت که می‌گوید: در مورد ایشان برای خداوند بداء حاصل شد، در حالی که از مسلمات مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام است که بداء برای خدا حاصل نمی‌شود و این از تعریف بداء هم کاملاً روشن است. بداء عبارت از ظهور، بعد از خفا و به عبارت دیگر عبارت است از: ظهور امری برای خداوند سبحان که برای غیر خداوند ظاهر نبوده است اگر چه قبل از آن ظهور در علم خداوند و لوح محفوظ مثل بعد از ظهور بوده؛ یعنی چه قبل و چه بعد از بداء، علم خداوند به یک امر تعلق گرفته، بنابراین بداء به معنای تغییر علم خداوند نیست بلکه به معنای ظاهر شدن علم خداوند برای غیر خدا است، به همین جهت آنچه که در روایات هست مخصوصاً در مورد «اسماعیل» فرزند امام صادق علیه السلام و «محمّد» فرزند امام هادی علیه السلام اشاره به این دارد که برای اکثر مردم این گونه تلقی شده بود که ایشان پس از پدرانشان امامند، اما در علم خداوند تبارک و تعالی پس از امام صادق، امام کاظم علیهما السلام و پس از امام هادی، امام حسن علیهما السلام امام هستند، فلذا علم خداوند که برای مردم مخفی بوده ظاهر شده است و امامت امام کاظم علیه السلام با رحلت اسماعیل برای مردم معلوم شد و همچنین امامت امام حسن عسکری علیه السلام با رحلت برادرش محمّد بن علی برای مردم معلوم شد. نه این که العیاذ بالله خداوند تصمیمش عوض شده و یا امر دیگری برای خداوند ظاهر شده باشد. قرآن کریم در آیه ۴۷ سوره زمر می‌فرماید: «وَيَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»؛ از سوی خدا برای آن‌ها امری ظاهر می‌شود که هرگز گمان نمی‌کردند. همین طور در آیه ۳۹ سوره مبارکه رعد می‌فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ «خداوند هر چه را که بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و ام الكتاب [لوح محفوظ] نزد اوست.» بنابراین بداء یعنی پیدایش چیزی از ناحیه خداوند تبارک و تعالی که ظاهرش مخالف آن بود، پس بداء عبارت است از محو اول و اثبات ثانی، و خداوند تعالی به هر

دو عالم است و این حقیقتی است که همه صاحبان خرد و اندیشه می‌پذیرند. پس اگر خبر را مشتمل بر نصب «اسماعیل» یا «محمد» به امامت توسط پدران نشان بدانیم، این با قواعد مسلم شیعه و اعتقاد به بداء موافق نیست، اما اگر اشاره به اسماعیل و محمد یا دلالت به این‌ها را به قرینه صدر روایت، به علنی کردن مرگ آن دو ترجمه کنیم و توضیح دهیم؛ دیگر مشکلی در مسأله نخواهد بود. واللّه عالم. ۶۰) در جمله بدا لله «لام» حرف جاره به معنای «من» می‌آید، پس چیزی برای بندگان از ناحیه خداوند آشکار شده که قبلاً برای آنان مخفی بود. ۶۱) آیه ۷ از سوره آل عمران می‌فرماید: بعضی از آیات کریم متشابه هستند؛ یعنی آیت‌هایی هستند که معانی متعدد و شبیه به هم دارند و برای فهم صحیح و درک آن‌ها باید از سرچشمه علوم اهل بیت علیهم السلام استفاده کرد؛ مثل آیه: (وما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی سوره انفال، آیه ۱۷) و (الله نور السماوات و الارض سوره نور، آیه ۳۵) و (ید الله فوق ایدیهیم سوره فتح، آیه ۱۰). رجوع شود به کتاب تلخیص التمهید، اثر آیت الله معرفت، ج ۱، ص ۴۶۱ به بعد و کتاب برهان قرآن اثر شهید محراب آیت الله اشرفی اصفهانی، ص ۲۸۵ به بعد. ۶۲) یعنی دستورهایی که قبلاً در شرع توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آن‌ها آورده شده، هرگونه عذر و بهانه را از ایشان سلب کرده است، بنابراین آن‌ها نمی‌توانند بگویند: چون امام حضور نداشت ما به احکام دین مان عمل نکردیم و عذرشان هم پذیرفته شود. ۶۳) آنچه که شیخ بزرگوار در این فقره و در مقام پاسخ به سؤال بیان می‌فرماید مقدمه‌ای برای ادامه بحث و رسیدن به هدف مباحثه هستند که کاملاً بجا و درست است، اما تمام جواب نیست. بنابراین به نظر می‌رسد تذکر این نکته لازم باشد که اجرای حدود در زمان غیبت امام علیه السلام به عهده فقهای جامع شرایط که نواب عام حضرت هستند گذارده شده است و بر ایشان هم نظیر امام در صورت تمکین و توانایی اجرای حدود واجب است و روایات هم که پس از امام در صورت عدم دسترسی به حضرت، امور مردم به فقهای بزرگوار سپرده شده، در کتب روایی ما موجود می‌باشد؛ از جمله توقیع شریف از امام زمان علیه السلام که فرمودند: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا... و یا روایاتی که مثلاً، در باب وجوب رجوع در قضا و فتوی به راویان حدیث شیعه وارد شده و در وسائل الشیعه، ج ۲۷ ذکر شده‌اند. بنابراین در زمان غیبت، اقامه حدود در شأن فقهای شیعه است و راه نیابت عام یا ولایت فقیه راه مناسبی برای پاسخگویی به این گونه اشکال‌ها و سؤال‌ها است. البته در صورتی که امکان اجرای حدود توسط فقها وجود داشته باشد و حاکمیت جامعه در دست فقهای بزرگوار باشد نظیر آنچه که امروز در کشور عزیزمان ایران وجود دارد که حاکمیت در دست نیابت عام حضرت است. بنابراین اجرای حدود ممکن است و تمکن هم وجود دارد و مانعی هم در راه نیست. و الله عالم. ۶۴) ابو علی همان محمد بن عبد الوهاب بن سلام بن حمران بن لبان جبایی است که از ائمه و بزرگان معتزله است و در عصر خودش رئیس علمای کلام بوده است، وی متولد ۲۳۵ و متوفای ۳۰۳ ه. ق است. ۶۵) ابو هاشم عبد السلام بن محمد بن عبد الوهاب جبایی است، او هم از بزرگان و ائمه فرقه معتزله است، متولد سال ۲۷۷ و متوفای سال ۳۲۱ ه. ق است. ۶۶) مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در صفحه ۲۱۴ از جلد ۵۱ بحار الانوار باب ۱۲ پس از نقل این بخش از متن کتاب غیبت مرحوم شیخ می‌فرماید: در مورد آنچه که مرحوم شیخ رحمه الله در ضمن جواب به اعتراض مخالفین به آن ملتزم شده است که هر کسی که امام در زمان غیبت از او مخفی است مقصر و گناهکار است می‌گوییم: این بیان مستلزم آن است که هیچ کس از فرقه حقه ناجیه شیعه در زمان غیبت متصف به صفت عدالت نباشند به این دلیل که گناهی که مانع ظهور امام علیه السلام شده است و از طرف این‌ها هم بوده است یا گناه کبیره بوده یا صغیره ای که اصرار به آن شده است و در هر صورت با عدالت منافات دارد با این اوضاع و احوال چگونه می‌توان به عدالت راویان و ائمه جماعات حکم کرد و شهادت آن‌ها را پذیرفت، آن هم با وجود این که ضرورتاً می‌دانیم که در هر عصری از اعصار جماعتی از اخیار وجود داشته و دارند که لحظه‌ای در اقرار به امامت و اطاعت از امام توقف نکرده‌اند. و همچنین بی‌گمان در بسیاری از اعصار گذشته انبیا و اوصیایی زندگی می‌کردند که [توسط حکام جور] در حبس بوده و از در دسترس خلق بودن ممنوع شده بودند و حال مقررین و مؤمنین به ایشان کاملاً معلوم است که ایشان در این امر مقصر نبودند. [بلکه می‌گوییم: وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار مخفی شدند برای

امیرالمؤمنین ظاهر بود و همراه علی بوده و این برای امیرمؤمنان لطف الهی بود، و امکان ندارد که علی علیه السلام را در اختفای رسول خدا مقصر دانست. پس حقّ این است که در جواب @ مستشکل گفته شود: لطف وقتی مشتمل بر مفسده‌ای نباشد شرط در تکلیف است و ما می‌دانیم وقتی که خداوند تبارک و تعالی در هنگام ارتکاب معاصی توسط گنهکاران علامت رسوا کننده‌ای بر آن‌ها ظاهر کند مثلاً صورت آن‌ها را سیاه کند، این عمل آن‌ها را به طاعت نزدیک و از معصیت کردن دورشان می‌کند. لکن چون این عمل مشتمل بر مفسده کثیره ای است [از جمله رفتن آبروی مردم و امثال این] خداوند این کار را انجام نداد. به همین ترتیب امکان دارد که ظهور امام علیه السلام برای کسانی که اقرار به ولایت ایشان کرده‌اند مشتمل بر مفسده عظیمه‌ای بوده و موجب درماندگی و به سختی افتادن ایشان باشد، پس ظهور حضرت در این احوال برای مؤمنین به ایشان لطف نیست. و آنچه که شیخ‌رحمه الله ذکر فرموده‌اند مبنی بر این که تکلیف در صورت فقدان لطف همانند تکلیف با فقدان وسیله انجام آن است، بر فرض که این مطلب را بپذیریم وقتی این حرف تمام است و [ظهور امام] لطف است که مفسده‌ای که مانع از این لطف هستند برطرف شده باشند. حاصل کلام این که پس از اثبات حسن و قبح عقلی و این که عقل حکم می‌کند به این که لطف بر خداوند تبارک و تعالی واجب است و این که وجود امام به اتفاق و اجماع جمیع عقلا لطف خداوند است و که این مصلحت در وجود داشتن امام است که مردم را به صلاح دعوت کرده و از فساد منع فرماید و این که وجود مبارک آن حضرت بهترین مصلحت بندگان، نزدیک‌تر به اطاعت خداست و این که می‌بایست معصوم باشد و این که عصمت فقط از ناحیه باری تعالی دانسته می‌شود و این که بر عدم عصمت غیر امام زمان علیه السلام اجماع واقع شده است، وجود مبارک حضرت علیه السلام ثابت می‌شود اما غیبت ایشان از مخالفین، روشن است که به تقصیر خود آن‌ها مربوط می‌شود. و اما غیبت حضرت از کسانی که به ولایتشان اقرار کرده‌اند؛ ممکن است بعضی از ایشان مقصر باشند و بعضی دیگر با وجود عدم تقصیر شان از بعضی از فواید که به ظهور حضرت مترتب است به خاطر مفسده‌ای که از جهت مخالفین متوجه آنان است ممنوع شده‌اند و یا این که به خاطر مصلحتی باشد که در غیبت برای ایشان وجود دارد. به این که [مثلاً] با وجود این که حضرت از ایشان مخفی بوده و شبهاتی پیرامون حضرت وجود داشته و مشقات فراوانی [که به خاطر غایب بودن حضرت] متحمل می‌شوند، به آن حضرت ایمان داشته باشند و این‌ها بالاترین پاداش و ثواب را خواهند داشت. علاوه بر این رسیدن فواید و برکات وجودی امام و هدایت‌های ایشان منحصر و متوقف بر ظاهر شدن حضرت به گونه‌ای که شناخته شوند نیست. بنابراین ممکن است الطاف زیادی از ایشان به بسیاری از شیعیان برسد و آن‌ها حضرت را نشناسند چنان که از خود حضرت است که «غائب بودن ایشان مثل خورشید پشت ابرها است.» بعلاوه تمام این مسائل [در غیبت‌های انبیا [مثل موسی علیه السلام] دلیل روشنی وجود دارد و در این نوع غیبت از وجود حجّت خدا نیز مصلحتی نهفته است و الاّ از حقّ تعالی هرگز صادر نمی‌شد. (۶۷) تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱، ص ۵۰۹ و ۵۱۶. ابن جعفر بن جریر طبری [به نقل از کتاب غیبت چاپ معارف اسلامیه]. (۶۸) سوره انعام، آیات ۷۵ - ۷۹؛ تفسیر عباسی، ج ۱، ص ۳۶۵، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۸ - بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۹ در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. (۶۹) سوره قصص / آیه ۷۰. ۷۰) سوره کهف / آیه ۶۰ - ۸۲. (۷۱) سوره قصص / آیه ۲۱ به بعد. (۷۲) سوره صافات / آیه ۱۳۹ و ۱۴۸ و سوره قلم / آیه ۴۸ و ۵۰. (۷۳) سوره کهف / آیه ۹ و ۲۶. (۷۴) در احتجاج طبرسی از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام نقل شده که وی ارمیای پیامبر بوده است. در تفسیر عیاشی از طریق ابابصیر از امام صادق علیه السلام [ج ۱، ص ۱۴۰] در تفسیر قمی هم به نقل از امام صادق علیه السلام همین بیان آمده است [ج ۱، ص ۹۰] با توجه به روایات متعدد به نظر می‌رسد که صاحب حمار، ارمیای نبی بوده است. (۷۵) سوره بقره / آیه ۲۵۹. (۷۶) سوره عنکبوت / آیه ۱۴. (۷۷) مرحوم صدوق در کمال الدین / ج ۱، ص ۱۶۱ حدیث شماره ۲۱ روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که از آن حدیث استفاده می‌شود سلمان فارسی پانصد سال عمر کرده است. در کتاب نفس الرحمان ص ۱۶۴ از شافعی نقل شده است که روایت شده: سلمان فارسی سیصد سال زندگی کرده، بعضی‌ها هم گفته‌اند: بیش از چهار صدسال عمر شریف او بوده است و بعضی هم معتقد هستند که

عیسی علیه السلام را درک کرده است و بعضی هم گفته‌اند که او از اوصیای عیسی علیه السلام بوده است. اقتباس از الغیبه چاپ معارف الاسلامیه و کتاب سلمان فارسی - محمدی اشتهاردی. ۷۸) این سه سنت از سنن خرافی عرب جاهلی بود که توسط اسلام از صفحه زندگی بشر محو شدند. قرآن کریم در آیه مبارکه ۱۰۳ از سوره شریفه مانده در این باره می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَكَثُرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» خداوند (سنت‌های خرافی) بحیره و سائبه و وصیله و حام را قرار نداده است و لکن آن‌ها که کافر شدند [در این مورد] به خداوند افترا می‌بندند و بیشترشان صاحب عقل و خرد نیستند. محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل می‌کند که حضرت فرمودند: اهل جاهلیت زمانی که ناقه در یک بار زایمان دو بچه شتر به دنیا بیاورد، می‌گفتند: «وَصَيْلَتْ» [یعنی دو بارداری را به هم وصل کرد] بنابراین ذبح یا نحر و خوردن این ماده شتر را حلال نمی‌دانستند و وقتی که ده بچه به دنیا می‌آورد آن را [سائبه قرار می‌دادند و سوار شدن و خوردن آن را حلال نمی‌دانستند و یا شتر نر قوی را هم حلال نمی‌دانستند که مرکب باشد و یا خورده شود. پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود که هیچ کدام از این‌ها حرام نیستند. و این سنت صرفاً یک سنت جاهلانه و از روی بیخردی است. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۶۱. ۷۹) مرحوم شیخ طوسی رحمه الله به این دلیل حکایت را نقل نکرده‌اند که خارج از بحث است چرا که مباحث کتاب در جهت اثبات امکان طول عمر حضرت است که کاملاً ممکن است و عجیب نیست. ۸۰) وی از اجداد پیامبر است. ۸۱) سوره مائده / آیه ۱۲. ۸۲) کسانی که رسول خداصلی الله علیه وآله را زیارت نکرده‌اند اما اصحاب حضرت را دیده‌اند. ۸۳) سوره بقره / آیه ۱۵۷. ۸۴) سوره بقره / آیه ۲۸۵. ۸۵) سوره توبه / آیه ۳۶. ۸۶) ثنات جمع ثن است؛ یعنی پینه. ثنفت یده = یعنی دستش پینه بسته بود و به این جهت امام سجاد علیه السلام را صاحب ثنات می‌گویند که به سبب کثرت سجده و عبادت، مواضع سجده حضرت پینه بسته بود. ۸۷) یکی از اختصاصات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این است که زنان رسول خداصلی الله علیه وآله پس از ایشان نمی‌توانستند به عقد ازدواج کسی درآیند و همچنان همسر حضرت بودند و با مرگ پیامبر ازدواج آن‌ها قطع نمی‌شود، چرا که مرده یا زنده پیامبر یکی است و فرقی نمی‌کند و از طرفی حرمت رسول خداصلی الله علیه وآله ایجاب می‌کند که این گونه باشد. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا و طبق وصیت حضرت، سرپرست زن‌های رسول خداصلی الله علیه وآله بودند. ۸۸) از حیث درجه و مقام ایمانی. ۸۹) سعد بن مالک بن سنان از اصحاب پیامبر اکرم و امیرمؤمنان علیهما السلام بود. امام صادق علیه السلام در حقیقت فرمودند: حَقًّا که این امر (مذهب مقدس تشیع) نصیب ابوسعید خدری شد. ترجمه الکنی و الالقاب شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۱۴۵، نشر اسلامیه. ۹۰) داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیهم از اصحاب امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری علیهم السلام بوده، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه را هم زیارت کرده است. او محدثی جلیل القدر و عظیم المنزله بود. ترجمه الکنی و الالقاب، حاج شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۳۱۰. ۹۱) در بعضی از اسناد مثل علل الشرایع / ج ۱، ص ۶۹ من ولد الحسن آمده که منافاتی ندارد، به دلیل این که امام باقر که مادرش دختر امام حسن علیهما السلام و پدرشان امام سجاد علیه السلام بودند، همه اهل بیت از نسل امام حسن و امام حسین هستند. بنابراین امام زمان علیه السلام از اولاد امام مجتبی علیه السلام است فلذا منافاتی ندارد و شاید به جهت حضور امام مجتبی علیه السلام آن مرد گفته است من ولد الحسن که کاملاً صحیح است. ۹۲) کتاب الغیبه. محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی - باب فی الائمة اثنا عشر اماماً و ذکر ما یدل علیه من القرآن و التوراه من ذلك، و باب أن الائمة اثني عشر آخرهم المهدي، ص ۳۹ تا ۶۹ - چاپ اعلمی بیروت - و باب أن الائمة اثني عشر من طرق العامه. ۹۳) ابن ابی زینب در کتاب غیبت باب أن الائمة اثني عشر من طرق العامه، روایاتی در این باب ذکر کرده است که قابل مراجعه می‌باشد. ۹۴) این معنا که شیعیان توسط نواب و سفرای امام از احوال حضرت خبردار می‌شوند، اما در زمان غیبت دوم یا غیبت کبری، رابطه مردم با حضرت به توسط سفرا و نواب هم کاملاً قطع شده و دیگر ارتباطی برقرار نشد. ۹۵) سوره ملک / آیه ۳۰. ۹۶) سوره تکویر / آیه ۱۵ و ۱۶. ۹۷) سوره ملک / آیه ۳۰. ۹۸) در مورد پذیرش و یا ردّ خبر مفضل بن عمر، کلمات

متعدد و متفاوتی از علمای رجال رسیده است، مرحوم شیخ طوسی رحمه الله در همین کتاب غیبت، روایاتی در مدح ایشان نقل کرده که عبارتند از روایات ۹ - ۸ - ۲۹۷ و ایشان را از وکلای ممدوح ائمه علیهم السلام ذکر کرده و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام می‌داند. مرحوم آیت الله خوئی در «معجم رجال الحدیث» پس از نقل اقوال در مورد مفضل بن عمر می‌فرماید: «ان المفضل بن عمر جلیل ثقه». (۹۹) مراد از «طیبه» مدینه است، بنابراین معلوم می‌شود که تردّد حضرت در مدینه طیبه و حوالی آن بیشتر است، و جای دیگر که می‌فرماید: با وجود سی نفر وحشت و ترس نیست، ممکن است به این معنا باشد که همواره و در همه مقاطع سی نفر از خاصان و اصحاب، حضرت را همراهی می‌کنند و در کنار ایشان خواهند بود و اگر یکی از آنها بمیرد، کس دیگری جانشین او می‌شود. بنابراین در هر عصری نعمت هم جواری حضرت نصیب تعدادی از اصحاب خاص ایشان می‌شود. (۱۰۰)

مسئلاً این که فرموده: روی گلیم های خانه های تان بنشینید، به این معنا نیست که دست از فعالیت و تلاش در راه اصلاح جامعه بردارید که این معنا با روح مأموریت اهل بیت علیهم السلام مخالف است. لذا ممکن است که مقصود سلمان رضی الله عنه این بوده باشد که دستگاه ظالم را در ظلم و ستم کردن کمک و یاری نکنید و موجب تقویت جبهه مخالف حضرت امام زمان علیه السلام نباشید. (۱۰۱) سوره مدثر / آیه ۸. ۱۰۲) ممکن است مقصود حضرت شش روز یا ماه یا سال عادی نباشد، بلکه شش دوره خاص یا مرحله مخصوص باشد که باید طی شود. و استفاده از لفظ روز یا ماه یا سال هم اشاره به این معنا است چرا که هر کدام از اینها مرحله ای از مراحل زمان هستند و هر کدام دوره ای در زمان هستند. مانند آیه ۵۴ سوره اعراف که می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»، که مقصود ۶ دوره است که خداوند اراده فرموده است و الا خداوند تبارک و تعالی قادر است همه خلقت را در کمتر از یک چشم به هم زدن خلق کند. (۱۰۳) آنچه که در بالا آمده به این ترتیب است که علی بن جعفر از امام کاظم او هم کلام امام صادق علیه السلام خطاب به خودشان را نقل فرموده‌اند. با توجه به متن روایت به نظر می‌رسد ذیل روایت با شأن و مقام امامت امام کاظم علیه السلام سازگاری نداشته باشد. مگر این که خطاب حضرت را که جمع هم هست، متوجه گروهی بدانیم که در محضر امام صادق علیه السلام حضور داشته‌اند و یا این که این ماجرا در حضور افراد کم ظرفیت بوده باشد و امام صادق علیه السلام قصد حفظ اسرار از نااهلان را داشته‌اند. با این توجیه روایت قابل فهم تر خواهد شد. اما مرحوم ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی معروف به امین الاسلام طبرسی متولد سال ۴۶۰ ه.ق که از شاگردان مرحوم شیخ طوسی بوده است در کتاب اعلام الوری که از مقبولیت خاص نزد شیعه و سنی برخوردار است این روایت را با همین سند به گونه دیگری نقل کرده و آن این که روایت از امام کاظم علیه السلام و خطاب به علی بن جعفر است، بنابراین به جای [یا بنی] جمله [یا اخی] به کار رفته است؛ یعنی به جای پسر، برادر آمده است، و البته بین این دو نقل، اختلاف بسیار اندکی وجود دارد که مضر به معنا و دلالت حدیث نیست. با توجه به توضیحات بالا به نظر می‌رسد که متن موجود در اعلام الوری صحیح تر باشد. بنابراین ممکن است در استنساخ از نسخه کتاب غیبت و یا بعدها در چاپ آن اشتباه رخ داده باشد. متن روایت اعلام الوری به این صورت است: [سعد بن عبدالله عن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عن جده محمد عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال: «إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله وعلیکم فی ادیانکم لایزلیکم أحد عنہا. یا اخی! إنه لابد لصاحب هذا الأمر من غیبه حتی یرجع عن هذا الأمر من کان یقول به. إنما هی محنة من الله عزوجل إمتحن بها خلقه و لو علم أبأؤکم و أجدادکم دیناً أصح من هذا لا تبعوه. فقلت: یا سیدی! من الخامس من ولد السابع؟ فقال: یا اخی! عقولکم تصغر عن هذا و احلامکم تضیق عن ذلك ولكن إن تعیشوا فسوف تدرکوه. [اعلام الوری ص ۲۳۳]. ۱۰۴) ابان بن تغلب: از اصحاب و فقهای بزرگوار شیعه است که امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام را درک کرده است امام باقر علیه السلام خطاب به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده که من دوست دارم کسی مثل تو را در میان شیعیان بینم. ایشان در زمان امامت امام صادق علیه السلام از دار دنیا رفت و حضرت پس از شنیدن خبر رحلت او فرمود: به خدا قسم که قلبم با مرگ ابان به درد آمد. سدید صیرفی هم از اصحاب امام باقر بوده که امام

صادق علیه السلام را نیز درک کرده است. در مورد فضل و ابوبصیر هم در جای مناسب توضیح ارائه خواهد شد. معجم رجال الحدیث آیت الله خویی / ج ۱، ص ۱۴۴. ۱۰۵) سوره اسراء / آیه ۱۳. ۱۰۶) سوره نساء / آیه ۱۵۷. ۱۰۷) سوره هود / آیه ۳۷. ۱۰۸) مقصود آیه مبارکه ۵۵ سوره نور است که می‌فرماید: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ». (۱۰۹) سوره یوسف / آیه ۱۱۰. ۱۱۰) سوره ذاریات / آیه ۲۲. ۱۱۱) سوره حدید / آیه ۱۷. ۱۱۲) پیشین ۱۱۳) سوره ذاریات / آیه ۲۲ و ۲۳. ۱۱۴) سوره بقره / آیه ۱۴۸. ۱۱۵) سوره ذاریات / آیه ۲۳. ۱۱۶) سوره نور / آیه ۵۵. ۱۱۷) سوره شعرا / آیه ۴. ۱۱۸) در مورد خبر فوق سؤالی مطرح است و آن این که نام پدر امام زمان علیه السلام و پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی نیست، بنابراین چگونه می‌توان این روایت را در باب حضرت مهدی علیه السلام به کار برد و آن را صحیح دانست؟ در جواب لازم است به چند نکته توجه کرد: اول: احتمال دارد که در واقع به جای «اسم ابی» جمله «اسم ابنی» بوده باشد، پس نام پدر امام زمان علیه السلام با نام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام یکی خواهد بود. و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را ابن و فرزند خود خوانده‌اند، از واضحات است و نیازی به توضیح ندارد. دوم: اگر بپذیریم که همان «اسم ابی» بوده باشد، خواهیم گفت: آنچه که شایع است و در لسان عرب هم آمده، این است که لفظ «اب» علاوه بر پدر، بر جدّ اعلا به بعد هم اطلاق می‌شود؛ مثلاً در آیه ۷۸ سوره حجّ می‌فرماید: «مَلَأَهُ آيَاتِكُمْ إِِبْرَاهِيمَ» و یا در آیه ۳۸ سوره یوسف و از زبان او می‌فرماید: «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ» و یا در حدیث معراج آمده است که جبرئیل خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «هذا ابوک ابراهیم» در حالی که ابراهیم پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا حضرت یوسف علیه السلام نبوده است، بلکه جدّ اعلا- و از اجداد ایشان بوده، اما مع ذلک به عنوان پدر یاد شده است. فلذا ممکن است که خبر بالا از همین قبیل باشد. سوم: یکی از مسائل شایع در زبان عرب این است که لفظ اسم، شامل کنیه و حتی صفت هم می‌شود، و فصحا هم به همین نحوه استعمال کرده‌اند؛ مثلاً بخاری و مسلم هر دو روایتی را از سهل بن سعد ساعدی نقل کرده‌اند که گفت: «والله إن رسول الله سماه بأبي تراب و لم يكن اسم أحب إليه منه.» حال با عنایت به این نکته باید گفت: کنیه پدر امام زمان مطابق با [کنیه پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است چون هر دو ابا محمد هستند. لازم به ذکر است که صاحب کتاب کشف الغمه [علی بن عیسیٰ اربلی در جلد دوم ص ۴۴۱ تا صفحه ۴۴۵ کتاب، مفضّلاً این مبحث را بررسی کرده است. علامه مجلسی هم در جلد ۵۹ بحار ص ۱۰۴ پس از بررسی احتمالات مسأله می‌فرماید: این که کلمه اَبی در واقع ابنی بوده باشد اظهر است و بهترین وجه است. اقتباس از غیبت چاپ معارف اسلامیة والله عالم. ۱۱۹) ایشان محمّد بن حسین بن علی بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نوه امام سجاد علیه السلام بوده و کنیه‌اش ابوعبدالله است. ۱۲۰) سوره قصص / آیه ۵. ۱۲۱) سوره اسراء / آیه ۳۳. ۱۲۲) سوره زخرف / آیه ۲۸. ۱۲۳) سوره اسراء / آیه ۳۳. ۱۲۴) سبائیه یکی از فرقه‌های اهل غلو و از طرفداران عبدالله بن سبا هستند که به حضرت امیر علیه السلام گفتند تو خدایی و حضرت هم آن‌ها را نفی کرده و از آن‌ها برائت جست. از نظر شیعه امامیه، کسانی که به هر کدام از اهل بیت علیهم السلام نسبت خدایی بدهند، مشرک و نجس هستند. ۱۲۵) سوره رعد / آیه ۲۱. ۱۲۶) مشهور به سید محمّد که قبر ایشان در عراق معروف است. ۱۲۷) صریا روستایی است که موسی بن جعفر علیهما السلام آن را تأسیس و ایجاد کرد و با مدینه سه میل فاصله دارد. ۱۲۸) اقتباس از آیه شریفه ۱۱۵ سوره توبه که آیه این است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ». (۱۲۹) سوره بقره / آیه ۱۰۶. ۱۳۰) راجع به زن اعرابیه صاحب ریگ قبلاً هم روایاتی نقل کرده‌ایم؛ از جمله خبر ۸۲ و خبر ۸۳. ۱۳۱) مستعین از خلفای جبار و مستبد عباسی بوده و در عصر امامت امام هادی علیه السلام بین سال‌های ۲۴۸ تا ۲۵۲ ه. ق حکومت کرده است. ۱۳۲) مهدی یکی دیگر از خلفای ستمگر عباسی بوده و هم عصر امام حسن عسکری علیه السلام که بین سال‌های ۲۵۵ تا ۲۵۶ ه. ق حکومت کرده است. ۱۳۳) معتز از خلفای ظالم و ستمگر عباسی است که از سال ۲۵۲ تا ۲۵۵ ه. ق حکومت کرده و هم عصر امام حسن عسکری علیه السلام بود. ۱۳۴) نخّاس: یعنی دلایل، به کسی گفته می‌شود که به کار

واسطه‌گری خرید و فروش اشتغال دارد. (۱۳۵) معتمد عباسی از سال ۲۵۶ تا ۲۷۹ ه.ق بر تخت سلطنت جور عباسی تکیه زد. (۱۳۶) تذکر چند نکته پیرامون خبر بالا لازم است: نکته اول: بخشی از خبر که مشتمل بر شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و موضوع بحث که اثبات از دنیا رفتن امام علیه السلام است با روایات صحیح شیعیه موافق است و به همین دلیل هم بوده است که شیخ بزرگوار مبادرت به نقل آن کرده‌اند. نکته دوم: در خبر آمده که نماز امام را ابی عیسی بن متوکل خوانده است، علاوه بر این که این قول شاذ است، طریق احمد بن عبیدالله بن خاقان که از عمال خلفا بوده، مورد اعتماد کامل لااقل در این فقره نیست. مضافاً این که نماز ابا عیسی با اخبار بسیار زیاد و مشهور و معتبری متناقض است که می‌گویند: جعفر کذاب جلو آمد تا بر حضرت نماز بخواند، ولی حجه بن الحسن علیهما السلام از خانه بیرون آمده و دستور دادند که جعفر عقب بایستد، جعفر هم عقب رفته و امام زمان علیه السلام جلو آمده و بر پدر عزیزشان اقامه نماز فرمودند و بعد حضرت را برای نماز ظاهری حمل کردند. نکته سوم: البته بین این خبر و اخبار مخالف آن که مورد وثوق امامیه هم هستند به این نحو می‌توان جمع کرد که ممکن است نماز ابی عیسی در ظاهر بوده باشد، امّا پس از این که ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - داخل خانه بر پیکر پاک و مطهر امام حسن عسکری علیه السلام نماز خوانده‌اند و مثل این امر هم قبلاً واقع شده است؛ از جمله نمازی که مأمون بر امام رضاعیه السلام خواند که مسلم پس از اقامه نمازی بوده است که امام جواد علیه السلام اقامه فرموده‌اند و یا نمازی که سندی [بن شاهک بر امام کاظم علیه السلام خواند یا دیگرانی که بعضاً در روایات آمده است، آن هم مطمئناً بعد از اقامه نماز توسط امام رضاعیه السلام بوده است. نکته چهارم: همان گونه که در مورد شهادت امام کاظم علیه السلام گذشت، حکام جور عباسی در حالی که خود اقدام به شهادت حضرات معصومین علیهم السلام می‌نمودند، سعی فراوانی هم می‌کردند تا شهادت ایشان را مخفی کرده و آن را مرگ طبیعی جلوه دهند تا ننگ کشتن پاکترین و صادق ترین انسان‌ها را در اذهان مردم با عوام فریبی و ظاهرسازی از دامان خود پاک کنند و به این ترتیب مردم و خصوصاً شیعیان را فریب دهند، به همین علت در نماز و عزای امامان معصوم علیهم السلام شرکت کرده و اصلاً گاهی هم خود را صاحب غذا می‌دانستند؛ مثل مأمون و ... (۱۳۷) ممکن است زمان از نبی خالی باشد چنان که در فترت انبیا این گونه بوده است ولی هرگز خالی از امام نیست. (۱۳۸) صاحب مهج الدعوات این خبر را از نصر بن علی جهضمی از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده است. (۱۳۹) اصل این روایت را ابن ابی زینب در کتاب غیبت آورده و مرحوم مجلسی هم از ایشان نقل کرده است و متن آن از بحار این است که ابن عقده، عن القاسم بن محمد بن الحسين بن حازم، عن عباس بن هشام، عن عبدالله جبله، عن علی بن حارث بن مغیره، عن ابيه، قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: يكون فترة لا يعرف المسلمون امامهم فيها. فقال: يقال ذلك. قلت: فكيف صنع. قال: «إذا كان ذلك فتمسكوا بالأمر الاول حتى يتبين لكم الآخر». بحار الانوار / ج ۵۲، ص ۱۳۷ ح ۳۷. پدر حارث بن مغیره می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: [آیا] زمانی پیش می‌آید که مردم امامشان را در آن زمان نشناسند [مثلاً] امامی از دنیا رفته است و ما نمی‌دانیم که امام بعدی چه کسی است؟ حضرت فرمودند: این چنین می‌گویند. عرض کردم: در آن زمان چه کنیم؟ امام فرمودند: وقتی که این گونه شد پس به امامت اول [امام قبلی] متمسک بشوید تا این که [امر امامت] دیگری [امام بعدی] آشکار و روشن شود. (۱۴۰) سوره احزاب / آیه ۶. (۱۴۱) این روایت را از فاطمه بنت محمد بن هشام معروف به ابن سبانه نقل کرده‌اند؛ از جمله کشف الغمه و بحار الانوار / ج ۵۰، ص ۲۳۱. (۱۴۲) سوره قصص / آیه ۵ و ۶. (۱۴۳) از آیه ۱۳ سوره قصص گرفته شده است. (۱۴۴) سوره انفال / آیه ۴۲. (۱۴۵) سوره قصص / آیه ۵ و ۶. (۱۴۶) سوره اسراء / آیه ۸۱. (۱۴۷) سوره انعام / آیه ۱۵۸. (۱۴۸) سوره بقره / آیه ۲۶۰. (۱۴۹) ابو عمرو عثمان بن سعید عمری و فرزندش محمد بن عثمان - اولین و دومین نایب خاص امام زمان علیه السلام هستند. البته ایشان عهده‌دار نیابت از امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام هم بودند. (۱۵۰) سوره دهر / آیه ۳۰؛ سوره تکویر / آیه ۲۹. (۱۵۱) معتضد عباسی برادرزاده معتمد بود و در سال ۲۷۹ ه.ق پس از هلاکت معتمد به حکومت رسید که از سلاطین ستمگر بنی‌عباس بود. (۱۵۲) مراد معتضد عباسی این است که اگر به من خبر برسد که به کسی گرفته‌اید. از بنی

عباس نیستم اگر گردن تان را نزنم. (۱۵۳) عبارت طاهر که «عجایب را کسانی می بینند» ... به این معنا است که امور عجیب و اسرار را فقط کسانی می توانند مشاهده کنند که اسرار را در خفا ببینند یا بشنوند و از کسانی که پنهان است مخفی کنند، مگر برای کسانی که اهلیت این اسرار را دارند. بنابراین کسانی که اسرار را فاش می کنند، هرگز موفق به مشاهده عجایب و اسرار اهل بیت علیهم السلام نمی شوند. هر که را اسرار حق آموختند، مهر کردند و دهانش دوختند. (۱۵۴) به این معنا است که عجیب این نیست که ما چهار تن روی یک محمل سوار هستیم، عجیب این است که تو با وجودی که شیعه هستی نمازت فوت می شود. (۱۵۵) سوره غافر / آیه ۶۰. (۱۵۶) سوره بقره / آیه ۱۸۶. (۱۵۷) سوره زمر / آیه ۵۳. (۱۵۸) سوره زمر / آیه ۵۳. (۱۵۹) عسفان نقطه‌ای در دو منزلی مکه از راه مدینه است. (۱۶۰) با توجه به جمله بعدی خبر که در مورد دابة الارض می فرماید، ممکن است مقصود حضرت از خورشید و ماه و ستارگان وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام باشد. بنابراین عبارت حضرت را باید حمل به رجعت کرد و حضرت با این کلمات به رجعت اشاره فرموده‌اند. (۱۶۱) در متن عبارت «لفظ عشا» آمده که ممکن است در استنساخ و یا چاپ اشتباه شده باشد چرا که وقت مغرب از اول ذهاب حمرة مشرقیه است تا سقوط شفق که با اشتباک نجوم و هم آمدن ستارگان که ستاره‌ها در آسمان پیدا شوند مساوی است، بنابراین اشتباک نجوم وقت عشا است و تأخیر مغرب تا آن وقت مراد حضرت است نه عشا. (۱۶۲) ممکن است منظور ایشان از خواهر، نرجس خاتون بوده به جهت این که هر دو کنیز بودند. (۱۶۳) کوتکین بن ساتکین ترک از سرداران و فرماندهان سپاه مهتدی عباس بود. (تاریخ طبری، ج ۹، ص ۴۶۵، دار التراث بیروت). (۱۶۴) سوره نساء / آیه ۵۹. (۱۶۵) از سیاق جملات این گونه بر می آید که مقصود حضرت، جعفر کذاب است، بنابراین ابن ابی غانم قزوینی از طرفداران جعفر کذاب بوده است. (۱۶۶) سوره احقاف / آیه ۱ تا ۶. (۱۶۷) اقاله عبارت است از این که در معامله‌ای و یا عقد لازمی، یک طرف تقاضا کند که معامله را به هم بزنند و طرف دیگر هم قبول نماید. کسی که تقاضا را مطرح کرده مستقیل و کسی که آن را قبول نموده مقیل است. اقاله در تمامی عقود لازم به جز نکاح و ضمانت، جریان دارد؛ ولی خود اقاله قابل فسخ نیست. بنابراین در صله هم جریان دارد. (۱۶۸) سوره مائده / آیه ۱۰۱. (۱۶۹) یعنی شصت روز، روزه گرفتن و اطعام شصت مسکین و آزاد کردن یک بنده. (۱۷۰) ابو سوره از بزرگان و مشایخ زیدیه است. در سند خبر آمده که ابو غالب که راوی این خبر است گفته است من پسر ابو سوره را دیده‌ام ولی بعد می گوید قال ابو سوره، بنابراین ممکن است ابو غالب از پسر ابی سوره نقل کرده باشد و او از ابو سوره. (۱۷۱) این کلمه به دو صورت خوانده می شود «حشویه» و «حشویه»؛ حشویه به عده‌ای از اهل حدیث اطلاق شده است که گرایش به تشبیه و تجسیم پیدا کرده‌اند. وجه تسمیه این سه وجه دارد. الف) چون معتقد به تجسیم بودند، زیرا جسم، محشو [تو پر] است. ب) منسوب به حشاء به معنای حاشیه و کنار مجلس، چون آنان در مجلس درس حسن بصری حاضر می شدند و سخنان نادرست می گفتند، او هم دستور داد آن‌ها را در حاشیه مجلس جا دهند. ج) آنان در نقل حدیث هیچ ضابطه‌ای را شرط نمی دانستند و در نتیجه مطالب نادرست را وارد احادیث اسلامی کردند، و حشو به معنی کلام زائد است. حشویه آشکارا قائل به تشبیه شده و برای خداوند اعضا، ابعاض - نزول و صعود، حرکت و انتقال مدعی شده‌اند. گذشته از این، روایات بی اساس را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند که اکثر این روایات از یهود اقتباس شده است و درباره قرآن بر این عقیده‌اند که حتی حروف و اصوات آن نیز قدیم و الهی‌اند. (۱۷۲) یکی از مسائلی که با مطالعه دقیق در توقیعات صادره از ناحیه مقدسه به دست می آید، عبارت است از این که سفرا و نواب حضرت، نسخه اصلی توقیع شریف را فقط جهت استنساخ در اختیار سؤال کننده که منتظر جواب بوده قرار می دادند تا مبادا افرادی با دسترسی به اصل توقیعات، بتوانند زمینه انحراف در دین را ایجاد کنند، لذا مسأله عدم دسترسی به خط حضرت، در جا به جایی توقیعات ملاحظه شده است. (۱۷۳) سوره لقمان / آیه ۳۴. (۱۷۴) سوره جن / آیه ۲۶. (۱۷۵) سوره جن / آیه ۲۷. (۱۷۶) در کتاب کمال الدین عین این حکایت نقل شده و در این بخش آمده است که عقیق ابا کرده و درهم را نداد و در اول حکایت هم تاریخ این ماجرا را سال دویست و نود و هشت ذکر کرده است. (۱۷۷) در حاشیه نسخه منتشره توسط مؤسسه معارف

اسلامیه که حَقاً تحقیق جامعی بوده و اختلاف نسخ به شکل خوبی در آن درج شده، آمده است: در دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابخانه مدرسه فیضیه قم، عبارت فوق به این شکل است که «چونی چون بدی» که نسبت به نسخه بالا واضح تر و فصیح تر است و نسبت به نسخه ما صحیح تر است. در بحارالانوار که از کمال الدین نقل شده آمده است: «چونا چویدا کواید چون ایقنه». به نظر می‌رسد از مجموع نسخ عبارت صحیح این باشد که چونی = یعنی چگونه هستی - چطوری - حال شما چطور است. چون بدی [یا چون بد] یعنی چگونه بودی - قبلاً در چه حالی بودی. کوبیه [یا کواند یا کوالید] یعنی فرزندان - بچه‌ها - خانواده - چونسته [یا چون استه] یعنی چطورند - چطور هستند. این عبارت فارسی دری است که اساس زبان ایران زمین بوده و از غنای خاص خودش برخوردار است و تا قرن هفتم هجرت گویش غالب مردم ایران به همین صورت فارسی دری بوده است و از آن دچار تحول شده و پس از تغییرات بسیار به حالت امروزی در آمده است. (۱۷۸) قرامطه یکی از فرق و شعبه‌های اسماعیلیه هستند که معتقد بودند، پس از امام صادق علیه السلام محمد بن اسماعیل نوه امام جعفر صادق علیه السلام امام است و او همان امام مهدی علیه السلام و زنده بوده و از دنیا نرفته است. این فرقه سال‌ها است که منقرض شده و اثری از آن‌ها نیست. (۱۷۹) سوره انفال / آیه ۴۲. (۱۸۰) اماره عبارت است از دلیلی که موجب علم نمی‌شود بلکه برای ما ظنّ قوی ایجاد می‌کند، ولی صد درصد مطابق با واقع نیست؛ مثل گواهی شاهد. (۱۸۱) این خبر دلالت دارد بر احاطه علمی امام علیه السلام بر حوادث و اعتقادات مردم در آینده که اکثر مردم نسبت به حضرت بغض و کینه دارند؛ آن‌چنان که حتی بسیاری از اولاد و ذراری فاطمه علیها السلام نسبت به ایشان بغض دارند. (۱۸۲) ادامه دعا چنین است: اللهم عَزَّوَجَلَّ رسولک فأنک إن لم تعرفنی رسولک فأنک إن لم تعرفنی رسولک فأنک إن لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی. خداوندا پیامبرت را به من بشناسان که اگر تو رسولت را به من شناسانی حجتت را نخواهم شناخت، خداوندا حجتت را به من بشناسان که اگر او را به من شناسانی در دینم به گمراهی رفته‌ام. کافی ج ۱ ص ۳۳۷. (۱۸۳) سوره توبه / آیه ۱۶. (۱۸۴) در پی نوشت خبر شماره ۱۲۸ بحث مستوفی و کاملی ارائه شد، لذا به همان‌جا مراجعه شود. (۱۸۵) شیشه شکسته شده را می‌توان به وسیله ذوب دوباره و از نو ساخت، بعضی از شیعیان این گونه هستند که در زمان غیبت شک می‌کنند ولی راه بازگشت برایشان هموار است و باز می‌گردند. اما بعضی از افراد مثل سفال می‌مانند، چرا که سفال اگر شکسته شود به دلیل حرارتی که چسبیده و پخته شده است به حالت اولیه بر نمی‌گردد؛ یعنی نمی‌توان آن را گل کرد و دوباره ساخت. معنایش این است که بعضی از شک کنندگان هرگز هدایت نمی‌شوند و به راه اولی بر نمی‌گردند. (۱۸۶) دانه فاسد دانه گندمی است که در اثر آفت رشد نکرده و سیاه می‌شود، لذا از گندم سالم جدایش می‌کنند. (۱۸۷) آرزوی ظهور امام زمان علیه السلام که از اول بعثت تا شهادت امام کاظم علیه السلام که سال ۱۸۳ بوده قریب به ۲۰۰ سال است. (۱۸۸) بعضی از افراد بوده‌اند که در مقاطع مختلف نسبت به اهل بیت علیهم السلام مرتکب خیانت می‌شدند و در احکام الهی دست درازی می‌کردند و همین امر موجب پیگیری مؤمنین و ائمه شده و در نتیجه احکام دین در سطح وسیع تری نسبت به سابق منتشر می‌شد. بنابراین دشمنان شرور با دشمنی خودشان ناخواسته تأثیر بسیاری در ابطال ادعای فاسد خود و اثبات حقایق اهل بیت داشتند؛ نظیر حکام جور بنی‌عباس و بنی‌امیه که با ظلمشان، زمینه را برای اثبات حقایق و مظلومیت امامان پاک شیعه فراهم کرده و ناخواسته خدمتکارانی برای ایشان شدند. (۱۸۹) البته در بسیاری از متون کلمه و یحکم ترجمه شده است به «وای بر شما» که نوعی عتاب و توبیخ است. بنابراین به هر دو معنا می‌تواند صحیح باشد. (۱۹۰) سوره سباء / آیه ۱۸. (۱۹۱) محمد بن فرج؛ از اصحاب امام هادی علیه السلام و در این خبر هم از آن حضرت در مورد ابو علی حسن بن راشد که از اصحاب امام جواد بوده است، سؤال می‌کند و این پرسش و پاسخ بین او و امام پس از رحلت ابن راشد است، بنابراین ضمیر در «کتبتُ الیه» به امام هادی علیه السلام برمی‌گردد. رجوع شود به معجم رجال الحدیث، آیت‌الله خویی، ج ۱۷، ص ۲ - (۱۹۲. ۱۳۱) در حدیث شماره ۲۴۷ از ناحیه مقدسه آمد که: و اما محمد بن عثمان - که خدا از او و پدرش راضی باشد - مورد اطمینان من بوده و نوشته او نوشته من است. (۱۹۳) سوره انعام / آیه ۱۵۸؛ البته در متن کتاب، اول آیه - فلم یکن است اما در قرآن

کریم جمله با لایکن شروع می‌شود. (۱۹۴) سوره بقره / آیه ۲۶۰. ۱۹۵) خبر شماره ۲۰۹، با اختلاف خیلی کم. (۱۹۶) این خبر یکی از کرامات ابو جعفر است که نشان دهنده جلالت و منزلت بالای او است، رحمت و رضوان خداوند نصیب او باد. (۱۹۷) ممکن است که مقصود از راوی یکی از روات خبر قبلی باشد؛ خصوصاً ابوالعباس احمد بن علی بن نوح که از بقیه سرشناس تر است و همچنین امکان دارد که ابن حاشر باشد؛ چون صاحب معجم رجال الحدیث در ج ۱۱، ص ۲۸۳ می‌نویسد او از علی بن بلال بن معاویه مهلبی روایت کرده است و علی بن بلال بن معاویه مهلبی از ثقات و روات مورد تأیید علما و رجال شیعه است. رجوع شود به معجم رجال الحدیث آیت الله خویی رحمه الله / ج ۱۱، ص ۲۸۳. ۱۹۸) ظاهر این خبر با بعضی از اخبار این باب که هم در این کتاب آمده و به زودی نقل می‌شوند و هم در کتب دیگر مثل کمال الدین حدیث شماره ۲۸ باب توقعات آمده، موافق به نظر نمی‌رسد. چرا که از این خبر آنچه که به ذهن انسان [خطور می‌کند این است که وکلای دیگر از حسین بن روح مقرب تر بودند؛ امّا در عین حال ابو جعفر نیابت خاص را به ایشان واگذار کرد. در تبیین این مسأله باید گفت مسائلی که در آن زمان جریان داشت خصوصاً پیگیری حکومت جائر عباسی برای پیدا کردن امام زمان علیه السلام و خطر مطلع شدن دستگاه به مسأله نیابت، نواب حضرت بسیار محتاط و سنجیده عمل می‌کردند. بنابراین مصالح جامعه شیعه اقتضا می‌کرد که ابو جعفر محمد بن عثمان وانمود کند که با حسین بن روح ارتباط چندانی ندارد تا ذهن افرادی که احیاناً ظرفیت فهم امور را نداشتند، متوجه حسین بن روح نشود. بنابراین این امر روش معقول نیابت بوده و از طرفی پذیرش فوری و بی‌چون و چرای وکلای دیگر گویای این است که برای خواص اصحاب، حسین بن روح به عنوان نایب خاص مشخص بوده است. (۱۹۹) این مسأله مربوط به زمان خلافت «مقتدر عباسی» است، زمانی که خاندان فرات روی کار بوده و وزارت او را در [دست داشتند، لذا وزرا به حسین بن روح به دیده احترام نگاه می‌کردند، امّا پس از روی کار آمدن حامت بن عباس اوضاع بر علیه شیعه دگرگون شد و حسین بن روح ضمن از دست دادن امنیت خود مدّتی در زندان مقتدر عباسی بود که شرح آن را به کتب مرجع ارجاع می‌دهیم. (۲۰۰) مرحوم علامه مجلسی رحمه الله گفته است: کلمه «ص» علامت رمز است برای کسی که قرار بود کمکش کنند که به خاطر تقیه نام او آورده نشده است. (۲۰۱) کلمه ختن، برای داماد، پدر زن، و برادر زن استعمال شده است، لذا ممکن است علی بن محمد بن حسین بن مالک پدر زن یا برادر زن او باشد و یا این که داماد او، البته بیشتر در معنای داماد استعمال شده است. (۲۰۲) مخاطب این جملات سفیر حضرت، حسین بن روح است و اگر مخاطب امام علیه السلام باشد این خطاب از روی تقیه بوده است. (۲۰۳) اگر مأمومی که پیش‌نماز را از محراب دور می‌کند، حرکاتی که نماز را باطل کند انجام نداده باشد، می‌تواند جای امام را بگیرد و نمازش را با جماعت دنبال کند و تمام نماید. (۲۰۴) سوره تکویر / آیه ۱۹. (۲۰۵) سوره تکویر / آیه ۲۰. (۲۰۶) سوره تکویر / آیه ۲۱. (۲۰۷) برای این سؤال جوابی نیامد. ممکن است عدم پاسخ‌گویی حضرت از این جهت بوده باشد که ضرورتی در جواب نبوده و سطح سائل مطابق جواب سؤال نبوده است و در این مسأله ایشان از رسول خدا و اجداد طاهری نشان علیهم السلام تبعیت کرده‌اند و از طرفی روایاتی از ناحیه اهل بیت‌علیهم السلام رسیده است که دال بر این مطلب است که سؤال کردن از امام واجب و لازم است، امّا جواب دادن برایشان واجب نیست. به جهت این که صلاح واقعی فرد سائل را ایشان تشخیص می‌دهند و به همه امور، علم و آگاهی کامل دارند. مرحوم کلینی با سند متصل از محمد بن وشاء روایت می‌کند که او گفت: «سألت الرضا علیه السلام فقلت له: جعلت فداک «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فقال: نحن اهل الذکر و نحن المسؤولون. قلت: فانتم المسؤولون و نحن السائلون. قال: قلت حقاً علينا أن نسألكم؟ قال: نعم. قلت: حقاً عليكم ان تجیبونا. قال: لا، ذاک الینا، ان شئنا فعلنا وإن شئنا لم نفعل، اما تسمع قول الله تبارک و تعالی «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ کافی / ج ۱، ص ۲۱۰ باب اهل الذکر، ح ۳. (۲۰۸) نامه از محمد بن عبدالله حمیری و خطاب به سفیر امام، حسین بن روح است، ولی جواب از امام زمان علیه السلام است که به دست حسین بن روح صادر شده است. (۲۰۹) مراد از بعضی از فقها، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه است که به خاطر احتیاط و تقیه به این عنوان آمده است. (۲۱۰) کلمه حُماهن به معنای سنگی است که

بسیار سخت است و عرب به آن حجر حدیدی یا سنگ آهنی می‌گوید و از آن نگین انگشتری می‌سازند. (۲۱۱) این نحوه جواب دادن در واقع، به وجود آوردن زمینه اجتهاد و استنباط حکم در وجود حمیری است و به این خاطر است که ملکه اجتهاد حمیری رشد کرده و به تکامل علمی برسد، بنابراین یکی از کارهای مهم معصومین علیهم السلام این بوده است که استعداد اصحاب خود را تربیت و شکوفا کرده و برای آن‌ها جایگاه علمی بالایی ایجاد می‌کردند و به همین دلیل امام علیه السلام جواب را با فروغش که نیاز یک فقیه برای فقاهت است عنوان می‌فرمایند، تا راه برای اجتهاد و استنباط سائل باز باشد. (۲۱۲) در کتاب شریف «کلمة الامام المهدي عليه السلام» تألیف مرحوم آیت الله سید حسن شیرازی در جواب آمده است: «قد یجزیه هدی و احد وان لم یفعل فلا بأس؛ یعنی یک قربانی کفایت می‌کند و اگر هم نام او را نبرد اشکالی ندارد.» (۲۱۳) از نحوه جواب که حضرت به عمل صالحان استناد کرده، ممکن است مراد، اهل بیت علیهم السلام بوده باشد که عمل ایشان دلیل و حجت است و حضرت برای حفظ احتیاط بیشتر از این جمله استفاده فرموده‌اند. (۲۱۴) در بین مکه و مدینه، دومین میقاتی که حجاج از آنجا احرام می‌بندند و حدوداً یکصد کیلومتر از مکه دور است، وادی عقیق نام دارد، این مکان میقات اهل عراق است و از سمت عراق اولین جایگاه در این وادی [مسلخ] نام دارد و وسط آن [عمره] و قسمت آخر آن به [ذات عرق] معروف است. شیعیان از مسلخ احرام می‌بندند و اهل سنت از ذات عرق و در مواردی که تقیه ایجاب کند، احرام را باید تا ذات عرق تأخیر انداخت. در این صورت حاجی باید مخفیانه لبیک بگوید و لباس هم بپوشد تا برسد به ذات عرق. (۲۱۵) کلمه حلف با کسر «حاء» است به معنای عهد، پیمان، اتحاد بستن و دوستی صادق است که اینجا مقصود همان عهد است و حلف با فتح «حاء» [حَلْفٌ به معنای قسم است. (۲۱۶) در نسخه دیگری به جای کلمه «سید»، «سیده» آمده است که مراد مادر متوکل عباسی است. (۲۱۷) صدیق و فاروق از اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام است که اهل سنت، صدیق را؛ یعنی تصدیق کننده حق در مورد ابوبکر و فاروق؛ یعنی کسی که بین حق و باطل فرق می‌گذارد و فارق حق و باطل است را در مورد عمر به کار می‌برند، در حالی که طبق احادیث صریح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقصود علی علیه السلام است. اگرچه با عبارت «الوصی» تصریح کرده که علی علیه السلام جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله است. (۲۱۸) باتوجه به خفقان موجود در جامعه از این سؤال حسین بن روح می‌توان به خوبی فهمید که نزدیکان او می‌بایست در همه حال، در خلوت و جلوت، و پنهان و آشکار دست از تقیه بر ندارند تا مبادا یک وقت ناخواسته اعتقاد حق را بروز داده و موجب ریخته شدن خون مؤمنین بشوند. (۲۱۹) ابوطاهر بن بلال همان محمّد بن علی بن بلال است که قبلاً جزء سفرای مذموم از او یاد شد. در روایت دو نکته وجود دارد: الف) مراجعه حسین بن روح به او که از وکلای حضرت است، نشانه جلالت و عظمت اوست که مورد مراجعه حسین بن روح است. ب) و نکته دیگر عبارت است از جمله «فی ایام استقامته» اشاره دارد بر این که او دچار انحراف اعتقادی شده است و آن این که این شخص با اعتبار، بعدها منحرف شده و ادعای نیابت کرد و اموالی را که از امام علیه السلام در اختیار داشت به ابوجعفر محمّد بن عثمان وکیل دوم امام علیه السلام تسلیم نکرد و مدعی شد که خودش وکیل امام علیه السلام است. همین ادعای کذب موجب شد که در لعن او توفیق شریفی از صاحب الزمان علیه السلام صادر شود و در صف ملاعین قرار گیرد. بنابراین قید حسین بن روح که به «فی ایام استقامته» اشاره دارد که این روایت در ایام پیش از انحراف اوست. خوانندگان محترم می‌توانند به معجم رجال حدیث آیت الله خویی / ج ۱۶، ص ۳۰۹ مراجعه فرمایند. (۲۲۰) از این خبر و خبر پیشین معلوم می‌شود که جناب حسین بن روح رحمه الله علاوه بر انجام مسؤولیت خطیر نیابت می‌بایست با مدعیان دروغین این مسند الهی هم با تمام توان مبارزه کند و در عین حال با همه وجود سعی در تقیه و مخفی داشتن محل امام علیه السلام داشته باشد و حقیقتاً زمان نیابت ایشان از زمان نیابت نواب دیگر سخت‌تر و دشواری‌ها و ناملایمات بسیار فراوان‌تر بوده است. (۲۲۱) نام ایشان را شیخ بزرگوار صقیل ذکر کرده، ولی بعضی دیگر صقیل ثبت کرده‌اند. امّا هر دو از یک اصل و ریشه هستند و آن صِقْل است؛ یعنی جلا داد، صقیل به معنای چیزی است که جلا داده شده و همان طور که در متن هست به واسطه مولود مبارکی که در وجود نرجس علیها السلام بود، وجود مبارک ایشان صقیل داده شده و

جلا گرفت، فلذا به ایشان صقیل گفته شد. اما آنجا که صقیل، گفته شده در بعضی از اسناد به این جهت است که صقیل به معنای جلا دهنده است و نرجس علیها السلام با حملی که داشت همه عالم امکان را جلا داد و تولد فرزند او موجب جلای تمام کدورت های عالم شده و خواهد شد. (۲۲۲) در بعضی از نسخ «لشیعی» دارد؛ یعنی به زودی برای شیعیانم کسانی پیدا می‌شوند که مدعی مشاهده من هستند. (۲۲۳) این روایت با توجه به صدر آن ناظر بر این است که پس از سمری، امام، نایب خاصی ندارد و هر کسی که ادعا کند امام را زیارت می‌کند و با ایشان ارتباط دارد و دستور می‌گیرد و یا این که مأمور است کاری را انجام دهد و یا این که مردم را به عنوان نایب خاص به پیروی خود دعوت کند، حتماً دروغ گفته است. بنابراین مراد صرف زیارت امام نیست چنان که بسیاری از علمای با اخلاص، ایشان را زیارت کرده‌اند که در گذشته ذکر شد. (۲۲۴) اگر این چند خبر را به دیده عبرت بنگریم، در خواهیم یافت که حضرات معصومین علیهم السلام تا چه حدّ مظلوم بوده‌اند که حتی افرادی از اصحاب آنها که در حقیقت خطرناک‌ترین دشمنان ایشان هم بودند، تا چه حدّ مردم را نسبت به حقیقت ولایت ایشان گمراه می‌کردند و چه اعمال شیعی را که قلم از نوشتن آنها شرم دارد مرتکب شده و به این اعمال زشت افتخار می‌کردند. شکی نیست که این خودباختگان شهوت و شهرت، ابدالهر مورد نفرین اهل بیت علیهم السلام هستند، و وظیفه ما است که دنبال هر کس و ناکسی نرویم. (۲۲۵) متن این تویح در خبر شماره ۵۱/۳۴۴ به طور کامل آمده است. (۲۲۶) اهل ظاهر همان طرفداران داوود بن علی اصفهانی، ملقب به ظاهری هستند و طایفه ظاهریه منسوب به این شخص است، چون فقط به ظاهر قرآن و سنت توجه می‌کردند. (۲۲۷) سوره حجر / آیه ۳۰. (۲۲۸) سوره اعراف / آیه ۱۶. (۲۲۹) حلولیه، معتقد هستند محمد و علی علیهما السلام نه متولد شده‌اند و نه کسی از آنها متولد شده است، بلکه خداوند در آنها حلول کرده است. به اعتقاد شیعه اینها مشرک و نجس هستند. (۲۳۰) [ابن ابی عزاقر] این جمله در ادامه روایت ابن داوود آمده است. (۲۳۱) همان گونه که خوانندگان محترم عنایت فرموده‌اند مرحوم شیخ بزرگوار تویح شریف را از چهار طریقی که به دستشان رسیده نقل کرده‌اند که راویان آنها به ترتیب عبارتند از: ۱ - ابی محمد هارون بن موسی ۲ - ابن داوود ۳ - احمد بن ذکا ۴ - محمد بن حسین بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری. هر کدام از این راویان به حسب نسخه‌ای که نزدشان موجود بوده، اقدام به نقل تویح کرده‌اند و اختلافات موجود در متن که نسبتاً زیاد است نتیجه نسخه برداری های متعدد و نقل های شفاهی است که طبعاً فراموشی روات یا اضافات آنها که قید نشده است، وارد متن تویح شده‌اند، لکن اگر چنانچه اختلاف به مفهوم و معنایی که امام علیه السلام اراده فرموده‌اند ضرر نزند، به عنوان ایراد در روایت تلقی نمی‌شود که بخواهد آن را ضعیف کند. لذا این اختلاف مضامین، هیچ ضرری به آنچه که حضرت اراده فرموده‌اند نمی‌رساند. از طرفی هم با توجه به زندانی بودن حسین بن روح امکان مقابله و تصحیح و ارائه به ایشان هم نبوده است؛ اگر چه همه از ابن همام نقل کرده‌اند، اما همان گونه که گذشت این تویح به دلیل حساسیت، در همه جامعه پخش و نسخه‌های بسیار متنوعی از آن در دسترس بوده است. لکن با توجه به همه این نقل‌ها و با حذف اختلافات نسخ و محدثین و نیز با حذف اضافات، در دل این متن، متن اجماعی وجود دارد که شیخ تعبیر فرموده‌اند به این که مثلاً- این جمله مورد اتفاق است. بنابراین می‌توان متن مورد اتفاق را در ضمن همین متن همراه با اختلافات پیدا کرده و ثبت نمود که ذیلاً و به طور کامل نقل می‌شود: «عرف بأن محمّد بن علی المعروف بالشلغمانی، قد ارتد عن الإسلام و فارقه و الحد فی دین اللّٰه و ادعی ما کفر معه بالخالق - جلّ و تعالی - و افتری کذباً و زوراً، و قال بهتاناً و اثماً عظیماً. کذب العادلون باللّٰه و ضلّوا ضلالاً بعیداً، و خسروا خسراً مبیناً، و إنّنا قد برّنا إلى اللّٰه تعالی و إلى رسوله و آله صلوات اللّٰه و سلامه و رحمته و برکاته علیهم بمنّه. و لعناه علیه لعائن اللّٰه فی ظاهر منّا و الباطن، فی السر و الجهر و فی کل وقت و علی کل حال، و علی من شایعه و تابعه او بلغه هذا القول منّا و اقام علی تولّیه بعده و اعلمهم إنّنا من التوقی و المحاذرة منه، من الشریعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم. و عادت اللّٰه مع ذلک قبله و بعده عندنا جمیلة و به نثق و ایاه نستعین و هو حسبنا فی کل أمورنا و نعم الوکیل.» مطلب آخر این که حضرت در تویح شریف، نام چهار نفر را ذکر می‌فرمایند که عبارتند از: ۱ - شریعی که در خبر ۱/۳۶۶ بحث او گذشت. ۲ - نمیری. محمد بن نصیر نمیری که در

خبر ۲/۳۶۷ احوال او ذکر شد. ۳ - هلالی، احمد بن هلال کرخی که در خبر ۱۰۷ هم در سند به عنوان احمد بن هلال عبرتایی معرفی شده در خبر ۶/۳۷۱ گذشت. ۴ - بلالی، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال که در خبر ۷/۳۷۲ گفته شد. ۲۳۲) مخمسه یکی از فرق غلاة هستند که در مورد اعتقادشان دو قول هست: یکی این که پنج تن، یعنی: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن امیه ضمری هستند که از جانب خداوند موکل اراده مصالح عالم هستند و سلمان هم بزرگ آنهاست. قول دومی که حقیر دیدم این است که این‌ها می‌گویند پنج تن آل عبا نور واحد بوده و روح الهی در آنها به طور مساوی حلول کرده است. به هر حال بنابر اعتقاد حق و خالص شیعه اثنی عشری، کسانی که این چنین اعتقاد داشته باشند مشرک و ملحد هستند. ۲۳۳) مقصود از کلمه غریم، امام علیه السلام است و این رمزی است که شیعیان به خاطر تقیه مرسوم کرده بودند. ۲۳۴) شیخ صدوق در کمال الدین ص ۳۲۷ در ضمن حدیث نظیر این روایت را از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. ۲۳۵) کمال الدین باب ۴۶، حدیث ۱؛ عمر نوح علیه السلام را بیان فرموده است. مرحوم شیخ بزرگوار هم در ابتدای مباحث اخبار معمرین در این باره توضیح دادند. ۲۳۶) قصه ازدواج یوسف و زلیخا را مورخانی نظیر طبری در تاریخ و تفسیرش، مسعودی در مروج الذهب و ابن اثیر در کامل و ابن کثیر در قصص انبیا ذکر کرده‌اند. ۲۳۷) صاحب حمار حضرت عزیر است، وی از انبیا است که قصه او در آیه ۲۵۹ سوره مبارکه بقره آمده است. ۲۳۸) این بیان کنایه از این معناست که مردم در مورد حضرت دچار حیرت و سرگردانی خواهند شد. ۲۳۹) فضیل بن یسار از اصحاب عالی مقام امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که در مدح او روایاتی وارد شده است؛ از جمله شیخ صدوق رحمه الله در صفحه ۳۲ از مشیخه فقیه نقل می‌کند که ربیع بن عبدالله از کسی که پیکر پاک فضیل را غسل داده بود نقل می‌کند که گفت: وقتی من فضیل را غسل می‌دادم، دست او از من سبقت گرفته، عورتش را می‌پوشاند. با دیدن این حادثه به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و ماجرا را به عرض ایشان رساندم. حضرت فرمودند: «رحم الله الفضیل بن یسار هو منّا اهل البیت؛ خدا فضیل بن یسار را رحمت کند، او از ما اهل بیت بود.»؛ رجوع شود به معجم رجال الحدیث آیت الله خویی، ج ۱۳، ص ۳۶۲ تا ۳۶۸. ۲۴۰) سوره یونس / آیه ۲۴. ۲۴۱) ابابصیر از بزرگان حدیث شیعه است که فقط از امام معصوم علیه السلام روایت می‌کند. ایشان از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌باشد بنابراین، این روایت می‌تواند از هر کدام از آن دو امام همام علیهما السلام باشد. ۲۴۲) نام ابی حمزه، ثابت بن دینار است. ایشان از اصحاب امام سجاد و امام باقر علیهما السلام است و امام صادق علیه السلام را هم درک کرده است. ۲۴۳) اشاره به قضا و قدر حتمی و غیر حتمی است. ۲۴۴) سوره حج / آیه ۱۸. ۲۴۵) سوره رعد / آیه ۳۹. ۲۴۶) سوره رعد / آیه ۳۹. این خبر تکرار شده است و قبلاً در شماره ۷/۴۱۳ عین همین خبر آمده بود. ۲۴۸) همه چیز برای حضرت حق معلوم است چه خودش و چه مصلحتش. ۲۴۹) ابی خدیجه همان سالم بن مکرم است که کنیه‌اش ابی خدیجه است و اخبار زیادی با همین عنوان در روایات آمده است، کنیه دیگر او ابی سلمه است که امام صادق علیه السلام این کنیه را برای او انتخاب کرد، او از اصحاب مورد اعتماد امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده است. رجوع شود به معجم رجال الحدیث / ج ۸، ص ۲۲، ص ۲۷. ۲۵۰) عمیره یا عمره بنت نفیل از اصحاب امام علی علیه السلام است. معجم رجال الحدیث / ج ۲۳، ص ۱۹۶. ۲۵۱) ممکن است که طاعون کنایه از هر مرض همه‌گیری باشد که هر از چند گاه بشریت را تهدید می‌کند؛ نظیر طاعون - وبا - و یا حتی ایدز و امثال آن. ۲۵۲) سوره هود / آیه ۱۸. ۲۵۳) سوره نجم / آیه ۵۷. ۲۵۴) اقتباس از سوره توبه / آیه ۱۴. ۲۵۵) جابیه، منطقه‌ای روستایی است در منطقه جولان و بلندی‌های جولان که هم اینک در چنگال غاصبان صهیونیستی است و تپه‌ای دارد به نام تل جابیه و نام دیگرش جابیه جولان است. ۲۵۶) مراد، اروپاییان و احتمالاً یهودیان صهیونیست است. ۲۵۷) رمله شهری در فلسطین اشغالی است و در نزدیکی‌های بیت المقدس قرار دارد که در اشغال دشمن صهیونیستی است. ۲۵۸) اصهب در لغت به معنای شتر سرخ مو یا شتر سفیدی که با سرخی آمیخته شده است. همچنین اصهب نام چشمه‌ای است در میان بصره و بحرین و به معنای دشمن می‌آید - به رومیان و اروپاییان هم از جهت رنگ چهره و دشمنی‌شان با اسلام اصهب گفته می‌شود - و واقع در

لغت به ابلق هر چیزی می‌گویند، یعنی هر شیء سیاه و سفید و به خصوص به کلاغ سیاهی که با سفیدی آمیخته باشد. به شخص پلید و به ابرص و شوره‌زار و کسی که لباس وصله‌دار و رنگارنگ بپوشد نیز گفته می‌شود. اصهب و ابقع دو رهبر مخالف سفیانی هستند که سفیانی آن‌ها را شکست می‌دهد و درگیری سختی بین آن‌ها و سفیانی در مرز سوریه - عراق، و ترکیه در می‌گیرد. در بعضی از احادیث نظیر بحارالانوار / ج ۵۱، ص ۷۰ اصهب و ابقع یک نفر معرفی شده، ولی براساس روایت دیگر نظیر همین روایت متن، اصهب و ابقع دو نفر هستند و در روایات از جمله یوم الخلاص ج ۲، ص ۹۹۳ به شیعیان امر شده که تحت تأثیر تبلیغات اصهب و ابقع و همچنین سفیانی قرار نگیرند و از هیچ کدام جانبداری ننمایند. اقتباس از موعود نامه ص ۵۶ و ۱۰۷. ۲۵۹) صاحب عین یعنی کسی که اول نامش حرف عین است و این که ابتدا و انتهای دولتشان با او است؛ یعنی در اول دولت عباسی و در آخر آن خلافت، عبدالله است، به این صورت که اولین خلیفه آن‌ها ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و آخرشان عبدالله مستنصر بود. (۲۶۰) با توجه به موطن عوف سلمی که تکریت است و تکریت از شهرهای عراق و بین بغداد و موصل واقع شده می‌توان گفت که ممکن است مراد از جزیره که در چند روایت هم آمده، بخشی از خاورمیانه یعنی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس و عراق و حتی اردن و فلسطین و لبنان باشند که بین خلیج فارس و دریای عمان از یک طرف و دریای سرخ از طرفی و دریای مدیترانه از طرفی دیگر قرار دارد. (۲۶۱) شعیب بن صالح جوانی است گندم‌گون، لاغر، با ریش کم پشت که صاحب بصیرت و یقین است و فرمانده نظامی تحت فرماندهی عالی سید خراسانی است. او به همراه سید خراسانی پرچم اسلام را به حضرت مهدی علیه السلام می‌سپارد. البته در بیشتر روایات وی اهل ری هست ولی ممکن است برای استناد، امام حجت موطن او را بیان فرموده باشند که در این صورت هر دو احتمال صحیح خواهد بود، چرا که هر دو محل نسبت به مدینه در یک جهت شمال شرقی قرار دارند. تذکر این نکته لازم است که احتمال دارد جهت حفظ جان و رعایت امنیت افراد، نام‌ها مستعار باشند تا وعده الهی محقق شود. (۲۶۲) قتاد نام درختی است که در مناطق بیابانی می‌روید و خارهای بسیاری شبیه به سوزن دارد و کندن یا تراشیدن آن با دست، کار بسیار دشوار و سختی است. در عرب تراشیدن درخت قتاد با دست کنایه از این است که انجام این کار بسیار دشوار و سخت است. (۲۶۳) سوره بقره / آیه ۲۱۴. ۲۶۴) کنایه از این که زندگی ایشان در نهایت سادگی است و تجمل در آن راه ندارد. (۲۶۵) یعنی امام ظاهر از دنیا می‌رود و امام غایب هم ظاهر نیست. (۲۶۶) اصحاب براذین، سواران براذین هستند. براذین جمع بردون است، به معنای قاطری که برای حمل بارهای سنگین از آن‌ها استفاده می‌شود. اسب ترکی هم به آن‌ها می‌گویند. و احتمال دارد مقصود از اصحاب براذین ترک‌ها باشند. (۲۶۷) منطقه‌ای آباد و بزرگ در اطراف دمشق است و یکی از محل‌های استقرار سفیانی خواهد بود؛ موعود نامه ص ۲۷۵. ۲۶۸) دولت بنی عباس به دست هلاکوخان که از سمت خراسان قیام کرده بود از بین رفت، همان طور که ابتدای برپایی حکومت بنی عباس به دست ابو مسلم بود که او هم از سمت خراسان قیام کرد. مهدی موعود / ج ۲، ص ۴۵. (۲۶۹) رنگ پوستش اروپایی است. (۲۷۰) پیرامون این سه نفر در خبر شماره ۱۲۵/۴۳۱ توضیح کامل ارائه شد. (۲۷۱) منطقه‌ای است در شام و نزدیک دمشق که قبر الیاس نبی در آنجا قرار دارد. مهدی موعود / ج ۲، ص ۴۵ و کلب به شهری در پایین شهر بیروت و صیدا در لبنان هم گفته می‌شود. (۲۷۲) حیره شهری بوده است که در یک فرسنگی کوفه قرار داشته و در زمان ساسانیان ملوک اعجمی در آنجا سلطنت می‌کردند و دست نشانده ایران بودند که خسرو پرویز آن‌ها را منقرض کرد. بعدها حیره به دست مسلمانان افتاد، امّا به خاطر موقعیت ممتاز کوفه از رونق افتاد تا آنجا که در قرن چهارم هجری از بین رفت. (۲۷۳) قرقیسیا، شهری در شمال سوریه است که محل اتصال دو رودخانه خابور و فراط قرار گرفته است. (۲۷۴) منظور از قیس، مغرب است و در شمال آفریقا است و در روایات دیگر هم تصریح شده که منظور از قیس، طایفه‌ای از مصریان هستند که در رویارویی با سپاه سفیانی مغلوب می‌شوند. [اقتباس از موعود نامه] (۲۷۵) علامه مجلسی در ذیل این خبر می‌گوید: یعنی نزول غضب الهی به واسطه حکمت بالغه خداوندی بر آن‌ها واجب می‌شود. بنابراین کسی از قدسیان آسمان نزد پروردگار عالمیان برای ایشان شفاعت نمی‌کند، و در روی زمین هم

کسی آن‌ها را یاری نمی‌کند. (۲۷۶) سوره بقره / آیه ۲۴۹. ۲۷۷) سوره اعراف / آیه ۱۲۸ و سوره قصص / آیه ۸۳. ۲۷۸) روایات مدّت حکومت حضرت مهدی علیه السلام مختلف و زیاد هستند، با توجه به اختلاف آن‌ها در احصای این مدّت به نظر می‌رسد بعضی از آن‌ها بر جمیع مدّت حکومت حضرت حمل می‌شوند، بعضی بر زمان استقرار دولت بنیانگذاری شده توسط ایشان و بعضی مطابق حساب سال‌ها و ماه‌های عادی ما، در هر صورت حقیقت این زمان بر ما پوشیده است. از طرفی ممکن است مقصود از هفت سال، هفت دوره بوده باشد که کنه و حقیقت آن بر ما مخفی است واللّه عالم. (۲۷۹) مقصود: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی، و مسجد کوفه است که آن‌ها را حضرت از اساس می‌سازد. (۲۸۰) عریش عبارت است از یک خانه با پایه و اساس چوب شبیه خیمه یا سایبان و یا هر پوششی که سایه افکند. و در زمان موسی علیه السلام این گونه بنایی برای عبادت برپا می‌کردند و شاید در اینجا این منظور را برساند که حضرت از هر گونه تجمل زاید و اسراف کاری در بنای مساجد و ابنیه مذهبی جلوگیری خواهند فرمود، نه این که لزوماً مساجد را به صورت خیمه در می‌آورند، لذا این عبارت کنایی است. (۲۸۱) رمیله یکی از منازل بین راه بصره به مکه، همچنین نام قریه‌ای در بحرین و قریه‌ای در بیت المقدس است؛ حاشیه غیبت چاپ مؤسسه معارف اسلامی، ص ۴۷۵. ۲۸۲) ممکن است مراد از کابل شاه، افغانستان باشد که سال‌ها است روی آرامش به خود ندیده و اینک زیر چکمه غاصبان امریکایی است و در پناه ظهور و قیام حضرت است که به آرامش و امنیت کامل می‌رسد. (۲۸۳) این خبر نیاز به تفسیر و تأویل دقیق دارد، چرا که اخبار دیگری نظیر خبر ۴۹۹ ظاهراً با آن معارض است. بنابراین می‌توان گفت احتمالاً این خبر ناظر بر افراد بی‌ایمان از عرب باشد که تحت تأثیر جاهلیت، از پذیرش حقّ سرباز می‌زنند. واللّه عالم. (۲۸۴) علامه مجلسی در ذیل این حدیث شریف می‌فرماید: ظاهر این است که مراد از منتصر، امام حسین علیه السلام و سفاح امیرمؤمنان علیه السلام باشد. و در کتاب منتخب الانوار (علی بن عبدالکریم نیلی نجفی) ص ۲۰۲ همین روایت آمده است با این تفاوت که امام علیه السلام پس از «ثم یرج الممتصر الی الدنیا» فرمودند: «وهو الحسین علیه السلام فیطلب بدمه ودماء اصحابه». و این عبارت با این که حضرت حجت علیه السلام خون حسین علیه السلام را طلب می‌کند منافات ندارد. چه این که ممکن است طلب منتصر، طلب حقانیت و ولایت و حکومت حقه ابی عبدالله باشد و این معنا با صدر روایت شریف کاملاً مطابق و همخوان است، که ایشان حقّ از دست رفته خود را که ولایت در تمام شؤون ظاهری و باطنی عالم است طلب می‌کند و اصحاب هم در این مهم همراه ایشانند، مثل اصحاب سّر امیرعلیه السلام بنا بر همین امر در روایت بحث از حکومت ایشان است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از

حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر

که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».